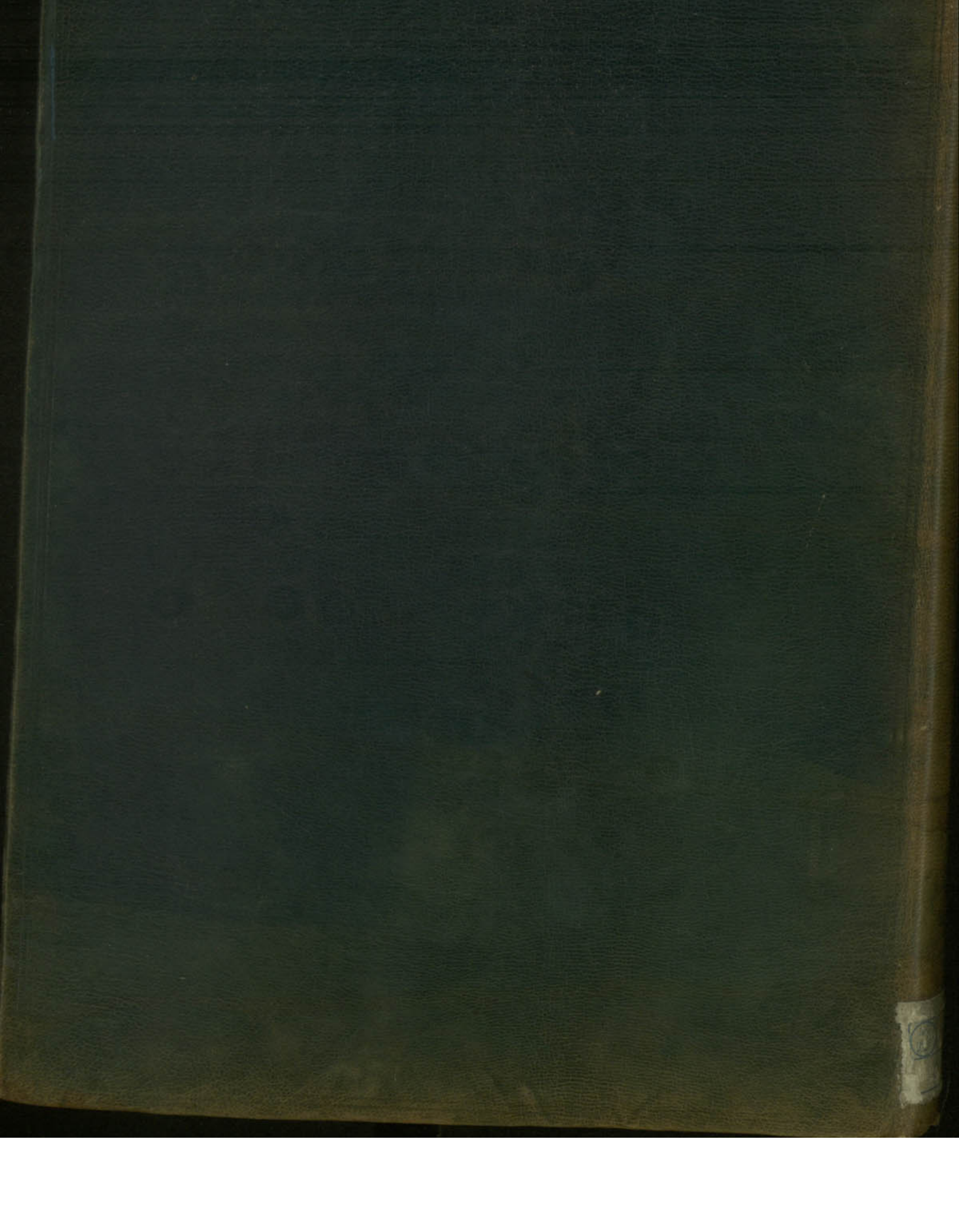
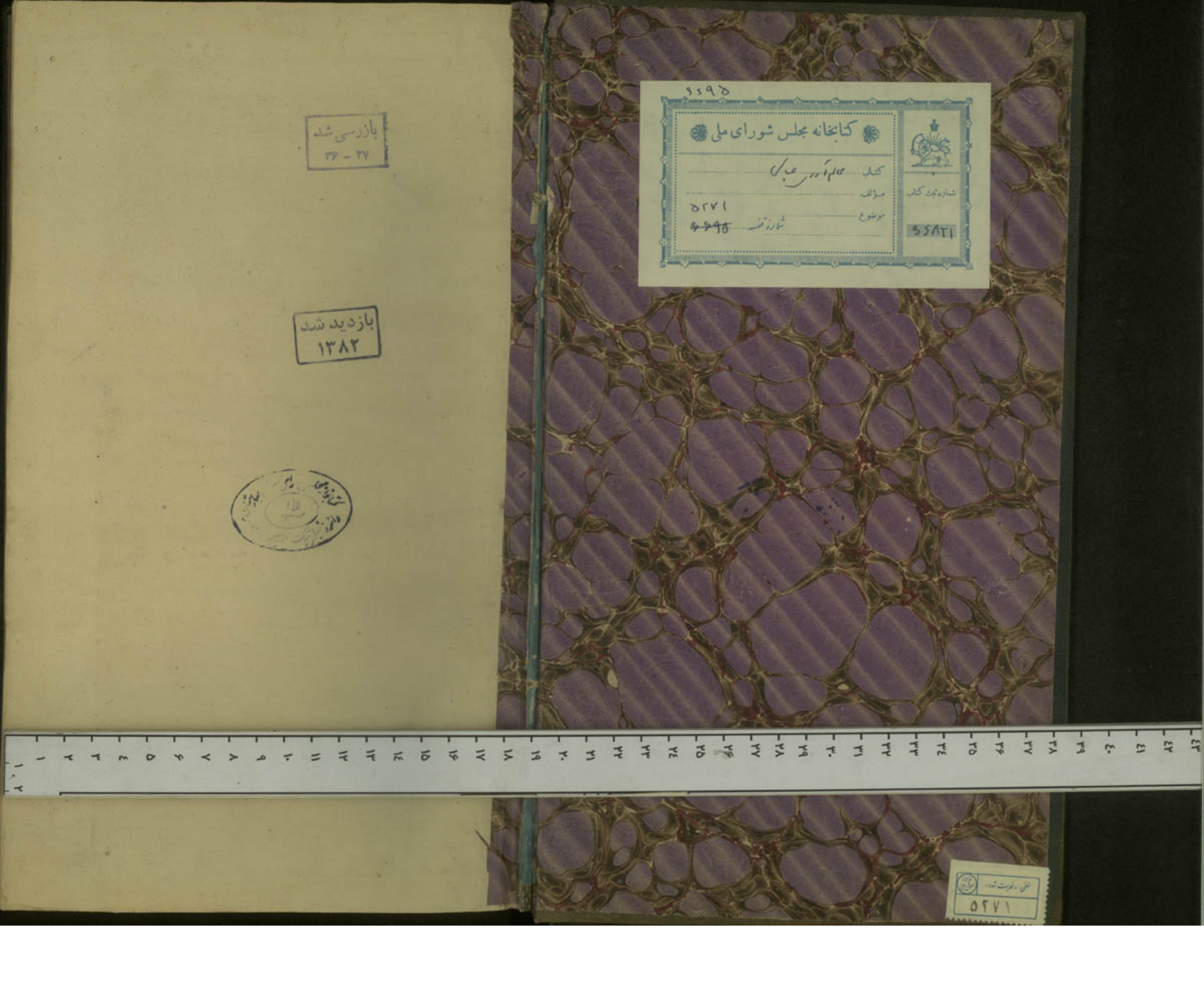








این مشغله عظیم جود این امر لایق را عایق گشته چنانچه در خور همت و شایسته فهم و فطرت بود میسر نگشت با کمال
خجلت زدگی از علو همت بدان مشغله گرفتار آمدم و در خلال این حال هرگاه فرصتی میجستم بمطالعه کتب سیر
و اخبار پرداخته خواستم کازان فن شریف بهره داشته باشم بیت دارم دلی که دارد هر ذره اش هوائی
چون خرقه گدایان هر ذره زجائی ؛ فی الجمله چون از اخبار سلف و از سیر ملوک آگاهی یافتم اطوار حمیده و سیر
پسندیده این پادشاه جم جاه را که در عرض تمادی ایام ملازمت برأی العین مشاهده نموده بودم
در کفه میزان خرد نهاده با آثار سلاطین ما تقدم که فضلای دانشور و مورخان بلاغت گستر در نشر محامد
و بسط وقایع احوال ایشان چندین کتب مبسوطه بعبارات غریب و استعارات عجیب ساخته و پرداخته
داد وصافی و سخنوری داده اند سنجیدم سر هیچیک از کشور کشایان والاقدر را بان برابر نیافتم و بخاطر
آوردم که چون بشرف غلامی این پادشاه والاجاه سرافراز شده منیخواهی که بقبول کمالات از ارباب
استعداد ممتاز باشی چرا طوطی طبع سخن پیرای را در مقابل این آئینه گیتی نمای گویا نشی در نباری صلوات
احوال فرخنده مآل این شهریار عالی نسب بی همال را که در صفحه خیال رقم ارتسام پذیرفته بقلم گوهر نگار
همت والا بر صفحه بیان نگاری و زینت سرای انشا بدین درر شاهوار نیارائی که اگر در تلو بالغ فطرتان
مستعد نباشی باری بسبب این امر سعادت افزا از همگنان بشرف مرتبه در باقه گوی تفوق و رجحان
از اقران ربوده باشی نظم به این ناز آثار شیفتگان ؛ چه باقی بود جز سخن در جهان ؛ چرا وصف این نامور
شهریار ؛ نماند بگیتی ز تو یادگار ؛ گاهی مؤدب عقل دوراندیش طپانچه بر رخسار طفل این آرزو میزد که تو
هنوز ابجد خوان دبستان دانشی با دانشوران روزگار چه لاف مشارکت و همسری زنی و بیهوده چرا
خود را بحشی ارباب استعداد سازی چه مراتب علیای سخن بالاتر از آنست که دست هر کوتاه همتی بی انجام
بافوج سرادقات عزت او رسد دیگر گاه سخن سرایان معنی آرا زبان بدین نازا اینست که محل ورود هر نادان
بی نام و نشان گردد بیت زهی قدر سخن کان جوهر پاک ؛ ز عرش آمد بسوی عالم خاک ؛ چه خواهد خلوتی پاک کان
راز ؛ که با دجز با اهل قدس دمساز ؛ کاین وحشی غزال دشت علیا ؛ نگیرد انس با هر خاک پیما ؛ سخن عبث
کاندر بر فشانی ؛ فرو بارد ازو تاج کیانی ؛ کسی را کین هما بر سر نشیند ؛ ببالادست اسکندر نشیند ؛
هیهات هیهات ذره حقیر صورنگده حروف و نقطه را با آفتاب عالم معنی چه رتبه همسری خفیف زیره صحرای

بیقدری را با لالی آبدار بحر عمیق نکته برائی چه لاف برابری بیت تو کجا وین آرزوی خام کردن از کجا ؛ چون درین مجالس لغت
محو بود ازین اندیشه باز می آمدم و گاهی دیگر عندلیب طبع هوسناک که در گلبن امید آشیان دارد بهزار
دستان این نغمه می سراید که اگر در صفحه قابلیت و مدح گذاری قلم اندیشه ات کندست اما در جولانگاه
مفاخرت کمیت جهان پیمای شایستگی مدحت تیزرو و تندست این چه پست فطرتی و کوتاه همتی
بیت زاگه چیده ببالای یکدگر در طبع ؛ هزار جنس هنر در دیار دانائی ؛ چرا بدین پست فطرتی و فروتنی
رضا میدهی عنان اشهب سبک سیر قلم را بیراهه رانده از تکاپوی شاهراه امید باز میداری چون
طباع سلیمه را بمطالعه کتب سیر و تاریخ که فواید آن بر همگنان معلوم است خاصه احوالی که قریب العهد باشد
رغبت تمام است و عرصه سخنوری فراخی دارد و در آن جای تامل نیست باقتضای همت قدم سعی
در بادیه طلب نه و جویای توفیق الهی و آماده تائیدات ایزدی باش مثنوی ز همت قدم نه درین
شاهراه ؛ به نیروی بخت و باقبال شاه ؛ ز گنجور گنجینه روزگار ؛ بدست آر این لؤلؤی شاهوار ؛ که تا
برز با نهار ود نام تو ؛ بر آید بلطف خدا کام تو ؛ ایامی درین اندیشه بسر بردم و با مزاج بهانه جو و طبع سرکش
در کشاکش بودم عاقبت رای دوربینم برین قرار یافت که رموز احوال گرامی این ارابنده دیهیم خسروی را
بی آنکه سلامت عبارات و الفاظ و تناسب و آراستگی لفظ و معنی مقید باشم بطریق مسوده بقید کتابت
درآورده در دفتر اندیشه و خیال ثبت نمایم که اگر عمر وفا نماید و از مشاغل روزگار کار باب تعلق را از آن
چاره نیست فی الجمله فراغتی حاصل آید و فرصتی بدست افتد بهنجاری که عارف گنجوی درین دو بیت کاشف راز
گردیده بیت چرا با چنین گوهر ارجمند ؛ همی حاجت آید بگوهر پسند ؛ متاع گرانمایه دارم بسی ؛ برون آورم
گر بخواهد کسی ؛ اگر دلنشین عالیمنقبت بر توجه باتمام این نسخه شریف افکند و طبع بهانه جوی بند برای فرمان
فرماینده زمان گردد بتوفیق ایزد و دستیاری همت [illegible] رشته بازار معانی نموده هنگامه سخن پردازی
گرم سازد و رموز مذکور را بعبارات شریف و استعارات لطیف در رشته تحریر کشیده باشعار
آبدار مناسب ترصیع دهد و به نیروی فطرت و پای مردی همت غواص طبیعت اند لالی ثمین معانی
رنگین از بحر دانش بساحل ظهور آورد که همچنان که آثار این پادشاه والاجاه دستور العمل سلاطین روزگار
تالیف این مفلس عوزکم بضاعت نیز ضرب المثل مستعدان فضیلت شعار گردد بیت اگر بخت کنون ن

باری نماید ❊ ز درج معرفت قفلم گشاید ❊ باقبال شهنشاه جوان بخت ❊ زنم بر کشور دانشوری تخت ❊ بگوهر گوهر

کلهای معانی ❊ بیارایم دکان نکته دانی ❊ ز نجر دانش ارم انقدر در ❊ که گردد عالم از درّ ثمین بر ❊ چون از مرشد

عقل و بر همت رخصت یافتم بگل چینی این باغ شتافتم و کمیت قلم عباسی رقم اندیشه را در میدان

سخنوری بجولان در آورده شروع در تسوید حالات زمان دولت ابد مقرونش از روز ولادت

تا امروز که مطابق سنه خمس و عشرین و الف است و سنین عمر شریفش بچهل و هفت رسیده و هنوز

ریعان ایام جوانی و عنفوان بهار دولت و کامرانی است نمودم و آنچه بر تو شعور بران تافته بود بی زیاده

و نقصان بقلم در آوردم و آنچه اطلاعی از آن نداشتم ضرورة باقوال ناقلان اعتماد نموده بی تکلفات منشیانه

در رشته تحریر کشیدم و این شکرف نامه نامی و صحیفه گرامی را بتاریخ عالم آرای عباسی موسوم گردانیده

از مقیدات و عبارات مغلق غیر مانوس که ملال انگیز طبایع است اجتناب لازم دانسته صور خجسته منظر از

و شاهدان نکو سیر آثار را بساده تر لباسی آراسته بجلوه ظهور آوردم اما این قاعده کلیه نیست چه منشیانه

گاه گاه عندلیب سرابستان طبیعت بر شاخسار نغمه پردازی بر آمده نوای سخن سرایی آغاز داده باشد

که طوطی کلک شیرین مقال بشکرستان عبارت آرایی رسیده ناطقه انس را لذت گویایی افزاید مجملا

هر عبارت رطب و یابسی که در حین کتابت بر زبان قلم جاری گشت بهمان اکتفا نموده از آن نگذشت

و مقید باشعار مناسب نشد و اگر بر سبیل ندرت در هر جا دو سه بیتی مرقوم شده باشد از نتایج

ابای سلیقه و زاده های ابکار طبیعت اند که در اثنای گذارش اخبار بدیهه بخاطر رسیده بر زبان خامه

سخن گذار جریان یافته و هر چند مقصد اصلی از تسوید این اوراق احوال خجسته مآل آنحضرت و قضایای ایام

تا کزیر است که قضایایی که در طی احوال گرامی آنحضرت از روز کار ولادت تا عروج معارج دولت روی داده

باشد تخصیص قضیه ارتحال حضرت جمجاه خلد آشیان ابو البقا شاه طهماسب علیه الرحمة و الرضوان و جلوس

اسمعیل میرزا و نواب سکندر شان رضوان جایگاه سلطان محمد پادشاه و احوال سایر شاهزادگان

و بعضی قضایای اوزبکیه و رومیه را جهت سیرابی متعطشان بوادی اخبار مرقوم قلم وقایع نگار گرداند که

سر رشته سخن بیکدیگر اتصال یافته حکایاتی که موقوف علیه مقصد اصلی است مبهم و ناشنیده نماند و در این

مسوده نام نامی و اسم سامی گرامی آنحضرت را بحضرت اعلی شاهی ظل اللهی تعبیر نموده و نام نامی والد ماجدش را

نواب

نواب سکندر نشان و اسم جد بزرگوارش را شاه جنت مکان علیین آشیان و اسم شریف جد اعلایش

خاقان سلیمان نشان در قلم آورده و هر جا نواب مریم شان مهد علیا مذکور میگردد غرض والده ماجده

آنحضرت است و مراد از حضرت جهانبانی اسم گرامی نواب سلطان حمزه میرزا است و همت بران مقصور است که

هر گاه طبع اشرف آنحضرت مایل اتمام این نسخه شریفه باشد در هنگام مجال داستان بداستان

در معرض عرض در آورده اگر خلاف واقعی بقید کتابت در آمده باشد بزلال راستی محو نماید و اگر فروگذاشتی

در بعضی از اخبار واقع شده باشد باز یافت آن کرده این نگاشته کلک اخلاص آئین را برقم تحقیق و جایزه

تصدیق رسانم و تخت تیمنا و تبرکا شرح نسب همیون آنحضرت را که از دودمان نبوت و ولایت

منشعب است و خلاصه اطوار پسندیده و اوصاف حمیده اش را که از سایر سلاطین جهان و خواقین

دوران بدان امتیاز دارد در دیباچه کتاب بر سبیل اجمال نگاشته شروع در تفصیل احوال نمایم اگرچه

طریقه بندگی و اخلاص جبلی و نمک پروردگی این دودمان کرامت نشان اقتضای آن میکند که بقاعده

وصافان سخنور و مورخان بلاغت گستر اوصاف حمیده و سیر پسندیده ولینعمت خود یکی را صد و صد را

هزار نگاشته کلک بدایع نگار گردانیده در صفحه روزگار بیادگار گذارد اما چون طبع سلیم خجابت سرشت

آنحضرت باموری که خالی از حقیقت نفس الامر و الوده بتکلفات سخن سرایان بیهوده گویان باشد

اقبال نمی نماید از آن شیوه ناپسندیده احتراز نموده عنان کمیت قلم را از تکاپوی عرصه تکلیف و عبارت

آرایی کشیده داشت و آنچه از حلیه صدق عاری است بر صحیفه بیان نگاشت و این همایون مقال را

مشتمل بر مقدمه و دو صحیفه ساخت مقدمه در ذکر نسب همایون آنحضرت و بیان اسامی سامی اجداد

عالیمقدار و مقالات و مقامات عالیه مشایخ بزرگوار که بر سریر سلطنت معنوی و ارشاد تمکن داشته اند

و اطوار زکیه و اوصاف جلیه و احوال سعادت اشتمال همایون بر سبیل اجمال و صحیفه اول در ذکر ولادت باسعادت

همایون و قضیه ارتحال شاه جنت مکان و ذکر سلطنت اسمعیل میرزا و نواب سکندر شان تا زمان جلوس

همایون بر تخت فیروزی بخت پادشاهی ایران و صحیفه دوم در ذکر حال خجسته مآل از زمان جلوس

میمنت مانوس تا حین تحریر که مطابق سنه خمس و عشرین و الف و چون بمقتضی طبع ابراد یافته ملتمس از ارباب

بصیرت است که از نیک و بد آن بدیده بصیرت و انصاف نگرند و نکته عیب بین از آن پوشیده دارند

ذکر نسب همایون شاهی ظل اللهی و مقامات علیه اجداد عالیمقدار که از دودمان رسالت و ولایت منشعبند

بر ضمایر فطنت مآثر اولی الابصار پوشیده نیست که انساب این سلسله علیه از اصلاب و ارحام
طاهره واحد خیر من و احد بحضرت خاتم الانبیا و علی مرتضی علیهما السلام می پیوندد و بدین طریق که ابو المظفر
شاه عباس بن سلطان محمد پادشاه بن شاه طهماسب بن شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان
جنید بن سلطان ابراهیم المشهور بشیخ شاه بن سلطان خواجه علی بن سلطان صدر الدین موسی بن شیخ
صفی الدین اسحق بن امین الدین جبرئیل بن صالح بن قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد
الحافظ بن عوض الخواص بن فیروز شاه بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن احمد الاعرابی بن ابو القاسم حمزه
بن امام الهمام ابی ابراهیم موسی الکاظم بن الامام الناطق جعفر الصادق بن الامام محمد الباقر بن الامام
علی زین العابدین بن الامام ابی عبد الله الحسین الطیبین بن امیر المومنین و امام المتقین اسد الله الغالب
علی بن ابیطالب علیهم السلام و علمای انساب و مورخان بلاغت انتساب متفق اند که آنحضرت و خاتم الانبیا
کل گلزار خلیل و نوباوه بوستان اسماعیل اند علیهم و علیه السلام آبا عظام و اجداد کرام ایشان تا عدنان
متفق علیه و از عدنان تا حضرت ابو البشر آدم علیه السلام مختلف فیه است و همه نسب والای اقبال و حسب
در بیان حالات اسلاف نامدار و اجداد عالیمقدار سید الابرار و امور غریبه و آثار و علامات عجیبه که از هر یک
مشاهده میشد و مشعر بر ظهور پرتو انوار حضرت خیر البشر بوده نسخها ساخته و در فضایل و مناقب ایشان
رسایل پرداخته اند ذره احقر بنابر ظهور مدعا و اقتدا بروش استادان این فن کرده بذکر مجملی از آنها
اختصار مینماید و از عبد الله عباس رضی الله عنه مرویست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
در بیان نسب عالی خود چون بعدنان رسیدی زبان معجز بیان در کام کشیدی و فرمودی کذب
النسابون الی ما فوق عدنان و عدنان را [illegible] بود اما نور نبی و ولی علیهما السلام که بحکم حدیث
صحیح انا و علی من نور واحد از یک مشکوة لامع و درخشان گردیده به پسر کبتر او معد انتقال نمود و بقول
مصنف روضة الاحباب او را هشت پسر بود و از آنجمله حامل نور مظاهر موعوده نزار بود که کنیت او ابو ربیعه
و ابو ایاد است و چون نزار متولد شد پدرش شکرانه ظهور آن نور که در ناصیه اش میدرخشید بمراسم
[illegible] پرداخته خلایق را از موائد احسانش بهره ور ساخت و آن نور فیض پرور از صلب آن والا گهر

بجمال

بجمال مضر نقل کرد و مضر همواره بملت ابراهیم و کیش اسماعیل بطاعت و عبادت رب جلیل می پرداخت و آن نور
عالم آرا از جبهه همایونش در تجلی و رافع ظلام ایام و لیالی بود و حسن صوت بکمال داشت و در میانه اعراب
حدی شتران باو منسوبست و آن پرتو آفتاب تمثال در ساحت جمال پسرش الیاس تابان شد
و الیاس دیندار و موحد و پرهیزکار بود و در کبر سن پدرش که از تولد فرزند یاس حاصل کرده بود
متولد شد لاجرم بالیاس موسوم گردید و او بزرگ قوم و عشایر و اشراف اولاد خلیل و سرور خلف
اسماعیل بود نقلست که هر گاه الیاس طوف خانه کعبه نمودی آواز تلبیه از صلب خود بشنیدی و از ظهور
این حال استعجاب نمودی و پرتو آن نور در آئینه جمال پسرش تافت که موسوم بعامر بود و بعد از و
از جبهه پسرش خزیمه لایح گردیده عالم آرا گشت و از خزیمه آن نور خورشید نشان از عارض **کنانه**
جهان افروز گردید و او مکنی بابو نضر بود **نضر** پسر او بقریش اشتهار داشت تمامت قبایل قریش از نسل
اویند و پسر او **مالک** حامل آن نور گشت و بعد از و **فهر** باین سعادت امتیاز یافت و از و به پسرش **غالب**
رسید و از و **بلوی** انتقال یافت و از و بکعب و از پسران متعدده کعب **مره** بدین شرف از اخوان
منفرد بود و از و به پسرش **کلاب** که بزرگ و مطاع بنی قریش بود و از و بصلب **قصی** انتقال نمود و از
اولاد او عبد مناف بدین شرف بین الاقران امتیاز داشت و خلف صدق او هاشم است که عمر العلی
نام داشت و بهاشم ملقب شد و او سرور قریش بود انوار سعادت از جبین مبینش درخشان و آثار
جلالت و بزرگی از سیمای خورشید مثالش نمایان بنی هاشم را در میان قریش شرف و منزلتی عظیم است
و از پسران او **عبد المطلب** حامل نور مظاهر موعود بود که بعظم شان و رفعت مکان از قبایل قریش ممتاز
بود و سروران قبیله ریاست و بزرگی او را پذیرفته قدم در دایره متابعتش نهاده بودند و او شیبه
نام داشت و بسببی که در تواریخ مبسوط مسطور است بعبد المطلب اشتهار یافت و کلید خانه کعبه
بدست او در آمد و منصب حجابت بر وی قرار گرفت حفر چاه زمزم در زمان او وقوع یافت و از میمنت
نور احمدی هر دعایی که بدرگاه رب العزة جل جلاله مینمود بشرف اجابت اقتران می یافت و او را
ده پسر بود بقول مولف خلاصة الاخبار پسر هشتم عبد الله پدر حضرت خاتم الانبیاست و عبد المطلب
نذر کرده بود که چون دهنده بی منت ده پسر باو کرامت نماید اعز اولاد خود را در راه خدا قربان کند چون آن ده

خداوندی بدین عطیه فایز گردید خواست که بنذر خود وفا نماید در میان فرزندان قرعه زد قرعه اختیار بنام عبد الله
افتاد و عبد الله ازین اشارت با بشارت مستشعر گشته تقدیر الهی و رضای والد عالی نژاد را گردن انقیاد
نهاد و عبد المطلب از انقیاد او مسرور گشته باتفاق پسر روی بقربانگاه نهاد و قریش بکه خبردار
شده از عقب رفته او را مانع آمدند و درین باب از آن کاهنه که در آن عصر از اقران منفرد بود استطلاع
نمودند آن کاهنه ایشان را بسوی فدیه راهنمای کرده قرار داد که بعدد اولاد ده شتر فدیه عبد الله داده
میانه او و شتر قرعه زنند تا وقتی که بر شتر افتد عبد المطلب بدین منوال عمل مینمود و قرعه بنام عبد الله
می آمد چون عدد شتران بصد رسید باری سبحانه و تعالی فدیه پذیرفته قرعه بر شتر افتاد و چند مرتبه
تکرار یافت تا عبد المطلب را تشفی حاصل شده صد شتر قربان نمود از ینجاست که دیه کامله حضرت
خیر البشر بصد شتر قرار یافته و کلام درر نظام حضرت خیر الانام که میفرمودند **وانا ابن الذبیحین**
اشاره بعبد الله و اسمعیل است و چنانچه در کتب تواریخ مسطور است شعشعه نور احمدی و انوار خورشید آثار
محمدی از جبین مبین عبد الله در لمعان بود و احبار یهود چند مرتبه از غایت حقد و حسد قصد او نمودند
و او هر مرتبه از جنود غیبی معاونت یافته شر اعدا از و کفایت میشد و از اشعه ظهور آن نور جمیع خاتونان
قریش شیفتهٔ جمال خورشید مثالش گشته بتزویج او رغبت مینمودند و آن عطیه نصیب آمنه بنت وهب
گردید و شجرهٔ امیدش بثمرهٔ مراد بارور گشته در عام الفیل حضرت خاتم الانبیا از آن مخدرهٔ کبری بوجود آمده
عالم ظلمانی از شعشعهٔ جمال جهان آرایش روشنی پذیرفت بسی از امور عجیبه و اشارات غریبه و خوارق
عادات در مدت حمل و حین ولادت و رضاع و ایام نشو و نما تا بهنگام بعثت از آن سرور انبیا و والدهٔ
محترمه ایشان سمت ظهور یافته که کتب قصص و اخبار بذکر آنها ناطق است فی الجمله عبد الله قبل از طلوع آفتاب
جمال جهان آرای سید ولد آدم در سن بیست و پنج سالگی در مدینهٔ طیبه بجوار رحمت رب العالمین پیوسته
در ارض مقدس یثرب مدفون گردید و در سال ششم از میلاد با سعادت آمنه فوت شده عبد المطلب
متکفل پروردن آن سرور بطحا و یثرب شده و در سال هشتم عبد المطلب بجوار رحمت ملک غفور پیوسته
کفالت آن دُرّ یتیم در میانهٔ اعمام بر ابوطالب قرار یافت و ابوطالب پسر هفتم عبد المطلب و بعمران موسوم بود
و در میانه قبایل خود بشرف و منزلتی عظیم داشت حضرت خاتم الانبیا در حجلهٔ عطوفت و اشفاق آن عم عالیمقدار

پرورش می یافت و تا سال دهم بعثت آن سرور در حیات بود و در معاونت آنحضرت مساعی جمیله مبذول میداشت
تا در سال دهم دعوت حق را اجابت نمود و حضرت رسالت آن سال را بجهت فوت ابوطالب و خدیجهٔ کبری
که بعد از آن روی داد عام الحزن می نامید و او پدر بزرگوار حیدر کرار قاتل الکفرة والمشرکین وصی حبیب
رب العالمین اسد الله الغالب **امیر المومنین علی بن ابیطالب** علیه السلام که کتب موافقین و مخالفین بفضایل
و مناقبش مشحون و از حیز احصا بیرون است و بعد از حضرت اشرف اولاد آدم و بحکم حدیث صحیح **لحمك
لحمی و دمك دمی** با رسول قرشی توام است و آنحضرت را باشاره آسمانی با زهره زهرا و بتول عذرا عقد
ازدواج روی داد و از آن دو مخزن اسرار الهی و دو معدن فیوضات نامتناهی دو اختر تابان نبوت و ولایت
بر شان برین از آن دو آسمان عصمت طالع گردید و کلام درر انتظام **سیدی شباب اهل الجنة** در علو شان
ایشان منزل است و چون از ذکر اسامی سامیه ایشان و ابنای کرام عالیمقام که بر حسب **فانفجرت منه
اثنتی عشرة عینا** از سرچشمهٔ نبوت منشعب و بر شان بروج مشیده آسمانی اولهم **علی** و آخرهم **مهدی** و دوازده اند
مقصد شجرهٔ همایون ثمرهٔ حضرت اعلی شاهی ظل الهی است لهذا صحیفه بیان از ذکر احوال آبای عظام کرام آنحضرت مَی‌آراید
بالجمله از آن دو گلدسته گلزار نبوت و امامت دو سرو بوستان جلالت و کرامت سلسلهٔ انساب علیه
شاه موسوی حسب حسینی نسب گرام بعد کرام و همام بعد همام چنانچه از فوق بمابنی رفته بامام همام سابع
ائمه اثنا عشر **امام موسی الکاظم** علیه السلام پیوسته از آن امام عالیمقام جد میشود لهذا زبان بیان از تعداد ائمه
ام کرام و شرح از آفتاب عالمتاب اند گشته بذکر اجداد عالیمقام آنحضرت رطب اللسان میگردد باتفاق جمهور
علمای انساب از اولاد و امجاد حضرت کاظم علیه السلام نسب همایون بامامزاده عالیمقام ابوالقاسم حمزه
که در سوسنقر تبریز مدفون و مرقد شریفش مطاف مردم آن ولایت است منتهی میگردد و شیخ درویش توکل
بن اسماعیل مشهور بابن بزاز در زمان حیات حضرت شیخ صدر الدین موسی کتابی در اوصاف اجداد
عالی نژاد آنحضرت که مبین حالات و کرامات مشایخ و مقامات علیه اولیاست تالیف نموده و بصفوة الصفا
موسوم ساخته و از ذکر فیروز شاه زرین کلاه افتتاح نموده راقم حروف نیز سالک آن طریق گشته بسیاری قلم
زرین رقم صحیفهٔ عالم آرای را بذکر آنحضرت آرایش میدهد **فیروز شاه زرین کلاه** صاحب صفوة الصفا گوید
که یکی از فرزندان سلطان الطریقه فی العالم ابراهیم ادهم که اعلام ملک ستانی افراخته همواره بغزا و جهاد کفار اشتغال

داشت و در ان زمان مردم مغان و اران دانخه و از حلیهٔ ایمان عاری و از شرف اسلام بی بهره بودند سلطان
غزا پیشه بشعلهٔ تیغ ابدار ساحت ان ولایت را از نور اسلام روشن ساخته رسوم کفر و ظلام برانداخت امیر فیروز را
که بحسب جمعیت صوری و جامعیت معنوی قابلیت حکومت دینی و ریاست دنیوی داشت بر ولایت
اردبیل و توابع سرور و امیر ساخت و او بوفور مکنت و ثروت و خیول و دواب و اغنام بمرتبه بود که در ساحت
اردبیل گنجایش نداشت و از انجا بجنب کنار گیلان رفته در موضع رنگین رحل اقامت انداخت و در ان ولایت
بتلقین مسایل دینی و تبیین معارف یقینی پرداخته سفره انعام و افضالش بر اقاصی و ادانی گشاد
چون امیر فیروز شاه عنان اشهب عزیمت بدست قاید اجل سپرد و فرزند رشیدش عوض الخواص [illegible]
بریاست و سروری ارباب اخلاص شرف اختصاص یافت و از ان موضع باسفرنجان که از توابع ا[illegible]
نهضت نموده با خیل و حشم و اتباع در انجا توطن اختیار نمود و او نیز بدستور والد ماجد باین کر[illegible]
نوازی بین الجمهور مشهور و معروف گردید بعد از مدتی که سفره انعام را از دار الضیافه افضال و ا[illegible]
در مهمان سرای عقبی منزل کرد ولد بی عدیلش محمد الحافظ قایم مقام پدر مرحمت گستر گردید از غرایب حالا[illegible]
انکه او در سن هفت سالگی از خانه پدر غایب و مفقود الخبر گشته متعلقان ان خاندان او را هر چند جستجو
کمتر یافتند و از وجودش مایوس شده بتعزیه اش پرداختند بعد از انقضای هفت سال چون ماه [illegible]
چارده در برج جوزا مصحفی حمایل کرده در خانه پدر ظاهر شد خدمه و مریدان سلسله علیه که در مفارقتش گر[illegible]
و نالان بودند دیده بدیدار ان بدر اسمان کرامت روشن ساخته تعزیه و سوگواری ایشان بسرور
مبدل گردید و استفسار وقایع احوالش نمودند تقریر نمود که جمعی از جنه مسلمان که سالک طریق صلاح
بودند مرا بمقام خود بردند و ابواب رافت و اشفاق بر روی من گشوده تعلیم شرایع و حفظ قران کردند در [illegible]
هفت سال در میان ان طبقه باکتساب فضایل مشغول بودم تا اکنون که عزیمت وطن نمودم فرقه اصحاب ارادت
قدوم میمنت لزومش را مثمر سعادت دینی و دنیوی دانسته او را بر مسند هدایت ابای عظام نشاندند و [illegible]
اقتدا بسنن سنیهٔ اجداد عالی نژاد نموده کمال ورع و بیداری شب نهاد همت ساخت و بمراسم هدایت
قوم پرداخت و چون ایام حیاتش سپری گشت سجاده نشینی اجداد و اطعام فقرا و مساکین بفرزند ارجمند
امیر قطب الدین رسید و او نیز سریر هدایت و کرامت را بدستور ابای کرام بزیور صلاح ارایش داد و در موضع [illegible]

اردبیل

اردبیل توطن گزید و دیده از هدایای ارباب اخلاص بسته بزراعت راغب بود و اصحاب و اتباع خود را بزراعت ترغیب
مینمود و با کمال ورع و پرهیزکاری از جمال ظاهر نیز حظ وافر داشت و تخم محبت و اشفاق در مزرع خاطر طوایف انام
میکاشت چون هفتاد مرحله از مراحل زندگانی طی کرد باد هستی بسر منزل اخرت کشید فرزند ارجمندش
امیر قطب الدین قایم مقام پدر عالیمقام گردیده سرور و پیشوای ان فرقه قدسی انتظام شد منتسبان
این سلسله علیه را در کنف عطوفت و اشفاق خود در اورده بدستور اجداد کرام بارشاد مسترشدان سبیل
رشاد پرداخت زمره اصحاب ارادت خدمت ان قطب دایره سعادت و محور گردون کرامت را بر رقبه خود
لازم دانستند در ایام حیات ان امیر حمیده صفات یکی از حکام گرجی با فوجی از جنود کفره گرج علی الغفله بولایت
اردبیل تاختن اورده اهل اسلام را از ورود ان فرقه ضلال اسیب بسیار رسید از خوف ان حادثه
امیر قطب الدین مخدرات سراپرده عفت را بدار الارشاد نقل نموده در محل مضبوط مخفی ساخت و خود
بجهت تفحص حال اهل ضلال از محل اختفا بیرون امده بود یکی از ان کفره فجره وارد شده زخمی منکر بران سرور
زد و او مجروح و نالان بمیان قتیلان افتاد و بعد از رفع ان واقعه هایله جراحان بمعالجه پرداخته زخم التیام پذیرفت
و ذات مبارک از ان الم سالم ماند مدتی بعد از ان واقعه مسند هدایت و ارشاد از وجود فایض الجودش
مزین و غوامض مشکلات انام از نفحه بر سان درافشانش مبین بود و در ان زمان ولادت باسعادت
نبیره صفوت نهاد خجسته نژادش صفی الحق والحقیقه والدین اسحاق نمود و چند سال دیده بدیدار
گرامیش روشن داشت بالجمله چون وقت ارتحال ان امیر ستوده خصال رسید جواهر زواهر عرفان
و ارشاد را که بر حسب وراثت از اجداد کرام باو رسیده در درج سینه صفا اگینش مخزون بود
بفرزند دلبند خود سید صالح سپرده عالم سفلی را بوداع کرده طایر روح پاکش باوج عالم علوی پرواز نمود
و سید صالح دری بود از اصداف بحر ولایت و ارشاد و بدری از برج هدایت و صلاح و سداد مسمی
اسم شریفش از صورت حالش ظاهر و انوار سعادت از جبین مبینش لایح و باهر زیاده از پدران بحال
محتاجان پرداخته حسن اعتقاد خلایق در شان او یوما فیوما متزاید میگردید و هیچ وقت باب سعادت
مابش از امد شد فقرا و محتاجان خالی نبود و اصلا در کثرت ارباب سوال ملال نیافتی چون ندای صدق
انتمای کل نفس ذایقة الموت از قضیه ارتحالش خبر داد بتهیه اسباب سفر اخرت پرداخته روح شریفش

بارواح صالحان وصدیقان پیوست ونونهال باغ جانشین سید جبریل آنحضرت را دردار الامان کلخوران
مدفون ساخت سلطان سید جبرئیل قدوه ارباب تیقظ وانتباه وزبده سجاده نشینان خدا آگاه بود
در تقوی وورع وپرهیزکاری وطاعت وعبادت درجه عالیه داشته بدستور والد ماجد در کلخوران اردبیل
که مولد ومنشا او بود رحل اقامت انداخته خلایق از دیار از انفاس قدسیه آن دو بزرگوار استفاده
انوار سعادت مینمودند بالاخره ذوق معرفه الله او را از صحبت اغیار ومخالطت با اهل روزگار مانع آمده
امطلب اعلی را بر رسوم مجاهده وریاضت تقدیم نموده ظاهر وباطن را بنور عرفان آراسته زبان در کام
خاموشی کشیده داشت وبا خلق الله کمتر تکلم مینمود چون صیت مقاماتش بلند آوازه گشت از
بنات مکرمه اشرف قوم عفیفه صایمة الدهر وقایم اللیل دولتی نام که رابعه زمان بود به تزویج آن عالی نژاد
رغبت نمود واز صلب آن قدوهٔ خداشناسان آگاه دل نطفه پاکیزه سلطان الاولیا وبرهان الاتقیا
صفی الحق والحقیقه والدین اسحق قدس سره در مشیمه آن عفیفه قرار گرفت وجمال حال آن مستوره از نجم
نور آن بکر فجسته منظر چنان عالم افروز شد که گویا همواره صبح دولت وانوار سعادت از جبین خورشید
فرجتش طالع ولامع بود ابن بزار در کتاب صفوة الصفا از مولانا محیی الدین که از فضلای زمان سلطان صدرالدین
بوده امقدار آثار وعلامات عجیبه وامور غریبه در مدت حمل وتولد ورضاع از علو حال ودرجات کمال بالقوة
شیخ صفی الدین از آن مخدره نقل نموده که این مختصر گنجایش تحریر آنها ندارد وبالجمله چون آن نیر عالم افروز از افق
سعادت ومطلع دولت طالع گردید شش درجه از درجات زندگانی طی کرد والد ماجدش ندای والله
یدعوا الی دار السلام را لبیک اجابت گفته در روضات جنان منزل گزید در همان موضع در جنب قبر والد
بزرگوارش مدفون گشت والحق مدفن مبارک آنحضرت محل فیض ورحمت وحریم روضه اش قطعه از جنت
معار همت والا حضرت اعلی شاهی ظل الهی عمارت سابق را که در نظر همتش محقر مینمود برداشته
گنبد عالی در نهایت تکلف وزیبایی احداث فرموده اند وفرزند خلف آنحضرت سلطان سریر هدایت صفی
الاصفیا وبرهان الاولیا شیخ صفی المله والدین است قدس سره که مقامات عالیه واوصاف متعالیه اش
از حیز تعداد بیرون ومرقد منورش مهبط انوار فیض ورحمت قادر بیچون است بعد از ارتحال والد بزرگوار
والده محترمه اش متکفل پروردن آن فیض الهی شد واز اوان طفولیت انوار کرامت یزدانی ... فیوضات

سمانی

اسمانی از ناصیه همایونش لامع ودرخشان بود وهمیشه امور غریبه مثل کشف قبور واحوال موتی ومثل آنها
مشاهده مینمود وبوالده اش عرضه نموده والده او را بمراتب بلند ودرجات ارجمند مژده میداد مدتی
باکتساب فضایل وکمالات صوری پرداخت وذوق سیر وسلوک وادراک مشکلات عالم معنی برو غلبه
کرده قدم در وادی مجاهده وریاضت نهاده چون میدانست که عروج بر معارج کمال بی ارشاد مرشدی
صاحب حال میسر نیست گاه در مزار شیخ فرخ اردبیلی وگاه در مرقد شیخ ابو سعید که این هر دو بزرگوار
از مریدان شیخ الطایفه شیخ جنید بغدادی اند آمده بعبادت میگذرانید وگاهی در سر مرقد عارف ربانی
شیخ شهاب الدین محمود اهری بسر می برد وطالب مرشد کاملی می بود وآوازهٔ علو حال وسمو درجات
افضال شیخ نجیب الدین مرغشی شیرازی شنیده محرک طلب داعیهٔ توجه او را بجانب شیراز در حرکت آورد
وصلاح الدین نام برادری از خود بزرگتر در کمال ثروت ومکنت واعتبار ظاهر در شیراز داشت که در آنجا
عفیفه از بنات اشراف بحبالهٔ خود در آورده بآن تقریب در شیراز مانده بود شیخ ببهانهٔ ملاقات برادر از مادر
مهربان اجازت سفر حاصل کرده روانهٔ مقصد شد ودر راه هر جا بمردان خدا آگاه ودرویشان اهل الله
بر سید بصحبت ایشان شتافته از هر گوشه توشه بر میداشت چون بشیراز رسید شیخ نجیب الدین
مرغشی از دنیا رحلت کرده بود شیخ مشایخ آندیار را ملاقات کرده در فیضی که منجوات بر رویش نگشود
ودر آن اثنا بصحبت مولانا رضی الدین که از علماء صاحب حال بود رسیده مذاکرهٔ تفسیر تا سورهٔ اذا زلزلت
در خدمت او نموده اجازت درس تفسیر یافت وبا شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی صحبت داشته
معاشرت او پسند خاطر نفیس نیفتاد چون درویشان آن ولایت وسعادت کیشان صاحب هدایت
مرتبهٔ آنحضرت را در طریق وادی سلوک از خود ارفع دیدند او را بجانب امیر عبدالله که از زمرهٔ سادات وقدوهٔ
ارباب حال بود راهنما گشتند وچون بخدمت او رسید الحق ذاتی دید جامع صفات کمال وآئینه مشاهده گرد
مظاهر انوار جمال وجلال حضرت شیخ صفی الدین واقعات خود را برو عرض کرد او لحظه بخود فرو شده سر بر آورد
وگفت ای جوان ترک آنچه تر از مجاهده وریاضت وعلو حال حاصل آمده تا غایت دیدهٔ بصیرت ما بر آن نیافته
ومعامله بزرگ که ترا در پیش است درین دیار بسر انجام نمی یابد وامروز کسی که رفع حجاب از نظر تو نموده بمقصد
رهنمون گردد بجز عارف معارف ربانی شیخ ابراهیم زاهد گیلانی نیست که در گیلان قریب بولایت نیما در لب دریا

خلوتی دارد و حلیهٔ جمال شیخ زاهد را باو وصف کرده و آنحضرت مشایخ فارس را وداع کرده از بواطن صافیهٔ ایشان
استمداد همت نموده عزیمت وطن کرد هرچند برادرش اسباب تجمل و تمول را بر برادر عرض کرد
آنحضرت را نظر قبول بر آنها نیفتاد و پای طلب بر شاهراه مقصود نهاده در ضمان امان ملک منان بدار
الارشاد اردبیل رسید و شیخ زاهد در حین مکاشفه بنور زهد و علم باطن دریافته روی بمریدان آورده
گفت از پی سپران ما دیشب جوانی در اردبیل عزم ملاقات ما دارد که از و تا رب الغرب حجابی
بیش نمانده القصه شیخ صفی الدین از آنجا بمقام شیخ زاهد برسید و متوجه الصوب شد و بخانقاه
کرامت نشان رسیده در صومعه بنماز مشغول شد و ماه مبارک رمضان بود و عادت شیخ زاهد
چنان بود که چون ماه صیام شدی بحرم سرای خود تشریف بردی و لیلاً و نهاراً بطاعت و عبادت
مشغول بودی و افطار با عیالان کرده تا عید فطر با زمرهٔ مریدان ملاقات نفرمودی در آنروز که
شیخ صفی الدین بدان مقام علیه رسید شیخ زاهد از خلوت خاص بیرون آمده خادمی را طلب نمود که امروز از
حق طلبان روزگار مهمانی رسیده و در صومعه نماز میکند بعد از نماز او را نزد من آر خادم آن سالک
راه حق را آورده بملاقات شیخ فایز گردید و شیخ او را صفی الدین خطاب داده بمراتب علیه و مقامات
سنیه مژده داد و شیخ صفی الدین جمیع صفات شیخ زاهد را بنوعی که نشان داده بودند موافق یافت
دست انابت در دامنش او نخست و بجمیع خدمات لایقه از محرمان خاص گردید حضرت شیخ صفی الدین
تزکیهٔ نفس و ریاضت بجایی رسیده بود که در هر هفته یکنوبت افطار کردی و بنصایح شیخ زاهد بسه روز
دریافت بالاخره شیخ از عادت را نیز از مزاج شریفش زایل ساخته بافطار یومی دستوری داد
اما بیک لقمهٔ برنج خشک قناعت نموده از لحوم و دسوم اجتناب کردی و حیوانی مطلق نخوردی خوارق
عادات و کرامات از شیخ صفی الدین بسیار منقولست و در کتاب صفوة الصفا و فتوحات یمنی بروی
بتفصیل مذکورست بالجمله آن ذات کاملة الصفات پیوسته بمشاهدت عالم ارواح و اشباح دیدهٔ بصیرت
میکشود و رؤیاء صادقه میدید از جمله شبی در خواب دید که شمشیری در کمر و کلاه سموری بر سر دارد
و چون کلاه از سر برمیدارد آفتابی از فرق همایونش طالع میگردد که عالم را روشنی می بخشد این خواب را
بشیخ زاهد نقل نمود و از تعبیر آن سوال فرمود شیخ روشن ضمیر بحسن تقریر تعبیر نمود که شمشیر و آفتاب

علامت ظهور و خروج پادشاهی است از صلب تو که عنقریب شعشعهٔ آفتاب شمشیرش عالمیان را
تافته از شعلهٔ تیغ آبدارش ظلام ارباب بدع و ضلال محو و معدوم میگردد القصه آنحضرت را در مجاهده و
ریاضت ترقی عظیم رو داده انوار اسرار الهی از باطن فیض مواطنش درخشیدن آغاز نهاد
و شیخ زاهد آنحضرت را بمصاهرت خویش پیوند داده صبیهٔ قدسیهٔ خود فاطمه نام که از زهرهٔ زهرا
فیض یاب بود با او در عقد ازدواج کشید هرچند شیخ زاهد در حین حیات خود آنحضرت را اجازت
ارشاد و سجاده نشینی میفرمود قبول نمیکرد تا وقت انتقال سریر هدایت و ولایت عهد را بآنحضرت
تفویض نموده قامت قابلیت او را باین کسوت گرامی آراست ارباب غرض بحضرت شیخ زاهد عرض
نمودند که با وجود کمالات شیخ زاده جمال الدین علی که ولد صلبی و خلف صدق آنحضرت و صاحب حالات
چرا او را بدولت اجازت ارشاد سرافراز نمیگردانند و شیخ صفی الدین را بدین مسند عالی می نشانند
شیخ جهت رفع شبهه و تشفی و تسلیهٔ مریدان در مقام آزمایش هر دو در آمده گفت خلوت پسرم کجاست
گفتند در حریم خانقاه فرمود خلوت صفی کجاست گفتند از خلوت شیخ تا آنجا نیم فرسخ گفت هر دو را
آواز دهیم تا اختبار نسبت و مقام هر یک را بدانید سه مرتبه پسر خود را باواز بلند خواند جواب نداد چون صفی را آواز داد
جواب داد که لبیک و سعدیک یا شیخی و مرشدی و قدم بوثاق نهاده شیخ فرمود که صفی کجا بودی گفت
در خلوت خود بودم که ندای شوق فزای شیخ شنیده بخدمت آمدم شیخ روی بقوم آورده گفت آنچه
نظر من بر نسبت الله سبحانه و تعالی بصفی داده نه بجمال الدین و من در امانت خدا خیانت نموده بغیر
سپرده ام القصه شیخ زاهد در سنبادرد گیلان در شهور سنه سبعمایه بعالم عقبی شتافته در همانجا مدفون
گشت و حضرت سلطان الاولیا شیخ صفی الدین نسبت ارادت و خرقهٔ ارشاد از و یافته و او از سید
جمال الدین و او از شیخ شهاب الدین محمود اهری و او بهفت واسطه از شیخ الطایفه شیخ جنید بغدادی و او
از سری سقطی و او از معروف کرخی خادم حضرت امام مفترض الطاعه ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیهم السلام
الی صل بموجب وصیت شیخ زاهد آنحضرت بر مسند هدایت و ارشاد تمکین یافته خلایق را بطریق مستقیم شریعت
و منهاج قویم طریقت و حقیقت دلالت نمودن گرفت و آنحضرت را از صبیهٔ شیخ زاهد فرزندی بوجود آمده
بصدر الدین موسی موسوم گردید و در اواخر ایام حیات آنحضرت را از غایت ریاضت و ضعف بدن علت شانه

طاری گشته مدتی در عالم تصوف آن درد را درمان استقامت مخلفه دینی داشته بان خورسندی داشت تا اگر ضعف قوت
گرفت و پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در حین مرض هرگاه از کثرت وجع و آلام بی آرام گشتی بموضعی که الحال مرقد
منور معطر آنحضرت است شتافته لحظه در آنجا بیاسودی و حلیله جلیله ایشان او را بمنزل آوردی و باز در شدت
الم گفتی مرا بخانه من برید خدمه آنحضرت میگفتند که شما در خانه خود اید میفرمود که خانه اصلی من انست که شیخ را
بانجا سپردند تا چند نوبت اینواقعه تکرار یافت در حین ارتحال مریدان خاندان قدس نشان صفویه را
جمع آورده اصحاب و اولاد را باستقامت منهاج شریعت مطهره و طریقه مشایخ و بذل سفره و انعام و
اکرام فقرا وصیت فرموده و در شان حضرت شیخ صدر الدین موسی فرمود که سجاده نشینی و ارشاد عباد بر
مفوض بفرزندم صدر الدین است و بمواعظ و نصایح می پرداخت تا اگر زبان معجز بیانش که ترجمان ملهم غیبی
بود از تکلم باز مانده آخر کلامش بدین ختم شد که صلوا علیه و سلموا تسلیما و بعد از نماز روز دوشنبه
دوازدهم شهر محرم الحرام سنه خمس و ثلاثین و سبعمایه از دست ساقی اجل شربت ممات نوشید و
چشم از آشوب خانه عالم کون در پوشید و حلیله جلیله ایشان بدعا و خواهشی که از درگاه حی قدیم نموده
بعد از هجده روز بانحضرت پیوسته بریاض جنان خرامید انا لله و انا الیه راجعون ان اولیاء الله
لا یموتون ولکن ینقلبون [illegible] هرگز نمرده اند نمیرند اهل دل ؛ نامیست حرف موت برین قوم ترجمان
در فتوحات یمنی مذکور است که سید جلال الدین اصفهانی بموجب وصیت آنحضرت بتغسیل و تجهیز او پرداخت
و سلطان صدر الدین در انوقت در سفر سلطانیه بود منتسبان سلسله علیه صفویه آن جسد مطهر را در همان
مکان شریف که مختار حضرت شیخ بود و اکنون مطاف طوایف عالمیست دفن کردند سلطان سید صدر الدین
موسی بدری بود از آسمان سروری طالع و خورشیدی بود از سپهر نیک اختری لامع از اوان صبی آغاز نشو و نما
انوار زهد و تقوی در ناصیه همایونش پیدا و علامات صلاح و ارشاد از صورت حالش هویدا ارباب
ولایت و ارشاد را سروری بود سرافراز و بعلو نسب و سمو حسب بین الافاخم و الاعالی متفرد و ممتاز جد
از جانب پدر والا گهر بطنا بعد بطن اختر برج سیادت و کرامت و از طرف مادر نیک اختر در صدف ارشاد
تا جد هفتمین سجاده نشین مسند هدایت و زهادت بود و در فتوحات یمنی مسطور است که روزی که میان
صبیه مخدره شیخ زاهد و حضرت سلطان الاولیا عقد مناکحت وقوع می یافت شیخ زاهد در مجلس عقد برخواسته

نسبت

نسبت بشخصی غایب رسم تعظیم و نیازمندی بجای آورد حاضران مجلس از سر انمعنی سوال کردند شیخ فرمود که
اولاد شیخ صفی الدین را که بنا بر من بوده باشند بمن نمودند و در انمیان صاحب سعادتی بنظر من در آمده که
قایم مقام من و صفی او خواهد بود علو مقامات و سمو مدارج او را دریافته تعظیم او کردم و چون ماه طلعت آن عالی مرتبت
از افق ولادت طالع و عالم افروز گردید حضرت سلطان الاولیا ارباب ارادت و اصحاب ارشاد را خبر داد که
این همان جوهر گرامی و فرزند سعادت پیوندست که شیخ زاهد در مجلس عقد بتعظیم او بمیان مبادرت
نموده و آنحضرت چند سال در خدمت والد بزرگوار اکتساب فضایل و اقتباس انوار فضایل کرده در علوم
ظاهر و باطن مراتب کمال یافته صیت هدایت و ارشادش در عرصه آفاق منتشر گردید مولف کتاب
نفحات الانس در مناقب کاشف الاسرار خلاصة الادوار سید قاسم انوار میگوید که معلوم نیست که
در عرصه جهان بعد از ائمه طاهرین بمرتبه و مقدار سید قاسم انوار کسی یافته شود و ذکر کرده که آن عارف
ربانی نسبت ارادت و مریدی بحضرت شیخ صدر الدین اردبیلی ثابت دارد بالجمله آنحضرت در حین ارتحال
والد مجد نژاد خازن نقود ارشاد گشته بعد از واقعه پدر سعادت سیر از سفر سلطانیه عود نموده منتسبان
آن سلسله علیه از مشاهده جمال عالم آرایش از لباس سوگواری بیرون آمده بساط تعزیه در نوشتند
و مسترشدان طریق مبین و طوایف اهل یقین از صفای طویت و صدق نیت آنحضرت را بر مسند
ارشاد بموجب وصیت حضرت شیخ نشانده حلقه ارادتش در گوش و غاشیه اطاعتش بر دوش گرفتند
باب سعادت مآبش مرجع صنادید ملوک و اشراف گردید امرا و اعیان مغول را اعتقاد عظیم بان گنجور خزاین
ارشاد بود و روز بروز بر معارج عزت و سروری برتری یافت معمار همت والا نهمتش عمارات خطره
مقدسه متبرکه را که اکنون مطاف طوایف انام است طرح انداخته گنبد مرقد مبارک سلطان الاولیا و دار الحفاظ
و متعلقات آنرا از خالص مال حلال خود در غایت تکلف و تذهیب داده حافظان خوش الحان تعیین فرمود
و از آن تاریخ الی یومنا هذا آن مهبط فیض و رحمت لیلا و نهارا از تلاوت کلام حضرت رب العزت خالی نیست
نظم در آن مرقد پاک مینو سرشت ؛ فکنده بنایی چو قصر بهشت ؛ همایون مقامی ز فیض اله ؛ مه و مهر خشتی
از آن بارگاه ؛ سر قبه بر چرخ افراشته ؛ حریمش ز کعبه نشان داشته ؛ شب و روز حفاظ آن آستان ؛ بتسبیح
و تهلیل چون قدسیان ؛ و چون اوقات حیات آن قدسی صفات در راه خداجویی و شرع پروری سپری

گشت فرزند ارجمندش سلطان خواجه علی که در خدمت پدر بزرگوار اکتساب فضایل و کمالات کرده بحلیهٔ عرفان
آراسته بود قایم مقام آن ستوده صفات گشت و جسد مطهر والد را بمنطوق اولیائی تحت قبائی در زیر
قبهٔ عرش آسای حضرت سلطان الاولیا مدفون ساخته آن مکان شریف را شرافت افزود و سلطان
خواجه علی در مجاهده و ریاضت و ترکیهٔ نفس و تصفیهٔ باطن بموجب الولد الحر یقتدی بابائه اقتدا بروش آبای
عظام و طریق و نسق مشایخ کرام نموده واقف رموز ربانی و کاشف دقایق آسمانی بود بعد از واقعهٔ پدر حمیده
سیر مسند هدایت و ارشاد را بغره طلعت همایون آراسته صوفیهٔ صافیهٔ خاندان قدس نشان صفویه
از خدمت آن صافی سریرت استفاضهٔ انوار فیض و موهبت مینمودند و خوارق عادات از آنحضرت
بسیار مشاهده میکردند گویند سلطان خواجه علی را سه مرتبه بصورت نوعی مثالی با امیر کبیر صاحبقران
امیر تیمور گورکان اتفاق ملاقات افتاده یکمرتبه وقتی که از جیحون بعزم یورش خراسان عبور نمود
تازیانه اش در آب افتاده درویشی در آنجا ظاهر شده تازیانه را از آب بیرون آورده بدست او
داد امیر تیمور بدو متعجب تفأل نموده از احوال او تفحص پرسید آن درویش گفت موطن من اردبیل و محل
ظهورم دزفول مدفنم قدس خلیل خواهد بود و همانا صورت مثالی بود که از عالم باطن جلوه ظهور نمود
و در سالی که امیر تیمور از بغداد بخوزستان لشکر کشیده بود در سر پل رودخانه دزفول درویشی خرقه سیاه
بر دوش بر وی ظاهر شده گفت که من آن درویشم که در کنار جیحون تازیانه بدستت دادم و وعدهٔ ملاقات
یکبار دیگر در اردبیل خواهد بود بعد از چند سال که امیر تیمور از سفر روم مراجعت نموده جمعی کثیر از اسیران روم
همراه داشت بدار الارشاد اردبیل رسیده چون اوصاف بزرگواری شیخ صفی الدین و ارتفاع درجات
و ارتقای مراتب و مقامات او را استماع نموده بود بزیارت مرقد مبارکش رفته بعد از تقدیم مراسم طواف
تفحص حال سجاده نشینان آن مقام شریف نمود او را از حال سلطان خواجه علی خبر دادند بعزم ملاقات روی
بخلوتسرای شیخ آورد و حضرت شیخ بر سجادهٔ عبادت نشسته بذکر محامد الهی مشغول بود هر چند خادمان
او را از آمدن شاه خبر دادند التفات بدان ننموده از اوراد و اذکاری که داشت باز نماند تا آنکه امیر تیمور بوثاق
شیخ درآمده سلام کرد بعد از سلام حضرت شیخ بجواب التفات نموده تکلیف جلوس کرد و ابواب غرایب
مواعظ و نصایح گشوده گوش هوش او را بآن درر ابدار و جستن خلق و معاش با خلق الله گرانبار گردانید

امیر تیمور

امیر تیمور سه چیز را با خود مخمر ساخته بود که اگر بر وجهی که مکنون خاطر او است جلوه ظهور کند دست ارادت
بذیل هدایت آنحضرت استوار سازد و هر سه موافق قرارداد خاطرش بظهور آمد لهذا دست
ارادت بحضرت شیخ داده استدعای خواهشی نمود که از و نماید پادشاهان عالم فقر و معنی را از
پادشاهان عالم صورت چه خواهش و چه احتیاج و خزف ریزهای دنیای دون را در رستهٔ بازار
جواهر گرانبهای معرفت الهی چه رواج چون ضمیر منیرش از امور دنیویه خالی و طبع شریفش از تعلقات
سلسله ظاهر مستغنی بود لب مبارک بهیچ حاجتی نگشود بعد از مبالغه و الحاح پادشاه طلبا لمرضات الله
اطلاق اسیران روم را خواهش نمود امیر تیمور انگشت قبول بر دیده نهاده باطلاق جمیع سبایا
و اسیران حکم کرد و در گوره اردبیل دا تخمه دو قریه و مزارع مرغوب از مال حلال خریده وقف حظیره
متبرکه نموده آن مکان شریف را بست و ملجا گردانید و خراج آن ولایت را بدان سلسله علیه مسلم داشت و از آن
تاریخ اعقاب و اخلاف آن سبایا که فی الحقیقت آزادکردهای این دودمان مقدس اند در سلک مریدان
و صوفیان صافی نهاد این سلسله کرامت نشان منسلک اند بین الجمهور چنین مشهور است که امیر تیمور را
با حضرت سلطان صدرالدین موسی اتفاق ملاقات افتاد و مقدمات مذکور از و ظهور یافت اما
اصح آنست که سلطان خواجه علی بود اگرچه این روایت در کتب تواریخ و حالات منظوم و منثور این
سلسله بنظر ذره احقر نرسیده اما از غایت شهرت و تواتر افواه از مطابق واقع دانسته تحریر آن
پرداخت و طومار وقفیه نیز بخط قدیم موشح بال تمغای مغولی و علامت مهر امیر تیمور در سفر بلخ در حین تسخیر
قلعه اندخود بدست غازیان درآمده بود بنظر اشرف حضرت علی شاهی ظل الهی درآمد مقامات علیه و ظهور
کرامات حضرت سلطان خواجه علی و بعضی از آن مقدمات در صحیفه مذکور مسطور بود بالجمله آن سالک مسالک
خداجوئی که در هیچ وقت از طواف کعبهٔ مقدس معنوی قربان جانش از تلبیه و تذکار حق خالی نبود
بنابر ثبات قواعد شریعت آنحضرت را شوق دریافت کعبهٔ مقصود در حرکت آورده سند ارشاد و جهت
روضهٔ مقدسه جنت نهاد را بثمرة الفواد دوحهٔ سیادت و ولایت سلطان شیخ ابراهیم سپرده با جمعی
از ارباب حق و اهل یقین برحسب و من یعظم شعائر الله متوجه حج بیت الله گردید لبیک اللهم لبیک گویان
و در راه صدق پویان قدم بدان وادی ایمن نهاد و فرزند سعادتمندش تا بمفارقت پدر ستوده سیر

نیاورده ذوق طواف رکن و مقام بران افزوده او نیز مناقب غریب سفر خیر اثر حجاز نموده قدم سعی دران
وادی طلب نهاده منازل و مراحل طی کرده در حریم حرم بزیارت کعبه امال یعنی شرف پابوس ذوالاملاک خصال
مشرف گردید پدر و پسر باتفاق یکدیگر بمناسک حج قیام نموده از انجا بقدس شریف شتافتند و در انمقام
ملک احترام بزیارت ارواح انبیا و طواف مسجد اقصی فایز گردیدند و در انمکان جبر کرد مزاج شریف سلطان
خواجه علی از منهج اعتدال طبیعی منحرف گشته بتهیه اسباب سفر اخرت پرداخت و زمام ناقه ارشاد را
بکف کفایت فرزند جان پیوند نهاده رفیقان انسفر خیر اثر را وداع کرده نقد حیات را بخازن عالم قدس
سپرد پسر نیک اخترش بلوازم تجهیز و تکفین پرداخته ان جسد مطهر را در ان ارض مقدس مدفون ساخت
و باز مره مریدان و رفیقان از ان سفر میمنت اثر عود نموده دار الارشاد اردبیل از یمن مقدم همایونش
سر سبزی اغاز نهاد منتسبان خاندان صفوی دیده بدیدار فرخنده اثارش روشن ساختند و
زبان حال شان بدین مقال گویا گشت بیت اگر رفت ان سرو از جویبار :: تو باشی بگیتی ازو یادگار :: دل
دوستان از رخت شاد باد :: بنای خرد از تو اباد باد :: سلطان شیخ ابراهیم در میانه اجداد حضرت اعلی شاهی
ظل الهی شهنشاه اشتهار دارد و بمضمون صدق مشحون واتبعت ملة ابائی ابراهیم بدستور اباء و اجداد
بر مسند ارشاد تکیه زده طالبان طریق قویم را بمنهاج مستقیم شریعت و دین پروری دلالت مینمود و خلفا
و اعیان باطراف و اکناف فرستاده در اندک زمانی درگاه سدره اشتباه او مرجع اقاصی و ادانی گشت
خلایق تراب عتبه علیه اش را کحل الجواهر دیده اعتبار دانسته از ازدحام ارباب ارادت طایفان حریم
عزتش را در حضور اقدس مجال بار نبود و شان معالی نشانش روز بروز ارتفاع یافته احدی از مردم
الولایت را از فرمان واجب الاذعانش مجال تخلف محال مینمود از فواضل انعام و اکرامش فقرا و محتاجان
بل عموم ساکنان اندیار بهره ور گشتند مطبخ معموره اش مملو از ظروف و اوانی سیم و زر بود و در بخشش و
احسان از اباء و اجداد در برز الطوار حمیده اش شاهانه و شمایل پسندیده اش پادشاهانه بود از انجا که شیوه
گردون دون است ذات همایونش را امراض مختلفه عارض گشته زمانه بساط شادمانی از ان سلسله در چیده
و عرض مرض متمادی گردیده افتاب عمرش بپایه زوال افتاد و بارقه ایمنی بر ضمیر منیرش پرتو انداخته دیده
از سود و زیان حیات و ممات در پوشیده متاع ارجعی الی ربک راضیة مرضیة را بجان خریدار گشت و از پا

اخلاص و منسوبان ان عتبه علیه گردون مماس را جمع اورده ایشانرا از واقعه ناگزیر که گریبان گیر غنی و فقیر و برنا
و پیر است اگاه گردانیده بعد از موعظه و پند و وصایا ارجمند ایشانرا باطاعت و انقیاد فرزند بیمثل و مانندش
سلطان جنید ترغیب فرموده او را ولیعهد و جانشین خود گردانید و سفارشات بلیغ درباره او کرد هذا
ما عهدنا الیکم والعهدة فی الذی علیکم بعد از تقدیم وصیت روح شریفش بجوار مغفرت رب العزت پیوست و
حضرت سلطان جنید بمراسم تکفین و تجهیزش قیام نموده در جوار اباء عظام مدفون ساخت سلطان جنید
شهبازی بود بلند پرواز و خسروی گردن فراز بدری از اسمان فتوت و ارشاد درخشیده و افتابی از برج
خلافت ظاهر و باطن طالع گردیده چون بر مسند سروری و سریر دین پروری متمکن گردید خلایق را بعلم
ارشاد و دین پناهی که مجرد از داعیه سلطنت و پادشاهی بود اگاهی داد ارباب ارادت از اطراف و جوانب
روی اخلاص بعتبه علیه اش اورده رکن اعظم ارشادش تحریص ارباب ارادت بغزا و جهاد کفار بکار
بود روز بروز اسباب حشمتش می افزود و جمعیت ارباب ارادت و اخلاص زیاده ترمیگشت میرزا جهانشاه
ترکمان که فرمانفرمای عراقین و اذربایجان بود شمه از سلک جمعیت و انتظام اسباب حشمت و مکنت سلطان
جنید را شنوده با انحضرت بد ظن گردید و از زوال ملک و دولت خود ترسیده از بیم بدنامی محاربه با انحضرت
لایق ندیده است مکر کسان بخدمت انحضرت فرستاده بکنایه و صریح خاطرنشان کرد که از مرکز دولت
بهر طرف که رای شریفش اقتضا نماید سفر گزینند انحضرت توجه جانب دیار بکر را مصلحت وقت دانسته عزیمت
انطرف نموده از هواخواهان دودمان صفویه و صوفیان صافیه فیه کثیر فوج فوج عازم خدمت گشته در سایه لوای
سعادت انتمایش مجتمع گشتند تا در کمال شکوه و جلال در حسن کیف نزول اجلال نمود و در انوقت والی نصف
ولایت دیار بکر امیر کبیر ابو النصر حسن بیک اق قوینلو بود که اطاعت میرزا جهانشاه نمینمود و میانه ایشان ابواب
مخاصمت و عناد مفتوح و طریق امد و شد مسدود بود از مژده ورود موکب مسعود سلطان جنید اظهار مسرت و شادمانی
نموده انحضرت را بقدم اعزاز و احترام استقبال کرد و امرا و اعیان صوفیه را هر یک مکانی تعین کرده مقدم گرامی او را
از امارت دولت و اقبال دانسته فیمابین موانست و اتحاد تمام روی نمود بانجهت خصوصیت و دوستی بمصاهرت
و یگانگی انجامید و همشیره اعیانیه خود خدیجه بیگم را با انحضرت در عقد ازدواج در اورده بدین وسیلت کوس دولت
خود را بلند اوازه ساخت و سلطان جنید مدتی در اندیار توقف نموده هوای حب الوطن من الایمان از خاطر

خطرش سرزد واز امیر حسن بیک دستوری خواسته دراندک روزی دار الارشاد از قدوم همایونش
غیرت افزای ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد گردید ودیده نظاره کیان از مطالعه جمال
جهان ارایش روشنی پذیرفت ودیگر باره نایره حقد وحسد که در درون میرزا جهانشاه بود اشتعال
پذیرفته توهمی که داشت از وصلت وارتباط امیر حسن بیک متزاید گشت ودر کار جنید فکرهای بی حاصل
مینمود تا انکه انحضرت از کید وغدر او اگاه گشته قاصدان صبا سیر بطلب ارباب ارادت [illegible]
بجبال سلطنت لوای دولت افراخته ثواب غزا وجهاد را مطمح نظر ساخته باموازی ده هزار کس از غزات
صوفیه بداعیه غزای چرکس بسمت شروان در حرکت امد در فتوحات یمینی مذکور است که بداعیه شروان شاه
وتسخیر ملک شروان روانه انصوب گردید علی ای التقدیرین والی ولایت شروان سلطان خلیل باغوای
طاغیان طبرسران کوس مخالفت سلطان جنید کوفته مانع رفتن او بجانب چرکس گردید ولشکر
زرم از مار جمع اورده بمقابله ومقاتله او شتافت ودر برابر سپاه ظفر پناه صف ارای گشته مستعد جنگ وپیکار
گردید واز طرف غزات صوفیه که جان باختن در راه مرشد کامل ادنی مراتب اخلاص میدانستند در برابر
همایونش صف قتال اراسته از جانبین اتش حرب مشتعل گردید تیغ یمانی سرفشانی اغاز نهاده عقابان
تیر پر بقصد جان یکدیگر در پرواز امدند غازیان جان نثار دفع شر ان اشرار را که فی الحقیقت دفع صایل
بود واجب شمرده بقدر طاقت وتوان کوشش مینمودند وسلطان جنید در انمعرکه بنفس شریف میان حرب
گشته بیت بر ائین سلطان دلدل سوار ؛ بهر حمله از جمع ان خاکسار ؛ ز الماس گون شعله تابناک ؛ فکندی
گروهی برین تیره خاک ؛ چون شهادت با سعادت انحضرت بر لوح قضا ثبت شده بود لشکریان شروان
انحضرت را کاحاطة الهالة بالبدر در میان گرفته مرکب جهان نوردش را از پای در اوردند وانحضرت در عین کارزار
از دست ساقی حادثه شربت شهادت نوشید از اتباع انحضرت جمعی پای ثبات در معرکه استوار داشته از خون
شهادت سرخ روی گشتند وبرخی حدیث الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین برخوانده راه هزیمت
پیمودند در فتوحات یمینی اورده که صوفیان خاندان صفویه نعش شریف ان سلطان سریر هدایت را بدار الارشاد
اورده در روضه مقدسه مدفون ساختند وانچه باین حقیر معلوم گشته انست که جمعی از مردم طبرسران که همیشه
هواخواه این سلسله علیه بودند جسد مطهر ان سرور را از جنگگاه بیرون برده در محل مناسب مدفون ساختند

واکنون

واکنون انمقام شریف مهبط انوار فیض ورحمت ومطاف مردم انولایت است القصه بعد از وقوعه سلطان جنید فرزند
بجان پیوندش سلطان سریر ولایت ومسندنشین بارگاه هدایت سلطان حیدر روح الله روحه
اسلافه طول الله عمر اخلافه ؛ که همشیره زاده امیر کبیر ابو النصر حسن بیک بود قایم مقام پدر عالیجاه گردید سلطان
حیدر افتابی بود از برج ولایت طلوع نموده ودری از صدف بحر سلطنت بکنار امده شیوه رضیه اش
احیای سنن ابا واجداد ومکنون خاطر نفیس فرمانروای بلاد وعباد وپادشاه مرحوم حسن پادشاه
که به نیروی اقبال میرزا جهانشاه را از پای در اورده بر مسند فرمانروایی تمکن داشت بان مهر سپهر ولایت
وسروری در مقام اخلاص ومردمی در امده خواست که سلسله پیوند خود را باین دودمان دوباره استحکام دهد
صبیه صلبیه خود حلیمه بیگم را بحباله نکاح او در اورده ان زهره زهرای برج عفت را با مشتری اوج سعادت
قرین گردانیده انحضرت بیشتر از بیشتر بر معارج دولت وسروری صعود نموده علی الدوام عتبه علیه اش
محل اجتماع خواص وعوام بود از رؤیاهای صالحه شبی در خواب دید که او را منهیان عالم غیب مامور گردانیدند که
تاج دوازده ترک که علامت اثنا عشریت است از سقرلاط قرمزی ترتیب داده تارک خود واتباع خود را بران افسر
اقبال بیاراید سلطان حیدر از مشاهده این خواب کلاه شادمانی بر سپهر افکنده طاقیه ترکمانی را که متعارف
انزمان بود بتاج دوازده ترک حیدری تبدیل نمود اتباع کرامش اقتدا بانحضرت کرده تمامی منسوبان این خاندان
باین افسر گرامی از سایر الناس امتیاز یافتند وبدین جهت انطبقه عالیشان بقزلباش اشتهار یافته بالجمله
انحضرت را روز بروز اسباب حشمت وتمکنت زیاده میگشت وهجوم ارباب اخلاص بر درگاه سپهر مدارش
بیشتر از بیشتر وعموم خلایق از موايد انعام وافضالش بهره ور میشدند تا انکه جامع سلطنت صوری ومعنوی گشته
باطنا بدستور مشایخ واهل الله سالک طریق ارشاد ودین پروری وظاهرا باین سلاطین مسندارای
سروری بوده امیر کبیر حسن پادشاه در کل مواد با ملازمان عتبه اقبال در کمال وفاق ووداد سلوک نموده اصلا
بامری که مکروه مزاج شریف خواهرزاده وداماد باشد رضا نمیداد وچون ایامی بدولت وکامرانی گذرانید نهال
اقبالش طوبی مثال سر باوج کمال افراخته وامیر حسن بیک بنوعی که مولانا ابو بکر طهرانی در تاریخ احوال سلاطین
ترکمان بتفصیل نوشته تخت سلطنت را وداع نموده سلطان خلیل پسرش وبعد از و سلطان یعقوب بر مسند
فرمانروایی برامدند سلطان حیدر را احراز مثوبات غزا بر طبیعت غالب بود وسلوک سلطان یعقوب را که پسر خال

انحضرت بود دبرو فق دلخواه شاه نمی نمود با امرای صوفیه و هواخواهان سلسله صفویه مشورت نموده رای جهان
ارایش بصوب جانب داغستان که ساکنانش از حلیه ایمان عاری و سالک طریق جهل و ضلال بودند و غزای
چرکس قرار یافته قاصدان قمر سیر باجتماع صوفیان صافی نهاد و ملازمان نیکو سیرت پاک اعتقاد و سپاه
مجاهدان اخلاص گزین فوج فوج پیرامن سرادقات عزت و جلالش جمع گشته خلقی انبوه با اسلحه و یراق
حاضر امدند و انحضرت لوای توجه بجانب مقصد افراخته ازدحام جنود و اوازه عبور ان لشکر صفدر تزلزل در ارکان
ثبات و قرار شروانشاه بن سلطان خلیل انداخته متصور انکه سلطان حیدر طالب خون پدر و قاصد ولایت
شروان خواهد بود بمقتضای الحب یتوارث و البغض یتوارث با انحضرت در مقام کید و نفاق درامده چون مقاومت
با ان لشکر خونخوار از حیز قوت و قدرتش بیرون بود قاصدان چابک رفتار متعاقب یکدیگر بخدمت سلطان
یعقوب که داماد شروانشاه بود فرستاده اعلام داد که اگرچه سلطان حیدر ظاهرا عزیمت غزای چرکس نموده
اما ممکن که چون بحدود دربند و طبرستان رسد عطف عنان بجانب شروان نموده لوای ملک ستانی افرازد
و الیوم که مملکتی در تحت تصرف ندارد لشکر قوی جمع اورده ساحت ان ولایت تاب شکوه و قتالش
نمی اورد و هرگاه مالک مملکتی چنین گردد بدین محقر ولایت قناعت ننموده ابواب ملک ستانی بر روی
از روی خویش گشاده بر خواهد گشت سلطان یعقوب که با ان مهر سپهر سروری در مقام غدر و نفاق بود
قطع صله رحم جایز داشته تخم بدنامی دنیا و خذلان اخرت در ضمیر خصومت تاثیرش کاشته سلیمان بیجن
اوغلی را با چهار هزار سوار از جنود شقاوت ورود ترکمان بامداد شروانشاه فرستاد و شروانشاه بورود
کومک سلطان یعقوب مستظهر گشته در حدود شماخی اجتماع عظیم از عساکر شروان و ترکمان دست داد اما
سلطان حیدر با غازیان غزا پیشه جلادت اثار از راه شکی که شمال رویه شیروانست بان بلاد درامده عبور لشکر ظفر اثر
بپای قلعه دربند افتاد و ان شهریست از بلاد معموره جهان بباب الابواب مشهور و قلعه اش حصنی سپهر اساس
مانند سد سکندر بمتانت و استحکام معروف و بر السنه و افواه مذکور هر برجی با بروج فلک برابر
پاسبانان تیرش با ساکنان ملاء اعلی همزبان و همه اهالی انجا شیوه عناد پیش گرفته دست تعرض با جاد جهاد
دراز کردند و گوشمال ان فرقه ضلال بر ذمت همت انصاحب اقبال لازم گشته غازیان انشهر و قلعه را
بساحت ارباب جلادت روی همت بتسخیر حصار اورده در اندک فرصتی تزلزل در ارکان ان حصن حصین انداخته

دفع

و دفع و تسخیرش عنقریب تیسیر پذیر بود که از هواخواهان دودمان حیدری قراسری قاجار که بر سر او ان لشکر بود از عقب
رسیده خبر اورد که فوجی از لشکر ترکمان از اب کر گذشته و شروانشاه با عساکر شروان بایشان ملحق گردیده
داعیه محاربه لشکر منصور دارند و متعاقب یکدیگر خبر ورود انگروه شقاوت اثر رسیده سلطان دین پرور بالضرور
از پای قلعه برخواسته اماده پیکار انفرقه نابکار گردید القصه در حدود طبرسران دو لشکر خونخوار بیکدیگر رسیده
از جانبین بتعبیه سپاه پرداخته صف قتال اراستند و اتش حروب بنوعی مشتعل گشت که خرمن عمر بسیاری
از دوست و دشمن سوخته گردید **نظم** دران رستخیز محنت هولناک * بر انگیخت خون دو لشکر بخاک * دم تیغ چون
شعله اتش فشان * سنانها ز زخم یلان خون چکان * ازین طرف طبقه صوفیه دست از جان شیرین شسته
روی از شعله سیف و سنان نمی تافتند و از انطرف شروان و ترکمان در دفع ان حادثه بجان کوشیده
فدائی وار در قدم و قمع ایشان میشتافتند مجملا حربی در پیوست که در ازمنه سابقه کمتر وقوع یافته و در اثنای
گیرودار سلیمان بیجن اوغلی با فوجی از دلیران معرکه کارزار بمقابله ان سلطان سرافراز درامد و قصدان سرور گرد
سلطان حیدر نفس نفیس مباشر حرب ان بداختر گشته بنوک سنان ان بدگوهر را از پشت زین نگاور بر زمین انداخته
با خاک تیره برابر کرد و اورا شناخته کرم جبلی اقتضای ان کرد که از خون او در گذرد لاجرم بانقدر اکتفا کرده از
قتل او در گذشت و او بار دیگر سوار گردیده ملازمان رکاب اقدس از سبب ان عطوفت و جان بخشی سوال
نمودند انحضرت فرمود که هنوز اجل او نرسیده و افتاب عمرش بسر حد زوال رسیده در این معرکه شربت
شهادت خواهم نوشید و قسمت روز ازل و تقدیر لم یزل را چاره و تدبیر نیست القصه چون هنوز طلوع افتاب
دولت این خاندان را میعادی مقرر بود در اثنای جنگ و جدال تیری جان گداز از شست قضا جسته بر مقتل
انشهسوار عرصه غزا رسیده کارگر امد و از وقوع ان حادثه غازیان دست از کار کشیده لوای دولت
انطبقه که بلند و اعتلا افراخته شده بود بحضیض مذلت افتاد بسیاری از صوفیان جان نثار این دودمان
کرامت نشان در رکاب اقدس ان بدر اسمان دین پروری از دست ساقی اجل باده ناگوار ممات نوشیده
و جاودانه در مضاجع خاک خفتند در فتوحات امینی اورده که حقیقت این جهاد بفرموده خاقان سلیمان شان
از بعضی غازیان مثل حسین بیگ و فرخ اقا و جمعی دیگر که دران جنگگاه حاضر بودند استماع افتاده و از قول
ایشان نوشته شده الحاصل صوفیان خاندان صفویه جسد مبارک ان خلاصه دودمان خیر البشر را در طبرسران

دفن کردند و در حبیب السیر مسطور است که خاقان سلیمان شان در مرتبهٔ ثانی که بجهت تادیب شیخشاه بجانب
شروان نهضت نمودند جسد مطهر سلطان حیدر را که در طبرسران مدفون بود و بیست و دو سال
ازان گذشته بیرون آورده نقل بدار الارشاد فرموده در روضهٔ مقدسه مدفون ساختند و همچنین
در فتوحات امینی مرقوم گشته که صوفیان خاندان صفویهٔ نعش مطهر سلطان حیدر را بدار الارشاد
اردبیل آوردند اما آنچه برین ذرهٔ احقر معلوم گشته و از خدمهٔ آستانهٔ مقدسه استماع نموده آنکه
سلطان حیدر را در طبرسران دفن کردند همچنانکه مؤلف حبیب السیر نوشته شهرت دادند که جسد مطهر
سلطان حیدر را بدار الارشاد اردبیل نقل کرده در جنب مراقد منورهٔ اجداد بزرگوار دفن نمودند چه مبنای
کنار مصلحت وقت و بیم اضداد در کتمان آن کوشیده انکشاف این امر بین الجمهور در پردهٔ خفا مستور
مانده باشد و این واقعه در شهور خمس و تسعین و ثمانمائه روی داد رحمة الله علیه و علی جمیع المحبین و
فی سبیل الارشاد و ازان سرو بوستان فتوت سه شاهزادهٔ نیک اختر ماندند که هر یک نهالی بود از گلزار
ولایت دمیده و کوکبی از آسمان خلافت درخشیده سلطان علی میرزا که بین الجمهور سلطان علی پادشاه
اشتهار دارد و اسمٰعیل میرزا و سید ابراهیم میرزا اسلیمان ایلچی اوغلی بعد از مشاهدهٔ پیکر فتح و ظفر
به تبریز معاودت نموده سلطان یعقوب را تو همی که از خروج سلطان حیدر بود زایل گردید **ذکر احوال**
سعادت منوال سلطان علی میرزا ابن سلطان حیدر و شهادت آنحضرت بتقدیر خالق اکبر چون
صوفیان سعادت نشان این خاندان کشورگشای ممالک ارادت و اخلاص صند حیات و بقای اولاد
عالی نژاد آن سلطان دین و داد استماع نمودند طریق ارادت را بقدم اخلاص پیموده روز بروز بعتبات
بخت فیروز در خطهٔ اردبیل جمع شده با حضرت سلطان علی پادشاه که بحسب سن و سال شایستهٔ سریر
سلطنت و ارشاد شده بود اظهار عقیدت و تجدید بیعت مینمودند اسباب حرب و لشکرکشی آماده
میساختند ارباب غمز و سعایت سلطان یعقوب را خبر دادند که فرزند ارجمند سلطان حیدر بر مسند قایم مقامی
پدر سعادت سیر تمکن دارد و امداد طبقهٔ صوفیه انقطاع نمی یابد و عنقریب لوای دولتش ارتفاع عظیم
خواهد یافت سلطان یعقوب از دیدن سلک حق قرابت و خویشی و ازرم همشیرهٔ معظمه اش حلیمه بیگم که والدهٔ
محترمهٔ شاهزادهٔ عالی نژاد بود محجوب گشته یکی از امرای صاحب شکوه را با گروه انبوه تراکمه باردبیل فرستاده که

ان دریجر کامکاری را بدست در آورده بقلعهٔ اصطخر فارس برده بمنصور بیک پرناک حاکم آنجا سپارند که در آن قلعه
روزگار گذرانیده من بعد دست ارباب ارادت و طبقهٔ علیهٔ صوفیه بفرزند آن دولت ایشان نرسد و از آن معنی
غافل افتادند که اراده و تقدیر خالق مافوق تدبیر و قدرت خلایق است و مخزونات عالم غیب عنقریب بحیز
ظهور می آید و بمضمون **قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء**
و تعز من تشاء و تذل من تشاء باری سبحانه و تعالی مملکت بهر کس میخواهد میدهد و الحق اسمعیل از
سلطان یعقوب بسیار ناپسند افتاده خالی بر رخسار دولت او گردید القصه آن طایفه باردبیل رسیدند
و سلطان علی پادشاه صلاح وقت در آن دید که چند روز پای در دامن سلامت کشد و با زمانه سازگار
گردد لاجرم توکل بر خالق جزو و کل کرده همراهی آن گروه انبوه با والدهٔ محترمه و برادران گرامی روی بجانب
اصطخر آورده و یوسف آسا در زندان پر وحشت آرام گرفته بجفا و محنت روزگار ساز کار آمد **بیت**
مرد بزندان شرف آرد بدست * یوسف از آن روی بزندان نشست * و این واقعه در شهور سنهٔ ست
و تسعین و ثمانمائه روی داد و مجملا خاک آن قلعه مدتی از وجود شریفشان کحل الجواهر دیدهٔ اعتبار و عرصهٔ
آن سرزمین از نهال افضال شان خلد برین گشت از نوادر اتفاقات لفظ خلد برین تاریخ این واقعه عبرت
گزین است آری تا قطره ابر نیسانی از پایهٔ رفعت آسمانی نزول ننموده محبوس ظلمتکدهٔ صدف نشود در التاج
تارک شهریاران عرصهٔ روزگار نگردد و هیچ گلی بی سرزنش خار گوشهٔ دستار پادشاهان ذوی الاقتدار
نشود نظر انجکاریکه آزموده و شبیه این روایات بر راستی جهره نموده صورت حال همایون فال حضرت
خاقان سلیمان شان ابو البقا شاه اسمعیل بهادر خان است که در صغر سن و اوان طفولیت یوسف مثال
در آن زندان پر ملال قرین اندوه و کلال گردیده عاقبت بر تختگاه **و آتیناه الملک** برآمده در اندک فرصت
ابواب جنت و کامرانی بر روی اولیای دولتش گشاده گشت القصه منصور بیک پرناک فرمان پذیر گشته
لوازم دودمان خلافت را در گلوهای داد اما از روی عقیدت و اخلاص پیش آمده خدمت آن مخدوم
زادگان عالی منزلت را بر ذمهٔ طاعت خود واجب شمرده در کل مواد رضاجوی خاطر شریفشان بود چون چندگاه
شاهزادگان والاگهر چون در در غرر درج قلعه متواری گشته بتجربهٔ روزگار مهذب گردیده از زمانه بر ورش
می یافتند سلطان یعقوب را از شامت بیحرمتی نخل حیاتش بصرصر اجل از پای در آمده در سلطانیه فراغ

رخت هستی بسر منزل آخرت کشید و همچنانکه در کتب تواریخ مسطورست امرای ترکمان دو گروه شدند جمعی سلطنت
مسیح میرزا برادرش و برخی بپادشاهی بایسنقر پسرش اتفاق نموده بین الفریقین مهم بمحاربه انجامید
و بایسنقریان غالب آمدند و مسیح میرزا در معرکه کشته شد و میرزا بایسنقر بر تخت سلطنت جلوس نموده
رستم میرزا ابن مقصود میرزا ابن پادشاه مرحوم امیر حسین بیک را بجهت آنکه موافق اصحاب عصیان اختیار
نموده در سلک مسیح میرزائیان منسلک شده بود بعد از قتل و گرفتار شدن بقلعه النجق فرستاده به قرق
سپهی علی کوتوال قلعه سپردند و چون چندگاه از سلطنت بایسنقر بگذشت ایبه سلطان بحدود قلعه النجق رفته
قرق سپهی علی را بلطایف الحیل فریفته با خود متفق ساخت و رستم میرزا را بیرون آورده بپادشاهی اختیار
نمودند و جمع کثیر از مغلوبان معرکه قراباغ و احاد الناس بر سر ایشان جمعیت نموده رفتن تبریز و محاربه
بایسنقر را وجهه همت ساختند و بکنار ارس آمده لنگر اقامت انداختند و امیرزاده بایسنقر بجهت دفع فتنه
رستم میرزا از تبریز بیرون آمده چون بمرند رسید هر کس را نفرا ولی فرستاده راه یوقاشی نموده بمیرزا رستم
بیوست در رفته رفته نفرتکی بعموم سپاه او راه یافته اردوی میرزا بایسنقر بنوعی بهم برآمده که از عهده
ضبط آن بیرون نتوانست آمدن بالضروره احمال و اثقال و اثاث پادشاهی بر جا گذاشته با معدودی راه
دوی بوادی فرار نهاده از راه اهر قراجه داغ بشروان رفته بشروانشاه که خال او بود پیوست و میرزا رستم
کامیاب دولت گشته مظفر و منصور به تبریز آمده بر تخت سلطنت نشست و امرای ترکمان عموماً غاشیه اطاعت
بردوش افکندند و او کماینبغی بدارائی سپاه و رعیت پرداخته امیر شروانشاه بامداد و اسعاد خواهرزاده
و داماد کمر همت بسته اسباب سلطنت میرزا بایسنقر را سرانجام میداد و میرزا رستم تیز بفکر کار میرزا بایسنقر
افتاده در دفع و رفع او با امرا و ارکان دولت با یکدیگر مشورت نموده آخر الامر مصلحت نیک اندیشان قرار داد که
آن کوکب درخشان آسمان خلافت را از قلعه اصطخر بیرون آورده لوای شوکت سلطان علی میرزا که سزاوار
سروری و سرداری است بترتیب پادشاهانه بلند گردانند و بجهت دفع فتنه بایسنقریه و طلب خون جد و پدر
بصوب شروان فرستند اگر غالب گردد یا مغلوب در هر دو صورت مطلوب ظاهری و باطنی او بحصول
پیوندد و بدین عزیمت ظاهراً عرق قرابت و خویشی در رضاجوئی خاطر عمه محترمه خود را وسیله ساخته با خضات
شاهزادگان حکم کرد و سلطان علی پادشاه در کمال عز و جاه به تبریز رسیده رستم پادشاه آنحضرت را

دراغوش

دراغوش کشیده و در اعلا و رفعت شان او اهتمام نموده منتسبان و بگیجهان این دودمان قدسی نشان که در زوایا
خمول و ناکامی خزیده بودند روی باستان سعادت آشیانش آورده روز بروز سلک جمعیت انگروه
عقیدت گزین از دیاد و انتظام می پذیرفت درین اثنا خبر ورود میرزا بایسنقر با لشکر شروان بسمت آذربایجان
مسموع امیرزاده رستم گشته سلطان علی میرزا را با ایبه سلطان و فوجی از عساکر ترکمان بمدافعه بایسنقر
و شروانشاه فرستاد ایشان بکنار آب ارس رسیده خیمه اقامت نصب نمودند از هر دو طرف
کنار آب را جسر بسته راه آمد و شد خبر بر سفیر تیر مفتوح نبود و صورت فتحی از هیچ طرف چهره نمیگشود
از جانبین از مدت طول اقامت بستوه آمده بایسنقر بشروان معاودت نمود و سلطان علی پادشاه
و ایبه سلطان به تبریز آمدند و در خلال این حال کوسه حاجی و بایندر حاکم اصفهان با امیرزاده رستم
در مقام خلاف و عصیان در آمده خطبه دولت بنام بایسنقر خوانده اینمعنی باعث آن شد که دیگرباره
بایسنقر عزیمت جانب آذربایجان نموده با لشکر بیشمار به آن دیار آمد و امیرزاده رستم بار دیگر مهم
سروری سلطان علی میرزا را با ایبه سلطان و فوجی از عساکر صوفیه و ترکمان بمقابله او فرستاد و در حدود
اهر و مشکین آن دو گروه بر خشم و کین بیکدیگر رسیده بین الفریقین معرکه رزم گرم گردید و همین مقدم آن
سلطان سریر هدایت بایسنقریان مغلوب گشته در همین معرکه بایسنقر بقتل رسید و سلطان علی میرزا
مظفر و منصور در کمال عظمت و اقتدار به تبریز آمد و امیرزاده رستم لوازم نوازشات و محمدت و ستایش بظهور آورده
آنحضرت را در غایت اعزاز و احترام بجانب اردبیل فرستاد و آن بدر آسمان دین پروری در آن خطه
فردوس بنیاد بدستور آبا و اجداد بر سریر هدایت و ارشاد متمکن گشته ارباب عقیدت و اخلاص
بعتبه علیه گردون مناص آمد و شد آغاز نهادند و اجتماع فرق صوفیه و ازدحام ارباب ارادت آتش حقد
و حسد در کانون سینه پر کینه میرزا افروخته آنحضرت را با برادران به تبریز آورد و اگرچه رعایت جانب ظاهر
مینمود اما جاسوسان گماشته بود که از ایشان خبردار بوده نگذارند که طبقه صوفیه بخدمت ایشان راه نزدد
داشته باشند و صوفیه و ارباب اعتقاد همچنان روی ارادت باستان سدره مکان آورده در خفیه
نذور گذرانیده نقد اخلاص را در آن آستانه بر محک امتحان میزدند و امیرزاده رستم ازینمعنی آگاه گشته
در کار اولاد سلطان حیدر متفکر گردید عاقبت رای خطا اندیشش بدفع آنحضرت جازم گردیده شخصی

از اصحاب مجلس میرزا رستم آنحضرت را از کید و غدر پادشاه آگاه کرد چون پرتو این داعیه واهیه بر شبکاه ضمیر انور
تافت بمضمون **الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین** شبی از تبریز بتجر سوار شده راه اردبیل
پیش گرفت میرزا رستم ایبه سلطان را با چهار هزار سوار متعاقب آن سلطان عالیمقدار فرستاده
در حوالی شماسی که موضعیست از مواضع اردبیل قریب بشهر با آنحضرت رسید گویند در آنوقت عدد
ملازمان موکب اقبال سلطان علی میرزا زیاده از هفتصد نبود با آن فوج قلیل مقابله آن فئه کثیر با خود تخمیر
نمود و جمعی از دولتخواهان آنحضرت را از قتال مانع آمده چاره جویی گشتند آنحضرت چون بنور ولایت صورت
شهادت خود را در صفحه تقدیر مشاهده نموده بود صوفیان و هواخواهان دودمان صفوی را جمع آورده
از شهادت خود در آن معرکه خبر داد و برادر نیک اختر فرخنده سیرش اعنی خاقان سلیمان شان را که انوار
جهانداری از ناصیه همایونش میدرخشید ولیعهد و قایم مقام گردانیده رموز و اسراری که در وقت
ارشاد و شیوه و شعار مرشدان این خاندان نبوی که از پدر عالیمقدار و اجداد نامدار میراث یافته بود
در خاطر خطیرش بودیعت نهاد و تاج مبارک خود را بر سر آنحضرت گذاشته او را بمعتمدان سپرده سفارش
بلیغ نمود و بر زبان الهام بیان گذرانید که چراغ دولت دودمان مرتضوی از نور روشن گشته عنقریب بابهجه
لوای آسمان سای دولتش ارتفاع عظیم خواهد یافت و پرتو معدلتش بر مفارق عالمیان خواهد تافت
بعد از اتمام وصیت قدم در معرکه کارزار نهاده همچنانکه بر زبان صدق بیانش گذشته بود مخالفان
غالب آمده آنحضرت شربت شهادت نوشیده و بعد از وقوع این واقعه جانسوز تفرقه کلی در میان ارباب
ارادت راه یافته هرکس بجایی پراکنده شدند حسین بیک لله و خلیفه الخلفا که در آنوقت بخادم بیکی
اشتهار داشت و دده بیک نعش مطهر آنحضرت را بدار الارشاد آورده در حظیره متبرکه منوره صفویه
مدفون ساختند رحمة الله علیه و این واقعه عظیمه در شهور سنه ثمان و تسعین و ثمانمایه که سه سال
از شهادت سلطان حیدر گذشته بود روی داد **ذکر احوال خاقان سلیمان شان شاه** اسمعیل بهادر خان
اسکنه الله تعالی فی فرادیس الجنان و بیان جهانگشایی و شرح ظهور و خروج آن خسرو بلند مکان
نغمه پردازان بزم دلگشایی و معرکه آرایان مضمار سخن سرایی صوت نادره کار اقبال و زمزمه ظهور و خروج پادشاه
ستوده سیر حمیده فعال صف آرای معرکه کشورگشایی مرحله پیمای بادیه فرمانروایی انجمن افروز بزم اقبال آفتاب

جهان

جهان آرای آسمان جاه و هلال جام جهان نمای دولت حیدری آئینه روی نمای مذهب حق اثنی عشری سلطان
سلاطین نشان تخت گیر ممالک گیهان یعنی خاقان سلیمان شان را بدین ترانه سروده اند و آثار شجاعت
و رزم آزمایی و اخبار جهانگیری و کشورگشایی آن شهریار والاگهر مرتضوی خصال را در انجمن جدید رامی بر نمط
گذارش داده که بعد از واقعه شهادت برادر صفوت نهاد و مراجعت ارباب بغی و عناد صوفیان پاک اعتقاد آن
در درج ولایت را که ولیعهد برادر نامدار بود پوشیده و پنهان بشهر آورده هر چند روز در محلی بر رسم اختفا نگاه
میداشتند بعد از چهل روز آن طبقه عقیدت گزین از بیم کید خصم و اضداد در اردبیل صلاح توقف ندیدند و با والده
محترمه اش مشورت نموده توجه جانب گیلان را بصلاح وقت انسب و اقرب یافتند و آن عفیفه راضی بمفارقت
فرزندان گرامی گشته در همان ایام اعیان صوفیه خصوصا حسین بیک لله و خادم بیک که بخلیفه الخلفا ملقب
شده و دده بیک و غیره هر دو برادر نامدار را برداشته با دویست نفر از ملازمان که همراه بودند روانه گیلان شدند
و بنوعی که در کتب مبسوطه و تواریخ خصوصا حبیب السیر مسطور است بولایت گیلان در آمده خطه لاهیجان از یمن
قدوم بهجت لزوم آن سالار دین نوربخش باغ جنان و غیرت افزای روضه رضوان گردید کارکیا میرزا علی
والی آن ولایت که از دودمان سیادت و بعظم شان و رفعت مکان از سایر ولاة گیلان منفرد و ممتاز و بخصال
حمیده و حسن خلق و اطوار زکیه موصوف بود مقدم شریف آن نوباوه بوستان جلالت و برادر گرامیش سید
ابراهیم را بقدم اعزاز و احترام تلقی نموده تواضعات مخلصانه و مردمیهای مهربانانه بظهور آورد و سید ابراهیم برادر
آنحضرت را شوق ملاقات والده غالب آمده چون بدر روشنی و در روش نهادی متصف بود طاقیه ترکمانی بر سر
نهاده بجانب اردبیل بازگشت و آنحضرت با قلیلی از خدمتکاران چهار سال در آن ولایت رحل اقامت انداخته منتظر لطف
قضا نشست و دوران وقت تشریف آنحضرت زیاده از هفت سال نبود چه ولادت آنحضرت در روز سه شنبه
بیست و پنجم رجب سنه اثنی و تسعین و ثمانمایه که ده سال از فوت حسینعلی پادشاه گذشته بود روی داده و طلوع
نیر شاه اسمعیل تاریخ است اگرچه صغیر السن بود اما در فهم و فراست آیتی و در عقل و جوهر دانش علامتی بود
در مبادی حال آیین جهانداری از ناصیه همایونش ظاهر و فر ایزدی از جبین مبینش باهر ملازمان موکب علیه
گران نهال چمن خلافت را بزلال حسن اعتقاد پرورش میدادند بسبب والای شاهی موسوم ساخته با وجود صغر سن
بعقیده ارباب ارادت شامل مرشد کامل پادشاه میخوانند و بقول مشهور مدت شش سال و نیم در گیلان

توقف نموده بعضی اوقات در لشته نشاه و ایامی در خطه لاهیجان روزگار گذرانیده کارکیا میرزا علی و کارکیا [margin: سلطان]
حسن برادرش متکفل خدمت بودند بین الجمهور مشهور است که در اوایل حال مکرر از جانب میرزاده رستم
پادشاه ترکمان کسان بطلب آن در گرانمایه دریای بختیاری بگیلان آمدند و کارکیا میرزا علی بمعاذیر دلپذیر
عاقلانه تمسک جسته فرستادگان را بازگردانید تا آنکه فتور بحال سلاطین زادگان ترکمان و اولاد و احفاد پادشاه
راه یافت بیکدیگر مشغول شدند و چندان شورش و هواخواهی در میان آن طبقه وقوع یافت که بمخاصمت دیگری
نپرداختند و در مدت اقامت آنحضرت از آمدشد صوفیان و ارباب ارادت درگاه کرامت پناه هرگز خالی نبود
در اوان نشو و نما گاهی بنشاط شکار مشغولی نموده در سهام و اشکور و متنزهات آنولایت سیر مینمودند و همت
نقش جهانداری بر لوح ضمیر نگاشته شاهین بلند پرواز همت بقصد صید عقاب مملکت در پرواز می‌آوردند

نظم
بعزم قوی همتش یار بود ؛ در آن کار بختش مددکار بود ؛ بخاطر حدیث جهاندارایش ؛ ز دادار دارنده
بد یارایش ؛ بدل بودش آرایش داد و دین ؛ ز روز ازل بود فکرش همین ؛ چون اخبار شورش و پژمردگی
دولت سلاطین آق قوینلو فرح سمع خاقان سلیمان شان گردید رای جهان آرای اقتضای بیرون آمدن [margin: از گیلان]
کرد کارکیا میرزا علی بمواضعات مهربانانه و ملاحظه حزم و احتیاط و دلخواهانه از آن اراده مانع آمده اظهار نمود که هنوز
غنچه گلشن آرای دولت را هنگام شکفتن نرسیده یعنی نواب علی با حجت حداثت سن و کثرت اعدا و قلت اعوان
و انصار وقت ظهور و خروج نرسیده چندگاه دیگر با زمانه سازگاری کرد تا که اسباب آن مطلب علیا بدستیاری
کارکنان عالم بالا نیکوتر از این سرانجام یابد آنحضرت چندگاه دیگر مراعات خاطر کارکیا میرزا علی توقف نمود
تا آنکه در شهور سنه ثمان و تسعمایه که میانه سلطان مراد بن سلطان یعقوب و میرزا الوند بن یوسف میرزا
نبیره‌های حسن پادشاه مصالحه اتفاق افتاده ممالک ایران میانه برادر و عم‌زاده انقسام یافت خاقان سلیمان شان
که مدت اقامتش در گیلان بهفت سال و نیم رسیده بود زیاده از آن مصابرت در حوصله [illegible] گنجایش ندید
ملهم غیبی بخروج از آن ملک عازم و جازم گشته کارکیا را وداع نموده با معدودی از خدمتکاران و هواخواهان عقیدت
گزین جانسپار ع باعتی که تفاخر کند بدان انجم ؛ روی توجه بمقصد آورد کارکیا میرزا علی انچه دست مکنتش تاب
برسید پیشکش کرده خدمات لایقه بتقدیم رسانید چند مرحله مشایعت نموده ریش سفیدان دولت قاهره را
که در ملازمت آن سرور رای انجمن اقبال بودند هدایای ارجمند نموده در ضمان امان ملک منان روانه مطلب

یافت اما در آن سال در ولایت استارا از هجوم لشکر برد و سرما طرح قشلاق انداخته جماعت طوالش
متکفل خدمت گشتند و در اول بهار که زمانه چون ریاض امید هواخواهان دودمان صفوی از رشحات
سحاب الطاف الهی طراوت و خرمی یافت از یورت قشلاق در حرکت آمده بدارالارشاد اردبیل
تشریف آورده بشرف زیارت روضه مقدسه حضرت سلطان الاولیا و مراقد متبرکه آبا عظام فردوس
مقام مشرف گشته در آن مکان شریف که محل استجابت دعا و مهبط فیوضات عالم بالاست مطالب علیا که
در باطن حق گزینش رسوخ داشت از حضرت باری عز اسمه مسئلت نموده بعد از ادای زیارت و مشاهده
انوار استجابت دعا بدیدار گرامی والده محترمه و برادر مسرور گردید بیان تفصیل وقایع و شرح صادرات احوال
همایون فال و محاربات قوی که از آن تایید یافته درگاه ایزدی را در آغاز دولت و کشورگشایی در ایام سلطنت
و فرمانروایی روی داده ابواب فتوحات که بمفاتیح نصرت و یاری حضرت باری بر روی اولیای دولتش
گشوده گشته زیاده از مقدور قلم شکسته اللسان بلکه مافوق تحریر مورخان بلاغت نشان است و انچه در کتاب
حبیب السیر مرقوم گردیده و حسین بیک روملو در احسن التواریخ درج نموده و میر یحیی سیفی قزوینی در لب التواریخ
آورده عشری از معشار بلکه یکی از هزار است چون این مختصر گنجایش تفصیل حالات آن شهریار گیتی‌ستان
ندارد در رفع اللاطائل تیمنا و تبرکا بذکر مجملی از آنها اختصار میرود که مطلب اصلی که بیان وقایع ایام جلوس حضرت
اعلی شاهی ظل الهی است باز نماند القصه از ارواح مقدسه آبا عظام و مشایخ کرام استمداد همت فرموده از
دارالارشاد اردبیل متوجه قراباغ شدند و روز بروز ارباب ارادت باردوی کیهان پوی جمع می‌شدند
و در قراباغ با سلطان حسین بارانی که از امرای میرزا جهانشاه بود نیت خروج و خیال عروج داشت ملاقات
نموده چون آثار کید و غدر از اطوار او مشاهده نمود از وجدا شده بگوگجه تنگیز تشریف برده تا آذربایجان
رفته و در آنجا تا مدت چهار هزار نفر از صوفیان و معتقدان از شام و دیار بکر و سیواس و بایبرد و آن حدود
به پایه سریر اعلی آمده خان محمد استاجلو با جمعی کثیر احرام ملازمت درگاه عالم‌پناه بسته بسعادت خدمت
فایز گردیده منظور عاطفت گشت و در آذربایجان بعد از مشورت و کنکاش عزیمت جانب شروان بانتقام
کشیدن از شروانشاهان در دل انور رسوخ یافته با هفت هزار سوار از صوفیه صادق العقیده بجانب شروان
در حرکت آمدند و با فرخ یسار والی شروان که بیست هزار سوار و چندین هزار پیاده همراه داشت در حدود قلعه

کلستان مصاف داده بظفر و نصرت اختصاص یافت فرح بسیار به تیغ انتقام غازیان شیرشکار بسیاری از عظما
شروان و سپاهیان ان دیار بدار البوار شتافت وکوس سلطنت و شهریاری انحضرت دران دیار بلند اوازه
کشت دران زمستان در محمود اباد شروان طرح قشلاق انداختند شیخ ابرهیم ملقب بشیخشاه ولد
رشید شروانشاه بکشتی درامده از راه دریا بکیلان درامد مردم ان ملک اکثر اطاعت نموده تمامی خزاین
ودفاین پادشاهان شروان که در بلاد و قلاع بود بسرکار خاقان سلیمان شان متعلق کرفت مردم
بعضی قلاع خصوصا قلعه بادکوبه که قلعه ایست که سه طرف ان از اب دریا احاطه نموده و رشته صاحب شوکتی
بدامن خاکریزان نمیرسد و یکطرف که بجانب خشکیست خندق عمیق مانند فکر عقلا بیکران و پهناور
حفر شده با انکه اندک سرکشی و قلعه داری نمودند اما عاقبت بنیروی دولت ابد پیوند مفتوح کردید و چون
بعضی از اهل شروان در قلعه کلستان بودند از انجا بپای قلعه امده ان قلعه سپهر اساس را که از قلاع مشهور
انولایت محاصره فرمودند در ایام محاصره سروش عالم غیب از تخت سلطنت و پادشاهی آذربایجان
مژده داده اشاره نموده بود که صعوه حقیر قابل صید شهباز بلند پرواز اوج اقبال نیست انحضرت امرا
عظام را طلب فرموده اظهار نمود که شمارا قلعه کلستان میباید یا تخت اذربایجان چون معتقدان خاندان
قدس نشان صفوی در عالم اخلاص و مرمریدی انچه بر زبان الهام بیانش میکذشت محض صدق انکاشتند اثنا
شائبه تخلف دران راه نمیدادند بمژده تخت آذربایجان غلغله نشاط بایوان کیوان رسانیدند و درین
خبر رسید که امیرزاده الوند با عساکر ترکمان در نخجوان اقامت نموده جمعی از جنود ترکمان را مقرر نموده که از
دو طرف بشروان درامده بمحاربه خاقان سلیمان شان کمر بندند شعله غیرت در کانون ضمیر انحضرت زبانه کشید
بیکبار از تسخیر قلعه کلستان کذشته باشارت منهیان عالم غیب از پای قلعه برخواسته متوجه اذربایجان
شدند و میرزا الوند در نخجوان توجه خاقان سلیمان شان را بجانب اذربایجان استماع نموده با سی هزار کس
از جنود ترکمان که در موکب او حاضر امدند بمقابله انحضرت شتافت اما از وفور شجاعت و دلاوری خاقان سلیمان
نشان و قدرت جنود قزلباش که پروانه وار خودرا بر شعله اتش زده از حیات ابدی میدانستند کمال رعب
و هراس بر ضمایر ایشان مستولی کردیده بود القصه در شرور نخجوان در شهور سنه سبع و تسعمایه بین الفریقین
مقابله اتفاق افتاده دلاوران لشکر قزلباش فدائی وار قدم در معرکه کارزار نهادند و داد مردانکی دادند و از طرف

خاقان سلیمان شان

نیز جنود

نیز جنود ترکمان بقدر طاقت و توان کوشش مینمودند اما چنانچه باید کرد کار ظفر و نصرت اقبال مثال قرین حال
عساکر ظفر مال کشته امیرزاده الوند مغلوب کردیده بسیاری از امرا و اعیان ترکمان دران معرکه مقتول کشته
غنایم موفور بدست سپاه منصور افتاد و میرزا الوند در آذربایجان مجال توقف نیافته بنخجوان که بخت خاقان
سلیمان شان مظفر و کامران بدار السلطنه تبریز رسیده بر تخت سلطنت و پادشاهی تمکن یافت و شعار مذهب
حق ائمه اثنی عشر علیهم السلام ظهور یافته فراز منابر بخطبه امامیه و القاب شاهیه و لعن و طعن مخالفان زیب و زیور
کشته وجوه دنانیر بکلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله و اسم سامی ان برکزیده الله سکه ارایش یافت
رسوم مبتدعه ارباب ضلال که خودرا باهل سنت و جماعت موسوم کردانیده بنقض عترت طاهره و محبت اعادی ایشان را
پیش نهاد همت ساخته بودند مندفع کشته شیعیان اهل بیت طیبین و طاهرین که تا غایت بتقیه زندکانی میکردند
علانیه شعار مذهب حق امامیه پیش کرفته مخالفین در زوایا اختفا خزیدند و صیت صلابت و قهاری انحضرت
باطراف و اکناف رسیده شعله تیغ اتش بار اشتعال یافته بافلاک اثیر کشید مرتبه دیکر میرزا الوند جمعی فراهم نموده
حرکت المذبوحی کرده عزیمت اذربایجان نموده در شهور سنه ثمان و تسعمایه در هنکامی که رایات نصرت ایات
شاهی از راه ترخان متوجه آذربایجان شده بود بدار السلطنه تبریز رسیده دست تعدی بر رعایا و متوطنین
دراز کرده از انجا باوجان شتافت و از آوازه قرب وصول موکب جهانکشای مجال توقف نیافته از انجا بهمدان
رفت و از انجا روی توجه ببغداد اورده در انجا نیز بجهت مخالفت قاسم بیک پرناک چون اقامت نتوانست نمود
عزیمت دیاربکر کرده در انولایت رخت هستی بعالم آخرت کشید اما سلطان مراد ولد یعقوب پادشاه که مالک ممالک
فارس و عراق و کرمان بود لشکرهای ممالک خود را جمع کرده بعزم رزم انحضرت بحدود همدان امده با موازی هفتاد
هزار کس از جنود ترکمان بمعرض عرض در اورده سیصد عراده با توپ و ضربزن و یراق همراه داشت و از ینجانب
خاقان سلیمان شان با عساکر اقبال مآثر دل بر عنایت الهی و امداد ارواح مقدس طیبین و طاهرین بسته با دوازده
هزار کس از طوایف جلیله قزلباش که در رکاب مقدس بودند بمقابله اعدا توجه نمودند و در روز دوشنبه بیست و
چهارم ذی الحجه سنه ثمان و تسعمایه در الما قلاغ همدان بین الفریقین محاربه عظیم بوقوع پیوست خاقان سلیمان شان
بزور بازوی حیدری و طلوع افتاب دولت اثنی عشری بران لشکر بیقیاس ظفر یافته دران معرکه هولناک دمار
از جنود ترکمان برامده سلطان مراد که همیشه خاقان سلیمان شان اورا بهمراد میخواندند چنانکه بر زبان الهام بیان

بیکبارگی سرگشته دنا مراد راه فرار پیموده به شیراز رفت و درین مصاف غنایم بیشمار از اسبان صبا رفتار و دیگر
و اجناس هر دو بار مالا یعد و لا یحصی بدست عساکر ظفر شعار در آمد و خاقان سلیمان شان فتحنامها باطراف
و اکناف فرستاده ملوک اطراف و اعیان ممالک باد بار و بخت برگشتگی سلاطین ترکمان متیقن و بدولت
ارجمند شاهی امیدوار شدند و بدرگاه عالم پناه توسل جستند و از اطراف و جوانب ایلچیان بپایه سریر
خلافت مصیر فرستاده زبان تهنیت و مبارکبادی آن فتح مبین که طراز فتوحات سلاطین عالم بود
گشاده پیشکش و نثار ایثار کردند رایات ظفر آیات در آن بهار بدامن کوه الوند تشریف برده ایام خجسته آثار
بهار را در آن مرغزار بهشت آسا بعیش و خرمی و سیر و صحبت و خوشدلی گذرانیدند در آن اثنا منهیان
خبر رسانیدند که سلطان مراد در شیراز رحل اقامت انداخته بضبط و ربط ممالک فارس پرداخته بجبر شکستگی
مشغولست خاقان سلیمان شان عزیمت تخت سلیمان فرموده با جنود بخت بلند و عساکر فیروزمند بدار الملک
اصفهان تشریف برده از آنجا بایلغار روانه جانب شیراز شد سلطان مراد از آوازه وصول موکب همایون
شاهی تزلزل تمام یافته تاب توقف در برابر صولت دولت همایون نیاورده بطرف شوشتر گریخت و رایات
منصور در کمال شوکت و کامرانی قدم بر فراز تخت سلیمانی نهاده دار الملک شیراز محل نزول خسرو سرفراز گردید
اهالی و اعیان فارس بپایه سریر اعلی آمده پیشکشهای لایق کشیدند و عموم فارسیان بظلال الویه
معدلت پادشاه مرتضوی خصال استظلال جسته از حوادث روزگار آسودگی یافتند اما سلطان مراد نامراد
از خوف تیغ و سنان غازیان ظفر نشان در شوشتر اقامت نتوانست نمود و از آنجا ببغداد شتافت و
اوضاع آنجا را بر وفق دلخواه مشاهده ننموده خیال رفتن دیاربکر و استمداد نمودن از علاء الدوله حاکم طایفه ذو القدر
نموده از آن صوب در حرکت آمد مآل حال او عنقریب رقم زده کلک بیان میگردد القصه رایات نصرت آیات
خسرو آفاق بعد از نظم و نسق دار الملک فارس بصوب عراق نهضت نمود چون امیر حسین کیای چلاوی که تمامت
ولایت رستمدار و جبال فیروزکوه و دماوند و نیلرود و [illegible] را بضبط خود در آورده و دوازده هزار سوار جرار و پیاده
بیشمار بر سر داشت بحصانت قلاع و جبال رفیعه اعتماد نموده نقش مخالفت و سرکشی بر لوح ضمیر نگاشت و سر
از جیب عصیان بر آورده دست درازی بحواشی مملکت عراق مینمود و جمعی از خواص ترکمان بایندری که از مجال
عراق پای ثباتشان سست شده بود جبال رستمدار و درگاه امیر حسین کیا را ملجا و ملاذ ساخته نزد او

مجتمع

مجتمع شده بودند و او بیشتر از پیشتر باد غرور و نخوت بکاخ دماغ راه داده با ملازمان آستان سدره نشان
پادشاهی او باشانه سلوک مینمود در وقتی که رایات گردون مآثر متوجه ممالک فارس شده بود بر سر الیاس
آقای بیقوت اوغلی که در قلعه ورامین اقامت داشت لشکر کشیده او را مدتی محاصره نموده بالاخره بعهد
و پیمان با او ملاقات کرده بمکر و حیله و غدر آن ترک ساده دل را بدرجه شهادت رسانید حقیقت
گردنکشی و خودسری و خودرایی و جسارت وی او بمسامع جاه و جلال رسیده رفع
فتنه بدکردار و گوشمال دیوساران جبال رستمدار را پیش نهاد همت ساخته در اول بهار سنه تسع و تسعمایه
عساکر ظفر شعار بدان صوب در حرکت آمده نخست قلعه گلخندان را که از غایت متانت و استحکام با قلعه
رفیع چرخ مینا فام برابری مینماید محاصره فرموده بقوت قاهره یزدانی و زور سرپنجه حیدری آن قلعه خیبر آسا را
بجنگ در آورده قتل عام در میان محصوران شیوع یافت و از آنجا بقلعه فیروزکوه رفته آن قلعه نیز [illegible] دولت
[illegible] قلعه گلخندان گرفت امیر حسین کیا با دوازده هزار سوار جرار و پیاده بسیار سر راه بر عساکر ظفر شعار
در کمین غدر نشسته بود که بطریق مکر و خدعه دستبردی نماید از فتح این دو قلعه بلند اساس و قتل عام محصوران
هراس بیقیاس بخود راه داده از خواب غفلت بیدار شده از اعمال ناصواب پشیمان گشته با جمعی که
همراه داشت پناه بقلعه استا که محکمترین قلاع آن ولایت بوده و شهربند و حصار استوار دارد برده در آن قلعه
متحصن گردید موکب همایون شهریار میمون فال بپای قلعه رسیده شروع در لوازم قلعه گیری کردند چندگاه سفیر
تیر و تفنگ آمد و شد نموده محاربات فیما بین روی میداد رودخانه عظیمی در پای قلعه میگذرد که مردم قلعه
سنگ را تراشیده بطریق اخفا آب بدرون قلعه می برده اند یعنی رای جهان آرا بر [illegible] همت
بحر خاصیت بر آن گماشتند که آب رودخانه را از آن ممر گردانیده بطرف دیگر اندازند چند یعنی از بسیاری
و طغیان رودخانه در نظر عقل بعید مینمود آن بحر تجربه دلی متوجه آن گشته فرمان بر آن در اندک روزی جوی
عظیمی در طرف دیگر حفر نمودند و آب رودخانه را در آنجا انداختند و چلاویان چون ماهی که از آب در افتد
بطپیدن در آمده دو سه روز حرکت المذبوحی کرده عاقبت العطش زنان فریاد الامان بر آوردند و قلعه بتصرف
اولیای دولت قاهره در آمده محصوران قلعه تر و خشک باتش قهر پادشاه دشمن سوز دولت پرور سوخته تیغ بر
آن طایفه خونریز پرستیز حکم گردید و سوای جمعی از اهل قلم کسی از آن طایفه نجات نیافت و امیر حسین کیا خود را

در ویرانه قفص اهنین محبوس گشت دران اثنا خبر عصیان و طغیان محمد کره که در ایام دولت سلاطین زادهای ترکمان
داروغه ابرقوه بود خاقان سلیمان شان ایالت ابرقوه را باو عنایت فرموده بودند و در حینی که انحضرت به تسخیر
رستمدار مشغول بودند بمسامع رسیده بود که او ایلغار به یزد اورده علی الغفله خود را بشهر انداخته حاکم انجا را بقتل
اورده سر و رایت نخوت و گردن کشی برافراخته نهضت همایون بجهت تادیب ان متمرد بی باک بدار العباده یزد
واقع شده تا مدت دو ماه بمحاصره قلعه و شهر پرداخته عاقبت ان مخذول معاقب از محافظت شهر و [illegible]
عاجز گشته بارک متحصن گشت بالاخره عساکر فیروزمند بران حصار بلند مستولی شده محمد کره را در قفص اهنین
محبوس گردانیده دیگران بجزا و سزا رسیدند و عاقبت در میدان نقش جهان اصفهان شعله غضب
قیامت لهب خاقان سلیمان شان التهاب یافته او را با امیر حسین کیای جلادی در همان قفصها باتش قهر
سوختند و درین یورش بقوت قاهره یزدانی بقیه سرکشان ممالک عراق را به تیغ منتخه سیاست از پای در اورده
ساحت ان ولایت را از خس و خاشاک ارباب خلاف و طغیان پاک کردند و در بهار سال دیگر به ییلاق همدان
توجه نموده دفع شر صارم کرد که اغاز فتنه کرده بولایت ادرمی امده دست درازی بحواشی مملکت میکرد بسعی
بیرام خان قرامانلو و خادم بیک مشهور بخلیفة الخلفا دفع یافت و برادر و پسر و اکثر سردارانش بدست امده
بعقوبت هر چه تمامتر بسیاست رسیدند و تمامی ایل و الوس او بتاراج حادثات رفت سال دیگر قرع
سمع همایون گردید که سلطان مراد که نزد علاء الدوله ذو القدر حاکم بلاد قرامان رفته بود علاء الدوله او را
بدامادی خود اختصاص داده او باستظهار لشکر ذو القدر و ترکمان موصل [illegible] و دیگر که نزد او فراهم امدند
بضبط قلاع دیار بکر و انحدود مشغولی نموده دران ولایت دم استبداد و استقلال میزند همت بلندنهمت
خاقان سلیمان شان اقتضای ان کرد که رایات جهان گشای را بدان صوب افراخته بالکلیه خاطر همایون
از فتنه انگیز ملک فارغ گرداند قورچیان قمر سیر باحضار لشکرهای ممالک مامور گشته در شهور سنه ثلث عشر
و تسعمایه رایات فتح ایات بصوب اذربایجان افراختند و چون موکب جهان پیما سایه وصول بران دیار انداخت
و علاء الدوله از قرب لشکر قزلباش خبر یافته بالشکر پرخاشجوی بطرف البستان رفته تکیه بقلعه و کوه رفیع
داده مستعد جنگ و پیکار گشت و موکب همایون فال خاقان سلیمان شان بجانب البستان در حرکت امده چون
تقارب فئتین دست داد از جانبین بتسویه صفوف پرداخته اتش محاربه بمرتبه اشتعال یافت که از برق شمشیر و سنان

خوشه پروین در فلک مسبوک زمین البستان از خون کشتگان از رشک لعل بدخشان گردید طایفه ذو القدر
دران معرکه پر خوف و خطر پای ثبات و قرار استوار داشته دو روز از اول روز تا شام بحرب و قتال
اشتغال مینمودند چون زمانه پرده ظلمانی میانه هر دو گروه حایل میساخت از طرفین بارامگاه شتافته با سلاح
تا صباح بمراسم طلایه و پاس می پرداختند روز سوم خاقان سلیمان شان بدن بی بدل بدرع دهقان آراسته
دلاوران قزلباش را بمدافعه اعدا دلیر گردانیده همت بلندنهمت بقلع و استیصال اعدا مصروف داشته
قدم بمعرکه کارزار نهادند و از انطرف مخالفان خیره سر ذو القدر سمت عجز و انکسار در ناصیه حال خود مشاهده
نموده فرار بر قرار اختیار نمودند و نسایم فتح و فیروزی بر شقه لوای فلک فرسا وزیده دلاوران لشکر
قزلباش دمار از نهاد ان طایفه بر اوردند و قلاع دیار بکر را که بتصرف ذو القدر در امده بود بقهر و غلبه گرفت
و ایالت ان ولایت در همین سال که مطابق سنه ثلث عشر و تسعمایه بود بخان محمد استاجلو تفویض یافت و
در همین ایام امیرخان ولد کلابی بیک موصلوی ترکمان از حدود دیار بکر و موصل بدرگاه عالمپناه امده مورد
التفات گردید و مهمات ان ولایت را انتظام داده عنان بصوب مراجعت انعطاف دادند اما علاء الدوله
دران زمستان دیگر باره لشکر جنگجوی فراهم اورده بر سر خانمحمد بدیار بکر امد و خان محمد استاجلو با وجود
قلت سپاه تکیه بر اقبال بی زوال شاهی نموده با طایفه استاجلو در برابر او امده بر صف قتال اراست و
به نیروی دولت قاهره مظفر و منصور گشته سارو قپلان ولد علاء الدوله که در شجاعت و دلاوری از سایر اولادش
ممتاز بود با جمعی بدست در امده مقتول گشت علاء الدوله ازین واقعه بی ارام گشته بار دیگر لشکرهای پراکنده را
جمع اورده با موازی پانزده هزار سوار دلیر بسرداری کور شاهرخ و احمد بیک پسران خود بطلب خون برادر
بر سر خانمحمد فرستاد خانمحمد نیز مردانه وار بمدافعه او شتافته در ظاهر شهر امده با لشکر ذو القدر در اویخت و محاربه
عظیم وقوع یافته درین مرتبه نیز خان محمد بمحض اقبال بی زوال همایون بران فرقه گمراه ظفر یافته کور شاهرخ و
احمد بیک اولاد علاء الدوله با بسیاری از اتباع در معرکه کشته گشتند بقیة السیف بصوب فرار و دیار ادبار
شتافتند چون پادشاه روم از شکستهای پی در پی علاء الدوله و قتل اولاد و قلع و قمع لشکرش اطلاع یافت
و کینه دیرینه که در دل داشت فرصت غنیمت شمرده لشکر بر سر او کشید و فیمابین محاربه اتفاق افتاد و علاء الدوله
در معرکه بدست رومیان در امد پادشاه روم او را باستنبول برده روزنامچه عمرش دران دیار باختتام رسید

و چون اعیان ممالک عراق عرب از تزلزل احوال سلطان مراد خبر یافتند باریک نامی از امرای ترکمان آن مملکت را
بحیطهٔ ضبط در آورده جهت محافظت آن گماشت و هوای تسخیر آن ولایت در ضمیر منیر همایون رسوخ یافته
تاج زردوزی و کمر و خلعت خاص جهت باریک ارسال داشته او را باطاعت و انقیاد دلالت فرمودند
باریک در اول حال باستقبال خلعت شاهی شتافته طاقیهٔ ترکمانی را از سر گذاشته بپوشیدن تاج و
خلعت شاهی مفتخر و مباهی گردیده پیشکشهای لایق جهت بارگاه سدره اشتباه فرستاده استدعا
نمود که ایالت آن ولایت را برو مسلم دارند اما نظر قبول بر آنها نیفتاد و بباریک پیغام دادند که اگر آیات
عبادت در دل رسوخ یافته فتح آن نمیشود اگر بوی صدق و اخلاص از سخنان آدمی آید بلا توقف بدرگاه
عالمپناه شتافته در سلک سایر امرا منتظم باشد والا مکر و حیله را درین درگاه راه نیست باریک چند روزی
شعار دولتخواهی ظاهر ساخته چون نهضت همایون بآن طرف متحقق شد بجمع آوردن ذخیره و یراق
قلعه داری مشغول گردید و علانیه کوس مخالفت کوفته تاج از سر انداخت لهذا نهضت همایون بدان طرف
جزم گردیده حسین بیک لله را منقلای لشکر گردانیده پیشتر فرستادند چون حسین بیک بدو منزلی بغداد
رسید باریک دل از دست داده اکثر اعیان آن ولایت را باطاعت بارگاه شاهی راغب یافته قوت مقابله
و قلعه داری در خود ندید و شبی از دجله گذشته سراسیمه وار بجانب حلب گریخت روز دیگر اهالی و اعیان
سید محمد کمونه را که از اعاظم سادات نجف و صاحب اختیار آن ولایت بود باریک از رابطهٔ هواخواهی
دولت ارجمند شاهی گرفته در سیاه چاه محبوس داشت از چاه بر آورده شعار شاهی شیعی ظاهر ساختند
و سید محمد کمونه روز بمسجد جامع رفته خطبهٔ اثنی عشری بالقاب همایون خواند و حسین بیک لله را
استقبال نموده در باغ میرزا ابوبوداق فرود آوردند و حسین بیک حقیقت فتح بغداد بپایهٔ سریر
خلافت مصیر عرض نموده موکب همایون شکار کنان باهستگی طی مسافت نموده مظفر و کامران بدار السلام
رسید خلایق آثار بشاشت و شادکامی بظهور آورده باستقبال شتافته لوازم دعا و نیاز بجای آوردند
و خاقان سلیمان شأن بفتح دار السلام شکر محامد ملک علام بجا آورده در هشتم شهر جمادی الاخر سنه
اربع عشر و تسعمایه بدار السلام در آمد و سید محمد باعزاز و احترام شاهی مفتخر و مباهی گردیده ایالت
آن ولایت بخادم بیک تفویض یافته ابو المنصور خلیفة الخلفا در آنجا لقب یافت و از آنجا روی نیاز و اخلاص بخاک کربلا

آورده

آورده بشرف زیارت مرقد منور ابی عبدالله الحسین و شهدای دشت کربلا مشرف شده در زیب و زینت
روضهٔ بهشت احترام و انعام مجاوران توجه تمام مرعی داشتند و از آنجا احرام طواف روضهٔ جنت منزلت
شاه ولایت پناه مظهر انوار انما ولیکم الله بسته از حلهٔ نجف اشرف رفتند و بآن سعادت عظمی فایز
شده دست دریا نوال ببذل و احسان زمرهٔ آن آستان سدره نشان گشادند و بدار السلام عود نموده
بشرف زیارت مراقد متبرکهٔ ائمهٔ والانژاد ابی ابراهیم موسی الکاظم و محمد تقی الجواد علیهما السلام مشرف
گشتند و از آنجا عزم سامره نموده در آن اماکن شریفه رسم دعا و زیارت و انعام و احسان بتقدیم رسانیدند
و بعد از انتظام مهام عراق عرب و تعیین رواتب و رواج و رونق آستانهای متبرکه رایات فتح آیات بتسخیر
خوزستان افراخته روانهٔ آن صوب شدند و در حدود لرستان حسین بیک لله و بیرام بیک قرامانلو را
با ده هزار کس از عساکر نصرت نشان بر سر ملک رستم حاکم لرستان فرستادند و موکب همایون بجانب
حویزه در حرکت آمد اعراب مشعشع در آن ولایت مالک شده و در آن وقت ببادیهٔ ضلالت افتاده بالوهیت حضرت
شاه ولایت پناه قایل بودند و از غرایب حالات آنکه بین الجمهور چنین مشهور است که آن قوم را در هنگام ذکر علی
که معبود ایشان است کیفیتی طاری میشود که کارد و شمشیر بر ایشان کارگر نیست و نوک شمشیر را بر شکم خود
نهاده بعبارت علی الله و غیره باطل شده که میکردند شمشیر چون کمان خم میگردد و آسیبی بدیشان نمیرسد
حاکم آن طایفه همیشه یکی از سادات بوده درین وقت سلطان فیاض بن سلطان محسن حاکم و قایم مقام پدر
گشته بود و احکام شریعت از میانهٔ آن طایفه مفقود گشته از بادیهٔ ضلالت قدم بیرون ننهاده در آن حین
بالوهیت فیاض معترف بودند چون رایات جلال بحدود حویزه رسید سلطان فیاض با طبقهٔ مشعشع در برابر
موکب همایون سپاه آراسته آمادهٔ رزم و پیکار شدند و در ظاهر حویزه فیما بین حربی عظیم وقوع یافته زمین حویزه
از خون کشتگان مشعشع حکم لعل رمانی گرفت فیاض بدسگال با بسیاری از اهل ضلال به تیغ تیز غازیان ظفر مآل راه عدم
استعجال نمودند بیت ز خون مشعشع در آن ساده دشت ؛ فلک تا کمرگاه در خون نشست ؛ ز بس کشته بر روی هم اوفتاد
در آن بادیه بسته شد راه باد ؛ امرای عظام که بلرستان رفته بودند ملک رستم را بعد از آنکه از مقابلهٔ ایشان
فرار نموده بجبال صعب المسالک پناه برده عساکر بهرام انتقام پیرامن آن کوه را فرو گرفته کار بر وی تنگ کرده بودند
با امان و عهد و پیمان نزد امرا آمده در رکاب ایشان بپایهٔ سریر اعلی رسید و بزبان لری شیرین زبانیها از جهت

اشرف کرده منظور نظر عاطفت گشت چون محاسن درازدانش خاقان سلیمان شان محاسن او را بدرر و لالی آراستند
مدنی بان بهبات دار دوی همایون بود و بحکومت لرستان منصوب گشته متقضی المرام روانه دیار خود
گردید القصه بعد از فتح منشفع حکومت حویزه را بیکی از امرا عظام تفویض فرموده متوجه شوشتر و دزفول گشتند
و حاکم انجا طریق اطاعت مسلوک داشته بپایه سریر اعلی آمده مفاتیح شهر و قلعه تسلیم نمود و از ممالک تا قلعه
سلاسل بحوزه تصرف [illegible] در آمد خاقان سلیمان شان آن قلعه گردون مثال را بیکی از اهل اعتماد
سپرده لوای ظفر انتما سایه وصول بولایت فارس انداخته شکارکنان بدار الملک شیراز خرامیده دیگر باره
در دار الملک مظفری قدم بر مسند کامرانی و رعیت پروری نهادند ایلچیان والی لار و هرموز بپایه سریر خلافت مصیر
آمده پیشکشهای لایق گذرانیدند و در آن ممالک خطبه و سکه باسم و لقب همایون مزین ساختند و زمستان
در خطه شیراز بعیش و عشرت گذرانیده بهار را در ییلاق قصر ازد ییلاقات همدان گذرانیده چندگاه در
دامن کوه الوند نزول فرمودند و از انجا دار السلطنه تبریز از مقدم شریف فرمان فرمای ایران عطر بیز گردیده
از جانب شروان خبر رسید که شیخشاه بار دیگر در ان ولایت رایت سروری افراخته در ادای باج و خراج
تعلل می نماید آتش غضب قیامت لهب زبانه کشیده در شدت زمستان و سورت سرما عنان عزیمت
بصوب شروان معطوف ساختند و در جواد ترتیب جسر پرداخته بسلامت عبور نمودند شروانشاه تاب توقف
نیاورده بجانب قلعه بیغرکرخت و رایات جلال بفیروزی و اقبال بشروان درآمده ایالت آن ولایت
بالله بیک تفویض یافته او در بلده شماخی رحل اقامت انداخته مستحفظان قلاع باکو و شابران بقدم انقیاد
پیش آمده مفاتیح تسلیم نمودند مردم دربند بمتانت قلعه و رفعت خاکریز اعتماد نموده روزی چند دست و پایی زدند
اما عاقبت دست در دامن استیمان زده مراسم متابعت بتقدیم رسانیدند و خاقان سلیمان شان در همان
زمستان از شروان بیرون آمده بقراباغ تشریف آورده در اول بهار بجانب سلطانیه در حرکت آمدند و بتهیه
اسباب یورش خراسان پرداختند **آغاز داستان فتح خراسان** بلبل نوایان گلشن روایات و قصه پردازان
انجمن حکایات اخبار بدایع آثار فتح خراسان که بشعشعه تیغ اثبار خاقان سلیمان شان سمت وقوع پذیرفت
بدین عنوان آورده اند که چون طنطنه کوس رعد آوای خسرو کشورگشای در عرصه آفاق بلند آوازه گشت
سلاطین جهان از رعب و هراس جهانگیری آن شهریار باستحقاق با انحضرت در مقام دوستی و وفاق درآمده طریق

مؤالفت و مصادقت بارسال تحف و هدایا و رسل و رسایل می نمودند خاقان غازی ابو المنصور سلطان حسین میرزا
بایقرا که در ممالک خراسان و مرو و شاهجان و خوارزم و طخارستان و زابلستان و قندهار تا حدود کابل و بدخشان
فرمان روا بود و چندین سال زمان دولتش امتداد یافته فرزندان رشید کامکارش از پسر و پسرزاده بسیار
بودند بدلالت عقل دوراندیش با انحضرت در مقام صداقت و خصوصیت درآمده همواره اظهار محبت و دوستی
مینمودند و خاقان سلیمان شان نیز با آن پادشاه والاجاه طریقه پدری و فرزندی مسلوک داشته احترام
آن سلسله علیه نموده لوازم ارتباط سابق و لاحق بواجبی بجای آوردند و در آغاز کشورگشایی متعرض
ممالکی که در حوزه تصرف آن پادشاه موید منصور بود نشدند و همواره بین الجانبین ابواب مراسله
و امداد مفتوح بود بعد از فوت آن پادشاه عالیجاه که از بی اتفاقی فرزندان و دعوی استقلال دو نفر
از ایشان خصوصا بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا و کپک میرزا چنانچه در حبیب السیر مسطور است اختلال
باحوال آن سلسله راه یافت محمد خان شیبانی اوزبک از مرتبه نوکری سلطان احمد میرزا ابن سلطان ابو سعید
گورکان که والی سمرقند بود بمرتبه والای سلطنت ترقی کرده در آن ممالک پادشاه نافذ فرمان شده بود [illegible]
از اختلال احوال و عدم اتفاق شاهزادگان سلسله تیموری شنیده طمع در ملک خراسان کرده کمر همت
باستیصال اولاد خاقان منصور بسته در شهور سنه ثلث عشر و تسعمایه لشکر بخراسان کشیده با آن
شاهزادگان بی تدبیر محاربات نموده بر ایشان ظفر یافته بقطع رشته حیات ایشان پرداخت مجملا دوازده دودمان
بایقرائی برافتاده مملکت ایشان بحیطه ضبط و تصرف اوزبکیه در آمد و محمد خان شیبانی که بین الجمهور بشیبک خان
مشهور است از اقصی ترکستان تا حدود عراق در حیطه تصرف و حوزه تسخیر کشیده الویه دولت و رایات عظمت
و اقتدارش سر بعیوق بر افراخته بخار نخوت و غرور بمثابه در کاخ دماغش متصاعد گشت که هیچ پادشاه ذی شوکت
صاحب اقتداری را بنظر در نمی آورد و باقدام استنان ملک اشیان شاهی در مقام خلاف در آمده در سالی
که رایات کشورگشا مرتبه ثانی بجانب شروان توجه نموده بود جمعی لشکریان از راه بیابان بر سر کرمان فرستاده
انواع خرابی و قتل و غارت از ایشان بآن ولایت و مع ذلک خاقان سلیمان شان دو سه مرتبه رسولان
سخندان شیوا سخن زاده لاهیجی که از مشاهیر سخندان روزگار بود برسالت نزد او فرستاده او را بترک فتنه و تنبیر
دلالت نمودند او از بخت برگشتگی در جواب سخنان خشونت آمیز نوشته لافهای گزاف زده اظهار نموده بود که

گذاردن حج اسلام در دل رسوخ دارد یا وعده ملاقات در کدام محل از محال عراق و آذربایجان خواهد بود خاقان سلیمان شان نیز جواب مکتوب بر نهج مرغوب نوشته فرستادند که ما را نیز طواف روضه منوره امام الجن والانس در دل رسوخ دارد ان شاء الله وعده ملاقات در مشهد مقدس معلی است و در شهور سنه ست عشر و تسعمایه در ییلاق خرقان باحضار عساکر نصرت نشان فرمان داده بدل قوی و امید فتح روی توجه بخراسان آوردند چون از سمنان عبور نموده دلیرانه قدم بولایت خراسان نهادند حکام اوزبک که در ولایت خراسان بودند تاب توقف نیاورده هر یک مرکز دولت خالی گذاشته بهرات جمع شدند شیبک خان که از یورش هزاره عود نموده در هرات بود از جرأت و دلیری خاقان سلیمان شان که بی محابا(?) و هراس بخراسان درآمد خایف و هراسان گشته در بحر تفکر و اندیشه فرو رفت و روز بروز رعب و هراس از خاقان سلیمان شان در دلش زیاده تر میشد و چون رسیدن رایات فیروزی آیات بحدود(?) مشهد مقدس مسموع او گشت اصلا با خود قرار مقابله و مقاتله آنحضرت نتوانست داد جان وفا میرزای قوم خود را در قلعه هرات گذاشته خود بجانب مرو شاهیجان در حرکت آمد جان وفا میرزا نیز تاب توقف نیاورده متعاقب بمرو رفت خاقان سلیمان شان مبتهج و مسرور با دلی آسوده و خاطری از توزع دور بمشهد مقدس معلی درآمده جبهه نیاز بر آستان ملایک آشیان سلطان خراسان نهاده بلوازم دعا و زیارت پرداختند و سادات و مجاوران آن عتبه کعبه مرتبه را بنوازشات ارجمند مخصوص گردانیده و از روح مقدس آن سلطان سپهر ولایت و امامت استمداد همت کرده متعاقب شیبک خان روی توجه بمرو نهادند غازیان عظام که منقلای لشکر فیروزی اثر بودند چون بحدود(?) مرو رسیدند جان وفا میرزا با فوجی از بهادران نامی اوزبک بمقابله ایشان درآمدند در ظاهر مرو بین الفریقین محاربه صعب اتفاق افتاد و با وجود آنکه دانه محمد سردار لشکر قزلباش در آن معرکه بشهادت رسید جان وفا میرزا شکست عظیم خورده روی بهزیمت نهاد و لشکر قزلباش تا پای قلعه [illegible] دوانیده جمع کثیر از طبقه اوزبک بر خاک هلاک افتادند مقارن این حال چتر همایون فال خاقان بی همال سایه وصول بر ظاهر مرو انداخته در برابر قلعه سراپرده و بارگاه باوج مهر و ماه برافراختند شیبک خان پیشتر از خبر جنگ(?) گشته در قلعه مرو متحصن گردیده در ضبط شهر و قلعه شرایط مبالغه بجای آورد و کسان بماوراء النهر فرستاده باحضار سلطانان طوایف اوزبک فرمان داد و هر روز بین الجانبین در پای قلعه محاربات وقوع یافته از طرفین جمعی نابود

بکشند چون چند روز بر این منوال بگذشت و صورت فتحی نقش نبست خاقان سلیمان شان که همیشه صف آرایی و جنگ روبرو را با اعدا دوست تر از جنگ قلعه میداشتند خواستند که بحسن تدبیر شیبک خان را که چون روباه از صولت شیر در سوراخ خزیده بود بیرون کشند طبل ارتحال کوفته از پای قلعه کوچ کردند و محمد خان مکتوبی نوشته فرستادند که تو با ما وعده ملاقات در عراق و آذربایجان کرده بودی وفا نمودی و ما بوعده وفا نموده بخراسان آمدیم مع هذا اینجا هم بمقابله در نیامدی الحال بعضی قضایا در آذربایجان روی داده که برگشتن ما لازم شده بنابر این کوچ کرده میرویم تا هر وقت که ایشان آماده بکار گردند و مقدر الهی شده باشد ملاقات دست دهد شیبک خان ارتحال خاقان سلیمان شان را بعجز و زبونی حمل کرده خواست که فی الجمله آبی بروی کار آورده اندکی از عار فرار و تحصن جستن از صولت سپاه قزلباش خود را خلاصی بخشد عزم تعاقب جزم کرده با موازی سی هزار کس از جنود اوزبک و امرا و سرداران نامی که در آن وقت در ملازمتش حاضر بودند از شهر بیرون آمدند امیر خان موصلو که حسب الفرمان قضا جریان با سیصد کس بر ساقه لشکر بود از مشاهده جنود اوزبک بر طبق اشاره(?) فرار نموده بموکب همایون ظفر قرین پیوست و از این فرار نمودن محمد خان کمال اضطرار در لشکر قزلباش تصور نموده در تعاقب دلیرتر گردید خاقان سلیمان شان چون از آمدن او خبر یافت چندان صبر فرمود که او از جوی آبی که سه فرسخی شهر است گذشت و جمعی را بتخریب پل آن جو مأمور فرموده عطف عنان کرده با سه(?) هزار کس که در رکاب نصرت انتسابش بودند در محمود آباد مرو در برابر جنود اوزبک صف سپاه آراسته شیبک خان ناچار دل بر محاربه نهاده روی بمعرکه کارزار نهاد و از طرفین بهادران اوزبک و دلیران قزلباش در هم آویختند و چنان کارزاری وقوع یافت که دل بهرام خون آشام از کشتگان آن معرکه سوخت عاقبت نسیم فتح و فیروزی بر شقه لوای جهانگشای شاهی وزیده شکست بر لشکر اوزبک افتاد بیت

بنیروی اقبال شاه زمان ٭ نگونسار شد رایت اوزبکان
ز خون یلان گشت گلگون زمین ٭ فلک خواند آیات فتح مبین

جان وفا میرزا و قنبر بی و اکثر امرا اوزبکیه در آن معرکه کشته شدند شیبک خان با جمعی از جنود منهزمان اوزبک سراسیمه وار به فرار بر محوطه که راه بیرون شد نداشت جهانده جمعی از غازیان از عقب ایشان رسیده شمشیر در ایشان نهادند و آن مخذولان در آن تنگنا بقدر سواری(?) بر زبر یکدیگر می افتادند و بحسرت و هوان جان بسختی میدادند جثه شیبک خان را یکی از غازیان استاجلو عزیز آقا نام از زیر جثه کشتگان

بیرون آورده سرش که از غایت نخوت سر هیچ سروری را قابل افسر نمیدانست از بدن جدا کرده در پای علم

ازها بیکر برسم سمند جهان پیما انداخت خاقان سلیمان شان سجدات شکر الهی تقدیم رسانیده هر عضوی

از اعضای او را بولایتی فرستادند اقا رستم روز افزون که بتغلب بر ولایت مازندران استیلا یافته

بود و نسبت بملازمان سده اقبال شاهی خلاف ورزیده همین که دست شیبک خان

شیبک خان در ثبوت خاقان سلیمان شان یکدست او را بریده بیکی از یساولان بهرام صولت داده

فرستادند که بمازندران برده در دامن اقا رستم اندازد و بگوید که دست تو بدامان او نرسیده حالا او

دست بدامان تو زده وان یساول در وقتی که اقا رستم با سرداران طبرستان مجلس عالی داشت

بان انجمن درامده بخوف و هراس بخدمت مرجوعه قیام نموده فی الفور بازگشت و هیچ افریده را مجال

دم زدن نشد اقا رستم از خوف این پیغام سراسر تهدید زهره اش اب شده و دلش از واهمه و بیم

قصور یافته روز بروز ضعف بر بدنش مستولی گشته بعالم عقبی شتافت القصه بعد از وقوع ان فتح

مبین فتحنامها باطراف و جوانب ممالک فرستاده در تمام ولایت خراسان خطبه و سکه بالقاب مطهر

ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر و نام نامی همایون اراستن یافته تا کنار جیحون در تحت تصرف امراء

قزلباش قرار گرفت شعار مذهب هدایت اثار امامیه در تمامت بلاد خراسان شیوع یافت و رایات منصور

بدار السلطنه هرات رسیده تختگاه خاقان منصور از فر وجود ان زیبنده تاج و سریر رتبه و زیبایی یافت

و دران زمستان بلده فاخره هرات محل نزول و قشلاق ان کامل الصفات بود و ولات و حکام اطراف بیمن

اقبال ایشان شکفته زبان به تهنیت و مبارکبادی فتح خراسان میگشادند و از انجمله سلطان اویس میرزا

مشهور بخان میرزا ابن سلطان محمد میرزا ابن سلطان ابوسعید گورکان از بدخشان بپایه سریر خلافت

نشان امده منظور نظر خاص و انیس بزم اختصاص گردیده نشان ایالت حصار شادمان گرفته مقضی المرام

بازگشت و هم چنین محمد بابر میرزا ابن عمر شیخ میرزا ابن سلطان ابوسعید گورکان از کابل ایلچیان فرستاده

اظهار اخلاص نمود و در اول بهار رایات کشورگشایی بعزم تسخیر ماوراء النهر از هرات بیرون امده چون بعضی

دفاریات رسید سلاطین اوزبک محمد تیمور سلطان که بعد از قتل پدر در سمرقند رایت سلطنت افراخته بود

و عبید الله خان که در بخارا حکومت مینمود و جانی بیک سلطان و سایر سلطانان ماوراء النهر بیکبار گریخته

بکناراب

لازم دانسته

بکناراب امدند و کسان بپایه سریر اعلی فرستادند و اظهار اخلاص نمودند و پیشکشهای لایق ارسال داشتند

و تعهد نمودند که اگر عنایت شهریاری انطرف اب را بایشان مسلم دارند مدت العمر از جاده خدمتکاری

قدم بیرون ننهند خاقان سلیمان شان اجابت ملتمس ایشان فرموده اهنگ عراق نموده ایلچیان مصر

و شام و روم بجهت تهنیت فتح خراسان بپایه سریر اعلی امدند حکام مازندران بپایه سریر خلافت مصیر امده

نصف ولایت مازندران بمیر عبد الکریم که از اولاد میر بزرگ بود عنایت شده نصف دیگر باقا محمد روز افزون

شفقت شده هر یک فراخور حال تفقدات نموده مقضی المرام روانه شدند و حکام گیلانات و شیخ شاه

والی شروان باج و خراج بر ذمت خود لازم دانسته غاشیه طاعت گذاری بر دوش گرفتند اما سلاطین اوزبکیه

بعهد و پیمان وفا نکرده در زمان غیبت همایون دست دراز بهانجوئی مملکت می نمودند حسب الالتماس علاء

محمد بابر میرزا حکم همایون عز ورود یافت که انچه او از ممالک ماوراء النهر بسعی خود فتح نماید برو مسلم باشد و

او از کابل عزیمت ملک موروثی نموده در بدخشان خان میرزا را مصحوب خود کرده متوجه حصار شادمان

شد حمید سلطان و مهدی سلطان اوزبک که حاکم ولایت حصار بودند مجاربه لشکر ظفر پناه محمد بابر

میرزا با ایشان ظفر یافت و سرداران اوزبک هر دو در معرکه کشته شده ولایت حصار شادمان و بدخشان

بر طبق نشان همایون بخان میرزا تعلق گرفت و حقیقت این حال را بپایه سریر اعلی عرض نمودند که اگر مددی از جانب

همایون رسد امید هست که سایر بلاد ماوراء النهر مفتوح گردد خاقان سلیمان شان احمد سلطان صوفی اوغلی

و شاهرخ سلطان افشار را با جمعی از دلیران معرکه کارزار بمدد و کومک ایشان مامور فرمود و محمد بابر میرزا با امرا

عظام ملحق شده متوجه سمرقند شدند چون سلاطین اوزبک از امدن محمد بابر میرزا و موافقت لشکر قزلباش

خبر یافتند مرکز دولت را خالی گذاشته بجانب ترکستان رفتند و بابر میرزا در بلده سمرقند تختگاه اباء و اجداد

فیروز مند پای بر مسند جهانبانی نهاده دران بلده فردوس مانند خطبه اثنی عشر بنام نامی انحضرت خوانده امرا

قزلباش را رخصت انصراف داده پیشکشهای لایق بخدمت اشرف فرستاد اما بعد از رفتن امراء دیگر باره

سلطانان اوزبک با حشری انبوه و لشکری کوه شکوه بماوراء النهر امدند و بابر میرزا با اندک مردمی که داشت

بمقابله اعدا شتافته صف قتال اراست و فیما بین حربی عظیم درپیوست بسیاری از ملازمان بابری در امعرکه

بقتل درامده منهزم گردیدند و بابر میرزا در ماوراء النهر مجال اقامت نیافته بحصار شادمان امد و سلاطین اوزبک

متعاقب او بحصار آمده بابر میرزا در قلعه متحصن شده کسی به بلخ پیش بیرام خان قرامانلو فرستاده
استمداد نمود بیرام خان جمعی از جنود قزلباش را بمدد فرستاد اوزبکیه چون از وصول لشکر
قزلباش خبر یافتند دست از محاصره باز داشته بماوراء النهر مراجعت کردند و حقیقت این حال
و طغیان اوزبک بعرض عالیشان رسیده جلال رسید امیر نجم ثانی که بوکالت دیوان اعلی سرفراز بود
و عظمت و کامرانی و بزرگی و اعتبار و اقتدار او در درگاه معلی بین الجمهور مشهور است و شمه از آن
در حبیب السیر مسطور با انتظام مهمات خراسان و دفع شر اوزبکان مامور گردیده روانه خراسان شد
چون بحدود بلخ رسید بی امر و اشارت همایون که تسخیر ماوراء النهر بست او با اتفاق حسین بیک
لله حاکم هرات و امراء عظام خراسان و بیرام خان حاکم بلخ از آب آمویه عبور نموده از طرف حصار
بابر میرزا رسیده به سپاه قزلباش ملحق شده اول قلعه خزار و بعد از آن قلعه قرشی را فتح نموده میر نجم
در قرشی حکم بقتل عام کرد و شیخم میرزا اوزبک با قریب پانزده هزار کس از سپاهی اوزبک و رعیت
بقتل آمدند میرزا بابر چون التماس جمعی از مردم قرشی که از قبایل جغتای بودند نموده درجه قبول نیافت
بدین جهت بین الجانبین غبار نقاری ارتفاع یافت بعد از آن بر سر قلعه غجدوان که محمد تیمور سلطان
و ابو سعید سلطان اقامت داشتند آمده چهار ماه آن قلعه را محاصره نمودند ماکولات در اردوی قزلباش
روی بنقصان آورده سپاهیان بجهت آذوقه و علیق الدواب تفرقه کشیدند عبد الله خان و جانی بیگ سلطان
که در بخارا بودند چون از عسرت احوال قزلباش خبر یافتند در شهور سنه ثمان و عشر و تسعمایه با لشکر
آراسته بر سر امیر نجم آمدند و محمد تیمور سلطان نیز از قلعه بدیشان پیوسته فیمابین محاربه عظیمی
وقوع یافت در آن معرکه تیری جانفرسا به بیرام خان قرامانلو که سردار چرخچی لشکر قزلباش بود رسیده
از اسب در افتاد و همین معنی باعث انهزام چرخچیان و دلیری اوزبکان گشته جنود اوزبک یکبار هجوم آورده
امراء قزلباش متلاشی گشته فوج بهم برآمد محمد بابر میرزا پهلو از محاربه خالی کرده با لشکر خود راه حصار
پیش گرفت امراء قزلباش که از بزرگی و نخوت میر نجم بتنگ آمده بودند در محافظت او سعی ننمودند
در معرکه بدست در آمده بقتل رسید بعضی از امراء و اعیان خراسان راه فرار پیمودند و از گذار کی عبور نموده
بخراسان آمدند و این واقعه در شهور سنه ثمان عشر و تسعمایه روی داد بعد از آنکه سلاطین اوزبکیه را با شاه

فتح و ظفر عقد مواصلت دست داد بعزم تسخیر خراسان از آب عبور کرده چندگاه ساحت ملک خراسان
لگدکوب حوادث اوزبکان بود چون این اخبار در قم بعرض عالیشان رسید آسمان مقدار رسید دیگر باره
یورش خراسان را تصمیم داده عنان عزیمت بدان صوب معطوف داشتند چون کالپوش محل نزول
لشکر بحر جوش دریا خروش گشت بعضی از امرا را با فوجی از جنود ظفر ورود بجانب طوس فرستادند
سلاطین اوزبک از آوازه قرب وصول موکب ظفر قرین شاهی تزلزل تمام یافته پای اقامت شان
سست گردیده عنان بصوب مراجعت انعطاف داده بماوراء النهر رفتند و مرة بعد اخری ممالک در تحت
تصرف اولیای دولت ارجمند سعادت پیوند شاهی قرار گرفت خاقان سلیمان شان چندگاه در خراسان
اقامت فرموده بعضی از امرا را که در محاربه اوزبکیه مداهنه و سستی کرده بودند خصوصا دده بیک حاکم
مرو را معجر پوشانیده تنبیه بلیغ فرمودند جمعی فتنه انگیزان که در زمان غیبت همایون شعار دولتخواهی
اوزبک ظاهر ساخته بمردم شیعه آسیب و مضرت رسانیده بودند بآتش قهر سوخته ساحت الولایت را
از خس و خاشاک معاندان پاک گردانیده زمام مهام خراسان بکف کفایت زینل خان شاملو نهاده مراجعت
فرمودند **محاربه خاقان سلیمان شان با سلطان روم در خالدران** در شهور سنه عشرین و تسعمایه که
خاقان سلیمان شان در ییلاقات همدان و متنزهات الولایت دلکشا عیش پیرا بودند خبر آمدن
سلطان سلیم خواندگار روم شایع شد بیان این واقعه بر سبیل اجمال آنست که سلطان بایزید که در هنگام
خروج خاقان سلیمان شان فرمان روای روم بود با آنحضرت اظهار محبت و دوستی نموده همواره لوازم
خصوصیت و اتحاد بجای آورده فیمابین طریق وداد مسلوک بود و در شهور سنه سبع عشر و تسعمایه بعالم بقا
پیوسته ولد امجدش سلطان سلیم دارای تخت و دیهیم گشت و از نبایر سلطان بایزید سلطان مراد
از عم خود سلطان سلیم متوهم شده بخدمت اشرف آمد و سلطان سلیم بدین جهت سالک طریق عناد
گشته خصومت آغاز نهاد و بعضی قلاع دیار بکر را بادعای آنکه به علاء الدوله ذوالقدر تعلق گرفته بود ماده
کلفت ساخته رفته رفته بجهات مختلف اسباب وحشت آماده گردیده و در سنه مذکور با لشکر پرخاشجوی
زیاده از چند و چون روی توجه بآذربایجان نهاد و نامه بخاقان سلیمان شان نوشته از آمدن خود اعلام نمود
آنحضرت در ییلاقات همدان بی آنکه خیال محاربه و نزاع رومیان در خاطر انور داشته باشد از آمدن بی هنگام او

اکاه گشته از غایت حمیت متعهد بجمعیت عساکر منصوره ممالک ایران نشده با معدودی چند که در ظل لوای فلک فرسا
حاضر بودند بمقاتله اعدا شتافته در اوایل شهر رجب سنه مذکوره در صحرای خالداران از اعمال خوی با سی
هزار کس در برابر لشکر نامحصور روم صف قتال اراسته و رومیه چنانچه شیوه و شعار ایشان است
پس و پیش خود را بعراده و زنجیر جبر ساخته صد و پنجاه هزار ینگچری تفنگ انداز در درون عراده با فروختن
اتش بیکار مامور بودند و سلطان سلیم از قلعه اتشین را حصار خود ساخته قلب و جناحین اراست
و از ینطرف خاقان سلیمان شان خان محمد استاجلو را چرچی لشکر ظفر قرین گردانیده سارو پیری
قورچی باشی و دورمش خان شاملو را در دست راست و جمعی را در دست چپ قرار داده قول همایون
بفر وجود انحضرت ارایش یافت سید محمد کمونه که در سلک امرا منتظم بود و میر عبد الباقی وزیر و میر سید شریف
صدر در قول بودند دلاوران طرفین پای جلادت پیش نهاده اتش حرب مشتعل گردید ملقوچ اوغلی
که از دلاوران نامی رومیه و شجعان روزگار بود همیشه در میان عظمای رومیه خودستایی کرده میگفت
که در میانه سپاه حریف محارب من بجز شاه نخواهد بود در اثنای کیر و دار ان مخذول بدکردار که محاربه
خاقان سلیمان شان بسته از صف سپاه بمقابله قول همایون شتافته انحضرت را بمبارزت خواند
هرچند ان خون گرفته مخذول قابل ان نبود که چنان پادشاه عالیجاه بمبارزت او التفات نماید اما انحضرت
بی رضای امرا و دولتخواه و امدلو سپاه اسب جلادت بمبارزت او تاخته شمشیر ذو الفقار اثار حیدری اخته
چنان بر خشم و کین بان بیعاقبت حمله نمود که از صولت و سطوت پادشاهانه بیخود گشته مجال حرکت نیافت
و ان لجه بحر پردلی بزور بازوی حیدری چنان ضربتی بر وزد که هر شش را با یکدست و دوش و درع و خفتان
فولادی از یکدیگر شکافته پاره پاره از خنجه خنیه اتش بیکطرف انداخت غریو از هر دو لشکر برامد و
کروبیان عالم بالا ابران دست و بازو افرین خوان شدند و دلیران هر دو لشکر بر یکدیگر ریخته از کثرت گرد
و غبار روی هوا تیره و تار گشت خاقان سلیمان شان در ان معرکه هولناک بنفس نفیس مباشر حرب گشته
کارزاری کرد که ناسخ داستان رستم و اسفندیار گردید در میان رومیه مشهور است که شاه عالیجاه دو مرتبه
سمند سعادتمند تا کنار عراده و جبر راند زنجیر عراده را بشمشیر از یکدیگر شکافت و چون دلاوران لشکر
قزلباش بعراده نزدیک شدند ینگچریان و توپچیان بافروختن اتش بیکار مشغول شده از بسیاری دود توپ

دفعزن

دفعزن دود تفنگ عالم روشن تیره گشت و بسیاری از بی باکان لشکر قزلباش که بی وهم و هراس خود را
بران دریای اتش زده بودند از سبب تفنگ ناچیز گشته خرمن حیات شان سوخته گردید خان محمد استاجلو
که چرچی بود با بسیاری از طایفه استاجلو در ان معرکه راه عدم پیمودند و بر رومیان معلوم گشته بود که قول
همایون از وجود پادشاه عالیجاه خالیست باتطرف هجوم اورده باشتعال اتش بیکار و انداختن توپ و
ضربزن بی شمار لشکر قول بهم برامد سید محمد کمونه و میر عبد الباقی و میر سید شریف درجه شهادت یافتند
چون خاقان سلیمان شان کثرت اعدا و بهم برامدگی لشکر مشاهده نمود با انفروه عنان از معرکه تافته از انجا
بدرگزین امدند که عساکر منصوره را جمع نموده بار دیگر از روی اقتدار و استظهار محاربه رومیان کمر بندد
سلطان سلیم بجهت افتخار و مباهات تا بلده تبریز امد اما زیاده از شش روز مجال اقامت نیافته از شدت محاربه
قزلباش و تهور و دلیری خاقان سلیمان شان اندیشه نموده از ان جرأت و جسارتی که بظهور اورده بود
پشیمان گشته عزم معاودت نمود و خاقان سلیمان شان بدین سال طهماسب میرزا پسر بزرگتر خود را که ایین
جهانداری از ناصیه همایونش نمایان بود بخراسان فرستاده امیر خان موصلوی ترکمان لله و اتالیق و فاتق
مهمات گشت و بعد از چندگاه انحضرت را پایه سریر اعلی اورده سام میرزا را با دورمش خان فرستادند
و تا خواتیم حیات انحضرت ممالک خراسان مهبط امن و امان بود در شهور سنه تسع و عشرین و تسعمایه
شیخشاه والی شروان روی ارادت و اخلاص باستان اقبال ایشان اورده ما یعرف خود را پیشکش کرده
خود را از زمره بندگان این استان شمرده صبیه که در حباله عقد دودمان شروانشاهی پرورش یافته بود
در سلک پردگیان تتق عصمت در اورده بدین نیکو خدمتیها ولایت شروان مجددا با او مسلم گردید و در شهور
سنه ثلاثین و تسعمایه چنانچه عادت قدیم روزگار است هادم اللذات بر ملک حیات ان کیخسرو و محمد کیقباد
زمان تاختن اورده در عالم جوانی و عین لذات نفسانی که سی و شش سال از محال سراب عالم بقا خرامیده
در روضه مقدسه حضرت سلطان الاولیا مدفون گردید ظل بود چون سایه خدای جهان او شد از دهر و
ظل شده شش تاریخ از انحضرت چهار پسر نامدار یادگار ماندند همگی در صغر سن بودند طهماسب میرزا و بهرام میرزا
از صبیه یکی از امرا موصلوی ترکمان متولد شدند و القاس میرزا و سام میرزا از جواری مختلفه در وجود امدند
و ذکر اسامی صبیها زیاده فایده نیست ذکر احوال خیر مال شاه جمجاه جنت مکان طهماسب ایشان

ابوالبقا شاه طهماسب علیه الرحمة از زمره شاهزادگان عالیشان شاه جمجاه جنت مکان اغر و ارشد اولاد
والانژاد و شایسته تخت فیروزبخت کسری و قباد بود و در زمان خاقان سلیمان شان در صغر سن سلطنت
ملک خراسان از سایر اخوان امتیاز یافته در بلده فاخره هرات نشو و نما یافت و بعد از آنکه از امیر خان
موصلو نسبت بآنحضرت اطوار ناپسندیده بظهور آمد از حکومت معزول گردیده آنحضرت را بپایه سریر اعلی
طلب فرمودند و در خدمت والد بزرگوار معزز و گرامی گردید و در بدایت حال آثار سلطنت و پادشاهی
از اطوار همایونش لایح و هویدا و انوار ظل اللهی از ناصیه میمونش لامع و هویدا بود بعد از واقعه هایله
خاقان فردوس مکان قامت با استقامتش بطراز کسوت سلطنت و شاهی آراسته گشته در سن
یازده سالگی بحکم ان الله یامرکم ان تودوا الامانات الی اهلها مسندنشین اورنگ
شاهی گردید و بنوعی که در فوق ایمایی شد ظل تاریخ وفات خاقان سلیمان شان و جلوس همایون
آن سلطان سلاطین نشان شد بیت شاه گردون شکوه اسماعیل ، آنکه چون مهر در نقاب شده ، او شد
از دهر و ظل شد شش تاریخ ، سایه تاریخ آفتاب شده ، دیگری گفته بیت شاهی که چو خورشید جهان گشت
مبین ، برد و غبار ظلم از روی زمین ، تاریخ جلوس آن شه شیر کمین ، از خسرو دین طلب شد خسرو دین ،
چون از غایت اخلاص و حسن اعتقاد بحضرت شاه ولایت پناه محرم اسرار لی مع الله خود را بنده
شاه ولایت می نامید از اتفاقات حسنه بنده شاه ولایت طهماسب تاریخ جلوس همایونش شد خاتم
زبان واجب الاذعانش بدین نقش مختم گردید و آنحضرت پادشاهی بود دین دار شریعت پرور
و شهریاری معدلت برای دادگستر موید بتاییدات الهی و موفق بتوفیقات نامتناهی دانش آموز
خردپروران روزگار خلاصه نتایج هشت و چهار در حکمت و دانش از ارسطو و اسکندر بیش در آیین
جهانداری از جم و کسری در پیش در اوایل ایام سلطنت و فرمانروایی آنحضرت میانه امرا و ارکان دولت
جهت امر وکالت و تعصب اویماقیت منازعه پدید آمده منجر بقتال و جدال گردید هرگاه یکی از اعاظم درگاه و
امرا رئیس سعید دو تنخواه مثل دیو سلطان روملو و قارنجه سلطان تکلو و چوهه سلطان تکلو متکفل
امر وکالت و صاحب اختیار امور دولت بودند آنحضرت بجهت حداثت سن از منازعه و مجادله امرا در ملازمتش
امر وکالت بمقام تغافل درآمده وجود شریف خود را از شر اشرار صیانت می نمود چون نهال طوبی مثال

اقبالش در چمن دولت بالا کشیده بدرجه رشد و تمیز رسید بتایید الهی و متانت رای صایب و وفور دانش
و عقل کامل امرا صاحب داعیه و سرکشان خود رای را بحسن تدبیر از میان برداشته بنفس نفیس متکفل
مهام سلطنت و فرماندهی گردیده غنچه مرادش در گلشن همیشه بهار کامکاری شکفتن آغاز نهاده شقه
لوای جهانگشایش سر بفلک افراخت اوصاف حمیده آن برگزیده الهی از حیز احصا بیرونست و تحریر شمه
از آن از قدرت بیان کاتبان دار الانشاء امکان افزون تفصیل وقایع زمان دولت ارجمند سعادت پیوند
و بیان محاربات و تسخیر ممالک و بلاد و دیگر حوادث عظمی که در زمان فرخنده نشانش بظهور آمده حسن بیک
مرحوم مورخ روملو در کتابی که در زمان آنحضرت تالیف نموده و باحسن التواریخ موسوم ساخته مرقوم کلک
بیان گردانیده و ذره حقیر را قابلیت تحریر آن نیست بیت چه تمام مجمل شاهی که درویش قدر در بانم
چه نویسم ثنای ذاتش را که یکی از هزار نتوانم ، و چون در سویدای خاطر تسوید وقایع زمان دولت ابد پیوند
حضرت شاهی ظل اللهی ثبت و عذر دفع اطالت واضح بنابر آنکه این نسخه عالم آرا از شرح حالات آن شهریار
جهان پرا بالکلیه خالی نبوده باشد کمینه خامه عباسی ختامه بقدر الطاقه در مضمار سخن سرائی تکاپوی مینماید
القصه آن مرکز دایره جاه و جلال بتایید الهی و نیروی اقبال و رای صایب و خرد کامل با وجود خوردسالی
و کثرت اعادی و قلت انصار از عهده امر خطیر سلطنت و فرمانروائی کما ینبغی برون آمده بنوعی تمکن
و استقلال یافت که هیچ آفریده را از فرمان واجب الاذعانش مجال تخلف نبود و از نیت درست و حسن
اعتقاد در اوان جوانی و عیش لذات نفسانی بتوفیقات آسمانی بتوبه مایل و راغب گشته زبان بیان را
بکلمه طیبه توبوا الی الله گویا ساخته از صمیم قلب از جمیع مناهی توبه فرموده در کل ممالک و بلاد خلایق از ارتکاب
امور نامشروع ممنوع شدند احوال عباد الله بصلاح و تقوی و پرهیزکاری گراییده بنوعی در ترویج شریعت غرا
و امر معروف و نهی منکر مبالغه فرمودند که قصه خوانان و معرکه گیران از اموری که در و شایبه لهو و لعب بوده باشد
ممنوع گشتند از برکت حسن اعمال زمان دولتش امتداد یافته پنجاه و چهار سال در دولت و اقبال گذرانیده
روز بروز لوای دولتش بلندتر میگشت و عالمیان در ظلال رأفت و امتنانش آسوده تر از محاربانی که آنحضرت را
در ایام جهانبانی با اعادی روی داده جنگ جام که در آغاز جلوس همایون با عبدالله خان و سلاطین اوزبک
اتفاق افتاده بظفر و نصرت اختصاص یافته اند مشهور عالم و مذکور السنه و افواه بنی آدم است بیان انتقال بر سبیل

اجمال آنکه بعد از واقعهٔ هائلهٔ خاقان سلیمان‌شان پادشاهان شرق و غرب متصور آنکه ملک ایران را صاحبی نیست از دو طرف
طمع در ممالک عجم کردند اولاد سلاطین اوزبکیه که مقدم ایشان کوچکنجی خان پادشاه سمرقند و تاشکند و
عبید الله خان والی بخارا بودند با سلطانان خورد و کلان و هشتاد هزار اوزبک خونخوار جرار که در شب تار
چشم مور را بضرب تیر مارکردار بر یکدیگر میدوختند از ترکستان و ماوراءالنهر روی همت بتسخیر خراسان
آوردند و از این معنی غافل افتادند که نظم خاکساران جهان را بحقارت منگر ٭ تو چه دانی که درین گرد سواری باشد
و شاه جنت مکان با عساکر اخلاص گزین ظفرنشان قزلباش بعزم مدافعهٔ آن گروه انبوه روی توجه
بخراسان نهاده با بیست و دو هزار کس از جنود ظفر ورود در ولایت جام در برابر لشکر انجم حشر
صف قتال آراسته قدم در معرکه کارزار نهاد روز پنجشنبه عاشر شهر محرم الحرام سنه خمس و ثلاثین و تسعمایه
میان این دو گروه رزمخواه حربی دست داد که سپهسالار فلک پنجم تیغ خون‌آشام از کف گذاشت انگشت
تحیر بدندان تعجب گزید نظم ز یکسو هژبران پرخاشجوی ٭ ز سوی دگر اوزبک کینه‌جوی ٭ ز یکسو دلیران
اهل وفا ٭ ز سوی دگر اوزبکان دغا ٭ نهادند پر خشم و کین رو بهم ٭ دلیران جنگ آزما بیش و کم ٭ ز بس
کشته‌ها پشته‌ها شد پدید ٭ دگر آنچنان روز گیتی ندید ٭ در آن روز غلبه از جانب اوزبکان کینه‌جو وقوع یافته
پراکندگی در میان لشکر قزلباش روی داد اکثر امرا و اعیان لشکر آثار عجز و علامت انکسار در سپاه منصور
مشاهده نموده راه انهزام پیمودند اما شاه جنت مکان بمعاونت جنود غیبی امیدوار بوده با سه هزار نفر
از قورچیان بهرام انتقام و خواص امرا و اعیان لشکر بر بلندی برآمده شب در آنجا نزول نمودند و در عالم رؤیا
مشاهده فرمودند که حضرات عالیات چهارده معصوم علیهم السلام آنحضرت را بظفر و نصرت مژده دادند صبح
روز جمعه یازدهم ماه مذکور از کمال وثوق و حسن اعتقاد و وفور شجاعت و دلاوری که از اجداد کرام عظام
میراث داشت کمر کین اعدا البته از روحانیت سلطان خراسان استمداد فرموده بمضمون اینمقال که
بیت عروس ملک کسی در کنار گیرد تنگ ٭ که بوسه بر لب شمشیر آبدار زند ٭ عمل نموده قرار دادند که عساکر
منصوره بهیئت اجتماع بر آن مخاذیل حمله نموده تا پای علم عنان اشهب تیزگام باز نکشند و بجز تیغ تیز و
شمشیر خونریز بهیچ حربه دست نبرند یا بمراد در سر گردن نهند پای یا مردوار در سر همت کنند سر
بدین عزم درست و اندیشه صواب متوکلا علی الله بهمراهی جنود غیبی از آن بلندی بزیر آمده بنوعی که تمهید یافته بود

شمشیرهای مصری آخته سپرهای فراخ دامن بر سر کشیده بجانب دشمنان تاخته فدائی‌وار خود را بر آن دریای لشکر
زده سه هزار شمشیر صاعقه کردار بیکبار فرود آوردند و بطرفة العینی قریب بیست هزار کس از آن گروه
انبوه بضرب شمشیر الماس فعل قتیل و مجروح گردانیده بر خاک هلاک انداختند چنانچه از نهیب صولت
سپاه و ضرب پی در پی شمشیرهای ذوالفقار آثار غازیان رزمخواه بهم برآمده شکست بر آن لشکر
بیشمار افتاد و پراکندگان جنود قزلباش که چون بنات النعش متفرق بودند بعد از یاس و نومیدی
بفتح و ظفر امیدوار شده ثریا مثال جمع آمدند تا آخر روز بکشش و کوشش قیام نمودند سلاطین اوزبکیه
آیه الفرار بر خود خوانده تا بخارا عنان باز نکشیدند و شاه مجاهد جنت مکان بمجاهده و شکر الطاف الهی
قیام نموده بعد از شرائط و آداب زیارت روضه مقدسه ملک احترام حضرت امام ثامن ضامن مصدوقه
ستدفن بضعة منی بارض طوس و انتظام مهمات آن ولایت عنان بصوب مراجعت انعطاف
دادند بین الجمهور مشهور است که عبید الله خان را در حین فرار یکی از قورچیان دوچار شده طبوزی که
در دست داشته بر خود مغفرش کوفته از نهیب آن سامعه‌اش قصور یافته در میانه عوام بعبید کر
معروف و مشهور گشت اما عبید الله خان بنوعی شیفته جمال عروس ملک خراسان گشته بود که
قطع تعلق از آن نمیتوانست کرد مکررا در زمان غیبت موکب همایون لشکر بخراسان کشیده بمحاربه امرا
و محاصره قلاع می‌پرداخت و هر بار که رایات ظفر آیات جاه و جلال بدانصوب در حرکت می‌آمد تاب
مقاومت نیاورده بماوراءالنهر میرفت یکمرتبه تا دو سال در قلعه هرات بهرام میرزا و غازی خان تکلو را
محاصره نموده اکثر محال خراسان را متصرف شده شاه جنت مکان از جهت آوازه آمدن سلطان سلیمان و
منازعه رومیان فرصت رفتن خراسان نبود و عاقبت از آوازه وصول موکب همایون ترک محاصره کرده
بطریق هر بار راه فرار پیش گرفت عبید خان مرد شاعر پیشه و صاحب طبیعت بود در زمانی که خواجه امیر بیک
تبریزی مشهور بامیر بیک مهردار وزیر خراسان بود عبید خان بخراسان آمده این قطعه گفت و نزد خواجه
امیر بیک بمشهد مقدس فرستاد قطعه ای باد اگر بملک خراسان گذر کنی ٭ زنهار عرضه ده بر ایشان
پیام ما ٭ وانگه ز روی مهر بگو آن گروه را ٭ کای گشته کینه‌خواه شما خاص و عام ما ٭ بر گوی خواجه را که طمع از جهان
ببر ٭ زانرو که گشت مسند خانی مقام ما ٭ خواجه که مرد قابل سخندان و از مستعدان روزگار بود این قطعه

درجواب نوشته فرستاد بیت ای مدعی مگر نشنیدی که میرسد ٭ شاه ستاره حشمت و جم احتشام ما ٭
باشد جواب دعوی خانی که کرده ٭ بیتی ز شعر حافظ شیرین کلام ما ٭ چندان بود کرشمه و ناز سهی قدان ٭
کاید بجلوه سرو صنوبر خرام ما ٭ مجملا چند سال اهل خراسان از امداد عبید خان آسوده گی نداشتند
تا آنکه از حسرت خراسان و آرزوی کارزارگاه هرات و سرپل مالان جان داده بعالم عقبی شتافت و
از جانب غربی سلطان سلیمان خواندکار روم کمر همت به تسخیر عجم بسته چهار مرتبه باین خیال محال
لشکر باین دیار کشید و هر مرتبه شاه جنت مکان بتدابیر صایبه دفع شر آن دشمن قوی کرده بی نیل
مقصود باز میگردید مرتبه اول در شهور سنه احدی واربعین وتسعمائه که رایات منصور شاهی جهت
دفع فتنه عبید خان و استخلاص بهرام میرزا و محصوران هرات بخراسان توجه نموده تحریک اولامه تکلو
امیرالامرای آذربایجان که در سنه اربعین وتسعمایه در زمان غیبت موکب همایون شاهی یاغی شده
بروم رفته بود و اغوای ابراهیم پادشاه وزیر اعظم متوجه آذربایجان گشت و از تبریز و میانه گذشته بسلطانیه
آمد هنوز اول عقرب بود که جنود سرما هجوم آورده در سلطانیه برف عظیم باریده بسیاری از مردم روم
در زیر برف مانده از سرما هلاک شدند یکی از شعرا درین باب گفته بیت رفتم چو سلطانیه انطرف چمن ٭
دیدم بسیار کشته بی گور و کفن ٭ گفتم که کشت این همه عثمانی را ٭ باد سحر از میانه برخواست که من ٭ درین سفر
مظفر سلطان والی گیلان بسبب که همشیره شاه جنت مکان را در حباله نکاح داشت و نقش مخالفت این دولت
بر لوح خاطر مینگاشت تا اوجان تبریز استقبال لشکر رومیه نموده بملازمت سلطان سلیمان رسیده
چندگاه در موکب سلطان بود درین اثنا رایات نصرت آیات شاهی از خراسان عود نموده بحدود ابهر
رسیده بود سلطان سلیمان را پای اقامت سست شده کوچ کرده از حدود درجزین گذشته از راه
کردستان بطرف بغداد رفته طایفه تکلو که در ملازمت محمد خان شرف الدین اوغلی حاکم بغداد بودند باغوای
اولامه غازنجان تکلو که در همان ایام فرار نموده بر رومیان پیوسته بود حرام نمکی کرده اظهار اطاعت سلطان
سلیمان نموده قلعه بغداد را باو دادند و محمد خان که مردی صوفی بلکه دولتخواه بود با سیصد نفر از اقربا
و خویشان و جمعی نیک اندیشان تکلو مخالفت قوم اختیار کرده از بغداد بیرون آمده از راه خوزستان بملازمت
شاه جنت مکان آمده و در ازای یکجهتی بایالت دارالسلطنه هرات معزز و سربلند گردید و مظفر سلطان

درهنگام

درهنگام مراجعت سلطان سلیمان از اردوی رومیه غایب و خاسر جدا شده بگیلان رفت و از خوف و
خشیت پادشاه نافذ فرمان در ملک موروث اقامت نتوانست نمود و در کشتی نشسته بشروان رفت
و شروانشاه بدولتخواهی شاه جمجاه او را گرفته بخدمت اشرف فرستاد عاقبت در میدان صاحب آباد
تبریز در قفص آهنین باتش قهرمان زمان سوخته گردید القصه در آن زمستان سلطان سلیمان در دیار
ربیعه قشلاق کرده در سال دیگر مرتبه دویم باغوای غازنجان تکلو بدینولایات آمده به بلده فاخره
تبریز رسیده شاه جنت مکان غلات الحوالی را سوخته از آذوقه در آنحدود اثر نگذاشت و صلاح در محاربه
روبرو ندیده متوجه همدان شد سلطان سلیمان از قلت آذوقه تاب توقف نیاورده بازگشت مرتبه
سیوم باغوا و تحریک القاس میرزا بدین دیار لشکر کشیده تا بلده تبریز آمد شرح این واقعه بر سبیل اجمال
آنکه شاه جنت مکان با برادران و فرزندان در کمال اشفاق و مهربانی سلوک فرموده هریک را بحکومت
ولایتی نصب نموده چندین سال در سایه عطوفت و اشفاق آن صاحب اقبال بعزت و اعتبار کامران
بودند القاس میرزا از همه برادران دوست ترمیداشت و لهذا بمرتبه شروانشاهی معزز و مباهی گشته
بحکومت ملک شروان قیام داشت بجهتی ظاهر بنا بر آنچه چند نفر مفسد سر از جیب عصیان و طغیان
برآورده گردن از ربقه فرمان برداری پیچیده شاه جنت مکان جمعی امرا در ریش سفیدان دولت قاهره را
بشروان نزد او فرستاده منشور عاطفت مبنی بر نصایح مشفقانه باسم او عز صدور یافت و او قسم یاد نمود
که من بعد از جاده اطاعت انحراف نورزیده در طریق متابعت ثابت قدم بوده باشد و بعد از مراجعت امرا
خیالات فاسده بکاخ دماغ راه داده خطبه و سکه بنام خود کرد شاه جنت مکان جمعی از امرا را بر سر او
فرستاد تاب مقاومت نیاورده بهبانه غزای چرکس بانطرف رفت و از آنجا بکفه رفته از کفه بخدمت
سلطان سلیمان پیوست و بسخنان واهیه و اقاویل کاذبه او را بامدن ایران راغب ساخت و سلطان
سلیمان بتصور آنکه بوسیله القاس میرزا جنود قزلباش بطرف او میل خواهند کرد بار دیگر عزیمت یورش
عجم نموده القاس میرزا را با اولامه تکلو پیشتر فرستاده خود متعاقب در حرکت آمده تا بلده تبریز عنان بازکشید
و شاه جنت مکان صلاح در جنگ ندیده پیشتر از ورود رومیه از سیواس تا به تبریز تمامی غلات و علف
صحاری را سوخته از ذخیره و ماکول در آن دیار آثار نمانده بود چون سلطان سلیمان به تبریز آمد زیاده از چهار روز

توقف نتوانست نمود وطبل ارتحال کوفته مراجعت اختیار نمود وموکب همایون فال با عساکر اقبال تعاقب
نموده دستبردهای نمایان مینمودند وسلطان سلیمان از همدان القاس مرزا را با جمعی از جنود رومیه
بطرف همدان فرستاد اما شاه جنت مکان دران سال تا ارزنجان وصحرای موش رفته ان دیار را
سوخته وویران کرده دران دیار از آبادانی آثار نگذاشته بدین جهت سلطان سلیمان سال دیگر
نتوانست آمد وبمقر دولت خویش بازگشت اما القاس مرزا بهمدان آمده فرزندان بهرام مرزا که در انجا
بودند بدست آورده تا دار السلطنه اصفهان رفت وبهر شهری که رسید قلعه بر روی خود بسته هیچ کاری
نتوانست ساخت عاقبت از آوازه وصول موکب همایون متزلزل گشته از اصفهان بازگردید ودر میان
از موافقت او دلگیر واز متابعت ترک ونا ازیک مایوس گشته از وجدا شدند واو از قم بجانب شیراز
گریخت واز انجا بشوشتر رفته از شوشتر ببغداد رفت رومیان چون دانستند که از وکاری نمی آید وجود او
دران ولایت موجب شورش وفساد است درمقام رفع او شدند واو از بغداد گریخته بالکای اردلان
آمد رومیه لشکر بر سر او فرستادند واو منهزم گشته نزد سرخاب سلطان اردلان بقلعه شیلار رفت
واز همدان بهرام مرزا وامرا بر سر او رفتند واو سرخاب سلطان را شفیع خود ساخته استدعای عفو گناهان
خود کرد حسب الاستدعای سرخاب سلطان مرتضی اعظم شاه نور الدین نعمة الله یزدی که شوهر خواهرش
بود رفته او را بجان امان داده آورد واو سر خجالت در پیش انداخته جز شرمندگی دست آویزی نداشت
شاه جنت مکان او را بقلعه قهقهه فرستاده در انجا محبوس گردانیدند واز شامت اعمال او سام مرزا
نیز بی اعتماد شده از درجه اعتبار افتاده بالاخره مکان او نیز در قلعه قهقهه قرار یافت وعم وبرادر
با دو پسر که داشتند دران قلعه سپری گشت مرتبه چهارم باغوای سکندر پاشا که حاکم ارزن الروم
بود واو دران سرحد اظهار جلادت نموده لافهای گزاف میزد وباخدام آستان اقبال آشیان شاهی
بی ادبانه سلوک مینمود تا آنکه تنبیه وگوشمال او بر ذمت همت لازم گشته لشکر بر سر او فرستادند و
درحوالی شهر فیمابین محاربه عظیم اتفاق افتاده فتح ونصرت قرین حال اولیای دولت قاهره گشته سکندر
پاشا شکسته ومغلوب خود را بقلعه انداخت وجمعی کثیر از رومیه برخاک هلاک افتادند سلطان سلیمان باغوای او
بار دیگر لشکر بدین دیار کشید وشاه جنت مکان بمضمون الحرب خدعة با او همان عمل پیش آورد وقحط وغلا

درارودی

در اردوی رومیه شیوع یافت وسلطان سلیمان از فقدان ماکولات از نخجوان پیشتر نتوانست آمد وبازگردید
ودر هر آمد ورفت جنود قزلباش دستبردهای نمایان کرده محاربات عظیم با پاشایان وجمعی که مقدمة الجیش
وهراول می بودند وقوع می یافت واطراف وجوانب اردوی رومیه را احاطه نموده فوج فوج وگروه گروه جهت
بدست آوردن ذخیره از اردو بیرون آمده بهر طرف میرفتند از دستبرد مبارزان جنگجوی وجوانان قوی بازوی
قزلباش راه عدم پیموده اسب ویراق شان نصیب غازیان میشد مجملا در هر مرتبه جمعی کثیر وجمی غفیر
از جنود رومیه طعمه شمشیر وهدف تیر بهادران موکب همایون شاهی گشته تلف ونابود میشدند تا آنکه
سلطان سلیمان از آمد شد بیفایده دلگیر گشته بصلح راغب گشت واز جانبین ایلچیان آمد شد نموده
عقد مصالحه فیمابین انعقاد واستحکام یافته سنور وسرحد قرار یافت مستعدان عجم تاریخ مصالحه
مذکور را بصلح خیر یافته در رشته بلاغت انتظام دادند سال منهی اقبال درین کهنه دیر غلغلا انداخت
الصلح خیر بعد از وفات سلطان سلیمان پسرش بدستور پدرش مسالک مودت گشت وسررشته رابطه
مصالحه وپیمان مرعی ومسلوک داشت وبعد از شش سال از ایام سلطنت بعالم بقا شتافته سلطان مراد
پسرش قایم مقام گشت او نیز تا آخر ایام حیات شاه جنت مکان بشرایط پیمان عمل نمود اما بعد از ارتحال
شاه جنت مکان در زمان نواب سکندر شان نقض عهد وپیمان کرد وتفصیل ان قضایا در محل خود
از مساعدت بخت ماموله است بالجمله در زمان خجسته نشان ان سلطان سلاطین نشان پادشاهان
عالیشان وسلاطین دوران برحسب تقدیر واقتضای زمان بدرگاه کیوان اشتباهش آمده
بمعاونت ومظاهرت آنحضرت بنیل مرادات فایز میگردیدند از جمله خواقین دوران که بخدمت آنحضرت
رسیدند پادشاه مرحوم مغفور محمد همایون پادشاه ابن محمد بابر ابن عمر شیخ ابن سلطان
ابو سعید گورکان است که از حدود قندهار وغزنین وکابل وبدخشان تا بنگاله واقصی ممالک هندوستان
پادشاه وفرمانروا بود از حوادث روزگار وطوارق لیل ونهار وبی اتفاقی برادران نامهربان از شیرخان
افغان که پایه نوکری کمترین ملازمانش نداشت شکست خورده در هندوستان مجال اقامت نیافته
بی سروسامان بولایت سند آمده ودر انجا نیز از معاندت امرای ارغون اولاد میر ذوالنون اقامت نتوانست
نمود وبحدود قندهار آمد عسکری مرزا از برادرانش که حاکم قندهار بود بدوستی مرزا کامران برادر دیگر که با ایجاب

معاند بود در مقام کینه و غدر در آمده او را بقید بار راه نداد آنجناب چاره کار منحصر در آمدن ایران و توسل
جستن بحضرت شاه جنت مکان دانسته با پانصد و شصت نفر از امرا و ملازمان و خدمتکاران اردو
و احمال و اثقال بر جا گذاشته از راه جول بخراسان آمده در عراق بملاقات حضرت شاه جمجاه جنت مکان
فایز گردید معظم امرا و خواص ملازمانش که با آنجناب طریق وفاداری پیموده بودند بیرام خان بهارلوی
ترکمان بود که بعد از واقعه غجدوان و انهزام سپاه امیر نجم در موکب میرزا بابر بکابل افتاده بحسن خدمات
لایقه در آن دودمان بمراتب علیا ترقی کرده در آن هنگام مرتب امور دولت همایون بود شرح آمدن
آنجناب را بایران و اشفاق بی‌پایانی که از حضرت شاه جنت مکان نسبت بان پادشاه عالیجاه
سمت ظهور یافته و مبالغه‌ها که در توقیر و احترام آن خلاصه دودمان تیموری فرمودند از مضمون فرمانی که
بمحمد خان شرف الدین اوغلی تکلو حاکم هرات قلمی شده و شیخ ابو الفضل ولد شیخ مبارک مولف تاریخ
اکبری صورت آن را بعینه در آن صحیفه لطیفه ثبت نموده معلوم همگنان میگردد القصه آنحضرت بعد از انقضای
ایام معاشرت و مصاحبت متوجه سامان و سرانجام اسباب فرستادن آن شهریار بلند مکان گشته
خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و بیوتات خاصه و مایحتاج هر کارخانه را با سایر موجبات و اسباب
سلطنت جهانبانی بروجه لایق ترتیب داده امرا و ملازمانش را بتشریفات فاخره و انعامات وافر
نواخته اردوی آراسته پیراسته جهت آنجناب تکمیل یافت و از شاهزادگان نامدار سلطان مراد میرزا
با بوداق خان قاجار لله و جمعی از امرای معتبر و قورچیان خاصه و غیر ذلک که مجموع دوازده هزار کس بودند
بکومک مامور گشته در مرافقت آن پادشاه عالیجاه روانه شدند و فرمان قضا جریان صدور یافت که
امرا و لشکریان تا در ملازمت آنجناب باشند امر و نهی او را تالی امر و نهی پادشاه و مرشد خود دانسته
سر مو از اشاره همایونش تخلف نورزند و آنجناب در ییلاق سورلق از خدمت اشرف جدا شده
تا دار السلطنه تبریز سیر فرموده از آنجا عزیمت مقصد نمود بجهت زیارت روضه مقدسه حضرت سلطان الاولیا
بدار الارشاد اردبیل تشریف برده از راه خلخال و طارم سیر کنان روی توجه بخراسان نهاده شاهزاده نامدار
و امرا و لشکریان بمطالب ارجمند فایز گشته در اندک وقتی بر برادران نامهربان نفاق سرشت تسلط یافته
سرکشان ممالک کابل و بدخشان را در ربقه اطاعت آورده لوای ملکستانی بجانب هندوستان افراخته

کامیاب دولت گشت سال امداد از هند همایون بدر حضرت شاه طالع سعد یمین بخت همایون بنگر
تفصیل این حالات رجوع بکتاب احسن التواریخ حسن بیک مورخ است و از سلاطین چنگیزیه حاجی
محمد خان که از نژاد والیان اورگنج و خوارزم بود بجهت منازعت اقربا و بنی اعمام بدرگاه عرش اشتباه
آن خسرو فلک قدر ملک احترام آمده بتوجهات که تاکنون شاهانه بین السلاطین معزز و ممتاز گردید و
بالاخره بمیامن صداقت و دوستی این دودمان سلطنت نشان بملک موروث رسیده از میانه
برادران و اقربا و بنی اعمام رتبه بزرگی و سربلندی یافت و محمد قلی سلطان پسر خود را بخدمت آنحضرت
فرستاده تا آخر ایام حیات شاه جنت مکان طریقه صداقت و دوستی مرعی و بین الجانبین ابواب
رسل و رسایل مفتوح بود و همچنین پاینده محمد خان والی مرو شاهجهان و دین محمد خان والی نسا
و ابیورد و پیر محمد خان حاکم بلخ و کسکن قرا بدرگاه سلاطین پناه توسل جسته بانعامات وافره شاهانه
و اکرامات متکاثره پادشاهانه مخصوص میگشتند و در شهور سنه سبع و ستین و تسعمایه سلطان بایزید
بن سلطان سلیمان خواندگار روم با برادرش سلطان سلیم نزاع نموده در زمان دولت پدر لشکر
انجم حشر جمع نموده مدعی سلطنت شد و سلطان سلیمان که بر مسند سروری و سریر قیصری تمکن داشت
لشکر بر سر او فرستاد او در نقات و اماسیه با لشکریان پدر و برادر جنگ کرده مغلوب گردید و با چهار پسر
و دوازده هزار کس از پاشایان و ینکچریان و سایر عساکر روم که بر سر داشت احرام ملازمت شاه جنت
مکان بسته در کمال شوکت و جلال بآذربایجان آمد شاه جنت مکان از دار السلطنه قزوین حسین بیک
یوزباشی استاجلو را که از زمره ارکان دولت قاهره بمزید اعتبار و اقتدار مخصوص بود باستقبال او
فرستاده و او تا بلده تبریز رفته باتفاق میرزا عطاء الله اصفهانی وزیر آذربایجان منزل بمنزل نزل و ساوری
او و اتباعش بروجه لایق سرانجام داده او را باعزاز و احترام بقزوین آورده شاه جنت مکان در میدان
سعادت آباد قزوین جشن عالی پادشاهانه و محفل ملوکانه خسروانه آراسته با قیصرزاده ملاقات نمود چون
سلطان بایزید اعتقاد درست و نیت صافی نداشت و آثار حیله و غدر و کید از ناصیه احوالش نمایان بود
لهذا از این دودمان کرامت نشان بمطلوب خود نرسید و شاه جنت مکان از چند جهت در مقام حمایت
و امداد و اعانتش در نیامد اول آنکه با سلطان سلیمان پدرش مصالحه اتفاق افتاده ابواب کلفت و نزاع

سد و دشده بایمان مغلظ تاکید یافته بود واو مخالفت پدر مینمود و معاودت او موجب نقض عهد و میثاق بود و
انحضرت برحسب کریمه و لا تنقضوا الایمان بعد توکیدها عهد شکنی نمیفرمودند دیگر انکه قیصرزاده
بسیار بزرگ منش و متکبر و مغبوض و سر در اختلاط و از عقل و دانش دور و از خرد بی بهره و مهجور بود
درچنین حال شیوه تکبر و تجبر شعار خود ساخته اصلا از شیوه مردمی و تملق و چرب زبانی که در هنگام ادبار
بغایت درکار است بهره نداشت معهذا حضرت شاه والاجاه انچه نهایت مردمی و مهمان نوازی بود با او
بجای اورده دقیقه از دقایق تعظیم و تکریم فروگذاشت نکردند زیاده از همایون پادشاه در توقیر و احترام او
مبالغه میفرمودند و اراده خاطر اشرف بدان متعلق گردید که میانه او و پدرش اصلاح کرده روانه دیار خود
گردانند و نامه محبت ایین دوستانه بسلطان سلیمان نوشته التماس عفو تقصیرات او کردند و با او همیشه
معاشر و همصحبت بودند تا انکه او خبث باطن خود را ظاهر ساخته با خواص خود مواضعه نموده بود که در حین صحبت انتهاز
فرصت نموده عیاذا بالله اسیبی بذات مبارک همایون [illegible] رسانند در عراق قلعه قایم کرده
لوای حکومت افرازند والا خود را بدار المرز و گیلانات انداخته از میانه [illegible] ترکمانان استراباد بطرف
اوغریجه بدر [illegible] عرب محمد نامی از خواص ملازمان او برین مواضعه جاهلانه انکار نموده روزی در باغ
سعادت اباد قزوین مجلس عشرت اراسته هر فوجی از امرا و اعیان در گوشه ازان باغ بهشت نشان
بطبخ اطعمه الوان و صحبت کلرخان مشغول بودند شاه جنت مکان با سلطان بایزید و جمعی از خواص ملازمان او
دران باغ خلد اسا خلوتی اراسته قوطهای زرین تا رطافی بر سبال بسته نفس نفیس در کمال فرح و انبساط
اشربه ترتیب میداد عرب محمد مذکور خود را بانحضرت رسانیده از کید و غدر ان گروه خبردار گردانید و شاه
جنت مکان از مواضعه رومیان اگاه گشته ازان انجمن بیرون رفته ببهانه صداع دران روز بمجلس نیامدند
سلطان بایزید از نوافقه مستشعر گشته همان شب عرب محمد را که بان راز لب به زبان گشوده بود بقتل اورد
بدبخت پرده از روی کار او افتاده عاقبت بجزای عمل و سوی کردار گرفتار گردید و سه مرتبه از جانب سلطان
سلیمان کسان معتبر مثل علی پاشا حاکم مرعش و حسن اقا چاشنی گیر باشی بطلب او امدند حضرت شاه اعتماد
نمینمودند بالاخره خسرو پاشا که از پاشایان معتبر و امکداران دولت ال عثمان بود امد شاه جنت مکان او را
با چهار پسرش صحیح و سالم بخسرو پاشا و فرستادگان پدر سپردند اما ایشان بفرموده سلطان سلیمان

بقطع

٣٢

بقطع رشته حیات هر پنج نفر پرداختند پنج کم از زمره عثمانیان تاریخ این واقعه عبرت افزاست که باسقاط پنج
نتیج دستمن و تشابه ست و انحضرت در عرض تمادی ایام سلطنت سی سال متجاوز بترددات مملکت داری
و دفع اعادی اوزبکیه و رومیه و غزای گرجستان و تسخیر شروان و سفرهای خراسان پرداخته بعد از ترددات
و مشاغل امور ضروریه در دار السلطنه قزوین رحل اقامت انداخته بیست و سه سال از مقام خود حرکت نکردند
و ممالکی که در حوزه تسخیر خود کشیدند اول ولایت شروانست که در وقت ابادانی از گنجهای قارونی نشان
میداد بعد از فوت سلطان خلیل همت والانهمت بدان مصروف داشتند که ان ولایت کثیر المنفعت
از دست شروانیان [illegible] بسهام سربرت انتزاع نمایند بدین عزیمت نهضت همایون بانولایت
اتفاق افتاد شاهرخ مرزا که وارث ملک شروان [illegible] و دران هنگام دست اقرار شروانیان بود
بدست اورده ان ولایت را بضرب شمشیر غازیان خون اشام انتزاع نموده و قلاع رفیعه انمملکت را
بحسن سعی و تدبیر مفتوح گردانیدند و ایالت و دارایی ان در اول حال بشهزاده نامدار [illegible] مرزا
تعلق گرفت و بعد از ظهور عصیان و طغیان او بعبید الله خان ولد خان محمد استاجلو که بشرف مصاهرت
این دودمان سرافراز بود تفویض یافت چند سال پاره شورش و غوغای سپاهیان شروان افروختگی داشت
و بشمشیر ابدار غازیان نصرت نشان تسکین یافته تمامت ولایت شروان و شکی و باب الابواب با طبرسران
در تحت تصرف امرا عظام قزلباش قرار گرفت و حکام داغستان سر در ربقه فرمان برداری در اوردند
دیگر ممالک گیلانات است که در میان والیان گیلان انقسام داشت والیان گیلان سر نسب خود را از نژاد اسحق
النبی علی نبینا و علیه السلام شمرده بولایت اسحاقیه مشهورند مظفر سلطان که دران هنگام مالک ملک موروث
بود با انکه مصاهرت این دودمان سرفرازی داشت سر از طوق فرمان برداری پیچیده در سالی که سلطان
سلیمان خواندکار روم بسلطانیه امد چنانچه در طی احوال امدن رومیه سمت تحریر و سبق تسطیر یافت مظفر
سلطان از گیلان امده با خواندکار ملاقات نموده اظهار دولتخواهی کرد بعد از انکه سلطان سلیمان
کوچ کرد مظفر سلطان از وجدا شده از شامت این عمل در گیلان اقامت نتوانست نمود از راه دریا
بشروان رفت سلطان خلیل والی شروان حمایت او را در حوزه قدرت خود ندیده حسب الفرمان
قضا جریان او را گرفته بدرگاه عرش اشتباه فرستاد شاه جنت مکان او را در قفس کرده [illegible]

دو منار مسجد حسن پادشاه واقع در صاحب آباد تبریز او نجیبه باتش قهر سوختند و مملکت او را السلطان حسین
والد خان احمد والی گیلان سه بیش نامزد فرموده تا خان احمد بر مسلک فرمان برداری مقیم بود
کل گیلانات باو تعلق داشت اما سلطان حسن از عالم رحلت نموده از خان احمد بعضی حرکات صدور
یافت که مرضی طبع اشرف نبود لهذا بنابر مراعات صله رحم اراده خاطر اشرف باحیای سلسله
اسحاقیه تعلق گرفته جمشید خان نواده مظفر سلطان را که سلطان محمود خان پدرش خواهرزاده شاه
جنت مکان بود برتبه والای مصاهرت و لقب ارجمند فرزندی سربلندی داده با ایالت ولایت
موروثی معزز گردانیدند معصوم بیک صفوی را که وکیل السلطنه بود با جمعی از امرا و عساکر
منصوره بر سر خان احمد فرستادند معصوم بیک بعد از محاربات و قتل بسیاری از سپاهیان
گیلانی او را بدست آورده در باغ سعادت آباد قزوین بنظر همایون درآورد در اول او را بقلعه قهقهه فرستادند
خان احمد مرد قابل شاعرپیشه بود و بفراغت گذرانیده تاب جفای قلعه قهقهه نتوانست آورد این
در سلک نظم درآورده بارد و فرستاد رباعی از گردش چرخ واژگون میگریم ٭ از جور زمانه بین که چون میگریم
با ساغر دهر چون صراحی شب و روز ٭ در قهقهه ام ولیک خون میگریم ٭ یکی از ظرفای اردوی معلی در جواب
این رباعی گفت رباعی آنروز که کارت همگی قهقهه بود ٭ از رای تو رای سلطنت قهقهه بود ٭ امروز ز دین
قهقهه باز دست باز ٭ کان قهقهه را نتیجه این قهقهه بود ٭ شاه جنت مکان از آزار او خبر یافته او را از آنجا
بیرون آورده بقلعه اصطخر شیراز که وسعت تمام داشت و منازل مرغوب با چند نفر خدمتکار فرستاد لباس
و اطعمه و اشربه بقدر احتیاج تعیین فرمودند و مملکت گیلان سه بیش بامرای عظام تقسیم یافته تا آخر ایام
حیات شاه جنت مکان در تصرف قزلباش بود دیگر ولایت گرجستان کاخت و کارتیل است چند گاه شاه
جنت مکان بغزای گرجستان می پرداخت الوندخان والی کاخت اطاعت نموده جزیه و خراج بر ذمه خود
گرفته پسر خود عیسی خان را بملازمت اشرف فرستاده تا آخر ایام حیات شاه جنت مکان او و اسکندر خان
پسرش لوازم طاعت گذاری و باج دهی بتقدیم میرسانیدند الوندخان والی کارتیل گردن کشی میورزید
رایات نصرت آیات بولایت او درآمده دقیقه از دقایق قتل و غارت و اسر فرو گذاشت نکردند بالاخره
لوارصاب بجزای اعمال رسیده پسرش داود پناه باستانه عز و جاه آورده بشرف اسلام مشرف شد

و ولایت تفلیس و برانلوه و بعضی محال گرجستان که در حوزه تصرف دیوان اعلی بود باو شفقت فرمودند سیمون
پسر دیگرش بدستور پدر بر کفر و عصیان اصرار نموده اطاعت نمیکرد شمخال سلطان چرکس که حاکم شکی بود
بازیاد اوغلی بیگلربیگی قراباغ بتادیب او مامور گردیدند و ایشان بعد از سعی بسیار به نیروی دولت قاهره
او را بدست آورده بپایه سریر اعلی فرستادند و او در آن وقت اسلام قبول نکرده در قلعه الموت محبوس
گردید اما در زمان نواب سکندرشان شرف اسلام دریافته بایالت مملکت موروث رسید چنانچه
در طی سوانح آن ایام مرقوم قلم عنبرفام خواهد شد مجملا آنحضرت در ایام اقامت پیوسته اوقات شریف
بانتظام مهمات ممالک و انجاح مطالب و مقاصد ارباب حاجات مصروف [illegible] در ترویج شریعت غرا
و تعظیم سادات و علما و اصحاب زهد و تقوی و رواج و رونق بقاع و آستانها و تعمیر مساجد باقصی الغایه
کوشیده در امر معروف و نهی منکر مبالغه بسرحد افراط رسانیدی و بخیرات و مبرات راغب بوده بجهت مولود
هر یک از حضرات چهارده معصوم علیهم السلام مبلغی نذر فرموده هر ساله وجوه هر مولودی را بیک طبقه از سادات
عظام محال بتعیین الشیخ میدادند که در میانه خود قسمت نمایند و در اکثر ممالک نان تصدق تعیین فرموده بودند که
همه روزه بمحتاجان آن شهر میدادند در بلاد شیعه مثل سبزوار و مشهد مقدس و استرآباد و قم و تبریز و اردبیل
چهل نفر ایتام ذکور و چهل نفر ایتام اناث را ماکول و ملبوس و سایر ما یحتاج تعیین فرموده معلم و معلمه بهر کار
و خدمتکاران صلاحیت شعار مقرر فرموده چون بحد بلوغ میرسیدند بر یکدیگر تزویج داده دیگری در
عوض می آوردند تخفیفات و تصدقات که در ایام دولت همایون برعایا نموده اند اول وجوه تمغاء ممالک است
که از زمان سلاطین ماضیه استمرار یافته از تجار و مترددین باز یافت میشد و هر ساله تخمینا شصت هزار
تومان عراقی بحصول موصول میگشت بر وفق خوابی که حضرت صاحب الزمان صلوات الله الرحمن علیه را دیده بودند
و بایشان بمعنی اشاره شده بود بتجار و مترددین بخشیده تمغاچیان از ممالک برطرف شدند تا مخترفه و مواشی
و مراعی اکثر ممالک خصوصا محال شیعه وجوهی که صورت شرعی نداشت بتخفیف رعایا مقرر داشته از دفاتر
اخراج کردند القصه در زمان فرخنده نشانش سپاهی و رعیت کامیاب فراغت و رفاهیت بودند استقامت
و آرامش در حالی یافته جهانیان بیمن معدلتش بر بستر فراغت و آسایش می غنودند جمیع مهمات کارخانه سلطنت را
نظامی و انتظامی داده بودند که الی غایت در ممالک ایران اختیارات طبع و قاعده قدوه و قانون است چون

اجل موعود در رسید در سال سبع و ثمانین و تسعمایه در شب سه شنبه چهاردهم شهر صفر دعوت حق را
لبیک اجابت گفته طایر روح شریفش باوج عالم قدس پرواز نموده در روضات جنان آشیان گرفت
شرح واقعه مذکوره در ذیل این دفتر در محل خود سمت گذارش می یابد و همچنانکه آنچه در طی این احوال
رقمزده کلک شیرین مقال خواهد گشت اسماعیل میرزا بسعی بعضی امرا بر مسند فرماندهی تمکن یافته باعمال
ناصواب و قطع صله رحم اقدام نمود لاجرم از عمر و دولت تمتعی نیافته چراغ عمرش بزودی افسرده گشت
و حق در مرکز خود قرار گرفته سریر دولت و بادشاهی بوجود شریف والد ماجد حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
یعنی نواب سکندرشان رضوان مکان سلطان محمد بادشاه علیه الرحمه والرضوان زیب و آرایش یافت
شرح حالات زمان دولت نواب سکندرشان و قضایایی که در ایام سلطنت آنحضرت روی داده بعد از
تفصیل ارتحال شاه جنت مکان و وقایع زمان سلطنت اسمعیل میرزا از مساعدت بخت مامول است بالجمله
آنحضرت دُرّ اصداف خلافت و شهریاری دُرّی برج نصفت و بختیاری نقاوه دودمان عالیشان یعنی خلف
موفور الشرف شاه جنت مکان است در صغر سن بسلطنت ملک خراسان و جانشینی والد ماجد معلی مکان
موسوم گشته محمد خان شرف الدین اوغلی تکلو لله و راتق و فاتق مهمات بود و چند سال در دار السلطنه
هرات بعشرت و کامرانی و اکتساب فضایل و کمالات نفسانی روزگار گذرانیده بعد از آن شاه
جنت مکان را شوق ملاقات فرزند ارجمند غالب گشته او را بپایه سریر اعلی طلب فرموده اسمعیل میرزا را
که برادر اعیانی او بود بهرات فرستادند و بنابر سوء اعمال و حرکات ناملایم که از و سابقا و لاحقا صدور
یافته بود او را طلب نموده چون بحوالی قزوین رسید سوندک بیک قورچی باشی افشار حسب الامر
اعلی او را بقلعه قهقهه برده تا حین حیات شاه جنت مکان در قلعه بود و دیگر باره نواب سکندرشان را
بهرات فرستاده شاه قلی سلطان یکان استاجلو را لله فرمودند بعد از آن مدتها مدید در دار السلطنه
هرات بفراغت و عافیت روزگار گذرانیدند و آنحضرت را در هرات ضعف باصره طاری گشته
در معالجه تغافل ورزیدند جراحان و کحالان حاذق دعوی معالجه فرمودند و آنحضرت متحمل شده ایذا هم
نشدند رفته رفته از ضعف قوت گرفت و نقص تمام در باصره بدید آمد و میانه آنحضرت و شاه قلی
سلطان لله اش بجهات مختلفه غبار نقاری ارتفاع یافته از یکدیگر شکایت نمودند شاه جنت مکان آنحضرت را

بدار الملک شیراز نامزد فرمودند و فرزند دلبند سعادتمندش یعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را بجای والد ماجد
بسلطنت خراسان موسوم گردانیدند و آنحضرت حسب الفرمان قضا جریان حضرت اعلی را در هرات گذاشته
با سایر فرزندان کامکار بجانب شیراز توجه فرموده در آن خطه فرح بخش دلگشا رحل اقامت انداخته مرفه
و آسوده حال روزگار میگذرانیدند تا آنکه بعد از ارتحال شاه جنت مکان و ایام جلوس اسماعیل میرزا
تزلزل باحوال شریفش راه یافته منتظر صد لطیفه غیبی بودند که واقعه اسماعیل میرزا باقتضای قضا روی داده
آنحضرت بمساعدت بخت مادرزاد در آن خطه فردوس نگار جلوس فرموده قدم بر مسند فرماندهی نهادند
و آنحضرت بادشاهی بود بوفور فضایل و کمالات موصوف و بفهم و فراست و استعداد مشهور و معروف
گاهی بنظم اشعار زبان گشاده فهمی تخلص میفرمودند بذله و مطایبه و شگفته طبعی شیوه و شعارش بود
و گرد غم اندوه و ملال بر صحیفه خیال کمتر نگاشتی آداب دانی و وداد و اشفاق بعموم ملازمان و اقربا
و خویشان و رسوم و عادات دنیا را کما ینبغی مرعی داشته دقیقه از آنحضرت فوت نمیشد در ایام سلطنت
و بادشاهی دست دریانوال ببذل و احسان گشاده طوایف انام از انعام و افضالش بهره ور می گشتند
تتمه مواجب سنوات ملازمان درگاه را که مبلغهای کلی میشد از خزانه عامره داده ابراء ذمه همایون
والد غفران مآل حاصل کردند و در اندک روزی خزانه معموره شاه جنت مکان که چندین سال فراهم آمده
و اندوخته بجد و کد بود هباء منثورا گردید اگرچه از اقتضاء زمان و حوادث دوران امنیت و استقامت
از میانه خلق دوری گزیده ابواب محنت و بلا بر روی رعایا و برایا گشوده گشت اما سپاهیان غریق
بحر انعام و احسان شده بمراتب علیا ترقی کردند و بمقتضای حکمت بالغه ایزدی که هزاران مصلحت دینی
و دنیوی در ضمن آن منطوی است فتوری چند باحوال ممالک و لشکریان راه یافت طوایف ترکمن قزلباش
از ذات متخالف پیش گرفته در هر سری سودای خودسری بدید آمده و هوای در میانه لشکر شیوع یافت
بادشاهان اطراف شرقا و غربا طمع در ممالک عجم کرده دست تطاول دراز کردند سلطان مرادخان فرمانفرمای روم
نقض عهد و میثاق پدران کرده متواتر و متعاقب لشکر بجانب شروان و آذربایجان فرستاد و نواب سکندر
شان از بی اتفاقی لشکر و نفاق امرا و منازعه او بما فات و عدم جمعیت سپاه قدرت بر مدافعه آن خصم قوی
نیافت لیکن شاهزاده جوان بخت کامکار سلطان حمزه میرزا بمعاونت والد نامدار پایه دولت در رکاب

جهانبانی داشت با جمعی که در موکب همایون میبودند بقدر طاقت و توان کوشش نموده زیاده فرصتی بدشمن
نمیداد بعد از شهادت آن شاهزاده عالی منزلت که از قضایا غریبه فلکی و وقایع عبرت گزین ادوار [illegible]
روی داد رومیه تسلط تمام یافته کل ولایت شروان و دار السلطنه تبریز و اکثر محال آذربایجان و قلعه
تفلیس و [illegible] و بعضی محال گرجستان که قریب بده سال در تسخیر آن کوشش نموده بودند بتصرف
ایشان درآمده و عبدالله خان پادشاه اوزبک نیز از منازعه امرای خراسان هوس تسخیر آن دیار کرده
لشکر بخراسان کشیده هرات را که تختگاه پادشاهان عالیشان ماضیه بود با بعضی محال متصرف شده
و نواب سکندرشان که از اوضاع نامستقیم روزگار عالم پرآشوب دلگیر بود از اندوه واقعه هایله
فرزند بجان پیوندش که روشنائی دیده امید او بود بی آرام گشته یکبارگی قطع نظر از مهام جهانداری
و [illegible] مملکت ستانی کرده چون لب تشنگان بادیه بی سرانجامی جویای عین الحیات می بود
اگرچه امرای عراق از شاهزادگان کامکار ابوطالب میرزا را سرمایه اعتبار خود ساخته بودند اما از وجود او
که کودک خورد سال بود در آرزوی بر روی همگنان نگشود و صورتی که مطلوب کافه خلق این دیار بود
در صفحه مراد چهره نمود و از سموم هجوم حوادث پژمردگی تمام بچمن دولت راه یافته خلایق صدق و اخلاص در تحیر
و اضطراب شان [illegible] بقطرات سحاب لطف الهی خواهان و نگران بودند که نسیم اقبال در وزیدن
آمده طنطنه رایات فلک فرسای حضرت علی شاهی ظل الهی از جانب خراسان بلند آوازه شد و در سنه
تنگوزئیل ترکی مطابق خمس و تسعین و تسعمایه که ششماه از سال مذکور گذشته بود بمعاونت جنود تائید
الهی از مشهد مقدس معلی بدار السلطنه قزوین آمده ساحت ظلمانی مقر دولت ابد قرین از فروغ ماهچه
لوای فلک فرسایش روشنی یافت نواب سکندرشان که در آن حین در دار السلطنه اصفهان
بودند بمقر دولت تشریف آورده بدیدار گرامی فرزند سعادتمند مسرور و شادان گردیده وجود کثیر الجود
آنحضرت را فوز عظیم شمرده زمام مهام سلطنت و پادشاهی را بالطوع و الرغبه بکف کفایت و قبضه
درایتش نهادند و چنانچه در ذیل این دفتر سمت تحریر خواهد یافت بتوفیقات آسمانی در اندک زمانی مفاسد عظیمه
ممالک بصلاح انجامیده رخنها که در سد سدید دولت شده بود برحسب کریمه اعینونی بقوة مانند سد سکندر
محکم و استوار گردید بالجمله نواب سکندرشان چند سال در زمان جلوس همایون حضرت علی بوجود فایض الجود

آنحضرت

آنحضرت مسرور و خوشحال و از مشاغل روزگار فارغبال در گوشه فراغت و عافیت میغنود تا آنکه در شهور
سنه ثمان و تسعین و تسعمایه در دولتخانه قزوین بیماری عارض ذات شریفش گشته عاقبت با روحانیان
ملأ اعلی همنشین و با آسودگان عالم قدس قرین گردید نعش شریفش چندگاه در آستانه متبرکه امامزاده
حسین علیه و آبائه التحیه مدفون بود بیمن توجه و اهتمام حضرت علی بروضات مطهرات و عتبات عالیات
سدره مرتبات ائمه کرام سلام الله علیهم اجمعین نقل شده در یکی از آن اماکن شریفه که بمقتضای حکمت علی
و امور ظاهری اختفا بهتر از تصریح است مدفون گردید و چون غرض شرح نسب همایون و مقامات عالیه
اجداد کرام و برخی از احوال سعادت منوال آبا عظام فردوس مقام بود رقم اختتام پذیرفته اکنون بنابر وعده
سابقه خلاصه اطوار زکیه و اوصاف علیه فرمانروای جهان و قهرمان زمان المستعین بعون الملک المنان غلام
خاص با اخلاص حضرت شاه مردان سلام الله علیه و علی آبائه الطاهرین شاه عباس بن سلطان محمد پادشاه
الصفوی الموسوی الحسینی بهادرخان شعر زیر این نه رواق مینافام * چون شود گفته این همایون نام * ابد
از هر کسی بجای صدا * خلد الله ملکه ابدا * رقمزده کلک بیان گردانیده شروع در شرح تفاصیل حالات خواهد نمود
ان شاء الله وحده العزیز دیگر چون آبا و اجداد آنحضرت با علو نسب سیادت فقر و درویشی و مجاهده و
ریاضت را ضمیمه آن مرتبه عالی گردانیده از زمره ارباب سلوک و مشایخ و اهل الله بوده اند و همیشه خوارق
عادات از ایشان سر میزد آنحضرت نیز بیمن این موهبت عظمی و وفور عقیدت و حسن اعتقاد بمقتضای
الولد سر ابیه مورد الهامات غیبی و مهبط فیوضات لاریبی بوده جامع سلطنت صوری و معنوی اند
و بحسب ارث بهره تمام از مقامات عالیه اجداد عالیمقام دارند با وجود [illegible] دولت و
تعلقات امور دنیوی که لازمه امر سلطنت و پادشاهی و انتظام بخشی امور عالم است خوارق عادات از آنحضرت
بسیار مشاهده شده که تفصیل آنها موجب اطناب است و هیچ وقت از توجه و استغراق بدرگاه الهی
غافل نبوده در هنگام توجه و عرض حاجات انجاح مستغرق بحر وصول درگاه احدیت میشوند که گویا از بدن
متخلع گشته اند و در جمیع امور دولت بتفأل و استخاره عمل نموده بی مشورة الهی مرتکب هیچ امری نمیشوند و آنچه
نص قرآن نهی نماید پیرامون نمیگردند قطع نظر از شیوه مدحت گذاری و سخن سرائی آنحضرت بوفور فهم و فراست
و ادراک عالی و علو فطرت و دانش کامل متصف اند و در امور متعارفه دنیا رای صایب و فکر ثاقب دارند چون

برمسند سروری قرار گرفته آیین جهانداری وقاعده حرب ولشکرکشی واداب صف ارایی وداد ودهش را
درمیانه سلاطین روزگار تازه ساختند قوانین پسندیده اش دستور العمل پادشاهان کامکار گردید
واز عهد صبی الی یومنا هذا وقایع عظیم ومحاربات وتسخیر قلاع وفتح بلاد که در زمان دولت ابد پیوندش
روی داده باوجود رای صایبه عقلا ومدبران روزگار دیده که در ملازمت همایونش انتظام بخش امور
سلطنت بودند در جمیع مواد رای دوربین انحضرت بر همه راجح می اید وهر عقده که در مهام دولت پیش امد
عاقبت بمفتاح رای مشکل گشایش افتتاح یافت وهر تدبیری که در هر باب اندیشید موافق تقدیر امد
سهام اقبالش مانند تیر قضا وقدر بر هدف مراد امد وانچه در بادی الرای در نظر عقلا وهر خطایی نمودند عاقبة
الامر بصواب مقرون گشت واین معنی بر عالمیان ظاهر شد که انتظام مهام امور انام وسرانجام جزئیات
خواص وعوام ومتمهمات آیین جهانداری ولوازم امور کشورگشایی بالهام اسمانی وتوفیقات ربانی
استقلالا منوط برای صایب وتدبیر ثاقب انحضرت است واحدی را مدخلی دران نیست بیت انچه مخزن درر رای
انور اوست ✽ همه اسرار مبدا است ومعاد ✽ عقده های جهان دانش را ✽ هیچ طبعی چو طبع او نگشاد ✽ طفل
دانش زپس خردمندی ✽ میزند تخته بر استاد ✽ وچون انحضرت بنفس نفیس متکفل مهام سلطنت وجهانداری
گردید باوجود حداثت سن وکثرت اعدا وقلت اعوان وانصار بالطاف الهی وبه نیروی بخت [illegible] اقبال
ودانش خداداد بی انتظامی امور دولت در اندک مهام سلطنت بنوعی نظام وانتظام یافت که مصرع که خیره ماند
در او دیده اولوا الابصار ✽ زیرا که ده سال متجاوز بود که ممالک ایران از پادشاه قاهر نافذ فرمان خالی بود وبعضی
از جهلای قزلباش وسرداران سپاه ومعتبران طوایف از جهالت ونادانی وتیره رایی خیره سر وخود رای
گشته ودیگر شده بودند ودامن حسن عقاید ایشان بلوث بی اخلاصی الوده شده ودر هر سری سودایی
پدید امده بود وبدین جهت اختلال بممالک راه یافته دشمنان قوی دست بعدم واز یک از دو طرف طمع در
ممالک ایران کرده هر سال مملکتی از دست رفته بود با این حال پر اختلال همت بر تدارک احوال ایران گماشته
اول جمعی از امرا ومفسدان وسران سپاه که بر شده بی اعتدالی خود ترقی نموده بمرتبه انجاحیه امارت وسلطانی
وخانی رسیده بخودسری عادت کرده در میانه ایل واویماق فساد انگیخته همیشه فتنه اندوزی میکردند دفع
دشمن خانگی کردن را اولی دانسته یکیک ازین طبقه را بوفور سعی وحسن تدبیر بدست اورده بدیار عدم فرستادند

كف

ومردم کاراًمدنی را تربیت نموده بمراتب علیا ودرجه امارت رسانیدند ورفته رفته ان شیوه مذموم را
فراموش شده اختلالی که واقع بود روی بانحطاط اورد واوامر وفرامین پادشاهی درمیان لشکر نافذ گشت
وممالک از دست رفته بدست درامده بسیاری از محال بران افزود والحمد لله علی ذلک دیگر بر نظار ارباب
بصایر مستور نخواهد بود که بر القاب هر یک از سلاطین ماتقدم که عبارت صاحبقرانی افزوده اند اکثر تکلفات
منشیانه وتواضعات مترسلانه است واین معنی در شان معالی نشان حضرت اعلی کما هو حقه متحقق است
متحقق است زیرا که از روز ولادت باسعادتش الی الغایه قرانات مختلفه آسمانی رو بداده که احکام ان مصدق
احوال ان شهریار بی همال است وبدلایل نجومی هر یک از ان قرانات بر خروج وظهور صاحبقران ذی اقتداری
دلالت میکند وکاراگاهان اختر شناس که بدیده تامل وتعمق دران نظر مینمایند بر ظهور سلطنت وثبات
دولت ان رفیع منزلت والامرتبت دلالت نموده ذات محمدت صفاتش مظهر اثار واحکام ان قرانات است
بتخصیص قران علویین که در سال اثنی عشر والف در برج قوس در مثلثه اتشی واقع شد واحکام که
منجمان سلف خصوصا مولانا محی الدین اناری ومبارزی که از مهره این فن شریف بودند بران نوشته اند
دلالت بر ظهور صاحب دولتی مینماید که در زمان خجسته نشانش تغیرات در اوضاع روزگار ومذاهب وادیان
مختلفه خرابی باحوال بعضی از ان ممالک راه یافته اسر ونهب وقتل وغارت عظیم شیوع ووقوع یابد
واین معنی در زمان فرخنده نشان انحضرت در اذربایجان وشروان وگرجستان روی نمود که مذاهب وادیان
باطله که بمصاریف ایام دران ممالک انتشار داشت بشعشعه تیغ ابدار صاعقه کردارش خلل پذیر گشته واز عبور
لشکر قیامت اثر باقتضای اوضاع فلکی واثر قران خرابی ببعضی محال اسلامی وغیر اسلامی راه یافت وخلقی کثیر
از مسلم وغیر مسلم از اوطان جلا شده ودر سایر بلاد وامصار پراکنده گشته نهب وسبی وقتل عظیم در گرجستان
وقوع یافته دقیقه از دقایق ان فرو گذاشت نشد وچندین هزار نفس از نسا وصبیان بغنیمت بخوره سلمانی
درامدند وبعقیده عوام الناس که منظم مخاطرات را قران می نامند انحضرت از اوان رضاع الی یومنا هذا خطرهای
عظیم وقرانهای بزرگ گذرانیده که هیچ صاحبقرانی را روی نداده اولا جدا شدن اطفال از مادر وپدر اعظم
شداید والام است وانحضرت را در بدایت حال این مخاطره عظیم روی داد ودوم انکه در زمان اسماعیل میرزا که قتل
بعضی از شاهزادگان وقوع یافته این فعل ناپسند شیوع داشت وشاه قلی سلطان یکان الله انحضرت را در هرات

بقتل آورده‌اند حمایت الهی حارس و نگهبان ذات اشرف گشته پرده حجاب بر چهره جاه طلبان دنیا پرست
کشیده شد و ذات مقدس از دست برد قضا از کید و غدر طاغیان مصون ماند سوم که اعظم
مخاطرات است آن بود که علی قلیخان شاملو از جانب اسمعیل میرزا بدین امر شنیع مامور گشت و در ماه مبارک
رمضان بهرات رسیده بالهام آسمانی مضمون اللیل حبلی عمل نموده با وجود کمال بیم و هراس تا اختتام
ماه صیام نمود و در شبی که وقوع این امر ناپسند تمهید یافته بود قاصد قمر سیر رسیده خبر فوت اسمعیل میرزا
و مژده نجات رسانیدن و الحق ظهور این حال عجیب از غرایب حالات صاحب قرانیست چهارم آنکه بر تقدیر
مخالفت میانه امرا خراسان و عراق روی داده نواب سکندر شان و شاهزاده عالیمقام سلطان
حمزه میرزا لشکر بخراسان کشیدند بین الفریقین در سر پل غوریان محاربه عظیم بوقوع پیوست و شکست
بر لشکر خراسان افتاده حضرت اعلی در اثنای گیر و دار و شکست اعوان و انصار در صغر سن با چند نفر از ملازمان
جان نثار از آن معرکه هولناک بسلامت بیرون رفته از آن حادثه سالم ماندند پنجم آنکه در حینی که حضرت اعلی
در هرات تشریف داشتند چون در لوح قضا ثبت بود که آن بلده بدست اوزبکیه درآمد محصوران
مقتول و اسیر گردند میانه علی قلیخان لله و مرشد قلی خان که با یکدیگر دوست موافق بودند خشونت
و غبار پدید آمده مهم منجر بقتال گردید و از تقدیر الهی طبقه شاملو که در ظل لوای سعادت انتمای آنحضرت بودند
منهزم و مقهور گردیدند و در آن معرکه بر درع حضرت اعلی چند جا زخم تیر بود و علامت نیزه رسیده بود
و المی بذات مقدس نرسیده بقوت جاذبه روح مقدس حضرت امام الجن و الانس مشهد مقدس
تشریف آورده از آن دو مخاطره عظیم سالم ماندند ششم بیماریهای عظیم آنحضرت را طاری گشته بعنایات
یزدانی از امراض مختلفه شفا یافتند و در شب از زاب افتاده چندگاه صاحب فراش بودند و لطف الهی نگهبانی
نمود هفتم آنکه در روز جنگ جغال اوغلی که ملازمان رکاب اقدس گرفتار آنرا بنظر خجسته اثر در می آوردند
شخصی قوی هیکل زورمند از اکراد مکری خنجری آبدار از موزه کشیده بر آنحضرت دویده خود را بر بالای بدن
بی بدلش انداخت و آنحضرت بدستیاری عنایت الهی و قوت سرپنجه مرحمت نامتناهی سه دست آن بی نهار را
بدست مبارک گرفته خنجر از دستش بیرون کشیدند و از آن کید عظیم بدی بذات مبارکش نرسید چنانچه تفصیل
این قضایا هر یک در محل خود سمت گذارش خواهد یافت انشاء الله وحده العزیز چون معظم امور سلطنت و استحکام

مملکت

مملکت امنیت طرق است و در ممالک ایران این شیوه مفقود گشته تردد و آمد شد خلایق بغایت دشوار شده بود
آنحضرت در بدایت حال متوجه رفع این اختلال گشته تفحص کردند که در هر ولایتی معظم قاطعان طریق چه جماعت‌اند
و همت بر افنا و اعدام آن طبقه گماشته در اندک زمانی اکثر سرداران گروه را بچنگ سعی و تدبیر بدست آوردند
بعضی را که در میانه ایشان از قبیل سپید ولشان بودند رای دوربینش مصلحت اندیشی کرده دست
ایشان گذشته بالطاف گوناگون مطمئن خاطر ساختند و ایشان در ازای این عطوفت و جان فشانی
در مقام خدمتکاری و استرضای خاطر اشرف درآمده راه خطا را گذاشته بمسلک انقیاد و فرمان پذیری
درآمدند و بعضی دیگر را بملاحظه نسخه سیاست سپرده خلایق را از شر آن طایفه آسودگی بخشیدند
و بهمین موجب امنیت طرق گشته تجار و سوداگران از اطراف و اکناف عالم بممالک محروسه تردد آمد شد
آغاز نهادند و همیشه ترفیه حال رعایا نصب العین ضمیر انور بوده نیت حق طویتش مصروف است که
خلایق و عباد الله در زمان دولت ابد مقرونش در مهاد امن و امان آسوده بوده دست تعدی ارباب جور
در کل حال از گریبان آمال ایشان کوتاه و کشیده باشد بدین جهت رفع تردد که در ازمنه سابقه قرار یافته
موجب تفرقه و تشویش خاطر خلق الله بود از ممالک فرموده‌اند و از وجوهات دیوانی تخفیفات کلی بر عامه
رعایا داده اولا وجوه سرکار عراق که قریب پانزده هزار تومان عراقی میشود بمردم آن ولایت تصدق
فرموده سکنه آن ممالک را که وسط معموره ایران و مقر سلطنت ابد بنیان است باین عطیه عظمی از مردم سایر
بلاد امتیاز بخشیده‌اند و دیگر در ماه مبارک رمضان کل شیعیان ممالک را از تکالیف دیوانی معاف فرموده
یکماهه اخراجات جمیع ممالک را که از قرار عمل دیوانیان قریب بیست هزار تومان میشد برعایا تصدق نمودند
و در آن ماه مبارک که ایام طاعت است احوال اهل فقر از غنا و تنگدستی بثروت و غنا تبدیل یافته عموم خلایق
که در قلمرو همایون‌اند صاحب مکنت بوده از رنج تهیدستی رهایی یابند و جمعی از اشراف و اعیان که
بتصاریف زمان پریشان حال گردیده‌اند مساعده و راس المال از سرکار خاصه شریفه بطریق قرض چند
داده‌اند که سرمایه کسب وجه معیشت ساخته برفاه حال روزگار گذرانند و مشغول ذمت بدیور با خواران
خسران مآل نباشند و مکرر مبلغهای کلی بر سبیل مساعده بجمعی از شیعیان عسر الحال و ارباب عقیدت و اخلاص
داده‌اند و در ثانی الحال باشان تصدق فرموده از ثواب آن حسنه بهره مند گردیده‌اند و نیز تا حین تحریر کتاب

ظهور یافته مرقوم شد و مدلول این بیت الهی چو برنیش کهی چو نیت بخیرست خیر نش دهی امید بکرم الهی
سالهای بسیار بر مسند فرماندهی متمکن بوده بدیگر خیرات و مبرات موفق گردند دیگر آنکه چون از بدو خلقت
طینت آنحضرت بجرئت و آتش مزاجی سرشته شده ارباب سیاست بمقتضای طینت آنحضرت عمل نموده
گنهکاران که جزو اعظم سپهداری و مملکت آرائی و رعیت پروری است مسامحه و تاخیر جایز نداشته
و نمیدارند و ازین معنی در آغاز دولت فواید کلی بخشیده آوازه سطوت و صلابتش در اطراف و اکناف
منتشر گشته دست جور و تعدی از گریبان آمال زیردستان کوتاه گردیده از بیم سیاست و آثار
عدالتش گرگ و میش باهم آمیخته مخالف و موافق در یک فراش غنوده اند و از یکدیگر ایمن بوده اند
هر کس خدمتی رجوع میفرمایند مانند فرمان قضا و قدر با مضا میرسد و اگر پدر از روی شفقت ابوت
تاخیر در قتل پسر جایز دارد حکم بر عکس آن میفرمایند و اگر او نیز تغافل نماید دیگری بقتل هر دو می پردازد و
بدین جهت نفاذ امرش بمرتبه اعلی یافته احدی را زهره آن نیست که لحظه از فرمان قضا جریانش تخلف تواند
کرد و قبل از جلوس همایون یساقی که روی میداد طوایف را باشش در رفتن یساق تغافل نموده جمعی که
ملازم و مواجب خوار بودند اکثر در خانهای خود توقف نموده نمیرفتند و غیر ملازم خود بطریق اولی چون این معنی
بر ضمیر انور پرتو ظهور انداخت تحقیق سپاهیان و ایل و ایماقات ممالک نموده حکم فرمودند که هرگاه یساقی واقع
شود جمیع سپاهیان خواه ملازم باشند و خواه نباشند جهت غیرت دین و حفظ ناموس و صیانت
اموال ایل و عشیرت حاضر گردند و هر کس در هنگام یساق در خانه توقف نموده بموکب همایون حاضر نگردد
و هر کس از مردم آن ایل حقیقت عرض نماید که فلان شخص استطاعت آمدن یساقی داشته و نیامده حسب الحکم
بقتل او مبادرت نماید و اموال و اسباب او بمعرف او از آنکس باشد و اگر مردم آن ایل جانبداری کرده
این معنی را مخفی داشته بعرض نرسانند آن طایفه عموما مورد سیاست خواهند بود یکدو مرتبه که یساق واقع
هر کس نیامده بود بقتل رسیده اموال و اسباب او بمخبران تعلق گرفت و این معنی موجب [illegible] خلایق گشته
هرگاه که یساق روی میداد پیاده و سوار بسر میدویدند و هیچ آفریده را قدرت نبود که در خانه توقف تواند نمود
دیگر آنکه دانشوران خرده پرور حضرت اعلی را واضع قوانین سلطنت گویند و راست چنانچه در آداب فرمانروهی
از آنحضرت ظهور آمده دستور العمل سلاطین روزگارست در ابتدا چون از بیدولتان طوایف در ایام اختلال

بی اندامی

بی اندامی بسیار سر زد و عقاید ایشان نسبت بدودمان قدسی نشان صفوی اختلال پذیرفته بود رای
جهان آرا برین قرار یافت که جهت انتظام امور دولت و مصلحتهای نهان که بالهام آسمانی در ضمیر پادشاهان
والا شکوه پرتو ظهور دارد و ظاهر پرستان عالم صورت را از آن خبری نیست جهت تنبیه و تادیب
این طبقه جمع دیگر را در سلک سپاهیان در آوردند بنابرین جمعی کثیر از غلامان گرجی و چرکس و غیره که تا آن
در سلک سپاهیان در آورده قوللر آقاسی که درین دودمان رسم نبود تعیین فرمودند و چندین هزار نفر
تفنگچی بقدر انداز از اویماقات جغتای و اعراب و غیره از خراسان و عراق و آذربایجان ملازمت گاه
مشرف نموده اکثر اجامره و اجلاف هر ولایت را که مردم جلد کارآمدنی بودند و همیشه در آن ولایت
بیدولتی نموده عجزه و مساکین از بی اعتدالی ایشان متضرر میگشتند در سلک تفنگچیان رکاب اشرف
در آوردند که هم رعایا و عجزه بعد الیوم از شر ایشان ایمن باشند و هم در رکاب نصرت انتساب بخدمت
قیام نموده در معارک کارزار مکافات عمل یابند و جمیع این طبقه را داخل دفتر غلامان نمودند والحق
وجود ایشان جهت فتح قلاع و بلاد ضروری بود و فواید کلی بخشید دیگر هر کس از امرا و اعیان
حکومت ولایتی متعلق شود و حفظ شوارع بعهده هر کس مقرر مانده است و طریق است که بواجبی ضبط
و نسق کرده مال هر کس را از مترددین و تجار و سکنه هر بلاد که دزد و حرامی ببرد پیدا کرده
بصاحبش رسانند و الا خود از عهده بیرون آیند و این قاعده را در کل ممالک جاری ساخته بدین جهت
اموال خلایق محفوظ و ابواب تردد بر عالمیان در ممالک محروسه مفتوح است دیگر رای مصلحت اندیش
اقتضای آن کرده که آنحضرت از هر کس سوالی فرماید از کذب و خیانت مبرا بوده جواب بر نهج راستی و صواب
دهد زیرا که خلاف گفتن با همه کس من جانب الله منهی و مذموم است فکیف با پادشاه زمان و مرشد و
ولی نعمت مذموم نباشد و به نمک حرامی منجر نشود باعتقاد آنحضرت دروغ به ولی نعمت خود گفتن جزو اعظم
حرام نمکی است و از هر کس کذب و خلاف سر زده بعد از ظهور آن در سیاست کاذبین مطلقا تاخیر نفرموده
رقم مردودی بر ناصیه حال ایشان کشیده نتیجه آن از اسلاف باعقاب و اخلاف سرایت می نماید و درین
[illegible] سوخ و غلو دارند چنانچه اگر از احدی مثل اعمالی چند سر زده باشد که مکافات آن جز قتل نباشد
و آنحضرت از حقیقت آن سوال فرمایند آن بیچاره جز راستی چاره ندارد و فایده این معنی در امور جهانداری عدل

محتاج به بیان نیست بلکه این شهریار کامکار بر خلاف قاعده اهل روزگار آداب و انس را بیکدیگر امتزاج داده ضدین را
باهم جمع نموده اند چنانچه کمال حدت طبع و آتش مزاجی و قهاری و عظمت و شکوه و جلال پادشاهی را
با نهایت ملایمت و همواری و درویش نهادی و بی تعیّنی جمع کرده اند بیت هست یکسان بر شه خوش
کبشتی بخت شاهی و نطع درویشی در هنگام ملایمت و گوجکدلی چنان بی تکلفانه و مخلصانه بمردم اهل
و ندما و ملازمان و غیر ذلک خصوصیت و امیزش مینمایند که گو یا یاران و برادران یکدیگرند و در سایر
احوال بتخصیص در حال قهاری جمعی که پیوسته انیس و جلیس بوده اند یارانه و برادرانه و بی تکلفانه سلوک
مینمودند حد و یارای ان ندارند که حرف بی نسبت که مشعر بر اندک دلیری و جرات و سوی ادب باشد
بر زبان ارند و امرا و سلاطین بلکه ظرفا و ندما نیز جرات تکلم و حرف زدن نامعقول ندارند تا بغیر ایشان
چه رسد و این هر دو شیوه را با یکدیگر جمع کرده بر طاق بلندی نهاده اند بیت گهی در تواضع چو اهل سلوک
گهی از تف قهر سوزد ملوک زراه تکلف کشیده عنان ز کبر و منی کشته دامن کشان بعجب و تکبر ندارد
سری از آن هست بر عالمش سروری دیگر از خصایل رضیه انحضرت اشفاق و مرحمت نسبت بعموم ملازمان
اخلاص گزین و احقاق حق خدمتگذاران و جان سپاران حلال نمک راستی ایین و پاس خاطر و رعایت
جانب ایشان و درین ماده باقصی الغایت توجه مبذول داشتن و این شیوه ستوده را مرعی میدارند
و هیچکس از ابنای روزگار و ارباب قوت را درین دو باب دعوی برابری با انحضرت نیست و مادام که
بر مسلک حلال نمکی و رضاطلبی ثابت قدم باشند توجهات پادشاهانه از ایشان دریغ نداشته مجرد خطا
و زلل و تقصیری که از بیدانشی و غفلت بظهور اید از منهاج قویم شفقت و عاطفت عدول ننموده از فرط حوصلگی
بعفو و اغماض شاهانه گذرانیده خاطر شریف را غبارالود نمیسازند و هریک از ارباب عقیدت و ملازمان
جان سپار ذوی الحقوق که ودیعت حیات بمقتضای اجل سپارد و در محاربانی که در راه دین و دولت اتفاق افتد
نقد جان که متاعیست بس گرانمایه در شاهراه اخلاص نثار و ایثار کرده اند در رعایت بازماندگان زیاده از تصور
ایشان مرحمت بظهور می اورند و صاحبان مناصب عالیه را هرچند پسران ایشان بجهت حداثت سن در ان وقت
شایستگی ... نداشته باشند بنابر فتوت ذاتی و مروت جبلی احیای ان سلسله کرده منصب را به پسران ایشان
تفویض میفرمایند و چون اموال و ذخایر دنیوی در نظر عاقبت بین همت نهایت قلیل الاعتبار است اکثر الالوف

از منشو دل

از منشو فیاض ... شعار مانده بوفور همت و اقتضای قاعده مروت و حفظ اداب شریعت بر خلاف اکثر سلاطین
عالم نظر التفات ... ران نپرداخته بود زر او مسلم میدارند که کافرض الله میان ایشان قسمت شود و این شیوه
حسنه نزد کا ... ان خلایق بهتر بر جمیع خصایل و مستحسنات مقدم است زیرا که در اکثر اقالیم سبعه سلاطین
حشمت ایین ... قاعده مذموم را مستمر داشته اند و انحضرت بخلاف روش سلاطین این شیمه کریمه را
ادنی مراتب ... شناسی و حق گذاری میدانند و از نتایجات جمواره بتاییدات ربانی و توفیقات ...
... مبارده اند بعد از فراغ از مشاغل امور سلطنت و جهانداری و مهمات ضرور ...
... اوقات شریف را بعشرت و شادمانی گذرانیده همواره بزم جویی و مجلس ... بوده و انقضا
... ... بم عذار گلستان
بوده و ریاض حیات و زندگانی را خضرت و طراوت می افزایند و این شیوه را با کمال حضرت الهی جمع نموده
لحظه از تدابیر امور مملکت داری و حفظ مراتب مهام سلطنت غافل نبوده امور جزوی و کلی و نقیر و قطمیر که
در ممالک ایران بل عرصه جهان سانح میشود گویا بر ضمیر منیرش پرتو ظهور می اندازد و منهیان گماشته اند که
از کماهی حالات خبر میدهند چنانچه کسی را قدرت ان نیست که در منزل خود با متعلقان خرمی که نتوان گفت
بگوید و ... نیست که بمسامع جلال نرسد دیگر ابتمیمی سمت ظهور یافته و از احوال پادشاهان ربع مسکون
... ... کیفیت و کمیت لشکر و ایین دین و مملکت و طرق مسالک هر دیار و خرابی و ابادانی هر ولایت
... ... ابوده طرح اشنایی اکثر سلاطین عالم و پادشاهان اطراف انداخته از اقصای
فرنگ و روس و هند ملوک و سلاطین با انحضرت در مقام الفت و دوستی بوده هرگز درگاه سدره
... ... ایلچیان سلاطین و تحف و هدایای ربع مسکون خالی نیست و انچه در زمان خجسته
انحضرت درین امور وقوع یافته در زمان ابا و اجداد عالیمقدارش کمتر بظهور امده و انحضرت را با هر طبقه مرتبه
حاصل است و لغات متعارف و غیر متعارف هر قومی عالم بوده بهر طایفه بلغت ان طایفه تکلم مینمایند و اشعار
فارسی بسیار بخاطر دارند و شعر را خوب میفهمند و تصرفات مینمایند و گاهی نظم اشعار بر زبان میگذرانند
و در موسیقی و علم ادوار قول و عمل سرامد روزگارند و بعضی تصنیفات انحضرت از ارباب طرب مشهور و معروفست
و لطایف و ظرایف رنگین و سخنان دلپذیر شیرین از انحضرت بسیار سر میزند دیگر اثار خیر بسیار از انحضرت

برصفحه روزکار یادکار است و بالطبع بانواع خیرات ومبرات وتصدقات وانشاء واحداث عمارات مایل بوده جمیع املاک

موروثی ومکتسبی خودرا که قیمت ان یکصد وپنجاه هزار تومان بود وقف حضرات عالیات چهارده معصوم علیهم السلام

نموده حاصل انرا که بعد از موضوعات قریب به بیست [illegible] میشود بوظایف وادرارات علما وصلحا

وسکان اماکن شریفه وسایر مصارف خیر صرف مینمایند وبر کل متعلقات ومایعرف سرکار همایون رقم وقف

کشیده در صرف انها بمصارف خود نهایت توجه مبذول میدارند وهمانا انجمعی بین السلاطین مخصوص ذات

حمیده صفات انحضرت است ودر ازمنه سابقه وقرون ماضیه کمتر اتفاق افتاده ودر اکثر ممالک

از مساجد ومدارس وبقاع خیر ومنازل فرح بخش دلکشا وباغات وبساتین فردوس بنا طرح نموده

موفق شده اند اکرچه تفصیل هر یک در محل خود کذارش یافته امّا از اطناب احتراز نموده در [illegible]

مرقوم میکردد در مشهد مقدس معلی توسیع صحن استانه مقدس وایوانهای رفیع وعمارات دوران ونقاشی

وزیب وزینت حرم محترم واحداث خیابان ودر دار الارشاد اردبیل عمارات استانه متبرکه سید جبرئیل

قدس سره العزیز که پدر بزرکوار قطب الاولیا شیخ صفی الحق والحقیقه والدین طاب ثراه جد نهم حضرت اعلی

شاهی ظل اللهی است ومجمر طلا برابر ضریح ومجمر نقره ودیکر زینتها خطیره مبارک وتجدید عمارات مزار عالیه تربت شریف

حضرت سلطان الاولیا شیخ شهاب الدین اهری قدس سره وباغ بهشت اسای ان روضه فیض انتما وبنجه

در صفاهان جنت نشان احداث فرموده اند اولا در شهر مسجد جامع عالی واقع در جانب جنوب میدان نقش جهان

ومسجد دیکر در برابر درکاه دولتخانه در غایت زینت وصفا ومدرسه ودار الشفا وعمارات قیصریه وبازار ومیدان

مع بالاخانها وکاروان سراهای عالی ودرکاه پنج طبقه دولتخانه وخلوتخانه زرنکار موسوم بیاد استان و

کلدسته وعمارات سه طبقه وحوضخانها وخیابان موسوم بچهارباغ که تخمینا یکفرسخ باغات وبساتین از دو طرف

خیابان مذکور واقع است وپل عالی مشتمل بر پنجاه چشمه بر زاینده رود بسته شده که سیاحان عرصه کیتی مثل

ومانندان در هیچ ولایتی ندیده اند وشهر عباس اباد که در جانب غربی بیرون شهر صفاهانست جهت سکنی

تبریزیان احداث شده ودر غایت صفا ونزاهت وخرمی وجداول انهار رشک روضه رضوان وشهره جهانست

ودر دار السلطنه قزوین درکاه دولتخانه وخلوتخانه دو طبقه زرنکار که موسوم است بعمارات نو وکاروان سرای

عالی ودو عمارات جهان نما واقع در میدان سعادت ودر کاشان منازل ورواق بهشت اسا ودولتخانه مشتمل

برجند عمارت مع باغات دلکشا وحمام وکاروان سرا در بند قهرود ورباط سیاه کوه وفرش راه نمکسار

سیاه کوه که قریب بده هزار تومان تخمینا دران صرف شده وچند فرسخ بسنک واهک استحکام یافته

موجب دعای خیر متردّدین است ودر مازندران بهشت نشان شهر فرح اباد در کنار دریا که رودخانه موسوم بتجن رود

از میان ان میکذرد وعمارات عالی دولتخانه وبازار وحمامات وغیره دران بلده جنت نشان طرح انداخته شده

که از غایت نزاهت وخرمی خلایق واوساط الناس وارباب صناعت متوطن ان بلده فاخره رغبت نموده

چندین [illegible] خانوار از مسلم وغیر مسلم از اطراف وجوانب جمع امده از حوادث ایام در ظل معدلت همایون شاه

استظلال جسته اند والیوم شهری بان عظمت وشوکت وازدحام معلوم نیست که در بلاد اسلام بوده باشد

وعمارات وباغات مرغوب واقعه در ساری وامل واشرف ودر باجه وعمارات عالیه بارفروش ده

ودر استراباد عمارات دولتخانه ودر نطنز باغ رحت اباد مع عمارات وبالاخانها وحمام وغیره وباغ عباس اباد

در مابین نطنز وکاشان ودر دار السلطنه تبریز تختکاه مزار عین علی وزین علی وتجدید عمارت مسجد شاه

جنت مکان ودر حدود همدان در شهر چمچال پای کوه بیستون رباطی جهت نزول زوار عتبات عالیات

دیکر چون در جمیع مواد توسل انحضرت بدرکاه الهی است لهذا همیشه فتح وظفر اختصاص یافته از بدایت

جلوس سعادت مانوس الی یومنا هذا ابواب فتوحات بر چهره امانی وامال انحضرت مفتوح میکردد ومعظم قضایا

ومحاربات قوی که انحضرت را در ایام جهانداری روی داده وممالکی که بزور بازوی همت بحوزه تسخیر کشیده اند

[illegible] است که در ذیل این دفتر هر یک در محل خود سمت کذارش خواهد یافت وتیمنا وتبرکا در دیباچه کتاب

بذکر مجملی از انها اشعار میرود بالجمله در اغاز جلوس بر اورنک سلطانی چون کلشن سرای دولت باحسن

خانسالار [illegible] از نزاهت وخرمی دور افتاده بود وبعضی خودرایان بمعاقبت سر از جیب معصیت براورده

لوای تجبر وتکبر افراشته بودند ودفع دشمن خانکی را لازم وواجب انسته از مقر سلطنت صفاهان وازانجا

[illegible] یعقوب خان ذو القدر را که در قلعه اصطخر ویوسف خان افشار را که در قلعه امان متحصن شده بودند

دفع نموده عود فرموده وهمت بر تسخیر قلعه دولتیار سیاه منصور ودفع المخذول طاغی کماشته بعد از فتح وظفر

قلعه قلعهای کیلان وقلعه وجود شانرا ویران ساختند وبعد از ان چون از خان احمد والی کیلان لاهیجان اثار

خلاف بظهور رسیده باپادشاه روم سازکاری نموده بود لشکر بتسخیر ان ولایت فرستاده اورا از مملکت اخراج نموده

انولایت را منصرف شدند و بعد از ان گیلان رشت را که علی خان فومنی متغلب متصرف شده بود بحوزه تسخیر
در آورده بعد از ان کل گیلان را از خاشاک ارباب طغیان پاک گردند و قلعه سندان را که امیر حمزه خان طالش
ولد یا بندر خان مامن خود ساخته دم از استقلال میزد بحسن تدبیر تسخیر فرموده کمند همت بر کنگره تسخیر قلاع
سپهر ارتفاع مازندران که ملک موروثش بود و رستمدار که در میانه ملکان دیو سیرت انتقام یافته همیشه
محل شورش و غوغا بود انداخته بنیروی اقبال داخل ممالک محروسه گردانیده مهبط امن و امان ساختند
و بجانب لرستان لشکر کشیده شاهوردی خان عباسی را که اثار عصیان و طغیان از و بظهور رسیده
بدست آورده دود از دودمان بر اوردند و اتحاد بممالک و اطراف و جوانب مسالک را از خس و خاشاک بیدو نشان
هر طایفه پاک گردانیده تدارک احوال خراسان پرداختند و یکدو نوبت که عبد المومن خان ولد عبد الله خان
اوزبک بخراسان آمده متوجه تسخیر قلاع نشابور و اسفراین و غیره گردید رایات نصرت ایات بدان صوب
می شتافت تاب مقاومت در خود نیافته بمقابله لشکر منصور در نمی آمد تا انکه بمقتضای الامور مرهونة
باوقاتها موکب جهانگشای بجانب دار السلطنه هرات توجه نموده در پل سالار با دین محمد خان ولد جانی بیک
سلطان خواهرزاده عبد الله خان که در دار السلطنه هرات بر مسند فرماندهی تمکین یافته بود مصاف
روی داد مظفر و منصور گشتند و دین محمد خان زخمی گشته بعالم اخرت شتافت و عاقبت ملک خراسان
بتصرف اولیا دولت ابدی بنیان درامد و از انجا عنان عزیمت بصوب استراباد معطوف داشته
طاغیان ان ولایت را از میان برداشته رسم سیاه پوشی بر انداختند و در سال دیگر نور محمد خان ولد
ابو المحمد خان والی مرو و شاهجهان که بمعاونت انحضرت بسلطنت ملک موروث رسیده بود سر از گریبان
عصیان بر آورده اثار خلاف بظهور اورد و موکب ظفر قرین بتسخیر ان ولایت توجه نموده او را بدست در آورده
قلعه ابیورد و نسا و درون و مرو را ضمیمه ممالک خراسان ساختند و در پارس ییل سنه الف و عشر بجهت
تادیب اوزبکان و تخریب ولایت ایشان بجانب بلخ لشکر کشیده قلعه اندخود را که در متانت و استحکام
شهره جهانست و سلاطین ما تقدم را که اراده تسخیر ان نموده اند بکمتر از شش ماه میسر نشده بیک روز محاصره فرموده
در روز دویم فتح نمودند و تا بیست روز در ظاهر شهر بلخ خیمه اقامت نصب فرموده باقی خان برادر دین محمد خان
که پادشاه ماوراء النهر و ترکستان شده بود در شهر متحصن گشته جرات مقابله نیافت و ان ولایت تاراج

حادثات داده معاودت فرمودند و چون در ضمیر ان غیرت شاهانه و کفه حمیت پادشاهانه سنجیده نمیشود که ممالک
موروثی اذربایجان و شروان در تصرف رومیان باشد و امرا و پاشایان سرحد تبریز جلالی شده اطوار
ناپسند پیش گرفته بودند که موجب نقض عهد و میثاق پیشین بود در فصل بهار توشقان ییل احدی عشر
والف بعزم استرداد ان بلاد در حرکت امده در ظاهر شهر تبریز با علی پاشا بیگلربیگی اذربایجان مصاف داده
او را منهزم و دستگیر و اسیر و لشکرش را طعمه شمشیر فرموده قلعه تبریز را بعد از محاصره بدست در اورده و از انجا
متوجه نخجوان گشتند و بعد از تسخیر قلعه انجا بمحاصره ایروان پرداختند و مدت محاصره هفت ماه امتداد یافته
عاقبت الامر ان قلعه متین رصین که مشتمل بود بر چند قلعه مسخر گردید بعد از ان لشکر سر جغال اوغلی سردار
که از جانب پادشاه روم بمقابله انحضرت مامور شده تا حدود اذربایجان امده در وان قشلاق نموده بود
فرستاده در ظاهر شهر وان بین الفریقین محاربه اتفاق افتاده جغال اوغلی منهزم شده روی بوادی فرار
اورده و در اواخر همین سال لشکر نامعدود فراهم اورده متوجه تبریز شد در ظاهر سیس و تبریز مصاف داده
بر ان لشکر بیحد و مر ظفر یافتند و جغال بد فعال شکست و بد حال بوان گریخته در انجا رخت هستی بباد فنا داده
و بعد از وقوع این فتح نامدار لشکر بجانب قراباغ کشیده قلعه گنجه را محاصره نموده بعد از چهار ماه ان قلعه
سپهر مدار را بحوزه تسخیر کشیدند و احمد پاشا حاکم قلعه را که در قلعه داری ساعی بود با محصوران بیاسا رسانیدند
و از انجا متوجه تسخیر قلعه تفلیس و تومانوس شدند و از صولت لشکر قیامت اثر پاشایان و مستحفظان قلاع
متزلزل گشته جز استیمان و قلعه سپردن چاره نیافتند و چون خاطر از ان قلاع جمع گردید روی همت بتسخیر
قلاع شروان اوردند و قلعه شماخی را در فصل زمستان و کثرت برف و باران محاصره فرموده ان حصن رفیع البنیان
که سقف دیوارش با فلک الافلاک همسری مینمود بزور بازوی همت و نیروی اقبال مسخر فرموده احمد پاشا
حاکم قلعه را با کل رومیان محصور بقتل در اورده قلعه دربند و باکویه را با سایر قلاع شروان بحیطه ضبط در اوردند
و چون جماعت رومیه مکرر صولت و سطوت قاهره پادشاهی را مشاهده نموده کاری از پیش نبردند طالب
صلح گردیده پاشایان سرحد استدعاء اظهار مصالحه ازین طرف کردند و انحضرت نیز بجهت استقامت مملکت
و رفاهیت سپاهی و رعیت بمصالحه راغب گشته از جانبین ایلچیان سخندان امد شد نموده صلح بقاعده
زمان شاه جنت مکان تمهید یافت چون برخی از سیر زکیه و فضایل مرضیه انحضرت در صدر این فهرست بسبیل اجمال

رقم زده کلک نشر بین مقال گشت اکنون جواد خوش خرام قلم را در میدان تفصیل وقایع و بعضی حالات آن شهریار بلند اقبال
و قضایا را ایام سلطنت والد بزرگوارش بجولان درمی آورد **صحیفه اول** در ذکر ولادت با سعادت آنحضرت و
قضایای ایام طفولیت و قبضه ارتحال شاه جنت مکان و ذکر سلطنت اسمعیل میرزا و نواب سکندر شان تا زمان
جلوس همایون بر تخت فیروز بخت بر عقلای دانشور و دانشمندان فضیلت گستر اسمعیل میرزا و نواب سکندر
شان تا زمان جلوس همایون کالشمس الشارق فی وسط السماء ظاهر و هویداست که هرگاه از دیوان رفیع
الارکان **قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء** منصب والای سلطنت و کامرانی بنام نامی
صاحبدولتی رقم پذیر کلک تقدیر گردد اگرچه در بدایت حال بحسب ظاهر انواع شداید و محن قرین حال آنحضرت
مآل اصحاب اقبال میگردد که هر یک از آنها در نظر ظاهربینان عالم کون و مکان موجب قطع تعلقات و هلاکت
اما بمقتضای حکمت بالغه ازلی حمایت ایزدی ذات مقدس سمات آن برگزیده جهان را بنوعی از مکاره و
حوادث صیانت مینماید که موجب حیرت صاحب خردان روزگار گردد و عاقبت الامر بر دوراندیشان
عالم معنی بأجمل وجهی جلوه ظهور نماید که در آن قضایای کراهت نمودن هزاران حکمت علی و مصالح ملکی
ودیعت نهاده دست قدرت ایزدیست و وجود گرامی صاحبدولتی که مندرع بدرع حمایت الهی باشد
از آسیب کید و مکر کم خردان ضعیف عقل مصون و محروس است اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد
خدای مصداق این مقال صورت احوال گرامی حضرت شاه جمجاه ستاره سپاه مظهر لطف اله زبده ذریه طیبه
قایل کلام معجز نظام من کنت مولاه فعلی مولاه سمی عم حبیب الله اعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی است و سبب
فرمانروایان والاشکوه در مبادی حال متحمل حوادث روزگار گردیده عاقبت بنیروی اقبال و مساعدت اختر
بخت فرخفال پای بر معارج سروری نهاده بمطالب بلند و مقاصد ارجمند فایز گشته اند اما از بدو فطرت
و ابتدا خلقت که وجود کثیر الجود انسانی بتشریف کرامت **و لقد کرمنا بنی آدم** سرفراز و بخطاب مستطاب
انا جعلناک خلیفة فی الارض ممتاز گردیده و فرق فرقد سای سلاطین کامکار بتاج وهاج خلافت و
کامرانی سربلندی یافته هیچ حضرت علی را از حوادث روزگار و قصد اضداد و کید اعادی و غدر حرام نمکان
سفاهت بنیه غفلت اندیشه رو نداده و تعب و تشویش مالا یعد و لا یحصی که آنحضرت در ایام کشورستانی و
تردادت ملکگیری و نظام بخشی امور عالم کشیده هیچیک از کشورستانان والاقدر را روی نداده چنانچه

شمه از آنها در ذیل این دفتر هر یک در محل خود سمت گذارش خواهد یافت بالجمله میلاد با اسعاد آن نوباوه گلبن سعادت
و اقبال و برگزیده مهیمن متعال در دار السلطنه هرات بتاریخ شب دوشنبه غره شهر رمضان اواخر نوبت ئیل
بعضها سنه ثمان و سبعین و تسعمایه و بعضها سنه تسع و سبعین و تسعمایه بطالع سنبله روی نمود یعنی
آفتاب عالمتابی از افق جاه و جلال طالع شد که عالم ظلمانی را بنور طلعت همایون روشن ساخت و جبهه اختری
از مطلع اقبال درخشان گشت که بر عالمیان پرتو رأفت و احسان انداخت مقیمان آسمانی از آن مولود فرخنده ورود
جهانی را مژده امن و امان دادند و فرمان بران قضا و قدر ابواب مسرت و شادمانی بر ساکنان خطه غبرا
گشادند **نظم** ز برج مکرمت از بخت فیروز ❊ برآمد آفتاب عالم افروز ❊ فروزان گشت از لطف الهی ❊ همایون اختری
از برج شاهی ❊ که از نورش زمانه روشنی یافت ❊ فروغش بر جبین عالمی تافت ❊ از آن طالع فرخنده مطالع
مزرع امید عالمیان چون خوشه پروین بارور و از صاحب طالعش که عطارد ست صحایف آمال جهانبانان
بارقام زرین فام عدل و احسان مزین و محرر گردید و آن گرامی گوهر دریای خلافت و کامرانی نجیب الطرفین است
از جانب پدر والاگوهر و والده نیکوسیر ثمره شجره سیادت و ولایت و دوحه برومند ریاض سلطنت و جلالت
است و بدین نسبت عظمی از سایر شاهزادگان سلسله علیه صفویه صفت برتری در جهان و سلطنت صوری
و معنوی سربلندی دارد چه والد ان فرخنده گوهر دریای سلطنت و بختیاری نواب سکندرشان ابوالغازی
سلطان محمد پادشاه ولد اکبر شاه جنت مکان علیین آشیان است که از غایت رفعت شان و اعتلاء مکان و
علو نسب و سمو حسب از اوصاف وصافان جهان و مدحت سرایان بلاغت نشان مستغنی است و نسب شریف
از خاقان صفوت نشان تا سلطان الاولیا و برهان الاصفیا شیخ صفی الحق و الحقیقه و الدین طاب ثراه که مقامات
عالیه او از حیز تعداد بیرون است و انتساب آنحضرت بامام المشارق و المغارب اسد الله الغالب امیر المومنین حیدر
علی بن ابوطالب علیه و اولاده المعصومین بنوعیست که در صدر این نسخه شریفه مرقوم قلم عنبرین رقم گردیده
و والده ماجده اش ستیره عظمی و بانوی کبری مهد علیا خیر النسا بیگم جبینه قدسیه سیادت و سلطنت پناه
امیر عبدالله خان والی مازندران است که از نژاد غفران پناه سید قوام الدین مشهور بمیر بزرگ است و آنحضرت از اجله
سادات عظیم القدر حسینی و جامع سلطنت صوری و معنوی و عارج معارج مقامات علوی و سفلی و کاشف
دقایق انفسی و آفاقی بوده در اول حال بتوفیق الهی دامن همت از مشتهیات نفس کوتاه گردانیده قدم در وادی

مجاهده و ریاضت نهاده بعد از اعتلا بمدارج مقامات عالیه چون از دیوان نجف قسمت انتظام ممالک طبرستان
وتفرقه حال زبردستان ولایت بحسن توجه آن عارف اسرار الهی حواله شده بود بحسب التقدیر
در آن دیار رحل اقامت انداخت و خانقاه سدره اشتباهش مرجع اخلاص خواص و عوام آن مملکت گشته
والی آن ولایت که از طبقه جلاویان بود از غلوی مریدان و ازدحام خلایق هراسیده با او در مقام غدر درآمد
و سر عادفع صایل بر آنحضرت واجب گشته در مقام مدافعه درآمده بظفر و نصرت اختصاص یافت و در آن ملک
خروج بسیف کرده سلطنت صوری را با خلافت معنوی جمع کرد تفصیل احوال آن خجسته مآل بنوعی که سید
ظهیر الدین مولف تاریخ طبرستان مفصلا در رشته تحریر کشیده و مولف حبیب السیر نیز مجملی از آن در نسخه خود
درج نموده و چون تحریر آن موجب اطناب است کلک سخن پرداز از آن باز آمده شروع در مقصد مینماید بالجمله
آبا و اجداد عالیمقدار آن مهد علیا پدر بر پدر در دیار مذکور والی بوده اند چون آن مهر سپهر دولت و بختیاری
تولد نمود انوار سلطنت و کامرانی از ناصیه همایونش ظاهر و لمعات خلافت و جهانبانی از بشره میمونش
شارق و لامع بود منجمان از زایچه طالع فرخنده مطالع آن اختر برج اقبال معلوم نموده بودند که عنقریب آفتاب
دولتش از افق سعادت طلوع کرده پرتو عدالتش ضیابخش عالم و عالمیان خواهد بود و کافه خلایق در سایه
رافت و اقبالش خواهند آسود شعرا بلاغت گستر تاریخ مولد گرامیش را بادشاه هفت اقلیم یافته اند
و یکی از انها آنرا در سلک نظم کشیده که شعر نونهالی چمن بادشهی : که بگلزار جهان گشت مقیم : سال مولود خجسته وی
از کلک قضا : چون رقم کرد همی طبع سلیم : ناگهان از پی تاریخش گفت : هاتفی بادشه هفت اقلیم : بعد از طلوع
آن نیر اقبال تولد آن والاگهر را والده نامدارش بخدمت پدر بزرگوار عرض نمود که تعیین اسم سامی آن قرة العین
بدانچه رای شهریاری اقتضا کند اشاره فرمایند که بآن اسم موسوم گردد اتفاقا در آن روز که عریضه نواب
سکندرشان بنظر خجسته اثر شاه جنت مکان رسیده بوده است بالهام آسمانی مکرر این بیت بر زبان مبارک
جاری میشده بیت عباس علیست شیر غازی : سردفتر لشکر حجازی : و در حین ورود عریضه نیز بآنحضرت
مستذکر بوده اند بعد از اطلاع بر مضمون مسرت مشحون عریضه اظهار بشاشت و خورمی بی اندازه اسم سامی
آن مظهر صفات جلال و جمال را عباس قرار داده اند و چون مقرر بود که هر یک از شاهزادگان که از کتم عدم قدم
در عرصه وجود می نهاد غالبچه و یراق مهد از خزانه عامره شفقت میشد خاقان جنت مکان جهت آن سرو ریاض سلطنت

واقبال غالبچه مبارک که در ایوان چهل ستون در زیر آنحضرت افتاده بود با یراق مهد فرستادند و همانا بنور فراست
وارشاد که ذات حمیده صفاتش بآن متصف بوده دریافته بود که عنقریب آن دری آسمان سلطنت جانشین
بادشاهی و کامکاری و مسند آرای تخت شاهی خواهد بود و بمیامن تاییدات الهی آفتاب دولتش
از افق اقبال طالع گشته سایه وصول بر آنمقام فرح بخش و ایوان کیوان مثال انداخته گلشن همیشه بهار
این دولت روزافزون را تازگی نزاهت و طراوت خواهد داد و بزمردگی که از نوایب قضا و فتور بچمن سلطنت
و کامکاری روی داده باشد بزلال تیغ آبدار طراوت ایام بهار داده بنیروی اقبال و استقامت رای
و فطانت ضمیر و قوت عقل و حسن تدبیر سزای بدکاران در کنار ایشان خواهد نهاد یکی از شواهد که در
بدایت حال قرین احوال خجسته فرجام گردید مفارقت ابوین است که در ایام رضاع که زیاده از یکسال و هشت ماه
از عمر شریفش نگذشته بود که از پدر عالیشان و مادر مهربان جدا افتاد و تبیین اجمال و صورت این احوال
خیر مآل آنکه چون میانه نواب سکندرشان که حسب الفرمان قضا جریان والد بزرگوار والی هرات بود و شاهقلی
سلطان لله میرزا که بر وفق رضا نواب سکندرشان و منتسبان او سلوک نمی نمود بنا بر فساد مفسدان و خبث
و نزاع پدید آمده مکرر از جانبین عرایض مشتمل بر شکایات بپایه سریر اعلی رسید و نواب جنت مکانی فرمودند
که من بعد میانه میرزا و شاهقلی سلطان التیام ممکن نیست و اراده خاطر اشرف بدان متعلق گشت که شاهزاده
نامدار سلطان حمزه میرزا خلف صدق آنحضرت را که از صبیه قدسیه والی مازندران متولد گشته و در آن وقت
هفت ساله بود بجای والد بزرگوار والی هرات فرموده والد ماجدش را بحکومت دار الملک شیراز نصب فرمایند
نواب سکندرشان و حرم محترم او بعد از اطلاع بر مضمون منشور واجب الاذعان چون از اطوار شاهقلی سلطان
استاجلو کمال آزردگی داشتند آثار بشاشت و خورمی بظهور رسانیدند اما از آنکه از فرزند دلبند خود
در هرات آزرده خاطر گشتند و چون مفارقت او بر خاطر شریفشان صعب و دشوار مینمود دیگر باره عریضه داشت
فرستاده التماس کردند که چون سلطان حمزه میرزا هفت هشت ساله شده بمادر و پدرش الفت تمام دارد
واگر جدا شود محتمل که تاب جدایی نیاورده اعراض نفسانی برو مستولی شده بیم خطر باشد و والده اش بی او
زندگانی نمیتواند کرد و قرة العین سلطنت عباس میرزا چون هنوز طفل رضیع است و بخود دایه کسی الفتی ندارد
و نقل و حرکت او صعب است اگر امر مطاع بوده باشد او را در هرات گذاشته سلطان حمزه میرزا را بمرافقت پدر و مادر

بنیر ازاید نواب جنت مکان چون برضاء خاطر نواب میرزا بسیار مقید بود این مسئول درجهٔ قبول یافته حکم قضا مضا
بر انجمله نفاذ پیوست و نواب سکندرشان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را در هرات گذاشته خود با سایر
فرزندان گرامی متوجه دارالملک شیراز گشتند و از ماندن آن نوباوه گلشن اقبال در هرات که تختگاه سلاطین
نافذ فرمان بود دوربینان بساط قرب الهی تفرس نموده که عنقریب آن نهال چمن سلطنت و کامکاری
در ریاض اقبال نشو و نما یافته ثمره مراد بار آور و کامیاب دولت خواهد شد چه نواب جنت مکان نیز در عهد
صبی حسب الفرمان خاقان فردوس مکان و والد علیین آشیان سلطنت خراسان موسوم گشته و
در آن بلده طیبه نشو و نما یافته عاقبت در میان اخوان تخت سلطنت و فرماندهی ایران بوجود نفیس
آرایش پذیرفت و از اولاد نامدار آنحضرت هر کدام سلطنت خراسان موسوم گشتند عاقبت فرماندهی
یافتند بالجمله آن صاحب اقبال عالی مکان در دو سالگی بمنصب والای سلطنت و فرماندهی ممالک خراسان
و جانشینی والد سکندرشان و جد علیین آشیان سربلندی یافت نی نی غلط کردم ممالک خراسان
بیمن وجود گرامی آن صفوت نژاد سر مفاخرت بچرخ برین افراشت و شاهقلی سلطان حاکم هرات بدستور
للگی معین گشته مهد خسروانی آن جوهر گرامی را در آغوش اخلاص نگاه داشته پرورش میداد و نواب سکندرشان
با سلطان حمزه میرزا و سایر فرزندان از راه قاین و کرمان در ضمان امان ملک منان بشیراز رسیده در دار الملک
سلاطین مظفری قدم بر مسند سروری نهاده ولی سلطان قلخانچی اغلی حاکم آنجا بمنصب والای للگی
سرافراز گشته طایف ذوالقدر در مقام خدمتکاری ایستادند باقی احوال خیر مآل آنحضرت و فرزند دلبند سلطنت
پیوندش بعد از انقضای ایام ارتحال شاه جنت مکان نگاشته قلم وقایع رقم خواهد شد بر ضمایر فطنت اثر
واقفان اخبار و مطالعه کنندگان سیر آثار سلف پوشیده نماند که حضرت شاه جمجاه جنت مکان علیین
آشیان چنانچه در صدر دفتر سبق ذکر یافت فرزند اکبر و خلف پاکیزه گوهر خاقان سلیمان شان و صاحبقران
گیتی ستان بود و از بدایت حال آثار جهانداری از ناصیه همایونش میدرخشید و در زمان حیات والد
بزرگوار با صغر سن سلطنت ممالک خراسان از سایر اخوان ممتاز گشته در بلده فاخره هرات نشو و نما یافت
و بعد از آنکه آنحضرت و امیرخان موصلو حسب الحکم والد ماجد بدرگاه سدره اشتباه آمده سام میرزا را با دورمش خان
بهرات فرستادند آنحضرت در خدمت والد بزرگوار می بود و بعد از ارتحال خاقان گیتی ستان فردوس آشیان

درسن

درسن دوازده سالگی بر مسند فرماندهی ایران جلوس فرموده با وجود حداثت سن و کثرت مخالفان
بتایید الهی و متانت رای صایب و وفور دانش و عقل کامل از عهده امر خطیر سلطنت و فرماندهی کما ینبغی
بیرون آمده روز بروز لوای دولتش بلندی میگرفت اوصاف حمیده آن برگزیده الهی از حیز احصا بیرون است
شرح حالات آن خاقان جنت مکان و قضایایی که آنحضرت را روی داده از محاربات عظیم سلاطین اوزبک
و روم و تسخیر ممالک و حوادث عظمی که بظهور آمده متنوع است که مجملا در این دفتر اشاره بآن شده و مفصلا
مرحوم حسن بیک مورخ در کتاب احسن التواریخ مرقوم کلک بیان گردانیده و آنحضرت را در دار السلطنه
قزوین بیماری صعب روی نموده بدو ماه کشید و چند مرتبه مشرف بر ارتحال گردید عاقبت الامر از شفاخانه
الهی شفای عاجل کرامت شد و در ایام بیماری شاهزادگان رفیع مکان و امراء عظام که در پایه سریر اعلی
بودند دو گروه شده در تدبیر امور سلطنت و پادشاهی خللی کردند و چون نواب سکندرشان را که فرزند
اکبر شاه جنت مکان بوده بجهت ضعف باصره که چند سال بود که از دیدن عاری و عاطل مانده بود مناسب
ولیعهدی و ضبط ممالک ایران و طوایف سرکش قزلباش نمیدانستند اکثر خلایق و عوام الناس بالطبع
خواهان اسمعیل میرزا بودند و از نیمعنی غافل افتادند که ع عزیز کرده حق را کسی نسازد خوار ع و نمیدانستند که
قدرت خالق فوق ارادت و قدرت خلایق است و عنقریب پادشاهی بآنحضرت و دودمان اقدس او
قرار خواهد گرفت اما امرای استاجلو که رکن رکین دولت بودند و معظم ایشان دارا و مرادخان سنرجی و حسین بیک
یوزباشی ولد حسن بیک دبیری بیک قورچی تیر و کمان و الله قلی سلطان الحک اوغلی بودند از اسمعیل میرزا
که در آن وقت هژده سال بود که بنابر سوی اعمال که از جهالت و غرور نفس خود رای ارتکاب می نمود و ملایم
مزاج اشرف پدر بزرگوار نبود حسب الفرمان قضا جریان در قلعه قهقهه محبوس بود خایف بودند سلطنت شاهزاده
نامدار سلطان حیدر میرزا که بعد از اسمعیل میرزا از سایر شاهزادگان بزرگتر و منظور نظر پدر بزرگوار والاگهر
و در پایه سریر اعلی حاضر بودند اتفاق نموده صدرالدین خان ولد معصوم بیک وکیل که بجای والد لله امرا بود
با اعیان طبقه شیخاوند و جماعت گرجی که خویشان والده میرزا بودند بآن طبقه عهد و پیمان در میان آوردند
و از شاهزادگان نامدار سلطان مصطفی میرزا که در میانه طایفه استاجلو بزرگ شده للگی او با امرای استاجلو
تعلق داشت و بین الاخوین محبت مفرط بود و از صمیم قلب سلطنت سلطان حیدر میرزا راضی شده بود در انجام این امر

اهتمام می‌نمود و سلطان ابراهیم میرزا ولد بهرام میرزا که داماد شاه جنت‌مکان و عمدة الملک دولت ابدقرین بود
با شاهزادگان مذکور اتفاق داشت حسین قلی بیک خلفا روملو و امیر اصلان سلطان چاپوق ترکمان
سلطنت اسماعیل میرزا اتفاق نموده کل طایفه افشار درین امر متفق بودند و از شاهزادگان نامدار ستره(؟)
عظمی پریخان خانم که بوفور عقل و دانش از سایر بنات مکرم امتیاز داشت و بدین جهت در خدمت والد بزرگوار
معزز و مکرم و صاحب رای و مشوره و محسود شاهزادگان بود با نواب سلطان حیدر میرزا که طالب سلطنت
و بزعم خود رتبه ولیعهدی داشت صفائی نداشت و بین الجانبین باطنا کلفت و کدورت بود و باسماعیل میرزا
بامداد او مستظهر بود از سلطنت سلطان حیدر میرزا سر باز زده در تمشیت مهم اسماعیل میرزا سعی می‌نمود
و از شاهزادگان نامدار سلطان سلیمان میرزا که برادر اعیانی پریخان خانم بود و سلطان محمود میرزا که در میانه
روملو بود و سلطان احمد میرزا که در میانه افشار بود با شمخال سلطان و طایفه چرکس که اقوام مادر پریخان خانم
بودند سلطان حیدربیان را بغدر و نمک‌حرامی منسوب ساخته علانیه میگفتند که در راه اخلاص و صوفیگری مرشد
کامل یکرنگ و تا مرشد ما در حیات است دیگری را نمیدانیم و بعد از مرشد بادشاه آنکس است که بحکم وصیت او را
ولیعهد و وصی گرداند و اگر بالفرض قضیه ارتحال آنحضرت بی آنکه احدی از فرزندان را بولیعهدی سرفراز گرداند
روی دهد در راه و طریق صوفیگری پسر بزرگتر ولیعهد خواهد بود و چون نواب سکندرشان محمد میرزا ولد اکبر
شاه جنت‌مکان است و بسبب ضعف باصره که از دیدن عاری و عاطل مانده و متحمل امر خطیر سلطنت نمی‌تواند شد
بعد از او اسمعیل میرزا اکبر اولاد است و ما در طریق صوفیگری غیر ازین نمیدانیم و خود را شاهی‌سیون نامیده
سلطان حیدربیان را ایکی‌زبلو نام نهادند و زبان طعن بران طبقه دراز کردند و این گفتگو میان هر دو فریق بلند
گشته از اعاظم امرا و نامداران و اعیان قزلباش و ریش‌سفیدان اویماقات که در پایه سریر اعلی بودند جمعی جانب
طبقه اولی گرفته و مکرر در دولتخانه مبارک همایون میانه هر دو فریق سخنان خشونت‌انگیز میان آمد بالجمله معالجات
حکمای مدقق موافق تقدیر افتاده بیماری شاه جنت‌مکان روی بصحت نهاده روز بروز آثار صحت ظاهر گشته
والده پریخان خانم باغوا و تحریک صبیه و برادرش این مقدمات را در خلوت بعرض آنحضرت رسانید و سلطان
حیدر میرزا را نسبت بوالد خاین و غدار باز نموده خاطر مبارک آنحضرت را از شاهزاده منحرف ساختند و اسماعیل
میرزا را نیز فرط صوفی و یکجهت و دولتخواه باز نمودند و چون در ایام نقاهت محرمان حریم عزت در پس پنجره حرم راه یافته

بنزد

بملاقات همایون سرفراز میگشتند از اعیان قزلباش کور شاهعلی روملو که باول صحبت بود
این مقدمات را در پس پنجره حرم بتفصیل خاطرنشان کرده هر جا گفت که مناسب دولت است که من‌بعد بندگان
اشرف ذات شریف خود را از کید و مکر این جماعت صیانت نماید مجملا شاهزاده مذکور و دولتخواهان او در اراده
معلی تهمت‌زده غدر و نفاق گشتند اما شاه جنت‌مکان اغراض فاسده هر دو فریق را بنور فراست و فطرت
عالی دریافته بمقتضای عقل و دوراندیشی عمل نموده زبان مبارک باظهار این حکایات نگشودند بلکه اتباع را
از اظهار اینگونه حکایات منع کردند اما چون فرخزاد بیگ ایشیک‌آقاسی ریش‌سفید طبقه قراداغلو را
دخل سلطان حیدربیان میدانستند و خلیفه انصار حاکم قلعه قهقهه که از اویماق قراداغلو و قوم فرخزاد بیگ
بود از صوابدید او تجاوز نمیکرد بخاطر انور رسید که مبادا سلطان حیدر بوسیله خلیفه انصار غدری اندیشد
دوازده نفر قورچی افشار را تعیین فرمودند که بقلعه قهقهه رفته شاهزاده را محافظت نماید و این مقدمه موجب
تقویت اسماعیل میرزاییان گشت زال بیگ کرجی که از اعیان آن طایفه و همشیره‌اش در سلک پردگیان حرم
سلطنت منسلک و والده یکی از شاهزادگان بود و همشیره در سرانجام حمام خدمت شاه جنت‌مکان میکرد
در روزی که قرار یافته بود که آنحضرت تشریف بحمام برد اسمعیل میرزاییان اتفاق نمودند که زال بیگ کرجی از جمله
حرام‌نمکان است ما صوفیان دولتخواهان را اعتمادی بجانب او نیست و نمیگذاریم که در وقتی که ضعف و نقاهت
بر بدن بی‌بدیل مرشد و ولینعمت ما مستولی است بحمام رفته خدمت نماید و طایفه کرجی و شیخاوند و استاجلو
و تمامت سلطان حیدربیان دران باب بگفتگو در آمدند و کرجیان میگفتند که از ما چه صورت روی نموده که منع ما
از خدمت مرجوعه مینمایید بالجمله روزی که شاه جنت‌مکان بحمام میرفتند حسین قلی خلفاء روملو و افشار و غیر ذلک(؟)
بقصد ممانعت زال بیگ با اسلحه و یراق بدر دولتخانه مبارک جمع آمدند و جماعت کرجی و شیخاوند و استاجلو و تابع
ایشان نیز چهار پنجهزار نفر جمعیت نموده حمایت زال بیگ را پیش‌نهاد همت ساختند و میخواستند که ایشان نیز
مکمل و مسلح بدر خانه آیند و احتمال فساد و خونریزی کلی داشت و دران شب که از جانبین این مقدمات تمهید
می‌یافت راقم حروف بتقریبی در منزل حسین بیگ یوزباشی بود و او از بیمعنی غایت آزرده‌خاطر بوده
نمیخواست که فیمابین نزاع انجامد و تا صباح درین فکر و اندیشه بسر برد و صباح اگرچه جمعیت بسیار کرده بود
اما اسلحه و یراق بسته بدستور معهود در رکاب شاهزاده نامدار سلطان مصطفی میرزا بدر خانه آمدند و در بیرون

و امیر اصلان خان و سایر
[illegible] با چهار پنج

با انکه جهال و مفسدان منازعین بودند و سخنان کنایه امیز بسیار گفتند ایشان ملتفت نشده با ایوان
چهل ستون درآمدند و زبان اعتراض بر اسماعیل میرزا دراز کرده حسین بیگ یوزباشی حسین قلی خلفا را
مخاطب ساخته گفت که این چه فساد است که در میان قزلباش میکنی و چرا این جماعت را اسلحه پوشانیده
بدرخانه اورده الحمد لله والمنه که سر مبارک پادشاه و مرشد و ولینعمت ما بسلامت است ما و شما را
چه حد و یارای انکه بخودسر صاحب این اراده باشیم و او را مفسد و مفتن نامیده قدم در طریق اخلاص
و صوفیگری نهاد و حسین قلی خلفا و اتباع او نیز سخنان خشونت امیز زشت بر زبان اوردند اما
چون نواب شاهزادگی سلطان حیدر میرزا تشریف حضور داشت اسماعیل میرزائیان زیاده غدری
نتوانستند نمود و شاه جنت مکان ازین مقدمات واقف گشته در عین غوغا دانسته زال بیگ را
طلب فرمودند که بطریق معهود بحمام امده بخدمت مرجوعه مشغول باشد و ان طبقه مجال دم زدن نیافتند
و بقدر خجلت زده گشته متفرق گشتند و سلطان حیدریان حیات تازه یافته اندکی از تهمت مفتریان
و طعن حاسدان خلاص شدند و بعد ازان که صحت کامل شامل ذات مبارک گشت دیگر راه عرض اینگونه
حکایات نداده متوجه تفتیش این حالات نگشت اما هر چند گاه بتقریبی یکی از امرای صاحب قدرت استاجلو را
بخدمتی مامور ساخته از اردو بیرون میکردند مراد خان را به تسخیر قلعه گجو نامزد فرموده روانه رستمدار فرمودند
و پیربیک موصلو را حکومت ... داده روانه انصوب نمودند و چون درین سال سلطان سلیم خان بن
سلطان سلیمان خان پادشاه روم متوفی شده سلطان مراد خان ولد او جلوس نموده بود شاه
جنت مکان اراده نمودند که یکی از امرای بزرگ صاحب عقل و کیاست را بایلچیگری روم و پرسش تعزیه سلطان
سلیم و تهنیت جلوس سلطان مرادخان فرستند در اول حال حسین بیگ یوزباشی را بدین خدمت نامزد
فرمودند سلطان حیدریان از وقوع این حال تفرس نمودند که غرض شاه جنت مکان از فرستادن او
تفرقه نمودن امرای استاجلوست که اعوان و انصار شاهزاده بوده اند و حسین بیگ را اغوا نمودند که در رفتن بروم
معذرت گوید و او بمعاذیر موهومه تمسک جسته عرض کرد که جهت صحت ذات مبارک اشرف نذر نموده ام که بزیارت
امام ثامن ضامن بمشهد مقدس روم چون بر عزم اعتقادی نیت امیدوارم که رخصت زیارت ارزانی دارند
و بدین بهانه از رفتن معذرت خواست نواب اشرف عذر پذیر گشته محمدی خان تخماق حاکم چخور سعد را که او نیز

ازامرا

از امرای معتبر استاجلو بود بدین خدمت فرستادند و حسین بیگ در رفتن مشهد نیز بواهمه انکه مبادا
در غیبت او صورتی که موافق مطلوب نباشد روی نماید تغافل ورزید شاه جنت مکان نیز پرده پوشی فرموده
ازینمقوله حرفی اظهار نکردند و مشار الیه بدستور معهود منشی و مشار الیه بود و رفته رفته عزت و اعتبارش
می افزود و چون نظر سلطان لله نواب سلطان مصطفی میرزا فوت شد للگی نواب مشار الیه و ایالت
الکاء نظر سلطان بحسین بیگ تفویض یافته در ساعت مسعود میرزا را بمنزل اورد و بزم ملوکانه اراسته پیشکش
و پای انداز لایق کشیده و شاهزادگان نامدار حسب الامر اعلی به پرسش نواب شاهزادگی و تهنیه للگی حسین بیگ
رفته بودند بیکان بیکان را پیشکشهای لایق کشیده فی الجمله اتش فتنه و نزاع اویماقات و گفتگوی
هردو فریق قرار و تسکین یافته تا دو سه سال شاه جنت مکان بکامرانی و اقبال کامیاب دولت بودند
تا انکه در سنه سیچقان ییل اربع و ثمانین و تسعمایه که دو ماه از سال گذشته بود اندک عارضه عارض ذات
مبارک گشت و در حمام نوره بعضی از اسافل بدن را سوزانیده مجروح ساخت و وجع در زخم بهم رسیده به تب
انجامید و بی انکه احدی را گمان بیماری و محرمان و مقربان را مظنه فوت باشد در شب سه شنبه چهاردهم
شهر صفر مزاج وهاج از جاده اعتدال منحرف گشته اثار قلق و اضطراب ظاهر گردید و ضعف مستولی گشت
شاهزادگان نامدار تا نصف شب در خدمت پدر بودند همه را مرخص فرمودند که بخانهای خود روید که امشب خوشی
چندان نیست و از شاهزادگان سلطان حیدر میرزا را مستثنی ساخته بتوقف امر فرمود و در اینجا دیگر انکه
والده اش بمظنه انکه مبادا بعد از وقوع واقعه هایله در بیرون از اعادی گزندی بفرزند ارجمندش رسد
و دولتخانه مبارک که مصداق من دخله کان امنا بود باو گفت که حال پدر بزرگوار دگرگون شده و احتمال ارتحال
قریب دارد که امشب ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپارد تو که طالب سلطنت و جانشین پدری تخت و افسر شاهی
گذاشته بکجا میروی مناسب انست که در دولتخانه توقف کنی و چون قضیه هایله بوقوع انجامد تاج شاهی
بر سر نهاده در ایوان چهل ستون بر تخت سلطنت جلوس نمای و چون مفاتیح خزاین و قورخانه و یراق
در دست تست و لشکریان چشم بر ذخایر دنیوی دارند ابواب خزاین گشوده یوزباشیان و قورچیان و اعیان
لشکر را بعطایای ارجمند مخصوص و بهره مند گردانی و اعوان و انصار تو که بدولتخانه مبارک جمع ایند و جلوس همایون تو
بر تخت پادشاهی مشاهده خلایق گردد اسمعیل میرزائیان که بالفعل دست ایشان از دامن مقصود کوتاه است

چاره ندارند و هرکس در آمدن بپای بوس تخلف ورزد بجزا و سزا رسانی و شاهزاده را رای والده موافق مزاج آمده
توقف نمود و بعد از اندک زمانی که ضعف کلی بر بشره همایون ظاهر گشته طایر روح پرفتوحش بجانب عالم
قدس پرواز نمود پانزدهم شهر صفر که این واقعه روی نمود بالهام ملهم غیب موافق تاریخ آمد و از آثار علامات
او بادشاهزاده سلطان حیدر میرزا یکی آنکه سخن زنان ناقص عقل کوتاه خرد عمل نمود و دیگری آنکه ب
اتفاق دران شب کشیک دولتخانه مبارک از جماعتی بود که با سماعیل میرزائیان متفق بودند و شاهزاده
ازان غافل افتاد که دران شب اضداد او کشیکچی اند و محتمل است که درب دولتخانه را مسدود ساخته احدی
از بیگوامان او را بدولتخانه نگذارند بی تقریب توقف نموده خود را محبوس انجماعت ساخت دیگری برانجام
که عاقل روزگار بود و با او کدورت داشت و ممد و معاون اسمعیل میرزا بود و دران شب در دست سلطان
حیدر میرزا گرفتار شده بود بوفور عقل کامل دران وقت بشاهزاده اظهار تملق و عجز و اضطرار نموده عرض کرد
که عورات خفیف عقل اند اگر رقم عفو بر زلات و تقصیرات این ضعیفه که از نقصان عقل و کوته خردی روی داده
کشیده جان بخشی فرمائی بعد الیوم بجز اطاعت و انقیاد امری ازین بیچاره سر نخواهد زد فی الفور پای اورا
بوسیده بوالده میرزا گفت که گواه باش که هیچکس در پای بوس پادشاهی و مبارکبادی جلوس بر من
سبقت ندارد و شاهزاده از غایت ساده لوحی باین چاپلوسی از راه رفته بازی خورد و با همشیره اظهار کرد که
هرگاه تو در مقام محبت باشی و برادرت سلطان سلیمان میرزا و شمخال سلطان خال خود را باین متفق سازی نزد من
عزیزتر از زمان پدر خواهی بود و علیا حضرت خانم بر صدق این معنی شاهزاده را تکلیف قسم نمود و هیکل مصحف
بیرون آورده قسم خورد و خانم رخصت طلبید که بمنزل خود رفته برادر و خالو را بخدمت آورد شاهزاده اعتماد
بر قول او کرده او را رخصت داد و او دربرابر که میانه باغ حرم و میدان اسب بود گشوده بیرون رفت و شمخال
سلطان خالو خود را آورده کلید آن در را باو سپرد و او با سیصد نفر چرکس که دشمن شاهزاده بودند صاحب اختیار
درحرم گشتند و عاقبت معاندان از انجا داخل حرم گشته شاهزاده را بشهادت رسانیدند خاتمه مفصلا
در ذیل این دفتر سمت گذارش خواهد یافت و علیا جناب خانم اگرچه با برادر ساده دل چنان غدر کرد
اما عاقبت بشامت آن گرفتار آمده از عمر و دولت تمتعی نیافت درین وقت مناسب نمود که اسامی اولاد
نامدار شاه جنت مکان و سایر شاهزادگان و اعاظم امرا و ارکان دولت و بزرگان هر طایفه را که در هنگام ارتحال

انتظام بخش ممالک ایران بودند در رشته تحریر کشد شاهزادگان گرامی اولاد شاه جنت مکان از پسر و
پسرزاده و دختر بیست و هفت نفر اند اما پسران صلبی نه نفر اند اول نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه
که اکبر اولاد شاه جنت مکان بود از مهد علیا و ستیره عظمی سلطانم بنت سلطان موسی موصلو ترکمان
بوجود آمده بود و در زمان ارتحال والد غفران مآل چهل و پنجساله بود در دار الملک شیراز اقامت داشت
و از و پنج پسر نامدار بوجود آمد اول سلطان حسین میرزا که از صبیه میر عبد العظیم سیفی حسنی که از امرای معتبر
گیلان و داماد قاضی جهان بود متولد شده در انوقت نوزده ساله بود و در مازندران جنت نشان ایالت
داشت و احوال او در زمان سلطنت عمش اسمعیل میرزا رقمزده کلک بیان میگردد دویم شاهزاده عالی مقدار
سلطان حمزه میرزا که از نواب مریم شان مهد علیا صبیه قدسیه میر عبد الله خان والی مازندران متولد شده
در انوقت ده ساله بود و با پدر عالی گهر در شیراز بود سویم حضرت علی شاهی ظل اللهی که از نواب مریم شان
مهد علیا متولد گشته دران وقت پنجساله و نیم از عمر شریفش گذشته بود و چنانچه گذشته بحکومت و دارائی
خراسان منصوب گشته در هرات تشریف داشت چهارم ابوطالب میرزا که در سال بیماری شاه جنت مکان از
نواب مریم شان متولد شده در حین ارتحال جد بزرگوار دو ساله بود پنجم طهماسب میرزا که بعد از ارتحال
جنت مکان از کتم عدم قدم بعرصه وجود نهاده در دار الملک شیراز از نواب مهد علیا متولد شد و چون جد
بزرگوارش از عالم رحلت نموده بود باسم سامی او موسوم گشت پسر دویم شاه جنت مکان اسمعیل میرزا
که او نیز از ستیره عظمی سلطانم متولد شده چنانچه قبل ازین مرقوم کلک بیان گشت در قلعه قهقهه محبوس گشته
چهل ساله بود و در انوقت زیاده از یک دختر که از صبیه مرتضی اعظم شاه نعمت الله یزدی داشت و او با والده اش
در یزد میبود فرزندی دیگر نداشت سوم سلطان حیدر میرزا که والده اش از بنات عظمی گرجیان در سلک
زوجات مطهره شاه جنت مکان انتظام داشت بیست و دو ساله بود و او نیز زیاده از یک دختر نداشت چهارم
سلطان سلیمان میرزا که از همشیره شمخال چرکس که او نیز از زوجات مطهره بود متولد شده بیست و یکساله و
در پایه سریر اعلی بود پنجم سلطان مصطفی میرزا که والده اش از طایفه گرجی و او نیز از جمله سراری شاه جنت مکان
بود و دران وقت بیست ساله بود و در خدمت والد بزرگوار می بود و دو دختر داشت ششم سلطان محمود میرزا
که از جواری متولد شده هجده ساله بود و در اواخر زمان شاه جنت مکان بحکومت شروان منصوب گشته

اورس خان روملو بیگلربیگی او تعین یافته بود اما تا حین ارتحال در پایه سریر اعلی توقف نموده شروان رفت و یک پسر طفل
داشت که محمد باقر میرزا موسوم بود هفتم امام قلی میرزا که از همشیره زال بیک گرجی متولد گشته چهارده ساله بود
و شاه جنت مکان او را والی لاهیجان کرده شده در آن خطه اقامت داشت و نبیره محمد خان استاجلو حاکم گیلان لله
او بود هشتم سلطان احمد میرزا که شاه جنت مکان او را سلطان احمد بغدادی خطاب میکرد سیزده ساله بود
والده اش از جمله جواری و امیر اصلان سلطان ارشلو قرخمار لله اش بود نهم سلطان علی میرزا که برادر مادری
سلطان مصطفی میرزا بود در بلده گنجه اقامت داشت و ابراهیم بیک زیاد اغلی بیگلربیگی قراباغ لله او بود و در آن وقت
چهارده ساله بود اما بنات شاه جنت مکان هشت نفر اند اول گوهر سلطان خانم که در حباله نکاح سلطان ابراهیم
میرزا ولد بهرام میرزا بود دویم پریخان خانم که نامزد بدیع الزمان میرزا ولد بهرام میرزا بود اما با او هنوز نسپرده بودند
سوم خدیجه سلطان بیگم که در حباله جمشید خان والی گیلان رشت بود چهارم زینب سلطان بیگم که شاه علی
بیک شاملو قورچی شمشیر لله اش بود و اسمعیل میرزا او را بعلی قلیخان شاملو حاکم هرات نواده دورمش خان داده
بود اما بتصرف او در نیامد پنجم مریم بیگم همشیره اعیانی او که در زمان نواب سکندر شان در حباله خان احمد والی
گیلان در آمد ششم فاطمه سلطان بیگم که در زمان نواب سکندر شان بحباله امیرخان موصلو ترکمان حاکم تبریز
درآمده در منزل او فوت شد هفتم خانش بیگم که در زمان نواب سکندر شان بحباله سلیمان خان استاجلو
ولد شاه علی میرزا که خواهرزاده شاه جنت مکان بود درآمده در منزل او فوت شد هشتم شهربانو بیگم که در آن ایام
بحباله شاه نعمت الله ولد میر میران یزدی درآمد و این دختران از ازواج و جواری محال مختلف بوجود آمده اند و در
تفصیل آن زیاده فایده نیست اولاد بهرام میرزا برادر اعیانی شاه جنت مکان سه نفر اند اول سلطان حسین میرزا
که در زمان شاه جنت مکان حاکم قندهار بود و از پسران او سه نفر که در آن منحصر بودند مشهور شد مظفر حسین میرزا
که در اردو و در خدمت شاه جنت مکان بود پانزده ساله و رستم میرزا دوازده ساله و سنجر میرزا ده ساله که هر دو
در قندهار در خدمت والد بودند شرح حال ایشان در ضمن وقایع زمان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی رقم زده کلک
بیان خواهد گشت پسر دویم بهرام میرزا سلطان ابراهیم میرزا که داماد شاه جنت مکان و در درگاه معلی بمنصب ایشیک
آقاسی باشیگری معزز و سربلند و در خدمت عم بزرگوار مقرب و ارجمند بود سوای یک دختر فرزندی نداشت
برادر او بدیع الزمان میرزا که در سیستان بحکومت ولایت نیمروز مشغول بود و تیمور خان استاجلو لله اش بود و دو پسر داشت

بکی



یکی سنجر میرزا و دیگر اسمش معلوم نشد اسامی امرای عظام و خوانین ذوی الاحترام امرای عظام و خوانین والامقام
سلطانان خورد و کلان که در حین ارتحال برتبه امارت سرفراز بوده اکثر صاحب طبل و علم بودند و از ترتیب
دفاتر دیوان اعلی معلوم گشت یکصد نفر اند و اسامی چند نفر از هر طبقه که معلوم الانساب بودند درین مجموع
مسطور میشود و در تفصیل حال همگی فایده نیست از طایفه رفیعه شاملو که معظم طوایف قزلباش بقدمت خدمت از همه
در پیش و سر دفتر اویماقات اند در زمان خاقان گیتی ستان و اوایل جلوس شاه جنت مکان امرای بزرگ
و خوانین عالی شان در میان آن طبقه بودند و بین الاقران بشرف مصاهرت این دودمان سرفرازی
داشتند و درین هنگام منحصر به شش نبودند معظم ایشان ولی خلیفه اوجی که حاکم مشهد مقدس بوده اکثر میرزایان
و عظمای شاملو ملازم او بودند و دیگری اولاد خلیفه که حاکم همدان بود و دیگری سلیمان خلیفه که از حکومت استراباد
عزل شده در درگاه معلی بود از طایفه استاجلو حسین بیک ولد حسن بیک یوزباشی که از ارکان دولت قاهره
بود مرادخان سفرچی مشهور که بقلعه کجور رفته بود اسد قلی خان الجک اوغلی و در ممالک محروسه نبیره محمد خان
استاجلو و امیر الامرای گیلان و لله امام قلی میرزا بود محمد خان مشهور تخماق امیر الامرای چخور سعد بود و در اوقات
بالجگری روم رفته بود پیری بیک [illegible] حاکم ری بود شاهعلی سلطان یکان امیر الامرای خراسان و هرات مسعود
ابراهیم سلطان ولد شاهقلی سلطان یکان حاکم سرخس بود محمود خان صوفی اوغلی حاکم ترشیز بود ولی خان
چرخچی باشی تکلو حاکم خواف و باخرز از خراسان بود تیمور خان برادر مرادخان سفرچی حاکم سیستان و لله
بدیع الزمان میرزا بود ایقوت سلطان استاجلو حاکم شوشتر و دزفول بود قارنجا اوغلی حاکم تفلیس که در جنگ سلطان
بود و بمعاونت داودخان گرجی بمهمات قیام داشت مصطفی سلطان ولد کچل شاهوردی در خراسان
بود و در ذکر تمامی ایشان چندان فایده نیست از طایفه ترکمان معظم ایشان امیرخان موصلو نواده امیرخان
قدیم که لله شاه جنت مکان بود و در جوار ری اقامت داشت محمدخان موصلو قوم او معزول شده در [illegible]
بود مرتضی قلی خان پرناک در اصفهان بود سلیمان خلیفه در تون و طبس خراسان بود حیدر سلطان چابوق
که حاکم قم و از امرای معتبر درگاه معلی بود ابوالمعصوم سلطان ولد یادگار محمد خان که از امرای درگاه معلی بود از طایفه روملو
ادریس خان حاکم شروان بود حسین قلی خلفا در درگاه معلی منصب خلیفة الخلفایی داشت و بغایت معتبر بود
داود بوداق از خوی آمده در درگاه معلی بود فرمان سلطان در درگاه معلی بود و از طایفه ذوالقدر محمد قلی خلیفه

مهردار والدشاه قلی خلیفه در درگاه معلی بود و از ارکان دولت بود محمد خلیفه عم‌زاده ابراهیم خان و حاکم استراباد بود دلی سلطان قلی‌نجی اوغلی حاکم شیراز و للهٔ نواب سلطان محمد میرزا بود بنیت آقا حاکم جام و در خراسان بود شاه‌قلی خلیفه حاکم دارالجرد بود از طایفه افشار خلیل خان حاکم کوه کیلویه داصلان خان حاکم کرمان شده بود اما در درگاه معلی بود و در زمان اسمعیل میرزا قورچی باشی شد سکندر خان در هزاره‌جریب بود اسمعیل قلی سلطان حاکم فراه بود و دیگر امرای افشار بودند اما بذکر این چند نفر اختصار نمود از طایفه قاجار یوسف خلیفه ولد زیاد اغلی بجای برادر بیگلربیگی قراباغ و للهٔ سلطان علی میرزا شده بود اما هنوز در درگاه معلی بود دمیرزا علی سلطان از امرای معتبر درگاه معلی و دیوان‌بیگی بود دعلی خلیفه آغجه قوینلو حاکم دامغان و بسطام بود و از طایفه تکلو سولاغ حسین در گیلان بود ارد دغدی خلیفه در گیلان بود از طوالش بایندر خان در استارای طوالش بود حمزه سلطان از امرای طوالش حاکم شوره‌گل چخور سعد بود و از خنوسلو حسین خان سلطان میر معتبر بود از اکراد شرف خان از امرای درگاه معلی و حاکم تنکابن گیلان بود و از الوار تیمور اردلان حاکم تنکابن بود شاه رستم عباسی حاکم خاده و اکثر لرستان بود خلیل خان سیاه منصور حاکم سجاوند و غیره بود صدرالدین خان ولد معصوم بیگ صفوی از امرای درگاه معلی و در خدمت سلطان حیدر میرزا بود سید سلطان مشهور به سید بیگ کمونه از سادات و نقبای نجف اشرف اولاد سید محمد کمونه بود که در زمان خاقان گیتی‌ستان بنابر خدمت و دولتخواهی که از او بظهور آمده بود مورد تربیت گشته در سلک امرا منتظم شده بود و در معرکهٔ خالداران شهادت یافت و شاه جنت‌مکان او را منظور شفقت گردانیده از امرای معتبر درگاه معلی و مهردار مهر شرف نفاذ بود و دیگر امرا و حکام در ممالک از هر طایفه بودند که در تفصیل اینها زیاده فایده نیست و از یوزباشیان و ارباب مناصب قورچیان معتبر از هر طایفه جمعی کثیر در درگاه معلی بودند که اگرچه برتبهٔ امارت سرافراز شده بودند اما در اعتبار کمتر از امرا نبود ذکر سادات عظام و فضلای کرام زمان شاه جنت‌مکان که در حین ارتحال بعضی در درگاه و بعضی در ممالک بودند اگرچه مناسب این بود که بنابر اعزاز و احترام این طایفه جلیله اسامی شریف ایشان بعد از اسامی شاهزادگان رقم‌زده کلک بیان گردد اما آنچه بتاریخ انسب و الزم بود قلم جسارت رقم تحریر آنرا تقدیم داد بالجمله از سادات عظام و علمای انام و ارباب عمایم که در درگاه معلی بودند میر غیاث الدین محمد

میرمیران

میرمیران که آبا عن جد از اعاظم سادات حسینی اصفهان و نقیب النقبا بود و در درگاه معلی بمقام منصب عظمی سربلندی داشت و بغایت کم‌طمع و پرهیزکار بود میرزا مخدوم خلف صدق او از افاضل و دانشمندان روزگار خواهد بود میر غیاث الدین محمد میرمیران یزدی ولد شاه نعمت‌الله که بشرف مصاهرت این دودمان سرفراز شده بود و خود مورد تعظیمات شاهانه گشته در نزد بسر می‌برد و لقب مرتضی ممالک اسلام داشت و مریدان سلسلهٔ شاه نعمت‌الله ولی باو بر مریدانه سلوک کرده اقتباس انوار سعادت مینمود و حاصل ادرارات و محصولات و مسلمات آن سلسله بچهار تومان میشد و او نیز از اعاظم سادات یزد بود شاه قاسم نوربخش از احفاد سید محمد نوربخش است که در طرشت ری مسکن داشته و خود در درگاه معلی منظور نظر التفات شاهی و مرجع مریدان سلسلهٔ عالی نوربخشیه بود شاه غیاث‌الله اصفهانی در اردوی معلی منظور نظر التفات شاهی و مرجع مریدان آن سلسله بود و منصب عالی قضای عسکر داشت و بغایت متشرع و پرهیزکار بود میر سید حسین مجتهد کرکی جبل عاملی دخترزادهٔ مجتهد مغفور شیخ علی عبدالعالی در زمان شاه جنت‌مکان از جبل عامل آمده مدتی شیخ الاسلامی و تصدی امور شرعیه دارالارشاد اردبیل قیام داشت و بعد از آن در درگاه معلی بر وساده اجتهاد تکیه زده منظور نظر التفات شاه جنت‌مکان شده صاحب نفس عالی و فطرت کامل و حافظه عظیم بود و بزبان فصیح تکلم مینمود و گاهی متوجه فیصل قضایای شرعیه شده جمعی کثیر هر روزه بمحکمهٔ علیه او رجوع مینمودند و در اسانید شرعیه کتاب مجتهد مشارالیه در القاب او خاتم المجتهدین مینوشتند و اگرچه علما درین باب بحث داشتند اما کسی در مقام منع از نوشتن این عبارت نشد و تصانیف معتبر در فقه و در حقیت مذهب اثنی عشری و رد مذاهب مبتدعه دارد میر فخرالدین سماکی استرابادی از افاضل علما و دانشمندان روزگار خود و در درگاه معلی منظور نظر مرحمت خاقانی بود و همه روز جمعی کثیر از طلبهٔ علوم معقول و منقول بمدرس او حاضر گشته استفادهٔ علوم مینمودند میر رحمة‌الله نجفی از سادات نجف اشرف و شاگرد سبط شیخ زین الدین علیه الرحمه بود و در درگاه معلی منصب جانمازی داشت و مورد شفقت شاهانه و بغایت متقی و پرهیزکار بود و شعر عربی را بسیار خوب میگفت در علوم فقه و حدیث مرتبهٔ عالیه داشت و اکثر اوقات او صرف درس و افاده میشد میر علاءالملک از سادات مرعش قزوین در درگاه معلی بمنصب صدارت گیلان امتیاز داشت و جامع الکمالات صوری و معنوی و در علم اصول

درجال سرآمد روزگار خود و محدث خوب و بغایت خوش صحبت و بذله‌گو و مطبوع الطبایع بود و همیشه در مجلس
بهشت آیین زیاده از دیگر علما شرف مکالمه و همزبانی اشرف اختصاص می‌یافت میرزا مخدوم شریفی
ولد میر سید شریف شیرازی و دخترزاده قاضی جهان بود در درگاه بسر می‌برد و بغایت فاضل و صاحب
کمال و مفسر و محدث و خوش محاوره بود و وعظ را بسیار خوب میگفت و همیشه در ایام متبرکه در مسجد
حیدریه قزوین بگفتن وعظ اشتغال نموده جمعیت عظیم در پای منبر وعظ او میشد چون متهم به تسنن
بود بدین جهت از شاه جنت مکان زیاده توجهی نمی‌یافت اما بعضی اوقات پرتو انوار توجه و التفات نواب
شاهزاده عالمیان پریخان خانم بر وجنات احوالش میتافت میرابوالولی و شاه ابواحمد ولدان میر شاه محمود
انجوی شیرازی اند میرابوالولی سید فاضل فقیه متصلب در تشیع بود در فضایل و کمالات از برادر خود بیشتر بود
در اول متولی آستانه مقدسه رضویه علی مشرفها الف الف صلوة و التحیه شده از آن مهم بجهت نزاعی که
میانه او و ولی سلطان ذوالقدر حاکم مشهد مقدس واقع شده بود معزول شده باردو درآمد و بسرکار
برادر متولی غازانی شده در اواخر ایام مذکور منصب تولیت خطیره مقدسه حضرت سلطان الاولیا یافته بدار الارشاد
اردبیل رفت و برادرش من حیث الانفراد متولی غازانی گشت و بعد از آن باردو آمده قاضی عسکر شد
و در زمان فجسته نشان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بمنصب والای صدارت ترقی نمود و ذکر حالش در محل خود
خواهد آمد شاه مظفرالدین واو نیز ولد میر شاه محمود و از افاضل بود در دارالملک شیراز بمنصب شیخ الاسلامی
و وکالت مالیات خالصه شریفه امتیاز داشت شاه تقی الدین محمد نسابه از سادات نسابه شیراز است
بسیار فاضل و دانشمند و از تلامذه شاه فتح الله بود و در معقولات ترقی فاحش نموده جمعی کثیر از طلبه علوم
بمدرسش احضار شده استفاده علوم مینمودند میر محمود سوستانی از سادات سوستان بغایت فاضل
و متدین و نیکو اخلاق و فقیه خوب و از شاگردان شیخ زین الدین علیه الرحمه بود و کتب معقولات در خدمت
سلطان العلمای میرغیاث الدین منصور تحصیل نموده میر محمد باقر المتخلص باشراق خلف صدق مرحوم سید محمد
داماد استرابادی و دخترزاده مجتهد مغفور شیخ علی العاملی است پدرش بدین جهت بداماد اشتهار یافته بود
بجودت فهم و جودت طبع اتصاف دارد و در صغر سن بمشهد مقدس معلی رفته در صحبت مدرسین و افاضل
آن مکان فیض آثار اکتساب علوم نموده در اندک زمانی ترقی عظیم کرد و در زمان نواب سکندرشان از اردوی معلی

آمده بصحبت علما و افاضل درگاه معلی مشرف شده مدتی با میر فخرالدین سماکی استرابادی و سایر دانشمندان
مباحثات نموده در علوم منقول و معقول سرآمد روزگار گشت والیوم پرتو اشراقات انوار فضایل
و کمالاتش بر ساحت آمال طلبه علوم درخشان و لمعات کوکب طبع آفتاب مثالش بر عالمیان تابان است
و از تاریخ ارتحال شاه جنت مکان الی الان که سنه هجری خمس و عشرین والف رسیده لحظه از مطالعه و
مباحثه عاطل نبوده و لمحه اوقات شریفش ببطالت نگذشته والحق جامع کمالات صوری و معنوی و
کاشف دقایق انفسی و آفاقی است و در اکثر علوم از حکمت و کلام و فنون ریاضی و طب و فقه و تفسیر و حدیث
درجه علیا یافته ادعا رتبه عالی اجتهاد مینماید از تصانیف معتبره اش کتاب صراط المستقیم و کتاب افق
المبین است که مملو از لآلی ثمین و نکات دقیق شیرین حکمت و کلام است و شرح کلینی و تفسیر قران که بعضه
المنتهی موسوم است و رساله خلق اعمال که بالفاظات مسمی گشته و عیون المسایل و ضوابط الرضاع و حاشیه
شرح مختصر اصول و ایماضات و خلصة الملوک و شرعة التسمیه و تسبیع شداد و رساله عرویه و چند رساله
و کتب دیگر از تصانیف او کسوت ظهور پوشیده است و حافظه اش بمرتبه ایست که از اول حال
الی غایت هر نقد عبارتی که بخازن طبیعت سپرده در حفظ آن شرط امانت کما ینبغی بجا آورده حرفی از آن
فیلسوف دوران فوت نشده و در طاعت رتبه عالی دارد و خلاصه اوقات خویش صرف مطالعه
و مباحثه و عبادت الهی میشود و گاهی بنظم اشعار که دون مراتب عالیه اوست زبان گشوده اشراق
تخلص مینماید و در قصاید و غزل و مثنویات معانی رنگین و نکات دلپذیر شیرین از آن جناب بر السنه و افواه
دایر و سایر است این رباعی در نعت حضرت رسالت پناه و بهترین منظومات او ثبت افتاد رباعی ای ختم رسل
دو کون پیرایه تست ⁂ افلاک یکی منبر نه پایه تست ⁂ گر شخص ترا سایه نیفتد چه عجب ⁂ تو نوری و آفتاب خود سایه
تست ⁂ والیوم در دار السلطنه اصفهان مسکن دارد امید که وجود شریفش سالهای بسیار زینت افزای مجلس روزگار
بوده طلبه علوم از پرتو انوار خاطر آفتاب اشراقش مستفید و مستفیض گردند میر محمد مومن استرابادی از سادات
عظام استراباد و خواهرزاده امیر فخرالدین سماکیست بسیار فاضل و متدین و نیکو اخلاق و صاحب طبع بود
گاهی ملتفت بنظم اشعار میشود و قصاید و غزل و رباعیات مرغوب دارد و در علم عروض رساله تصنیف نموده
که تا غایت در آن علم کسی مثل آن رساله تالیف ننموده و در صلاح و تقوی درجه عالی داشت و بتعلیم

شاهزاده عالمیان سلطان حیدر میرزا قیام مینمود بعد از وقوع قضیه ایلمیرزا و استیلاء اسمعیل میرزا تاب
توقف ایران نیاورده بجانب هند دکن رفت از ولاة عظام دکن بجهت وفور تشیع ملازمت محمدقلی
قطب شاه اختیار نموده در انجا بغایت معتبر شد و مرتبه وکالت و پیشوایی یافت والکنون که تاریخ
هجری بخمس و عشرین و الف رسیده در قید حیات است و مستحقین هر دیار بوسیله او از نعمت سلطنت بهره
تمتع میباشند **میر کلان استرابادی** او نیز از سادات عظام استراباد و از قوم میر فخرالدین بود در علم فقه
مهارت تمام داشت و بغایت خوش صحبت و بذله گو و صالح بود بنیابت ذات اشرف شاه جنت
مکان بتولیت محال وقف حضرات چهارده معصوم که همشیره اعیانی شاه جنت مکان وقف نموده داشت
تولیت شاه جنت مکان و اولاد نامدار او که مسندنشین تخت شاهی باشند تفویض نموده بود و تسلیم
و بوفور دیانت و ورع انصاف داشت **میر سید علی خطیب** از سادات استراباد بود و در درگاه معلی
منصب خطابت داشت و بعضی اوقات محتسب ان ممالک بود و در امر معروف و نهی منکر مبالغه بسر حد
افراط میرسانید چنانچه مشتبه بریا و اغراض دنیوی میشد و از تندی مزاج و استیلای نفس اماره او طبقه
علما و فضلا بملاحظه زندگانی میکردند و با وجود ان اذیت و زبان او نمیرستند **میر طاهر کاشی** از سادات
عظام کاشان است و در درگاه معلی دست افراز میر سید علی خطیب بود **میر زین العابدین** محتسب او نیز
از سادات عظام کاشان است بمیر کلا اشتهار داشت و داماد میر یحیی علوی قزوینی بود و در درگاه معلی
منصب احتساب دارالسلطنه قزوین داشت او نیز برحالت میر سید علی خطیب و میر طاهر در جمیع امور مقتدی
بدیشان بود **میر شجاع الدین محمود اصفهانی** از سادات عظیم القدر اصفهان است که در ان ملک بسادات
عظام خلفا مشهورند بسیار فاضل و دانشمند و صاحب فطرت عالی بود و در علوم متداوله معقولات
سرامد روزگار مجلس شریفش هرگز از طلبه علوم و درس و بحث خالی نبود و از وفور همت فقرا و درویشان
و طلبه علوم را از خالص محصولات خود رعایت مینمود **میرزا ابراهیم** همدانی از سادات عظیم الشان
حسنی است پدرش در همدان منصب قضا و تصدی امور شرعیه داشت و او در دارالسلطنه قزوین
در خدمت علامة العلمای میر فخرالدین سماکی استرابادی اکتساب علوم عقلیه نموده در حکمیات ترقی
عظیم کرد و بعد از ارتحال شاه جنت مکان در همدان منصب موروثی قضا داشت اما خود کمتر متحمل مشاغل امر قضا

میگذ

میگذرانیدند محکمه اش بقطع فصل مرافعات می پرداختند و جناب میرزا خلاصه اوقات شریف را صرف مطالعه
و مباحثه کرده جمعی کثیر از طلبه علوم از حوزه درس او مستفیض میشدند و در حکمیات حواشی دقیق دارد مثل
حاشیه اثبات واجب ملا جلال و شرح الهیات شفا و حاشیه شرح اشارات و رساله انموذج و
غیر ذلک و در زمان دولت همایون اعلی بکرات باردو اامده منظور انظار التفات خسروانه گشته از سیورغالات
و ادرارات معزز و از انعامات وافره شاهی بهره ور میگشت چنانچه یکمرتبه موازی پانصد تومان باو شفقت
شده او را از دیون سلمین سبکبار گردانیدند و در سال ایلان ئیل مطابق ست و عشرین و الف هجری
که از سفر گرجستان رخصت انصراف یافته روانه همدان میشد در راه مراحل زندگانیش طی گشته **میر ابوطالب**
از سادات امامی اصفهان و متولی بقعه شریفه منسوبه بامام الساجدین و قبلة العارفین امام زین العابدین
علیه السلام والتحیه در اصفهان او نیز باعتقاد خود در معقولات و حکمیات خود را از اقران برتر میدانست
میر سید علی شوشتری ولد امجد میر اسد الله صدر است که چندین سال من حیث الاستقلال در خدمت
شاه جنت مکان بمکان رتبه صدارت معزز و گرامی بود و در اواخر ایام حیات بجهت کبر سن و شیخوخیت
از ان شغل دامن درچیده بعضی اوقات متولی سرکار فیض اثار روضه رضویه شده در مشهد مقدس
معلی اقامت داشت سید ادمی بزرگ پاکیزه روزگار بفضایل حمیده و اطوار پسندیده موصوف بوده
در ایام منصب دامن عصمت و پرهیزکاری خود را بلوث طمع الوده نکرد اباء و اجداد ایشان در ولایت
شوشتر بغایت بزرگ و محترم و مرجع خلایق بودند و میر عبدالوهاب برادر مومی الیه از غایت دولتخواهی
و حسن خدمات برتبه امارت ذرفول سرافراز شده حکومت شرعیات و عرفیات املاک
برای دروبیت او مفوض شده بود **میرزا ابوالقاسم** از سادات عظام اصفهان بود که بسادات
خلیفه مازندرانی اشتهار دارند و بشراکت میر کمال الدین بخدمات سرکار شرعی قیام داشتند **میر کمال
الدین استرابادی** از اعاظم سادات استراباد بود در اواخر ایام حیات شاه جنت مکان بمنصب تولیت
سرکار فیض اثار سرافراز گشته در مشهد مقدس معلی بخدمت خود مشغول بود از طبقه علما و مشایخ **شیخ
عبدالعالی** خلف الصدق مجتهد مغفور شیخ علی عبدالعالی است در علوم معقول و منقول سرامد روزگار و بسیار
خوش محاوره و نیکو منظر و صاحب اخلاق بود و من حیث الاستقلال بر مسند عالی اجتهاد تمکن داشت

واکثر اوقات در بلده طیبه کاشان اقامت نموده بدرس و افاده علوم اشتغال مینمود و جمعی را بفصل
قضایای شرعیه و اصلاح بین الناس میگماشت و گاهی بدرگاه معلی می آمده شاه جنت مکان
در تعظیم او نهایت مبالغه میفرمودند همیشه باب سعادت ملازمتش خواه در اردو و خواه در کاشان مرجع
فضلا و علما و دانشمندان بود و اکثر علما تصدیق اجتهاد او کرده در اصول و فروع بقول او عمل مینمودند
شیخ علی منشار فاضل و فقیه و شاگرد ارشد مجتهد مغفور شیخ علی عبد العالی بود و در مسایل شرعیه
و اخذ فتاوی قولش معتبر و موثوق به و در انتظام امور شرعی و عرفی صاحب رای و سرآمد اقران بود
و انوار توجه و التفات شاه جنت مکان بر وجنات احوالش تافته منصب شیخ الاسلامی و وکالت
حلالیات اصفهان که معظم ممالک و از بلاد مشهور آفاق است منصوب بود و در آن مهم استقلال یافته
در تنظیم معاملات دینی و دنیوی بمقتضای [illegible] نمود مولانا عبد الله مولد شریفش دار الملک شوشتر است و چون
همت او مقصور بر تحصیل علوم منقول بود بعد از آنکه مدتی در شیراز بکسب علوم معقول روزگار گذرانید
متوجه سفر عربستان شده بصحبت بسیاری از دانشمندان آن دیار خصوصا فقهای جبل عامل رسیده
در اصول شرایع و ارشاد مسترشدین درجه کمال یافت و از آنجا باردوی معلی آمده بعد از استسعاد
بسعادت بساطبوسی شاه جنت مکان رخصت توطن مشهد مقدس معلی و مجاورت روضه متبرکه منوره
امام ثامن ضامن حاصل نموده مدتی در آن مکان شریف بافاده علوم و هدایت خواص و عوام و ترویج
شریعت غرا و امر معروف و نهی منکر بر وجهی قیام نموده که پسندیده اکابر و اصاغر بود و گاهی بنفس نفیس
در جمعات متوجه وعظ شده جمعی کثیر از بزم وعظ او مستفیض میشدند تا آنکه بتاریخ سنه ۹۹۷ هجری که آن فرقه
شنیعه بدعت جماعت اوزبکیه در آمد حضرتش را گرفته بماوراء النهر بردند و میانه او و علمای ماوراء النهر در حقیت
مذهب امامیه مباحثات و مناظرات واقع شده با وجود آنکه مشار الیه تقیه کرده خود را شافعی باز نمود
متعصبان مذهب حنفی غلبه کرده او را بابوکده و قلمرواش بدرجه شهادت رسانیدند مولانا میرزا جان
شیرازی فاضل متبحر و از علمای دانشور و دانشوران فضیلت گستر دار الملک فارس امتیاز تمام داشت
اکتساب علوم در مدرس خواجه جمال الدین محمود شیرازی که شاگرد بیواسطه علامة العلماء فی زمانه مولانا
جلال الدین محمد دوانی بود نموده ترقی عظیم کرد مجملا در علوم معقول شبابت سرآمد روزگار خواهد بود اما متوجه

علوم

علوم منقول کمتر شده بود در زمان شاه جنت مکان در خطه طیبه شیراز بر مسند تدریس تمکن یافته جمعی کثیر
از طلبه علوم هر ولایت که بجهت تحصیل مطالب علمی در آن خطه طیبه جمع آمده بودند بحوزه درس او حاضر گشته استفاده
علوم عقلیه مینمودند و از تلامذه او اکثر مرتبه تدریس داشتند در حکمت تصانیف عالی و بر کتب متقدمین
حواشی دقیق دارد و در زمان اسمعیل میرزا باردو آمده چون علما او را شیعه گمان سنن تا و برده بودند مشار الیه
باستظهار شفقت اسماعیل میرزا چون از آن ابا نمود بلکه باظهار این معنی زبان گشود بعد از فوت اسمعیل میرزا
بدینجهت در ایران توقف نتوانست نمود و بجانب ماوراء النهر رفته در آن ولایت رخت هستی بباد فنا
داد خواجه افضل الدین محمد ترکه از نژاد قضات ترکه دار السلطنه اصفهان بود و در اوایل حال باکتساب
علوم عقلیه و نقلیه قیام نموده ترقی فاحش کرد و از اصفهان باردوی معلی آمده منظور انظار شفقت شاه جنت مکان
گردیده بعضی اوقات از مباحثات او تمتع تمام می یافتند و در زمان اسماعیل میرزا بخلاف سایر علما بدستور معزز
و محترم و اکثر اوقات از زمره مجلسیان بود بعد از فوت اسمعیل میرزا بدینجهت باصفهان رفته بامور شرعیه
دار القضا که همیشه در سلسله ترکه بود قیام داشت و در آخر بجهت ناهمواری حکام و اتراک دامن از آن شغل در چیده
منصب تدریس و خادمی روضه مقدسه رضیه رضویه یافته ایامی در مشهد مقدس معلی بود در ایامی
که نواب سکندرشان بخراسان تشریف برده بود در حین مراجعت همراه آمده در ولایت ری بجوار رحمت
حق پیوست شیخ حسین عبد الصمد از مشایخ عظام جبل عامل و در جمیع علوم خصوصا فقه و حدیث و تفسیر و غیره
دانشمند و صاحب کمال بود و خلاصه ایام روزگار جوانی را در صحبت شهید ثانی و زبده علمای شیخ زین الدین علی
علیه الرحمه بسر برده در تصحیح نسخ حدیث و رجال و تحصیل مقدمات اجتهاد و کسب کمال شریک و سهیم هم بودند
و بعد از فراغ از تحصیل و فوز بمرتبه اجتهاد و از وطن مالوف متوجه پایه سریر اعلی شده بتاریخ سنه نهصد
و پنجاه و شش بعز بساطبوسی شاه جنت مکان استسعاد یافت و مشمول عواطف بیکران شاهی گردیده
مرتبه فقاهت و اجتهاد او در معرض تصدیق و اذعان علمای عصر در آمد و در اقامت نماز جمعه بعد از آنکه مدتی بود
که بنابر اختلاف که علما در شروط آن کرده اند متروک و مهجور بود سعی بلیغ بتقدیم رسانیده با جمعی کثیر از مومنان
بآن قیام مینمود و آخر منصب شیخ الاسلامی و تصدی امور شرعیه ممالک خراسان عموما و دار السلطنه هرات
خصوصا بامتیاز خدمتش رجوع شده مدت مدید در خطه دلگشای هرات بترویج شریعت غرا و نظم و نسق اوقاف

ونعمیر وتنسیق بقاع الخیر قیام نموده بافاده علوم دینیه وافاضه معارف یقینیه وتصنیف کتب در مسایل وافتاء فتاوی
مشکل روزگار میگذرانیدند تا آنکه شوق حج بیت الله الحرام وزیارت روضه سید الانام وسایر ائمه عالیمقام
علیه وعلیهم صلوات الله الملک العلام در خاطر شریفش هیجان نموده بانصوب باصواب توجه نموده بعد
از استسعاد بآن سعادت عظمی در حین مراجعت چند روزی در طاء وبحرین رحل اقامت انداخته با فضلای
آن مرز و بوم بسر می برد تا آنکه بتاریخ ثامن شهر ربیع الاول سنه ۹۸۴ در بحرین بجوار رحمت ایزدی پیوست
شیخ بهاء الدین محمد خلف صدق شیخ حسین مشار الیه است در صغر سن با والد ماجد بعجم آمده واز روی جد تمام
ورانته للاباء والاجداد بتحصیل علوم وکسب کمالات اشتغال نموده در علوم تفسیر وحدیث وفقه
وعربیه وامثال آن از برکات انفاس پدر بزرگوار مرتبه کمال یافت وحکمت وکلام وبعضی علوم معقول را
از فیض صحبت مولانا عبد الله یزدی بدست آورده در فنون ریاضی نزد ملا علی مذهب وملا افضل قاینی
وبعضی دیگر از اهل آن فن تلمذ نموده در علم طب وقانون دانی با بقراط زمان حکیم صدر الشریعه گیلانی
وجالینوس دوران حکیم عماد الدین محمود طرح مباحثه انداخته بهره کامل یافت بالجمله در اندک زمانی
حضرتش را در علوم معقول ومنقول ترقیات عظیم روی نمود ودر هر فن سرآمد فضلاء عصر شده وتصانیف
معتبر در هر فن از رشحات اقلامش مطرح انظار علمای ذوی الاحترام گردید مثل کتاب عروة الوثقی
در تفسیر قرآن مجید وکتاب حبل المتین در جمع میانه احادیث صحیح وحسن وموثق وشرح هر یک
از احادیث وکتاب مشرق الشمسین در تفسیر آیات احکام واحادیث صحیح وحاشیه قواعد شهیدی
وکتاب حدائق الصالحین در شرح صحیفه کامله وکتاب عین الحیات فی تفسیر الآیات وکتاب اربعین
حدیث وشرح الشرح چغمینی در هیأت ورساله تشریح الافلاک در هیأت ورساله خلاصة الحساب ورساله
صفیحه در اصطرلاب واثنا عشریات خمس در طهارت وصلوة وصوم وزکوة وحج وکتاب زبدة الاصول
وحاشیه شرح مختصر اصول وحاشیه مطول وچند رساله وکتاب دیگر بعضی از آن تا تاریخ تحریر این صحیفه
که سنه ۱۰۲۵ هجریست باتمام رسیده واتمام بعضی از میامن توفیقات الهی وبرکات سعی آن قبله احرار امیدست
بعد از ارتحال شیخ علی منشار منصب شیخ الاسلامی ووکالت حلالیات وتصدی امور شرعیه دار السلطنه
اصفهان باو مرجوع شده چند وقت بطریق استقلال بدان شغل پرداخته آخر شوق ادراک حج بیت الله الحرام

ودوق سیاحت اورا از اشتغال بامثال آن مهمات مانع آمده متوجه آن سفر خیر اثر شد وبعد از استسعاد
بدان سعادت عظمی چون فقر ودرویشی بر مزاج شریفش غلبه کرده جریده در کسوت درویشان مسافرت
اختیار کرده مدتها در عراق عرب وشام ومصر وبیت المقدس سیاحت می نمود ودر ایام سیاحت
به بسیاری از علما ودانشمندان واکابر صوفیه وارباب سلوک واهل الله رسیده از صحبت فیض بخش
ایشان بهره مند گردیده جامع الکمالات صوری ومعنوی گشت الحال در علم ظاهر وباطن سرآمد روزگارست
وباعتقاد جمهور علما وفضلا رتبه عالی اجتهاد دارد ودرین زمان با امان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
وجود شریف آن یگانه روزگار را مغتنم داشته از ملازمان رکاب اقدس اند واکثر اوقات در سفر
وحضر بوثاق او تشریف قدوم ارزانی داشته از صحبت فیض بخش او مسرور میگردند واگرچه شعر و
شاعری دون مراتب عالی اوست اما ذوق سخن پردازی بسیار دارند ودر فنون سخنوری قصب السبق
از اقران ربوده اند وبعربی وفارسی اشعار آبدار ومعانی رنگین ونکات شیرین ازان جناب زبان زده
خواص وعوامست بتخصیص بعضی مثنویات که بروش مثنوی ملای روم از نتایج طبع وقادش بر مثال
درر غرر در رشته نظم کشیده شده واین یک بیت از انجاست بیت رنج راحت دان چو شد مطلب
بزرگ گرد گله توتیای چشم گرگ ومجموعه ترتیب داده اند ودر ضمن هفت مجلد از سخنان رنگین در عبارات
بلاغت آیین واشعار آبدار قدما ومتاخرین ونکات دقیقه از هر فن حکایات لطیفه از هر باب وبکشکول
موسوم گردانیده وجمعی کثیر از طلبه علوم وافاضل عصر از استفاده مجلس او کامیاب اند امید که عمر طبیعی یافته
ارباب اخلاص از فضایل وکمالاتش محظوظ وبهره ور باشند شیخ علی مشهور بابن خاتون از مشایخ
آل خاتون جبل عامل بود ودر اواسط سن شباب بقصد زیارت مشهد مقدس رضوی علی ساکنها شرائف
التحیه والسلام بعجم آمده بعد از استسعاد بسعادت پابوس شاه جنت مکان در مشهد مقدس رحل اقامت
انداخت ودر زمان نواب سکندرشان بمنصب جلیل القدر تدریس آن آستانه متبرکه سرافراز گردید
ومدتی در مشهد مقدس بامر مذکور قیام داشت وطلبه علوم دینیه از افاده مجلس درس او بهره مند می بودند
ودر اوایل حال جلوس حضرت اعلی شاهی ظل اللهی منصب الا خادمی آن آستانه متبرکه نیز علاوه تدریس
مذکور شده ودر قضیه فترت اوزبکیه مشومه در سلک شهدا آن مکان درآمد شیخ فضل الله از زمره فضلا

واتقیا ساکن مشهد مقدس معلی و از آن سرکار فیض آثار موظف و صاحب اجری بود و بغایت فقیه و متقی
و پرهیزکار در مسجد جامع مشهد مقدس بتدریس و پیشنمازی قیام نموده جمعی کثیر باو اقتدا میکردند
والحق شایسته آن بود و در فترت اوزبکیه از سبب آن طبقه نجات نیافته با سایر صلحا و اتقیا درجه شهادت
یافت شیخ لطف الله نبیره شیخ ابراهیم میسی است که از فضلای متبحر و فقهای مشهور عصرست مولد و منشأیش
موضع میس جبل عامل است در اوایل سن شباب احرام زیارت امام ثامن ضامن علیه الصلوة والسلام
بسته مدتی مدید در آن مکان شریف بتحصیل علوم روزگار گذرانید و از برکات صحبت مولانا عبد الله
شوشتری و غیر او از فضلای آن دیار کامل شده علم فقه و حدیث بدست آورده در زمره مدرسین
آن آستانه متبرکه انتظام یافت و در زمان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی منصب والای خادمی نیز علاوه آن شده
و از آن سرکار مواهب آثار موظف بود در فترت اوزبکیه از آسیب آن طبقه نجات یافته بدرگاه معلی آمده
مدتی در قزوین بتدریس و افاده بسر برده حالا در دار السلطنه اصفهان در جوار مسجدی که در برابر دولتخانه
مبارک نقش جهان احداث کرده حضرت اعلی شاهی است متوطن و در آنجا بامامت خلق و درس فقه و حدیث
و عبادت مشغول است و از اوقاف خاصه آنحضرت موظف و جمعی کثیر در نماز واجب و سنت باو اقتدا
می نمایند شیخ حسن ولد شیخ محمد داود استرابادی در سلک خدام رفیع مقام روضه مقدسه منتظم است والد
ماجدش در زمان شاه جنت مکان بغایت معزز و محترم بود و در بزم بهشت آیین زیاده از دیگر علما سخنان
موعظت آمیز حقیقت بنیان گستاخانه بزبان صدق بیان میگفت و در نهی منکر مسامحه جایز نداشته مبالغه بحد
افراط میرسانید و چون خالی از اغراض دنیوی بود شاه جنت مکان نصایح او را بسمع رضا استماع میفرمودند
ولد امجدش بغایت متقی و پرهیزکارست و در فترت اوزبکیه بسلامت بعراق آمده چند سال در ظل عاطفت
همایون اعلی روزگار گذرانیده در اکثر اسفار ملازم رکاب همایون بود بعد از رفع اوزبکیه و تسخیر خراسان
مورد توجهات پادشاهانه گشته در سلک سایر خدام روضه عرش مقام گردیده بنیابت نقیب همیون
منصب خادم باشیگری و کلیدداری ضریح مبارک نیز باو متعلق است و در ایام و لیالی با سایر کشیکهاشیان نیز
بنیابت حضرت اعلی خدمت نموده الی غایت در آن آستان قدس آشیان بفراغبال روزگار میگذرانند
و در مشهد مقدس معلی صلحا و اتقیا و ارباب فضل و کمال در هنگام [illegible] شاه جنت مکان غفران مآل بسیار

بودند و اگر قلم وقایع نگار بتحریر اسامی مشاهیر ایشان پردازد موجب اطناب و طول کلام میگردد لهذا بذکر
این چند عزیز اختصار نمود دیگر از علمای سایر ممالک مولانا محمد علی تبریزی ولد مولانا غیاث الدین مرد
سلیم النفس فاضل و پرهیزکار و بغایت خلیق و پاکیزه روزگار بود پدرش مدتها در دار السلطنه تبریز
شیخ الاسلام و وکیل حلالیات سرکار خاصه شریفه بود و بعد از فوت والد ماجد مناصب مذکوره
باو مفوض گشت امومی الیه در فضل و کمال از والد ماجدش درجه بیشتر داشت و در فترت تبریز بعراق
آمده در ولایت ری رحل اقامت انداخت و در آن دیار عزیمت سفر آخرت نمود و وزرای عظام زمان
دولت شاه جنت مکان بنوعی که از السنه و افواه معلوم این ذره حقیر گشته در اول زمان جلوس خواجه
جلال الدین محمد تبریزی و بعد از آن میر جعفر ساوجی و بعد از آن احمد بیگ پدر آقا کمال اصفهانی و بعد از و
قاضی جهان حسینی قزوینی بوده بعد از و بعضی اوقات امر وزارت میانه خواجه غیاث الدین علی شیرازی
مشهور بغیاث کهره و آقا محمد فراهانی و امیر بیگ تبریزی مشهور بامیر بیگ مهر و خواجه میرزا بیگ سابقی
در دیوان موزع گشته بود و چون بعضی از ایشان معزول و بعضی متوفی شدند امر وزارت دیوان اعلی
بمعصوم بیگ صفوی امیر دیوان متعلق گشته مشار الیه چند سال من حیث الاستقلال وزیر و اعتماد الدوله
بود و بدلالت هادی توفیق اراده حج بیت الحرام نموده چون فیما بین شاه جنت مکان و سلطان فرمانفرمای
روم قواعد مصالحه استحکام داشت از هر دو پادشاه مرخص گشته باتفاق خان میرزا پسرش که از زمره افاضل
و دانشمندان بود روبراه آورده جماعت اورام با او غدر نموده در حینی که محرم شده بود در لباس اعراب
بر سر او ریخته او را با پسرش و چند کس دیگر از رفقا بدرجه شهادت رسانیدند و در حین غیبت او
میر سراج الدین علی قمی وزیر او بنیابت بدان خدمت قیام داشت و بعد از قضیه معصوم بیگ چند سال
مسند وزارت از وزیر مستقل خالی بود در اواخر ایام حیات بر سید حسن فراهانی و خواجه جمال الدین علی
تبریزی بمنصب والای وزارت سرفراز شده و یکسال بدان خدمت اقدام نمودند و اطوار ایشان مستحسن طبع
اشرف نگشته از آن منصب عالی معزول شدند و تا حین ارتحال احدی برتبه وزارت سرفراز نگشت میرزا
شکر الله مستوفی الممالک برتق و فتق مهمات دیوانی قیام داشت و از وزرای [illegible] ممالک میرزا هدایت الله ولد
میرزا شاه حسین ساروقی که سابقاً [illegible] خان بود بوزارت گیلان منصوب گشته بود و در زمان نواب سکندر شأن

بعد از قتل میرزا سلیمان وزیر دیوان اعلی شد دیگر خواجه قاسم علی وزیر حسین بیک یوزباشی بود بوزارت
اذربایجان سرفراز شده چند سال بدان خدمت قیام داشت اما تا حین ارتحال شاه جنت مکان در درگاه معلی
مانده بان ولایت نرفت خواجه محمد شریف طهرانی که از وزارت یزد معزول شده بود بوزارت دار السلطنه
اصفهان منصوب بود دیگر اقا بدیع الزمان ولد اقا ملای قزوینی دواندار نجم ثانی بوزارت دار المومنین
کاشان قیام داشت دیگر میر عبد الباقی مشهور بزاده مخدوم ولد میر فضل الله شهرستانی اصفهانی بعد از
فوت میر سید علی رضوی قمی بوزارت دار السلطنه قزوین سرفراز گشته بدان خدمت قیام داشت
احمد بیک ولد اقا ملای دواندار وزیر سبزوار و بعضی محال خراسان بود میر حسن قاینی خطیب دار السلطنه
هرات بوزارت محال خاصه شریفه قیام داشت میرزا احمد ولد میرزا انور الله کنغرانی وزیر خاصه شریفه فارس
بود و در زمان نواب سکندر شان بجهت حسن خدمات که در شیراز از مشار الیه صدور یافته بود بمنصب
نظارت کل سرفراز گشت میرزا محمد کرمانی که وزیر احمد بیک قورچی باشی بود بوزارت دار الارشاد اردبیل
قیام داشت و در تفصیل سایر وزرا چیز زیاده فایده نیست دیگر از ارباب قلم زمان شاه جنت مکان میرزا
شکر الله مستوفی الممالک است مشار الیه ولد خواجه حبیب الله اصفهانی است مرد سلیم النفس صاحب تمکین
و وقار و محاسب منبع و خوشنویس و نیکو اطوار بود و هر چند سال از دیوان اعلی بخدمتی مامور میگشت و چند سال
در درگاه معلی بی انکه بمنصبی از مناصب دیوان سرفراز باشد در مجلس بهشت ایین راه خدمت یافته از زمره
مجلسیان و منفرد نویسان بود و بعد از ان مستوفی بقایا گردید چون سلوک و حسن خدمت او بنواب
مستحسن طبع اشرف گردیده بود میر غیاث الدین محمود شهرستانی اصفهانی را از منصب استیفاء ممالک
معزول فرموده ان منصب عالی بمشار الیه مفوض گردید و تا حین ارتحال شاه جنت مکان من حیث الاستقلال
بدان خدمت مشغول بود و در زمان اسمعیل میرزا چنانچه اشارتی بدان خواهد رفت وزیر و اعتماد الدوله شد
و در زمان نواب سکندر شان بوزارت و ممیزی خراسان و تولیت سرکار فیض اثار منصوب گشته بدان ولایت
رفت و بجهت تکبر و بزرگ منشی که از سیمای او مشاهده میشد میانه او و امرای خراسان طرح بد نشست و مهمات او
چنانچه باید تمشیت نیافت و در بلده دامغان از دار فانی بجهان باقی انتقال نمود میرزا سلیمان ناظر ولد خواجه
میرزا علی جابری اصفهانی که پدرش چند سال وزیر ابراهیم خان حاکم شیراز بود مشار الیه در ان بلده [illegible] اکتساب

فضایل

فضایل و کمالات نموده بوفور قابلیت و رشد و کاردانی متصف گردید بعد از فوت پدر باردوی معلی
امده بتقویت میرزا عطاء الله وزیر اذربایجان چند سال بخدمات جزو الوابات مشغول بود
و از جانب مشار الیه باردوی معلی امده چون اثار قابلیت و کاردانی از ناصیه احوالش هویدا بود
مورد تربیت شاه جنت مکان گشته بعد از فقد و قید اقا جمال کرمانی ناظر بمنصب نظارت اکثر
بیوتات خاصه شریفه سرفراز شد و در سلک مقربان مجلس همایون منسلک گردیده تا حین ارتحال
شاه جنت مکان من حیث الاستقلال بدان خدمت قیام داشت و در زمان اسمعیل میرزا بعد از
عزل میرزا شکر الله بمنصب وزارت دیوان اعلی سرفراز شد و اسماعیل در تربیت و تقویت او
مبالغه نموده حکم شده بود که بجهت تعظیم هر یک از امراء عظام از مسند وزارت قیام نکند و بعد
از فوت اسمعیل میرزا جلوس نواب سکندر شان بدستور وزیر و اعتماد الدوله گردیده بیشتر از پیشتر
استقلال و در ان مهم درجه کمال یافت مال حال او در زمان نواب سکندر شان مرقوم کلک بیان
میگردد میر شاه قاضی از سادات اصفهان و بجماعت علاقه بند مشهور است نویسنده محاسب کاردان
بود چند سال در زمان شاه جنت مکان بممیزی و سایر خدمات دیوانی قیام مینمود و در اخر ایام
حیات که میرزا شکر الله و میر محمد معموری از استیفای بقایا معزول شدند مشار الیه مستوفی بقایا
گردیده تا حین ارتحال شاه جنت مکان بدان خدمت قیام داشت در زمان اسماعیل میرزا که میرزا شکر الله
وزیر شد او را مستوفی الممالک کردند و در زمان نواب سکندر شان بدستور منصب استیفاء
ممالک سرفراز شده در ان مهم کمال استقلال داشت چون میرزا سلمان از نسبت با وسوء مزاجی
بهم رسید او را معزول نموده منصب استیفاء ممالک بخواجه محمد باقر یزدی متعلق گشت و میر شاه قاضی
روی توجه بوطن اصلی اورده از انجا متوجه حج بیت الله الحرام شد و در ان سفر خیر اثر متوفی گردید خواجه
ابو القاسم ناظر از اعیان ولایت فراهان و وزیر مهردار دیوان اعلی بود مرد راست خامه صادق القول
نیک روش روستایی منش بود اطوار او پسند طبع اشرف امده از وزارت مهر بنظارت بعضی
از بیوتات خاصه شریفه ترقی نموده تا حین ارتحال بدان خدمت قیام داشت و چندگاه در زمان اسمعیل میرزا
نیز متکفل ان خدمت و بغایت معتبر بود بالاخره دامن از ان شغل در چیده روی بوطن اصلی نهاد و جمعی دیگر

ازوزرا وارباب قلم در خدمت اشرف راه خدمت داشتند اگرچه مهمی از مهمات دیوان اختصاص نداشته بودند
اما در مجلس بهشت آیین منشیه ومشارالیه وصاحب دخل بودند خصوصا میرهاشم قمی که از سادات موسوی
دارالمومنین قم ومرد شیرین سخن همزبان وصاحب املاک ورقبات وثروت ومکنت بود ودر خدمت
اشرف راه سخن وعرض مطالب ومدعیات مردم زیاده از دیگران داشت گاهی رایحه منصب وزارت
دیوان اعلی بمشامش میرسید اما بدین رتبه سرفرازی نیافت شاه جنت مکان با او بهزل ومطایبه
پیش آمده توجهات هزل آمیز میفرمودند واکثر اوقات در اثنای عزت واعتبار بمواخذه ومصادره
گرفتار بود وتا حین ارتحال شاه جنت مکان معزز ومحترم واز حوالات وطلب عنف خالی نبود دیگر از اهالی
واعیان این طبقه خواجه عبدالقادر کرمانی ولد خواجه عبدالرشید بود واز اعاظم واکابر واعیان ممالک
بزیادتی املاک ورقبات وحاصل ومنافع منفرد وممتاز بود از دارالامان کرمان حسب القضا جریان بپایه
سریر اعلی آمده از زمره مجلسیان محفل بهشت آیین بود وگاهی نوید وزارت دیوان اعلی می یافت
فاما او نیز بطریق میرهاشم با وجود عزت واعتبار از تشدد ارباب حوالات آسودگی نداشت برضا
ورغبت خود دوازده هزار تومان پیشکش قبول نمود که رخصت رفتن کرمان یافته بدستور در انولایت
بزراعت وعمارت قیام داشته باشد اما این سوال درجه قبول نیافته تا حین ارتحال شاه جنت مکان در
اردوی معلی بود ودر زمان نواب سکندرشان رخصت انصراف یافته متوطن وطن اصلی گردید اما در ان ملک
از سلوک ناپسندیده بکتاش خان افشار که رایت خودسری افراخته تحصیلدار قبل مشارالیه بود ومجال اقامت
نیافته متوجه عتبات عالیات گردید ومدتها در دارالسلام بغداد ونجف توقف نموده از بیم خفت و
بی اعتباری ازدوی وطن کرده ودر ان ولایت ایام حیاتش بسر میگذشت واز وزرا وامرای عظام وکلانتران
وارباب واهالی ممالک جمعی کثیر در درگاه معلی ومجلس بهشت آیین راه مکالمه وهمزبانی داشتند وبخدمات
مامور میگردیدند که تفصیل انها موجب اطناب بود از منشیان محمدی بیک تبریزی گچی از اقوام میرزا اکبر
که منشی الممالک بود وسابقه خدمتکاری قدیم داشت واو فوت شده بود ومنصب انشاء ممالک با جدی
مفوض نشده میرزا احمد ولد خواجه علی بیک سرخ کرمانی که نسبت خویشی با محمدی بیک مذکور داشت وقاضی
عبدالله خوئی وخواجه علاء الدین منصور هروی بخدمت انشاء ممالک قیام نموده از زمره مجلسیان بودند میرزا محمد

درزمان

درزمان اسمعیل میرزا منشی الممالک گشته بغایت معزز ومحترم گردید ودرزمان نواب سکندرشان بعد از قتل
میرزا سلمان مستوفی الممالک گشته ودرزمان ابوطالب میرزا منصب وزارت ترقی نموده مآل حال او
درزمان خجسته نشان حضرت اعلی شاهی ظل الهی رقم زده کلک بیان خواهد گشت وهر سه از ارباب قابلیت و
استعداد وزمره خوشنویسان بودند اما قاضی عبدالله در فن انشاء بر اقران مرتبه رجحان داشت ذکر حکما
مسیح الانفاس ازین طبقه فضیلت نشان در ممالک ایران جمعی کثیر بودند بذکر چند نفر که سمت ملازمت
اشرف داشتند ومشاهیر این طبقه بودند اقدام رفت حکیم غیاث الدین علی کاشی مرد صادق القول
درست گفتار ساده لوح بود ودر اکتساب علوم متداوله کماینبغی کوشیده در علم طب مرتبه کمال داشت
بعد از فوت برادرش حکیم نورالدین بملازمت اشرف فایز گشته در سلک حکما انتظام یافت و
در معالجات مرضی ید بیضا نموده قولش در میانه حکما قدوه وقانون بود ودر خدمت شاه جنت مکان
بجهت صدق اخلاص ودرست گفتاری زیاده از اقران محل اعتماد بود حکیم کمال الدین حسین شیرازی
طبیب فاضل دانشمند نیکو اخلاق بود در اوایل حال حکیم مرتضی اعظم شاه نعمت الله یزدی گردیده در خدمت او
می بود وبعد از فوت او در سلک حکمای درگاه معلی منسلک گردید اختیارات خاطر بدایع نما وتصرفات طبع
مسیح اساسش اکثر اوقات از مسلک خطا دور افتاده معلولان علل مزمنه ومریضان امراض مختلفه بیمن
معالجاتش صحت مییافتند چون بتوسعه مشرب مشهور گشته بطریق ارباب ریا زهدفروش نبود باحتمال
ارتکاب شرب خمر که عموم اطبا بجهت صحت ابدان جایز میشمارند از شاه جنت مکان زیاده توجهی نیافت
ودرزمان سکندرشان ملازمت خان والی گیلان اختیار نموده بدان ولایت رفت ومدتها در خدمت
او معزز ومعتبر بود ووالی گیلان مذکور با او مباحثه طب مینمود واوقات حیاتش در انجا بسر میگشت
حکیم ابونصر ولد صدرالشریعه گیلانی مذکور مردی وجیه خوش محاوره خوش کلام وبغایت [illegible]
معالج خوب بود اکثر معالجاتش در اردوی معلی موافق امزجه مرض افتاده در ان فن شهرت تمام یافت
ودر بیماری شاه جنت مکان از خدمت شبانروزی یافته محسود امثال واقران گردیده ودر خدمت
شاهزاده نامدار سلطان حیدر میرزا قرب ومنزلت تمام یافت بمحض توجه والتفات او بر سایر حکما تعظیم
جاهلانه میجست وبالاخره اینمعنی باعث ان شد که در قضیه ارتحال شاه جنت مکان او را در معالجه نجابت متهم داشته

در دولتخانه همایون بدست قورچیان جوضخانه بقتل رسید میرزا محمد شیرازی قوم حکیم کمال الدین حسین
حکیم فاضل دانشمند نیکو اخلاق بود و در معالجه مرضی ید بیضا کار میفرمود اکثر حکمای عصر قول او را معتبر
و تصرفاتش را در معالجات معتمد علیه و موثوق به میدانستند جمعی از اطبا شاگردی او افتخار
کرده مباحثه کتب طب با او میکردند والحق بقراط زمان و افلاطون دوران بود غایتش او نیز بطریق
حکیم کمال الدین حسین بتوسعه مشرب مشهور و از توجهات پادشاهی مهجور بود و راه خدمت کمتر داشت
و بعضی اوقات در اردوی معلی و بعضی اوقات در دار العباده یزد روزگار میگذرانید حکیم عماد الدین
محمود او نیز نسبت قرابت و خویشی با این دو حکیم دانشمند داشت در علم حکمت میانه همگنان طاق
و در دانشوری و حذاقت مشهور آفاق بود رسالات مرغوب و نسخهای غریب ازو در علم طب
در ترتیب معاجین و معالجه امراض مزمنه حقنه و حاجرب و جدری صغیر و کبیر که بین الجمهور بآتشک مشهور است
در میان اطبا معتمد علیه است در اوایل حال در خدمت عبدالله خان استاجلو حاکم شروان میبود
عبدالله خان بجهتی از جهات تغیر مزاج با او نموده آتش غضبش افروخته گشته او را بسیار در برف
تعذیب کرده یک شب تا صباح او را در میان برف گذاشته بود چنانچه جناب حکمت مآب در آن قصیده
بافراط خوردن افیون علاج خود کرده از آن بلیه سالم ماند و چون خود افیونی بود بافیون اعتقاد بسیار
داشت و چون شاه جنت مکان در رواج و رونق آستانه مقدسه حضرت امام الجن والانس باقصی
الغایه توجه مرعی داشته از هر طبقه آنچه بهتر بود بخدمات آن سرکار تعیین میفرمودند او نیز بطبابت
سرکار فیض آثار مامور گشته مدتها در مشهد مقدس معلی بمعالجه مرضی مشغولی داشت والحق جامع صفات
کمال و زبده اصحاب فضل و گزیده ارباب افضال بود حکیم ابو الفتح تبریزی مشار الیه از اطبا شهر
[illegible] و چون حقیر الجثه بود بین الجمهور بحکیم کوچک اشتهار داشت و در آن شهر از سایر اطبا امتیاز تمام
داشت در تشخیص مرض و احوال مرضی منفرد بود و اگر مریضی خبطی زده بودی بی آنکه بسوال احتیاج داشته باشد
از دیدن [illegible] آن خبط نموده اظهار مینمود که این کوفت از اکل غذا کذا و شرب شربت کذاست
و کمی اگر واقع شده بود سبب آن را اظهار میکرد و اکثر اوقات مطابق واقع می افتاد و این شیوه را
بسر حد اعجاز رسانیده بود و جناب حکمت مآب در زمان سلطنت اسمعیل میرزا در خدمت او قرب و منزلت

تمام یافته از جمله مقربان و محرمان حریم عزت گردیده از سایر اکفا و اقران بشرف قرب و منزلت امتیاز داشت
و در زمان نواب سکندر شان که امیر خان موصلوی ترکمان حاکم تبریز و امیر الامرای آذربایجان بود
جناب حکمت پناهی در سلک ملازمان خان در آمده در خدمت او تقرب داشت و بعد از وقوعه امیر خان
چون از هواخواهان او بود نواب جهانبانی التفاتی بحال او نکرد اما در زمان اعلی حضرت شاهی ترقی
تمام داشت آخر مضمون آنکه محرم بیک نقطه مجرم شود گرفتار آمده پیمانه حیات را که از شربت ناگوار
ممات لبریز شده بود بسر کشیده بر بستر فنا غنود حکیم یار علی طهرانی مشهور بحکیم خبری مرد فاضل
صاحب حال و از اصحاب فضل و کمال بود بسیار خوش صحبت و شکفته طبع و مطایبه دوست بود شاه
جنت مکان توجه و التفات تمام بمشار الیه بود و بخدمت معالجه مرضای غربا و مردم بی مونت مامور گشته
رتق و فتق شربتخانه خبری باین جناب تعلق داشت و بدین جهت بحکیم خبری مشهور شده بود و دو پسر
قابل داشت حکیم نور الدین علی و حکیم شرف و هر دو مورد تربیت پدر بودند و در خدمت مرجوعه [illegible]
مینمودند مرد سخی الطبع و مهمان دوست بود و تا آخر ایام حیات او و پسرانش از بضاعت و محصول حلال
خود سفره درویشانه بر سر راه گشوده بخدمات اعزه و آینده و رونده قیام مینمودند میر روح الله
ولد میرزا اشرف بن قاضی جهان که از سادات عظیم القدر سیفی و حسنی قزوین است و اوصاف حمیده
والد و اجداد او از غایت شهرت از بیان مستغنی است آثار جلالت و بزرگ زادگی از ناصیه احوالش
ظاهر و نمایان و باخلاق رضیه و اطوار مرضیه بین الاکابر والاعیان موصوف و بحلیه فضل و دانش آراسته
و بوفور حکمت و استعداد پیراسته بود بعد از اکتساب علوم متداوله ذوق علم طب یافته در آن فن شریف
مهارت تمام یافت اگرچه بمعالجه مرضی کمتر پرداختی اما تصرفاتش در معالجات علل و امراض پسندیده خواص
الطبا می افتاد و طبیب زادگان قزوین اکثر در خدمت او مباحثه علم طب نموده شاگردی او [illegible] نمودند
شکسته تعلیق را بسیار خوش مینوشت و در زمان نواب سکندر شان در قزوین بسقم برص و جرب مبتلا
گشته طبیب قضا دست تصرف از معالجه بدنش کوتاه کرده در عالم جوانی مقیم منزل جاودانی گردید دیگر
اطبای حاذق در ممالک محروسه بودند مثل حکیم نور الدین علی یزدی و میر ابو القاسم شیرازی و حکیم علاء
تبریزی و حکیم رشدی شاعر قمی و اطبای اصفهان و دیگر بلاد ایران و چون غرض تعداد ملازمان رکاب

اقدس شاه جنت مکان و اغره اردوی معلی بود زبان قلم از توصیف کل انها کشیده داشته بذکر احوال
سایر مستعدان پرداخت ذکر خوشنویسان که دران عهد بحسن خط شهره جهان و در این زمان بوده‌اند
از زمره خوشنویسان که دران عصر قلم نسخ بر خطوط سایر استادان کشیده اند در نستعلیق نویسان
اول باعتقاد اهل هرات و جمهور مردم خراسان و عراق مولانا محمود اسحق سیاوشانی است ثانی
میر سید احمد شمعریز مشهدی که هردو شاگردان بی واسطه مولانا میر علی اند دران عصر کسی نستعلیق را
به نزاکت و اندام مولانا محمود مذکور ننوشت و اهل هرات خط او را از خط میر سید احمد بهتر میدانند و
اعتقاد ایشان اینست که جناب مولانا او را رخصت داده بود که قطعه بنام مولانا بنویسد اما اهل مشهد
اینمعنی را مسلم نمیدارند و این چند بیت شعر مولانا میر علی را شاهد مدعای خود میسازند قطعه
خواجه محمود کرچه یکچندی بود شاگرد این فقیر حقیر درحق او نرفت تقصیری کرچه او هم نمیکند تقصیر هرچه
خود مینویسد از بد و نیک میکند جمله را بنام فقیر و میر سید احمد را از و بهتر میشمارند الحق جناب میرزا
از خوشنویسان بی بدل و قطعه نویس بی قرینه بود در خراسان و عراق بل تمامی آفاق شهرت تمام
داشت و اصحاب خط را اعتقاد تمام بخط او هست والحق درین امر منفرد و از اقران ممتاز بود و خط او را اعتبار
تمام داشت و قطعه او را باطراف و جوانب عالم خصوصا هند و ماوراء النهر و روم می برند و جمعی کثیر شاگردی او
کرده از و فیض یافتند اما در اواخر تغییر روش داده تصرف چند نمود که پسندیده ارباب تمیز نشود دیگری
از نستعلیق نویسان این زمان مولانا محمد حسین تبریزی است و او پسر مولانا عنایت الله است و برادر مولانا
محمد علی که ذکر او در زمره علما مرقوم کلک بیان گردید اگرچه خط نستعلیق که اهل عراق وافر با جان نوشته اند
در نظر خوشنویسان خراسان زیاده اعتباری ندارد و این شیوه با اهل خراسان مسلم است اما مشار الیه
مشق نستعلیق ترقی عظیم کرده بسیار قلم پرمغزی داشت و آنچه از قلم او بر صفحه مشق پخته میشد بی عیب و الانصاف
اصلاح بود و امید ترقیات عظیم در شان او بود اگر از عمر امان می یافت قلم نسخ بر خطوط استادان ماتقدم
میکشید در عالم جوانی کلک حیاتش از آسیب قضا در شکسته صحیفه عمرش از رقوم کام دلی ساده کشت اکنون
اگر صفحه مشقی او در پیش کسی ظاهر شود دست بدستش میکردانند و طالبان این فن از یکدیگرش میربایند دیگر
میر معزالدین کاشی است که دران حین دعوی خوشنویسی میکرد و خوب مینوشت اما کتابت نمیکرد و قطعه نویس بود

و غایتش اعتقادی که اهل کاشان و عراق با و داشتند خالی از صحت بود و بخوشنویسان خراسان که اسامی ایشان
مذکور شد برابری نمیکرد مولانا باباشاه اصفهانی از نستعلیق نویسان عراق منفرد و در کتابت مشهور
آفاق بود الحق کاتبی مثل او در عراق بهم نرسیده و دران حین در خراسان نیز نبود اوقات بکتابت صرف
کرده تحصیل وجه معاشش از آن مینمود و اکابر و اعالی خواهان خط او بودند و رعایتها مینمودند کتابت او
در مردم عراق بسیار بود اما درین حین کمتر بدست می آید اکثر باطراف و جوانب برده بقیمت اعلی میفروختند
میر صدرالدین محمد ولد میرزا شرف قاضی جهانی تبر نستعلیق نویس و از خوشنویسان عهد بود و وی
از سادات سیفی حسنی قزوین است او و برادرش میر روح الله هردو از اکابر سادات و مستعدان
روزگار بودند والد ایشان از غایت شهرت و وفور قابلیت و استعداد و فضایل و کمالات صوری
و معنوی محتاج بتوصیف نیست و غزلهای رنگین عاشقانه میرزا شرف که بطرز خاص در رشته بلاغت
انتظام داده و از غایت ملاحت شور در میانه سخنوران عهد انداخته بود برین دعوی شاهد عدلست
و اولاد کرام مذکور او برحسب الولد الحر یقتدی بابائه الغر دراکتساب علوم متداوله قصب السبق از اقران
ربوده هردو بوفور اخلاق حسنه متخلق و بحلیه فضل و دانش و استعداد متحلی بودند مناسب این بود که
اسم شریف جناب میر و برادرش در زمره سادات عظام و اکابر ذوی الاحترام ترقیم یابد چون هردو
از ارباب قابلیت و مستعدان دهر بودند اسم جناب میر در زمره خوشنویسان و هم برادرش در سلک
الهام مرقوم کلک بیان گردید بالجمله جناب میر نستعلیق نویس خوب و شاگرد مولانا مالک دیلمی قزوینی بود که
از خوشنویسان مسلم الثبوت عراق بود تعلیم خط از و داشت و محرف نویس بود در ایام جوانی بسیار
بسیار به نزاکت و بامزه مینوشت اما در اواخر بجهت ضعف باصره ترک مشق کرد و بانچه در اوایل نوشته بود
اکتفا کرده و در روش نستعلیق و تتبع خط مولانا سلطان علی و تعلیم و قابلیت از خطاطان صاحبان این فن
ممتاز بود و او اعتقاد بخط مولانا سلطان علی بیشتر از مولانا میر علی داشت و تتبع او بهتر از دیگران کرده بود
سالها مطالعه کتب تواریخ و تتبع اشعار متقدمین و متاخرین کرده تذکره تالیف نموده که در ازمنه سابقه کمتر
تالیف یافته و در ربع مسکون از هرکس مصرع موزونی سرزده جناب میر بهروی او کرده در تذکره اش درج نموده

واکثر شعرا او را نوشته و با آنکه اوقات حیاتش صرف آن شد چنانچه منحوبات اتمام نیافت و در علم موسیقی و
ادوار بسیار سعی کرده سرآمد روزگار گشت و در تصنیف قول و عمل نادره کار و نقشهای بدیعش مجلس آرای
شگفته طبعان و زبان زد گویندگان روزگار است و در زمان نواب سکندرشان از زمره مجلسیان
و مقربان شاهزاده کامران سلطان حمزه میرزا بود و در زمان خجسته نشان حضرت اعلی شاهی ظل الهی
بیشتر از بیشتر منظور نظر التفات گشته همواره ملازم رکاب اقدس بود و در بعضی از اسفار خراسان
آهنگ سفر آخرت ساز داده بطریق روندگان مرحله ساز و بشروان راه حجاز زنگوله هستی بر راحله
نیستی بسته غربت عالم بقا نمود میرزا ابراهیم ولد میرزا شاه حسین اصفهانی او نیز وزیرزاده قابل
مستعد خوش نویس بود جناب میرزا بطریق میر محرف نویس بود اما خط او رتبه خط میر نداشت
و سخن طبع صاحب همت قلندر روش درویش بود آنچه دست مکنتش بان میرسید در سفره اخلاص
نهاده و وثاق سراسر انفاقش از آمدشد ظرفا و شعرا و مردم اهل خالی نبود گاهی بزرگانه در کمال تنعم
روزگار گذرانیدی و گاهی ایام هفته را بنان جوی قناعت میکرد و بر در توکل نشسته بود از ارباب
مناصب و اعیان بقدر رعایتی مییافت اما بسیار مرد شوخ طبع صحبت دوست بود و راه و رسم ظریفی و خیابانی
و بذله گویی فصیح و شریف در خدمت جناب میرزا افتاده بود در شعر فهمی و تتبع لغات فرس
دعوی انفراد مینمود رساله که در لغات فرس تصنیف نموده اکنون در عراق شایع است دیگر نستعلیق نویسان
در میانه هر طبقه بودند مثل عیسی بیگ ولد شاطر محمد نواده شاطر علی که رنگه نویس بی بدل بود و
بربوداق بیک قیلان اوغلی شاملو که در نستعلیق ترقی کرده در میانه اتراک ممتاز بود و بیرام بیگ ولی
عربگلو نیز نستعلیق نویس بودند اگر قلم عرب رقم بتوصیف هر یک از امثال اینجماعت زبان گشاید قصه
بطول می انجامد و از طبقه تعلیق نویسان کسی که در این عصر خوشنویس بی قرینه بود خواجه علاء الدین منصور
منشی کرهرودی است که از جمله منشیان مجلس همایون بود و اسم او در سلک منشیان مرقوم گشته
چون از زمره خوشنویسان بود از نگارش اندیشه نموده تحریر [illegible] ی از کلانتران الکا کرهرود است
تتبع خط مولانا درویش را بسیار خوب کرده در این عصر مسلم الثبوت بود اما جمعی دیگر که دغدغه

خوشنویسی

خوشنویسی این عطاء داشتند میگفتند که خط او مرتبه کمال دارد اما بسیار درشت نویس است و دوایر بارها
بزرگ مینویسد ظاهرا در کتابت فرامین و نشانها آن روش خوشتر است زیرا که مولانا عبد الحی
منشی سلطان یعقوب ترکمان نیز که از خوشنویسان عدیم المثل تعلیق است درشت نویس بوده
و دوایر بارها بزرگ کشیده مینوشته و خواجه مذکور شکسته نستعلیق را نیز خوب مینوشت میرزا احمد ولد میرزا
عطاء الله نیز از خوشنویسان تعلیق است اگرچه در اوایل شاگردی خواجه علاء الدین منصور کرد اما در اواخر
ترقی عظیم کرده تتبع روش شکسته مولانا درویش را که تعلم کند نوشته بسیار خوب کرده و دوایر خط او
برخلاف خواجه علاء الدین منصور کرده غیر کاواک بود اما زیاده رطوبتی ندارد و وی از وزیرزادگان معتبر
زمان شاه جنت مکان بود در ایامی که پدرش وزیر آذربایجان و شروان و منظور نظر شاه جنت مکان
و عنایتهای گوناگون محسود تازیکان بود او در اردوی معلی مجلسی و از اهل خدمت بود خدمت مجمره
و دوات و قلم و قلمه اشیراق شاه جنت مکان باو تعلق داشت و در اواخر معاندان غمز و سعایت آغاز کرده
او را از نظر فیض اثر انداختند و مدتها پریشان حال میگردید اما هرگاه کتابات لازم نوشته میشد او را نیز
احضار مینمودند و در انشاء کتابات دخیل بود بعد از بیماری شاه جنت مکان وزیر شروان و خراسان
شد و در زمان نواب سکندرشان بتقریب وزارت مرشد قلیخان بخراسان رفته چون بسیار بلند پرواز
بود محرک قضایا خراسان شده در قلعه تربت بدست برادرزاده اش مقتول گشت میرزا محمد حسین ولد
میرزا شکر الله که پدرش مستوفی الممالک شاه جنت مکان بود و اسم او در سلک اسامی وزرا در آمده
تعلیق نویس بی بدل و خوشنویس بی مثل و مانند بود و بعد از میرزا احمد او ترقی عظیم کرده خط تعلیق را
بسر حد کمال رسانید او نیز تتبع مولانا درویش کرده اما باعتقاد مسود اوراق اگرچه هر دو بار خط را بر سطح
بنیان مولانا درویش نهاده اند اما هر دو صاحب طرزند و هر کدام این خط را بطرزی علیحده نوشته اند
که هیچکدام کمتر از طرز مولانا درویش نیست و رطوبت در طرز خط میرزا حسین بیشتر از خط میرزا احمد است و او
در زمان حضرت اعلی بجانب هند [illegible] در سلک منشیان و ملازمان فرمان فرمای هندوستان منسلک
گردیده و در آن سواد اعظم خط زندگی بر صحیفه حیات نگاشت میرزا حسین منشی ولد خواجه غیاث الله وزیر
حسین بیگ تعلیق نویس خوب و شاگرد خواجه علاء الدین منصور بود در سلک محرران دار الانشاء همایون

منسلک گردیده بروش استادش کاواک نویس بود بسیار سریع الکتابت بود و شکسته نستعلیق را نیز
خوب مینوشت دیگر خوشنویسان مثل مولانا محمد امین منشی قزوینی و غیره بودند و از طبقهٔ ثلث نویسان
استاد زمان و یگانهٔ دوران مولانا علا بیک تبریزی بود که جوهر خطاو در میانه جواهر خطوط یاقوت نما بود
روشش مولانا عبدالله صیرفی نوشته اما رقم نسخ بر خطوط او و دیگر استادان کشیده و همچنین نزد
صاحب خردان تبریز بل سایر ارباب تمیز متحقق است از شاگردان او مولانا علی رضا تبریزی و حسن بیک
ولد محمود بیک سالم ترقی کردند مولانا یوسف کتابدار نیز خوشنویس بود و جمعی دیگر در تبریز و شیراز و
خراسان و عراق بودند که اگر قلم شکسته رقم بتحریر ذکر انها پردازد قصه بطول انجامد و لهذا اسامی شاید
این طبقه و جمعی که سمت ملازمت درگاه پادشاهی دارند مرقوم گردانیده زبان بیان قلم را از تحریر دیگران
کشیده داشت ذکر نقاشان بدایع نگار و مذهبان سحر آثار که هنرمندان روزگار بودند و در آن چمن اوراق
زمانه بوجود ایشان تذهیب و تزیین داشت ... نگارندهٔ نقاشی بهزاد ... حریر سخن را چنین
نقش بست ... که حضرت شاه جنت مکان علیین آشیان نقاشی نادره کار و مصور نازک قلم سحر نگار بود
هر چند اسم شریف آنحضرت را در تعداد هنروران روزگار در آوردن نوعی از گستاخی است اما چون صحیفهٔ حال
سعادت مآلش بدین نقش بدیع آرایشی داشت بندگان جرات نمود آنحضرت شاگرد استاد سلطان محمد
مشهور بودند و طراحی و نزاکت قلم را بمرتبهٔ کمال رسانیده بودند در آغاز جوانی ذوق و شغف بسیار
باین کار داشتند و استادان نادر کار این فن مثل استاد بهزاد و استاد سلطان محمد که درین فن شریف
طاق و در نزاکت قلم شهرهٔ آفاق بودند و در کتابخانهٔ معموره کار میکردند و امیرک نقاش اصفهانی انیس
خاص و مونس بزم اختصاص بود و آنحضرت با این طبقه الفت تمام داشتند و هر گاه از مشاغل جهانداری
و تردداتِ مملکت آرایی فراغی حاصل میشد بمشق نقاشی ترطیب دماغ میکردند و در اواخر از کثرت مشاغل
فرصت آن کار نمی یافتند و استادان مذکور نیز که صور هستی را از رنگ آمیزی حیات برداختند آنحضرت متوجه
آن کار میشدند اصحاب کتابخانه را بعضی که در حیات بودند مرخص ساخته بودند که بجهت خود کار میکردند و در
اواخر ایام حیات مولانا یوسف غلام خاصه را که خط ثلث خوب مینوشت و تربیت از آنحضرت یافته بود کتابدار کرده
کتب سرکار خاصهٔ شریفه بتحویل او بود و جمعی از استادان این فن که بعد از ارتحال شاه جنت مکان زینت افزای

صحایف زمان بودند اول نادرهٔ دوران و وحید زمان مولانا مظفر علی است که بقلم موی شکاف
چهره گشای صور اهل انصاف و نسبت خویشی با استاد بهزاد دارد و در خدمت او کسب هنر
نموده بمرتبهٔ کمال ترقی نمود جمع استادان نادره کار و چهره گشایان بدایع نگار او را درین فن
بی عدیل مسلم میداشتند مصور خوب و طراح بی بدل بود و تصویرات دولتخانهٔ همایون و مجالس
ایوان چهل ستون طراحی مشار الیه و اکثر نگاشتهٔ ارقام زرین فام است بعد از واقعهٔ پادشاه
جنت مکان بر صحیفهٔ هستی طرح ممات انداخت میرزین العابدین دختر زادهٔ استاد سلطان محمد
مصور استاد شاه جنت مکان بغایت مردی سلیم النفس نیکو اخلاق پاکیزه روزگار بود و همت
روی و حسن ادب شیوه و شعار خود گردانیده در خدمت وضیع و شریف معزز بود و نقاش
خوب و مجلس ساز بی قرینه پاکیزه کار چهره پرداز بود شاگردانش کارخانهٔ نقاشی را پرساخته کار
میکردند اما خود همیشه جهت شاهزادگان و امرا و اعیان کار کرده رعایت می یافت و انوار توجه و مرحمت
اکابر بر صحیفهٔ حالش میتافت و در زمان اسمعیل میرزا که ابداع کتابخانه مجدد نمود مشار الیه نیز از اصحاب
کتابخانه گردید صادقی بیک از اتراک طایفهٔ افشار و مردی رنگین و صاحب طبیعت بود صادقی تخلص میکرد
در آغاز جوانی ذوق نقاشی یافته ملازمت شاهزاده ... نادر العصر و الزمان استاد مظفر علی اختیار
نموده او آثار قابلیت و ترقی از ناصیهٔ احوالش مشاهده نموده همت بتربیت او مصروف داشت در شاگردی
او بمرتبهٔ کمال ترقی نموده مدتی از غرور نفس و سرکشی طبیعت که در کار نقاشی رواجی نبود و زمانه بر
ارزو نبود در آن نمی نمود ترک آن کار کرده از لباس ظاهر پرستی عریان شیوهٔ قلندری پیش گرفته
با زمرهٔ قلندران سیاحت و دوران مینمود امیر خان موصلو در حینی که حاکم همدان بود از حال او خبر یافت
او را از لباس قلندری بیرون آورده ملازم خود ساخت و با او سلوک او میانه میکرد بمقتضای طبع ترکیت
و شیوهٔ قزلباشی دعوی جلادت و شجاعت نموده شجاعان آن زمان را بیاد بر وقتش در نمی آورد و در زمان نواب
سکندر شان ملازمت اسکندر خان افشار و بدر خان برادرش اختیار نموده در معرکهٔ یقهٔ ترکمانان استرآباد
و جلادتها و بی عقلانه از او بظهور رسید اما هیچ وقت از مشق نقاشی غافل نبود و در اواخر ترقی عظیم کرده
مصور بی بدل نازک قلم و نقاش و طراح بیقرینه شده و بقلم موی شکاف هزاران پیکر بدیع بر لوح مقصود

می نکاشت و هنرپرور قابلیت و استعداد آراسته و بحلیه شاعری و سخنوری پیراسته قصاید و غزل و مثنویات
مرغوب دارد و این بیت را در مثنوی جنگنامه بسیار خوب گفته که بیت ملخهای پیکان ز زهر زندگی شده
آفت مزرع زندگی ❊ چون در سلک شعرا از ابیات او بیتی چند مرقوم خواهد شد درینجا بهمین قدر اکتفا
نمود و در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه بود و در زمان اعلیحضرت شاهی ظل اللهی منصب
جلیل القدر کتابداری یافته مورد شفقت و منظور نظر عاطفت گردید اما بغایت بدمزاج و غیور و تنک
حوصله بود و خوی زشت و بدمزاجی هرگز او را از اعراض نفسانی آسوده نمیگذاشت و همیشه با یاران ابنای جنس
بمقتضای طبع عمل نموده بدسلوکی را از اعتدال میگذرانید و ایشان این امتناع کاسد را که در بازار اهلیت
بسیار داشت از او بجان خریدار بودند و او پای از دایره انصاف بیرون نهاده در درشت حرفی با همه کس
افراط مینمود و بدینجهت از بساط قرب و منزلت دور از خدمت مرجوعه مهجور بود اما تا آخر ایام حیات
تغیر در مقرری او نشد و مواجب کتابداری از دیوان اعلی میگرفت مولانا عبدالجبار ولد حاجی علی
منشی استرابادی تعلیق نویس است در اوایل حال کسب فنون نقاشی نموده در آن فن رتبه عالی
و مهارت تمام یافت و مشق خط نیز کرده کتابه نویس خوب بود بسیار مرد رنگین خوش صحبت
بذله گوی شیرین زبان بود و اکابر و اعیان بصحبتش رغبت نموده فرصت کارش نمیدادند مدتی بگیلان
رفته در سلک ملازمان و ندما و مجلسیان خان احمد والی گیلان منسلک بود بعد از شورش آن ملک
و گرفتاری خان احمد بدار السلطنه قزوین آمده رحل اقامت انداخت اگرچه کارخانه نقاشی دایر ساخته بود
اما اکثر اوقات خود را صرف مجلس امرا و اعیان نموده خود بآن کار کمتر پرداختی خواجه نصیر پسرش که مانند
پدر بلکه از پدر بیشتر کسب استعداد نموده بود با شاگردان کار میکردند و زیاده از دیگران حسین بیک
یوزباشی که سرکرده سلطان حیدریان بود و مربوط و مخلط بود بنابران در زمان اسمعیل میرزا از خدمت کتابخانه
مهجور گشته پسرش در سلک اصحاب کتابخانه منسلک گردید و در زمان نواب سکندرشان که خان احمد بحکومت
گیلان نصب شد مجددا ملازمت او اختیار کرده بگیلان رفت و در آن ولایت بجوار رحمت حق پیوست
سیاوش بیک گرجی غلام شاه جنت مکان بود و آنحضرت آثار قابلیت از اطوار او مشاهده فرموده او را
بکسب نقاشی دادند شاگرد استاد حسن علی مصور بود چون بقدر مهارتی در آن علم یافته نزاکت قلمش

خاطرنشان اشرف گردید و بنفس نفیس متوجه تعلیم او گشته در شاگردی آنحضرت که بر حسب فاحسن صورکم
تصویر یافته قلم قدرت مصور الاشیا بود ترقی عظیم کرد بسیار نازک قلم و دقیق کار و مصور بیقرینه
بود سیاه قلم گونه پردازی و تشعیر او را هیچ استادی بدست نمیتوانست گرفت مجلس سازی او
بی عیب بود و در زمان اسماعیل میرزا از اصحاب کتابخانه شد و در زمان نواب سکندرشان او
و برادرش فرخ بیک در سلک معتمدان شاهزاده جوان بخت کامکار سلطان حمزه میرزا منتظم بودند
در زمان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مدتها ملازمت اشرف نموده در رکاب مقدس آنحضرت
بیکر عمرشان تا بود گذشت مولانا محمد شیرازی مرد بذله گوی شیرین قیافه خوش اختلاط بود در فن
تصویر و رنگ آمیزی صورت دم از یکتایی میزد و الحق در آن دعوی صادق و همه استادان نقاش
درین ماده با او موافق بودند نستعلیق را بسیار خوب مینوشت و نقل قطعات استادان چنان میکرد
که تمیز آن از منقول عنه نزد دیده وران خط بسیار دشوار بود صورت فرنگی را در عجم او تقلید نموده
شایع ساخت و کسی بهتر از او گونه سازی و چهره پردازی نکرد در سبزوار ملازمت سلطان ابراهیم میرزا
اختیار نموده در خدمت او بعراق آمد و در زمان اسماعیل میرزا از اصحاب کتابخانه شد و بعد از آن
بخراسان رفته ادراک زمان فرخنده نشان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی کرده در ملازمت آنحضرت
در عمارت دولتخانه مبارکه قزوین کار میکرد و در بندگی این آستان جان داد مولانا علی اصغر کاشی
استاد بیقرینه و مصور پاکیزه ساز در پرداخت و رنگ آمیزی منفرد و در گونه پردازی و مجلس سازی
از اقران در پیش بود و او نیز در خدمت سلطان ابراهیم میرزا بود و در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب
کتابخانه شد پسرش آقا رضا در فن تصویر و یکه صورت و چهره گشایی اعجوبه زمان گشت و درین عهد
و زمان مسلم الثبوت است از جهالت نفس با آن نزاکت قلم زورآزمایی و ورزش کشتی گیری کرده از آن
شیوه محظوظ بودی و از صحبت ارباب استعداد کناره جسته با لطیفه الفت داشتی درین عهد فی الجمله
از آن هرزه درایی باز آمده اما متوجه کار کمتر میشود و او نیز بطریق صادق بیک بدمزاج و تنک حوصله و بد
اختلاطست اما الحق استغنای در طبعش هست در خدمت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مورد عواطف
و الطاف گردیده رعایتهای کلی یافت اما از اطوار ناهنجار صاحب اعتبار نشده و همیشه مفلس و پریشان حال است

واین بیت مناسب حال او افتاده ~ طالب من همه شاهان جهانند و مرا ~ در صفاهان جگر از بهر معیشت
خون شد ~ میرزا محمد اصفهانی مصور نازک قلم و شاگرد خواجه عبد الرشید کاکا بود در پرداخت و
مجلس سازی بیقرینه و در نازک کاری هیچکس ازین طبقه با او برابری نمینمود در زمان اسمعیل میرزا
در سلک اصحاب کتابخانه منسلک گردید مولانا حسن بغدادی در فن تذهیب فرید عصر و یگانه
روزگار و وحید دوران بود مجملا فن تذهیب را بسر حد اعجاز رسانیده بود جمیع استادان این فن
او را درین مسلم میداشتند و تذهیب مولانا یاری که این شیوه را بر طاق بلندی نهاده در برابر
ریزه کاری و دقیقه پردازی او آب و رنگی ندارد و در اواخر زمان شاه جنت مکان او را بان متهم
ساختند که تقلید مهر اشرف کرده و الحق در ان کار ید بیضا نمود و شاه جنت مکان او را گرانیده همواره
تهدید بقطع ید میفرمودند اما بالاخره بجهت آنکه در کتبه مبارک حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام کار کرده
زیب و زینت آن روضه مقدسه داده بود از سیاستش اغماض نموده توبه اش دادند که دیگر مرتکب
چنین امری نگردد و در زمان اسمعیل میرزا داخل اصحاب کتابخانه شد و پسرش نیز از هنرمندی پدر
بهره یافته تذهیب و تصویر با یکدیگر جمع کرد مولانا عبد الله شیرازی او نیز مذهب خوب بود و در
ملازمت سلطان ابراهیم میرزا می بود بعد از قتل سلطان ابراهیم میرزا از جمله اصحاب کتابخانه اسمعیل میرزا
گردید و دران عصر دیگر نقاشان و مصوران ماهر بودند مثل محمدی هروی و نقدی بیک کوسه
وغیرهما اما بذکر چند نفر که از مشاهیر این طبقه و مهره این فن بودند اختصار نمود ذکر طبقه شعراء ارباب
نظم که در حین ارتحال شاه جنت مکان هنگامه سخن پردازی شان گرم بود هشت و سی اسب صف
کبریا پس شعراء آمده پیش انبیا از طبقه علیه شعراء ناظمان مناظم سخن پرایی و پیرایه بندان سلسله
معنی آرایی اند دران هنگام در اردوی معلی و در ممالک محروسه شاعران سخنور و سخنوران بلاغت گستر
بیشمار بودند در اوایل حال حضرت خاقان جنت مکان را توجه تمام بحال این طبقه بود چندگاه میرزا
شرف جهان و مولانا حیرتی از همصحبتان بزم اقدس و معاشران مجلس مقدس بودند در اواخر ایام حیات
که در امر معروف و نهی منکر مبالغات عظیمه میفرمودند چون این طبقه علیه را وسیع المشرب شمرده از فرقه
صلحا و زمره اتقیا نمیدانستند زیاده توجهی بحال ایشان نمیفرمودند و راه گذرانیدن قطعه و قصیده غیر از آنکه

مولانا محتشم کاشی قصیده غرا در مدح آنحضرت و قصیده دیگر در مدح مخدره زمان شهزاده پریخان خانم
بنظم آورده از کاشان فرستاده بود بوسیله شاهزاده مذکوره معروض گشت شاه جنت مکان
فرمودند که من راضی نیستم که شعرا زبان بمدح و ثنای من آلایند قصاید در شان حضرت شاه
ولایت پناه و ائمه معصومین علیهم السلام گفته صله اول از ارواح مقدسه حضرت و بعد از آن از ما توقع
نمایند زیرا که بفکر دقیق و خیال بلند و استعارهای دور از کار در رشته بلاغت در آورده بملوک
نسبت میدهند که بمضمون احسن او اکذب او اکثر در موقع خود نیست اما اگر بحضرات
مقدسات اسناد نمایند در شان معالی شان ایشان بالاتر از [illegible] ثابت و محتمل الوقوع است
غرض که جناب مولانا صله شعر از جانب اشرف نیافت چون این خبر بمولانا رسید هفت بند
مرحوم مولانا حسن کاشی را که در شان حضرت شاه ولایت سلطان سریر هدایت در رشته نظم
کشیده و همانا از الهامات آسمانی است دست سخنوران زمان از دامن آن کوتاه جواب گفته
بخدمت فرستاد و صله لایق یافت شعرای پای تخت همایون نیز شروع در هفت بندگویی کرده
قریب به پنجاه شصت هفت بند غرا متدرج بمعرض عرض در آورده شدند همگی بجایزه و صله مفتخر و
مباهی گشتند بالجمله از مشاهیر این طبقه که بعضی در اردوی معلی بودند بعضی در دیگر ممالک گوی تفوق و
رجحان از اقران میربودند اول افصح الفصحا مولانا ضمیری اصفهانی است که زبده و خلاصه سخنوران
زمان و یگانه دوران بود و علم رمل را خوب میدانست از انجهت ضمیری تخلص کرده بود ساحت ضمیرش
منبع معانی و سرمایه فکرش فصاحت سحبانی خاص و عام این طبقه او را سرخیل سخنوران میدانستند لآلی
اشعار بلاغت انتظامش از حیز شمار بیرون است بسیار سریع الفکر بود هر روز لااقل ده غزل از مطلع طبعش
سر میزد و دواوین شعرای ما تقدم را جواب گفته و دیگر بیتهای عالی بر مثال درر غرر از بحر مواج طبعش بساحل
ظهور آمده از جمله این بیت از غزل سردیوان جواب دیوان بابا فغانی که نسخه از سحر سامری است
بدیوانی برابر است ~ گر نه فریب وعده روز جزا بود ز تو ~ سوی بهشت که آوردی جان گریز پای را ~ این بیت
هم در مداحی عالی افتاده ~ روزی که شد افروخته ایوان قصر و قصر ~ بوده زمین مشت گلی گرد بنا ریخته
و از ابیات عاشقانه اش این چند بیت انتخاب رفت ~ لب بمکیدی ز من از ذوق فتادم بیخود ~

بانوکیفیت این باده ندانم چون کرد ؛ این بیت نیز از ابیات مولانا مولانا مشهور و بغایت عالیست جمعی
بمولانا داعی پیرش نیز نسبت میدهند شعر قادر قدرت بدان نوعی که بایست آفرید ؛ مثل از این
خوبی بطرف حسن گنجایشی نداشت ؛ در راه کربلا معلی پای جناب مولوی را سرما برده بود قطعه
دربن باب گفته این دو سه بیت از انجاست شعر بسر بایست رفتن در طریق کربلا بدل ؛ که در پای
طواف پادشاه دین و دنیا را ؛ غلط کردم بپا رفتم از آن سرما بود از من ؛ گناه از جانب پا بود جرمی نیست
سرما را ؛ ولی معذور میدارم که در راه تماشا ؛ چنان بودم که از مستی ز سر نشناختم پا را ؛ ابیات بلند
و معانی رنگین دلپذیر او بسیارست و این صحیفه گنجایش زیاده ازین نداشت استاد سخنوران
عالم مولانا محتشم خط کاشانست و شاعری شهره آفاق و شعرش پر طمطراق صنایع بدایع که مولانا
مذکور در شعر درج مینماید دست فکرت ارباب نظم بان نمیرسد از جمله قصیده در مدح اسماعیل میرزا گفته
بود که هر مصرعی از آن تاریخ جلوس اوست قصاید مصنوع بسیار و غزل و ترجیع و ترکیب بیشمار دارد
امام مرثیه که جهت سید الشهدا خامس آل عبا در سلک نظم در آورده و ابیات بلند و معانی دقیق که در آن
مرثیه درج شده گوشواره سخنوران عالمست و بر مرثیه سنج آذری که تا غایت هیچیک از شعرا تتبع آن
نتوانسته اند نمود رقم نسخ کشیده و این دو بیت از انجاست شعر روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار ؛
خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار ؛ ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند ؛ یکباره بر جریده رحمت قلم زنند ؛
در فوق اشاره شد که مولانا قصیده جهت شهزاده پریخان خانم گفته بود این دو سه بیت از آن قصیده است
قطعه در خواب نیز تا نتواند نظر فکند ؛ نامحرمی بران مه خورشید احتجاب ؛ نبود عجب اگر کند از دیده زکوة
معمار کارخانه احساس منع خواب ؛ خود هم ز عکس صورت خود گر نظر کند ؛ ترسم که غیرتش کند اعراض
در عتاب ؛ فرمان دهد که عکس پذیری بعهد او ؛ بیرون برد قضا هم از آئینه هم ز آب ؛ غزلهای رنگین
بسیار دارد و این مطلع بغایت زیبا در غایت شعر ای گردن بلند قد آن در کمند تو ؛ رعنای آفریده
قد بلند تو ؛ چون این مختصر گنجایش آن ندارد که مجمل از قوم اشعار شعرا و بلاغت آثار گردد بهمین مقدار
اختصار رفت ملک الشعرا مولانا ولی جناب مولوی از اعیان ولایت دشت بیاض من اعمال قاین
شاعر شیرین زبان و مرد رنگین خوش صحبت فصیح البیان بود و هر بیتی از غزلهای ابدارش دردانه ایست

درکمال

درکمال لطافت و قصاید غرائش در غایت فصاحت و بلاغت در زمان شاه جنت مکان برفاقت سادات
دشت بیاض که یکی از ایشان مطلوب مولانا بود بدار السلطنه قزوین آمده مدتها توقف نموده با مولانا
ضمیری و شعرا پای تخت همایون معاشر و مصاحب بود و در زمان نواب سکندر شان بخراسان رفت
در فترت خراسان تسلیم سلطان اوزبک بعلت تشنیع در مقام آزار او در آمده بود عاقبت بقتلش
فرمان داد و عذر آن میگفت که شاعران سبه زبان میباشند چون مولانا از ما آزرده شده بود ملاحظه
کردم که مبادا هجو ما کند و بر صفحه روزگار باقی ماند شخصی از اهل خراسان در جواب گفت کدام هجو بدتر
ازین که جناب سلطانی قتل مولانا ولی را ارتکاب نمود و این بدنامی جهت خود بر صفحه روزگار گذاشت
آن شخص نیز در ازای این حرف بقتل آمد مولانا وحشی یزدی از شعرای سخنور و سخنوران فضیلت گستر
بود همیشه در دار العباده یزد اقامت نموده بمجلس دیگر کمتر رفتی در غزل و مثنوی یگانه دهرست و کتاب
فرهاد و شیرین که از نتایج طبعش در رشته بلاغت انتظام یافته بین الجمهور مشهور و ابیات بلند
و شیرین و معانی دقیق رنگین در آن صحیفه بلاغت آیین مندرج است و از دیوان غزلیاتش ابیات
عاشقانه بر زبانها آشنا و یگانه بسیارست خواجه حسین ثنائی در اوائل حال در خدمت سلطان
ابراهیم میرزا بود و از جناب میرزا رعایت مییافت شاعر قصیده گوییست و معانی بلند دارد اما در شعر
قصیده ادا های پیچیده میکند که طبع اکثر سخن سنجان روزگار از ادراک معانی آن قاصرست وحید زمان
و فرید دوران میر حیدر معمایی کاشانی از سادات طباطبا حسینی و صاحب ... غال بود بجانب
در شیوه معمایی مثل و در تاریخ گویی بی بدل بود مدت عمرش از نود متجاوز بود و هرگز از زمره عاشقی
خالی نبوده و در زمان شاه جنت مکان در کاشان بجعفر بیک ولد آقا بدیع الزمان وزیر انجا صاحب
میل و مصاحب بود و جعفر بیک بهند رفته رتبه آصف خانی یافت جناب میرزا در زمان حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی شوق ملاقات جعفر بیک غالب آمده بهند رفت و بوسیله او بخدمت پادشاه
والا جاه جلال الدین محمد اکبر بادشاه رسیده در زمره مجلسیان او انسلاک یافت آصف خان را با آنکه
کمال امساک بر طبعت غالب بود موازی یکهزار تومان بجناب میر رعایت نموده از پادشاه نیز رعایتهای
کلی یافت بعد از ایامی که در آن ولایت بسر برد اراده حج بیت الله الحرام نموده بدان سعادت فایز گشت

ودو سال در مکه معظمه اقامت داشت و بمقتضای حب الوطن من الایمان دست قاید قضا گریبانش گرفته بخطه
کاشانش کشانید و از حضرت همایون اعلی بانعامات و سیورغالات بهره ور گردیده اشعار میر در قطعه
و قصیده و غزل و تاریخ بسیار است و درین صحیفه بیک رباعی در مناجات اختصار نمود رباعی زاهد نکند
گنه که قهاری تو ٭ ما غرق گناهیم که غفاری تو ٭ او قهارت خوانده ما غفارت ٭ یارب بکدام نام خوش
داری تو مولانا ملک طیفور انجوی و برادرش مولانا داغی هر دو برادر صاحب حال و اهل فضل و کمال اند
ملک طیفور در زمان شاه جنت مکان در مدرسه زرساریه قزوین میبود و بسیار هرزه گرد و عیاش
بود و با کمال صلاح و تقوی از جوانان خوش روی خوش سیما حظ وافر داشت و وسواس بر طبیعتش
غالب بود در زمان حضرت همایون اعلی از قزوین رخت اهل بجانب کاشان کشید استغنای بر طبیعتش
بود که با وجود فقر و تنگدستی بنان جوی قناعت کرده خود را هرگز در زی اهل طمع در نیاورده از اشعار وی
این یک بیت بدیوانی برابر است بیت خون چکانست ملک تیغ ستم میترسم ٭ که بی آخر بدر خانه قاتل
برود مولانا داغی برادرش در انجوان میباشد گاهی بکاشان آمده با شعرا و مردم کاشان صحبت
میداشت او نیز مردی قانع درویش نهاد است اشعار ابدار ازو بسیار سر زده قصاید و غزلیات
مرغوب دارد از اشعار او بیک رباعی اختصار رفت رباعی تا آن زلف سیاه کارش زده است ٭ مانند
بکسی دلم که مارش زده است ٭ آزار دل عاشق بیچاره چرا ٭ از راه زنی که روزگارش زده است مولانا
حزنی اصفهانی مرد فاضل خوش طبع بذله گوی بود غزلهای رنگین و ابیات عاشقانه بسیار دارد
و این بیت از انهاست بیت هنوز این اول عشق است حزنی گریه کمتر کن ٭ که وقت گریهای درد دل
بر دار می آید مولانا هلاکی همدانی مرد درویش نهاد بود چیزی نخوانده بود و سواد نداشت شعر کی میگفت
در کوچه و بازار بهر کس که میرسید التماس میکرد که جهت او مسوده مینمودند مدتها این شیوه از مردم مخفی
بود و قصاید و غزلیات مرغوب دارد از اشعار او درین صحیفه بیک بیت اختصار نمود بیت تو طور با همه دانی
و بگذری بتغافل ٭ هلاک طور تو گردد هلاکی همدانی مولانا مظهری کشمیری جوان خوش سیمای وجیه صاحب
حسن ملیح بود حسن خطش قلم نسخ بر صحیفه عارض خوبان کشیده و سخنان نیز تیزش شور در میان سخنوران
جان انداختی در آغاز نشو و نما از ولایت دلپذیر کشمیر بعزم سیر و با دراک صحبت شعرا با ایران آمده چندگاه درین ولایت

بود

بود و ازینجا عزم سفر کرده همانا مراجعت بدیار خود نمود مولانا ملک قمی شاعری خوش شعر است در آغاز
شاعری چاشنی در سخن داشت که در اشعار دیگران نبود در اوان جوانی در شعر ترقی کرده کلامش نمکین
مزه و نمک یافت از ایران بهند و دکن رفته در ملازمت عادلشاه روزگار گذرانید و او با مولانا
ظهوری کتاب نورس را که نه هزار بیت است بنام عادلشاه تمام کرده هر یک چهار هزار و پانصد بیت
گفتند و نه هزار چون بالمناصفه صله یافتند مولانا فهمی کهنه شاعر سخنور و بعد از مولانا محتشم در کاشان
دم از یکتایی میزد و از سایر شعرای کاشان منفرد و ممتاز و قولش محب د با برگ و ساز این بیت در قصیده
که جهت وزیر اصفهان گفته بود بسیار خوش ادا است بیت کلاه زنگله مهر بر سر صحبت ٭ بعهد خواجه
نکراب کرده است بشیر مولانا حاتم کاشی شیرین گوی بود خضاب مولانا بسیار شبرچهره سیاه
لون واقع شده بود ظرفای کاشان طعن هندوی بر و میزدند و در حضور او سخن هندوستان میگفتند
و مزاج او ازین ظرافت بهم بر می آمد وقتی چاقشور سیاه پوشیده بود یکی از خوش طبعان گفته که ملا
مگر پاچه تنبان را در مالیده خضاب مولانا همیشه مورد این ظرافت بود در شیوه غزل بی بدلست
میر حضوری قمی سید صالح پاکیزه روزگار بود سالها در عتبات عالیات بطاعات و عبادات گذرانید
مولانا حیری زرد بهان اصفهانی در بلده اصفهان اقامت داشت میرزا حسابی از آدمی زادهای قصبه نطنز
و خویش خواجه قاسم مستوفی بود چون مستعد قابل بود شعر را خوب میگفت و در علم موسیقی ماهر بود
تصنیفات بامزه و نقشهای بدیع او زبان زد گویندگان عراق است در بلده قزوین اوقات بعیش گذرانید
و ادراک صحبت خوبان صرف نمودی از اشعار او در حین کتابت این بیت مشهور در خاطر بود بیت برجای
دست دارد مدعی خوش صحبتی است ٭ رشک می بوده است بر حسرت کشی دیدار هم اسامی گویندگان
خوش آواز و مطرب اهل نغمه و ساز چون شاه جنت مکان از مناهی اجتناب تام می نمودند این طبقه را
در نظر شریعت پرورش اعتباری نبود و جمعی را که ملازم بودند اخراج فرموده بغیر از استاد حسین شوشتری
بلبانی که در ناهی نقار خانه همایون بود کسی ازین طبقه ملازم نبود در اواخر ایام حیات بمظنه آنکه مبادا
شاهزادگان بصحبت ایشان رغبت نمایند و بعضی از امرا که لاابالی اند علت بر طبیعت دهند با وجود ایشان
دارد و باعث میلان خاطر مردم گردد مشاهیر این طبقه را که در اردو بودند مثل حافظ احمد قزوینی که در گویندگی

طاق و در بخشش اواز و نمک خواند که شهره افاق بود و حافظ مه تبریزی برادر مولانا جعفر غسال و غیرهم

از اردو اخراج کردند و استاد حسین صرنایی را چون مجالس میرفت گرفته چند گاه محبوس کردند اخر قسم دادند

که صرنا در نقارخانه همیشه نوازد و جای دیگر ساز ننوازد اما جمعی که در ان زمان موجود بودند در زمان اسمعیل

میرزا در اردو جمع شدند از گویندگان **حافظ احمد** قزوینی که در شیوه گویندگی و قدرت اواز از امثال

و اقران امتیاز داشت **حافظ جلال باخرزی است** خوانندگی و گویندگی را جمع نموده در هر دو شیوه مرتبه

بکمال داشت و الحق در انوقت بر سایر این طبقه رجحان داشت و در زمان اسمعیل میرزا حافظ باشی شده این

مناسب حال اوست **بیت** ای خوش ان دایره دامن صحرا که درو **مصرع** بر زبان همچو جلاجل بفغان امده جل **مصرع**

در زمان فرخنده نشان حضرت اعلی قرب و منزلت تمام یافته در دار السلطنه قزوین اهنگ سفر اخرت نمود

حافظ مظفر قمی قرار داد خاطرهاست که خوانندگی مخصوص اهل خراسان و گویندگی مخصوص اهل عراق است

و حافظ مظفر اگرچه از اهل عراق بود اما بروش خراسان خواندی که گردی و الحق درین شیوه در عراق طاق بود

حافظ هاشم ولد درویش قزوینی اگرچه در ان زمان در جنب دیگران نبود و زیاده شهرت نداشت

اما در اواخر ترقی نموده شعله اواز او زبانه بر فلک میکشید در خدمت نواب سکندرشان و نواب شاهزاده

مغفور سلطان حمزه میرزا قرب و منزلت یافته از امثال و اقران در پیش بود از زمره سازندگان **میرزا محمد**

کمانچه سازنده بیقرینه بود و عود می نواخت در زمان اسمعیل میرزا ملازم شده از اکفا و اقران ممتاز بود

استاد محمد مومن ولد استاد حسین قلی عودی عود نواز بیقرینه بی مثل بود و تیزی مضراب و چاشنی دست

و رطوبتی در ساز او بود که دست دیگری بدان نمیرسید و الحق درین فن منفرد و ممتاز بود در اواخر ملازمت

خان احمد گیلانی اختیار نموده بگیلان رفته در اغاز جوانی عمرش بسر رسید **استاد تیمور چهارتاری**

طنبور چهارتاری نواخت و در یاد داشت و استادی دم یکتایی میزد اما سازش زیاده مزه نداشت **استاد**

محمود سرتولی در امینی استاد بیقرینه و صاحب یاد داشت و تصنیفات با مزه است در زمان شاهزاده مغفور

سلطان حمزه میرزا ملازم شده در خدمت او معزز و محترم و مورد شفقت و تربیت بود و در زمان

حضرت اعلی نیز قرب و منزلت تمام یافت در منجک نیز بیقرینه بود در خط و راین جمعی کثیر از برادران

از وی فیض یافته بمرتبه سازندگی رسیدند و هنگام نغمه سرایی در انجا از برادران او مرتبه بالای داشت

استاد معصوم کمانچه درین شیوه بی مثل و مانند بود در مشهد مقدس معلی در خدمت سلطان ابراهیم میرزا

میبود و از انجا بجای دیگر نرفت **سلطان محمد طنبوره** او درین فن ترقی عظیم کرد و در عراق در طنبور نوازی

منفرد و ممتاز بود اما در عالم جوانی بعالم بقا رفت **میرزا حسن طنبور** در چنگ نوازی استاد بود این شیوه را

بمرتبه کمال رسانیده بود و دیگر سازندگان در اطراف بسیار بودند بدین چند کس اختصار رفت از طبقه

قصه خوانان و شاهنامه خوانان و امثال ذلک جمع بودند باسم این دو برادر ختم نمود **استاد سلطان محمد کلکی**

قصه خوان بی بدل در ان عهد نظیر و عدیل نداشت **مولانا حیدر** برادرش شاهنامه خوان بی مثل بود شعله

اوازش بلکه سخن زبانه میکشید و این شیوه را بسر حد کمال رسانیده بود والسلام **ذکر شهادت**

شاهزاده مغفور سلطان حیدر میرزا و قضایایی که بعد از ارتحال شاه جنت مکان روی داد سابقا سمت

گذارش یافت که در شبی که واقعه پادشاه جنت مکان دست داد سلطان حیدر میرزا که مدعی سلطنت

که خود را ولیعهد میدانست حسب الاشاره پدر عالیمقدار باختیار خود علی ای التقدیرین در دولتخانه توقف

نمود و از جمعی غافل افتاد که اعوان و انصار او بیرون اند و درین شب کشیک دولتخانه همایون بحسب

اتفاق از جماعتی بود که با او اتفاق نداشتند بالجمله نواب میرزا صباح ان روز تاج شاهی بر سر نهاده

شمشیر خاصه شاه جنت مکان را حمایل کرده وصیت نامه بمهر مبارک انحضرت ظاهر ساخته مدعی ان شد که ان

وصیت نامه سراسر بخط اشرف انحضرت است که او را ولیعهد و قایم مقام ساخته با تمامی شاهزادگان و امرا

و صوفیان و هواخواهان این دودمان بایوان چهل ستون برامد معاندان گفتند که ان وصیت نامه

خط مبارک اشرف نیست بلکه خط یکی از مخدرات حرمست که بخط اشرف مشابهتی داشت و بعد از فوت

انحضرت نوشته شده و انگشتری از انگشت مبارک بیرون اورده مهر کرده اند والعلم عند الله بالجمله شاهزاده

بیوزباشیان و قورچیان و اشک اقاسیان و جماعتی که از اهل کشیک و اهل خدمت در دولتخانه

مبارک بودند ملایمت بسیار کرده انعامات داده وعدهای نیکو میداد و چند مرتبه گفت که در را گشوده

ملازمان شاهزاده را که در بیرون مجتمع شده بودند باندرون اورند و ان جماعت از صباح تا پیشین بطریق معهود

با او بادب سلوک کرده هر لحظه ببهانه دفع الوقت میکردند و او را بلیت و لعل تسلی میدادند و در گشودن در

عذرهای مناسب میگفتند ازولی بیک یوزباشی حرم قوم بولی بیک افشار حاکم کرمان که ان شب در کشیک بود

بروایت ثقه منقولست که کفت نواب میرزا امر الطلب نموده وعده حکومت کرمان وقورچی باشیگری داده فرستاد
که نزد قورچیان محافظ درکاه رفته قرار دهیم که در را باز کرده بملازمان خاصه میرزا با بیرون آوردم تا پیش
رفته باز آمدم و هرجا کفتم که قورچیان بجای میکنند ومیکویند که پادشاه از میان رفته وطوایف قزلباش
دو کروه شده هر کروهی یکجا جمعیت نموده اند و ما نیز که هر دو کروه کرده کفته حراست دولتخانه مبارک و
حرم ومحافظت ناموس پادشاهی پیش نهاد همت ساخته ایم تا امرا وارکان دولت هر دو کروه باتفاق
امری نکنند و باصلاح دولتمندان وریش سفیدان مهم باصلاح نیاید و خاطر ما دولتخواهان که جز پاس
حقوق ولینعمت امری دیکر مرکوز خاطر ما نیست از فساد ودست درازی جمع نشود مجال دخول وخروج احدی
در دولتخانه نمیدهیم شاهزاده دانست که انجماعت با او بحیله و مکر سخن میکویند دست بشمشیر کرد که من بقتل خود
راضی شدم و والده اش از پس پرده مشاهده این حال کرده فریاد برآورد و مانع ان شد شاهزاده اعراض کرده
بحرم رفت و تا اخر روز مضطرب الاحوال کاهی در بیرون و کاهی در اندرون بود و مشخص او شد که در حبس
انجماعت مانده و مجال دخول اعوان وانصار نیست اما امرا وارکان دولت صبحی که بر قضیه هایله اطلاع یافتند
امیر اصلان خان افشار با سلطان احمد میرزا بمنزل حسین قلی خلفا رفته سلطان محمود میرزا نیز که در منزل الپس خان
روملو بود انجا آمد و اسماعیل میرزا جان هیکی انجا جمعیت نمودند و جماعت شاملو و طایفه طالش و استاجلو
و کرجی وسایر سلطان حیدریان که معظم ایشان صدرالدین خان صفوی وحمزه سلطان طالش و
سید بیک کموند و علی خان بیک وزال بیک کرجی و اسد قلی سلطان ایجک اغلی بود در منزل حسین بیک یوزباشی
جمع شده بملازمت سلطان مصطفی میرزا که در خانه او می بود پیوستند و سلطان ابراهیم میرزا ولد
بهرام میرزا بانجا آمده مجملا جمعیتی عظیم درین محل دست داد و جمعی از اعیان امرا نیز مثل حیدر سلطان چابوق
ترکمان و خلیل بیک افشار حاکم کرمان و محمد قلی خلیفه ذوالقدر مهردار و میرزا علی سلطان قاجار وبعضی دیکر
تا اخر روز در منزل خود توقف نموده بجمیع هیچکدام حاضر نشدند مجملا هر دو کروه در باب حصول مطلب خود
ساعی بودند و سلطان حیدریان چندان بقوت خود مغرور بودند که ازان طبقه حسابی بر نمیداشتند و اراده
ایشان ان بود که بهئت اجتماع بدر دولتخانه آمده داخل دولتخانه شوند و میرزا را بدست آورده جلوس
فرمایند هرکس تخلف نماید بدفع او بپردازند و خاطر ایشان از جانب اسماعیل میرزا که در قلعه قهقهه محبوس بود

بجهت

بجهت اتفاق خلیفه انصار قراداغلو حارس قلعه جمع بود که بعد از جلوس سلطان حیدر میرزا در باب او هر چه
حکم شود عمل خواهد نمود اما بعضی عقلا از ایشان میکفتند که چون قورچیان کشیک ابواب دولتخانه مسدود
کرده نسبت بشاهزادکان آثار خلاف بظهور آورده اند مبادا چون بدر دولتخانه رویم فیمابین جنک
واقع شود و انجماعت بالفرد قصد شاهزاده نمایند هر ساعت تغیر رای داده اندیشه دیکر میکردند
اخر الامر قرار باین یافت که تا اخر روز که وقت کشیک است صبر نمایند و اخر روز ببهانه انکه شب کذشته
کشیک انجماعت بود و امشب بطایفه استاجلو نسبت دارد بطریق معهود بخدمت خود کشیک دولتخانه
میرویم از میانه انجماعت اسد قلی سلطان ایجک (?) وعلی کفت براق لشه بدر دولتخانه پادشاه رفتن
از صوفیکری واخلاص دورست و نیز چندان نفعی نمیدهد هنوز تا درخانه حسین قلی خلفا چندان جمعیتی نشده
اولی انست که اول بر سر او رفته مهم او را بر وجه دلخواه ساخته بعد ازان بفراغ خاطر تدبیر کار و اتمام مهمی که
پیش نهاد همت ماست بپردازیم و فی الواقع عقل این بود اما چون ادبار قرین حال این طبقه شده بود
پرده غفلت بر دیده دانش و بینش انقوم که هر یک مدبر عالمی بودند کشیده شد و حسین قلی خلفا
که مدبر روز کار بود در اول حال غلیظ دانست که مبادا سلطان حیدریان بر سر او ایند و تدابیر می اندیشید
که باعث تعویق کردد اولادلو بوداق روملو و شاه قلی سلطان مست اوغلی ذوالقدر را که مردم ریش
سفیدان بودند برسالت از جانب سلطان محمود میرزا و اتباع او بخدمت سلطان مصطفی میرزا
و حسین بیک و اتباع او فرستادند که پای در میدان مصالحه نهاده در دفع شر و فساد سعی نمایند
خلاصه پیغام انکه ترک دوبی کرده همکی با یکدیکر اتفاق نماییم اول لباس سوکواری پوشیده بلوازم
تعزیت شاه جنت مکان و تکفین و تجهیز جسد مبارک او بپردازیم و بعد ازان ریش سفیدان یکجا باهم
نشسته در باب صلاح وفساد اراده هر دو طبقه با یکدیکر کفتکو نموده بدانچه مصلحت دین و دولت باشد
و هر یک ازین دو شاهزاده که حیانت دین و دولت بهتر توانند کرد و شایسته تر باشند بپادشاهی اختیار
کنیم و هر چند میدانست که بیفایده است اما بجهت تعویق کار ایشان فرستادند و ایشان آمده پیغام
کذاردند و ازینطرف تیز جوابهای عنیف داده شد و مدتی مابین قیل وقال کذشت بعد ازان تدبیری دیکر
اندیشیده کسی پیکفرشتی (?) قزوین فرستاده قرار دادند که بایلغار بشهر آمده مژده رسیدن اسمعیل میرزا رسانند

اول پیشین بود که الاغ و مرکوب عرق عرق خود را بشهر رسانیده مژده آورده که اینک اسماعیل میرزا بایلغار
رسید و شهرت یافت که شاه جنت مکان ده دوازده روز قبل ازین در خفیه کس بطلب شاهزاده
بود و او را بر سبیل تعجیل می آورند و اینک بسرعت و استعجال رسید خلایق و عوام الناس که بالطبع
خواهان او بودند شور و شر و غوغا در آمده رو بجانب خانه خلفا نهادند و کثرت عظیم در آنجا واقع شد
سلطان حیدریان ازین بغایت افسرده و پریشان خاطر گشتند تا آخر روز باعث تعویق اراده
ایشان تا آنکه در آخر روز مشخص شد که این خبر کاذب و محض تدبیر خلفا بوده و الحق در مطلب دخل عظیم
داشت آخر روز اکثر مردم از اطوار سلطان حیدریان فسردگی تمام تفرس نموده از دولت ایشان
مایوس شدند بعضی امرا مثل محمد قلی خلیفه مهردار و غیره که در خانهای خود توقف داشتند بخانه خلفا
رفتند حسین بیک و اتباع آخر روز برفتن دولتخانه و کشیک عازم و جازم گشته در رکاب سلطان
مصطفی میرزا سوار شده رو بدولتخانه نهادند در وقت سواری و کثرت ازدحام لشکریان سلطان
ابراهیم میرزا تخلف نموده خود را بخانه خود که در آن حوالی بود انداخته در بسته همچنین اسدقلی الحک اوغلی
بمنزل خود رفته موافقت ننمود و حسین بیک اول از راه معهود که راه خیابان بود روانه شد چون بحوالی خانه
محمد قلی خلیفه مهردار و قلی بیک افشار رسید مردم ایشان کوچه بند کرده بودند و از پشت بام تیر و تفنگ
بسیار انداخته آن جماعت را راه ندادند حسین بیک مصلحت در جنگ ندیده از آن راه عود نموده از راه دیگر
که پشت خانها و خزانه عامره بود روانه شد عرمان خزانه نیز بملاحظه آنکه مبادا ایشان بر سر خزانه آیند
قدم ممانعت پیش نهادند در اول تیر و تفنگ بسیار انداختند حسین بیک فریاد کرد که ما را با کسی جنگی نیست
بدولتخانه میرویم شما را با ما کاری نیست آن جماعت دست از جنگ کشیدند تا آنکه حسین بیک در قفا در دولتخانه
رسیده در را مقفل یافتند هر چند در کوفتند فتح الباب نشد و خبر بایشان رسید که خلفا و اتباع او از راه
خیابان آمده بمیدان اسب که متصل باغچه حرم است داخل شدند سلطان حیدریان دغدغه کردند که مبادا
آن جماعت پیشتر از آن بباغچه حرم درآیند و قصد شاهزاده کنند در دولتخانه را بضرب گرفته شکستند و بدولتخانه
ریختند و میرزا در حرم بود در را بستند و ایشان بهر طرف رفتند راه نیافتند و بهر دری که رسیدند در را
شکسته داخل شدند و شاه حیدر گویان و فریاد زنان بجانها درآمدند اما از طرف خلفا و اتباع که بمیدان

میدان

۶۵

میدان اسب در آمدند شمخال سلطان در باغچه حرم را گشوده باتفاق جماعه اکثر سواره بباغچه حرم در آمده
بجست و جوی شاهزاده مشغول شدند سلطان حیدر میرزا چون دید که مخالفان او هجوم آوردند از حرم
متوجه بیرون شد در بار آمد و دربانان را با خود مخالف یافت و راه بیرون شدن نیافته دیگر باره
باندرون حرم نزد والده رفت باستظهار آنکه قزلباش حرمت حرم نگاه داشته باندرون نخواهند آمد
تا لحظه خود را آنجا حفظ نماید که مردم او برسند نداشت که جمعی که سواره بباغچه حرم که تا غایت محل جاه ارباب
اخلاص بود در آمده باشند ملاحظه ادب نخواهند کرد آن جماعت خود پای از دایره ادب بیرون نهاده
بحرم و میانه عورات در آمدند و او را میطلبیدند شاهزاده علاجی دیگر نیافته با والده و کنیزان لباس
نسوان سر گرفته از خانه بیرون آمده بخانه دیگر میرفت چنین مذکور گشت که از زمره ایشک آقاسیان حرم
علی بیک شاملو او را شناخته اشاره کرده که مطلوب شما اینست جمشید بیک چرکس غلام سلطان
سلیمان میرزا و علیخان بیک یوزباشی روملو در او ریخته او را بیرون کشیدند خلفا و شمخال سلطان
فی الفور تجویز قتل او کرده آن دوازده خدا بخنجر بخی و شمشیر و خنجر در او نهاده آن سرو بوستان سلطنت را
که در گلشن اقبال نشو و نما یافته نسیم حسابرات احوال او مجال وزیدن نبود از پای در آوردند و همان لحظه
سر فرخنده او را که بخنجر چرخ فرو نمی آمد از بدن جدا کردند در حینی که علی خان بیک گرجی حال شاهزاده و زان بیگ
و جمعی کثیر از فدویان شاهزاده در ماردرهم کوفته شاه حیدر گویان و نعره زنان بدر حرم نزدیک رسیده
بودند از بام ایوان بمیان آنگروه انداخته فریاد کردند که اینک سر پادشاه شما از مشاهده این حال آتش
سطوت و استیلای آن قوم بآب یأس و دشمنی کافی منطفی گشته دستشان از کار و کارشان از دست
بیرون رفت چون دولت از آن طایفه روگردان شده بود با وجود آنکه مثل شاهزاده جوان بخت کامکار
سلطان مصطفی میرزا که جوان قابل هژده ساله و شایسته دولت و اقبال بود در دست داشتند و ممکن
که سلطان حیدریان او را در عوض پادشاهی بردارند دیده بصیرتشان از مشاهده این حال تیره و تاریک
شد و قدرت آن نیافتند که در شهر توقف نموده اندیشه دیگر بحال خود نمایند بهیئت اجتماعی از دولتخانه
بیرون آمده روی بصحرا نهادند که بر سر اسب جا تعیین نموده رای ایشان بهر چه قرار یابد عمل نمایند چون
زمانه اسباب سلطنت و پادشاهی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را سرانجام میداد هر گونه فکر و تدبیر که عقلا و

ارباب فطنت هر گروه می اندیشیدند از خطا و صواب آنچه منتج حصول مقصود بود بجز ظهور نمی‌آمد چون مقدر
بود که اسماعیل میرزا چندروزی قدرت و اقتدار یافته مصالح خلافت و پادشاهی نواب کامیاب را
بر وجهی که در لوح قضا مثبت بود سرانجام بهیچ تدبیر این طبقه موافق تقدیر منقاد و آنچه صواب پنداشتند
خطا نتیجه داد بالجمله چون از دولتخانه بیرون آمدند چهار دانگ لشکریان و مردمی که زیاده تعین و اسم و رسمی
نداشتند تنها بخانهای خود رفته با سلطان مصطفی میرزا جز حسین بیک کسی همراه نماند لا علاج روی بفرار
نهادند چون روز شد جمعی که مانده بودند همه از یکدیگر خایف و هراسان بودند و بعضی از طایفه استاجلو
از ایشان جدا شده بورامین رفته به پیری بیک موصلو که از سلطان حیدریان فدوی بود پیوستند
و چون طایفه بیات که ده هزار خانه بودند و در کرهرود الجوان اقامت داشتند ملازم سلطان
مصطفی میرزا بودند شاهزاده اراده نمود که بمیانه ایماقات رود حسین بیک که دو سه منزل در رکاب
شاهزاده بود از غدر طایفه بیات اندیشیده چون با مهدی ارک حاکم نصف لرستان ملی بود طریقه محبت
و آشنایی تام داشت اراده نمود که نزد او رود و برادران خود را نزد شاهزاده گذاشته خود بطریقی جدا شده
از لباس بیرون آمده اسباب خود را بشبانی داده خود بکسوت شبانان درآمده پیاده روی بقطع
طریق مینمود که خود را بلرستان رساند چون مرد منعم پاکیزه نهاد بزرگ منش بود بخفای پیاده روی
در سنگی زیاده صبر نتوانست نمود با بابادانی میل کرد صحرانشینان از اطوار و سیمای او بزرگ منشی
تفرس نموده دانستند که از کرتجبکان آنمعرکه است گرفته نگاه داشتند در روزی که اسمعیل میرزا داخل قزوین
شد او را بقزوین آوردند اما احوال سلطان مصطفی میرزا آنست که چون شاهزاده بمیانه بیات رسیده
حاجی ویس سلطان بیات از تشریف قدوم شاهزاده خبر یافته او را بدست آورد اما زیاده احترامی نکرد
و بحسب ظاهر مراعات ادب نموده باطنا جمعی را بمحارست شاهزاده گماشت و فی الفور کس بتعجیل بدار السلطنه
قزوین فرستاده خلفا و اسمعیل میرزاییان را اعلام نمود که شاهزاده را گرفته نگاه داشته‌ام و هرگاه موکب
همایون پادشاهی از قهقهه بمقر سلطنت رسد و مردم متوجه پایه سریر اعلی گردند او را بخدمت می‌آوردم باقی
احوال او و حسین بیک و سلطان حیدریان در ایام سلطنت اسماعیل میرزا رقم زده کلک بیان خواهد گشت بالجمله
خلفا و اسماعیل میرزاییان بعد از قتل سلطان حیدر میرزا و تفرق هواخواهان او دران شب جمعی را بکشیک دولتخانه

کذاشته

گذاشته بمنازل خود عود نمودند و جمعی کثیر از هر طبقه آنشب سوار شده روی بقلعه قهقهه نهادند چنانچه بعضی از طایفه
استاجلو نیز که دران معرکه بیرون آمده بودند متوجه خدمت اسمعیل میرزا شدند و صباح روز جمعه امرا
و شاهزادگان بدولتخانه همایون جمع شدند سلطان ابراهیم میرزا باستظهار آنکه در وقت سواری
از انجاعات تخلف نموده بر سر دولتخانه بیامد خود را اسماعیل میرزایی دانسته بدولتخانه آمد و امرا تعظیم
و تکریم بقاعده مقرر کردند امه قلی سلطان الحک اغلی نیز که در وقت سواری از ایشان تخلف نموده
بخانه خود رفته بود و باین معنی مستظهر بود با علیخان بیک ولد پیره محمد خان و جمعی از میرزادهای استاجلو
بدولتخانه آمده درجه اکرام داشتند اما ابردی ندانست زال بیک و فرخ بیک کرجی و حمزه سلطان طالش
و جمعی دیگر از سلطان حیدریان که بعضی از حسین بیک تخلف نموده رفته بودند کس فرستاده از خانهای
خود گرفته بدولتخانه می‌آوردند و بضرب تیغ انتقام روانه راه عدم می‌نمودند حکیم ابونصر ولد صدر الشریعه
گیلانی که در سلک اطبا خاصه شریف منسلک و از زمره سلطان حیدریان بود و بعد از ارتحال شاه
جنت مکان مرافقت میرزا اختیار نموده در دولتخانه توقف نموده بود چون قضیه مذکور بوقوع انجامید
او راه بیرون شد نیافت و در یکی از منازل دولتخانه میانه بخاری پنهان شده بود قورچیان حوضخانه
بتحریک و اغوای بعضی از ارباب عناد او را متهم داشتند که در معالجه خیانت نموده در بوره حب الفر موده
مرزا سیم خان گذارد داخل کرده بود که باعث جرأت شد او را بیرون آورده همانجا پاره پاره کردند و صدر الدین
خان تنجاوند را مقید نموده سپردند که در باب او آنچه حکم پادشاهی شود عمل نمایند و مدار حکم و فرمان
بر نواب پریخان خانم بود و در میانه امرا و حسین قلی بیک خلفا که چنین کاری بزرگ از پیش برده بود سر نخوت
و غرور بر فلک می‌افراشت و جمیع امرا حسب الصلاح نواب خانم از میانه امرا حیدر سلطان چابوق ترکمان را
بجهت آوردن اسماعیل میرزا بقلعه قهقهه فرستادند و علما و مشایخ جمع شده نعش شاه جنت مکان و سلطان
حیدر میرزا را غسل داده نعش شاه جنت مکان را در تابوت محفوف برحمت حی لایموت نهاده در خانه [illegible]
که در دولتخانه بود گذاشتند که بعد از وصول پادشاه بدانچه مقرر شود عمل کنند و شرح نقل آن بمشهد مقدس معلی
در زمان اسماعیل میرزا مرقوم کلک میگردد و نعش سلطان حیدر میرزا را باستانه امامزاده حسین علیه و آبائه التحیه
برده دفن کردند مجملا از روز سه شنبه که این قضایا بوقوع پیوست تا روز جمعه در دار السلطنه قزوین آتش فتنه

و آشوب نوعی مشتعل بود که آشنا و بیگانه را می سوخت فزع اکبر در میانه خلایق پدید آمده اجامره و اوباش
محلات سر بشور و شر و فساد بر آورده هر کس با هر کس عداوتی داشت جنگ کشتی نام نهاده بیملاحظه
بقتل او می پرداخت و احدی را قدرت آن نبود که از بیم مضرت اجلاف سر از خانه بیرون تواند آورد
و هر کس بقدر حال مردم بر اقدار جمع کرده محافظت خود میکرد تا آنکه روز جمعه بیست و چهارم شهر صفر
جارچیان مقرر داشتند که باتفاق میرزا علی سلطان قاجار در محلات منادی کردند که کوچه بندها را
باز کنند و من بعد هر کس متعرض کسی گردد سیاست خواهد یافت و اسواق را در گشوده بسودا و
معامله مشغول گردند مردم را بمسجد جامع ترغیب کرده جمیع شاهزادگان و امرا بمسجد جامع حاضر شده
خطبه سلطنت و پادشاهی باسم اسماعیل میرزا خواندند خطیب اول مرتبه عزا و تعزیت شاه جنت مکان شروع کرد
چون این مصرع را خواند ع شهریست پر ز محنت و غم شهریار کو: فریاد و فغان از زمین و زمان برخواست
و تا آمدن اسماعیل میرزا سه روزه جمیع امرا بدر خانه حسین قلی خلفا جمع شده او را ملازمت مینمودند و
همراه او بدر خانه نواب پریخان خانم آمده مهمات ضروری که در امور ملک و مال بود بعرض میرسانیدند
و احدی را حد آن نبود که از حکم و فرمان نواب خانم تجاوز تواند کرد درین اثنا سولاق حسین وارد و غدی خلیفه
تکلو که در سمام و اشکور گیلان میبودند بدار السلطنه قزوین آمده بعد از آن طایفه تکلو اراده کردند که
عداوتی که در سوابق ازمان میانه تکلو و استاجلو بود تازه کرده آنچه از طایفه استاجلو در زمان شاه
جنت مکان نسبت بتکلو خصوصا در دفع قزاق خان ولد محمد خان شرف الدین اغلی حاکم هرات کرده و افساد
آن طبقه سمت وقوع یافته بود و بدان سبب از سعادت خدمت و انبساط قرب با منزلت دور افتادند
درین هنگام که فرصتی چنین بدست افتاده در مقام انتقام نشوند و چون آن طبقه امه قلی سلطان ایجک
اغلی و جمعی کثیر از میرزادهای استاجلو در قزوین بودند اراده قتل ایشان کردند و حسین قلی خلفا مصلحت دیده
او بجهت آنکه شنیده بود که امه قلی سلطان در روزی که استاجلو بر سر دولتخانه میرفتند گفته بود که رای
صواب آنست که اول بر سر حسین قلی خلفا رویم و بکرت به در اثنا مجادلات کنایة باو گفت که اگر سلطان
حیدریان برای من عمل میکردند مهم ایشان پیشرفت می پذیرفت لهذا ارفای غبار کرده زیاده در مقام
منع آن جماعت نشده ایشان از اطوار او عدم مضایقه تفرس نموده بهیئت اجتماع سوار شده و بخانه امه قلی سلطان

نهادند

نهادند و ایشان واقف شده در بام منصوب ساخته در مقام مدافعه در آمدند ملازمان بی حیف اکثر دست
از معاونت کوتاه کرده سر خود گرفتند سی چهل نفری که از ارباب تعین بودند پای ثبات فشرده بجنگ
مشغول شدند طایفه تکلو که قریب بیک هزار و پانصد نفر بودند از در و بام فرو ریخته تیغ در آنها نهادند و امه قلی سلطان را
با چند نفر از پسران و اقوام علی خان بیک ولد پیره محمد خان را با چند نفر از جماعت چاوشلو و اقوام او
و دیگر اعیان استاجلو تا بیست و چهار نفر را مقتول ساخته خانهای ایشانرا غارت و تاراج نموده
حتی عورات و اطفال را برهنه و عریان کردند و همچنین اجامره و اوباش و عوام الناس ببهانه تکلو
دست بغارت و تاراج خانهای سلطان حیدریان گشاده کسی متوجه ضبط و منع آنها نتوانست شد
و از خانه حسین بیک و صدر الدین خان و حمزه سلطان و سایر سلطان حیدریان چندان از نفایس
اموال و امتعه و اجناس بیرون آمد که در خزانه خیال نمیگنجید و نهایت خفت و خواری بر سر عیال و اطفال
آن طبقه آمد امیر خان موصلوی ترکمان که در حوالی میبود باتفاق حسین خان سلطان شاملو اراده قتل
پیری بیک قوجلو و استاجلوان که با او در ورامین می بودند نموده بر سر خانه او رفته محاصره کردند و اکثر قشون
از سر او پراکنده شده سی چهل نفر که اهم در سمی داشتند توقف نموده دست به تیر و کمان گشادند
و تا تیر در ترکش داشتند جنگ کردند و ترکمانان و طایفه شاملو که قریب دو هزار کس بودند سعی بسیار
نموده پیری بیک را با تمامی آن مردم بقتل آورده اسباب و جهات ایشان هبا منثورا شد و باعث
کل ازین همه شور و شر و غوغا آن بود که پانزده روز اصلا خبری از جانب قلعه قهقهه نیامد و امرا و مردم را
دغدغه شد که مبادا سلطان حیدریان باستصواب خلیفه انصار قراداغلو نسبت باسماعیل میرزا
غدری اندیشیده باشند و عالم رای صاحب تصور نموده مردم شروع در بی اعتدالیها کردند تا آنکه خبر
صحت اسمعیل میرزا و خروج او از قلعه رسید و نواب خانم حکم کردند که امرای تکلو باستقبال شاه
رفته در شهر توقف ننمایند و ایشان عزیمت رفتن کرده شور و شر و غوغا فی الجمله تسکین یافت بعد از رفتن
ایشان نواب سلطان ابراهیم میرزا که منصب ایشیک آقاسی باشیگری داشت باتفاق میرزا سلیمان سلطان
ناظر اسباب سلطنت و پادشاهی و چتر زرین و نقاره خانه و بیوتات را برداشته باستقبال رفته در جمی
ریحان بسعادت ملازمت مشرف شدند **ذکر جلوس اسماعیل میرزا** سابقا سمت تحریر پذیرفت که اسماعیل میرزا

ارشد اولاد شاه جنت مکان و برادر اعیانی نواب سکندرشان بود بجهت ارتکاب بعضی محرمات که لازمه
سن جوانی است مثل مصاحبت با دیوانه خران قزلباش که مرض خاطر اشرف شاه جنت مکان شده بود که نتوانست
او را دیگر در آن همایون مصلحت ندیده نواب سکندرشان را از دارالسلطنه هرات طلب فرموده او را
در عوض بحکومت خراسان فرستاده محمدخان شرف الدین اغلی تکلو بدستور لله میرزا شده سلوک او
نیز در خراسان پسند طبع اشرف نیامد و طایفه تکلو اندکی بی اعتماد شده بودند بدستور نواب سکندر
شان نیز همراه فرستاده او را طلب داشتند و بی آنکه شرف ملازمت دریابد سوندوک بیک قورچی باشی
حسب الامر الاعلی او را از احوال قزوین گذرانیده بقلعه قهقهه برد و حکام قلعه که هر چند سال دیگری تعیین
میشد بمجاورت شاهزاده قیام داشتند تا آنکه نوزده سال شش ماه و بیست و یک روز در قلعه روزگار گذرانیده
در این هنگام حکومت قلعه بخلیفه انصار تعلق داشت و جمعی از قورچیان حسب الامر شاه جنت مکان
بحراست شاهزاده مشغول بودند که خبر ارتحال شاه جنت مکان و قتل سلطان حیدر میرزا باو رسید
بحسب اتفاق خلیفه انصار بشکار رفته در پای قلعه نبود چون اسمعیل میرزا بخلیفه انصار بی اعتماد بود و او را
سلطان حیدری میدانست و بقتل سلطان حیدر میرزا مستفیض نبوده احتمال کذب میداد با قورچیان
متفق شده احتیاط در قلعه را بسته ابواب خروج و دخول مسدود ساخت تا اخبار صحیح رسیده قضایای
مذکور بوضوح انجامید و اعوان و انصار جمع شدند خلیفه انصار در شکارگاه خبر جزم شنیده دانست که
قضیه سلطان حیدر وقوع یافته و بپای قلعه آمده در را مسدود یافت هر چند تضرع نموده اظهار یکرنگی کرد
مفید نیفتاد مجملا تا بسه روز هیچ آفریده را مجال دخول بقلعه نداد تا آنکه جمعی کثیر از اهل اردو و مردم
آذربایجان بپای قلعه حاضر شد و قضیه قتل سلطان حیدر تحقیق پیوست در را گشوده جوق جوق مردم
بقلعه رفته بشرف سجده مشرف میشدند از طایفه استاجلو نیز جمعی آمده بودند میر بار بیک تاج زار مصاحبان
سلطان حیدر میرزا که غایبانه ایشان را میشناخت در قلعه بقتل آوردند سایر اعیان استاجلو خایف
و ترسان گشته خود را بدارالارشاد اردبیل انداخته در حظیره مقدسه سلطان الاولیا متحصن شدند بالجمله
اسمعیل میرزا بعد از رسیدن حیدر سلطان چابوق که از قزوین بطلب او آمده بود و اجتماع عساکر در ساعتی
که خود اختیار کرده بود از قلعه بیرون آمده در قصبه حیدر سلطان اقامت نمود همه روز جمعی کثیر دارد گشته بشرف

سجده

سجده و پابوس مشرف میشدند و جماعت قراداغلو اراده قتل خلیفه انصار کردند مشارالیه خود را بخدمت اشرف
رسانیده عرض کرد که من سزاوار تقصیرم و مستوجب سیاست و اگر رضای اشرف مقرون بقتل بنده است
اشاره فرمایند که ملازمان این آستان بدان مبادرت نمایند و اگر رقم عفو بر تقصیرات بنده کشیده میشود
بقدر مورد توجه و التفات گردانند که ازین خجالت و شرمندگی بیرون آیم اسمعیل میرزا فرمود که من نذر
کرده ام که اگر از کید اعدا خلاصی یابم و روزگار بکام من گردد با هیچکس در مقام انتقام نباشم و چون تو
شرط خدمت نوکری بجای آورده باشی امر ولینعمت میداشتی که مرا مضبوط نگاه داشته بامر و نهی من
التفات نمیکردی نوکر خوب چنین می باید که در خدمت مرجوع از هیچکس حتی فرزندی همچو من محابا نکند
و حکم شد که مشارالیه بدستور در سلک امرا منتظم بوده باشد و اندکی از دغدغه بیرون آمده اراده
از خاطر قراداغلویان محو شد بالجمله نواب اسمعیل میرزا بعد از سه روز از پای قلعه کوچ کرده باهستگی طی
مسافت مینمود و بدارالارشاد اردبیل آمده بشرف زیارت حظیره مقدسه دریافت و از آنجا
بمنزل می آمد تا در چمن زنجان سلطان ابراهیم میرزا و میرزا سلیمان ناظر و اکثر اهل خدمت شاه جنت
مکان رسیده دولتخانه مبارک که از حرم و دیوانخانه و بیوتات پادشاهی نصب کردند و خیمه زرنگار
پادشاهانه بر زبر سرا و افراخته بعظمت و شوکت هر چه تمامتر باردو آمده در دولتخانه نزول کرد و سلطان
ابراهیم میرزا بشرف ملازمت رسیده سجده بخت و مبارکبادی تقدیم رسانید اسمعیل میرزا او را
در آغوش مهربانی کشیده انواع تفقد و دلجویی بظهور آورده او را برادر خطاب کرده انیس مجلس و مصاحب
دایمی گردانید و در منزل مذکور پیره محمدخان استاجلو نیز از گیلان رسیده امام قلی میرزا را در قبل
ازین نگاشته کلک بیان گشت که مرادخان استاجلو عمده سلطان حیدریان بود و شاه جنت مکان
بعد از صحت از بیماری او را به تسخیر قلعه گجور فرستاده هنوز در پای قلعه بود که قضیه ارتحال شاه جنت مکان
و شهادت سلطان حیدر میرزا بوقوع انجامید مرادخان از گجور بلاهیجان رفته به پیره محمدخان استاجلو
ملحق شد و پیره محمدخان در میانه امرای استاجلو بدوستی اسمعیل میرزا متهم بود زیرا که شاه جنت مکان
او را با بعضی امرا بجهت آوردن خزاین و تحقیق تصرفی که اسمعیل میرزا در خزاین نموده بود بجانب قلعه فرستاده
بود همگی رفقا بنابر خوش آمدگویی شاه جنت مکان با شاهزاده بی اندامی بسیار کرده بودند اما پیره محمدخان

با او بادب سلوک کرده بود و بین الجمهور چنین اشتهار یافته بود که با شاهزاده عهد و پیمان بمیان آورده
و دختر خود را نذر او کرده صوفیان و ارباب اخلاص او را بدوستی اسماعیل میرزا مطعون میساختند
و چون جمعیت ایشان در لاهیجان بمسامع جلال رسیده بنا بر آنکه پیره محمد خان را از دولتخواهان خود
میدانست خاطر از وجمع داشت اما دغدغه کرد که مبادا مراد خان او را از جاده اخلاص منحرف سازد و امام قلی
میرزا را دست آویز خود کرده در مملکت گیلان که جای محکم و حصن متین است توقف نمایند و طایفه استاجلو
انجا را مامن خود ساخته لوای طغیان مرتفع سازند علی خان بیک ترکمان داروغه دفترخانه را نزد
پیره محمد خان فرستاد که فیما بین عهد و شرط ها ثبت کرده من در قلعه نموده ام او درباب طایفه استاجلو
هرگونه التماس که نماید بانجاح مقرون داشت اما چون مراد خان باعث فتنه و فساد گشته در میان قزلباش
دولتی انداخته چنیمهای او را کنده خود برادرم امام قلی میرزا را برداشته باستقبال موکب همایون آید
چون علی خان بیک بگیلان رسید پیره محمد خان فورا امتثال امر عالی نموده کلمه بالراس والعین برزبان آورد
و علی خان بیک بخدمت مرجوعه قیام نموده بازگشت و پیره محمد خان در رکاب شاهزاده مزبور متوجه استقبال
شده در چمن زنگان بسعادت ملازمت فایز شده بانواع تفقدات شاهانه سرفراز گشت و اسمعیل میرزا
امام قلی میرزا را فرزند نامیده در آغوش مهربانی کشید و از آنجا منزل بمنزل با کمال شکوه و عظمت و کامرانی
بنا بر طی مسافت نموده بحوالی قزوین نزول کرد شاهزادگان و حسین قلی خلفا و امرا عظام که در شهر بودند
بسعادت ملازمت فایز گشتند و بجهت ملاحظه ساعت بشهر نیامده در جانب شمالی شهر نزول کرده
در این منزل حسین بیک را در کسوت شبانان نمد پوش با کلاه نمدی بر سوائی گرسی مینیاد آوردند
و خلایق از اطراف و جوانب طعن و لعن میکردند و کارد و شمشیر و خنجر بر وحواله نمود محافظان مانع میشدند
چون بنظر عالی اسمعیل میرزا درآمده سجده کرد مصلحت وقت خود نگاهی بر اطراف و جوانب و حضار مجلس کرده
گفت سبحان الله از میانه اینهمه مردم همین گناهکار ما بوده ایم اسماعیل میرزا فرمود که جمعی دیگر در باب سلطان حیدر
اتفاق بجد نموده بودند و کاسه همه بر سر تو شکست و حسین بیک گفت پادشاهم عالم سلطان حیدری بود غایتش
اقبال تو بلندی نمود و قضیه بمصلحت خود عمل کرد و اگر در مقام انتقام خواهی بود عالمی را قتل کن اول مرا
اسماعیل میرزا تصدیق سخن او کرده این مقدمات باعث تاخیر قتل او شده او را بمجلس فرستاد حضار مجلس خصوصا

خلفا که در سیاست او مبالغه داشتند ازین سخنان زبان در کام کشیده خاموشی گزیدند روز دیگر از آنجا
بباغ سعادت آباد که احداث کرده شاه جنت مکان و باغ ارم نشانی است تشریف آورده سیر فرمود و بملاحظه
ساعتی که اختیار کرده بود داخل دولتخانه مبارک شد و جهت بیگناهی چند روز خانهای حسین قلی خلفا تعیین
از باغ بمنزل او رفت در آنجا سلطان مصطفی میرزا و حاجی اویس سلطان بپابت آورده بپابوس اشرف
مشرف شد و اسمعیل میرزا روی شاهزاده را بوسیده استمالت داده میانه او و دیگر برادران بجلوس امر کرد
و شاهزاده اراده نشستن نموده هیچیک از برادران تعظیم او نکردند و خود پایین تر از سلطان سلیمان میرزا
که سال از او بزرگتر بود جا اختیار نموده بر سایر برادران تقدیم کرد و اسماعیل میرزا در مقام نصیحت برادران
درآمده مهربانیهای زبانی بظهور آورده گفت اگر شما با من در مقام محبت و راستی باشید انشاء الله تعالی
من بنوعی با شما سلوک خواهم کرد که هیچ پادشاهی با برادران نکرده باشد اما دل او ازین حکایت خبر نداشت
و مکنون خاطرش جز افنا و اعدام ایشان نبود عاقبت آنچه در خاطر داشت بمنصه ظهور آورد چنانچه در محل خود
سمت گذارش خواهد یافت و فتح الله بیک و شاه قلی بیک و نذر علی بیک و شاهوردی بیک برادران
حسین بیک را آوردند و شاهزاده سلطان لنگرلو که در سلک امرای استاجلو منتظم بود سپردند او بحکم رشید
در عتبار خود در در خانه خلفا هر چهار را بقتل آورد و چنین قرار یافته بود که هر کس را با او یماق بیگانه می سپردند
نگاه میداشتند و هر کس را با او یماق خودش می سپردند همان لحظه بقتل می آوردند و چهارده روز در خانه
خلفا بسر برد و اکثر امرا بطریق معهود ملازمت در خانه نواب پریخان خانم مینمودند و همین را باعث رفع
درجات و زیادتی اعتبار نزد پادشاه میدانستند و وکلای نواب مشار الیها آیین پادشاهانه و توزک و
طمطراق در خانه زیاده از زمان شاه جنت مکان طرح انداخته نواب و حاجبان و وکلا و ملازمان بطریق
سلاطین نظم و نسق درگاه مینمودند و اعتقاد نواب خانم این بود که چون سلطنت اسمعیل میرزا بسعی او صورت
بست و در زمان شاه جنت مکان نیز همشیره ممد و معاون او بود زیاده از شاهزاده سلطانم همشیره شاه
جنت مکان در امور پادشاهی صاحب دخل خواهد بود بحسب تقدیر این اعتقاد بر عکس مطلوب نتیجه داد
و اسماعیل میرزا بامرا سخنان کنایه آمیز در باب ملازمت در خانه خانم میگفت و نوبتی تصریح کرده گفت که مگر یاران
نفهمیده اند که دخل عورات در امور مملکت لایق ناموس سلطنت پادشاهان نیست و اشنای مردم مجدد است

استنار دودمان علیه قبیح است امرا از حقیقت کار اگاه گشته ترک تردد نموده دراین اثنا مرشد از خلفا منحرف
گشته درمقام کسر شوکت او درامد سبب ظاهری که مقتضای عقل دور میزان خرد سنجیده میشاید ان بود که ظرف
طبیعت خلفا از باد غفلت و غرور مال‌امال و زیاده از حد اعتدال بزرگ شده بود و خود را بادشاهان
قرار داده منت عظیم بر اسمعیل میرزا داشت و این بار بر خاطر خطیر بادشاهان بسیار گران می‌باشد و
بر صاحب وجودی که خود موجود مجازی ساخته باشند ابقا نمی‌نمایند و سبب دیگر که بعد از آن ظهور یافت
ان بود که چند روز که از قتل سلطان حیدر میرزا گذشت و خبری از جانب قلعه نمی‌امد و خلایق مضطرب بودند
خلفا گفته بود که سبب اضطراب مردم جهت سلطان محمود میرزا هم شیر شاه جنت مکان و جوانی قابل
و شایسته بادشاهی است و نواب پری خان خانم نیز عرض کرده بود که ظن غالب این است که اسمعیل میرزا را
در شب اول که خبر فوت شاه جنت مکان بقلعه رسیده سلطان حیدریان ضایع کرده اند اگر اینمعنی بوقوع
انجامد سلطان محمود میرزا را بادشاه کنیم نواب خانم فرمودند که برادر اعیانی من سلطان سلیمان میرزا از وی بس
بزرگتر و بجهت برادری من ببادشاهی سزاوارتر است او را بادشاه میکنیم دراین اثنا خبر صحت ذات اشرف
از قلعه رسید و دران چند روز که اسمعیل میرزا در خانه خلفا بود معاندان او همه مقدمات را در خلوت بعرض
رسانیده مزاج بادشاهی را از و منحرف ساخته بودند نی نی غلط گفتم هیچ‌یک از ینها نبود بلکه الله سبحانه و تعالی که
منتقم حقیقی است بمصداق کلام صدق انجام من اعان ظالما سلطه الله علیه مزاج اسمعیل میرزا را با او متغیر ساخت
و زمانه بطلب خون ناحق ریخته شاهزاده مظلوم سلطان حیدر میرزا برخواسته زیاده ازین تاب انتظار ظلم
نیاورده عنقریب ساعیان قتل شاهزاده مغفور و قاتلان او هر یک ببلایی گرفتار امدند بالجمله چون اسمعیل میرزا
نسبت بخلفا بی اعتقاد شد اول او را تکلیف منصب عالی وکالت دیوان اعلی و نیابت نفس همایون کرد و غرض
انکه منصب خلافت بدیگری داده شود و مطلب اسمعیل میرزا ان بود که چون صوفیان خلفا را خلیفه و نایب مرشد
کامل دانسته حکم او را تالی احکام مرشد میدانستند و دران هنگام قریب ده هزار کس ازان طبقه در قزوین اقامت داشتند
که از دل و جان محکوم حکم خلفا بودند و خلفا باستظهار ایشان انهمه تسلط و اقتدار یافته بود خواست که در میان
نماند و گفت که پایه تو ازمرتبه خلفایی گذشته باید که متکفل منصب وکالت دیوان اعلی گردی مشارالیه در جواب
گفت که من منصب خلافت را از دست نمیگذارم و اگر وکالت علاوه ان میگردد فبها و الا بوکالت راضی نیستم

چه بار خود را از وکالت برتر میدانست اسمعیل میرزا از ینجا که اظهار ازردگی کرده شکوه بر زبان اورده امرا روملو
مخاطب ساخته گفت که هرگاه صوفیان و طالبان از سخن مرشد کامل تخلف و تجاوز نمایند در طریق صوفیگری و
سلوک مشایخ صفویه چه مکافات دارد ایشان گفتند که هر کس از رضای مرشد کامل تخلف و تجاوز نماید صاحب خطا
و مردود است گفت که خلفا چرا از سخن ما گردید و این حکایت بخلفا رسیده صباح که بخدمت اشرف امد که بعضی
حکایات عرض نماید چون بدر خانه رسید ایشک اقاسیان و حاجیان باشاره علیه مانع شده گفتند
که هرچند این خانه تست اما بادشاه درین خانه اقامت دارد و تا محل نزول بادشاه است دولتخانه قزلباش است
و تو در خدمت بادشاه که مرشد ماست صاحب تقصیر و خطایی و مادام که مرشد کامل از خطای تو نگذرد
در طریق سلوک و صوفیگری جایز نیست که داخل دولتخانه شوی در برابر درگاه پیش مرشد کامل بر سر رضا
اید خلفا امری که هرگز تصور و تعقل نکرده بود مشاهده نموده دود حیرت بدماغش راه یافت و تا وقت ظهر
در در خانه بطریق گناهکاران نشست و جمعی کثیر از مردم روملو و غیره در اول روز با او موافقت نمودند اسمعیل
میرزا کس بیرون فرستاد که خلفا بمنزل خود رود که ما هر سخنی که با او داشته باشیم خود با او گفت و شنید
خواهیم کرد خلفا ازین حکایت فی الجمله اطمینان قلب حاصل نموده همگنان را تصور ان شد که بادشاه بمنزل او رفته
تدارک خاطرش خواهد کرد و دو روز که در خانه نشین بود بتغافل گذشته صورت ملاقات روی ننمود و امرا روملو
که بدستور رفیق او بودند روز سیوم دلو بوداق را که از امرا روملو مرد زیرک راست اعتقاد بود طلب نموده
گفت که خلفا چه میگوید او جواب داد که از تخلف امر بادشاهی نادم و پشیمان است و بهر خدمتی که اشاره شود
اگر همه سگبانی این استان باشد منت بجان داشته بدان قیام مینماید اسمعیل میرزا گفت که اگر راست میگوید
و مطیع امر است ما باز او را حق خدمت او را بامری مامور سازیم که موجب رفع درجات دنیا و اخرت او است
قورچی باشی مشهد معلی کردیم که در روضه مقدسه حضرت امام الجن و الانس خدمت کرده هم در خراسان
اعتبار دنیا و هم اجر اخرت داشته باشد باید که همین لحظه او را سوار کرده روانه سازی دلو بوداق و امرا روملو
و سایر هواخواهان خلفا دانستند که اسمعیل میرزا با او بی اعتماد است و بودن او در اردو ممکن نیست و شیخی را که
سر نخوت و غرورش بوکالت دیوان اعلی فرود نمی‌امد تکلیف قورچی باشیگری مشهد که در خور ادنی ملازمش
نمیدانست با نمودن علامت غضب و بی التفاتی سست لرزه دری گزیده عموم طایفه روملو حتی ملازمان [illegible]

نرفتند و او حیران کار خود ماند درین اثنا دلو بوداق آمده پیغام شاهی گذارد و او را سخن نگذاشته
فی الفور سوار کرد و از شهر یلغار سنج بیرون برده باز آمده یراق و اسباب او را همان لحظه بار کرده روانه
شدند چون خلفا بدامغان رسید اقچه قوملو حاکم دامغان حکمی ظاهر ساخت که خلفا در دامغان توقف
نماید که هر چه بعد ازین حکم شود بعمل آورد و بعد از چند روز کور شاه علی روملو حسب الامر الاعلی بدامغان
رفته دیده عبرت بینش را از مشاهده صورتهای عجیب و غریب دنیا عاری و عاطل ساخته معدوم البصر
گردید مجملا چون اسمعیل میرزا خلفا را از شهر بیرون کرد از منزل او بیرون رفته بخانهای شاه قلی سلطان
یکان استاجلو که در مابین میدان اسب شاهی و خانهای نواب پری خان خانم واقع است آمد
و در انجا نواب پری خان خانم و مخدرات استار سلطنت بشرف ملاقات فایز گشته زیاده مهربانی
که متوقع نواب خانم بود بظهور نیامد و از انجا در ساعتی که خود تعیین نموده بود بدولتخانه مبارک آمد
و تغییر و تبدیل بسیار در عمارات دولتخانه کرده بعضی منازل طرح انداخت و همه روزه سامان کار میکرد
و بدبخت گاهی در منازل یکان شاهقلی و گاهی در خانهای نواب پریخان خانم و گاهی در باغ سعادت آباد
میکرد و طوایف قزلباش از اطراف و جوانب ممالک رو بدرگاه معلی آورده کثرت و ازدحام خلایق در
دار السلطنه قزوین بمثابه گشت که در کوچها و اسواق تردد و عبور دشوار بود و تحف و هدایا از سلاطین و
پیشکش امرا و ملوک اطراف و ارباب و اهالی ممالک چندان در دار السلطنه قزوین جمع شده بود که محاسب دهم
از تعداد آن بعجز و قصور اعتراف داشت و چون ساعتی بجهت جلوس اختیار کرده بود جمیع مهام سلطنت
بادشاهی را موقوف داشته بروز جلوس وعده میکرد و مردم روز میشمردند و انتظار جلوس میکشیدند
و طوایف قزلباش بنوعی مطیع امر و فرمانش گشتند که از جانب او نسبت بهر کس سوء مزاجی
فهم میکردند خونشان و اقربایش به بهانه آنکه سلطان حیدری بود بقتلش می پرداختند و بدبخت
جمعی کثیر از طایفه استاجلو راه عدم پیمودند چون سارو سولاف حسین و الله قلی بیک برادران محمدی خان
تخماق که بایلچیگری روم رفته بود و ایشان خود همه روزه در ملازمت اشرف بودند ابوتراب بیک
ولد یعقوب میرزا که از ایماق ایشان بود در وقتی که ایشان از دولتخانه بیرون آمده بمنزل خود میرفتند
در کوچه تنگ با چند نفر از مردم خود که در کمین غدر نشسته بود شمشیرها آخته آن دو میرزاده را پاره پاره کردند

جون

جون این اعمال که هر روز بظهور می آمد باز خواستی نمیشد مردم دلیر گشته این امر ناپسند بممالک محروسه
سرایت کرده هر کس در هر جا بقتل یکی از اعیان استاجلو قدرت می یافت بلا تاخیر مبادرت مینمود
از جمله حسین سلطان افشار حاکم فراه و سایر امرای سرحد که در دار السلطنه هرات بودند اتفاق
نموده شاهقلی سلطان یکان استاجلو بیگلربیگی خراسان را بقتل آوردند مبین آنکه شاهقلی
سلطان یکان بیگلربیگی هرات و لله نواب اشرف اعلی شاهی ظل الهی بود بعد از سنوح واقعه
شاه جنت مکان امرا محال قریبه هرات را بجهت حراست سرحد طلب نموده بود از امرای مذکور حسین
سلطان افشار حاکم فراه قتل شاهقلی سلطان را با خود مخمر ساخته با امرا و رفیق مواضعه نموده در بیرون
دروازه ملک جمعیت نموده بودند خبر مواضعه ایشان بگوش اعیان استاجلو رسیده ایشان نیز در درون خانه
سلطان جمعیت نموده یراق و اسلحه بر خود مرتب ساخته مترصد جنگ و پیکار گشته و بامرا پیغام فرستادند
که طایفه استاجلو مغضوب بادشاه اند و محل اعتماد نیستند و ما شهر و قلعه هرات را که خانه بادشاه است
بتصرف نمیگذاریم و استاجلو را دخل نداده خود حراست قلعه و مملکت مینماییم که تا از جانب بادشاه
بهر کس مفوض گردد بسپاریم اولی آنکه سلطان از شهر بیرون آمده اگر اراده رفتن درگاه معلی داشته باشد
روانه شود و الا در گوشه نشسته منتظر امر و فرمان بادشاهی باشد جماعت استاجلو در مقام منازعه
در آمده جواب دادند که ما حسب الفرموده بادشاه حاکم این ممالک بوده ایم و مادام که حکم عزل از جانب
بادشاه بحال نرسد دست از حکومت و مملکت کوتاه نمیکنیم جهلا و مفسدان هر دو گروه بجوش و خروش
در آمده از جانبین لشکرکشی و قیل و قال در میان بود هر چند مردم صلاح اندیش در هرات بودند که اطفای
نایره فتنه توانند کرد اما بملاحظه جانب بادشاه و سوء مزاج او بعموم استاجلو ارخای عنان کرده بمقام
دفع فتنه نشاید شاهقلی سلطان که مرد ترک صلاح اندیش عاقل بود از بیم بدنامی طایفه استاجلو را
از یراق بستن و لشکرکشی منع کرد و ابواب ملاقات مردم را مسدود ساخته بحال خود نشست و دست
از داد و ستد مملکت کوتاه کرده منتظر بود که از جانب اسمعیل میرزا در باره او و حکومت هرات چه حکم شود
آن طایفه بدین اکتفا نکرده علی الغفله بر سر خانه او هجوم کردند و جمعی که حاضر بودند در مقام مدافعه در آمده
کاری نتوانستند ساخت طایفه افشار بخانه در آمده در حالتی که او بی اسلحه و یراق ایستاده مردم خود را

از جنگ کردن منع میکرد باتیغها کشیده بر سر اوریخته نقلش بر داختند و خانه او بغارت و تاراج حادثات رفت بعد از وقوع این حال جماعت استاجلو از هرات پراکنده شده غارت زده و پریشان حال بعضی روانه اردو شدند و نواب کامیاب اشرف اعلی شاهی ظل اللهی که دران وقت شش هفت سال بود در هرات بی لله و محافظه بانده و طایفه افشار و غیره در هرات بودند منظنه بی توجهی اسمعیل میرزا زیاده ملتفت نشدند چون خبر قتل شاهقلی سلطان بار دور سید اسمعیل میرزا علی بیک ولد سلطان حسین شاملو نواده دورمش خان را تربیت فرموده بمرتبه خانی و شرف مصاهرت این دودمان سرفراز فرموده بحکومت دار السلطنه هرات و امیر الامرایی خراسان نصب فرموده در قضیه شاهقلی سلطان تغافل ورزیده در مقام باز خواست نشد اعیان استاجلو که در اردو بودند بیشتر از پیشتر پریشان خاطر گشته حیران کار خود بودند و هیچکدام آسوده حال شبی در بستر آسایش نمی غنودند و لحظه از دغدغه خالی نبودند درین اثنا محمدی خان تخماق که از امرا معتبر استاجلو و بیگلربیگی چخور سعد بود و با ایلچیگری روم رفته بود معاودت نموده بدار السلطنه قزوین آمده بپابوس اسمعیل میرزا مشرف شد و توجه و التفاتی که متوقع بود مشاهده ننمود بلکه در مقام آن شد که الکای چخور سعد را از و تغییر داده جای او را به ابو تراب سلطان عمزاده او و پدر شاه قلی سلطان قارنجا اغلی استاجلو که نفس سرحد بود دهد و التفات نیافت و طایفه استاجلو در میانه قزلباش خجلت زده و مضطرب الاحوال شبی بروز می آوردند و میگفتند که چون ما در خدمت مرشد کامل صاحب تقصیر و خطا شده ایم و تا مرشد کامل رقم عفو بر جرایم تقصیر و خطای ما نکشد خانه و زن و فرزند و آسایش بر ما حرام است همگی امرا و اعیان و بوزباشیان این طبقه بدولتخانه مبارک جمع شده در برابر درگاه رحل اقامت انداخته شب و روز انجا بسر می بردند بره محمد خان و محمدی خان تخماق تیر خود را در سلک گناهکاران استاجلو در آورده در میان انجماعت نشستند و همین بسند خاطر اشرف نیامده مکرر اظهار نمود که بره محمد خان هرگز داخل انجماعت نبود حالا چرا خود را داخل کرده حمایت و شفاعت گنهکاران می نماید مشار الیه ازین سخنان ترک آن فاق ایشان نکرده و قریب بده شبانروز در دولتخانه نشسته منتظر مژده عفو و امان بودند اما سامانها در یکدیگر کشیده اسباب تجملات بزرگانه بانجا آورده هر روزه شیلانها میکشیدند و ظروف طلا و نقره و یراق

ملوکانه در نظر ارباب حقد و حسد جلوه میدادند بعد از ده روز اسماعیل میرزا نسری را که در نعش سلطان حیدر میرزا جماعت استاجلو انداخته یکی از درخان چنار برابر ایوان چهل ستون بند شده تا غایت مانده بود کشیده بدست یکی از مقربان داده بمیان مجمع استاجلو فرستاد که شما دعوی اخلاص و صوفیگری میکنید این چه شربت و چه جماعت این تیر را بجانب دولتخانه مرشد کامل و طرف نعش مبارک شاه جنت مکان انداخته اند انجماعت در جواب گفتند که ما از بدو طلوع نیر دولت این دودمان آبا عن جد خدمت این آستان کرده بجز این درگاه پناهی و امید گاهی نداریم جمعی از بید و لتان بابا فساد و تحریک دیگران راه صواب گم کرده مرتکب امور ناصواب شدند و هرکس این عمل کرده بجزای خود رسیده و میرسد دیگر از ما چه گناه است و مع ذلک همگی گناهکار و مستحق سیاستیم و در عالم اخلاص انچه از جانب اشرف بما رسد از لطف و قهر ما شاکریم که تیغ بار در کوی اتماه کردن نهادیم الحکم لله درین اثنا جمعی را بیرون فرستاد که سایبانها بر سر ایشان فرود آوردند و عوام الناس اسباب ایشان را کنند مردم هجوم کرده دست بغارت بر آوردند و انجماعت بر سوانی که کس میناد پراکنده شدند و خود را بمساکن خود رسانیدند و چند روز بره محمد خان مغضوب بود بعد از چند روز او را طلب نموده اظهار کرد که سلطان مصطفی بجهت دوستی سلطان حیدر و سلطان سلیمان که او و همشیره اش پریجان خانم سبب اعتبار ظاهری شده انچه توقع داشتند بظهور نیامده باطن عداوت دارند و من از ایشان ایمن نیستم بره محمد خان عرض کرده بود که هرگاه خاطر مبارک پادشاه از ایشان غبار آلوده باشد بیکی از قلاع فرستند که عمر شان در قلعه سپری شود اسمعیل میرزا با وگفته که سلطان مصطفی پرورده طایفه استاجلو است او را شما و سلطان سلیمان را به شمخال چرکس خال او می سپاریم میخواهد در قلعه نگاهدارید و میخواهید تربیت کرده پادشاه کنید روز دیگر حکم شد که حاجی ولیس سلطان مصطفی میرزا را بمنزل بره محمد خان برده باو سپارد و قبض بگیرد و همچنین سلطان سلیمان میرزا را بمنزل خالوی او فرستادند چند روز این گفت و شنید در میانه طایفه استاجلو بود هر چند نمیخواستند که بخون اولاد شاه جنت مکان دست آلایند اما عقلا این طایفه دانستند که اسمعیل میرزا جز بافنا و اعدام شاهزاده بنوعی دیگر راضی نمیشود و علاج دیگر ندانستند عاقبت رای همگی برین قرار یافت که او را اتاجر کردانند و شاهزاده از غفلت و فراستی

داشت این معنی را فهمیده دران چند روز که در منزل پیره محمد خان بود همه مترصد قتل بود و بطاعت و عبادت
میگذرانید تا آنکه شبی چند نفر از ان طایفه بخوابگاه شاهزاده رفته او را خفه کردند شمخال نیز با سلطان
سلیمان میرزا همین عمل پیش برده هر دو در یک شب شربت شهادت چشیدند و نعش ایشان را
باستانه مقدسه امامزاده حسین علیه السلام برده دفن کردند بعد ازین قضایا، پیره محمد خان مورد شفقت
و مرحمت و تربیت گشت و دختر او را که نامزد اسمعیل میرزا بود عقد نموده طوی پادشاهانه کرده با او زفاف
کرد و دختر حسین خان سلطان حسلو را نیز خواستگاری نموده هر دو را در یک شب بحرم آوردند بعد از دامادی
باستاجلو در مقام شفقت درآمد و ابراهیم سلطان و مرشد قلی سلطان پسران یکان شاه قلی را
تربیت کرده ابراهیم سلطان را حاکم قزوین و مرشد قلی خان را بحکومت سیستان نامزد کرد و طایفه استاجلو
فی الجمله آبروی یافته دیگر کسی دست درازی بایشان نتوانست کرد و از شاهزادگان نامدار سلطان ابراهیم میرزا
مصاحب و انیس مجلس خاص بود و با او گفت که تو شاه جنت مکان را بمنزله فرزند بودی و بر سر پا خدمت
میکردی حالا ما را بمنزله برادری ایشک آقاسی باشیگری نامناسب توست و تغییر آن داده او را مهردار کرد
که هر وقت در پیش نظر نشسته باشد و بشرف مکالمه و همزبانی مشرف باشد و منصب ایشک آقاسی
باشیگری را بحسین قلی سلطان شاملو تفویض نموده و میرزا شکرالله اصفهانی را که مستوفی الممالک شاه
جنت مکان بود بوزارت دیوان اعلی منصوب ساخته میر شاه غازی مستوفی بقایا را مستوفی الممالک کرد
و چون روزی که بجهت جلوس تعیین کرده بود هنوز دور بود دخل در انتظام مهام ممالک نموده انجاح مطالب
خلایق را از ترک و تاجیک و سپاهی و رعیت که پای سریر اعلی جمع شده بودند بروز موعود وعده میداد
و عمارات عالیه در دولتخانه طرح انداخته همه روزه استادان ماهر کار میکردند و هر جماعت از ارباب صناعت
یکی از مقربان قزلباش سرکار بود مجملا اساس سلطنت و طمطراق پادشاهی بنوعی طرح انداخته بود که
قیصر و خاقان را کمترین ملازمانش میشمردند و صیت و صولت جهانبانی و آوازه شکوه سلطنت و کامرانی
او بنوعی در اطراف آفاق بلند شد که نقش مخالفت او در آینه خیال هیچ پادشاه ذی شوکت صورت نمی‌نمود
جمیع سرحدها از امرا و حارسان و لشکریان خالی مانده بود و هیچ مخالفی را قدرت آن نبود که جز بطریق انقیاد
قدم در عرصه ممالک تواند نهاد یا از سرحد و ثغور قلمرو قزلباش پرغاله تواند برد و الحق طرفه شکوهی و عظیم صلابتی

داشت و چون روز وعده جلوس نزدیک رسید اول اراده کرد که جهت ترویج نواب جنت مکانی آتش داده
نعش مطهرش را که عاریت در دولتخانه بود باستانه مقدسه امامزاده حسین علیه السلام برده در انجا بامانت
گذارند که در وقت با نقل بمشهد مقدس معلی شود و یراق و اسباب از برای مزار امامزاده مذکور برده خیمه
و سراپرده بسیار نصب نموده مجلس عظیم آراستند دوازده هزار ظرف اطعمه الوان و حلاوه سرانجام
نموده نعش مطهر شاه جنت مکان را از دولتخانه بیرون آورده آن جنازه مغفرت اندازه را اسمعیل میرزا
بدوش خود گرفته سایر شاهزادگان موافقت نمودند تا بیرون دولتخانه آورده در انجا اسمعیل میرزا
سوار شد اما باقی شاهزادگان تا آستانه مقدسه امامزاده حسین علیه السلام جنازه کشیده باستانه
رسانیدند و بعضی امرا نیز موافقت نموده نعش را در اندرون آستانه و در جوار مرقد امامزاده
با صندوق نهاده صندوق پوشش بر انداختند و حفاظ بتلاوت کلام ملک علام و ختمات قیام
و اقدام نموده از انجا بمجلس رفته دوازده هزار قاب طعام و حلاوه کشیدند فقرا و مساکین بل کافه مومنین
از سپاهی و رعیت از ان بهره ور گشتند و چون خاطرش ازین امر فراغت یافت در روز معهود جلوس
همایون بوقوع انجامیده در ایوان چهل ستون جنتی عظیم الشان مجلس عالی ملوکانه ترتیب یافت
و امرا و شاهزادگان و ارکان دولت جمع شده اسمعیل میرزا با شکوه و عظمت تمام بایوان آمده بر فراز مسند
پادشاهی جلوس کرده در مکان مبارک شاه جنت مکان قرار گرفت و زمانه غدار ناپایدار بزبان حال
ابتهال ادا نمود که بیت خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی ؛ گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند ؛
بالجمله اول شاهزادگان و بعد از ان سادات و علما و مجتهدان و بعد از ان امراء عالیشان و اعیان قزلباش
و وزرا و ارباب قلم و اکابر و اهالی ممالک بشرف پابوس مشرف شده پیشکش و تحف و هدایا، ملوک اطراف
که از بدایت خروج از قلعه تا حین جلوس در درگاه فلک اشتباه جمع شده بود بنظر عالی در آوردند و بعد
از جلوس همچنان مهمات ممالک در عقده تعویق بود و هیچ مهمی فیصل نمی یافت و انتظار خلایق از حد
گذشت و بجهت رفع تشنیع مردم نواب سلطان ابراهیم میرزا را مقرر کرد که باتفاق مهدی خان تخاق و میرزا
علی سلطان قاجار و میرزا شکرالله وزیر در ایوان عدل نشسته مهمات حسابی خلایق و امور خزانه ممالک را
فیصل دهند و احکام و مناشیر بطغرای امر دیوان اشرف اعلی مزین ساخته بمهر آثار که علیحده بجهت آن احکام

ترتیب داده بودند منختم گردانند و چون زبان بنظم اشعار میگشود و عادلی تخلص میکرد در عنوان احکام و
مناشیر خود هو العادل قلمی مینمود منصب صدارت نصف ممالک را بسعادت پناه میرزا مخدوم شریفی
و نصفی دیگر را بشاه عنایت الله نقیب اصفهانی که در زمان خاقان جنت مکان قاضی معسکر بود نامزد
نموده مقرر شد که احکام و امثله شرعیه بمردم دهند یکدو ماه معاملات شرعیه شرعی و حسابی کافه مردم دیار
در دیوان عدل فیصل یافته احکام و مناشیر بمهر اشرف میرسید و اکثر اوقات از عدم رشد و کاردانی
میرزا شکر الله وزیر شکایت کرده او را مورد اعتراضات که حق بجانب او نبود میساخت و هیچکس راه
باندیشه او نمی برد و در خلال این احوال خبر فوت مرحومی سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا که حسب الفرمان
شاه جنت مکان در ولایت قندهار حاکم و فرمان روا بود رسید که باجل طبیعی وداع عمر و دولت ناپایدار
نموده بعالم بقا پیوسته است بنابران بدیدن نواب سلطان ابراهیم میرزا و پرسش او قدم رنجه فرموده
بمنزل او رفت و مراسم تفقد و دلجویی بظهور آورد و نواب میرزا و حرم محترم او را با صبیه قدسیه اش و
محمد حسین میرزا ولد سلطان حسین میرزا که در درگاه معلی بود بخلاع فاخره نوازش فرموده از لباس سوگواری
بیرون آورد اما بعد از وقوع این قضیه در اندک روزی اسمعیل میرزا تغیر سلوک با او کرده دیگر بوی از اشفاق
و التفات بمشام او نرسیده و زبان اعتراضات بموقع و بی موقع گشوده رفته رفته سوی مزاج او نسبت بنواب
میرزا و سایر شاهزادگان بسرحدی انجامید که افنا و اعدام ایشان را پیش نهاد همت ساخته در همان
چند روز بقتل ایشان پرداخت ذکر شهادت شاهزاده نامدار و از پای در آمدن نهال عمر ایشان
از صرصر قهر زمانه ناپایدار ایزد توانا آفریننده کل مخلوقات قطع صله رحم را از رذایل ردیه
و مراعات ذوی الارحام را از محسنات شمرده و اسمعیل میرزا بقساوت قلب موصوف بود و مطلقا
بهره ازین شیمه سعادت افزا نداشت هرگز نسبت به برادران و بنی اعمام و برادرزادگان اشفاق و
مهربانی ازو بظهور نرسیده وجود ایشان را خار گلزار دولت خود میدانست و تواضعات رسمی
که گاهی بنواب سلطان ابراهیم میرزا میکرد در آخر معلوم شد که سبب آن ملاحظه جانب سلطان
حسین میرزا برادرش بوده که در قندهار بود و دغدغه آن داشت که مبادا در خراسان ازو فتنه بظهور رسد
و لهذا بعد از خبر فوت او باندک روزی تغیر سلوک با میرزا مذکور برادرش کرده زبان اعتراض گشود و نواب میرزا

که جرأت

که جرأت افلاطونی با کمالات و استعدادات کسبی جمع داشت استشمام رایحه بی التفاتی نموده اگرچه مبادرت
که جز بقطع رشته حیات او بچیزی دیگر تسلی نمیشود ترک ملازمت و خدمت کرده انزوا و گوشه نشینی اختیار
کرد که شاید بآن وسیله روزی تسلی بخش خاطر اندوهگین خود گردد و آقایان و ملازمان
خود را امر کرد که در منازل خود بوده ترک خدمت نمایند اما لحظه فلحظه مترصد حکم قتل می بود تا آنکه ده بیست
نفر از چراکسه ارزق چشم گربه منظر را فرستادند که کشیک خانه میرزا نگاه داشته محافظت نمایند
و چراکسه چون بخانه میرزا آمدند و میرزا در منازل حرم در جامه خواب بود چراکسه ابواب خروج و دخول سد
ساخته سایر دروب را مقفل گردانیده خود در حرم اقامت نموده کشیک میداشتند و چهار پنج روز
بدین دستور گذشت تا آنکه روزی در میدان سعادت میانه جماعت صوفیه و ملازمان عبدالغنی بیگ
که داروغه قزوین شده بود بر سر خرید و فروخت گوسفندی نزاع شد صوفیان هجوم نموده ملازمان
داروغه را زدند خبر بداروغه رسیده جمعی را بگرفتن آن جماعت فرستاد صوفیه تمکین نکرده بی اندامی
بسرحد افراط رسانیدند داروغه با مردمی که داشت خود سوار شده بمیدان آمد صوفیان داروغه را
بسنگ گرفته رفته رفته کار بکارد و خنجر رسید و از آن طرف هجوم آورده داروغه مغلوب گردید و خبر
باسمعیل میرزا رسید و او با طبقه صوفیان بجهت ارادت و التفاتی که با خلفا داشتند صفای نیت نداشت
جمعی امرا را فرمود که یراق بسته بمیدان اسب شاهی حاضر آیند امرا جوق جوق یراق بسته می آمدند
و او ایشان را بدفع فتنه صوفیان میفرستاد و در آخر حکم قتل تمام آن طبقه کرد جمیع لشکریان رو بمنازل
آن جماعت که در حوالی خانه خلفا بود آوردند چون صوفیان حال برین منوال دیدند اسلحه و یراق انداخته میگریختند
و غازیان قزلباش بایشان رسیده قتل و اسیر مینمودند و در طرفة العین قریب بدو هزار نفر از آن طبقه
بقتل آمدند اسمعیل میرزا در هنگامی که مردم را بر سر صوفیان فرستاده بآن خدمت مشغول ساخت حکم
قتل شاهزادگان نیز فرموده مستحفظان هر یک کس فرستاد که بخدمتی که مامورند قیام نمایند اول جماعت
بحرم نواب سلطان ابراهیم میرزا در آمده او را از پیش حلیله اش که صبیه قدسیه شاه جنت مکان بود بیرون
کشیده طناب در حلقش انداخته خبر کردند بعد از لحظه فریاد و فغان از خانه میرزا بر آمده ظاهر شد که بقتل او
اقدام نموده اند همچنین بانگ نوحه و فریاد از منازل شاهزادگان بادر رسیده خاطر جمع کرده رقم عفو

بر صحیفه حال صوفیان کشیده و بقیه السیف نجات یافتند و مشخص شد که این معرکه را جهت قتل شاهزادگان گرم کرده بود
بملاحظه انکه مبادا طبقه قزلباش ازین عمل شنیع امتناع نموده فتنه حادث گردد ایشان را بدان مشغول
گردانیده مکنون خاطر خود را بظهور آورد و در ان روز شش نفر از شاهزادگان به تیغ بیداد در قزوین
شربت شهادت چشیدند سلطان ابراهیم میرزای مذکور که از سعادتمندان روزگار بانواع فضل و کمال
آراسته و بفنون هنروری پیراسته بود خط نستعلیق را بسیار خوش مینوشت و مصور نازک قلم
بود و در موسیقی و علم ادوار سرآمد روزگار و در تصنیف قول و عمل شاگرد مولانا قاسم قانونی بود
و ساز را خوب مینواخت و در صنعت درودگری و ساز تراشی و خاتم بندی مهارت تمام داشت
در خراسان اکثر اوقات شعرا و ارباب نظم و بلاغت صحبت داشته خود جاهی تخلص میکرد و غزلهای عاشقانه
از و در میانست از انجمله این دو قطعه در حین تسوید حالات او بخاطر رسید شعر باز آمد بسرت دردم رفتن
جاهی * دیده بگشای اگر طاقت دیدن داری * بعد از هزار شب که بسر مش رسیده * جاهی عجب شب از درد
برمدار چشم * کتابخانه عالی بهم رسانیده از خطوط استادان و خوشنویسان ما تقدم و تصویر مصوران
عدیم المثال از زرین قلم و سایر تحف در سرکار او بسیار بود و چینی خانه اش چینی و خطائی مینمود
حرم محترمش بعد از واقعه میرزا اکثر اشعار را جهت انکه بدست اسماعیل میرزا در نیاید در آب ریخته چینی ها را
خرد کرده بقیه اش را آتش زده و در ماتم میرزا فریاد و فغان از حد اعتدال گذرانیده از کثرت جزع پهلو
بر بستر ناتوانی نهاده در همان ماه عالم فانی را وداع کرده بعالم بقا پیوست محمد حسین میرزا برادرزاده اش
جوان قابل هفده ساله بود اول چشم او را میل کشیدند و او از شدت درد فریاد و زاری بسیار کرده
آرام نمیگرفت خبر باسمعیل میرزا رسیده فرمود که او را نیز از شکنجه هستی خلاص دهند فرمان بران حسب الامر نموده
عمل کردند سلطان محمود میرزا که در میانه جماعت روملو بود و بسیار جوان سلیم النفس عافیت دوست بود
و هرگز نقش خیال بزرگی و جاه طلبی در آینه خاطرش جلوه ننمود چون بنموده برادر نامهربان موافق سایر
برادران اختیار نموده در وقت تغسیل و تکفین حرکتی کرده چشم باز کرده معلوم شد که در وقت خبه کردن
ریسمان گرگ گردنش را نگرفته بود اسماعیل میرزا ازین حال آگاه گردیده چون دیده عبرتش از قبایح و
شنایع این اعمال پوشیده بود باتمام کارش امر فرمود و او را با محمد باقر میرزا پسر او که کودک دو ساله بود

بعالم

بعالم بقا فرستادند امام قلی میرزا پسر سلطان احمد میرزا بود و بدولتخانه آورده در حوالی میدان اسب نگاه میداشتند
و در همانجا شربت مرگ چشانیدند و همچنین کس فرستاد که بدیع الزمان میرزا ولد بهرام میرزا را با پسرش بهرام نام
که کودک خورد سال بود بقتل رسانند تیمور خان استاجلو که در حین ارتحال شاه جنت مکان حاکم سیستان
و لله میرزا بود چون مراد خان پسر او در درگاه معلی از جمله سلطان حیدریان در معقوب بود این خدمت را
مصلح حال خود دانسته فورا بدفع میرزا و پسر او پرداخته هر دو را مقتول ساخت و کس بطلب سلطان علی میرزا
که در گنجه بود فرستاد و بعد از چند روز جماعت قاجار میرزا را آوردند ترحم نموده از قتل او گذشت اما میل
در چشمهایش کشیده از دیدن عاطل ساخت و در باب نواب سکندر شان که برادر اعیانی او و ضعیف البصر
بود و از اولاد نامدار او اندیشه مند بود در فکر کار ایشان شبها بروز آورد تا انکه عاقبت خبث باطن
خود را نسبت بدیشان نیز بظهور آورده اول سلطان حسین میرزا پسر بزرگتر نواب سکندر شان را که
در طهران بود بقتل آورد تبیین انتقال و شرح بدایت حال و اختتام احوال آن شاهزاده نیکوخصال آنست که
شاه جنت مکان او را از دار السلطنه هرات طلب فرموده در پایه سریر اعلی منظور نظر التفات بوده و
چند سال در ظل تربیت جد عالیمقدار نشو و نما یافته بمرتبه کمال رسید و بعد از فوت سلطان مرادخان
والی مازندران شاه جنت مکان ایالت نصف ولایت مازندران را بجناب شاهزادگی تفویض فرموده
نصف دیگر آن ولایت را بمیرزا خان ولد سلطان مرادخان شفقت فرمودند و میرک دیو را که از طبقه دیوان
مازندران بمزید عقل و کیاست ممتاز بود بوکالت شاهزاده تعیین کردند و نواب میرزا بعنایات پادشاهانه
محفوف گشته در کمال عزت و اعتبار بمازندران شتافته بر مسند ایالت و دارایی نصف آن ولایت
تکیه کرد و میرک دیو وکیل رتق و فتق مهمات گشت و همانا سلوک او برونق رضای نواب میرزا نبوده و
برای و صلاح خود فیصل مهمات مینموده ملازمان قدیمی نواب شاهزادگی را مطلقا در هیچ امری مدخل نمیداده
و این معنی مرضی خاطر شریف او نبوده تاب تسلط و اقتدار او نیاورده باغوای جمعی از ملازمان و پسران
سید مظفر که صاحب داعیه مازندران و با طایفه دیو ساران مازندران را از معاملات آن ملک کوتاه
گردانیده بود این معنی باعث رمیدگی آن طایفه شد و چون حقیقت حال بعرض اشرف رسید این جسارت و خودرایی
پسند طبع اشرف نیامد و از رنجیده خاطر گشتند و بخاطر اشرف رسید که نواب میرزا این حرکت را

بتحریک و اغوای میرزا عزیز خان ولد میر عبدالله خان که خالوی سببی میرزا بود و در اردو با میرزا مصاحب بود بقتل آورده
کس فرستاده علی الغفله جمیع کاغذها و اسباب میرزا را آوردند در میان کاغذها مراسلات میر عزیز خان
ظاهر شد که میرزا را بامر مذبور اغوا نموده بود بنابران اورا مقید نموده بقلعه اصطخر فرستادند و بجهت تسلیه
خاطر دیوان مازندران و تالیف قلوب ایشان باخراج ملازمان قدیمی میرزا حکم فرمودند و نفری چند
خدمتکار در ملازمت شاهزاده نماندند و میرزا در مازندران اندکی خفیف و بی اعتبار شد و هر چند
نواب شاهزادگی عرض نمود که میر کدیو هایی از دایره اطاعت قدم بیرون نهاده در مقام عصیان و طغیان
بود و اگر دفع شر او را بعز اجازت اشرف موقوف میداشتم انواع فساد عاجلا بظهور میرسید
از این جهت بخود دست جرات این بی ادبی نمودم اگرچه بقدر عذر پذیر گشته مهمات او فی الجمله باصلاح آمد اما زیاده
در مقام تدارک احوال او نشدند و میرزا نیز حکومت با قصی میکرد و در اواخر جمعی از اهل مازندران را
بملایمت و التفات بخود رام ساخته در مقام اصلاح حال خود بود که قضیه ارتحال شاه جنت مکان
بوقوع انجامید و سلطنت و پادشاهی ایران بعم حقیقی او اسمعیل میرزا قرار گرفت سلطان حسن میرزا
بعد از اطلاع برین حالات چون مهد علیا سلطانم والده اسمعیل میرزا که جده میرزا بود و با نبیره گرامی
محبت مفرط داشت شاهزاده مغفور آنکه نواب شار الیها در ایام سلطنت عم بزرگوار صاحب اختیار
و اقتدار خواهد بود و عم مزبور حالا پسری ندارد بحکومت مختصر مازندران که محل شورش و فساد طبقه دیوان
و سایر طوایف بود و همگی با یکدیگر معاند بودند راضی نشده بخاطر رسانید که در خدمت عم و جده
بمنزله فرزند گرامی بوده صاحب اختیار مهمات ایران بلکه ولیعهد و قایم مقام خواهد بود بی امر و اشاره
اسماعیل میرزا اراده بیرون آمدن داشت درین اثنا طبقه دیوان در مقام بازخواست خون میر کدیو در آمده
بر سر خانه میرزا هجوم آورده دو برادر و پسر سید مظفر را که سرمایه فساد بودند از خانه میرزا بیرون کشیده
بقصاص خون میر کدیو بقتل آوردند و بی اندامیها از آن طایفه نسبت بمیرزا بظهور آمد بعد از وقوع
این حال سید مظفر پای از جاده اطاعت میرزا بیرون نهاده با طایفه دیوان صلح کرده هر دو گروه با یکدیگر
متفق شده مخالفت میرزا اختیار نمودند و جناب میرزا از آشوب و فتنه ایشان مجال اقامت در آنملک نیافته
در کمال اندوه و ملال بر همزده و بی سر و سامان از مازندران بیرون آمده عزم ملازمت اسماعیل میرزا

جزم

جزم کرده از غایت ساده لوحی اصلا در خاطرش خطور نمیکرد که عم نامهربان درباره او غدری اندیشد چون
بطهران رسید اسماعیل میرزا از آمدن او خبر یافته از غایت ملاحظه و احتیاطی که داشت راضی بآمدن او نشد
و میدانست که بی جهتی ظاهر در مقام دفع او نمیتواند شد چه پدر نامدار و یک برادر او در شیراز در میانه
طایفه ذو القدر و یک برادر او در هرات در میانه طایفه استاجلو بود و رعایت جانب والده اش نیز
در نظر خلایق فی الجمله لازم مینمود کسی نزد او فرستاده پیغام داد که چون والده محترمه ام که جده آن
فرزند است در قم است و اراده این است که او را با اعزاز و احترام تمام و تجملات شاهانه بیاریم و چنین مسموع شد
که آن فرزند نیز بسیار بی سامان شده و حالا ترتیب یراق والده انجام یابد و کس بطلب او فرستاده
شود ترتیب و یراق آن فرزند پرداخته یکی از امرای عظام را بطلب او خواهیم فرستاد که ملاقات او
و والده یکمرتبه واقع شود نواب میرزا حسب الامر در طهران توقف نمود و اسمعیل میرزا تغافل در باب آوردن
والده عظمی میورزید و گاهی اتمام عمارات و گاهی تعیین منازل و امور مختلف را بهانه ساخته دفع الوقت
میکرد و او در طهران بود تا آنکه در اردو حکایات اختلاف مذهب در میان آمده بعضی خوش آمدگویان
باسمعیل میرزا رسانیدند که چون قزلباش را گمان تسنن بنواب عالی بوده بآنجناب دل دگرگون کرده اند
و اراده دارند که سلطان حسن میرزا را آورده پادشاه نمایند و این مقدمه را بهانه ساخته بقطع رشته حیوة
آن شاهزاده بیگناه فرمان داد و در اول حال سیب خان شرف الدین اوغلی تکلو که خواهرزاده نواب
سلطانم و خاله زاده نواب سکندرشان اسمعیل میرزا بود بدین خدمت نامزد گشت او با کراه تمام روی براه
آورده بعد از چهار پنج روز خبر رسید که او بتانی طی مسافت نموده و هنوز از ساوج بلاغ نگذشته از تعلل و
تساهل او آزرده شده از امرای ترکمان کوسه علی قلیخان را با چهل نفر از قورچیان براو یماق فرستاد که
هر بیست نفر یک طناب بدست گرفته شاهزاده را خفه نمایند سیب خان ازین معنی مسرور شده باز گردید
الجماعت چون بلای ناگهان بطهران رسیدند و شاهزاده از طول مکث در طهران و بی التفاتی استشمام
نموده بود و گمان شفقت که بعم نامهربان داشت زایل شده راه بیرون شد مسدود دید و در هنگام
وصول قورچیان در خانه را مقفل ساخته ترکش خود را با کمان همراه بر بام برده با خود قرار داد که تا قوت و توان
و تیر در کمان داشته باشد تلاش نموده بمردی کشته شود قورچیان که این حال مشاهده نمودند کوسه علیقلی

گفت که ما حسب الامر بطلب شاهزاده آمده‌ایم و مصحفی بدست گرفته بر صدق قول خود قسم دروغ خوردند شاهزاده
برقسم اعتماد کرده با ایشان ملاقات نمود آنجماعت از غدا اینجمر یکبار در وا و نجه همان ساعت بنوعی که مامور
شده بودند ریسمان در حلق نازنین شاهزاده انکنده آن سر و جویبار سلطنت را که در چمن عزت
نشو و نما یافته بود از پای در آوردند و در همان روز اسماعیل میرزا غازی بیک نام قورچی ذوالقدر را
بشیراز فرستاد که نواب سکندرشان و فرزندان او را مضبوط ساخته مانع آمد و شد مردم شود نگذارد که
از طایفه ذوالقدر و غیره احدی با او ملاقات نماید و منتظر فرمان باشد تا آنکه بدفع او و فرزندان گرامی او
و نواب کامیاب شاهی که در هرات تشریف داشت جازم گشته حکم قتل ایشان نمود و اینمعنی ما بر یع
مبارک نیامده پیش از آنکه این امور شنیعه از حیز قوت بفعل آید بتقصار مبرم اجل گرفتار آمده ودیعت
حیات سپرد چنانچه تفصیل آن احوال در محل خود سمت گذارش خواهد یافت و چون الله سبحانه و تعالی
در ذات مقدس اعلی حضرت شاهی ظل اللهی چندین کارها شگرف ودیعت نهاده بود رقم سلطنت
و پادشاهی او بتوقیع وقیع تؤتی الملک من تشاء مختوم و در لوح محفوظ ثبت بود این حکم بامضا
نرسیده قبل از آنکه بظهور آید زمانه غدار طغرای دولت او را برقم ختم و اختتام داده از عمر و دولت
تمتع ساخت

ذکر بعضی سوانح و حالات که در ایام سلطنت اسماعیل میرزا تا حین ارتحال او روی داد

اسمعیل میرزا بعد از آنکه خاطر از مهام برادران و بنی اعمام جمع ساخت بمهمات ممالک پرداخت و چون اطوار
میرزا شکرالله وزیر موافق طبع او نبود و همیشه از وی شکایت میکرد او را از وزارت دیوان اعلی معزول
فرموده آن منصب عالی را میرزا سلیمان ناظر تفویض کرد و پایه قدر و منزلت او را باوج اعتلا رسانیده
مقرر شد که جهت بیجک از امراء عالیشان تعظیم نکنند مشار الیه من حیث الاستقلال شروع در آن کار کرد
اما متوجه فیصل معاملات چنانکه باید کمتر میشد و تغافل در انتظام مهمات ممالک و امور سرحدها از حد اعتدال
گذرانیده هیچ حکمی از احکام و مناشیر سلاطین سابقه در دیوان او بامضا نرسید هر چند روز مهمی را
نامزد شخصی میکرد و باز تغییر در آن میداد اما بعضی امراء الحکومت هر محل نصب نموده چند نفر روانه الکای خود
شده تتمه در اردوی معلی بودند که قضیه ارتحال او روی داد از طایفه تکلو مسیب خان ولد محمد خان
شرف الدین اغلی را که خاله زاده اسماعیل میرزا بود برتبه ایالت و جای رسانیده الکاری را باو عنایت کرده

سولاغ حسین تکلو را بجانب لرستان فرستاده الوسات بعضی محال قلمرو علیشکر را بجا باو داد علی قلیخان
شاملو و سلطان حسین خان پدر او را برتبه ایالت سرفراز فرموده حکومت هرات را بعلی قلیخان تفویض
کرده زینب بیگم صبیه شاه جنت مکان را باو عقد بست و مقرر شد که در سال دیگر جهت او فرستاده شود
مرتضی قلیخان پرناک را بحکومت مشهد مقدس معلی معزز و سربلند گردانیده ایالت گنجه و الکای
قراباغ را که شاه جنت مکان بیوسف خلیفه زیاد اغلی داده بود به پیکر سلطان عمزاد او نامزد فرمود
مشار الیه را بخاطر رسید که چون یوسف خلیفه بموافقت سلطان حیدر بان تهمت زده بقتل
آوردن او موجب ازدیاد شوکت و اعتماد او خواهد بود انتهاز فرصت نموده صبحی که یوسف خلیفه
از حمام بیرون آمده رخت میپوشید با چند نفر از ملازمان تیغها کشیده بر سر حمام آمده او را
بقتل آورد و اینمعنی موافق مزاج اسماعیل میرزا نیامده او را عزل کرد و ایالت گنجه را بامام قلیخان
قاجار داد و الله قلی بیک افشار حاکم کرمان را منصب قورچی باشیگری داده حکومت کرمان را
بمحمود سلطان افشار تفویض نمود و ایالت شیراز را بدستور بولیخان قلخانچی اغلی تفویض کرد
در این اثنا یکی از جواری اسمعیل میرزا که حامله بود وضع نموده پسری از او در وجود آمد اسماعیل میرزا ابتهاج و
بشاشت و خورمی بسیار بظهور آورده هر کس را مژده تولد او نزد هر کس از امرا و اعیان که فرستاد
مایعرف خود را مژده گانی داد بعد از چند روز او را شاه شجاع موسوم ساخته لله گی او را بولی سلطان
ذوالقدر حاکم شیراز تفویض کرد که در مکان سلاطین آل مظفر تربیت و نشو و نما یافته در آن ولایت
آیین مظفری را تازه سازد و ولی سلطان در منزل خود جشن ملوکانه و بزم خسروانه ترتیب داده
گهواره شاهزاده را از دولتخانه مبارکه بیرون آورده سواره در پیش گرفت و جمیع امرا و ارکان دولت
حسب الامر پیاده در رکاب مهد شاهزاده قدم نهاده او را بمنزل ولی سلطان رسانیدند و پایه قدر
و منزلت او در نظر همگنان باوج اعتلا رسید و بسبب تربیت او آنکه در شیراز میانه او و نواب سکندر
نشان غبار خاطری بهم رسیده طایفه ذوالقدر که مجلس صوفیگری جانب نواب سکندر شان گرفته با او
خصومت آغاز نهادند و بردی خره شده قدمش مجنف ولی اعتبار از شیراز بیرون آمده بپایه سریر اعلی
آمد اسماعیل میرزا از غایت عنادی که بنسبت با برادر هر گونه طبیعتش بود او را تربیت نموده آقایان ذوالقدر

که با او خصومت نموده بودند خصوصا علی بیک و برادران او و اولاد محمد خان آقا شادی بیگلو حاکم سابق شیراز را
بی اعتبار ساخته در معرض عتاب و خطاب در آورد و درین اثنا میانه خلایق گفتگوی اختلاف مذهب
بمیان آمده از اطوار اسماعیل میرزا و سخنانی که از عقاید شیعه در پرده میگفت مردمان او را در تشیع
سست اعتقاد یافته گمان تسنن باو بردند سبب مظنه اول آن بود که در لعن و طعن عایشه دغدغه کرده
بجهت رفع دغدغه بر سبیل تحقیق و استعلام بعلما که در ملازمت او بودند خصوصا خواجه افضل ترکه اظهار
نموده که آیا طایفه شیعه بچه دلیل طعن حرم محترم زوجه رسول خدای را جایز داشته اند حال آنکه آیات
عصمت و طهارت در شان او نازل گشته شرف فراش آنحضرت دریافته محبوبه آن سرور بوده و صاحب
فراش و محبوبه آنحضرت چگونه مطعون تواند بود و آنچه در بصره میانه او و حضرت امیر المومنین علی ابن
ابی طالب علیه السلام باغوای طلحه و زبیر صدور یافته حضرت امیر المومنین آنرا از ضعف رای و نقصان عقل که
زنان را میباشد حمل نموده از و عفو کرد دلیل عفو آنکه او را معزز و محترم بمدینه فرستاده بملاحظه حضرت
رسول خدا او را طعن نکرد و چند میل آنحضرت و حضرات حسنین بمشایعت او قدم رنجه فرمودند و طعن او کردن
همانا راجع بآن سرور میشود و علماء شیعه درین باب چه میگویند و این حکایت را در چند مجلس بعضی اوقات
بکنایه و بعضی اوقات صریحا اظهار کرد علما در مقام معارضه جواب شافی در نیامده در هر مرتبه مناسب مقام
در پرده حکایات میگفتند میرزا مخدوم شریفی که در زمان شاه جنت مکان متهم به تسنن بود موید
قول اسمعیل میرزا دلایل گفته روز بروز مورد تربیت میگشت و او از پرده بیرون آمده در حقیت مذهب
اهل سنت و جماعت و رفع طعن خلفا ثلث بعلما مباحثات و مناظرات مینمود و علما اکثر اوقات اغماض
نموده کمتر طرف بحث او میشدند و روزی اسمعیل میرزا ایلغار خلیفه که بمنصب والای خلفای مقرر و سربلند
شده بود اظهار نمود که خلیفه اگر کسی زوجه ترا در مجمع عوام دشنام دهد ترا بد می آید جواب داد که بلی گفت چگونه
مردمان حرم محترم رسول خدا را طعن میکنند ایلغار خلیفه در جواب گفت که دشنام دادن حرامست اما لعن
دوری از رحمت خداست و نفرین است هر کس را نفرین کرده کار او را بخدا حواله نمایند قصوری ندارد اسماعیل میرزا
پرسید که تو مرد ترک ساده لوحی این حکایات را بتو که تعلیم داده گفت در زمان شاه جنت مکان از علما شنوده
بودم خوشش آمد گویان بعرض رسانیدند که خلاف میگوید چند روز قبل ازین در ایوان شاهی در حضور سلطان ابراهیم میرزا

درمیانه

درمیانه علما این حکایات مذکور شد میر سید حسین مجتهد و خواجه افضل را یاد خاطر نشان کرده اند از بیمعنی نسفته
گفت که او مستحق عقوبت است صوفیان هجوم نموده چندان لگد بر وزدند که از حیات ناامید شد همه کس را
گمان شد که فوت شد جسد نعشش را در نمدی پیچیده بمنزل بردند اتفاقا بعد از لحظه بهوش آمد و بعد از دو ماه
قوت حرکت یافت اسمعیل میرزا منصب او را بدده خلفای استاجلو داد و زبان اعتراض بعلما دراز کرده
گفت که حضرات همه روزه مجلس منعقد ساخته با امثال این سخنان شناعت اثر عقیده قزلباش را
فاسد میگردانند و بشیادی و سالوسی پدرم را بازی داده بودند من ازیشان بازی نمیخورم و سخنان
ناشایسته نسبت بعلما خصوصا میر سید حسین مجتهد و استراباديان که بغض التشیع اند میگفت و علی العموم آنان
حکم کرد که رسم تبرا که در کوچها و محلات مسلوک بوده من بعد تبراییان ترک آن امر نمایند و میگفت مرا با طایفه
تبرایی که بدگفتن را سرمایه معاش ساخته اند صفایی نیست و از علما جمعی که تهمت زده تسنن بودند
مثل میرزا مخدوم شریفی و علامة العلمای مولانا میرزا جان شیرازی و میر مخدوم لاله مورد تربیت و نوازش
گشتند میرزا مخدوم شریفی چون بعضی اوقات وعظ میگفت باسمعیل میرزا عرض کرد که تبراییان در مجلس وعظ
تبرا کرده نسبت بمن سخنان کنایه آمیز میگویند اسمعیل میرزا دوازده نفر قورچی را تعیین نمود که در مجلس وعظ
حاضر بوده هر کس زبان تبرا گشاید تنبیه و تادیب نمایند در روز جمعه از جمعات مجلس وعظ انعقاد یافت
در آخر مجلس درویش قنبر تبرایی این بیت خواند که بیت علی و آل علی را ز جان و دل صلوات که دشمنان
علی را مدام لعنت باد میرزا مخدوم حمل بر کنایه کرده اندکی برآشفت قورچیان او را کتک بسیار زده سرش را
چند جا شکستند و از وقوع این حال شیعیان از اشک حسرت لذیذها باریدن گرفت و از ظهور این مقدمات
گمان مردم درباره اسماعیل میرزا به حد یقین رسید و این گفتگو در میان خلایق افتاده با طنان زبان تشنیع
دراز کردند و عقاید قزلباش ازو فی الجمله نقصان پذیرفت اما کسی را جرأت آن نبود که از مقوله حکایتی تواند
گفت و اسمعیل میرزا به علما بد ظن شد و بمیر سید حسین مجتهد و میر سید علی خطیب استراباديان که در تشیع
و تبرا غلو داشتند بیشتر از دیگران بی التفاتی اظهار کرده بعضی را آزار داد و اخراج کرد و جمیع کتب علمی میر سید حسین را
فرمود که در خانه نهاده مهر کردند و او را از منزلی که داشت بیرون کرده خانه او را بنزول داد و مبلغی نذر صلحای اهل
اسلام نموده بودند که در مدت عمر بعشره مبشره لعن نکرده باشند میرزا مخدوم تفحص اینقسم مردم میکرد و بسیاری

از اهل طمع تهمت تسنن بر خود نهاده اند اما مقبول نیفتاد جمعی سخنان قزوین اسامی خود را بقلم داده که در عهد
زبان بلعن اصحاب خصوصا عشره مبشره نگشوده اند چون جمعی از اهل قزوین در ازمنه سابقه
شافعی مذهب بوده اند و احتمال نداشت که ازان طبقه جمعی مانده باشند میرزا مخدوم تصدیق ادعای
ایشان کرده وجوه نذری را که قریب بدویست تومان بود با جماعت داد اما در زمان نواب سکندر
شان مسرور گشته پس گرفتند و بجز بدنامی تسنن نقدی در کیسه اعتبار ایشان نماند بالجمله چیانه
مردم از ترک و تاجیک قرار یافت که اسمعیل میرزا بمذهب اهل سنت رغبت تمام دارد و از سطوت
و صلابتی که داشت احدی حد و یارای آن نبود که زبان باظهار این حکایت تواند گشاد و بعضی علما که
در زمان شاه جنت مکان در نهر اغلو داشتند و همان شیوه را مرعی میداشتند خفیف و بی اعتبار
گشته از ملازمت ممنوع گشتند و بی طلب بخدمتی نمیتوانستند آمد و بعضی دیگر که از روی عقل و متانت
سلوک نموده در پرده حکایت میگفتند بتخصیص خواجه افضل ترکه راه تردد داشتند و در اثنا محاوره
و گفتگوی مذهب در حقیت مذهب ائمه اثنا عشر علیهم السلام و بطلان عقاید اهل سنت سخنان
مرغوب بعرض رسانیده غایتش از لعن و طعن اصحاب ساکت بوده ازان مقوله حرفی نمیگفتند و برخی دیگر
از وقوع این مقدمات استبعاد نموده حمل بر مصلحتهای پادشاهی و تالیف قلوب طوایف انام میکردند
و امرا و اعیان قزلباش خود مطلقا احتمال نمیدادند که این صورت وقوع داشته باشد تا آنکه روزی
در مجلس او مذکور شد که شعر خواندن و نوشتن در مساجد حرامست و در دیوار مساجد قزوین مملو
از شعر عاشقانه است که مردم نوشته اند اسمعیل میرزا میر زین العابدین محتسب کاشی را که با وجود تشیع
فطری همیشه مزاج گویی میکرد فرمود که بمساجد رفته شعر را از سقف و جدار و در و دیوار مساجد محو نماید
او بمساجد رفته بجهت خوشامد اسماعیل میرزا اسم سامی حضرت امیرالمومنین و اشعار مدح و مناقب
حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین را نیز تمام حک کرد این صورت نیز بر طبایع گران آمده این
گفتگو از افواه و السنه عوام بمیان اتراک افتاده بعضی از امرا و اعیان بی تقریبی در درگاه باغ سعادت آباد
مذکور ساختند که مردم در باب مذهب مرشد و ولینعمت ما که خلف صدق شاه جنت مکان و فرزند
شیخ صفی و از اولاد علی بن ابیطالب علیه الصلوة و السلام است سخنان عجیب و غریب میگویند و او را بد دستی

معاندان شاه مردان متهم میدارند حاشا که چنین باشد نمیدانیم که سبب گفتگوی مردم درین باب چیست
و چه صورت روی داده که مردم را این مظنه شده در طریق اخلاص و صوفیگری ما را مشکلی افتاده و جرات
آن نداریم که در خدمت مرشد خود استدعای حل مشکل خود نماییم بعضی ریش سفیدان و عقلا گفتند
که این مقدمه در این ارادت و اعتقاد قزلباش نسبت باین خانواده کفرست چرا احتمال این مظنه
می باید داد و اگر بعضی امور از جانب اشرف بظهور آمده باشد که سبب طعن بدگویان شده بی مصلحتی
نیست لب ازین گفتگو بستن اولی مینماید زیرا که مبادا که اظهار این معنی در خدمت پادشاه کمال
بی ادبیست و چه کس را حد و یارای آنست که سوال تواند نمود اردوغدی خلیفه که از صوفیان و معتقدان
اسماعیل میرزا و مورد نوازش و تربیت او بود از کمال ارادتی که داشت حاشا که این صورت وقوع داشته
باشد و اگر خواهید که خاطر شما اطمینان یابد جمعی غازیان و صوفیان امیرخان را که از امرای بزرگست [illegible]
بنظر همایون آیند من بآنحضرت حرف زده التماس حل مشکل شما کنم بعضی از مزاج گویان غرض طلب که
دران مجمع بودند فی الفور حدود را بخدمت اسمعیل میرزا رسانیده در خلوت معروض داشتند که جمعی از امرا
ترکمان که سرکرده ایشان امیرخان و اردوغدی خلیفه اند باهم اتفاق نموده میگویند که پادشاه ما ترک مذهب
حق کرده و با یکدیگر اتفاق نمودند که حضرت شاه را تا ترک مذهب حق کرده از میان برداشته سلطان
حسن میرزا ولد نواب سکندر شان را که در طهرانست آورده پادشاه نمایند و اردوغدی خلیفه در میان
مجمع قزلباش گفت که امیرخان آمده جای من باشد تا من رفته پیش پادشاه حرف زنم جمعی عرض این
حکایات را بخلیفه انصار ترکمان بردند که بتدارک ما فات با اسماعیل میرزا اظهار یکجهتی کرده و العلم عند الله
اسماعیل میرزا از شنیدن این حدیث بیهوده بر شان خاطر گشته شعله غضبش درباره آن جماعت
اشتعال یافت و امیرخان را طلب نموده مخاطبات عنیف کرد و گفت که شما مرا در میان قزلباش بدنام
کرده اید که مذهب تسنن اختیار نموده ام و عقیده مردم را بمن فاسد میسازید امیرخان مردانه در مقام
جواب در آمده گفت که حاشا که ما را این اعتقاد باشد و بحضرت شاه گمان غلط برده باشیم و میگوییم که
اگر گاهی از نواب اشرف مسامحه در باب مذهب شده باشد بجهت امور ملک و تالیف قلوب
مخالفانست اما میرزا مخدوم شریفی پرده از روی کار برداشته نواب اشرف را بدنام کرده هرجا بمردم میگوید

که حضرت شاه مذهب تسنن دارد و علمای شیعه در باب حقیت آن مذهب مناقشه مینماید هرگاه حضرت شاه
ازین حکایت تحاشی مینماید او را متنبه سازد ما را چه گناه است و اسماعیل میرزا اردوغدی خلیفه را
مخاطب ساخته گفت اینک امیرخان در پس سر تو استاده حامی تست چه حکایت داری بگو او انکار
نمود امیرخان عرض کرد که بادشاه چرا سخن ارباب غرض را درباره ما دولتخواهان مسموع میدارند
و بتحقیق صدق و کذب آن نرسیده مخلصان فدوی را از اهل نفاق میشمارند اسماعیل میرزا
گفت که مرا لیاقت بادشاهی قزلباش نیست همچنانکه بایکدیگر مواضعه نموده مخمر ساخته اند سلطان
حسن میرزا را از طهران آورده بادشاه کنید امیرخان بی دهشت و محابا عرض کرد که بیست سال کوس
هواخواهی و دوستداری نواب اشرف زده حالا که بمطلب رسیده ایم در برابر آن چه تمتع
توقع داشته باشیم مجملا گفتگو بطول انجامید و اردوغدی خلیفه را گرفته در صندوق کردند و علیخان
بیک ترکمان داروغه دفترخانه نیز باغوا و تحریک بابر بیک برادرش که با او عداوت داشت و او را
بموافقت اردوغدی خلیفه متهم ساخت مقید و محبوس گشت و با امیرخان و سبب خان
تکلو که تربیت کرده او بودند گفت اگر راست میگوئید خاطر مرا از جانب سلطان حسن جمع کنید
ایشان طوعا و کرها سر رضا جنبانیدند و کوسه علی قلی ترکمان که از زمره امرا بود با چهل نفر قورچی
بدین امر شنیع نامزد گشتند و چنانچه قبل ازین اشارتی بدان شد بطهران رفته نهال خجسته آن
چمن آرای دولت را که در جویبار عزت بالا کشیده بود از پای در آوردند بعد ازین قضایا نسبت
بامراء ترکمان و تکلو اندکی بی اعتماد گشته طایفه استاجلو را نوازشات نمود پیره شاه قلی را
تربیت کرده چنانچه اشاره بدان شد مرشد قلی سلطان را حاکم سیستان کرده ابراهیم سلطان
برادرش با بنی اعمام معزز و محترم بودند و مهدی خان تخماق را بدستور ایالت چخور سعد داده
ابوتراب سلطان را که میخواست که بجای محمدی خان حاکم چخور سعد سازد بایالت شروان نامزد فرمود
و طایفه استاجلو فی الجمله اطمینان یافته خوف و هراسی که داشتند زایل شد و در همان ایام اسمعیل میرزا
جهت نسخ اعتقاد مردم میرزا مخدوم شریفی را در معرض عتاب و خطاب در آورده بگیرانید عوام و جهلا
که مشاهده کردند زبان بسفاهت و دشنام او گشاده اوباش نهایت فضیحت و رسوائی بظهور آوردند

واجمعی

واجمعی مرغوب خلایق افتاده فی الجمله رفع مظنه مردم گشت و دیگر از مقوله مذهب حرفی مذکور مجلس او
نشد چون تا غایت زر بنام خود نزده بود و بزر کهنه داد و ستد می شد قرابیان در تجدید زر و بیانع
فراانجانه مبالغه میکردند اسماعیل میرزا در سکه که لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله که در یکطرف
نقش میشود تامل داشت و میگفت درم و دینار و در سودا و معاملات بدست یهود و ارامنه و مجوس
و هنود و سایر کفار در می آید و عوام در حالت جنابت مس اسم الله که بمقتضای کلام قدس انجام
لا یمسه الا المطهرون منهی و مذموم است مینمایند متردد خاطر بود که در عوض آن چه عبارت
نقش نماید که در نظر خلایق ناپسند نباشد روزی در میان مردم گفت که چون یاران ما را بدنام
کرده اند درین قضیه تبرا خواهند گفت که غرض از برطرف کردن این عبارت آن بود که لفظ علی ولی الله
در سکه نباشد بعد از تامل بسیار در آخر قرار یافت که در یکطرف سکه این بیت نقش نمایند
ز مشرق تا بمغرب گر امام است علی و آل او ما را تمام است و در طرف دیگر اسم او و محل دار الضرب نقش کرده
و در ساعتی که مختار او بود سکه کنند وجوه دراهم و دنانیر بدین سکه آرایش یافت و بعد ازین قضایا
مرتضی قلیخان پرناک را که حاکم مشهد نموده بود مرخص ساخت که نعش مبارک شاه جنت مکان را برداشته
روانه شود و سیصد نفر قورچی تعیین شد که منزل بمنزل بکشیک آن جنازه مغفرت اندازه را بدوش
کشند و علی قلیخان شاملو را نیز که حاکم هرات شده بود مرخص ساخت که تا مشهد مقدس خدمت
آن جنازه مینموده باشد و از آنجا روانه هرات گردد و با او قرار داد که چون بهرات رسد وجود شریف
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را که در آن وقت هفت ساله بود از لوح هستی سترده خاطر او را از دغدغه وجود
آن دری برج اقبال فارغ سازد و به شیراز نیز کس فرستاد که غازی بیک ذوالقدر نواب سکندر
شان سلطان محمد میرزا و شهزاده والا مکان سلطان حمزه میرزا و برادران او را مضبوط نگاهداشته محافظت
نماید که چون ولی سلطان قلی خان قورچی اوغلی حاکم شیراز برسد ایشان را نیز از پای در آورد و قرارداد
خاطر او شده بود که از دودمان سلطنت سوی او و شاه شجاع پسرش دیار نماند و ندانست که بمقتضای
العبد یدبر والله یقدر تقدیر خالق برخلاف تدبیر خلایق است هر چه دلم خواست نه آن میشود هر چه خدا
خواست چنان میشود در خلال این احوال ستاره ذوذوابه در آسمان مرئی گشته دنباله آن از وسط السماء

بجانب مغرب کشیده شده بود چون اسمعیل میرزا در علم نجوم مهارتی داشت از مشاهده این حال دغدغه عظیم
پیدا کرده همه روزه منجمان را طلب داشته از احکام ذوذوابه و تاثیرات آن می پرسید و منجمان سخنان
مناسب وقت میگفتند و او بدلایل نجومی خاطرنشان کرد که ظهور این دال بر زوال یکی از پادشاهان است
منجمان میگفتند که چون دنباله آن بجانب مغرب کشیده شده تاثیرش در ولایت روم و مغرب زمین
خواهد بود اگرچه از سخن منجمان فی الجمله تسلی یافت اما خاطرش همچنان در دغدغه مانده بود و فی الواقع
دغدغه خاطر او بجای خود بود زیرا که قواعد نجومی دلالت بران میکند که هرگاه ذوذوابه در وتد طالع
صاحب طالع واقع شود بلاشبهه او را منعدم میسازد و اسمعیل میرزا بطالع جوزا متولد شده صاحب
طالعش عطارد بود و ذوذوابه که مرئی گشت در وتد طالع او واقع شده بود و منجمان او را مغلطه داده
از دریافت این معنی دور می انداختند و عاقبت برو موثر افتاده بعد از اندک روزی رخت هستی بر راحله
نیستی بسته عزیمت سفر آخرت نمود تبیین این احوال و شرح این مقال آنست که اسماعیل میرزا در شب
بیست وسوم شهر رمضان المبارک باتفاق حسین بیک حلواجی اغلی که با او کمال تعشق و تعلق میورزید و انیس
وجلیس و شب در کوچها و محلات بسیار بود و بعد از آن بدولتخانه آمده در خانهای حسین بیک مذکور که
بدولتخانه اتصال داشت و یک در آن از میدان اسب شاهی گشوده میشد رفته بخواب رفت و خفتنش را
که در مشاهده آرزوهای ناپایدار دنیای غدار بهم نمی آمد بر هم نهاده بدستار خواب شبی شتافت حسین بیک
در بار از اندرون بسته در پهلویش خوابیده بود تا چاشتگاه در بسته بود مقربان او و اهل خدمت
در انجا جمع شده انتظار میکشیدند که در گشوده شود و هیچ آفریده را قدرت و یارای آن نبود که بحوالی
خوابگاه او تواند رفت چون امتداد زمان خوابیدن و استراحت از حد اعتدال گذشت میرزا سلیمان
وزیر و قورچی باشی قریب بظهر بدر خانه آمده از امتداد زمان خواب دغدغه ناک شده حکیم ابوالفتح تبریزی
مشهور بحکیم کوچک را که از زمره حکما بمزید قرب و منزلت اختصاص داشت تکلیف کردند که ناشتا در خوابگاه
رفته تفحص حال نماید که چه قضیه واقع است که تا حال در خواب مانده اند حکیم کوچک جرات نموده تا در خانه که
خوابگاه ایشان بود رفته چون صدائی نشنید جرات تکلم نموده بازگشت دیگرباره او را بمبالغه تمام فرستادند
که درین مرتبه بتکلم درآید شاه الیه بدیت درآمده برسم دعا و نیاز تکلم آغاز نمود حسین بیک حلواجی اغلی

فریاد کرد که ای حکیم مرا قوت حرکت نیست که در بگشایم در را از آن طرف بهر طریق ممکن است گشوده بیا سید که عجب
حالتی پیش آمده بر حکیم کوچک واهمه استیلا یافته بازگشته همگنان را از صورت حال خبر داد و میرزا
سلیمان با جمعی از مقربان رفته در را گشوده باندرون رفتند مشاهده نمودند که اسمعیل میرزا از حرکت
افتاده اما هنوز رمقی دارد و حسین بیک را اسافل بدن لمس شده حرکت ندارد و زبانش لکنتی
بهم رسانیده همگی متحیر و سراسیمه گشته قورچی باشی را باندرون طلبیده کس بطلب امیرخان و
پیره محمدخان و امرا فرستادند همان ساعت اسماعیل میرزا ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرده
از هم گذشت حسین بیک با لکنت زبان بصد تشویش بیان نمود که شب وقت افطار افیون خالص
خورده بمن هم داد و بعد از طعام خوردن کاراده سیر کوچها کرد ترکیب افیون دار خورد اما آنچه بمن داد
من نخوردم و در وقت سیر بدر حمامی رسیده حلوافروشی نشسته بود از حلوا و کلیچه او بسیار
تناول نمود و چون بمنزل آمدیم گفت که صبح نزدیکست فلونیای دیگر بخوریم و بخوابیم چون حقه فلونیای
او را که همیشه سر آن را من مهر میکردم آوردند علامت مهر ضایع شده بود گفتم سرایش حقه بمهر و نشان من
نیست اقبالی بسخن من نکرد و فلونیا بر آورده خورد و زیاده از معتاد بکار برد و بمبالغه تمام بمن هم داد
اما من کمتر خوردم و هر دو خوابیدیم چاشتگاه که بیدار شدم خود را باین حال دیدم که مشاهده میکنید
و حضرت شاه قوت نطق نداشت اما دست و پای میزد بعد از لحظه از حرکت باز ماند و آمد و شد نفسش
منقطع شده بود تا آواز حکیم کوچک شنیده فریاد کردم اینست حقیقت حال دیگر شما میدانید امیرخان و
پیره محمدخان که آمده مشاهده این حال کردند حیرت بر ایشان غلبه کرده امیرخان تهدید قتل بحسین بیک
حلواجی اغلی کرد که راست بگو که هر کس پادشاه ما را مسموم ساخته باشد بی مدد و معاونت تو نیست
او در جواب گفت که من بدولت پادشاه مطاع جمیع قزلباش بودم بعد از او گمان حیاة بخود ندارم
ومع ذلک معلوم نیست که زنده بمانم بر من ظاهر بود همان است که گفتم و امیرخان در تحقیق و تجسس مبالغه
میکرد و میرزا سلیمان و امرا مانع آمده گفتند که مبالغه درین امر چه نفع میدهد حالا که چنین قضیه رویداده باشد
اول غم این دولت می باید خورد و حکما بعضی احساس سمی از بدن او میکردند مردم چنین انتقال زدند که
چون نواب پری خان خانم را خفیف و بی اعتبار کرده بود او با کنیزان حرم همزبان شده و سمی در ترکیب

فلونیای او تعبیه کرده اند و بعضی دیگر گفتند که او مرض قولنجی داشت که گاهی حرکت میکرد یکمرتبه دیگر طغیان
کرده او را بسرحد هلاکت رسانیده بود و اطبا معالجات کردند خلاص شد درین مرتبه چون قوی تر
بود و معالجی حاضر نبوده بسرحد هلاکت رسید و بعضی دیگر میگفتند که تراکیب افیون دار مکرر خورده
در طعام زیادتی کرده نفخ قولنجی قوی در معده بهم رسیده راه نفس مسدود ساخته مجملا تشخیص بر اصلی
نیافت که صورت قضیه چه نوع بود و چون بی گمان امری چنین عجیب و غریب روی داد خلایق
و عوام الناس در بحر حیرت افتادند اما عقلا و ارباب دانش زبان حال باینمقال میگشودند
اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون فی الجمله بعد از وقوع اینحال الامرا حکم
فی الفور این خبر شهرت نیابد فرمودند که قاپوچیان درگاه میدان را ببستند که خبر بیرون نرود
و چون میانه اویماق تازگی ابواب عناد مفتوح گشته از طایفه ترکمان و تکلو نسبت بشاملو
و استاجلو بی آزرمی بسیار بظهور رسیده خونها ریخته شده بود و ایشان مغلوب معاندان بودند
و بعد از سنوح این واقعه عظمی مبادا تیغ کینه از نیام انتقام بیرون آورده بین الجانبین آتش فتنه
و نزاع اشتعال یابد اول میرزا سلمان و خلیل خان افشار که مرد ریش سفید و دولتمند صلاح اندیش
بود صلاح دیدند که امرا عالیشان بجهت مصلحت دولت ابد بنیان بساط مخالفت را درنوردیده قسم
یاد نمایند که نزاع سابق و لاحق و تعصب اویماق را منظور ندانسته با یکدیگر دوست باشند امیر خان
که بزرگ و ریش سفیدان ترکمان بود بقدم اوغان پیش آمده با پیره محمد خان استاجلو عقد پدر فرزندی
بسته قسم خورد و همگی امرا بدوستی یکدیگر قسم خورده بعد از آن گفتگوی سلطنت و پادشاهی بمیان
آوردند ولی سلطان قلیجانچی اغلی ذوالقدر حاکم شیراز گفت که میراث پدر از پسر میباشد شاه شجاع را
پادشاه نمایند امرا باو اعراض کردند که تو منجواهی وکیل السلطنه باشی و مطاع قزلباش طفل شیرخوارست
ما به چگونه پادشاهی ابراز شود و چون همگی امرا و ارکان دولت حکم نواب پری خان خانم را گردن انقیاد
نهاده بودند ولی سلطان بجهت خوش آمد نواب خانم میگفت که رتق و فتق مهمات سلطنت نواب پریخان
خانم خواهد بود و چون دختران مناسب رتبه سلطنت نیستند سکه باسم شاه شجاع زنند کسی قبول باینحکایت
نکرد امیر خان و پیره محمد خان و خلیل خان و جمیع امرا گفتند که نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه فرزند اکبر

شاه

شاه جنت مکان و والده چند شهزاده کامکار کامرانست همانا دیوان رفیع الارکان تونی الملک
من تشاء منشور سلطنت و پادشاهی باسم سامی او مرقوم گردیده جمعی از مردم کوتاه اندیش که
دیده بصیرتشان از مشاهده تقدیرات ازلی پوشیده شده بود اظهار نمودند که او را ضعف باصره هست
چگونه از عهده امر خطیر سلطنت که در انتظام امور لشکر و مملکت از دیدن چاره نیست بیرون میتواند آمد
یکی از پسران نامدار او را بپادشاهی می باید گزید کافه اعیان قزلباش که حاضر بودند همگی بالهام غیبی
آواز برآوردند که پادشاه ما سلطان محمد پادشاهست پسران او چون هنوز کودک اند انشاء الله تعالی
چون چند سال در سایه دولت پدر بزرگوار نشو و نما یافته بمرتبه کمال رسند هر کدام شایسته ولیعهدی
باشند بصلاح و تجویز آنحضرت ولیعهد باشند هیچ آفریده را دیگر مجال گفتگو نشد و ولی سلطان چون
با نواب سلطان محمد میرزا در شیراز بی اندامی بسیار کرده بود و غدغه عظیم داشت و راضی باینمعنی
نبود اما کسی ملتفت حرف او نشد و او نیز حکایتی نتوانست گفت غازیان آواز برآوردند که دولت
دولت سلطان محمد پادشاهست و اسعد اسعد که شیوه مرضیه طایفه قزلباش است که بهر امری مهم
بجهت تیمن و تبرک این لفظ مبارک متذکر میگردند کشیدند و امرا از انجا برخواسته بدر حرمسرای نواب
خانم خود را پادشاه تصور نموده قرار داد که چون سلطان محمد پادشاه آید اسم شاهی بر او اطلاق نشود
و نواب خانم رتق و فتق امور سلطنت باشد و همان لحظه سلطان حسین بیک شاملو برادر علیقلیخان
سلطان محمد بیک نام وکیل علیقلیخان را که جهت مهمات در اردو مانده بود بجانب هرات بقدغن فرستاد
که خبر فوت اسماعیل میرزا را رسانیده اگر قضیه مذمومه دفع شاهزاده نامدار کامکار که عبارت از حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی باشد بظهور نیامده باشد خبر نجات رسانیدند و امرا وثیقه در باب پادشاهی
آنحضرت نوشته همگی مهر بران نهاده مصحوب علی خان بیک موصلو ترکمان که از خالوزاده آنحضرت بود
نیز از فرستاده متعاقب او علی بیک ذوالقدر ولد محمد خان افشار نیز که از دولتخواهان نواب سکندر
شان و خصما ولی سلطان بود بقدغن فرستادند که خبر فوت اسمعیل میرزا و جلوس اشرف رسانند
آخر روز بود که درگاه میدان را گشوده خبر رسانان سوار شدند و وقت افطار بر مردم ظاهر شد که
اسماعیل میرزا ارتحال نموده روز دیگر نواب خانم حکم فرمودند که از امرا و اعیان و هر طبقه خواه متعلقان سلطان

حیدریت و خواه بهر جهت در حبس سیاه چال بودند نجات دهند صدر الدین خان ولد معصوم بیک و
سید بیک لکونه و جمعی کثیر که از هر طبقه محبوس بودند سوی حسین بیک یوزباشی که چند روز قبل از آن
در سیاه چال بمرض اسهال فوت شده بود بیرون آوردند میرزا مخدوم شریفی تبریزی مرحمت
نواب خانم که بوالده او شفقتی داشت طرد اللباب خلاص شد اما مجال توقف درایران مجال
داشته بقصد زیارت عتبات عالیات روانه بغداد شد و از جانب پادشاه روم تربیت یافته
چند سال اقضی القضاة مکه معظمه گشت و موافق مذهب حنفی حکم میکرد بالاخره بقضاء مبرم اجل
گرفتار آمده در مکه شریفه ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرد از جمعی کثیر استماع شد که در وقت ارتحال
وصیت نموده بود که مرا موافق مذهب امامیه تغسیل و تکفین و تدفین نمایند که من اثنی عشری ام و
در بیمدت بمحض امور دنیا و جاه طلبی ارتکاب بعضی امور ناصواب نمودم و این معنی مستبعد مینماید والعلم
عند الله و هو عالم بحقایق الامور و اکثر مردم بجهت سوء اعمال اسماعیل میرزا از و آزرده بودند و زیاده
پریشانی بخاطر ها راه نیافت و هیچگونه فترتی واقع نشد هر کس از اهل خدمت و آقایان بیوتات و
قورچیان و مقربان آرزو در رفتن شیراز و قصد خدمت پادشاه مینمودند بخدمت امرا آمده اجازه میخواستند
و ایشان بخدمت خانم عرض مینمودند و رخصت یافته روان میشدند و کسی بی رخصت نواب خانم و امرا
قدرت رفتن نداشت ذکر سلطان محمد پادشاه خدابنده و تمکن او بر سریر سلطنت و فرمانروای
و دیگر ممالک ایران و قضایای که در ایام دولت او در هر سال روی داد سابقا مرقوم کلک بیان گشت
که اسماعیل میرزا غازی بیک نام قورچی ذو القدر را فرستاده بود که نواب سکندرشان و پسران او را
مضبوط نگاهداشته نگذارند که هیچ آفریده با ایشان ملاقات نماید قورچی مذبور ناهمواری بسیار بنواب
میرزا نموده بود درد وقتی که قضیه فوت اسمعیل میرزا و قوع یافته امراء عظام علی خان بیک موصلوی ترکمان
و علی بیک ذو القدر را روانه شیراز نمودند اسکندر بیک شاملو که از میرزادهای آنطبقه بود پیشتر از علی بیک
و علی خان بیک بی رخصت روانه شیراز شده و شب و روز قطع مسافت نموده مانند فلک الافلاک لحظه
از حرکت نیاسوده دو روز پیشتر از علی بیک بشیراز رسیده راکب و مرکوب غریق عرق بدر دولتسرای
نواب سکندرشان شتافته مژدگانی داد که اسماعیل میرزا از عالم رفت و حق بمرکز خود قرار گرفت غازی بیک

دران ساعت حاضر شود خدمه نواب سکندرشان سراسیمه گردیده خبر میدهند که قورچی آمده چنین گفته
مید بد نواب میرزا از علو همت و قطع نظر از تعلقات دنیا با مصلحت وقت عمل نموده اصلا متوجه تحقیق
خبر نمیشوند و بخاطر انور میرسد که مبادا اسمعیل میرزا در مقام آزمایش و امتحان شده عمدا کسی فرستاده باشد
و خواهد خاطر شان خود نماید که آیا آنحضرت خیال سلطنت در خاطر دارند یا نه مجملا غازی بیک ذو القدر
فی الفور حاضر شده با اسکندر بیک تکلم آغاز نهاد و او را تهدید بقتل کرد اسکندر بیک گفته بود که
چه جای تعجب است دنیا محمد رسول الله نماند با سمعیل میرزا هم نمانده باشد و صدق و کذب قول من
سه روز دیگر ظاهر میشود اگر خلاف گفته باشم بعد از سه روز هر سیاست که خاطرخواه تو باشد نسبت
بمن بجای آر مجملا ازین خبر شورش و غوغا در شهر افتاده خلایق بدر دولتسرای هجوم کردند نواب
سکندرشان بغازی بیک خطاب فرمودند که گویا اینمرد که مصروع شده نمیداند چه میگوید او را گرفته
محبوس ساز که اگر متواتر خبر جزم آید حکم الهی را چاره نیست و الا او را بسیاست هر چه تمامتر بجزا و سزا
رسانی اگرچه غازی بیک جرات آن ننمود اما جمعی از اهل شیراز و ذو القدران که اظهار سعف نمودند
تهدیدات میکرد و هر ساعت از و خبری میرسید واو همان جواب میگفت و درانروز خبری نیامده
غازی بیک فی الجمله اطمینان یافته اتباع نواب سکندرشان متردد خاطر گشتند روز دویم آخر روز
بود که علی بیک آمده خبر تحقیق آورده بشرف پابوس مشرف گشت متعاقب او علی خان بیک ترکمان نیز رسیده
وثیقه را که امراء عظام درباب تقلید ارشاد و پادشاهی آنحضرت نوشته بودند بنظر انور رسانید مضمون
آن معروض گشت و جمعی کثیر از ذو القدر شهر که با علی بیک متفق و با ولی سلطان عداوت داشتند همان لحظه
حاضر شدند و تهنیت جلوس و مبارکبادی گفتند اسکندر بیک برتبه امارت سرفراز شده لقب
خوشنجر خانی یافت و ذو القدران در عالم صوفیگری زبان تشنیع بغازی بیک دراز کردند و نواب سکندر
شان فرمودند که هر چند از و آزار بسیار در خاطر است اما بشکرانه این عنایت الهی از و عفو مینمایم و چون
مرد ضابط کارآمدنی است و بامر و اشاره پادشاه خود با ما چنین سلوک میکرد قابل تربیت است بالجمله منصب
ایشیک آقاسیگری باو داده چند روز در ملازمت بود بعد از آن نواب مهد علیا که از اطوار ناهنجار و سخنان
بی ادبانه او بغایت آزرده خاطر بود تاب نیاورده او را گریانیده بفضیحت تمام بقلعه اصطخر فرستادند

دوران قلعه از اوج حیات بحضیض ممات افتاده محبوس مطموره خاک گشت روز دیگر جمیع سادات واکابر
واعیان شیراز وریش سفیدان طوایف ذوالقدر بردر کریاس گردون اساس جمع شده بشرف
پابوس مشرف گشتند علی بیک بایالت شیراز ولقب ارجمند خانی سرفراز شده از سادات عظام
شاه مظفر الدین علی انجو که دولتخواه نواب میرزا بود منصب قضا عسکر یافت میرزا احمد کفرانی وزیر
ومستوفی خاصه شریفه شیراز که درین چند سال خصوصا ایام اسمعیل میرزا خدمات شایسته
بتقدیم رسانیده بود منصب عالی نظارت سرکار خاصه شریفه یافت وچون سرکار عالی نواب
اشرف بی سامان شده بود علی خان بیک مذکور وجناب میرزا احمد ناظر ضروریات سرکار
پادشاهی را از سرکار خود طایفه ذوالقدر ووجوهات دیوانی مملکت سامان نمودند وهمه روزه
جوق جوق ازیوزباشیان وایشک آقاسیان واهل خدمت وترک وتاجیک از دار السلطنه
قزوین میرسیدند ونوازش می یافتند میر قوام الدین حسین مستوفی شیراز که در وقت نزاع ولی
سلطان وآقایان ذوالقدر بایشان متفق شده بود وبدینجهت ولی سلطان در قزوین شکایت او
باسمعیل میرزا کرده اسمعیل میرزا اورا گرفته در صندوق مقید ومحبوس بود استخلاص یافته بشیراز آمده
بوزارت نواب خورشید احتجاب مهد علیا فخر النساء بیگم حرم محترم نواب سکندرشان سرفراز
گشت ونواب مهد علیا مؤسس مرتب امور دولت گشته هیچ مهمی بی امر واشاره علیه او فیصل مهمات
نمی یافت نواب سکندرشان مراعات خاطر شریف او بسیار میکرد ونواب مهد علیا اراده استخلاص
خان احمد والی گیلان که در قلعه اصطخر محبوس وبا نواب مهد علیا قرابت قریبه داشت نمود نواب
سکندرشان برحسب اراده ورضاء خاطر شریف نواب مهد علیا خان احمد را از قلعه بیرون آورده
تعظیم وتکریم بسیار کرده بایالت ودارایی گیلان وعده داد وهمچنین شاهرخ بیک تانی اغلی ذوالقدر را
که شاه جنت مکان باولیاء اسمعیل میرزا گرفته در قلعه محبوس بوده واسماعیل میرزا در ایام دولت خود وکالت
دیوان اعلی را نامزد او نموده همه روزه وعده بیرون آوردن میداد وازقوت بفعل نمی آورد
نواب سکندرشان بیرون آورده برتبه ایالت وخانی وتفویض منصب والای مهرداری رفع اسمای
بخشیدند درین اثنا میرزا سلمان وزیر ورود سعادت نموده اول بمنزل علی خان رفته باو توسل جست

وبوسیله او وجناب میرزا احمد ناظر که باو طریقه دوستی داشت بشرف پابوس اشرف وسجده نواب
مهد علیا مشرف شده درطی عرض حکایات واخبار قزوین واطوار نواب پریخان خانم واطاعت
وانقیاد امرا استحقاق دولتخواهان معروض داشت ونوازش وتربیت یافته درهمان مجلس پابوس
وزارت دیوان اعلی کرده بدستور وزیر واعتماد الدوله شد اما سوانح حالات قزوین آنکه نواب
پریخان خانم بدولت واقبال بر مسند کامرانی تکیه زده جمیع مهمات سلطنت را متکفل شده وامرا
عالیشان سر بر طوق فرمان نهاده همه روزه بعتبه علیه او جمع شده قرار دادند که از هر اویماق یک
کس ریش سفید ومعتمد علیه بوده مردم آن طایفه از صوابدید او تجاوز نکنند از طایفه ترکمان امیرخان
واز استاجلو پیره محمد خان واز شاملو سلطان حسین نواده دورمیش خان واز تکلو سیب خان
شرف الدین اغلی واز افشار قلی بیک قورچی باشی واز ذوالقدر محمد قلی خلیفه مهردار دیوان اعلی
وعلی هذا القیاس از جمیع اویماقات ریش سفیدان تعین یافته مهمات ضروری را بر سال شمخال
سلطان جرکس خالوی نواب خانم بعرض میرسانیدند وبرانچه حکم میشد عمل مینمودند ومقرر شد که
سوای جمعی که حسب الامر علیه روانه شیراز شده اند دیگر کسی بیرخصت نرود که چون موکب نصرت
قرین شاهی بحوالی قزوین رسد یکی امرای عظام در رکاب هودج اقبال نواب خانم باستقبال شتافته
سعادت زمین بوس حاصل نمایند بعد از چند روز میرزا سلمان چون زیاده اعتمادی بجانب خانم
وشمخال نداشت صلاح کار خود دران دید که از قزوین خود را بیرون انداخته برکاب اقدس همایون
نواب سکندرشان رساند امیرخان را بچرب زبانی راضی کرده خود پس پنجره حرم رفته بوسیله
محرمان حریم عز وجلال بعرض علیه رسانید که مناسب دولت اینست که این اخلاص گزین بسرعت و
استعجال بشیراز رفته در رکاب اشرف باشم که مبادا مردم بیگانه در مزاج اشرف دخل نموده میانه برادر
عالیشان وخواهر مهربان فساد نمایند نواب خانم هرچند احتمال نمیداد که خلاف رضای او در مجلس شاه
وسپاه گذرد اما سخنان اورا که بر تقدیر راستی در میزان خرد سنجیده مینمود اذعان نموده رخصت داد
میرزا سلمان همان لحظه از حریم حرم بیرون آمده راه شیراز پیش گرفته از طریق غیر معهود روانه شد
روز دیگر که امرا از رخصت شدن میرزا سلمان ورفتن او که مرضی طبع ایشان نبود واقف شدند شمخال سلطان

اراده نمیشود کسی فرستاده او را باز گردانید امیرخان مانع شد و او شب و روز از حرکت نیاسوده موکب
همایون شاهی از شیراز حرکت نکرده بود که بشیراز رسیده چنانچه مرقوم کلک وقایع نگار گشت بشرف
ملازمت اشرف مشرف شده ملاحظه نمود که نواب مریم شان مهد علیا حرم محترم نواب سکندر
شان صاحب اختیار مطلق است مصلحت اندیشی که ارباب دولت و طالبان جاه و حشمت را از آن
چاره نیست کرده بجهت جذب قلوب ایشان حقیقت حالات قزوین و شمه از عظمت و اقتدار
نواب خانم و اطاعت و انقیادی که امرا و اعیان قزلباش او را مینمایند حسب الواقع بعرض رسانید
و از اقوال نا فلان و اخبار عقول صاحب خردان خاطرنشان نواب سکندرشان و مهد علیا شد
که مادام که نواب خانم بانوی دولتخانه و راتق فاتق مهام سلطنت باشد نواب اشرف را بجز نامی از
پادشاهی نخواهد بود و نواب مهد علیا در سلک سایر اهل حرم منتظم خواهد بود صلاح دولت خود در آن
دیدند که نواب خانم را بی اختیار سازند و این اراده در خاطر شریفشان تصمیم یافته بفکر و اندیشه کار او
افتادند و هر کس از قزوین می آمد و احوال می پرسیدند موید قول ایشان بظهور میرسید مجملا دفع
نواب خانم در ضمیر انور نواب سکندرشان و مهد علیا رسوخ یافت چه از مکر و کیدی که در باب اسمعیل میرزا
پادشاه شده بود اندیشه مند بودند و فی الواقع جای آن بود میرزا سلمان متکفل مهمات سلطنت
روز بروز نوازش و تربیت می یافت مجملا قریب بیکماه در شیراز توقف نموده از آنجا عنان عزیمت
بصوب دار السلطنه اصفهان معطوف داشتند و بدان بلده جنت نشان رسیده اصفهانیان
پیشکش و پای انداز لایق کشیده خدمات مستحسنه بجا آوردند و دار السلطنه مذکور بنواب جهانبانی
سلطان حمزه میرزا اختصاص یافته داروغگی آن از جانب نواب شاهزادگی با میرحسین خان مازندرانی
برادرزاده نواب مهد علیا تفویض یافت و از آنجا روانه شده سه روز در بلده کاشان اقامت نمودند
و از کاشان متوجه بلدة المؤمنین قم گشته در آن مدینه طیبه بملاقات شریفه نواب خورشید احتجاب
سلطانم والده ماجده نواب سکندرشان فایز گردیدند نواب مشار الیها اگرچه از فوت فرزند رشید
نامدار اسمعیل میرزا و واقعه هایله نبیره گرامی سلطان حسن میرزا صاحب تعزیه و اندوهناک بود اما از دیدار
گرامی نواب سکندرشان که پسر بزرگترش بود و مدتی بود که فیمابین مباعدت و دوری روی داده

دل

دل بمفارقت ایشان نهاده بود و نبیره های گرامی روشنایی دیده بینا حاصل کرده محنت و اندوه ببهجت
و سرور مبدل گردید حسین قلی سلطان ایشیک آقاسی باشی شاملو با بعضی بیوتات و یراق و اسباب
پادشاهی که باستقبال آورده بود و جمعی از مقربان بساط عزت در این منزل وارد گشته بسعادت
زمین بوس فایز گشتند در دار السلطنه قزوین از اخبار وارده بمسامع امرای عظام رسید که اقتدار
نواب خانم و جمعیت و اتفاق ایشان در آنجا پسندیده خاطر اشرف و نواب مهد علیا نیست
و امیرخان و پیره محمد خان و خلیل خان و قورچی باشی و سایر امرا و خوانین عالیشان هر یک با پسران
و اقوام و اعیان بی رخصت نواب خانم مقید برفاقت یکدیگر نشده متوجه استقبال شدند و چند روز
که در بلده قم توقف واقع شد اکثر امرا و اعیان بملازمت رسیدند و وکلای نواب پریخان خانم نیز
استشمام رایحه بی التفاتی نموده شمخال سلطان و اتباع او اندکی پریشان خاطر گشتند مجملا رایات
منصوره پادشاهی از بلدة المؤمنین قم بمقر سلطنت در حرکت آمده چون از ساوه گذشته بجنگرود
رسیدند امیرخان و پیره محمد خان و خلیل خان و قورچی و محمد خان تخماق و جمعی که در قزوین مانده متوقع
جنس بود که در موکب علیه نواب خانم و هودج اقبال او باستقبال روند صلاح وقت در آن دانستند
که از ملازمت نواب خانم تخلف جسته هر کدام با اتباع و مردم خود متوجه استقبال شوند بعضی رخصت حاصل
کرده بعضی بیرخصت روانه شده در حوالی خشکرود بسعادت ملازمت فایز گشتند و خبر رسید که شمخال
سلطان با جماعت چراکسه و اتباع خانم با اسلحه و یراق جنگ در خانه نواب خانم جمعیت نموده سودای شورش
و فساد در سر دارند در حوالی دار السلطنه قزوین امیراصلان خان ارشلوی افشار را که یکی از غلامان اسمعیل
میرزا بود طلب فرمودند و دفع شمخال سلطان را در عهده او نمودند و او مستقل این خدمت شد
در قم رقم اشرف باسم شمخال سلطان بالقاب مناسب عز اصدار یافت مضمون آنکه ما ایالت و دارایی ولایت
شکی را که در زمان شاه جنت مکان چند سال الکای او بود و همیشه آرزوی آن داشت باو شفقت فرمودیم
چون ساعت خوبست با مردم خود نقل مکان نموده از شهر بیرون رود و اردوی خود را در بیرون شهر گذاشته
چون بدولتخانه نزول اجلال فرماییم بپای آمده بپابوس مشرف شود و روانه گردد امیراصلان خان که
با شمخال سلطان دوست و یکدل و همزبان بود بشهر آمده رقم اشرف آورده تکلیف سوار شدن او کرد

شمخال سلطان اگرچه دانست که اینمعنی از روی شغف بفعل نیامده چون قرار نوع دیگر نمود نمید او برفتن کی
دخود را بکونه کشیدن منتهج و سر درگشته طوعا او کرها باتفاق امیر اصلان خان سوار شده بموضع جشن که
یکفرسخی شهر قزوین است رفته فرود امد روز دیگر که غره ماه ذی حجة الحرام بود موکب همایون پادشاهی از بیره
صوفیان که یکفرسخی شهر است نزول اجلال نموده نواب پریخان خانم در هودج زرنگار قبه مرصع قرار گرفته و دور جهان
حرم و ملازمان خاصه نواب مشار الیها قریب چارصد پانصد پیاده محفه را بر دوش برداشته بار دولت معلی
آورده چون بحریم حرم درآوردند خواجه سرایان بمراسم خدمت پرداختند و در حرم ملاقات برادران ارجمند
کامکار و شاهزادهای نامدار وقوع یافته از جانبین بعد از مراسم تعزیه شاه جنت مکان و برادران انکایت
اسمعیل میرزا و اطوار ناپسند او و دلیری که در قطع صله رحم نموده بمیان آوردند از بعضی خواجه سرایان
مسموع شد که نواب مهد علیا از روی ادب بدستبوس نواب خانم فایز گشته نواب خانم از عالم عجب و
غرور و کم خردی نواب مهد علیا را زیاده وقعی ننهاده بود بالجمله در روز دویم شهر ذی الحجه که یازده ماه از سال
اودئیل سنه ۹۸۵ گذشته مولانا افضل منجم قزوینی ساعت اختیار نموده بود نواب سکندرشان و شهزاده
عالیمکان همعنان قاید اقبال از ان منزل سوار شده متوجه شهر و دولتخانه مبارکه شدند خلایق و عوام الناس
گروه و فوج فوج باستقبال شتافته از بیره صوفیان تا در دولتخانه همایون خلایق جوق جوق و صف صف
ایستاده لوازم دعا و ثنا بتقدیم رسانیدند نواب سکندرشان در کمال مسرت و شادمانی و استعلای
معارج دولت و کامرانی داخل دولتخانه همایون شده آفتاب مثال بر چهار بالش عزت و اقبال تکیه زدند
و بنات مکرمه و زوجات مطهره شاه جنت مکان و سایر خدمه حرم محترم بشرف پابوس مشرف شدند
اما احوال نواب خانم انکه در وقتی که سکندرشان متوجه دولتخانه مبارک میشدند حکم شد که خلیل خان افشار
که در زمان شاه جنت مکان ایامی للاعلیا جناب خانم بود او را بمنزل خود برد که من بعد در منزل او باشد بعد
از سواری سکندرشان و نواب جهانبانی قورچیان عظام بدستور محفه آن پرده نشین سرادق سلطنت را
بر دوش گرفته نواب مهد علیا و مخدرات استار سلطنت سواره از عقب محفه در حرکت آمدند و چون بدر دولتخانه
مبارک رسیدند و از کثرت و ازدحام خلایق که از شهر باستقبال آمده بودند راه تردد مسدود بود قورچیان
و ملازمان نواب خانم حسب الاشاره علیه هودج را بجانب خانه نواب خانم بردند که باتفاق مخدرات دودمان سلطنت

ازراه خانه

ازراه خانه خود داخل باغچه حرم کردند و چون بدر خانه نواب مشار الیها رسیدند ملازمان خلیل خان هجوم نموده محفه را
بجانب خانه خلیل بردند و چون قورچیان و ملازمان خاصه نواب خانم در اول حال از رفتن ابا نموده گفتند
که حکم قضای اقتضای پادشاهی بر ینجمله نفاذ پیوسته و نواب خانم در اندرون محفه از کشاکش هودج کشان
بر صورت حال اطلاع یافته رضا بقضاء الهی داد و بامری که هرگز در مخیله اش نمیگذشت دل نهاد مجملا نواب
خانم را بخانه خلیل خان بردند و همانروز امیر اصلان خان را حکم شد که بموضع جشن رفته شمخال سلطان را
بقتل آورد و مشار الیه را با جمعی کثیر ببهانه مشایعت و غیره بموضع مذکور رفته در حین ملاقات چند نفر از جماعت
افشار شمشیر در و نهاده بقتل آوردند و چرا که اصلا قدرت دست و پا زدن نیافتند و امیر اصلان خان
سر او را بدرگاه والا آورده رتبه خانی و نوازش و تربیت یافت و در همان شب چند نفر از ملازمان
خلیل خان حسب الامر نواب خانم را بخفه هلاک کردند و جمیع اموال و اسباب سرکار خانم که باعتقاد مردم
تخمینا سی هزار تومان میشد در ازای این خدمت بانعام خلیل خان مقرر شد شاه شجاع پسر اسماعیل میرزا
نیز که هنوز یکساله نشده بود راه عدم پیموده ولی سلطان علی خانجی اغلی را نیز گرفته بدست ذو القدران
شیراز که معاند او بودند دادند و او نیز عاقبت بجزاء و سزا رسید و چون این قضایا بوقوع پیوست نواب
مریم شان مهد علیا در کمال عظمت و استقلال متکفل مهام سلطنت و پادشاهی شده هیچ مهمی بی عرض
در شاره علیه او فیصل نمی یافت و نواب جهانبانی بمنصب وکالت دیوان اعلی منصوب گشته مقرر شد که
در ضمن احکام و مناشیر پادشاهی بربالای مهر وزیر مهر زنند و حسین بیک ولد خواجه شجاع الدین شیرازی
که خالوی علی قلیخان شاملو بود و خانجان خانم همشیره او در خدمت نواب مهد علیا و شاهزاده ها مدت
بجهت سوابق خدمات که در دار السلطنه هرات ازو بظهور رسیده به نیکو خدمتها پیوسته غایبانه عزت
و اعتبار تمام داشت بوزارت جهانبانی سربلندی یافته مهر وکالت را با و سپردند ملا افضل منجم قزوینی
که سمت خانه خواهی با نواب مهد علیا داشت کمال اعتبار و اقتدار یافته مهم کلانتری و معاملات دیوانی
قزوین با و متعلق گشت و میرزا سلیمان من حیث الاستقلال رکن السلطنه و اعتماد الدوله گشته شروع در
فیصل مهمات ممالک نموده منصب عالی صدارت بمیر شمس الدین محمد خبیصی کرمانی که سید فاضل نیکو خلاق
بزرگ منش درویش نهاد مفوض گشت سبب صدارت مشار الیه انکه در وقتی که نواب سکندرشان از هرات

منوجه شیراز بوده‌اند در قصبه خبیص بخدمت میر بملازمت رسیده خدمات مرغوب بتقدیم رسانیده بود و فضایل
و کمالات حضرت میر و صحبت او نواب سکندرشان را خوش آمده با و تعهد نموده بود که حقیقت اهلیت
و استعداد او را بعرض شاه جنت مکان رسانیده التماس نماید که او را بمنصب صدارت عظمی
سربلندی دهد و از قوت بفعل نیامد در بنوقف که رقم سلطنت و جهانبانی آنحضرت بتوقیع تعز
من تشاء موشح گشته مهام سلطنت و فرمانروایی بذات اشرف تعلق گرفت از کمال وفاداری
و عواطف و اشفاق شاهانه سیادت پناه مشارالیه را بدین پایه والا ارجمندی بخشیده از دار الملک
شیراز حکم همایون بطلب مشارالیه عز اصدار یافت و حضرت میر در کمال عزت و اعتبار بپایه سریر اعلی
شتافته من حیث الاستقلال بامر صدارت پرداخت و ممالک محروسه را بامرای عظام طوایف
قزلباش قسمت فرموده امیرخان موصلو بایالت دار السلطنه تبریز منصوب گشته اسماعیل سلطان
و شاه قلی سلطان برادران امیرخان و سلطان مرادخان ولد او و ابراهیم سلطان پیاده اغلی برکمال
حسب الصلاح امیرخان برتبه امارت سرفراز گشته در آذربایجان الکا داده شد و امیرالامرایی چخورسعد
بدستور زمان شاه جنت مکان بمحمدی خان تخماق استاجلو قرار گرفت و امیرالامرایی قراباغ که اسمعیل میرزا
بامام قلیخان قاجار داده بود بدستور با و تفویض یافت و ایالت و دارایی شیروان به ارس خان
روملو متعلق گشته ارد وغدی خلیفه تکلو و چند نفر از امرای تکلو و غیرهم را در شروان الکا دادند و ولی خان
تکلو بایالت همدان سربلند گشته روانه آنصوب شد و از امرای استاجلو مرشد قلیخان یکان را
در خواف و باخرز خراسان و ابراهیم خان برادرش را در اسفراین الکا داده ترشیز را بمحمود خان صوفی
اغلی و ولی خان چرخچی باشی عنایت فرمودند و خبوشان و بعضی محال خراسان به بوداق خان چکنی
تفویض یافته ابوالفتح خان والد اغرلوخان شاملو و خوشنجرخان برادر او و با قلان و کومسر و غوریان
و نخود الکا دادند و دار الامان کرمان بولیخان افشار قورچی باشی تفویض یافته کوه کیلویه بدستور
سابق به خلیل خان افشار تعلق گرفت و محال عراق اکثر بامرای درگاه معلی قسمت شده کاشان بمحمد
خان موصلو قوم امیرخان که از ارکان دولت قاهره بود متعلق شده دار السلطنه قزوین بسلطان حسین
خان شاملو متعلق گشت و الکاء قم بدستور سابق بحیدر سلطان چابوق ترکمان و ساوه بابوالمعصوم

ترخان

ترخان ترکمان مرحمت شد و الکاء ری بمسیب خان تکلو و خوار و سمنان بشاه قلی سلطان قاپی اغلی
ذوالقدر و ساوج بلاغ و جوشقان و بعضی از اعراب بشاهرخ خان مهردار و طارم و خلخال و بعضی محال
به پیره محمد خان مقرر گشت و مملکت فارس بامرای ذوالقدر تقسیم رفته استراباد بمحمد خان چاجلوی
ذوالقدر عمزاده ابراهیم شفقت شد و همچنین هر یک از امرای هر طایفه را الکای مناسب حال داده روانه
فرمودند و خان احمد گیلانی برحسب وعده که فرموده بودند بسلطنت و دارایی گیلان بیس و لقب ارجمند
اخوت سرفراز و بشرف مصاهرت این دودمان ممتاز گشته از بنات مکرمه شاه جنت مکان مریم سلطان بیگم
بعقد ازدواج او در آمده در دار السلطنه قزوین بآیین شایسته عروسی واقع شد و خان احمد مذکور
کامیاب دولت و مبتهج و مسرور روانه گیلان گردید و علیخان گرجی ولد لوندخان و سیمون خان
ولد لوارصاب که هر دو در قلعه الموت محبوس بودند و اسمعیل میرزا بیرون آورده بود حبیبه سام میرزا
برادر شاه جنت مکان را به علیخان داده بایالت شکی فرستادند و سیمون خان بشرف اسلام مشرف
شده بسلطان محمود خان موسوم گشته او نیز برحسب کلام انما المومنون اخوة لقب ارجمند برادری
یافت و قرین اعزاز و احترام روانه گرجستان و متصرف الکای موروثی گردید و سادات عظام و اکابر
و اشراف ممالک خواه بعضی که از زمان شاه جنت مکان در اردو مانده بودند و خواه جمعی که در زمان
اسماعیل میرزا در پایه سریر اعلی مجتمع گشته بودند هر گونه مطلب و مدعایی که داشتند بانجاح مقرون گشته
فراخور حال مناسب یافته با خلع فاخره شاهی رخصت انصراف یافتند از آنجمله مرتضی ممالک اسلام
میرمیران نیز بسیورغالات مجدد ارزانی داشته صفیه سلطان بیگم صبیه اسماعیل میرزا که خواهرزاده شاه
خلیل الله پسر کهتر و خاتش خانم صبیه شاه جنت مکان را بشاه نعمت الله یزدی پسر بزرگتر او عقد بسته معزز
و محترم روانه دار العباد یزد گردید و او نیز لقب ارجمند برادری یافت و نواب اسکندرشان دست دریا نوال
ببذل و احسان گشاده ابواب خزاین گشوده داد و دهش بسر حد اسراف و اتلاف رسانید ارکان دولت
و میرزا سلمان وزیر جهت جذب قلوب الناس و طمع دست از مال برداشته جمیع امرای عظام را که بممالک
فرستادند از خزانه عامره مدد خرج و مواجب یکساله و دو ساله که خلاف متوقع ایشان بود دادند چنانچه
بامیرخان و اتباع او هفت هزار تومان داده شد سایر امرا علی هذا القیاس قورچیان خاصه شریفه

شاه جنت مکان که از نواب خلعتی مملو دسالها اندوخته بجود کان بود صرف خلعت امرا و ارباب مناصب
و عمال و کلانتران و اشراف ممالک شد و نواب سکندرشان هیچ روزی نبود که ده بیست خلعت
بردم مجهول نمیداد و قورچیان عظام را که اکثر ده سال مواجب نیافته بودند حکم شد که مواجب سنوات
دهند همه روزه زر نقد از خزانه عامره صندوق صندوق آورده دامن دامن بقورچیان میدادند ابواب
منافع بر ارباب مناصب دیوان گشوده گشت و شیوه ارتشا رواج گرفت طوایف قزلباش
بحمایت ریش سفیدان اویماقات ارادهای متخالف پیش گرفته وزرا و ارکان دولت را برشوه
تسلی ساخته آنچه اراده میکردند از پیش می بردند امرا جهد برانی از هر اویماق تعین شده چون
الکا و ممالک تقسیم یافته بود مواجب از خزانه عامره میدادند و متعصبان هر اویماق سرشور و فساد
برداشته در مقام آمدند که بر اضداد پیشی گرفته لوای استقلال برافرازند مجملا طوایف قزلباش
انجاح مطالب خود را پیش نهاد همت ساخته دین و دولت را کمتر منظور میداشتند تا آنکه
در اندک وقتی خزاین معموره از نقود و اجناس خالی گردید و خاک فیروزه که در عرض پنجاه سال
از معدن جمع شده بود بباد دستی با خاک برابر گشت و از خودسری و خودرایی کار انقوم و فاکیش
از وفاق و دفاق و شقاق مبدل گشت اخبار اختلال احوال و عدم انضباط قزلباش اشتهار یافت
و بدین جهت خللهای فاحش در دولت پدید آمد مخالفان که در آرزوی چنین روزی بودند فرصت
شمرده رومیان نقض عهد و میثاق پیش نموده طمع در ممالک اذربایجان کردند و کردنکشان اطراف
که سالها سر در اطاعت داشتند دم از استقلال و استبداد زده دست تطاول و تعدی بر انجا ممالک
دراز کردند چنانچه تفصیل اینها هر یک در محل خود رقمزده کلک بیان خواهد گشت انشاءالله تعالی ذکر آمدن
جلال خان اوزبک بخراسان و بقتل در آمدن او بسعی مرتضی قلی خان ترکمان چون در زمان اسمعیل
میرزا آوازه قتل شاهزادگان و قلع و قمع بنیان دودمان سلطنت باطراف و جوانب رسیده خاطرنشان
دور و نزدیک شده بود که از اولاد عظام خاقان علیین آشیان ابوالبقا شاه اسمعیل بهادرخان
اسکنه الله تعالی فی فرادیس الجنان بغیر از اسماعیل میرزا و پسر یکساله او کسی نمانده بعد از سنوح واقعه اسمعیل میرزا
مخالفان اطراف بمظنه آنکه اساس سلطنت این دودمان انهدام پذیرفته و احوال قزلباش اختلال یافته

بای از اندازه بیرون نهاده شروع در دست درازی کردند از انجمله جلال خان ولد دین محمد خان که بعد
از فوت ابوالمحمد خان از سایر سلاطین اورگنج بمزید شجاعت و دلاوری امتیاز داشت با گروه انبوه
از اوزبکیه تا بجان که قریب شش هفت هزار نفر بودند از نسا و ابیورد و اتخذ و بقصد یغما و تخریب
خراسان بیرون آمده بجدود مشهد مقدس آمد و چون هیچیک از امرای خراسان بخصوصه تاب مقاومت
او نداشتند در قلعهای خود خزیده منتظر بودند که هر یک از بیگلربیگیان متصدی حرب او نشوند
بر سر او جمعیت نموده بمدافعه قیام نمایند جلالخان در آن حوالی تاخت و غارت بسیار کرده بولایت
جام رفت و آنولایت را نیز از مواشی و اغنام پرداخته اراده داشت که از راه سرخس بازگردد و غنایم
بیشمار که از خراسان فراهم آورده بود بولایت خود رساند مرتضی قلیخان پرناک بیگلربیگی مشهد
مقدس کس باطراف و جوانب فرستاده امرای را که بکومک او مامور بودند اخبار کرده لشکر طلب داشت
و چون شنید که جلالخان مقید بتسخیر ولایت نشده بتاخت و غارت اکتفا کرده اراده بازگشتن دارد
مقید برسیدن کومک و جمعیت لشکر نشده با معدودی از ملازمان خود و امرا و قورچیان که در مشهد
مقدس حاضر بودند از مشهد بیرون آمده متعاقب او بولایت جام آمد و جمعی دیگر از امرا و مردم اتخذ و
باو پیوستند و کما بیش سه هزار نفر جمع آمدند و جلالخان در جام از آمدن مرتضی قلیخان و لشکر قزلباش
خبردار گشته عنان از رفتن بازکشید و بعضی از الیغان و ریش سفیدان کاردیده اوزبک صلاح دیده
بودند که چون بقصد یغما آمده ایم در مقام محاربه نشده اموال غارتی را بامنی رسانیم جلالخان از غایت
عجب و غرور حسابی از لشکر قزلباش نگرفته توقف نموده اماده رزم و پیکار گشت تا آنکه تقارب فئتین
تیلاقی انجامیده از جانبین صفوف رزم آراسته گردید نفیر و کرهنای در کوش گردون پیچیده دلیران
طرفین پای در معرکه کارزار نهادند و از هنگام زوال تا غروب آفتاب بحرب و قتال اشتغال نموده از جانبین
داد جلادت و مردانگی دادند جلال خان شدت حرب و قتال غازیان قزلباش و ثبات قدم ایشانرا در معرکه
کارزار که بدین مثابه تصور نکرده بود مشاهده نموده از جرات و دلیری آن فوج قلیل که در مقابله او بودند
تعجبها نموده از محاربه پشیمان گشت چون شعاع خورشید جهانتاب در جوف زمین متواری گشته زمانه ملبس
بلباس عباسیان گردید هر دو گروه که از محاربه ستوه آمده بودند دست از ستیز و آویز بازداشته هر کدام

درطرفی فرود آمده بارمکاه خود شتافتند و تا صباح از جانبین پاس داشتند و غازیان قزلباش بنوعی
از مقدمات لشکر اوزبک و حملات دلیرانه ایشان خایف و هراسان گشته بودند که دیگر تاب
مقاومت در حیز قدرت خود نمیدیدند مرتضی قلیخان از غایت مردانگی همت بر انهزام لشکر اوزبک
گماشته روز دیگر که سلطان ثوابت و سیار بر سر خنگ فلک دوار برآمده با شعاع تیغ انتشار
خیل کواکب را منهزم ساخت غازیان قزلباش را بر محاربه تحریص نموده متوجه معرکه قتال گردید و از انطرف
جلال خان نیز صفوف آراسته بعد از حملات متواتر که از جانبین بوقوع انجامید از وفور شجاعت
و استیلای قوت غضبی بنفس خود مباشر حرب گشته اسب جلادت در معرکه رزم بجولان درآورد
و در اثنای کارزار و شدت گیرودار رحمت بیک قورچی استاجلو از تقدیر الهی بجلال خان رسید
بی انکه مجال او شناسا کرده او را بطعن سنان جان ستان برخاک ادبار افکنده خواست که با این آمده
سر او را از بدن جدا کند که یکی از اوزبکیه که با جلالخان همعنان بود فریاد برآورد که دست از کشتن او
بازدارید که جلالخان است قزلباش که نام جلال خان شنیدند چند نفر از ترکمان و چکنی بر سر او هجوم نموده
او را از دست رحمت بیک و جماعت استاجلو گرفته کشان کشان بنظر مرتضی قلیخان درآوردند از قضا
آن معرکه استماع شد که غازیان استاجلو در محاربه جلالخان مردانگیها نمودند و میانه استاجلو و ترکمان
و چکنی در گرفتن جلالخان مناقشه واقع شد هریک امر مذبور را بخود اسناد میکردند مرتضی قلیخان
صلاح در قتل او دیده سر پر نخوت او را از بدن جدا کردند اوزبکیه بعد از انکه از گرفتاری جلال خان
مطلع گشتند راه انهزام پیموده بقیة السیف نیم جانی بیرون بردند و غنایم بیشمار بدست لشکر ظفر اثر
افتاد و سر او را با یراق و اخرمه بدرگاه معلی فرستاده بجایزه و جلدوی نمایان سرافراز گردید مرتضی قلیخان
بعد از این فتح نامدار در خراسان لوای استقلال افراخته چون مهمی چنین بزرگ بمدد و معاونت علی قلیخان
شاملو بیگلربیگی هرات از پیش برده بود همواره بوقوع این واقعه مفاخرت نموده از علی قلیخان که بیگلربیگی
دار السلطنه هرات و لله شاهزاده جوان بخت کامکار اعنی اعلیحضرت شاهی ظل اللهی بود زیاده حسابی نمیگرفت
و همیشه نقیض مطلب او بفعل آورده خود را از دبیر ترسیده است تا انکه رفته رفته میانه ایشان باب فساد و نفاق
غبار نقار ارتفاع یافته اسباب دشمنی روز بروز آماده تر میگشت تا بسرحد جنگ و جدال رسیده مکرر میانه ایشان

لشکر

لشکرکشی بوقوع انجامید چنانچه در محل خود سمت گذارش خواهد یافت ان شاء الله تعالی **ذکر عصیان و طغیان
اهل سیستان و محاربه ایشان با جعفر سلطان افشار** بعد از واقعه پادشاه جنت مکان که انواع
فتنه و فساد در ممالک روی داد اول مخالفتی که از اهل خراسان بظهور آمد از مردم سیستان بود حقایق
این حال انکه در حین ارتحال شاه جنت مکان بدیع الزمان میرزا ولد مرحوم بهرام میرزا حسب الامر اعلی
والی ولایت نیمروز بود و تیمور خان استاجلو که لله میرزا بود در زمان اسمعیل میرزا که بدیع الزمان مقتول
گردید تیمور خان در سیستان بود اکابر و امرای سیستان از بدسلوکی و بی اعتدالی طایفه استاجلو از عینی
قزلباش متنفر گشته معتبران آن طبقه جمعیت نموده تیمور خان را از سیستان بیرون کردند و مدتی ساحت
آن ولایت از لشکر قزلباش خالی بود سرکشان هر طبقه سر از دریچه عصیان و طغیان برآورده تمهید حکومت
یکی از ملوک نموده حکومت آن ملک را بچند نفر از ملوک عظام که شایسته آن امر بودند عرض کردند بعضی بنابر
عاقبت اندیشی قبول این امر نکردند در این اثنا واقعه اسماعیل میرزا روی داده تخت سلطنت ایران بر نواب
سکندرشان قرار گرفت مفسدان شورش طلب سیستان را بیشتر از پیشتر هوای ریاست و سروری
در سر افتاده از رعیتی قزلباش بالکلیه امتناع نمودند و در صدد بسط بساط سلطنت و دارایی پرداخته
عروس مملکت را در نظر ملک محمود که از زمره ملوک جوان کریم الذات رشید صاحب همت بود آراستگی
تمام جلوه دادند ملک محمود از غرور نفس و رشد و بلند پروازی شیفته جمال شاهد مملکت و دارایی گشته
قبول حکومت نمود اما هنوز مهمات او چنانچه هرگونه خاطر میران و اعیان آن ملک بود سرانجام نیافته بود
که از درگاه معلی پادشاهی ایالت سیستان بجعفر سلطان از تکلوی افشار تفویض یافته خبر آمدن او
به سیستان رسید از مردم بلوکات جمعی که تبع میران و ملوک بودند بجزایر و جاهای محکم رفته بقیه اهالی سیستان
عاقبت اندیشی کرده سوای ملک محمود و مردم او تمامی بلوک و میران باستقبال جعفر سلطان رفته اظهار اطاعت
و انقیاد نمودند و در موکب سلطانی بشهر آمدند و سلطان بر کماهی احوال سیستان اطلاع یافته جمعی که مظنه
خلاف داشت در محل اعتماد نبودند چون قدرت تام بر دفع ایشان نداشت و احتمال فساد کلی داشت با ایشان
برفق و مدارا سلوک کرده اکثر انجماعت را رخصت داد که بجاهای خود بروند و از ملوک ملک غیاث الدین محمد
و از امیران امیر علی در شهر نزد سلطان مانده تتمه مردم از موافق و مخالف همگی بمنازل خود رفتند بعضی از ارباب

درعایا و مردم آن ولایت سیما ملوک سرابان و پشت شهر با سلطان موافقت نموده رعیتی مینمودند و سایر
بلوکات میانه خوف و رجا روزی میگذرانیدند تا مدت شش ماه میان سلطان و اهل سیستان طریق مدارا
و مواسات مسلوک بود دربن اثنا ملک غیاث الدین محمد باجل طبیعی درگذشت و فرزندان و متعلقان او
رخصت یافته نزد اقوام خود رفتند و چون متعلقان او باقوام پیوستند مردم سیستان که بجز ابر رفته بودند
سر شورش و بیدولتی بر آورده همه روزه بتحریک ملک محمود بحوالی شهر آمده تاخت و غارت مینمودند
تا آنکه بی اندامی و دست درازی بی باکان سیستان از حد اعتدال تجاوز نموده جعفر سلطان و عباد
سلطان افشار حاکم گرمسیر که حسب الامر اشرف بکومک او مامور بود با دو هزار سوار مکمل قزلباش
بجهت تادیب و تنبیه متمردان و بیدولتان از شهر بیرون رفته و از اهل سیستان که اطاعت و انقیاد سلطان
مینمودند تا یکهزار کس بلکه بیشتر بهمراهی سلطان از شهر بیرون آمده بقشون قزلباش پیوستند از جانب
ارباب خلاف نیز ملک محمود با سایر ملوک و امیران سیستان از مکان خود حرکت کرده با خیری انبوه
از آب هیرمند عبور کرده در کنار آب میانه هر دو گروه جنگ در پیوست و جعفر سلطان در معرکه تک و تاز
سپاهیانه نموده تاختهای بی باکانه که سپه دار لشکر شکنی ندارد میکرد در اثنا گرد و فر تیری از شصت قضا
گشاد یافته از جانب سیستان بنا بر اسب سلطان رسیده اسب بسر در آمد و سلطان در میانه معرکه از اسب
افتاده از آسیب افتادن قدرت حرکت نداشت فی الفور یکی از جنود سیستانی بسر وقتش رسیده
بقتلش پرداخت لشکریان از قضیه سلطان خبر یافته شکست و پراکندگی در میانه ایشان افتاده منهزم
شده راه شهر پیش گرفتند اما ملک محمود سر راه بر لشکریان خود گرفته مانع تعاقب قزلباش و اتباع ایشان
گردید و نگذاشت که از متجنده سیستان کسی تعاقب غازیان نماید و زیاده مردمی ضایع نشدند و کس نزد
اتباع سلطان بشهر فرستاد که بفراغبال اموال و اسباب خود را بار کرده بیرون روند و غازیان قزلباش
در کمال اندوه و بی سامانی روی براه آورده از آن ولایت بیرون آمدند بعد از آنکه ملک محمود خاطر از قزلباش
جمع نموده شهر از ایشان خالی شد در کمال شوکت و اقتدار داخل شهر شده بر مسند حکومت نشست و
حیثیت ایالت و دارائی او باطراف و اکناف خراسان رسیده جمعی از اعیان هر طبقه در خدمت او جمع آمدند
و ملک محمود نیز که تا حال باندک عزت و اعتباری که از حکام قزلباش نسبت باو وقوع یافته بدان راضی بود حالا

خود را والی ولایت نیمروز دیده مملکتی چنان معمور و آبادان در قبضه اقتدار خود یافت خوان احسان گسترده
مردم را ببذل عطایا خوشدل گردانیده بدانچه دست مکنتش میرسید ایثار مینمود ارباب فساد
و خوش آمد گویان از قوت طامعه بحرکت در آمده بجهت اخذ مال ملک را اغوا نمودند که شما از اولاد
یعقوب بن لیث اید که ملک الدنیا لقب داشت چرا بسیستان قناعت باید کرد و از گفتار ناهنجار
هرزه گویان بنجر و خیالات فاسده بکاخ دماغ او راه یافته دم از استقلال و استبداد زد اما
بعضی عاقبت اندیشان در مقام نصیحت ملک در آمده او را از مخالفت دودمان قدسی نشان صفویه
تخویف و تحذیر نمودند و او نیز از کرده نادم و شرمسار گشته ترک زیاده روی کرده کس بدرگاه معلی
نواب سکندر شان فرستاده اظهار اخلاص و بندگی نموده و بمهر خان ترکمان که در زمان شاه
جنت مکان حاکم سیستان و لله بدیع الزمان میرزا بود توسل جسته بوسیله او استدعای ایالت
مملکت نیمروز کرد و چون فرستادگان او بپایه سریر اعلی رسیدند تحف و هدایا گذرانیدند
مهر خان که در آن هنگام رکن السلطنه بود حامی ملک شده ایالت سیستان از دیوان اعلی جهت
ملک حاصل نموده فرستاد و نواب سکندر شان و اولیای دولت قاهره بنا بر مصلحت از قضیه جعفر
سلطان اغماض نموده در فرستادن منشور حکومت ملک مضایقه نکردند و ملک محمود حسب الحکم بر مسند
حکومت تکیه زده بیشتر از پیشتر استقلال یافت و روز بروز رایت دولتش ارتفاع میگرفت و همچنانکه
در قضایا و ایام جلوس همایون شاهی ظل اللهی مرقوم کلک بیان میگردد و میرزایان قندهار اولاد
سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا تسخیر آن ملک را که حکومتگاه عم ایشان بدیع الزمان میرزا بود پیش نهاد همت
ساخته لشکر بر سر او کشیدند میان ایشان بعضی اوقات محاربه و بعضی اوقات مصالحه اتفاق افتاده
بالاخره رستم میرزا در اوایل زمان جلوس همایون بر ملک محمود تسلط یافته او را بقتل آورد باقی حالات
سیستان و ملک جلال الدین ولد ملک محمود در طی احوال میرزایان قندهار در صحیفه دویم و وقایع زمان خجسته
نشان حضرت اعلی شاهی مرقوم قلم وقایع نگار خواهد شد انشاء الله تعالی

ذکر سوانح آذربایجان و شروان و لشکر فرستادن سلطان روم بان مرز و بوم و قضایایی که در طی این حالات روی نمود

سبب آرایش معرکه سخنوری سنان مشک افشان قلم را در مضمار حدیث آرائی بدین آیین جلوه میدهند که چون مشیت الهی

باختلال احوال ساکنان دیار آذربایجان و شروان تعلق گرفته بود بعد از شیوع واقعهٔ اسمعیل میرزا ابواب محنت
و بلا بر روی روزگار ایشان گشوده گشته امن و استقامت از آن دیار کناره گرفت اشتعال نوایر فتن
و فتور تا گاه اثر اتصال گرفته خرمن عمر و مال سپاهی و رعیت آن دیار را میسوخت سراپای آن ولایت
و ملک لگدکوب حوادث گشته آوارگان کوی پریشانی را پناه و آرامشی بدیدار نبود بساتین
بهشت آسا حکم خارستان بلا گرفته گل و ریاحین از خشکسال نوایب پژمردگی یافت القصه قریب
ده سال متواتر و متوالی عساکر ادبار روی بآن دیار آورده بازار قتل و غارت رواج داشت و شیوهٔ
اسر اهل اسلام که در هیچ زمان وقوع نیافته بود شیوع یافته بسیاری از نسا و صبیان سادات
و اشراف آن ولایت بذل رقیت گرفتار آمدند و تفصیل آن حالات در ذیل این دفتر از مساعدت بخت
مامول است و چون امنیت و استقامت ملک ایران و تدارک احوال ایرانیان از دیوان رفیع الارکان
السلطان العادل ظل الله برای جهان آرای بندگان نواب کامیاب شاهی ظل اللهی منوط و مربوط
گشته بود تا تخت فیروزبخت سلطنت و عالم آرایی بوجود فایض الجود بندگان آنحضرت آرایش یافت
آن اختلال روی در کمی نهاد و بحمد الله و المنه که باستقامت عقل دوربین و شعاع تیغ آتشبار
شعله آیین آنحضرت ظلمت ادبار را صبح اقبال دمیدن گرفت مخالفان تیره روزگار جزای اعمال یافته
بدست درآمده آفتاب معدلتش بر ساحت امانی و آمال رعایا و برایا پرتو انداخته روزگار آنقوم چون
بهار دولتش طراوت گلزار ارم یافت و چهار ارکان اضداد بدستیاری معمار معدلتش استحکام
گرفته طوایف سپاه که با یکدیگر بخلاف و نفاق زندگانی میکردند شیوهٔ وفاق و اتفاق پیش گرفتند
و امروز ممالک ایران بیمن معدلت پادشاه جهان رشک گلزار جنان است امید که زمان دولتش
بظهور صاحب الامر اتصال یافته عالمیان بیمن اقبال بی‌زوالش در ظلال رافت و امتنان آسوده حال
باشند و ذات خجسته صفاتش که موجب آسایش جهانیان و آرایش جهان است از مکاره و مصایب
دوران در حفظ و امان ملک منان بوده باشد شعر خدایا تو این پادشاه والانژاد ۞ که دایم دلش در جهان
شاد باد ۞ بداری براورنگ شاهنشهی ۞ زمانه مباد از عدلش تهی ۞ جهان دایم از عدلش آباد باد ۞
خلایق ز اقبال او شاد باد ۞ سبحان الله چه سر ایدم و قاید اقبال بی‌اختیار عنان جواد مشکین منیم

علم گرفته یکجا کشانید القصه بعضی از مفسدان اکراد خصوصا اولاد شاه‌قلی بلبلان که در مابین وان
و آذربایجان اقامت دارند چنانچه شیوهٔ زمینداران است که هر چندگاه بر حسب اقتضای وقت
و زمان دست در فتراک یکی از پادشاهان زده خود را بآن زمان منسوب ساخته تحریک مادهٔ فساد نموده
در میان کار خود میسازند در زمان اسمعیل میرزا و ظهور آوازهٔ جهان آرایی او روی ارادت بملازمت
آورده نوازش و تربیت یافتند بعد از ارتحال اسمعیل میرزا بی‌سامانی دولت و بی‌اتفاقی لشکر
قزلباش مشاهده نموده بجانب وان رفته در مقام فتنه اندوزی درآمدند و خسروپاشا را
که حاکم وان بود اغوا نموده مادهٔ فتنه و فساد شدند خسروپاشا مذکور برای خود بابام
پادشاه روم علی ای التقدیر این عهد و پیمان که در زمان شاه جنت مکان علیین آشیان و سلطان
سلیمان علیهما الرحمة و الرضوان فیمابین استوار گشته بایمان تاکید یافته بود و عهدنامه بدستخط
سلطان سلیمان در میان بود بر طاق نسیان نهاده و لشکر وان و ایخدو درا با امرا اکراد آن حد
بر سر خوی و سلماس فرستاده و شخص فتنه را که سالها در خواب بود بیدار کرده خود را
مورد کلام الفتنة نائمة لعن الله من ایقظها ساخت مجملا اول حادثه که روی نمود آن بود که لشکر
اکراد و اروام با غلبه و ازدحام تمام قبل از آنکه امیرخان بیگلربیگی آذربایجان و امرای رفیق او
بدار السلطنه تبریز روند علی الغفله بر سر حسنجان سلطان خوشلوک در خوی بود آمدند و غازیان
قزلباش بحیثیت آنکه چند سال فیمابین مصالحه و دوستی بود و گمان نمی‌بردند که سلطان روم نقض
عهد و پیمان نماید از طریق حزم و احتیاط غافل افتاده فارغبال نشسته بودند و چون دانستند که
طوایف اکراد جمیعا طریق عصیان و طغیان پیش گرفته باتفاق رومیه بقصد استیصال قزلباش
آمدند دست از جان شیرین شسته بمدافعه مشغول گشتند و چون مخالفان اضعاف مضاعف قزلباش
بودند اثری بر سعی و کوشش ایشان مترتب نشد و مخالفان غالب و ایشان مغلوب گشتند چون اکثر
خانه کوچ همراه داشتند بر سر اهل و عیال کوشش نموده مردانه وار بدرجهٔ شهادت رسیدند و نسا
و صبیان اسیر و اموال و اسباب بتاراج رفته کمتر کسی از آن مهلکه نجات یافت و اموال و اسباب رعایا
و غیره نیز نهب و یغما شد و بعد از این قضیه کوکرحلق و قلعه مراقه اودی بتصرف اکراد درآمد و بعد از آنکه

امیر خان به تبریز رسید جهت بر تدارک این احوال گماشته با امرا رفیق و لشکر اذربایجان قریب ده
پانزده هزار کس جمع اورده متوجه الصوب شد امرا اکراد تاب مقاومت نیاورده بعضی در قلعه
مانده و بعضی دیگر بجبال اصلی رفتند و چون الکا اکثر غارت یافته رعایا پراکنده و بی سامان شده
بودند احدی از امرا قزلباش دران دیار توقف نتوانستند نمود و امیر خان در مقام تفرق نمودن
ان قلاع و ضبط ان مملکت نتوانست شد و بازگشته به تبریز امد و این امد و رفت موجب زیادتی
ان ملک گشت اکثر رعایا خوی و سلماس و اورمی جلا اختیار نمودند و جمعی که بتدریج جمع امدند
ناچار اطاعت مخالفان نموده ان ممالک متصرف ایشان قرار گرفت و چون اوازه بر هم زدگی سرحد
و مخالفت رومیه و عصیان و طغیان اکراد دران حدود اشتهار یافت مفسدان هر طایفه که سر
بجیب ادب فرو برده بودند پای بی ادبی دراز کرده دست بشورش و فساد بر اوردند طایفه ترکی
که سالها پرورده نعمت این خاندان بودند در حدود سلدوز و میان دو اب مراغه اقامت داشتند
حرام نمکی را شعار خود ساخته امیره بیک سردار ایشان خود را امیر خان نام نهاده بحدود مراغه
امده ایلخی قراچپقوق را که اسبان خاصه شاه جنت مکان بود از اتخه و دوانده قریب ده هزار راس
بدو تازی نژاد ایغر و مادیان خورد و بزرگ بردند چون خبر بامیر خان رسیده در عقب ایشان
ایلغار نموده بگرد ایشان نرسیده قلیلی که در راهها مانده بود از خوف رسیدن لشکر برده بودند
بازگردانیده بحوالی تبریز اوردند و مردم ولایت شروان از اثر هوای یاغیگری در سر افتاده ابوبکر میرزا
ولد برهان میرزا که از نژاد سلاطین سابق شروان بود و از بیم قزلباش در داغستان و چرکس
و انحدود بی سر و سامان میگشت اغوا نموده دو سه هزار کس از طایفه ترکی و قرابورک که از نژاد
بقیه سپاهیان شروان بودند بر سر او جمع شده متعرض حدود ولایت میشدند و مشار الیه
کس بخدمت خواندکار روم فرستاده التماس مدد و کومک نموده که بمعاونت رومیه مملکت شروان را
بدست اورده در سلک ملازمان خواندکار باشد و جمعی از اهالی شروان نیز باستنبول رفته اظهار موافقت
مذهب نموده از تعدی و تسلط قزلباش استغاثه نمودند از وقوع این حالات سلطان مرادخان
والی روم نقض عهد و پیمان پدران روا داشته بمضمون این بیت که بیت هفت اقلیمی بگیرد پادشاه

همچنان در بند اقلیمی دگر تسخیر ولایت اذربایجان و شروان را پیش نهاد همت ساخته مصطفی پاشا لله
خود را که بلله پادشاه اشتهار داشت با لشکران که قریب سیصد هزار کس متجاوز بودند بدین ولایت
فرستاد و محمد گرای خان تاتار ولد دولت گرای خان که از نژاد جوجی خان ابن چنگیز خان بود و با قریب یکصد هزار
خانه تاتار از الوس جوجی در باغچه سرای اقامت نموده با سلطان روم محبت و دوستی میورزید
تکلیف کرد که گروه انبوه از لشکر تاتار از راه دربند خزر بولایت شروان ایند لشکر غارتگر تاتار بهوس
نهب و یغمای اموال اندیار که شهره روزگار بود این حکم را بقدم قبول تلقی نمودند چون این اخبار
در دار السلطنه قزوین شیوع یافته بعرض نواب سکندر شان رسید امرا و ارکان دولت صلاح
دران دیدند که اولا بجهت رفع حجت مکتوب محبت امیز بخدمت خواندکار فرستاده از سبب نقض عهد
و پیمان و جرات و دلیری حکام سرحد که درین مواد نموده اند استفسار نمایند حسب الصلاح امرا
کتابت دوستانه مشعر بر استحکام بنیان مصالحه که از طرفین مرعی و مسلوک است بحضرت خواندکار روم
نوشته مصحوب ولی بیک استاجلو ملازم محمدی خان تخماق فرستادند و حکام پاشیان سرحد
او را توقف فرموده نگذاشتند که باستنبول رود تا انکه لله پاشا از ارزن الروم گذشته بولایت
قارص که مابین ولایت چخور و ارزن الروم واقعست امد و چون یکی از شرایط صلح شاه جنت مکان
و سلطان سلیمان ان بود که الکاء مذکور درمیان خراب بوده از جانبین متوجه ابادانی ان نشوند تا غایت
خراب افتاده بود لله پاشا اول متوجه ابادانی الکاء مذکور شده قلعه انرا تعمیر نموده کوتوال و حارس
گماشته بولایت اخسقه از اعمال گرجستان که الکاء منوچهر خان گرجی داماد سیمون خان و داخل سنور
انطرف بود امد و او از اطاعت رومیه سر باز زده در مقام مدافعه درامده و قلعه خود را قایم کرده
خود نزد سیمون خان امده و لله پاشا قلعه او را محاصره نموده توپها نصب نموده قهرا جبرا قلعه را گرفته
حارس و تفنگچی گذاشته روانه الکاء سیمون خان شد محمد خان استاجلو بیگلربیگی چخور سعد حقیقت
امدن لله پاشا را بدرگاه معلی عرض کرد و از موقف سلطنت احکام مطاعه باسم امیر خان و محمدی خان
و امام قلیخان بیگلربیگی قراباغ عز اصدار یافت که لشکرهای اذربایجان را جمع اورده بیکجا اتفاق نموده
بنوعی که مصلحت دانند بهیئت اجتماعی بدافعه لشکر مخالف قیام نمایند و مکرر مجالس کنگاش انعقاد یافته

چنین قرار یافت که چون پادشاه روم بنفس خود حرکت نکرده پادشاه قزلباش را بمقابله سردار رومی لایق
رتبه سلطنت نبت نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا با لشکرهای عراق و فارس و کرمان بجانب آذربایجان
نهضت فرماید و با لشکر آذربایجان پیوسته لوازم محافظت و محارست بتقدیم رساند و این عزیمت
مصمم گشته امراء آذربایجان را از توجه شاهزاده نامدار و عساکر ظفرشعار اخبار نمودند محمدی خان در وقتی
که لله باشی بتعمیر قلعه فارس مشغول بود کس نزد امیرخان و امام قلیخان فرستاد که چون عبور مخالفان
از چخور سعد واقع میشود اگر بدین حدود آیند که یکجا جمع بوده بهرچه مصلحت باشد بصوابدید یکدیگر بفعل آید
بصواب اقرب خواهد بود امیرخان از غایت عناد و لجاج که میانه ترکمان و طایفه استاجلو بود و
میخواست که از آن طایفه صاحب وجودی درمیان نباشد تاخیر در رفتن نموده مساهله و اهمال از
حد اعتدال گذرانید و امام قلیخان با لشکر قراباغ بولایت چخور سعد آمده بمحمدی خان پیوسته در حوالی
جلندر اتفاق نموده انتظار آمدن امیرخان میکشیدند چون اثری از و ظاهر نشد و لله باشا از تعمیر
قلعه فارس فارغ گشته تسخیر قلعه اخسقه مینمودند و مشخص شد که متوجه گرجستانات است اراده نمودند
که سر راهی برگرفته دستبردی نمایند و از غایت نخوت و غرور محاربه رومیان سهل و آسان انگاشته
با پانزده هزار کس از لشکر چخور سعد و قراباغ که حاضر بودند بعزم دستبرد سوار شدند لله باشا که از
قرب لشکر قزلباش خبردار گردید هر روز یکی از پاشایان و بیگلربیگیان را با قریب ده هزار کس
از سنجق بیگیان و لشکر سرحد بقراولی میفرستاد و خود باستظهار لشکر بیحسابی که داشت زیاده حسابی
از لشکر قزلباش نمیگرفت و امراء کرد و جمعی که از آن طرف باغی شده روگردان شده بودند نفاق و
عناد امراء قزلباش و بی اتفاقی ایشان را چنانچه بود خاطرنشان لله باشا کرده بودند مجملا چون
چرخچی لشکر قزلباش بچرخچی و قراول رومیان رسید تیز عنانی کرده در حمله اول ایشان را از پیش
برداشتند و بتعاقب قراول رسیده مردم بیتیز عنان از محاربه کشیده راه عدم پیمودند و خبر انهزام
ایشان بقول امرا رسیده لشکر قول نیز اکثر بهوس مردانگی بی محابا اسب جلادت در میدان رزم بجولان
در آورده خود را بمخالفان رسانیده قریب دو سه هزار کس را که اکثر اکراد سرحد بودند بضرب سنان
جان ستان بر خاک بوار انداخته بعضی سر از بدن جدا کرده و بعضی با دست و گردن بخم کمند استوار گردانیدند

دهزارکس

دهزار کس از غازیان قزلباش بمعرکه رسید بجهت تحصیل نام و ننگ و غیرت بیخبرانه بملاحظه از عقب مخالفان
می تاخت امراء عظام چون واقف شدند که لشکر قزلباش بسیار دور شدند بملاحظه آنکه مبادا چشم
زخمی رسد خود نیز از عقب لشکریان پیش آمدند چون خبر دلیری جنود قزلباش و انهزام عساکر روم بلله
باشا رسید از غایت عجب و کمال تهور بی آنکه تزلزل بخاطرش راه یابد چند سردار معتبر را با پاشایان
و بیگلربیگیان و با بیست و سه هزار کس بدفع صولت سپاه قزلباش مامور گردانید و رومیه فوج
فوج و سنجق سنجق و گروه گروه از اردوی خود بیرون آمده متوجه معرکه قتال شدند و چون چشم ایشان
بر سپاه قزلباش افتاد قریب ده هزار کس یکمرتبه جلو انداختند و بی محابا بر سر سپاه قزلباش
تاختند لشکر قزلباش که دو سه فرسنگ از امرا دور شده بودند و متفرق و پراکنده میرفتند هجوم سپاه
مخالف ملاحظه نموده تاب توقف نیاورده طریق بازگشتن پیش گرفتند و چون اسبهای قزلباش
نرد بسیار کرده اکثر از تک و دو باز مانده بودند هر کس اسپری داشت انداخته میرفت رومیه با
اسبان آسوده تازه رو در رسیده بسیاری از لشکر قزلباش در آن معرکه بخاک هلاک افتادند و تا
دو سه هزار کس که اکثر مردم محمدی خان و لشکر چخور سعد بودند بقتل آمدند و منهزمان لشکر بامرا رسیدند
چون نسبت امرا از هم پاشیده صف سپاه ویران شده بود فرصت جمعیت نیافته عنان از معرکه
برتافتند و شکسته و پریشان حال باردوی خود رسیدند و آوازه ناله و نفیر مصیبت زدگان اردوی
محمدی خان بکره اسیر مرسید اول خطایی که از امرای قزلباش در مدافعه لشکر روم بوقوع انجامید همین بود
که از عناد و نفاق که با یکدیگر داشتند و اطاعت یکدیگر نمینمودند مقید بجمعیت و اتفاق یکدیگر نشده
با دو هزار کس اراده محاربه قریب سیصد هزار کس روی نمودند و باعث دلیری لله پاشا شده اندک
خوفی که داشت زایل شد و حقیقت بی اتفاقی و سوء تدبیر ایشان بوضوح پیوست چه اگر امراء قزلباش را
اتفاقی میبود و اطاعت یکدیگر مینمودند کل لشکر آذربایجان و شروان زیاده از پنجاه هزار کس میشدند
اگر یکجا جمعیت مینمودند و سلاطین گرجستان با ایشان ملحق میشدند آمدن لله پاشا بدان ولایت
بسیار دشوار بود از بی اتفاقی امرا و عناد و نفاق و سوء تدبیر هم مملکت از دست رفت و هم سرداران
معتبر قزلباش بقتل رسیده لشکر آذربایجان ضایع و نابود و اموال و اسباب ایشان که اندوخته چندین ساله

بود بغارت و تاراج رفت مجملا بعد از شکست امرا لله باشا قلعه خشقه را نیز در همان دو سه روز فتح نموده
اذوقه و لشکر گذاشته ازان راه متوجه الکاء سیمون خان شد و محمدی خان در الکاء خود توقف نموده
امام قلیخان و لشکر قراباغ جدا شده بمنازل خود رفتند لله باشا کس فرستاده سیمون خان
والکسندر خان سلاطین گرجستان را باطاعت و انقیاد خواندکار روم دلالت نمود و چون ایشان
نیز با یکدیگر شیوه نفاق میورزیدند و اتفاقی نداشتند سیمون خان در شاهراه اطاعت این دودمان
ثبات قدم ورزیده مخالفت رومیه اظهار نموده در شعب و فج جبال با طبقه گرج سر راه بر لشکر مخالف
گرفته دستبردهای نمایان میکرد اما الکسندر خان که مرد حیل عاقبت اندیش بود صلاح حال خود
ملاحظه نموده با رومیان مدارا کرده تنزل و ساوری بارد دی لله باشا فرستاده اظهار انقیاد نمود
و همعنی تیز موجب اطمینان خاطر لله باشا گشته از مضایق گرجستان سهل و آسان گذشت قلعه تفلیس که
در حصانت و استحکام با فلک الافلاک دعوی مساوات مینماید و در زمان شاه جنت مکان در تصرف
داود خان برادر سیمون خان بود درینوقت که لشکر روم بانحدود آمد داود خان بجهت عنادی که میان
برادران بود و از امداد و معاونت برادر مایوس بود در مقام قلعه داری نشده خود را بیرون انداخت
و آن قلعه باسانی بتصرف رومیان درآمده کوتوال و حارس تعیین نموده در گوری که پای تخت حکام
گرجستان بود قلعه ترتیب داده روانه شروان شدند عیسی خان گرجی برادر الکسندر خان نیز که در شکی بود
قدرت توقف نیافته خود را بگوشه کشیده لله باشا فارغبال بشروان رسید و حکام داغستان و مردم
ترکی عموما در مقام انقیاد درآمده رعایا نیز با قزلباش عصیان و طغیان ظاهر ساختند ارس خان بیگلربیگی
شروان که مرد عاقل صاحب تدبیر بود مقاومت با لشکر رومیه و قلعه داری با وجود عصیان رعایا در حیز
قوت و قدرت خویش ندیده با کوچ و متعلقان از شروان بیرون آمده در کنار آب کر رحل اقامت انداخت
و مملکت شروان بتصرف رومیان درآمده لله باشا عثمان پاشا را بیگلربیگی شروان کرده قبایلش را
در ارس گذاشت و در هر ولایتی از ولایات شروان حاکمی تعیین نموده قلعه دربند و شماخی و ارش را استحکام
داده طبل مراجعت کوفت و ابوبکر میرزا ولد برهان را که چشم میداشت که حاکم شروان شود و باج و خراج بخواندکار
دهد در شروان گذاشت که بمعاونت رومیه ضبط شروان نماید و او را بدین تسلی ساخت که چون بخدمت خواندکار

رسد

رسد نشان حکومت شروان جهت او حاصل نماید و در بازگشتن رومیه امام قلیخان بیگلربیگی قراباغ
به سیمون خان پیوسته باتفاق یکدیگر در بیشه و جنگل گرجستان مکرر از پس و پیش خود را برومیان
رسانیده در هنگام فرصت دستبردهای نمایان کردند و غنیمت بسیار گرفتند اگرچه درین آمد و رفت
تا بیست هزار کس رومیه ضایع و نابود شدند اما چون لله باشا لشکر بیحد و مر همراه داشت اصلا
فتوری بحال او راه نیافت و مظفر و منصور مراجعت نمود امیرخان بیگلربیگی تبریز که با ده هزار کس بقصد
معاونت محمدی خان از تبریز بیرون آمده بود بعد از آنکه خبر انهزام محمدی خان و گذشتن لله باشا بجانب
گرجستان و شروان شنید عنان از رفتن بچخور سعد پیچیده متوجه قراباغ شد و امام قلیخان با لشکر قراباغ
با او پیوسته باتفاق از آب عبور نموده در کنار رودخانه قبری از اعمال گرجستان برومیان رسیدند [illegible]
فرصتی جسته به چهار هزار کس رومیان که جهت بدست آوردن ذخیره از اردو بیرون آمده بودند
دوچار شده جنگ غایبانه کردند و تا ده هزار کس نفر رومیان را بقتل آورده اموال فراوان بدست ایشان
افتاد و جمعی از عظما رومیه گرفتار شده بودند امیرخان بدین قدر دستبرد تسلی شده جواب که باز گرد
و در قراباغ رحل اقامت انداخته منتظر ورود شاهزاده نامدار یعنی نواب جهانبانی و امرا و عساکر
ظفرشعار بوده باشد جمعی از جهلا قزلباش که سلطان مرادخان ولد امیرخان سردار ایشان بود از آنجا
دستبرد نموده از آب قبری گذشته طرح جنگ انداختند رومیه که در محاربه قزلباش دلیر شده بودند بی ملاحظه
از آب قبری گذشته از عقب لشکر درآمده دو سه هزار کس از لشکر قزلباش را در میان گرفتند و آثار غلبه
بظهور آورده شکست دادند تا دو هزار کس لشکر امیرخان و سایر امرا در هم که مقتول گشتند امیرخان بعد
از شکست مذکور دیگر صرفه در جنگ ندیده مراجعت را بحال خود صواب و اقرب شناخته بجانب تبریز بازگشت
و لله باشا مقضی المرام از شروان بازگشته بارز الروم رفته درانجا طرح قشلاق انداخت

ذکر توجه شاهزاده ظفرلوا سلطان حمزه میرزا و امرا بجانب قراباغ و شروان و مظفر بازگشتن بعون عنایت ملک منان

چون خبر نقض مصالحه و پیمان رومیه و لشکر فرستادن سلطان مرادخان خواندکار روم باذربایجان و
شروان در دار السلطنه قزوین بوضوح پیوست و توجه نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا باذربایجان
تصمیم یافت امرا و ارکان دولت همایون شاهزاده در ساعت سعد از مقر سلطنت در حرکت آمده روانه

اذربایجان شدند و نواب مریم شان مهد علیا را جدایی از آن فرزند ارجمند دشوار نموده در این سفر
موافقت قرة العین دودمان خلافت اختیار نموده و حکام مطاعه با احضار عساکر نصرت نشان اطراف
و جوانب قلمرو همایون فرستادند و موکب عالی شاهزاده تا میانج گرمرود بتانی قطع مسافت نموده چند روز
در چمن میانج جهت جمعیت عساکر توقف واقع شد و در آنجا قضایای شروان و گرجستان بنوعی که
سبق ذکر یافت تحقیق پیوست بعد از مشورت و کنکاش نیکخواهان دولت قاهره توجه جانب قراباغ را
صلاح و صواب اقرب دانسته موکب عالی بدان طرف در حرکت آمده بفیروزی و اقبال بدار الارشاد
اردبیل رسیده بعد از شرایط زیارت آستان حضرت سلطان الاولیا توجه جانب شروان و
استخلاص آن ولایت از ید مخالفان پیش نهاد همت ساخته از ارواح مقدسه مشایخ عظام استمداد
نموده عازم قراباغ شده ساحت آن ولایت مضرب سرادقات عز و جلال گردید و قرار یافت که اردوی
معلی شاهزاده ظفر انتما و مهد علیا در قراآغاج توقف نموده امرا و عساکر منصوره باتفاق میرزا سلیمان
وزیر از آب گذشته بشیروان روند و چون خبر ورود شاهزاده نامدار و عساکر ظفر شعار بارس خان
و امرای شروان رسید بملاحظه آنکه مبادا در باب محاربه نمودن با رومیه و دست از مملکت باز داشتن
مورد اعتراض دیوانیان و سرزنش قزلباش گردند بخاطر رسانیدند که تا رسیدن شاهزاده نامدار
بر سر شماخی رفته قلعه را محاصره نموده اگر تسخیر آن بسعی ایشان دست دهد جبر آن تقصیر نموده روسفیدی
حاصل نمایند بدین عزیمت اردوی خود را که از آب کر گذرانیده بودند در این طرف آب گذاشته
و سپاهی روانه شماخی شدند چون طایفه رومیه چندین سال در شروان بفراغت و رفاهیت
گذرانیده غرق بحر جمعیت و سامان شده بودند چشم زخم روزگار بآن طایفه رسیده اکثر عظما
مقتول گشته اموال و اسباب مالایعد و لایحصی که جمع آورده بودند بتاراج حادثات رفت تبیین این مقال
آنکه سابقا رقم زده کلک بیان گشت که سلطان مرادخان خواندگار روم محمد گرایخان ولد دولت گرایخان
پادشاه تاتار را تکلیف کردند که از خیل تاتار جمعی را از راه دربند بر سر قزلباش فرستند و محمد گرایخان
عادل گرای خان برادر خود را با قریب بیست هزار نفر از جنود نامعدود تاتار جرار که در شب تار چشم مور را
بضرب تیر مار کردار میدوختند بولایت مذکور فرستاده و عادل گرایخان بامداد و کومک عثمان پاشا

کمربسته

کمربسته متوجه شروان شده قدم بآن ولایت نهاد مجملا چون ارس خان و امرای شروان بشماخی رسیدند
عثمان پاشا از ورود لشکر تاتار خبردار گشته باستظهار ایشان در مقام مدافعه در آمد و در
روز موعود از شهر بیرون آمده صف قتال آراست و ارس خان و امرای شروان نیز آهنگ محاربه
ساز داده آثار جلادت و مردانگی بظهور می آوردند که طلیعه لشکر تاتار نمایان شده کوه و دشت را
فرو گرفته غازیان قزلباش مشاهده این حال نموده در بحر اضطراب غوطه خوردند بعضی از امرا صلاح
در بازگشتن دیدند که خیلکشان خود را بامن رسانند ارس خان عار فرار بخود قرار نتوانست داد
و فرصت آن نیز نبود دل بر مرگ نهاده در بحر کارزار غوطه خورده از یکطرف لشکر روم و از یکطرف تاتار
و از طرف دیگر ترکی و قرابورک و طاغیان شروانی قزلباش را در میان گرفته ارس خان و اکثر امرا
و اعیان لشکر پای ثبات فشرده مردانه وار جان در راه دین و دولت نثار کرده ارس خان و جمعی
گرفتار شده بقتل رسیدند و بعضی دیگر در معرکه شربت ناگوار مرگ چشیدند بقیة السیف نیم جانی
بصد فلاکت بیرون آورده تا اردوی ارس خان و امرا عنان باز کشیدند بعد از این قضیه عثمان پاشا
بقلعه شماخی بازگشته عادل گرای خان و ابوبکر میرزا ولد برهان بر کنار آب کر آمده قصد یغمای اردوی
ارس خان داشتند اردوغدی خلیفه و بعضی از امرا و اولاد ارس خان که از معرکه بیرون آمده باردوی
خود رسیدند حقیقت حال بنواب جهانبانی و میرزا سلمان و امرا که بقراباغ رسیده بودند عرض نمودند
از موقف سلطنت حکم شد که امرای طوالش و جمعی که در آن حدود بودند باردوی ارس خان رفته باتفاق
آنجماعت از کنار آب خبردار بوده محافظت اردو مینموده باشند که اینک عساکر منصوره بدفع مخالفان
متوجه شروانست و ایشان حسب الفرموده چند روزی در آنجا بحفظ و حراست مشغول بودند و جسر را
بجهت عبور رحداران قزلباش نگاهداشته از کنار آب خبردار بودند که خبر آمدن لشکر تاتار و قرابورک
و طاغیان شروانی رسید امرا جمعیت نموده بعزم مدافعه بکنار آب رفته جسر را بریدند اما لشکر تاتار
بکنار آب رسیده جسر را بریده یافتند جمعی خود را بملاحظه بر آب زده عبور نموده با لشکر قزلباش
جنگ در پیوستند غازیان لحظه بمدافعه مشغول گشته واقف شدند که جمعی دیگر از مخالفان در حوالی جواد
از آب گذشته از عقب لشکر در آمدند ازین معنی شکست یافته هر کس سر خویش گرفته و گریختگان معرکه

جمعی باردوی ارس خان و امرا رسیده از حقایق احوال اخبار نموده علامت روز محشر در میانه انجماعت پدید آمده
مردم اردو ماتم زده و پریشان حال سراسیمه و مضطرب الاحوال کوچ کردند که خود را بمامنی رسانند هنوز
بعضی از مردم اردو بار نکرده بودند که طلیعه لشکر زکی و تاتار نمایان شد مردم اردو پراکنده شدند
و نساء و صبیان با اموال و اسباب اسیر و تاراج شده هر قطاری بدست تاتاری درآمد و جمعیت
و اسباب بی نهایت که اندوخته چندین سال بود بدست مخالفان درآمد و زنان و دختران طایفه روملو
و اتباع ایشان همچنان در محلها و شتران بدست ایشان افتاد مجملا عادلگرای خان و طایفه تاتار و زکی
غنایم موفور بدست آورده در همان روز عود نموده متوجه شروان شدند اما میرزا سلیمان و امرای عظام
از قراکومک قراباغ ایلغار نموده از قویش اولمی آب کر عبور نموده چون بحوالی شماخی رسیدند قلعه را محاصره
کرده از قضیه لشکر تاتار و غارت اردوی ارس خان اطلاع یافته مدافعه لشکر تاتار را پیش نهاد همت
ساختند و جمعی از امرا را در سر قلعه شماخی و محاصره عثمان پاشا گذاشته میرزا سلیمان و قورچی باشی
و شاهرخ خان مهردار و محمد خان ترکمان و پیره محمد خان استاجلو و سلطان حسین خان شاملو و ولی
خلیفه شاملو و سیب خان شرف الدین اغلی تکلو و امام قلیخان قاجار و سایر امرا بمقابله لشکر تاتار
توجه نمودند عادلگرای خان از اردوی لشکر قزلباش و محاصره شماخی و کیفیت و کمیت خبر یافته چون در جنگ
قزلباش دلیر شده بود از غایت نخوت و غرور حسابی از ایشان نگرفته بی دهشت بکومک عثمان پاشا
روانه بجانب شماخی شد و در کنار اقسو ملاقی فریقین روی داده عادلگرای خانی و جماعت زکی که مجموع
سی هزار کس کما بیش بود چون طلیعه لشکر قزلباش مشاهده نمودند دلیرانه پای ثبات و قرار استوار
داشته در برابر سپاه ظفر پناه صف قتال آراستند و از طرف امیر حمزه خان استاجلو ولد عبدالله خان
با جمعی امرا چرخچی شده پیش رفتند و از جانبین دست بآلت قتال برده کارزار از خون کشتگان حکم
لاله زار گرفت و امرا که در سر شماخی مانده بودند ملاحظه نام و ننگ کرده محاربه لشکر تاتار را از محاصره
شماخی بهر دانگی اولی دانسته بی صلاح امرا متعاقب بلشکرگاه رسیده در معرکه قتال حاضر شدند و تاتار
باوجود حملات متواتر که از سپاه قزلباش وقوع می یافت بآنقدر مایه مردم که داشتند پای ثبات
افشرده داد مردی و مردانگی دادند آخر الامر از ستیز و آویز عاجز گشته عادلگرای خان آثار ضعف و انکسار

در لشکر تاتار مشاهده نموده آن طایفه را بحرب و قتل تحریص نموده خود پای جلادت در میدان مبارزت
نهاد و در اثنای حرب و قتال از سپاه ظفر پناه بابا خلیفه القرالوی عادلگرای خان رسیده او را بطعن
سنان جان ستان بر خاک بوار انداخت و او نام و نشان خود اظهار کرده حالتی که از کمال نخوت و
غرور هرگز تصور نکرده بود مشاهده نموده سر بخجلت قید و گرفتاری درآورده طایفه تاتار شکسته در زمان
حال روی ادبار بوادی فرار آوردند غازیان عظام خرمن جان اکثر آن طایفه را برق سان شعله سیف
و سنان سوخته و مضمون **فاقتلوهم حیث ثقفتموهم** مصداق حال ایشان آمد بقیه السیف
در کوه و بیشه پراکنده شده نسیم فتح و ظفر بر پرچم لوای سپاه نصرت پناه وزید و چون خیمه و خرگاه تاتار
با احمال و اثقال غارت کرده تاتار افتاد از آنجا که حرص سپاهیان پیش دست از تعاقب باز داشته
بر سر غارت هجوم نمودند و همان اموال و اسباب اردوی ارس خان و امرا که بدست تاتار درآمده
بود بهمان طریق بدست سپاه قزلباش افتاد اکثر قطارهای شتر همچنانکه بدست تاتار درآمده بود
بی آنکه تصرفی در آن نموده باشند بدست غازیان درآمد چون صاحبی درمیان نموده رقم تملک بر آن
کشیدند میرزا سلیمان و امرای عظام بعد از این فتح مبین روی توجه بجانب شماخی آوردند عثمان
پاشا چون از شکست تاتار و گرفتاری عادلگرای خان اطلاع یافت از مدد مایوس گشته چاره بجز فرار
نیافت قلعه شماخی را انداخته بجانب دربند رفت امرای عظام جمعی را بتعاقب نامزد فرموده تا بشابران
رفتند و بعضی از توپخانه و احمال و اثقال او را بدست آورده بازگشتند عثمان پاشا خود را بقلعه دربند
انداخته باستظهار مردم داغستان توقف نموده چون اخبار فتح و گرفتاری عادلگرای خان را عرضه داشت
نموده بخدمت نواب جهانبانی و مهد علیا فرستادند در اردو نقارهای شادمانی بنوازش درآمده
نواب مهد علیا نفری از قورچیان معتبر را فرستادند که عادلگرای خان را باردو آورند و امرا متوجه دفع
عثمان پاشا و تسخیر قلعه دربند شوند امرا میرزا سلمان و امرا اختلاف صوابدید نواب مهد علیا جمعی را
در شروان گذاشته عادلگرای خان را برداشته بقراغاج آمده بملازمت نواب جهانبانی مشرف شدند
و عادلگرای خان از نواب مهد علیا اعزاز و احترام نموده صلاح در آن دیدند که بآن سلسله طرح مشرف شدند
بتلطف و نیکویی آن طایفه را از معاونت لشکر روم باز آورده شر و آزار از آسیب ایشان صیانت نماید

امرا

و چند نفر از طایفه تاتار را که زنده گرفتار شده بودند مطلق العنان ساخته بملازمت او مقرر کردند و اراده
آن بود که ایالت شروان را بامیر حمزه خان ولد عبدالله خان تفویض نمایند و نواب مهد علیا راضی بآن
شده موقوف بابرو اشاره نواب سکندرشان فرمودند و میانه نواب مهد علیا و امراء هرگونه
بی ادب اندک گفتگوی در هر باب بدید آمده اعتراضات کشیدند و آن قیل و قال بی مزه باعث
آن شد که نواب مهد علیا در آذربایجان توقف ننموده طبل مراجعت کوفتند و کسی را قدرت
آن نشد که مانع آن حرکت بی هنگام تواند شد در فصل زمستان و شدت شتا که کوه و هامون
از بیم سردی پوستین قاقم برف در بر داشت و از آرزوی گل عارضان آرزو بهشتی از چشم سحاب
قطرهای اشک سیمابی شب و روز متقاطر بود آن مسافت بعید را که یکماه چهل روز بدشواری قطع میشد
در عرض چهارده روز قطع نموده روز پانزدهم داخل دار السلطنه قزوین شدند و امراء عظام که در رجات
آن گفتگوی بی ادبانه از رکاب مقدس نواب مهد علیا و شاهزاده ظفر انتما تخلف نموده بودند بقزوین
رسیدند و بشرف خدمت نواب سکندرشان مشرف شده عادلگرایخان را در دولتخانه مبارک
جای دادند و چند نفر از قورچیان عظام بخدمت او کمر بستند و مایحتاج او و ملازمان او از ملبوس
و مشروب و مأکول یوما فیوما بر وجه لایق ترتیب می یافت و مقرر شد که او کسی از جانب خود نزد
محمد گرایخان برادر و والده اش که هنوز در حیات بودند فرستاده خبر سلامتی خود و تعظیم و تکریم که
درباره او بفعل می آمد اظهار نماید و مشار الیه دو نفر از ملازمان اعتمادی را روانه نمود بلکه نوید
مصاهرت و دامادی این دودمان یافته اظهار آن مقدمه نیز نمود و ایالت شروان را نواب سکندر
شان بمحمد خلیفه ذوالقدر حاجیلو که در اواخر زمان شاه جنت مکان حاکم استراباد شده بود بعد
از فوت شاه جنت مکان و اسمعیل میرزا بجهت شورش و فساد سیاه پوشان استراباد و طغیان
و عصیان بقیه ترکمان مجال اقامت نیافته بقزوین آمده بود تفویض فرمودند و سایر محال را بامرا قسمت
نموده روانه شروان ساختند و محمد خلیفه و امرا بشروان رفته هر یک در الکاء خود قرار گرفتند مصراع
که فلک آن نگذارد که قراری گیرند. اما از احوال عادلگرایخان آنکه بعد از چند روز که او در دولتخانه همایون
بود رای امرا و ارکان دولت بدین قرار یافت که بودن او در دولتخانه مبارک لایق دولت نیست و اراده نمودند

که او را از آنجا بیرون آورده در محل دیگر نگاه دارند یا بیکی از قلاع فرستند و چون این معنی بعرض اشرف رسید
موافق مزاج نواب سکندرشان نیامده در جواب فرمودند که شاه جنت مکان سیمون خان
والی گرجستان را که از دین اسلام بهره نداشت بجهت تالیف قلوب گرجیان و بدست آوردن اتباع و
فرزندان ایشان بهر گونه مصلحت معزز و محترم در دولتخانه نگاه میداشتند اگر پادشاهزاده تاتار
بجهت صلاح دولت احترام نموده با او بطریق رفق و مدارا سلوک نمائیم و بدین قدر مسامحه دشمنی
چنین را بدست سازیم چه قصوری دارد فی الحقیقه بودن او در حصار دولتخانه حبس و قیدیست
در لباس مردمی چه او را مجال خروج نیست و جمعی از قورچیان شب و روز بحراست او مشغول اند
و مع ذلک اگر لایق دولت نبود روز اول تجویز نمی بایست کرد و امرا درین باب اصرار نموده مقید بحکم
و فرمان پادشاهی نشده جمعی را مقرر کردند که خان تاتار را از دولتخانه بیرون آورند عادلگرایخان
دانست که حال چیست و در خانه که می بود با چند نفر از تاتار که با او بودند حفظ حال خود کرده چون اسلحه
و یراق و تیر و کمان با خود داشتند بجنگ ایستادند و از ینطرف نیز امرا کس فرستاده تاکید نمودند
که چون تاتار چاره نموده بجنگ اقدام نمودند طوایف قزلباش هجوم نموده ایشانرا در همانجا
بقتل آوردند مجملا از آخر روز تا نصف شب در دولتخانه همایون آشوب و غوغا بود و تاتاران چند
کس را بزخم تیر ضایع کردند و بیرونیان از در و پنجره آن خانه چندان تیر و تفنگ انداختند که همگی بزخم
تیر و تفنگ ضایع شدند و قزلباش بان خانه ریخته خان تاتار را پاره پاره کردند و جساد ایشانرا
بیرون آورده بصحرا انداختند و هر چند قضیه مذکور بعد از آنکه امراء عظام که بتسخیر مازندران رفته بودند
مراجعت نمودند و میان ایشان و نواب مهد علیا بجهت قتل میرزاخان والی مازندران چنانچه در ذیل
مرقوم کلک بیان میگردد غبار نقار ارتفاع یافت بوقوع پیوست اما چون در طی قضایا سفر شروان
انسب بود در ذکر تقدیم افتاد **ذکر لشکر فرستادن بجانب مازندران برحسب رضاء ملکه دوران
و ظفر یافتن عساکر نصرت نشان و بدست آوردن میرزاخان والی آنولایت بهشت بنیان** چون
در زمان شاه جنت مکان علیین آشیان که حکومت مازندران من حیث الارث والاستحقاق بمیر عبدالله
خان والد ماجد نواب مهد علیا تعلق داشت میر سلطان مراد از بنی اعمام وی با مشار الیه خصومت نزاع

اغاز نهاده دعوی استقلال کرد وجمعی از مازندرانیان که از دولت میر عبدالله خان تمتعی نمییافتند بر سر او
جمع شده بعضی محال را حیطه تصرف دراوردند واو التجا به چتر اقبال پادشاهی اورده بدرگاه جهان پناه
شاهی توسل جست وچون میر عبدالله خان بعضی اوقات بخلاف رضای شاه جنت مکان سلوک
مینمود ودر ادای خراج تعلل میکرد میر سلطان مراد خان از جانب شاه جنت مکان استمالت یافته امورش
روز بروز در ترقی بود ومیر عبدالله خان از کم خدمتیهای خود نادم گشته بدرگاه جهان پناه ملتجی گشته
اظهار عجز وبندگی نموده شاه جنت مکان مملکت مازندران را میان ایشان قسمت نموده هر کدام
تعیلات کردند ومقرر شد که با یکدیگر برادرانه سلوک نمایند ومتعرض مملکت یکدیگر نشوند اما میر عبدالله خان
تاب اقتدار واعتبار او نیاورده بخلاف حکم همایون شاهی در کسر اعتبار او میکوشید ونمیگذاشت که در
ولایتی که باو اختصاص یافته تمکن واستقلال بهم رساند مکرر حقیقت ماجرا بپایه سریر اعلی عرض شده احکام
مطاعه باسم هریک صدور مییافت تا انکه شاه جنت مکان در مقام تربیت ومعاونت سلطان مرادخان
درامده با میر عبدالله خان بی توجهی اغاز نهاد ومنجر بان شد که میر عبدالله خان از بی التفاتی شاه
جنت مکان بی سر وسامان گشته میر سلطان مرادخان برو تسلط یافت وبالاخره بسعی میر سلطان مرادخان
یا باجل موعود علی ای التقدیرین در کمال یاس وناکامی وداع عمر ودولت نموده بعالم بقا پیوست وحکومت
مملکت مازندران من حیث الانفراد بمیر سلطان مراد تعلق گرفت وهمچنانچه عادت قدیم دنیای غدار است
تاب اقتدار وکامروائی او نیاورده چشم زخم زمانه او را دریافت واز عمر ودولت زیاده تمتعی نیافت
ودر اندک روزی که استقلال یافت ودیعت حیات بمقتضای اجل سپرد وشاه جنت مکان محالی که در اول
باو داده بودند بمیرزا خان ولد او تفویض فرمودند اما شاه جنت مکان بعد از فوت میر عبدالله خان
ملتفت احوال بازماندگان او گشته نواب مهد علیا را که صبیه قدسیه انحضرت بود با نواب سکندرشان
در سلک ازدواج کشیده فرزندان گرامی نواب سکندرشان از ان مریم شان معلی مکان تولد نمودند و
میر عزیز خان ولد میر عبدالله خان را در سلک ملازمان ومقربان دراورده در پایه سریر اعلی نگاهداشتند
وحکومت نصف ولایت مازندران که باو تعلق داشت چنانچه سابقا رقم زده کلک بیان گردیده بشاهزاده
نامدار سلطان حسن میرزا ولد نواب سکندرشان تفویض فرمودند بعد از ارتحال شاه جنت مکان وبیرون امدن

سلطان

سلطان حسن میرزا از مازندران میرزا خان من حیث الارث بسعی شمس الدین دیو مالک حکومت کل مازندران
گشت ودرین اوقات که نواب سکندرشان بعون عنایت ملک منان مرتبه فرمانفرمائی یافت وعلیا
حضرت مهد علیا ملکه ایران گشت مناسب چنان مینمود که چون ولایت مازندران ملک موروث نواب
مهد علیا بود میرزا خان روی ارادت بپایه سریر اعلی اورده از افعال پدر اعتذار جسته برضای خاطر مقدس
نواب علیه عمل نماید واز جانب نواب علیه ماذون ومرخص گشته بمازندران رود واگر بالفرض حکومت او
موافق رضای علیه نبوده باشد بمقتضای عقل ودانش عمل نموده با زمانه درسازد ودر انچه مقدورش
نیست مدخل نسازد بیت نه هر جای مرکب توان تاختن که جاها سپر باید انداختن چه ظاهر بود که
هرگاه او بوجود سر دم از استقلال واستبداد زده در مقام ستیزه وانیت باشد نواب علیه که معدن غیرت
وتعصب بود در تضییع او توجه تام مبذول خواهد داشت میرزا خان از ساده لوحی یا افساد مفسدان خصوصا
شمس الدین دیو از جاده صواب منحرف گشته بخدمت علیه توسل نجست بلکه در مقام سرکشی درامد وهمین معنی
در خاطر نواب مقدسه علیه گران امده از کمال غیرت وتعصب که جبلی اهل مازندرانست اراده نمود که با سلسله
میر سلطان مرادخان در مقام انتقام درامده طالب خون پدر باشد ودست اولاد او را از مملکت موروثی
خود کوتاه گرداند از اقربای خود میر علی خان نامی را تربیت نموده بحکومت مازندران فرستاد وولی خان ولد
محمد خان ترکمان را که شرف مصاهرت ان سلسله علیه دریافته بود برتبه امارت سرفراز فرموده در حدود
مازندران الکا داده بمعاونت او نامزد فرمودند میرزا خان که جوان صالح درویش نهادی بود میدانست
که با وجود تسلط واقتدار صبیه میر عبدالله خان وتعصب مازندرانیت او را مجال حکومت مازندران
بلکه امید حیوة نخواهد بود بجهت حفظ جان خود را در قلعه فیروزجاه که از قلاع متین رصین مازندرانست تحصن
جسته جمعی از ملازمان میر سلطان مرادخان با او موافقت نمودند وباوجود انکه مشار الیه دست از مملکت
کوتاه کرده بود اما تا میرزا خان در مازندران بود وقلعه مذکور بتصرف در نمی امد مهم میر علی خان در مازندران
تمشیت نمی یافت وتسخیر ان قلعه بسهولت میسر نمیشد ونواب مهد علیا در هدم بنیان عمر ودولت سلسله
میر سلطان مرادخان جازم بود وروز بروز اهتمام او درین باب تزاید میگرفت یکمرتبه پیره محمد خان را
که یکی از ارکان دولت بود با قورمش خان شاملو وبعضی از امرا بدین خدمت نامزد فرموده فرستاد وچون

چندگاه برآمد و خبر فتح قلعه نیامد نواب مهد علیا بی تابی آغاز نهاده بر فتن آن لشکر تسلی نشده شاهرخ خان
مهردار را تکلیف رفتن مازندران نموده مشار الیه که رکن رکین دولت بود و مرتبه خود را برتر از آن
میدانست که بامثال این خدمات مامور گردد و ازین خدمت سرباز زده معروض داشت که بیره محمد خان
که باین خدمت مامور شده کافیست و اگر نواب مهد علیا دیگری را بدین خدمت نامزد فرماید موجب
دل سردی او میشود و لایق نیست اگر مشار الیه احتیاجی بمدد و کومک داشته باشد آنچه باید فرستاد
بفرستیم نواب مهد علیا از نیمعنی آزرده شده نواب سکندر شان را اغوا نمود که شاهرخ خان را طلب
نموده مورد عتاب و خطاب ساخته جبرا قهرا روانه نماید خان مشار الیه هرچند بمعاذیر دلپذیر تمسک جسته
پهلو ازین معامله خالی کرده مفید نیفتاد و میرزا سلیمان و قورچی باشی و امرا او را بنصایح دلپذیر
تسلی داده راضی برفتن نموده مجملا مشار الیه از کمال اکراه و اجبار روانه مازندران شد و چون بپای قلعه
فیروزجاه رسید به بیره محمد خان و قورخمس خان ملاقات نموده استحکام قلعه و استعداد قلعه داری
میرزا معلوم نموده دانستند که تسخیر این قلعه بزودی دست نمیدهد و تعب و تشویش بسیار بلشکر
قزلباش میرسد شاهرخ خان با میرزا خان طرح آشنایی انداخته فیمابین مراسله و آمد شد وقوع یافت
و او را نصیحت نموده خاطرنشان کرد که هرگاه پادشاه ایران در مقام تعمیر و حکومت مازندران شده
باشد شما را با او ستیزه کردن موجب استیصال معاندان شما و باعث مفاسد عظیم است و اگر یکسال
و دو سال محاصره قلعه امتداد یابد چون مددی بشما نمیرسد عاقبت مسخر و مفتوح خواهد شد هرگاه شما
در مخالفت و قلعه داری در نیمرتبه باشید میداند که بعد از فتح قلعه مسخر بکجا خواهید شد پس اولی آنست
انکه حالا ترک مخالفت کرده برفاقت ما که از غلامان معتبران درگاه و ارکان دولت پادشاهیم روی ارادت
باین آستان آورید شاید نواب علیه باینقدر ملایمت و فروتنی و رضاجویی تسلی شده در مقام لطف
درآیند و اگر آن نشود در هر جا مصلحت باشد توطن اختیار نموده بفراغت خاطر روزگار گذرانید مشار الیه
از روی عقل و دانشی که داشت اذعان اینمقدمات نمود اما میگفت که اهل مازندران باندک جرمی بدو قتل
خصما راضی یا مردی بکر نمیشوند هرگاه نواب مهد علیا پدرم را خونی پدر خویش داند بلا شک و ریب درین مقام است
که بقصاص خون پدر بنده را بقتل رساند و این تلاش نه از جهت ملک و مال بلکه بجهت حفظ جان مستعار است

شاهرخ

شاهرخ خان و امرا کفیل مطالب و مدعیات او شده قسم بذات الله تعالی یاد کردند که اولاد خود او را بقتل برسانند
و قصد جان او نکنند و از خدمت نواب سکندر شان و نواب مهد علیا درخواست جان او کرده بهیچوجه
من الوجوه نگذارند که آسیبی باو رسد چون امرا مذکور از ارکان دولت بودند هیچ مهمی از مهام جزئیه و کلیه
بی مشورت و رضای ایشان فیصل نمی یافت میرزا خان اعتماد بر قسم ایشان کرده قلعه را تسلیم نموده بعد از
و از جهت اطمینان خاطر مشار الیه بر امون اموال و اسباب او نگشته قلعه را بکماشتگان نواب مهد علیا
داد او را برداشته روانه پایه سریر اعلی گشتند و هرگز بر امن خاطر ایشان نمیگذشت که نواب علیه دست رد
بر سینه ملتمس ایشان خواهد نهاد اما چون خبر فتح قلعه و بدست درآمدن میرزا خان بنوعی که گذشت بعرض
نواب مهد علیا رسید ازین معاهده و پیمان آزرده گشت بلکه میخواست که قلعه بقهر و غلبه مفتوح گشته
میرزا خان قهرا جبرا بدست درآید که اگر جان بخشی نموده عفو نماید میرزا خان بجان ممنون او بوده باشد
و برغم امرا بقتل او جازم گشت بالجمله چون شاهرخ خان و امرا بیکفرسنگ قزوین رسیده فرود آمدند
و روز دیگر داخل شهر میشدند نواب مهد علیا سی نفر از قورچیان عظام فرستادند که باردوی امرا رفته
میرزا خان را از دست ایشان گرفته خود محافظت نمایند و با قورچیان قرار داد که چون میرزا خان بدست ایشان
دهند در همان شب بی اطلاع امرا او را هلاک سازند و چون قورچیان باردوی امرا رسیده میرزا خان را
طلب کردند امرا از نیمعنی آزرده خاطر شده در اول حال از دادن سرباز زدند و گفتند که چون خدمتی بتقدیم
رسانیده ایم فردا او را در مجمع قزلباش ببارگاه معلی آورده بنظر پادشاه درآوریم قورچیان برحسب فرمان
عذر قبول نکرده در اجرای حکم پادشاهی مبالغه نمودند چون امرا عظام را بخاطر نمیرسید که قصد قتل او خواهند کرد
مخالفت حکم پادشاهی را امر بیجا لایق ندانسته او را بدست قورچیان سپردند که شب در همانجا نگاهداشته
صباح باتفاق بشهر آورند قورچیان حسب الامر در همان شب او را بجبه هلاک کردند شاهرخ خان و امرا عظام
از وقوع این حادثه بغایت آزرده شده کینه که از نواب مهد علیا در دل داشتند ازدیاد پذیرفت و
چون علاجی نداشتند دیگر از آن مقوله حرفی بر زبان نیاورده بشهر آمده بشرف ملازمت سرفراز شدند و
چون بسجده نواب علیه رفته عرض دعا کردند لوازم تحسین و تفقدی که چشم داشت ایشان بود بفعل نیامد
و از نیمعنی نیز علاوه آزردگی امرا گشته رفته رفته کدورت خاطر ایشان نسبت بنواب مهد علیه سمت ازدیاد

بذیرفت تا انکه منجر بدان شد که باغوای محمدخان ترکمان که از حکومت کاشان معزول شده بود بدفع او جازم گشته
عنقریب مکنون خاطر خود را بحیز ظهور آورند الحق قضیه قتل میرزا خان که سیدزاده صالح بیگناه بود از قضایا
قضایای فلکی و شامت بدسلوکی امرا و جهل و غرور نسوان و دوساوس شیطان بحیز ظهور آمد بر نواب
مهد علیا مبارک نیامد و شرح این بعد از تفصیل وقایع خراسان مرقوم کلک بیان خواهد گشت و میرعلیخان
نیز از حکومت مازندران بهره نیافته در همان اوقات عالم عمر و جوانی را وداع نموده هرج و مرج باحوال
مازندران راه یافته بطریق ملوک طوایف شدند و در هر سری سودایی بدید آمد تا انکه بالاخره قلعه
اولاد و نصف مازندران را الوند دیو و نصف دیگر را سید مظفر مرتضای که از امرای مازندران بود بحیطه ضبط
و تصرف در آورده اعیان مازندران نیز دو فرقه شدند جمعی اطاعت الوند نموده برخی مطیع سید مظفر
شدند و از کثرت مشاغل و حوادث که در میانه قزلباش وقوع یافت دیگر از امرای قزلباش و ارکان دولت
پادشاهی کسی باحوال مازندران نپرداخت **گفتار در قضایای سعادت افزا که در خراسان سمت
وقوع یافت** سابقا مرقوم کلک وقایع نگار بدایع آثار شده بود که چون اسمعیل میرزا از قساوت قلب
و تیره رایی قطع اشجار حدیقه دولت و اقبال نموده بقتل برادران دینی اعمام اقدام نمود بان اکتفا نکرده
بیکبارگی قطع صله رحم روا داشته تجویز انعدام نواب سکندرشان برادر بزرگتر که با او از یک مادر بودند و
برادرزادگان گرامی نیز کرده این فعل ذمیم را ضمیمه افعال سابق گردانید لهذا غیرت الهی بحرکت در آمد
تا بید نیافت القصه علی قلیخان شاملو نواده دورمش خان را که بحکومت دار السلطنه هرات و امیر الامرایی
خراسان منصوب گردانیده بود مامور ساخت که چون بدار السلطنه هرات رسید نهال خجسته انجمن آرای
دولت و اقبال اعنی حضرت شاهی ظل اللهی را از پای در آورده خاطر از دغدغه او فارغ گرداند علی قلیخان
که نوکرزاده قدیم نواب سکندرشان و سالها نمک پرورده سلسله علیه آنحضرت بود چگونه دل دهد که
العیاذ بالله نسبت بولینعمت زاده چندین ساله خود اینگونه مکری اندیشد و والده ماجده خان مذکور
که قابله حضرت اعلی و مادر رضاعی آنحضرت و سایر شاهزادگان نامدار برادران آنحضرت بود ازین حکم
اندوهناک گردیده داد در کمال حزن و الم طی راه خراسان میتمود اما چون خان مذکور از جانب اسمعیل میرزا
تربیت یافته برتبه بلندخانی و مرتبه ارجمند امیر الامرایی رسیده بود علاجی بجز اذعان امر پادشاهی ندا

دوارداد و خاطر او را با آن شاملوان بود که در همان روز که داخل شهر شوند فرمان بامضا رسیده تاخیر
و تعلل بکروزه در هیچ خاطری محال خطور ننموده است انچه از تقریر ثقات که در آن هنگام در هرات بوده اند
معلوم گشته است که علی قلیخان با وجود تفویض منصب عالی و مراتب بلندخانی ارتکاب این
امر شنیع محترز و در کمال حزن و الم باهستگی طی مسافت نموده در روز چهارشنبه بیست و ششم
شهر رمضان المبارک بخطه طیبه هرات رسید و چون شب بیست و هفتم رمضان بود که باعتقاد
گروهی از اهل اسلام شب قدر است حلیله جلیله خان مذکور در آن شب منع که از ارتکاب قتل سیدزاده
معصوم بیگناهی مانع آمده شب دیگر موقوف داشت و چون آن شب نیز شب جمعه بود در لیالی متبرکه
احتراز از آن امر لازم داشته در آن شب نیز وقوع نیافت بعد از آن ایام عید بمیان آمده آن عفیفه
مستوره گفت که چه لازمست که درین ایام عید که ایام عیش و سرورست ما از تجرع این زهر جانگزای
تلخ کام باشیم بگذاریم که ایام عید سپری شود و بمقتضای ع اللیل حبلی به بین تا چه زاید ع گوییا در آن
خاطر آن عفت قباب بر ظهور انداخته بود که عنقریب از پس پرده غیب صورتی عجیب روی خواهد نمود
و بالهام ملهم غیبی مصدق این ابیات که نتایج افکار معجز آثار حضرت شاه اولیا سرور انبیا
مفتاح عقده گشای کنوز انا مدینة العلم و علی بابها است در خاطر نقش ظهور مینمود **شعر** فکم لله
من لطف خفی ٭ یدق خفاه عن فهم الزکی ٭ و کم یسر اتی من بعد عسر ٭ ففرج کربة القلب الشجی ٭ و کم امر تساء به
صباحا ٭ و تاتیک المسرة بالعشی ٭ مجملا بعد از عید که روز دویم ماه شوال بود وقوع آن امر منکر از بیم تلاطم
امواج بحر غضب پادشاهی در خاطر رعیت و سپاهی رسوخ یافته بود و مقرر شده که در آن شب بفعل آید
اخر روز سلطان محمود بیک وکیل علی قلیخان که بجهت تمشیت بعضی مهام در اردو مانده بود و بعد از رحلت
اسمعیل میرزا جهت تبلیغ این اخبار روانه شد و چون بدار السلطنه هرات رسیده از دروازه عراق داخل شهر
شد از دروازه بانان معلوم نمود که ذات مبارک بشرف صحیح و سالمست بانه دروازه بانان مژده سلامتی
ذات همایون داده و بعد از آن بخدمت خان مشرف شده صورت حال بیان نمود اگرچه جناب خانی و اعیان
شاملو که در همان چند روز وارد آن ملک گشته فرصت سامان و سرانجام حکومت و قلعه داری نیافته بودند
از وقوع قضیه نایله اسمعیل میرزا احتمال عصیان و طغیان ملوک اطراف سیما ازبکیه خایف و اندوهناک

گشته اما بسلامتی ذات خجسته صفات شهزاده نامدار کامکار اعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مسرور و شادکام
گشته سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیدند و وجود گرامی آن نونهال جویبار خلافت و کامکاری را مایه
امن و استقامت مملکت دانسته من صمیم القلب دل بملازمتش نهادند و ازان مخدره محترمه حلیله خان که
در تاخیر و تعلل آن فعل شنیع سعی نموده ممنون گشته زبان حال خلایق اندیار باین مقال در ترنم بود
نظم ای شاه جهان هر آنکه بدخواه تو بود ٭ بر دوخت زمانه عمرش از ملک وجود ٭ گردید فلک بکام ارباب
شهود ٭ سر عجبی ز غیب صورت بنمود ٭ علی قلیخان مجلس عالی آراسته آن دریکتای درج خلافت و جهانداری را
بر دوش اخلاص برداشته مشغول امر للّهگی و خدمتکاری گشت و عموم خلایق از سپاهی و رعیت فوج
فوج آمده شرف ملازمت دریافتند و بشکرانه این عطیه الهی سلامتی ذات اقدس سجدات شکر ایزدی
بتقدیم رسانیدند و نقد جان نثار و ایثار گردانیدند اما امرا افشار که قاتل شاهقلی سلطان یکان
و متصرف اموال او بودند در بیرون شهر جانب دروازه ملک اقامت داشتند و میانه ایشان و علی قلیخان
بجهت تفتیش مال شاهقلی یکان مناقشه بود و در آمدن شهر و ملازمت شهزاده عالمیان ملاحظه داشتند
رخصت یافته بجانب فراه سبزوار که اقطاع ایشان بود رفتند و علی قلیخان مژده سلامتی ذات اقدس را
بدار السلطنه قزوین فرستاده نواب سکندرشان و نواب مریم شان مهد علیه و شاهزادگان نامدار
ازان خبر بهجت اثر مبتهج و مسرور گردیدند و چون نایره اشتیاق ملاقات گرامی آنحضرت در ضمیر منیر
والدین اشتعال یافته بود اراده خاطر شریفشان بدان متعلق گشت که فرزند دلبند خود را از هرات بپایه سریر
اعلی طلب نموده دیده بدیدار قرة العین خود روشن سازند و از بیم فتنه جاهلان و مفسدان قزلباش
احدی از شاهزادگان در ممالک نگذاشته همگی در پایه سریر اعلی با یکدیگر باشند معتمد الخواص آقا نظر خواجه
که غلام قدیمی موروثی نواب مهد علیا بود و در خدمت نواب سکندرشان محل اعتماد گشته بغایت معتبر بود
بدار السلطنه هرات فرستادند و حکم شد که علی قلیخان یراق فرستادن حضرت اعلی شاهی را سامان نموده
آنحضرت را مهیا و آماده آمدن سازد که عنقریب یکی از اعیان دولت باین خدمت نامزد خواهد گشت
چون این خبر در خراسان شایع گشت امرا خراسان از بودن شاهزاده کامکار کامران دلگران گشته
علی قلیخان وسوسه کردند که از قبول و اذعان این حکم ابا نموده راضی بانتقال نگردد و درین بهانه متمسک گردد که

خراسان اکثر اوقات لگدکوب حوادث است و از تاخت و غارت اوزبکیه و فتن و فتور خالی نبوده و
و از تاریخی که آن ولایت تحت تصرف و تسخیر خدام این دودمان ولایت نشان در آمده هرگز
تخت هرات از وجود یکی از شاهزادگان کامکار خالی نبوده و محافظت و محارست ملک خراسان
مقدور ما بندگان نیست القصه از امرای خراسان مرشد قلیخان زیاده از دیگران درین باب اصرار
نموده با علی قلیخان عهد و پیمان بمیان آورده موکد بایمان مغلظه گردانیده چون آقا نظر بلده فاخره
هرات رسید و بشرف ملازمت آن اختر برج اقبال دریافت علی قلیخان و امرا عظام او در تعظیم
و تکریم بسیار کرده تواضعات رسمی بظهور آوردند و اینمقدمات را خاطرنشان او کرده عرضداشتی
درین باب بپایه سریر اعلی فرستاده التماس نمودند که ازین اراده منصرف گشته خراسان را از وجود
گرامی آنحضرت خالی نسازد که لایق دولت قاهره نیست و صریحا با آقا نظر گفتند که اگر نواب مریم شان
مهد علیا درین باب اصرار نمایند ما بندگان را بجز مخالفت حکم پادشاهی چاره نیست و بالاخره چون
آقا نظر مراجعت نموده حقیقت حالات خراسان معروض داشت از غلبه شوق والد و مندی بدیدار
گرامی قرة العین سلطنت و پادشاهی گوش بحرف حکایت واهی و امر مکروه ابراهیم بیک ولد
حیدر سلطان چابوق ترکمان را که از میرزادهای معتبر قزلباش بود بدین خدمت نامزد فرموده روانه
خراسان گردانیدند و مشار الیه با پنجاه نفر از آقایان ترکمان روانه خراسان گردید و چون آوازه
آمدن ابراهیم بیک در خراسان شیوع یافت علی قلیخان و مرشد قلیخان یکدیگر را ملاقات نموده اینمعنی
در خاطرشان رسوخ یافت که ابراهیم بیک را بی نیل مقصود باز گردانند و کسان معتمد نزد کل امرا خراسان
فرستاده درین باب استعانت جستند و طالب عهد و پیمان گشتند و مرتضی قلیخان پرناک حاکم مشهد
مقدس معلی چون مرد بزرگ منش و در کمال نخوت و غرور بود علی قلیخان را زیاده وقعی نمی نهاد
و للّهگی شاهزاده نامدار اعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی موجب اعتلاء شان و تفوق و برتری او
نسبت بسایر امرای خراسان بود و اتفاق امرا درین امر مکروه خاطر او می‌نمود درین امر با امرا مذکور همداستان
نگشت بلکه امرا تابعین خود را نیز از موافقت علی قلیخان منع کرد و میانه هر دو گروه مراسلات واقع شد
رفته رفته فیما بین الفت و یگانگی به بیگانگی تبدیل یافت و روز بروز اسباب وحشت آماده تر گشت تا آنکه

فیمابین بهم بخصومت و نزاع انجامیده مکرر بین الفریقین لشکرکشی و جنگ و جدال وقوع یافت و شرح این عجب
مرقوم کلک بیان میگردد القصه چون ابراهیم بیک ترکمان بمشهد مقدس رسیده از انجا روانه هرات شد
علیقلیخان و مرشد قلیخان و جمعی از امرای خراسان که در هرات بودند با ابراهیم سلوک ادمیانه کردند اما
همگی با یکدیگر اتفاق نموده با ابراهیم بیک جواب صریح داده عرضه داشت بپایه سریر اعلی فرستادند که چون
بردن شاهزاده کامکار بعراق موجب دلیری مخالفان ازبکیه میشود و صلاح دولت قاهره نیست با بندگان
دولتخواه جسارت نموده از فرمان قضا جریان تخلف نمودیم و مشار الیه خواهش که در هرات چندان توقف
نماید که این عریضه بدار السلطنه قزوین رسیده جواب برسد امرا راضی نشده او را بمشهد مقدس
گسیل کردند مرتضی قلیخان خواست که در اجرای حکم پادشاهی سعی نموده بمعاونت ابراهیم بیک با لشکر
حشم بهرات رفته جبرا و قهرا شاهزاده را از دست ایشان بگیرد ابراهیم بیک چون مرد سلیم النفس صلاح
اندیش بود در رفتن مرتضی قلیخان بهرات موجب فتنه و فساد کلی شد راضی بان نشده روانه
درگاه معلی گشت و حقیقت حال بعرض نواب اشرف و مهد علیا رسانیده و نواب مهد علیا از همگی برآشفته
سلطان حسین خان پدر علیقلیخان را که از درگاه معلی تواجی باشی و حاکم قزوین و از امرای معتبر و ارکان دولت
قاهره بود مخاطب ساخته عتاب و خطاب بسیار فرموده تهدیدات کردند و او از جانب پسر تمهید بساط
معذرت نموده گفت که هرگاه کل امرای خراسان اتفاق بامری کرده باشند پسر من چه تواند کرد القصه نواب
مریم شان مهد علیا با علیقلیخان بی توجهی آغاز نهاده در مقام آن شدند که آن طبقه را از نظر اعتبار
انداخته مرتضی قلیخان را بامیر الامرائی کل خراسان نصب نمایند سلطان حسین خان هر چند بنابر ترتیب امور
دولت بتمهید معذرت پرداخت مسموع نداشتند تا آنکه متقبل آن شد که خود بخراسان رفته این خدمت را
بتقدیم رساند و سه ماه او را مهلت داده که بخراسان رفته پسر خود را ازین جسارت و خودسری و خودرائی
منع نماید و قرة العین خلافت یعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را برداشته بعراق آورد و اگر درین مرتبه علیقلیخان
و امرای خراسان که با او متفق و همعهد و همداستان اند عقوق و عصیان ورزیده از فرمان پادشاهی تخلف ورزند
سلطان حسین نیز با ایشان بوده بپایه سریر اعلی مراجعت نماید که بعد الیوم از طبقه طاغی و باغی اند و خان
مذکور چون جد و جهد نواب سکندر شان و نواب مریم شان را درین باب مشاهده نموده لاعلاج روی براه

آورده

آورده روانه خراسان شد و چون آوازه او در خراسان شیوع یافت امرای خراسان که با علیقلیخان متفق بودند بقیل
و قال در آمده بتوجه رضا به بردن حضرت اعلی نمیدادند و چون مشار الیه بدار السلطنه هرات رسیده میان
پدر و پسر ملاقات واقع شد زیاده احترامی که متوقع پدر بود از پسر بظهور نیامد و مکرر اسرار در مجالس کنکاش
انعقاد یافته اکثر عقلا و ریش سفیدان طایفه شاملو که در هرات بودند اطاعت امر پادشاهی نمودن و
سلطان حسین خان را بمقتضی المرام روانه نمودن بصلاح اندیشی و عاقبت سنجی اقرب میدانستند و
جمعی دیگر از ترک و تاجیک انکار این رای نموده با جمعی همداستان نمیگشتند و این زمزمه و گفتگو بطول
انجامیده رفته رفته میانه پدر و پسر طرح بدنشست و میگفت که اگر بی نیل مقصود باز گردم دیگر مرا در آن
درگاه بار نیست و در بنصورت ترک رفتن من اولیست اما مرشد قلیخان و امرای همعهد بملاحظه آنکه مبادا
علیقلیخان بمبالغه پدر و صلاح اندیشی ریش سفیدان شاملو از جاده صواب منحرف گشته رضا با همینی
دهد همگی در بلدة المؤمنین سبزوار نزد قبادخان قاجار حاکم آنجا که از زمره امرای همعهد بود جمع شده میرزا احمد
ولد میرزا عطاء الله را که پدرش در زمان شاه جنت مکان وزیر معتبر آذربایجان و شروان بود و او در آن
هنگام وزیر مرشد قلیخان و صاحب اختیار مطلق و منتج ظهور اینمقدمات بود بدار السلطنه هرات
فرستاده و بخوانین عظام و معتبران شاملو پیغام دادند که این اندیشه را از خاطر محو نموده سعی و اهتمام
بیفایده بظهور نیاورند که اگر بالفرض کل طایفه شاملو راضی بفرستادن شاهزاده کامکار گردند ما بجان و جان
کوشیده نمیگذاریم که این داعیه از قوه بفعل آید و در سبزوار که در سر راه عراق است بهمین اراده جمعیت
نموده ایم که هرگاه که طایفه شاملو آن گوهر گرانمایه را از دست دهند ما به نیروی همت بدست آورده در خراسان
رایت مفاخرت برافرازیم علیقلیخان ازین پیغام بی آرام گشته در روانه نمودن پدر بی نیل مقصود سعی نمود
و سلطان حسین خان اصرار سر و امرا و لشکر خراسان را درین ماده بدین شیوه مشاهده نموده بالضروره عنان
بصوب مراجعت منعطف گردانیده طوعا و کرها روی براه آورد و در سبزوار با امرای عظام ملاقات نموده
در هر باب سخنان بمیان آوردند و در رفتن بدرگاه معلی شاهی تامل تمام داشت که این مقدمات را چگونه
عرض نماید که مورد عتاب و خطاب نگردد و موجب سلب اعتبار و طعن اضداد نشود و این زمزمه و گفتگوی
در میان او و امرا بود که در اردو قضیه نواب مریم شان بسعی امرای سست عهد شکسته بهمان سمت وقوع یافت

بعد از واقعه مذکور ارکان دولت قاهره مصلحت دولت در آن دانستند که اردوی حضرت اعلی را موقوف
داشته گذارند که بدستور در دار السلطنه هرات تشریف داشته باشند و کس نزد سلطان حسین
خان فرستاده او را از صورت حال آگاه کردند و فرمان همایون بادشاهی بطلب او عز صدور یافته
در سبزوار باو رسید و او روانه عراق گشته امرا هر یک بمکان خود رفتند و علیقلیخان و مرتضی قلیخان
بعد از رفتن جناب سلطان حسین خان و استماع واقعه مهد علیا با کل امرای خراسان که اکثر شاملو و استاجلو
بودند دیگر باره کنکاش نموده طالب عهد و پیمان مجدد گشتند که حضرت اعلی را در خراسان سرمایه
خود ساخته من بعد تمکین اوامر و احکام ارکان دولت قاهره که اکثر طایفه ترکمان و تکلو اند که کمال اعتبار و
اقتدار یافته با ایشان عداوت قدیم دارند ننمایند و اکثر امرای خراسان سوی مرتضی قلیخان در
اتباع او بعدم اطاعت و اذعان پیش آمده با علیقلیخان اتفاق نمودند مجملا امرای خراسان دو گروه
شدند و در هرات و مشهد مقدس تعلل بر سر این دو خان عالیشان جمعیت نموده عاقبت بین
الفریقین بهم بنزاع و جدال انجامید چنانچه در محل خود سمت گذارش خواهد یافت ذکر واقعه شنیعه
نواب مریم شان مهد علیا که باغوا و سعی بعضی از مفسدان سمت وقوع یافت چون بنا بر اقتضای قضا
و تجارب روزگار هر کمالی را زوالی و هر نشاطی را ملالی در پی است در زمان شاه جنت مکان فراغت
و عافیت سپاهی و رعیت و معموری و آبادانی مملکت و آرامش بلاد و آسایش عباد در درجه کمال یافته بود
انقلابات روزگار و ناسپاسی خلایق در معرض زوال آمده طوایف قزلباش که نسبت بدودمان
قدسی نشان صفوی پیر و مریدانه سلوک نموده سالک طریق عقیدت و اخلاص بودند از وساوس
شیطانی و هوا و هوس نفسانی بیکبارگی طریق کلفت و نفاق پیش گرفته از مسلک وفاق و اتفاق دور افتادند
و رفته رفته بی اخلاصی بمرتبه کرد باموری که خلاف عقیده و اخلاص و سوء ادب بود جسارت نموده
بعضی اعمال ناشایست از ایشان بحیز ظهور آمد که عاقبت بشامت آن گرفتار آمده انواع بلایا نصیب ایشان
گشت و نتایج کفران نعمت و بی ادبی از اسلاف باخلاف انتقال یافته بی جهت اختلال تمام بحال انتظام
راه یافت و تا حال تحریر این دفتر که سنه هجری بخمس و عشرین و الف رسیده چهل و پنج سال از آن تقسیم
گذشته هنوز نائره آن بی ادبیها در میانه اعقاب آن طایفه باقی است و آثار قبایح و ذمایم اعمال که از مفسدان

بدسگال

بدسگال انقوم بوجود آمد قضیه قتل ملکه زمان و عفیفه دوران یعنی نواب مریم شان مهد علیا خیر النسا بیگم که
با وجود آنکه عفیفه طهارت انتساب و حرم محترم نواب کامیاب و والده ماجده شاهزادگان نامدار
کامکار بود آن طایفه از صراط مستقیم عقل و عاقبت اندیشی منحرف گشته بمحض حفظ دولت و صلاح حال خود
دیده بصیرت شان از قبح آن عمل شنیع پوشیده گشت و از بدنامی خذلان دنیا و عقبی نیندیشیده
بدان امر قبیح جسارت نمودند مفصل این مجمل آنکه نواب مهد علیا بجهت ضعف باصره شوهر نامدار و خردی
سن و خورد سالی شاهزادگان کامکار رتق و فتق امور بادشاهی را برقبه غیرت خود نهاده در کمال عظمت
و اقتدار در مهمات سلطنت و بادشاهی دخل نموده میخواست که چنانچه قاعده و آداب سلاطین ذوی
الاقتدار است امر و اشاره او توام قضا و قدر باشد و آنچه از موقف جلال صدور یابد بی تامل و اهمال
بحیز ظهور آید و اینمعنی موافق مزاج امرای خودرای نبود و بنازکی کلفت و آزردگی شاهرخ خان و پیره محمد خان
و فور حمس خان بجهت قتل میرزا خان مازندران که بخلاف رضا و صوابدید ایشان بوقوع پیوست ضمیمه آزردگیهای
سابق گشته در اندیشه تضییع او بودند در خلال این حال اهالی کاشان بدیوان آمده از سلوک ناهموار محمد خان
ترکمان حاکم آنجا که قوت طامعه اش از حد اعتدال بیرون بود شکایت نمودند و از موقف سلطنت حکم بر پرسش
معاملات ایشان صادر گشته دیوانیان بدان باز رسیدند و ظلم و زیادتیهای او بوضوح پیوست و مورد
عتاب و خطاب گشته حکم جهانمطاع بتغییر الکای او صادر گشته ولایت کاشان بدستور زمان شاه جنت مکان
بجهت سرانجام اخراجات خلعتی بخالصه شریفه منسوب گردید محمد خان که اعظم امرا و ارکان دولت بود از وقوع
این حال که موجب خفت و بی اعتباری او بود بی تاب و توان گشته هر چند بوزرا و مقربان نواب علیه ملتمس
نموده استدعا نمود که بین الاقران این خفت و بی حرمتی باو روا ندارند فایده بران مترتب نشده و چون
حکم قطع الکا صادر شده باهالی کاشان داده بودند نواب مهد علیا نیز تغییر آنرا موجب نقص دولت و اقتدار
بادشاهی دانسته بهیچوجه راه باین التماس ندادند و محمد خان در میان ایل و امرا و اعیان دولت بحسب ظاهر خفیف
و بی اعتبار گشت و با سایر امرای مفسد نفاق اندیش همزبان شده ابواب حیله و نفاق گشودند و قلیبیک
قورچی باشی افشار را که رکن رکین دولت و مرد عاقل کاردان بود و بین الجمهور بسلامت نفس و صلاح اندیشی
اشتهار داشت بلطایف الحیل از راه برده او نیز اتفاق نموده در دفع آن تدبیرها می اندیشیدند و میدانستند که

تا نواب مهد علیا در قید حیات باشد دوری او از شوهر نامدار و فرزند کامکار ممکن نیست تقبل او را شیخ و حاکم گشتند
و در خفیه یک یک از امرا صاحب وجود هر اویماق را بوعدهای جمیل فریفته با خود متفق ساختند و خیرخواهی ایشان
زیاده از دیگران محمد خان ترکمان و قورخمس خان شاملو بود که باغوای بعضی از مفسدان ارباب غرض
درین امور ساعی بودند مجملا بهانهای لایعنی در پیش آورده بود دلو بمغربان نواب مهد علیه زبان اعتراض
دراز کرده انکار بعضی امور مثل تربیت نمودن مازندران و تفویض حکومت ولایات والقامات که بان زن
مبشد و اسناد نقل خرابی حرم مازندران که محض تهمت بود و اصلی نداشت نموده ماده تقبیح نواب مریم شان
مهد علیا ساختند و بهیئت اجتماعی در ایوان چهل ستون جمع آمده مولانا افضل منجم قزوینی را که بخدمت
نواب مریم شان مهد علیا تقرب تمام در راه سخن و محرمیت داشت طلب نموده بحرم فرستادند که بخدمت
بادشاه رفته عرض نماید که اطوار نواب مهد علیا و سلوک او با امرا و ارکان دولت بادشاهی و تربیت
مازندرانیان بر طبایع قزلباش گرانست و دخل او در امور دین و دولت پسندیده ریش سفیدان طوایف
قزلباش نیست و جهلا و مفسدان همیشه تحریک بادشاه مینمایند بندگان اشرف درین باب اندیشه
بر اصلی بفرمایند که عنقریب منجر بفساد کلی میشود مشار الیه این مقدمات را عرض نمود نواب مهد علیا بر در جواب
امرا سخنان درشت گفته تهدیدات کردند و امرا از پیغامهای درشت تهدیدآمیز نواب علیه برآشفته سخنان
بی ادبانه بر زبان آورده از دولتخانه بیرون رفتند روز دیگر امرا مفسد خود را در باغ سعادت آباد جمع شده
در دفع نواب مهد علیا یکجهت گشتند سیب خان ولد محمد خان شرف الدین اغلی تکلو که با نواب سکندر
شان خالزاده و محل اعتماد شاهانه و ریش سفید اویماق تکلو و ارکان دولت بود درین امور با امرا
اتفاق نداشت چون نواب سکندر شان و مهد علیه از جمعیت امرا آگاه شدند سیب خان را بدولتخانه
طلب نمودند که اگر از امرا آثار خلاف بظهور رسد او در کوه دولتخانه شاهی سعی کرده ارباب اخلاص را بر خود
جمع نموده لوازم جانسپاری بتقدیم رساند والحق اگر مشار الیه مصدر این امر شد امر الکنون خاطر خود را
بفعل نمیتوانستند آورد چه در میان هر اویماق معاندان یکدیگر بسیار بودند و بتفویض مناصب مناسب و دیگران را
و وعدهای جمیل رضای خاطر اشرف جسته باسانی دفع چند نفر از اعاظم امرا که ماده فساد بودند میتوانستند
جز اطاعت چاره نبود چون مشار الیه مرد سلیم النفس بود و از جرأت و همت بهره کمتر داشت مصدر این امور

نتوانست

نتوانست شد و در خانه خود تقاعد اختیار نموده بود امرا بی اخلاص علی بیگ مهماندار تکلو را بطلب او فرستادند
او در اول حال عذری چند گفته از رفتن تقاعد نمود تا آنکه مبالغه امرا و آمد شد تکرار یافت سیب خان بمخالفت
امرا نتوانست نمود علی بیگ مذکور طوعا و کرها او را بباغ برده داخل آن مجمع ساخت و امرا همگی متفق اللفظ
والمعنی کس بدولتخانه همایون بخدمت اشرف فرستاده عرض کردند که بر ضمیر منیر اشرف ظاهر است که
نسوان بنقصان عقل و خفت رای و لجاجت تام منسوب اند و نواب علیه همیشه نقیض کبریا دولتخواهان
نموده آنچه ما در انتظام امور دولت مصلحت میدانیم رضا بان نداده برخلاف قرارداد امرا و ریش سفیدان عمل مینماید
و در مقام خفت و خواری و سبکی ما در می آید با وجود آنکه از ما جریمه که موجب خفت باشد در وجود نیامده و از دو
ایمن نبوده و نیستیم حالا که بعضی امور برخلاف حکم و رضای اختیار روی داده و میدهد پرده حجاب از میان
برخواسته و سخنان بی ادبانه از طوایف قزلباش سر زده نواب علیه ما را محرک ماده کدورت و نفاق
میشمرد و چگونه ایمن توانیم بود مناسب دولت شهریاری نیست که بین السلاطین شهرت یابد که در میانه
قزلباش کسی نمانده که عورات در امور ملک و مال صاحب دخل و ممتاز السلطنه اند ماحصل کلام آنکه تسلط
واقتدار او در امور سلطنت و بادشاهی مکروه خاطر کلی طوایف قزلباش است و بهیچ وجه من الوجوه ما را
با او تعیش ممکن نیست و نزدیک حکمتان عدم او بر وجود رجحان دارد اگر نواب اشرف دست رد بر سینه
ملتمس این جماعت نهند ازین دولت مایوس گشته محتملست که انواع فساد روی دهد که موجب نقصان دین و دولت
باشد نواب سکندر شان از عالم فقر و درویشی که از اجداد عالیمقدار بیادگار داشت سخنان ملایم بامرا
پیغام داده قرارداد که من بعد نواب مهد علیا در امور ملکی دخل ننماید و قبض و بسط عظایم امور سلطنت در قبضه
اقتدار ریش سفیدان و امنای دولت باشد مجملا نواب سکندر شان هر چند خواست که
ایشان را ازین عناد و لجاج باز آورد فایده نکرد در آخر پیغام فرستاد که او را از دولتخانه بیرون کرده بطریق والده ام
سلطانم که در زمان شاه جنت مکان مانجاج او را سامان نموده بقم فرستادند و قریب بیست سال در انجا
می بود بقم فرستم که در انجا ساکن باشد یا رخصت دهم که نزد فرزند ارجمند خود بهرات رفته با او باشد و اگر
بانها راضی نشوید بمازندران فرستم که در خانه و ملک پدر خود باشد و اگر این شقوق مرضی خاطر امرا نیست
من هم بطوع و رغبت خود ترک سلطنت نموده دست فرزندان خود گرفته بشیراز روم شما هر کس را خواهید بسلطنت

برادر بدغرض که رضا بقتل عورت سیده بیگناه والده فرزندان خود نمیدهیم والامر الحکم متمردانا انصاف ابواب
واعتساف گشوده سبحک ازین شقوق راضی نشده گفتند که چون کار باینجا رسیده مجال گفتگوی
نمی باید داد اما نواب علیه از کمال غیرت وحمیت ملایمت شوهر در دفنش تنها در انکار نموده اصلا تنزل
نمیکرده میگفت تا در حیات باشیم از اطوار خود عدول نخواهیم کرد واز سلوکی که تا غایت کرده ام یکسر مو
تنزل نمینمایم واگر قزلباش از اهنگ عرض پادشاهی وسوی ادب غبند نشنیده نسبت بحرم محترم پادشاه
خود بیحرمتی روا داشته بقتل من اقدام نمایند الحکم لله العلی الکبیر من مادر چهار پادشاهزاده ام بازخواست
خون خود را بعد الله تعالی بفرزندان خود میگذارم از صحیح القولی مسموع شد که درین هنگام میر قوام الدین
حسین شیرازی وزیر نواب علیه بخدمت او امده عرض کرد که نواب علیه امر فرمایند که از خزاین حرم کیسهای زر
بایوان چهل ستون اورده بقورچیان صلای زر دادن دهیم وچون قورچیان بجهت زر گرفتن میدوند البته
هجوم نمایند سنگ تفرقه در جمع امرا می افتد وان شیرزن از کمال غیرت جواب داد که ای اصف صاحب تدبیر
قبل ازینکه امر اخیره شده بود این تدبیر مناسب بود حالا که کار باینجا رسیده این عمل مثل مشهور
جوپای که بوده است وپادشاهی هم بزر خریدن قسمی از زبونی است وطبع من باین زبونی رضا نمیدهد واین
مساهی را مکروه میشماریم ورضا بقضا الله داده ام مجملا امرا از خدا بیخبر چند نفر از بی اویماق را بدین خدمت نامزد
نمودند که صدر الدین خان صفوی وحسن علی بیک الکس اغلی ذو القدر وامام قلی میرزا حسلو تومن نواب
سلطانم از انجمله بودند وانجماعت بی شرم بی ازرم از خدا ورسول نترسیده واز شاهزادها شرم نداشته
روی بدولتخانه همایون اورده بی محابا وبی حجاب داخل حرم شدند وان سیده صالحه بیگناه را از مجلس
نواب شاهی بیرون کشیده بخفه هلاک کردند وحلی وزیور او را در ربوده انواع دست درازی باسباب
حرم واقع شده بان اکتفا نکرده بمنزل والده نواب مهد علیه که عورت پیر صالحه عابده بود وبا بعضی از اقوام خود
از مازندران امده در جوار دولتخانه بسر می برد رفته ان عورت بیگناه را بقتل اورده چند نفر از اعیان
مازندرانرا در همانجا بقتل اوردند بگمان انکه نواب مهد علیا نقود وافر واقمشه تنکاثر از خزاین حرم بوالده
واقوام خود داده صنادیق اورا بیرون اورده تمامی اموال واسباب که در انخانه بود بغارت وتاراج رفت
ودر اسواق ومحلات با اهل مازندران همین شیوه پیش برده بهرکدام از ان طایفه که بر میخوردند از لباس حیات

عریان

١٠٥

عریان میساختند مجملا دقیقه از دقایق فضیحت ورسوائی فروگذاشت نشد درین قضایا میرزا سلمان وزیر
دنیا داری کرده خود را داخل مجمع امرا ساخت وبخانه خلیل خان افشار رفته ظاهرا بجهت حفظ حال خود باو
توسل جست اما قرارداد خلایق چنان بود که اینمقدمات ساخته وپرداخته اوست والعلم عند الله و
امرا ساده لوح بی عقل که فی الواقع مردم در تفقد خیرخواه صافی اعتقاد بودند بوسوسه چند نفر از مفسدان
خصوصا محمد خان وفور خمس خان فریفته گشته ارتکاب این اعمال شنیعه نمودند اخر روز نواب سکندر
نشان علما را طلب فرموده که بدفن کشتگان پردازند ودر همان شب علما برخصت ایشان بتکفین وتجهیز
ایشان پرداخته در استانه متبرکه امامزاده حسین علیه وابایه التحیه مدفون ساختند وبعد از قضیه مذکوره
امرا کس بخراسان نزد سلطان حسین خان وعلی قلیخان فرستاده ازین واقعه اخبار نموده مقرر
داشتند که اوردن شهزاده کامکار را موقوف داشته گذارند که بدستور در هرات توقف داشته
باشد وسلطان حسین خان بازگردد اما نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا درین شورش وغوغا
با وجود حداثت سن وخورد سالی بمقتضی عقل در اندیشه نداشت که امرا قزلباش که او را ولیعهد
پدر نامدار میدانستند وبیحرمتی چنین بسلسله ولینعمت روا داشته بقتل والده ماجده اش اقدام نمایند ابد
برو ابقا نموده بدستور ولیعهد پدر دانند بحفظ حال خود پرداخته با چند نفر از ملازمان جانسپار که محل
اعتماد میداشت ببام حرم رفته ماکول ومشروب بقدر احتیاج همراه برده راه بام را خاکریز کرده فیصل
بام را قلعه گونه نموده تفنگ واسلحه ویراق قلعه داری همراه برد که خود را چند روز در انجا حفظ نماید که امرا اگر
غدری نسبت باو در خاطر داشته باشند مکنون خاطر خود را فی الفور بظهور نتوانند اورد وباخود
قرار داد که تا خاطر از کید ایشان جمع نماید از انجا بزیر نیاید اسمعیل قلی بیک شاملو ولد ولی خلیفه که
از جمله رفقا بود اثار جانسپاری بظهور اورده در ازاء ان خدمت ملقب بلقب یولداشی گشت مجملا بعد
از قتل نواب مهد علیا که بعد ازین از نواب مرحومه بفقیر خواهد رفت روز دیگر امرا بدولتخانه همایون جمع شده
کس بحرم بخدمت نواب سکندر نشان فرستاده عرض نمودند که مصرع بهمان عهد ووفایم که بستیم
بدوست تا عهد وپیمانی که با نواب کامیاب شاهی بسته ایم خلل نپذیرفته وفتوری باین راه نیافته ودعا
دارم که نواب اشرف ما را بدین قضیه سنگر که از اقتضا قضا روی داده مواخذه نفرمایند وبمعاذیر مجموع

نمسک جسته در مقام معذرت و خاطرجویی در آمده استدعای دریافت ملازمت نمودند نواب اشرف
بمقتضی عقل دوراندیش عمل فرموده در مقام عتاب و خطاب در شد آمدند اما امرا دو سه روز رخصت
ادراک ملازمت نیافتند بعد از دو سه روز جمیع امرا بدولتخانه جمع شده علما و مجتهدین را حاضر ساخته
مجددا در حضور علما هر یک پنجاه و یک قسم خوردند که تا نواب سکندرشان در قید حیات باشند
دیگری را پادشاه ندانند بعد از نواب شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا را ولیعهد دانسته بعد الیوم
از رضا و خاطر مبارک در نگذرند و قسمنامه بمهر علما و مجتهدان درست کرده بخدمت اشرف فرستادند
نواب سکندرشان بار دیگر تمام بایوان چهل ستون آمده امرا بسعادت پای بوس مشرف
شده بزبانی اظهار عقیدت باطن و صوفیگری بسیار کردند و نواب سکندرشان نیز وقوع
این قضیه را باقتضا و قضا حواله کرده سخنان مصلحت آمیز تسلی بخش خاطر انور گردید اما نواب جهانبانی
همچنان با جمعی فدویان جانسپار در آن مکان توقف داشتند و اعتماد بر امرا نمیکردند امرا دیگرباره
پیمان خود را بایمان مغلظ موکد ساختند و از نواب کامیاب سکندرشان التماس نمودند که
نواب جهانبانی را از صفای عقیدت ایشان مطمئن سازد و نواب کامیاب انجاح ملتمس ایشان فرموده
خاطر شریف فرزند را بسخنان دلاویز اطمینان داده روز دیگر همراه خود بایوان آوردند و امرا جمع شده
سعادت پابوس دریافتند و میرزا سلمان از جهت صلاح امر از خانه خلیل خان آورده مورد التفات
ساختند و مشارالیه بمتنازعی تکیه بر مسند وزارت و صاحب دیوانی کرده بیشتر از پیشتر اعتبار و استقلال
یافت و امرا در آن چند روز بجد و جهد تمام بملازمت درگاه شاهزاده والاجاه قیام نموده بخدمات
شایسته اقدام مینمودند اما منتقم حقیقی بتدریج از آن قوم غدار بنوعی انتقام کشید که مصراع
خیره ماند در و دیده اولو الابصار و بلایا که بعقب حال ایشان آمد انشاء الله عنقریب در ذیل این دفتر
هر یک در محل خود تخصیص در زمان دولت و جهانگشایی شهریار کامکار معدلت شعار بیت که جهان
خرم از عدالت اوست همه آسودگی ز دولت اوست نثر رقمزده کلک بیان خواهد گشت و منه الاعانة
والتوفیق ذکر توجه موکب همایون بجانب آذربایجان و قضایایی که در آن سفر روی داد چون الکاء
خوی و سلماس و اورمی داروغش و بعضی از توابع مراغه بتصرف اکراد مخالف در آمده بجانب و مشوش

حواشی مملکت میشدند و قلعه تفلیس و لوری که پای تخت حکام گرجستان است بتصرف رومیه در آمده عثمان
پاشا و حکام داغستان متعرض مملکت شروان گشته نمیگذاشتند که امرای قزلباش در آن ملک
آرام گیرند و رومیان تسخیر ولایت را پیش نهاد همت ساخته سردار لشکر روم در ارزن الروم
نشسته ذخیره و یراق بقلاع مذکوره میفرستاد و بتدارک سفر مشغول بود و ارکان دولت قاهره
مصلحت در آن دیدند که رایات نصرت آیات بجانب آذربایجان در حرکت آمده چندگاه دار السلطنه
تبریز مستقر دولت ابد پیوند بوده باشد و ممالک موروث را از تعرض مخالفان صیانت نموده
اختلالی که پدید آمده به نیروی تدبیر و قوت بازوی شمشیر تدارک نمایند بعضی از امرا بی الکا در درگاه اعلی
معلی بودند مثل امیر حمزه خان استاجلو و ولی خلیفه شاه قلی سلطان قارنجه استاجلو و غیرهم و در آن
درامرا خراسان تغیر و تبدیل چند کرده بایشان در خراسان الکا داده روانه نمودند و رایات
جلال در ساعت سعد از دار السلطنه قزوین بیرون آمده منزل بمنزل باهستگی طی مسافت نموده
بدار السلطنه تبریز رسیدند و امیر خان و امرای تابین او در کمال شوکت بزیب و زینت تمام باستقبال
آمده از مردم تبریز خلقی کثیر از صواحب و اعیان و صغیر و کبیر و برنا و پیر استقبال موکب پادشاهی نموده
شاه و شاهزاده نامدار در دولتخانه قدیم تبریز نزول اجلال فرموده در مقر دولت و مسکن سعادت آباد
اجداد کرام آرام گرفتند و امیر خان از مورد عنایات گوناگون ساخته بین الاقران بشرف مصاهرت این دودمان
امتیاز یافت و فاطمه سلطان بیگم صبیه قدسیه شاه جنت مکان را باو نامزد فرموده عقد و مناکحت
واقع شد در خلال این حال از جانب شروان خبر آمدن محمد گرای خان تاتار رسید مفصل این مجمل آنکه
بین الجمهور چنین مذکور میشد که در وقتی که محمد گرای خان تاتار خبر رسید که پادشاه قزلباش عادلگرای
خان را اعزاز و احترام نموده نوید مصاهرت و دامادی داده است و در کمال عزت و فراغت در دولتخانه
پادشاهی میباشد والده عادلگرای خان تحف و هدایای پادشاهانه و جمعی از معتمدان تعین نموده بود
که از راه دربند بایران آمده عذر الطاف شهریاری خواسته فرزند ارجمند را بولایت خود برده بعد الیوم
طریق محبت و دوستی مسلوک دارد و متعاقب خبر کشته شدن او میرسد پادشاه تاتار بنا بر انتقام خون
عادلگرای بحکم و اشاره خواندگار روم و اخذ غنیمت با سلاطین زادهای تاتار غازی گرای و صفی گرای و ...

عادلگرای را بطلب خون برادر با لشکر جلادت اثر بشروان آمده ایشان چون در دربند نزد عثمان پاشا
رسیده بودند محمد خلیفه حقیقت آمدن ایشان را بپایه سریر اعلی عرض کرده مکرر مجالس کنکاش انعقاد
یافته قرار یافت که نواب شاهی و شاهزادگی بدولت و اقبال در دار السلطنه مذکور قشلاق نمایند
و میرزا سلمان باتفاق امرا و اعیان لشکر بجانب شروان رفته بمدافعه لشکر تاتار قیام نمایند و امرای
عالیمقدار بایقان میرزا سلمان وزیر روانه جانب شروان شدند خلیل خان افشار و بعضی
ریش سفیدان و ارباب مناصب را در خدمت شاه و شاهزاده گذاشته و محمد خلیفه را از توجه سپاه
ظفرپناه آگاه گردانیدند اما هنوز امرا بقراباغ نرسیده بودند که محمد گرای خان و غازی گرای خان
و لشکر تاتار بشروان آمدند محمد خان خلیفه ذو القدر که فی الواقع مرد شجاع دلاور بود عار فرار بر خود
قرار نتوانست داد با لشکر جلادت اثر بمقابله مخالفان شتافته بین الجانبین محاربه در نهایت
صعوبت دست داد چون لشکر مخالف اضعاف مضاعف لشکر قزلباش بود شکست بر ایشان
افتاده محمد خلیفه با بسیاری از دلاوران راه عدم پیمودند و بقیة السیف از شروان بیرون آمدند
امیرخان ترکمان با اتباع خود جهت دفع جمعی از مخالفان شروانی داغستانی که در جاجرم جمع آمده بودند
و دفعه کاری ساخته باز گردیدند بعضی از امرا قزلباش از شاملو و استاجلو که بمعاونت شاهرخ
خان مامور بودند زبان اعتراض بمشار الیه دراز نموده شاهرخ خان اراده کرد که خود سرکرده جمعی
شده روانه آن صوب گردد این معنی بر خاطر امیرخان گران آمده میان ایشان کلفت و نزاعی پدید آمد
و امیرخان این مقدمه را از تحریک میرزا سلمان دانسته امرا گروه گشته هر گروهی جدا فرود آمدند و جهلای
جانبین اسلحه و یراق پوشیده از یکدیگر خایف و هراسان بوده لوازم حزم و احتیاط مرعی میداشتند و
قورچی باشی که مرد خیراندیش بود در مقام اصلاح در آمده میانه ایشان گرگ آشتی واقع شد و شاهرخ خان
ترک رفتن جاجرم نمود و اگرچه ظاهرا ابواب نزاع مسدود ساختند اما همچنان نایره نفاق در کانون درون ایشان
اشتعال داشت القصه امرا عظام بجهت هر گونه قضایا خصوصا بجهت خراجی الکا و فقدان آذوقه و قحط غله
و ظهور نفاق و عدم اتفاق که اعظم اینها بوده متوجه تسخیر قلعه دربند و دفع عثمان پاشا و ضبط شروان
نتوانستند شد و حکومت شروان را بهر یک از امرا تکلیف میکردند قبول نمینمودند تا آن غنیمت فراوان

بدست آورده آوازه کومک قزلباش شنیده طبل مراجعت کوفتند محمد گرای خان بولایت خود رفته غازی
گرای خان را با برادر و جمعی از لشکریان بکومک عثمان پاشا در داغستان گذاشت و ایشان در آن سال
در داغستان قشلاق نموده بهار بشروان آمدند اهل شروان که پایمال حوادث بودند جمعی با عثمان پاشا
بازگشت نموده جمعی دیگر از طاغیان شروانی بر سر سربرهان جمع شده در جاجرم جمعیت نموده در
حفظ حال خود میکوشیدند و چون میرزا سلمان و امرا بشروان رسیده از وقایع شروان آگاه گشتند
و محمد گرای خان از آب کر گذشته بقراباغ در آمد و آن حوالی را از مواشی و اغنام پرداخته بسیاری
از نساء و صبیان مسلمانان را باسیری برده دقیقه از دقایق نهب و غارت فرو گذاشت نکرد امرا بی علاج
عزم مراجعت جزم کرده کوچ نمودند و بمرافقت یکدیگر داخل دار السلطنه تبریز شده بشرف ملازمت
شاه و شاهزاده والاجاه مشرف شدند و درین سال در اکثر محال قحط و غلا پدید آمده در تبریز بسیاری
از ضعف مردم قریب از فقدان نان جان دادند و در کل ولایت آذربایجان و قراباغ و عراق و گیلانات
عسرت و تنگی پدید آمده خلایق زحمت بسیار کشیدند **ذکر قضایا خراسان بعد از رفتن سلطان
حسین خان** سابقا نگاشته کلک بدایع نگار گردید که سلطان حسین خان که نواده دورمش خان شاملو است
بجهت بزرگ زادگی و حقوق خدمات سابقه در درگاه معلی ریش سفید طایفه جلیل شاملو گشته برضا
و صلاح او هیچ مهمی از مهمات آن طایفه فیصل نمییافت اما چون خبر طغیان علیقلیخان بمسامع
علیه رسید نواب مریم شان مهد علیا باد عتاب و خطاب آغاز نهاده برفتن خراسان و آوردن
فرزند ارجمند سلطنت نشان مجبور ساخته با آن طبقه بی اتفاقی ظهور نمود و برخلاف رضا و صوابدید او
خوشنجر خان شاملو را حکومت فوشنج و غوریان داده روانه آن صوب فرمودند و او در غوریان با استظهار
شفقت نواب مریم شان سلوک ناهموار پیش گرفته از حد اعتدال گذرانید و بقاعده زمان شاه جنت مکان
که خوانین عظام و بیگلربیگی را قدرت و یارای ارتکاب اینگونه امور نبود احتمال آن نمیداد که خان مشار الیه
آسیبی باو تواند رسانید علیقلیخان از حرکات ناهموار او اغماض مینمود تا آنکه بعد از رفتن سلطان حسین خان
چون اکثر امرا خراسان متابعت شاهزاده عالمیان و موافقت علیقلیخان اختیار نموده بودند مشار الیه
لوای تکبر و تجبر افراخته متوجه شد که زمام مهام کل خراسان در قبضه اختیار و سر پنجه اقتدار او باشد لهذا زیاده

ازین باب بی اعتدالی خوش خبرخان نیاورده بعزم تنبیه او از هرات بغوریان رفت واو طاقت نیاورده
ازغوریان باسفزار گریخت علی قلیخان جمعی را بتعاقب او فرستاد مراد بیک نامی از طبقه افشار که از جانب
بکان سلطان حاکم اسفزار بود حمایت خوش خبرخان را برخود لازم دیده بین الجانبین نزاع انجامید
وچند کس کشته شاملویان بازگشتند وبکان سلطان خوش خبرخان را اعزاز واحترام نموده روانه عراق
ساخت واینمعنی موجب کدورت خاطر امیر الامرا مذکور شده هنوز او در غوریان بود که خبر واقعه
هایله مهد علیه باو رسید واز انجا بدار السلطنه هرات بازگشته زمستان را بپایان رساند در اوایل
لوییل سنه ثمان وثمانین وتسعمایه بعزم تنبیه وگوشمال بکان سلطان واتباع او از دار السلطنه هرات
بیرون امده متوجه اسفزار شد مراد بیک مذکور از آوازه توجه او فرار نموده بفراه رفت وعلی قلیخان ولایت
اسفزار را بطایفه شاملو داده معاودت نمود اما مرتضی قلیخان پرناک ترکمان که حاکم مشهد مقدس معلی
بیگلربیگی نصف خراسان بود زیاده از علی قلیخان دکان عظمت واقتدار آراسته او را وقعی نمی نهاد وباین
اسباب وحشت اماده شده بود بعد از رفتن سلطان حسین خان وتفرق امراء عظام که در بلدة المومنین
سبزوار جمع امده بودند با قباد خان قاجار حاکم انجا که نایب او بود بجریمه موافقت علی قلیخان بی التفاتی
اغاز نهاده در اوایل سال مذکور بعزم تنبیه او از مشهد مقدس معلی با غلبه وازدحام تمام بیرون امده
بدار المومنین سبزوار رسیده وقباد خان تاب مقاومت نیاورده بعد از تکرار امد شد مصلحان
در مقام اعتذار درامده بیرون امد مرتضی قلیخان او را مورد عتاب وخطاب گردانیده از حلیه اعتبار
انداخته همراه خود بمشهد مقدس برده سبزوار را بکسان خود سپرد علی قلیخان بعد از مراجعت از اسفزار
این خبر شنیده نایره غیرت در کانون درونش اشتعال یافت ودر موکب همایون شاهزاده
جوان بخت کامکار اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی بعزم تادیب مرتضی قلیخان از دار السلطنه هرات
بیرون امده باحضار امراء بمعهد کسان فرستاده مرشد قلی خان ومحمود خان صوفی اغلی وسایر امرا که
موافقت علی قلیخان اختیار نموده بودند بموکب عالی پیوستند وچون در دیوان اعلی تغیر وتبدیل در ولایت
بعضی از امراء خراسان کرده ولی خلیفه اوجی شاملو وامیر حمزه خان ولد عبد الله خان استاجلو وشاه قلیخان
قارنجه وغیره هم را بخراسان فرستاده بودند واین خبر در اردوی علی قلیخان [illegible] مطیع و

منقاد او گشتند وبدینجهت جمعیت تمام در اردوی عباسیه دست داد ومرشد قلیخان وسایر امرا مرتضی
قلیخان را از نفاق وانفاق خود اگاه گردانیده پیغام فرستادند که ما وشما همه یکجهت ودولتخواه [illegible]
ونواب سکندر شان نامدار شد وولینعمت خود میدانیم واصلا حرف مخالف ان درگاه در صفحه
خیال ما مرقوم نیست واینکه بموافقت شاهزاده نامدار کامکار وخان عالی تبار سر بسته ایم دو چیز
منظور است اول انکه در ینوقت پادشاه روم نقض عهد وپیمان پیش نموده در مقام تسخیر ممالک
اذربایجان وشیروان درامده دران سرحد فتنه واشوب است وپادشاه ما با لشکرهای عراق
واذربایجان بدفع فتنه ایشان مشغول ومتحمل است که سلاطین اوزبکیه نیز فرصت غنیمت شمرده متوجه
ممالک خراسان گردند چون دار السلطنه هرات تخت خراسان است وشاهزاده عالمیان که ولینعمت زاده
ما وشماست دران بلده اقامت دارد وغرض اصلی انست که فیما بین امراء عظام کمال موافقت
ویکدلی مسلوک بوده شیوه کدورت ونفاق مسلوک نباشد واگر عیاذا بالله حادثه روی نماید چون
از جانب پادشاه مددی متصور نیست همگی بایکدیگر یکدل ویکزبان بوده بر سر ولینعمت زاده خود
جمعیت نموده در رکاب مقدس انحضرت بدفع شر اعدا قیام نماییم وعلی قلیخان را که لله انحضرت است بنابر
صلاح دولت قاهره ریش سفید خانلر خانی دانسته از صلاح وصوابدید او تجاوز ننماییم چه هرگاه نفاق
وبی اتفاقی مابسمع مخالفان اوزبکیه رسد در حرکت دلیر شده محتمل است که انواع فساد روی دهد
واختلال بحال ان ملک راه یابد دولت همه از وفاق خیزد * بیدولتی از نفاق خیزد * دیگر انکه بر همگنان
ظاهر است که در درگاه معلی زمام مهام سلطنت وتمشیت امور دولت در قبضه اقتدار میرزا سلمان وزیر
وچند نفر از امراست وپیوسته تغیر وتبدیل در ولایات ما نموده در کسر اعتبار ما میکوشند وما وشما
در سبقت خدمت اباء واجداد وحسب ونسب کمتر از ایشان نیستیم هرگاه رتق وفتق مهمات عراق
واذربایجان دران مرز فارس وکرمان در قبضه قدرت ایشان باشد نمیتواند بود که مهمات
خراسان نیز منوط برای ما بوده انچه در هر باب صلاح دین ودولت دانیم بعمل اوریم واینمقدمات
پسندیده اکثر امراء عظام شده باخان مذکور عهد وپیمان بسته اند لایق دولت انست که او نیز
باسایر امرا موافقت نموده ابواب کدورت ونفاق مسدود گرداند وقباد خان را که بدینجهت از حلیه اعتبار

انداخته عذرخواهی نموده سبزوار فرستنده اما مرتضی قلیخان که متکبر بزرگی نهاد بود و ابمنقدمات مکروه خاطرش گشته
چون از اویماق ترکمان بود و طایفه تکلو و ترکمان با شاملو و استاجلو عداوت قدیم داشتند
اعتنا وی بجانب ایشان نداشت و در جواب ایشان سخنان درشت و پیغامهای زشت فرستاده
ابواب ملایمت و دوستی بالکلیه مسدود ساخت و آن طایفه را بعصیان و طغیان و مخالفت نواب
سکندرشان منسوب ساخته خود را شاهی سیوتی نامیده ایشانرا یاغی و طاغی میخواندند و حقایق
این حالات را با قبح وجوه بپایه سریر اعلی عرض نموده کسان متعاقب یکدیگر باذربایجان میفرستاد
مجملا میانه این دو گروه مبانی کلفت و عناد استحکام یافته علی قلیخان و اتباع او دفع مرتضی قلیخان
و تسخیر مشهد مقدس را پیش نهاد همت ساخته با لشکرهای آراسته روی توجه باینصوب آوردند و چون
از امرا عراق که بخراسان می آمدند ولی خلیفه شاملو پیشتر آمده قریب بمشهد مقدس شده بود
کس بر سر راه او فرستاده مانع شدند بین الجانبین جنگ و جدال بوقوع پیوسته ولی خلیفه انهزام
یافته بدست ملازمان محمود خان صوفی اوغلی بقتل رسید بعد از کشته شدن ولی خلیفه علی قلیخان و اتباع او
بمشهد مقدس رسیدند و مرتضی قلیخان نیز امرا قزلباش تابین و اتباع خود را مثل بداغ خان
چگنی خبوشان و درویش محمد خان روملو حاکم نیشابور و سلمان خلیفه ترکمان حاکم تون و شاه علی
سلطان افشار حاکم جام و غیرهم را جمع نموده مترصد رزم و پیکار گشتند و در ظاهر شهر دو گروه انبوه
در برابر یکدیگر صف قتال آراسته دلیران طرفین پای در میدان مبارزت نهادند بعد از کوشش و کشش
بسیار که از طرفین رستخیز بظهور آمد و دلیران طایفه شاملو و استاجلو پای جلادت پیش نهاده بر صف
سپاه ترکمان تاختند و آثار غلبه و اقتدار ظاهر ساخته از صدمات دلیرانه ایشان تزلزل در احوال طایفه
ترکمان راه یافت هرچند مرتضی قلیخان پای ثبات و قرار استوار داشته مردم خود را بمحاربه تحریص نموده
مفید نیفتاد بالضروره عنان از محاربه تافته روی بوادی هزیمت آورده شکسته و بدحال بشهر درآمد
باستحکام بروج و باره و فصیل و دروازه قیام نموده بسرانجام اسباب قلعه داری پرداخت و طایفه شاملو
و استاجلو قریب بدروازه جمعی کثیر را مجروح و قتیل ساختند در این معرکه میر عبدالکریم متولی آستانه
مقدسه که در پای علم ایستاده بود بدست لشکریان ناداشته بقتل آمد و قباد خان قاجار که چهره ترکمانان

بود

بود خود را بمیانه شاملو انداخت و از امرا شاه قلی سلطان افشار حاکم جام بدست در آمد و چون خبر
کشته شدن ولی خلیفه بامیر حمزه خان و شاه قلی سلطان قارنجه استاجلو که متعاقب او می آمدند
رسید طبل مراجعت کوفته بعراق آمدند القصه علی قلیخان و مرشد قلیخان بلده مشهد مقدس را محاصره
نموده تا مدت چهار ماه ایام محاصره امتداد یافته صورت فتح و ظفر روی ننمود و چون درویش محمد خان
حاکم نیشابور در مشهد مقدس بود و قلعه نیشابور از حارس صاحب قدرت خالی بود علی قلیخان
و اتباع و اتباع او صلاح وقت در آن دانستند که متوجه بلده نیشابور گشته آن ولایت را بدست آورده
اطراف و جوانب مرتضی قلیخانرا از اعوان و انصار خالی سازد و درویش محمد خان در مشهد مقدس
از این معنی آگاه گشته از مرتضی قلیخان مرخص شده متوجه نیشابور گشت و خود را پیشتر از آن گروه بشهر
انداخته در فکر قلعه داری شد اما چون علی قلیخان و اتباع او به نیشابور رسیدند درویش محمد خان
اسباب قلعه داری چنانچه باید و شاید سرانجام نتوانست داد صلاح حال خود را در اطاعت و انقیاد
دیده در ملایمت زد و بعهد و پیمان بیرون آمده بشرف سجده شاهزادگان کامکار و ملاقات خان
عالی تبار فایز گردید و ایشان بودن او را در نیشابور صلاح ندانسته آن ولایت را بمرشد قلیخان
سپردند او کسان معتمد خود را در قلعه گذاشت و درویش محمد خانرا مصحوب خود گردانیده متوجه تربت
حیدریه که در تصرف ترخ خان برادر مرتضی قلیخان بود شدند مشار الیه نیز بطریق درویش محمد خان بعهد
و پیمان قلعه را سپرده بمشهد مقدس رفت و علی قلیخان ولایت مذکور را در عوض نیشابور بدرویش محمد
خان داده مقرر شد که کس فرستاده مردم خود را بدانجا نقل نماید از وقوع این قضایا علی قلیخان در موکب
شهزاده نامدار اعنی حضرت اعلی روی توجه بدار السلطنه هرات آورده سایر امرا عظام رخصت یافته
هر یک بالکای خود رفتند و درویش محمد خان بعد از کوچ کردن علی قلیخان از موافقت ایشان پشیمان گشته
دل از الکاء نیشابور برنداشت و از تربت حیدریه با فوجی از طبقه روملو که همراه داشت بایلغار خود را به نیشابور
رسانیده بی گمان داخل شهر شد اکثر مردم او که هنوز در نیشابور بودند از در آمدن او آگاه گشته بر سر او
جمعیت نمودند و مردم مرشد قلیخان را از شهر بیرون کرده بدستور سابق بامر حکومت پرداختند علی قلیخان
در اثنای طریق مراجعت این خبر استماع نموده چون تفرق سپاه و بعد راه دست داده بود از آنجا که با بنجار

که از دردولتش محمدخان صدور یافت بنابر مصلحت وقت اغماض نموده تدارک این واقعه را بسال دیگر موقوف
داشت و بدارالسلطنه هرات رسیده بعیش و عشرت مشغول گشت اما مرتضی قلیخان و ساکنان مشهد مقدس
معلی چون از تنگنای محاصره خلاص یافتند بجهت اسباب و شکستگیها که از عبور و نزول لشکر در حدود مشهد مقدس
معلی واقع شده بود مشغول شدند و حقایق این حالات را مرتضی قلیخان چون بپایه سریر اعلی عرض نموده
در دارالسلطنه تبریز که میرزا سلمان و امرا از شروان معاودت نموده بودند این اخبار رسیده موجب
تفرقه خاطرها گردید و سلطان حسین خان که از خراسان بازگشته بدارالسلطنه قزوین آمده مرتکب بعضی
اعمال که لایق او نبود گشته وکلا و نواب او را باخذ اموال متمولین ترغیب نمودند بازار گرفت و گیر رواج یافته
متعرض احوال بسیاری از اهالی املاک و تجار و متمولین هر دیار که دران سواد اعظم جمع شده بودند بتحریک
جهلان و بدنفسان نقود موفور و اجناس غیر محصور از سکنه املاک بیرون رفته بمصارف غیر معقول صرف
شده و بجز بدنامی و خذلان ازان وجوه نقدی در کیسه اعتبار او نماند و در آمدن بدرگاه معلی نیز تغافل ورزیده
توقف را از حد اعتدال گذرانید منقشان و بهانه جویان اردوی معلی ازان اطوار ناهنجار رقم خلاف
و عصیان بر ناصیه حال او نیز میکشیدند عاقبت از گردش روزگار رسید بدو آنچه رسید چنانکه در ذیل
این دفتر بوضوح می‌پیوندد **ذکر قضایایی که در اوایل سال لوی ئیل مطابق ثمان و ثمانین و تسعمایه بتقدیر حضرت
رب العباد در دار السلطنه تبریز روی داد** سابقا رقمزده کلک بیان گشت که میانه امیرخان ترکمان و شاهرخ خان
در شروان بجهت رفتن جاجرم منازعه پدید آمده طایفه استاجلو و شاملو که قدوه ایشان پیره محمدخان
استاجلو و حسین قلی سلطان ایشیک آقاسی باشی شاملو بود جانب شاهرخ خان گرفته با ترکمان منازعه
آغاز نهادند بالاخره بسعی قورچی باشی بصلح و صلاح انجامید درین هنگام که اخبار خراسان و آمدن
علیقلیخان و مرشد قلیخان بر سر مرتضی قلیخان و محاصره نمودن مشهد مقدس به تبریز رسید امیرخان و امرای
ترکمان بگفتگو در آمده طایفه شاملو و استاجلو را بعصیان و طغیان منسوب و متهم ساخته عتاب و سرزنش بان
دو طایفه آغاز نهادند و اعمال ناشایست سلطان حسین خان برهان مدعای ایشان گردید و چون زوجه سلطان
حسین خان که والده علی قلیخان بود قابله و الکه نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا بود و از نزد شوهرش سلطان
حسین خان به تبریز آمده درین هنگام در حرم علیه عالیه می‌بود و در خدمت نواب میرزا مرتبه مادری داشت

و حسین بیک

و حسین بیک برادر او وزیر نواب میرزا بود و جمعی کثیر از اعیان طبقه شاملو در ملازمت نواب میرزا می‌بودند مثل
اسمعیل قلی بیک ولد ولی خلیفه که لقب یلداشی داشت و مهدی قلی بیک ولد حسین قلی سلطان ایشیک
آقاسی باشی و معتبر بود و ابوالفتح ولد فولاد بیک امیر آخور باشی و طهماسب قلی بیک ولد قور خمس خان
که در سلک مقربان بودند ترکمانان بر احوال آن طایفه حسد برده همیشه در کسر اعتبار ایشان میکوشیدند
و میرزا سلمان وزیر نیز بجهت همچشمی که ارباب مناصب را با یکدیگر می‌باشد در تقبیح حسین بیک وزیر نواب
جهانبانی ساعی بود و جانب امیرخان و طبقه ترکمان داشت مجملا امیرخان و محمدخان و ترکمان و سبب
خان تکلو و اتباع ایشان فرصت یافته عرض کردند که چون از علی قلیخان و مرشد قلیخان عصیان
و طغیان بظهور آمده مخالف نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان مینماید ما اعتماد نداریم که
والده علی قلیخان در حرم باشد و مادام که طایفه شاملو و استاجلو که در سلک ارکان دولت قاهره منتظم اند
این بدنامی از خود نکنند و این دوئی که در میانه قزلباش پدید آورده اند رفع ننموده پادشاه و شاهزاده
نامدار یکدل و یکجهت نگردند و عزت و اعتبار ایشان صلاح دولت نیست و پیره محمدخان استاجلو و حسین
قلیخان شاملو که مقابل کوب ایشان بودند اخبار خراسان را حمل بر نفاق و عنادی که میانه اویماقات
می‌باشد نموده منکر مقدمات مذکور بودند و میگفتند معاذ الله که از ما مخالفت شاه و شاهزاده کامکار
در وجود آید بلکه غرض امرای خراسان است که چون مرتضی قلیخان ترکمان در مشهد دعوی استقلال کرده
در کسر اعتبار علی قلیخان میکوشد مبادا درین وقت که اختلال احوال قزلباش و تسلط رومیه بر اکثر
ممالک آذربایجان و شروان شهرت یافته از مخالفان اوزبکیه نیز حرکتی شود و بجهت نفاق و عناد امرای خراسان
دبی اتفاقی ایشان مملکت از دست رود اراده نموده اند که کل امرای خراسان را با شاهزاده نامدار اعنی حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی متفق بسازند که اگر حادثه روی نماید بر سر او جمعیت نموده نفاق نورزند و غرضی جز این
ندارند و آنچه شهرت کرده کذب و افترای مرتضی قلیخان است و چند روز این قیل و قال در میان بود از جانبین
براقها پوشیده اراده نزاع داشتند و باصلاح مصلحان خیراندیش بصلاح مقرون میگشت و از جانبین
لایق نمیدانستند که منجر بقتال و جدال گشته خونها ریخته گردد تا آنکه خبر کشته شدن ولی خلیفه بوضوح انجامید
اسمعیل قلی بیک ولد او بشورش در آمده طالب خون پدر گشت چون همیشه میانه شاملو و استاجلو

موافقت و دوستی بود امیرخان و طایفهٔ تکلو و ترکمان منتهز بودند که میانهٔ ایشان بتحریک مادهٔ فساد نمایند و فرصت
یافته خاطرنشان اسمعیل قلی بیک کردند که قضیهٔ ولی خلیفه حسب الفرمودهٔ سلطان حسین خان و علیقلیخان
بسرش وقوع یافته و سخنان دولتش بعرض شاه و شاهزادهٔ نامدار رسانیده ایشانرا بموجبی ازین
طبقه بدگمان کردند و والدهٔ علیقلیخان را از حرم برآورده آن عورت بیگناه را بخفه هلاک کردند و اسمعیل
قلی بیک را بجای سلطان حسین خان نوید ایالت قزوین و رتبهٔ خانی و تواجی باشیگری داده قتل
سلطان حسین خانرا در عوض خون ولی خلیفه باو حواله کردند قورخمس خان شاملو را هم که سالها
در خدمت ولی خلیفه نشو و نما یافته در ملازمت او بدرجهٔ امارت ترقی نموده بود نوید منصب ایشیک
آقاسی باشیگری داده مهم حسین قلی سلطان ایشیک آقاسی باشی را که از هواخواهان علیقلیخان
بود در عهدهٔ او نمودند و ایشان خواه بجهت طلب خون ولی خلیفه خواه بجهت ایالت و بندگی بسخنان
معاندان فریفته گشته فی الحقیقه تیشه بر پای خود میزدند تحت برادران اسمعیل قلیخان به برادر
محمودخان صوفی استاجلو که در دامن کوه سرخاب رود تبریز بسیار بود دوچار شده آن بیگناه را
بخون پدر مقتول ساختند و ابواب کلفت و نزاع میانهٔ شاملو و استاجلو که همیشه با یکدیگر متفق بودند
گشوده گشت و نیم شبی جمعی از شاملویان بر سر خانهٔ حسین قلی سلطان رفته او را بقتل آوردند
و حسین بیک فرار نموده بعد از دو سه روز در تکیهٔ میر مقتول سید بدست آمد و او نیز مقتول شد و چون
طایفهٔ شاملو با یکدیگر این اعمال بظهور آوردند ترکمانانرا دخلی نبود پیره محمدخان در مقام انتقام
نتوانست درآمد مجملا منصب وزارت دیوان نواب شاهزادگی علاوهٔ وزارت دیوان اعلی شده
بمیرزا سلمان تعلق گرفته حکم ایالت قزوین باسم اسمعیل قلیخان بولد ایش شرف صدور یافته مقرر شد که
ملازمان سلطان حسین خان که در قزوین در خدمت او می باشند بملازمت اسمعیل قلیخان کمر بندند و
سلطان حسین خانرا گرفته بدرگاه آوردند و منصب ایشیک آقاسی باشیگری بر قورخمس خان
تعلق گرفته ایشیک آقاسی باشیگری نواب جهانبانی به پیری بیک اینانلوی شاملو مفوض گشت و
شاه غازی مستوفی را بعلت آنکه با اهل خلاف متفق بود گیرانیده منصب استیفای ممالک بخواجه محمد باقر
هروی که با نواب سکندرشان سبق خدمت داشت مفوض گردید و چون حکم ایالت اسمعیل قلیخان

بقزوین رسید سلطان حسین خان از شهر بیرون آمده در حوالی شهر در ییلاق حکی حکی میبود و از ملازمانش
جمعی بیرون آمده جمعی دیگر هنوز در شهر بودند و با وجود رعایتهای کلی که از او یافته بودند چنانچه شیوهٔ نامرضیه
مردم و نیابت و عادت ابنا روزگارست از او روی گردان شده جمعیت او روی بتفرقه و پراکندگی
نهاد و معتبران قوم در ادراک خدمت اسمعیل قلیخان بر یکدیگر سبقت میگرفتند و او مشاهدهٔ احوال خود
نموده از بیم گرفتاری با یکدیگر کسی راه دارالارشاد اردبیل پیش گرفته در خطهٔ مقدسه متبرکه متحصن
گشت و بعد از چندگاه طبقهٔ شیخاوند خصوصا دستار بیک بلطایف الحیل او را بیرون آورده بدست معاندان
داده بقتل رسید و بعد ازین قضایا که در تبریز روی داد میرزا سلمان وزیر قورچی باشی و شاهرخ خان
مهردار میانهٔ امیرخان و پیره محمدخان مجددا اصلاح نموده فیمابین ایشان ابواب ملاقات و آمد شد
مفتوح گشت و عروسی امیرخان بمیان آمده سه روز در دارالسلطنهٔ تبریز بعیش و سرور مشغولی نموده
آن مشتری طلعت ناهید بهجت اعنی فاطمه سلطان بیگم صبیهٔ شاه جنت مکانرا که در سال گذشته بعقد
ازدواج او درآمده بود بآیین شایسته بمنزل برد و از جانب امیرخان پیشکشهای لایق بنظر شاه و شاهزادهٔ
نامدار درآمده خدمات شایسته بتقدیم رسانید و بخلع فاخره از تاج مرصع و کمر خنجر و شمشیر و قبضهٔ علاقه
مرصع و چهارقب طلادوزی و قبا و چهار زرعی زربفت و سایر رخوت پوشیدنی سرفراز شد و او نیز اهل
خدمت و ندما و ارباب طرب نواب سکندرشان و نواب شاهزادهٔ عالمیانرا خلعتهای فاخر داده بجهت
تالیف قلوب پیره محمدخان و طایفهٔ استاجلو به نسبت خویشی که صبیهٔ او در حبالهٔ سلطان مرادخان
ولد امیرخان بود طوی ساق و دوشی را باو تکلیف کرده طوی سول بمسیب خان تکلو تعلق گرفت و
ایشان نیز هر یک در منزل خود طوی پادشاهانه نموده طوی الوشی بخدمت شاه و شاهزادهٔ نامدار فرستادند
مسیب خان بجهت قرب قرابت که با نواب سکندرشان داشت خود را از مقام مرتبهٔ بلند مصاهرت
از امیرخان شایسته نرسیده است و چشم آن داشت که آن پاکیزه گوهر بحر سلطنت را با او در یک رشته کشند
اتفاقا بجهت بعضی مصلحتها این مدعا صورت وقوع نیافت و این عطیهٔ عظمی نصیب امیرخان گردید معهذا
تکلیف طوی مذکور باو کردند مشارالیه انگشت قبول بر دیده نهاده حسب الاشارهٔ همایون بلوازم آن
پرداخت و این رباعی گفته بخدمت نواب سکندرشان فرستاد رباعی ای شاه جهان بی اسراولدی ایکم

دو یدی غم الی المشتکی الیکم؛ یوز بلیده کی حد مثله درکاهنده؛ ساقدوس الکنیده دندی اخراکم؛ فی الجمله ابواب
خلاف و نزاع امرا و ایماقات مسدود گشت و همچنین سلمان خان ولد شاه علی میرزا را بشرف مصاهرت
سرافراز فرموده شهربانو بیگم صبیه شاه جنت مکان را بحباله نکاح او در آوردند و پیره محمد خان عجب تعجب
او بیماقیت و سابقه خدمت عبدالله خانی مهمات او را بر ذمت خود گرفته طوی نکاح بر وجه لایق در تبریز او
وقوع یافت و امیرخان توافقات رسمی بظهور آورد و مملکت شروان را بسلمان خان و امرای استاجلو
قسمت نموده روانه نمودند و ایشان از راه ارس باز رفته در کنار آب کر بجهت گرمی هوا در ییلاق
مشهور بجد شیره رحل اقامت انداخته بجمع نمودن لشکر و تهیه اسباب رفتن مشغول گشتند که چون
هنوز هوا باعتدال آید از آب عبور نمایند معظم امرای مذکور اول سلمان خان که بیگلربیگی و حاکم شماخی بود
حسین قلی سلطان ولد نظر سلطان لله مشهور علی قلی سلطان ولد اشک عوض چاشنلو مصطفی سلطان
ترخلو مهدیقلی سلطان چاوشلو و دو سه نفر از ایماقات چاکرلوی قرامانلو و غیره را نیز در شروان
الکا داده روانه نمودند و درین سال خلیل خان افشار حاکم کوه کیلویه که چهار سال بود که از الکای خود
بیرون آمده بود بجهت آوازه خروج قلندر و شورش و فسادی که در کوه کیلویه واقع شده بود
رخصت رفتن کوه کیلویه یافت و شرح این احوال و مآل حال خلیل خان و اولاد او در محل خود سمت تحریر
خواهد یافت و مقرر شد که علی خان بیگلربیگی فارس با امرا و تابین و ولی خان افشار حاکم کرمان
روانه ییلاق درنابجان کردند ذکر توجه موکب همایون به ییلاق اسکلر کلر و قشلاق نمودن در قراباغ
و حوادثی که در آن روی نمود چون ایام نزهت آثار بهار سپری گشته هوای تبریز روی بگرمی آورده
از مآثر قحط و غلا بقدری وبائی در شهر پدید آمد و موکب همایون پادشاهی بجانب ییلاق در حرکت آمده
اردوی ظفر قرین در اسکلر کلر نزول نمود درین سال خواندکار روم سنان پاشای مذکور به توجه
سنان پاشا را سردار کرده بامداد عثمان پاشا بتسخیر بقیه ممالک شروان و اخذ دربند فرستاده و مشار الیه
با لشکر بیحد و مر بارزن الروم آمده بخت ایلچی به پایه سریر اعلی شاهی فرستاده کتابتی بمیرزا سلمان وزیر
نوشته بود و لافهای گزاف زده ماحصل آنکه بهر ولایت که عساکر عثمانی وارد گشته در آنجا خطبه [illegible]
خوانده شود دست از آن داشتن خلاف قانون عثمانی است و چون ولایت شروان و شکی و بعضی محال

ادربایجان

اذربایجان و گرجستان بحیطه تسخیر منسوبان آل عثمان درآمده اگر من بعد از جانب قزلباش تعرض بآن محال
نرسد و آن ولایات را بتصرف گماشتگان پادشاه اسلام پناه گذاشته ترک مناقشه نمایند و از افعال
سابقه در مقام اعتذار بوده نامه دوستانه بحضرت خواندکار نوشته ایلچی معتبر کاردان ارسال دارند
این خیرخواه وسیله شده حضرت خواندکار را بمصالحه راغب میسازم والا عساکر روم دست از تسخیر
ممالک ایران باز نخواهند داشت امرا و خود رای قزلباش خصوصا شاهرخ خان مهردار با وجود آنکه مقابله
با لشکر بیقیاس روم در جنب قوت و قدرت خود نمیسنجیدند و مع ذلک با یکدیگر کمال نفاق و نقابت
داشتند راضی بآن مقدمات نشده در جواب کتابت او نوشتند که اگر مصالحه بطریق زمان شاه جنت
مکان میتمائید قبول داریم والا یک وجب زمین برضای خود نمیگذاریم و تا یک نفس از صد هزار قزلباش
در حیوة است بر سر آن تلاش مینمائیم و از آمدن تو و ده مثل تو باک نداریم و اصحاب سعادت حال خود را
بحال لاله پاشا قیاس نکنند که در وقتی که او آمده لشکر پادشاه ما در عراق و آذربایجان متفرق بودند
و با یکدیگر اتفاق نداشتند حالا جمیع لشکر قزلباش در آذربایجان در موکب شاهی حاضر و مستعد رزم
و پیکار اند و آنکه که الکای شروان بتصرف آل عثمان درآمده غلط است و شروان بدستور در تصرف امرای
قزلباش است و سوای قلعه دربند که چهار دیواری بیش نیست محلی در تصرف رومیه در نیامده و فی الواقع
اگر در آن وقت اتفاق در میان لشکر قزلباش میبود مخالفان را قدرت دست درازی بممالک محروسه
نبود بالجمله سنان پاشا از جواب کتابت مذکور فی الجمله احتیاطی کرده در آمدن متوقف شد دیگر باره
حکایت صلح بمیان آورده در مرتبه مکتوب ملایمت آمیز نوشته اعلام نمود که عثمان پاشا به پایه سریر اعلی
حضرت خواندکار عرض کرده که مملکت شروان را تسخیر نموده ایم اگر چنین باشد صلاح دولت است که دیگر
بملک شروان از جانب قزلباش تعرضی نرود و هرگاه درین باب نزاع نداشته باشند من بعد متعهد
صلح میشوم از این طرف جواب کتابات نوشته بمصلحت وقت سخنان مرغوب درج نمودند و سنان پاشا
قرار داد که درین سال هر دو لشکر در جا و مقام خود قشلاق نمایند و یک کس معتمد از رومیان و یکی از
قزلباش بشروان رفته الکا بالکا ملاحظه نمایند که در تصرف رومیه است یا قزلباش و سنان پاشا عمر آقا
نامی را بدین مهم ارسال نموده خود بارزن الروم قشلاق کرد موکب همایون شاهی نیز از ییلاقات نخجوان

متوجه قراباغ شد و چون اخبار موحش از جانب خراسان میرسید و مرتضی قلیخان متواتر عرایض فرستاده
عصیان و طغیان شاملو و مرشد قلیخان استاجلو و اتباع ایشان را عرض مینمود محمد ترکمان که مدبر
کاردان بود با فوجی از امرا مثل اسمعیل قلیخان شاملو و قورخمس خان شاملو که معاند علی قلیخان بودند
و غیر ذلک بخراسان فرستادند که با امراء خراسان گفت و شنید نموده در تسکین نایره فتنه و فسادی
که فیما بین ایشان و مرتضی قلیخان پدید آمده کوشند و ایشان را از طریق مخالفت و عصیان باز دارند
در خلال این احوال غازی گرای خان و صفی گرای خان تاتار با لشکر جرار بطریق ایلغار بشروان آمدند و هنوز
سلمان خان بیگلربیگی و امرا در یورت خود نشسته بشروان نرفته بودند چون در شروان از قزلباش
اثری ندیدند تفحص حال قزلباش نموده شروانیان بی اعتماد خاطرنشان کردند که بیگلربیگی قزلباش
و امرای بحکومت ولایت شروان منصوب شده اند در فلان موضع اقامت دارند لشکر تاتار بی تامل
بقلاوزی طاغیان شروانی از آب گذشته در وقتی که شش هفت شبانروز باران بی قیاس بر سر
قزلباش میباریده و از کثرت بارندگی و گل و لای ملاقات دو کس با یکدیگر میسر نبود بی آنکه قزلباش را
خبری باشد از معبر غیر معهود عبور نموده بر سر اردوی امرا ریختند لشکر را فرصت جبه و یراق پوشیدن
و یکجا جمع شدن بی آنکه فیما بین مقابله و محاربه واقع شود در آن کندکی بمیان لشکر قزلباش افتاده دست از اموال
و اسباب و یراق باز داشته بقصد تشویش پیاده و سوار راه فرار پیمودند قلیلی که بجنگ ایستادند مردانه
شربت شهادت چشیدند و ما یعرف آنگروه بالتمام بغارت و تاراج رفت از امرای استاجلو علی قلیخان
سلطان چاوشلو ولد ایشک عوض بقتل آمد و دیگران بسلامت بیرون رفته در کمال پریشانی و بی سامانی
در حدود قزل اغاج رحل اقامت انداختند و تاتاران در همان روز با غنایم موفور مراجعت نمودند و عثمان
پاشا باستظهار لشکر تاتار جمعی از رومیه را بقلعه بادکوبه فرستاده ایشان آن حصن حصین را که از طرف
بندر بابی خزر اتصال دارد استحکام داده اسباب قلعه داری ترتیب دادند و در هنگام وصول بقراباغ این اخبار
باردوی معلی رسیده موجب اکراه خاطر شاه و سپاه گردید چون در سلطان بود قراغاج که یورت قشلاق
بود نزول اجلال واقع شد میرزا سلمان وزیر و امیرخان و قورچی باشی و شاهرخ خان و پیره محمدخان
استاجلو و سایر امرا و قورچیان و عساکر نصرت نشان بدافعه خواقین تاتار بجانب شروان توجه نمودند

وجماعت

و جماعت رومیه و تاتار آوازه ورود لشکر قزلباش شنیده در مقام محاربه شدند در یورت قشلاق میانه
ایشان و جرجیان لشکر ظفر اثر قزلباش محاربه اتفاق افتاده و چون عساکر منصوره پی در پی میرسیدند
مخالفان مقابله با سپاه منصور را در حیز قدرت خود ندیده دست از محاربه کشیدند و رومیه بدستور
بقلعه دربند رفته تاتاران بدیار خود در شتافتند و سلمان خان بیگلربیگی و امرا در رفتن او خود از ورود
موکب ظفر نشان و رفتن امرا بشروان اطلاع یافتند در کمال پریشانی و بی سامانی از آب گذشته
متوجه شروان شدند و بنداری که از تاتار بایشان رسیده بود تسخیر قلعه بادکوبه را پیشنهاد
همت ساخته متوجه آنصوب شده قلعه را محاصره کردند امیرخان و امرای قزلباش تبریز نشابران بازگشته
با برادر سلمان خان بر سر قلعه بادکوبه آمدند و چهل روز در پای قلعه نشسته در تسخیر آن اهتمام کردند
اما اثری بر آن مترتب نشد و بجهت خرابی الکا و اختلال احوال رعایا آذوقه در میانه لشکر نایاب گشت
روزی چند در اردو جویکمن بوزن تبریز ششصد دینار که شش مثقال نقره مسلوک باشد خرید و فروخت
میشد و در اواخر آنهم مفقود شد و توقف نمودن متعذر گردید بالضروره ترک محاصره نموده کوچ کرده بقراباغ
آمدند و از امرای قزلباش در آن زمستان کسی در شروان نماند و همین باعث آن شد که رومیه در بعضی
محال شروان استقامتی یافته عثمان پاشا که در دربند توقف داشت بهر ولایت از ولایات شروان
دست یافته مال گرفت و اهالی شروان طوعا و کرها اطاعت مینمودند در این سفر پیره محمدخان بیمار شده رخت
هستی را بر راحله نیستی بسته سفر آخرت گزید بعد از فوت او فتور تمام باحوال استاجلو راه یافته اگرچه
پیره مراد خان ولد او بجای پدر بایالت و خانی منصوب گشت اما زیاده اعتباری نیافت در وزیر و آوازه
اقتدار مرشد قلیخان یکان و امرای استاجلو که در خراسان بودند موجب انحطاط احوال این طبقه
در درگاه معلی شد و امیرخان و امرای ترکمان و تکلو بیشتر از پیشتر زبان عتاب و سرزنش بایشان دو طایفه
دراز کرده ایشان را مفسد و فتنه انگیز میخواندند و در کسر عزت و اعتبار ایشان میکوشیدند از جمله شاه
قلی سلطان قارنجه اغلی استاجلو که از خراسان عود نموده باردوی معلی می آمد در دوراهی جماعت تکلو
ملازمان سیب خان شرف الدین اغلی بسرکردگی محمد بیک مذاقی اراده قتل و غارت اموال او و جماعت
استاجلو ملازم نموده با سیصد نفر سوار یراق بسته بر سر او رفتند و از آمدن ایشان اطلاع یافته راه خلاص

ونجات مسدود یافت بالضروره پای ثبات وقرار استوار داشته بمدافعه قیام نمود و آثار جلادت و
مردانگی بظهور آورده محمد بیک مذاقی از آن فوج قلیل منهزم گردید و جمعی کثیر از جنود تکلو مقتول گشتند
شاه قلی سلطان بحسن تدبیر و رای صائب مردانه خود را از ولایت ری که مملو از طایفه تکلو بود
بیرون انداخته در یورت قشلاق قراباغ باردوی معلی رسید و این حرکت ناهنجار که از طایفه
تکلو بظهور آمده بود ناپسند افتاده جمعی از مفسدان سیب خان را اغوا نمودند که از شاهقلی سلطان
انتقام کشد اما چون سیب خان مرد فتنه انگیز نبود در مقام انتقام نشد و ریش سفیدان استاجلو
از نواب سکندرشان استعانت جسته حسب الامر اشرف شاه قلی سلطان را بمنزل سیب خان
بردند اگرچه تکلویانی که از اقربا و خویشان ایشان در آنمعرکه مقتول شده بودند تهدیدات نموده
در مقام پرخاش بودند اما چون تکلویان باوی نزاع گشته بر سر او رفته بودند و دفع صایل بر جماعت
استاجلو واجب شده بود حق بجانب شاه قلی سلطان بود سیب خان جانب حق را رعایت نموده منع
جهلا کرده بملاحظه خاطر پادشاه با کمال قدرت و اقتدار از خون دولت نفر تکلو گذشته متعرض مشار الیه
گردید و چون طایفه تکلو و ترکمان که با یکدیگر متفق بودند در درگاه معلی کمال عزت و اعتبار و شوکت
و قدرت و اقتدار داشتند و طایفه استاجلو را بنا بر اموری که تحریر مبوت زیاده آبروی نمانده بود
آنچه از جانب سیب خان نسبت بشاهقلی سلطان قارنجه و اولاد و اقربای او واقع میشد بازخواست
ندانست والحق این حقانیت از خان مشار الیه پسندیده بود

ذکر بعضی قضایایی که در اواخر این سال در قشلاق سلطانیه و قراباغ روی داد و بیان فرستادن ابراهیم خان ترکمان جهت امر مصالحه بروم

چون پیره محمد خان که باعث و بانی معاملات استاجلو بود فوت شد و سلمان خان و امرا و رفیق او را آن قدر
قدرت و حالت نمانده بود که محافظت شروان توانند نمود از شروان بیرون آمده بودند و عمر آغا که از جانب
سنان پاشا قرار یافته بود که بولایت شروان رفته تفحص نماید که هر ولایت در تصرف کیست باردوی معلی
رسید و امرا و ارکان دولت قاهره صلاح دیدند که از طوایف جلیله قاجار و ایل و اویماقات اتوزایکی و
غیر ذلک جمعی کثیر و جمی غفیر در قراباغ اقامت دارند محافظت ولایت شروان را در عهده ایشان نمایند و بیک و بیم
از آنفرقه غیرت امام قلیخان انداختند و با نواب سکندرشان و نواب جهانبانی قرار داده امام قلیخان را

طوعا و کرها بدین خدمت مامور و مجبور ساختند و حسب الصلاح مشار الیه زیاد اغلی قاجار را برتبه ایالت
و خانی سرفراز فرموده بیگلربیگی شروان کردند و چند نفر از امراء قاجار را در شروان الکا داده جمعی از او
روانه شماخی کردند و بعد از رفتن ایشان کس همراه عمر آغا کرده روانه شروان نمودند و همچنین جمعی را
بتسخیر قلعه تفلیس و معاونت سمیون خان والی آنجا مامور گردانیده مراد بیک توپچی باشی را با عمله
توپخانه و یراق توپ ریزی فرستادند که در تسخیر قلعه اهتمام نموده شاید که بنوعی شود که در وقت معاودت
عمر آغا آن قلعه بلند اساس در تصرف منسوبان این درگاه گردون مماس باشد اما اثری بر آنها مترتب
نگشت و کاری ساخته نشد بالجمله بکر خان و امرا شروان هر یک بولایتی که نامزد ایشان شده بود
رفته اقامت نمودند عمر آغا ایشان را در آنجا دیده خاطر نشان او شد که سوی چهار دیوار قلعه دربند
و بادکوبه محلی در تصرف عثمان پاشا در رومیه نیست و شاه قلی سلطان تبید اغلی ذو القدر از جانب
نواب سکندرشان همراه عمر آغا برسم رسالت نزد سنان پاشا فرستادند که حقیقت حال را
خاطر نشان او نموده در باب مصالحه سخن گوید محضری از جانب اهالی شروان درست شده بود که
چون در ولایت شروان بعضی موقوفات حرمین شریفین هست و چون حضرت خواندکار خادم الحرمین اند
اهالی شروان قبول دارند که هر ساله موازی شصت خروار ابریشم بدان علت بسرکار پادشاه روم
دهند که در مصارف حرمین شریفین صرف شود بشرط آنکه آنچه تا غایت بتصرف رومیه در نیامده باشد متعرض
نشده بقزلباش گذارند و تبید اغلی با تحف و هدایای لایقه روانه ارزن الروم شد چون میانه سنان
پاشا و عثمان پاشا شیوه نفاق مسلوک بود پاشا متعهد معامله صلح بر وجه مسطور گشته تبید اغلی را
با مکاتیب مرغوب مصالحت اسلوب باز گردانیده قرار داد که یکی از امراء عالیمقدار قزلباش با مکتوب
محبت اسلوب امیر فرستاده شود که در مرافقت پاشا مزبور بخدمت خواندکار رفته قواعد مصالحه را استحکام
دهد بعد از آمدن تبید اغلی ابراهیم خان ولد حیدر سلطان جابوق ترکمان حاکم قم که مرد عاقل صلاح اندیش
کاردان بود برسالت روم تعیین یافته با تحف و هدایاء لایقه روانه نمودند اما چون مشار الیه باستنبول
رفته بخدمت سلطان مرادخان فرمانفرمای روم رسید ارباب غرض خصوصا عثمان پاشا که در دربند
شروان بود سنان پاشا را بتقصیر متهم ساخته سخنانی که مشعر بر عدم قبول مصالحه باشد عرض نموده بود

بدین جهت مهم ابراهیم خان در استنبول تمشیت نیافت و در سال دیگر فرهاد پاشا سردار شده ولایت محمود سعد
و قراباغ واکثر محال اذربایجان بسعی او از تصرف قزلباش بیرون رفت وابراهیم خان قریب بهفت سال
در استنبول توقف نموده بود تا انکه در زمان فرخنده نشان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی رخصت یافته
معاودت نمود وشرح ان احوال هریک در محل خود از مساعدت بخت ماموله است **وقایع متنوعه که درین
سال بتقدیر ایزد متعال روی نمود** از سوانح عبرت افزا که درین سال بوقوع پیوسته کشته شدن
جمشید خان نواده مظفر سلطان والی گیلان رشت که داماد شاه جنت مکان بود بدست میرزا
کامران کوهدمی بعد از اغوای بعضی از ملازمان حرام نمک مجملی ازین سانحه غریبه انکه میانه جمشید خان وخان احمد
والی گیلان رشت بنابر عداوت قدیم که فیمابین این دو سلسله مسلوک بوده غبار فتنه و فساد در هیجان
بود پیوسته لشکر بمملکت جانبین فرستاده در هدم بنیان دولت یکدیگر میکوشیدند ومیرزا کامران
والی کوهدم که در میانه هر دو الکا واقع بود بمصلحت وقت در رعایت خاطر خان احمد که بعلو حسب و سمو
وصفات حمیده و سیر پسندیده متصف بود کوشیده الفت و اشنایی باو بهم میرسانید و هریک از اولاد
مذکور طالب موافقت دوستی و اظهار خصوصیت و اتحاد نموده قواعد محبت را استحکام میدادند تا انکه
معتمدان از طرفین امد شد نموده خاطر از کید و غدر یکدیگر بایمان مغلظه جمع کردند و در مکان معین میانه
ایشان ملاقات واقع شد و جمشید خان او را همراه خود برشت برده تواضعات ملوکانه بظهور اورد
وغرض اصلی جمشید خان ان بود که لشکر کوهدم ورشت بایکدیگر متفق بوده خان احمد بر ایشان قدرت
استیلا نبوده باشد و تا میانه ایشان طریقه محبت و موالات مرعی و مسلوک بود جمشید خان اثار
تسلط و اقتدار ظاهر ساخته الکاء کوچصفهان را که مابه النزاع بود بتصرف در اورد وخان احمد از بیم نصرت
ایشان در لاهیجان بفراغت نمیغنود ومیرزا کامران چون با مردم رشت امیزش نمود جمعی که از جمشید خان
خایف بودند او را بنوید سلطنت الکاء رشت فریب دادند و او با جمشید خان در مقام غدر در امد
درین اثنا قراسهاب درقومنی را که سپهسالار لشکر او بود رفیق میرزا کامران کرده بر سر خان احمد فرستاد
وچراغ سلطان نامی از امرای او که در ان اوقات تربیت یافته داعیه سپهسالاری داشت صورت کید و
غدر ان نزاع با خان در میان نهاد جمشید خان از غایت وثوق واعتمادی که بعهد و ایمان میرزا کامران داشت

باو اظهار استقلال نمود واو بسخنان مرغوب دلنشین خاطر جمشید خان را از خود مطمئن ساخت اما خود از و خایف
و هراسان گردیده بفکر کار او افتاده در وقتی که میرزا کامران با لشکر رشت در کوچصفهان بود قراسهاب و
وبسیاری از عظمای رشت که دوستان او بودند از خوف جان با میرزا کامران متفق شده از دفع
جمشید خان با او یکجهت گشتند و انتهاز فرصت نموده چراغ سلطان را در کوچصفهان بقتل اورده
از انجا بازگشته برشت امدند لشکریان فراغت دوست عافیت طلب ایمنی از مخاطره جنگ را فوزی
عظیم دانسته اصلا از سبب مراجعت نپرسیده روانه شدند القصه میرزا کامران و قراسهاب در صباح
مواضعه بر خلاف معتاد و بی محابانه بوساق جمشید خان در امدند و او از غایت ساده لوحی و اعتماد
از غدر و نفاق ایشان غافل و ذاهل افتاده بازگشتن ایشان را حمل بر امری از امور ضروری کرد
میرزا کامران همانساعت بخلوت او در امده او را گرفته مصحوب معتمدان بکوهدم فرستاد که در محلی محفوظ
نگاهدارند جمشید خان هرچند بچشم غیرت بین ملاحظه نمود احدی از ملازمان نمک پروران سلسله در مقام
استخلاص او در نیامد ناچار بان حادثه غریبه دل نهاده میرزا کامران محمد امین میرزا ابراهیم میرزا پسران او را
که دخترزادهای شاه جنت مکان و در صغر سن بودند نزد خود نگاهداشت و جمیع مردم رشت و قراسهاب در
سلطنت میرزا کامران راضی شده سپهسالاران و خواص ان ولایت با او عهد و پیمان بستند و او
خاطر از موافقت ایشان جمع کرده بعد از دو ماه بملاحظه انکه مبادا فتوری در پیمان ایشان واقع شود
بقتل جمشید خان فرمان داده او را در کوهدم مقتول ساختند اما عاقبت بمطلوب خود فایز نگشته در عرض
اندک زمانی قاتلان از پادشاه بیگناه بجزای عمل گرفتار امده از عمر و دولت بهره نیافتند بالجمله میرزا کامران
بعد از انکه خاطر از مهم جمشید خان جمع کرده در ولایت رشت لوای حکومت و اقتدار برافراخت بهیجان
با خان احمد در مقام نزاع و جدال در امده اثار تسلط و اقتدار بظهور رسانید و کسان معتمد بپایه سریر اعلی
پادشاهی فرستاده عرض کرد که چون جمشید خان عصیان و طغیان ورزیده بخلاف حکم متعرض ممالک دیگران
میشد و انقیاد اوامر پادشاهی نمینمود این دولتخواه او را گرفته دفع شر او نمودم اگر شفقت شهریاری شامل حال
این دولتخواه گشته حکومت مملکت رشت را تفویض فرمایند مبلغ کذا برسم پیشکش بپایه سریر اعلی فرستاده
هر ساله باج و خراج را ملتزم میگردم و از نقود و اموال جمشید خان مبلغی معتد به ارسال داشته بمیرزا سلمان

وارکان دولت تقبلات کرده توقع ان داشت که صبیه شاه جنت مکان را که در حباله جمشید خان بود بحباله ازدواج او در اورده
بیه پس را باو ارزانی دارند اما خان احمد از میرزا کامران که مرد دلیر عاقل باراًی وتدبیر بود زیاده از جمشید خان
خایف گشته از سلوک ناهموار او متشکی بود و متواتر عرایض بدرگاه معلی فرستاده در رد ملتمس او مبالغه
تمام نمود و عرض کرد که مملکت بیه پس جای هشت هفت نفر از امرا قزلباش است و بمیرزا کامران نسبتی
ندارد و هرگاه امرای قزلباش داشته باشند من متقبل و متعهد که انقلاب را از بد متغلبه کوهدم انتزاع نموده
بتصرف قزلباش دهم و بهیچوجه من الوجوه تربیت و اقتدار میرزا کامران موافق مزاج خان احمد نبود
چون نواب سکندرشان شغف تمام بخان احمد داشت و بامری که مکروه خاطر او باشد رضا نمیداد
و از جرات و جسارت میرزا کامران که در قتل جمشید خان نموده بود اغماض نمودن مناسب مرتبه سلطنت
نبود ملتمسات میرزا کامران شرف قبول نیافت و سلمان خان و امرا استاجلو نیز در اردو و بی الکا مانده
بودند حسب الصلاح ارکان دولت قاهره سلمان خان را که هم داماد جمشید خان بود بحکومت رشت نصب
نموده بیه پس را بامرا استاجلو وغیرهم قسمت نمودند و شاهقلی سلطان قارنجه استاجلو را لله و ریش سفید
سلمان خان کرده کوچسفهان را که مابه النزاع حکام بیه پیش و بیه پس بود باو دادند و امرای که از طایفه
استاجلو تعیین شدند حسین قلی سلطان و مصطفی سلطان شرفلو و محمد قلی سلطان چاوشلو
و الله ویردی سلطان چاوشلو قوم همره محمد خان و از سایر اویماقات اصلان سلطان علیکلو
ذوالقدر و قرمان سلطان شاملو و شاهویردی سلطان جلال اغلی بودند و زری که میرزا کامران
از مال جمشید خان برسم پیشکش فرستاده بود بمدد خرج امرا داده روانه گیلان کردند و احکام مطاعه
باسم بایندر خان طالش و امیر حمزه ولد او و امیره سیاوش حاکم گسکر عز اصدار یافت که امداد و اعانت
امرا مذکور بتقدیم رسانند و چون سلمان خان و رفقا او بحدود گیلان قریب شدند شاه قلی سلطان
قارنجه بلاهیجان نزد خان احمد رفت که با او کنکاش نموده در باب مهمات بیه پس انچه مصلحت داند
باتفاق بعمل اورند اما چون اوازه توجه لشکر قزلباش بگیلان رسید شیرزاد نامی از اعیان ولایت
قومن قلندر پسری را پسر جمشید خان نامیده او را باسم پدر جمشید خان سلطان محمود خان موسوم
ساخته سرمایه خود کرده با میرزا کامران در مقام خلاف درامد و جمعی از سپاهیان قومن را با خود متفق ساخته

ازانجا

ازانجا علی الغفله بر سر میرزا کامران برشت امد و میرزا کامران از این قضیه اگاه گشته بملاحظه انکه مبادا
میان او و مردم رشت مواضعه بوده باشد و باستظهار ایشان این دلیری ازو سر زده باشد
در مقام مدافعه در نیامد و فرصت ان نیز نیافت پسران جمشید خان را مصحوب خود گردانیده سراسیمه
و مضطرب الاحوال احمال و اثقال انداخته از راه غیر متعارف بکوهدم امد و قراجها در جمعی که با او یکجهت بودند
باتفاق میرزا کامران بکوهدم امدند و شیرزاد مظفر و منصور برشت درامده سلطان محمود خان را بملازمت
علیا جناب شاهزاده حرم محترم جمشید خان برد که شرف دستبوس دریابد شاهزاده هرچند میدانست
که جمشید خان سوای دو پسر دیگر نداشت اما مصلحت وقت اذعان قول شیرزاد نموده او را بضبط و ربط
گیلان بیه پس ترغیب نمود و شیرزاد مذکور کس بخدمت خان احمد فرستاده برخلاف حکام سابق
دم از اطاعت و انقیاد زده باو متوسل گشت و چون خان احمد از اختلال حال میرزا کامران خبر یافت این معنی را
فوزی عظیم دانسته از طلب لشکر قزلباش پشیمان گشت و خود در مقام انتقام و استیصال او درامده لشکر
بر سر او فرستاد و لشکر بیه پس بقصبه کوهدم که مسکن میرزا کامران بود امده خرابی بسیار کردند و تا رستم اباد
و حوالی طارم تعاقب او نمودند در بین اثنا سلمان خان بمنجیل رسیده بود میرزا کامران از امدن سلمان خان
اطلاع یافته مخلص خود را از اسیب لشکریان خان احمد در موافقت قزلباش دیده کس نزد او فرستاده
اراده ملاقات او نمود محمدی بیک سارو سولاغ که وکیل حسین قلی سلطان بود با دویست سیصد نفر قزلباش
بکوهدم رفته او را با قراجها در رفقا بمنجیل اوردند و ملاحظه بسیار داشت که مبادا لشکر خان احمد در همان
بر سر خانه او روند و استدعا توجه سلمان خان کرده همان روز بمبالغه تمام خان مذکور را کوچانیده بکوهدم
برد و خان احمد از درامد سلمان خان و رفتن میرزا کامران نزد او خبر یافته مردم خود را بمراجعت امر فرمود
اما سلمان خان اعلام نمود که میرزا کامران مرد محیل فتنه انگیز و غدار است سخنان او فریب نخورد و اولی انست
که او را چون جمشید خان مواخذه کرده محبوس سازد و اول الکا او را متصرف شوند و در انجا رحل اقامت
انداخته در هنگام پاییز که درختان از بار و برگ عریان گردند متوجه بیه پس شده مجال مدافعه و منازعه نبوده باشد
باتفاق با الکا مذکور رفته بضبط تصرف در اوردیم چون میرزا کامران مرد عاقل سخندان بذله گوی چرب زبان
بود بچرب زبانی سلمان خان را فریفته خاطر نشان او کرد که خان احمد از بیم اقتدار و استقلال من استدعای

لشکر قزلباش کرد حالا که امرا ضایع تصور نموده راضی بامدن شما نیست چه هرگاه شهزاده و سلطان محمود خان که
نسبت بسری جمشید خان دارد صاحب گیلان سه سر باشند و هر دو حکم ادنی ملازم او دارند فی الحقیقه
هردو گیلان باو تعلق خواهد گرفت شمارا اصلا مدد او احتیاج نیست بی انکه او در امنیتی بر شما باشد من الکار
رسیس راجهت شما مفتوح و مسخر میسازم و سلمان خان پسران جمشید خان را از دست او گرفته بقزوین
فرستاد و چون شاه قلی سلطان نزد خان احمد رفته بود تا امدن او و جمعیت امرا تا این انتظار کشیدند
و بعد از چند روز شاه قلی سلطان امده نمود که خان احمد میگوید که حالا که جنگلهای گیلان پر برگ و بار
و هر پای درختی قلعه ایست وقت رفتن گیلان نیست صبر میباید کرد که زمستان شود انتهی فی الجمله چون
سخن میرزا کامران گردید و امرا عظام که جمع شده بودند همگی صلاح در رفتن دانسته از رحمت اباد کوچ
کرده مهدیقلی سلطان جادشلو و ابوالقاسم سلطان جادشلو را چرخچی کرده لشکری و بردی خلیفه لنکر او را
چنداول نموده پیش رفتند شهزاده و سلطان محمود خان باتفاق علی بیک و مهر بیک ولدان کارکیا احمد
قومی که در زمان شاه جنت مکان لله و وکیل جمشید خان بود بمدافعه لشکر قزلباش از راه محاره پس که
طریق متعارف شهر رشت است بیرون امدند و میرزا کامران راه غیر متعارف اختیار نموده با فوجی از لشکر قزلباش
روانه رشت شدند و شهزاده چون اطلاع یافت که قزلباش از راه دیگر متوجه رشت شده اند از روی
احتیاط لشکر بازار و موکب سری که بجانی بر داشته بود گذاشته خود با معدودی برشت امد که خبری از شهر
بگیرد و مقارن رسیدن او بمیدان سیاه کوراب که در جنب خانه جمشید خان بود چند نفر از چرخچیان
لشکر قزلباش برشت رسیدند و شهزاده را با چند نفر در میدان مذکور دیده بر سر ایشان جلو انداخته
میان غازیان چرخچی و ایشان محاربه اتفاق افتاده و یکی از غازیان بی انکه بحال او شناسا باشد او را بطعن
سنان جان ستان از صدر زین ربوده بخاک بوار انداخت و قزلباش متعاقب یکدیگر رسیده او را گرفتند
و او اظهار نام خود کرده دستگیر گشت و ده پانزده نفر از رفقای او بعضی دستگیر و بعضی مقتول شدند و سلمان
خان و امرا از قزلباش از گرفتاری شهزاده اگاه شده مظفر و منصور برشت درامده در میدان سیاه کوراب
فرود امده خیمه اقامت نصب نمودند و لشکر گیلان که در راه بیجاره پس انتظار ورود قزلباش میکشیدند
اخر روز از وصول ایشان بشهر و گرفتاری شهزاده خبر یافته از انجا بعزم جنگ بشهر امدند چون اواز سفیدمهره ایشان

بکوشش

بکوشش غازیان رسید سلمان خان و امرا خود در همانجا توقف نموده جمعی را بمقابله ایشان فرستادند
و بین الجانبین محاربه اتفاق افتاده گیلانیان اندک زمانی تلاش کرده روی بوادی فرار اوردند
و چون میان بیشه و جنگل بود دست بمیان درامد سواران قزلباش تعاقب نمودن نتوانستند پیادهار
کوهدم تعاقب نموده جمعی کثیر را بدست اورده بفرموده میرزا کامران بر تنفس ابقا میکردند مجملا خلق بسیار
که گرفتار شده بودند بقتل رسیدند و گیلانیان پراکنده شده مهر بیک و علی بیک بطرف فومن
رفتند و سلمان خان و امرا حقیقت حال بدرگاه معلی عرض کرده حسب الامر الاشرف شاهزاده و حرم
جمشید خان را باردو فرستادند و سلمان خان کرده در مقام استمالت رعایا درامدن با رعیت گیلان
بهیچ وجه من الوجوه با قزلباش رام نمیشدند و در بیشه و جنگل با مخالفان بسر برده امدند بحکام قزلباش
نمیکردند و هر شب یکی از امرا با جمعی از مردم کوهدم بقراولی رفته لوازم حزم و احتیاط مرعی میداشتند یکشب
مهر بیک و علی بیک نردبان بسیار ترتیب داده شبی رو بشهر اوردند که نردبان بر منازل جمشید خان
داخل شده سلمان خان را بقتل اورند نوبت قراولی از قرابهادر و ملازمان سلمان خان بود بیکدیگر
باز خورده چند نفر از باغیان گیلانی بدست درامدند و بقیه مردم چون دانستند که قراول اگاه و در سر
راه اند نردبانها را انداخته فرار نمودند و روز دیگر امرا انکاه اتش شهزاده را مصلحت ندیده او را بقتل
اوردند و بایندر خان طالش و امیر سیاوش و امیر حمزه خان از طرف لسکر و طوالش برشت رسیده
سلمانخان و امرا را ملاقات نموده ظاهرا اظهار بشاشت و خرمی بسیار کردند با اظهار راضی نبودند که امرا
قزلباش دخل داشته باشند و کار شکنی میکردند و چون رعایا در بیشه و جنگل پراکنده شده بازگشتن
بحکام نمیکردند و منافی با امرا عاید نمیشد ملازمانی که بهوس تاخت و غارت امده بودند رو بتفرقگی
اوردند و از جانب ارکان دولت قاهره نیز معاونتی بظهور نرسید و خان احمد اصلا ملتفت معامله این
نشد و امرا از قراولی و کشیک بتنگ امده مهم گیلان را بر وفق دلخواه مشاهده ننمودند و دل از حکومت انجا
برداشته قرار بیرون امدن دادند اگرچه سلمان خان باین معنی راضی نبود و بهیچوجه رضا به بیرون امدن
نمیداد شاه قلی سلطان قارنجه که مرد عاقل کاردیده بود درین باب غلو نموده بیرون امدن از گیلان را
بحال خود و طایفه استاجلو اصوب و اولی دانسته با میرزا کامران و بایندر خان و امیر سیاوش صلاح دیده

ایشان نیز مرغیبات گفتند و بمقدمه شبی میانه امرا مهید یافته صبح روز موعود پیاده ها لشکر را گوید که مردم را از پس
و پس و جب و راه انداختند که در میان بیشه و جنگل سواران قزلباش را صیانت نمایند که مبادا گیلانیان
دست بردی نمایند و از رشت بیرون آمدند و مردم گیلان همانشب اطلاع یافته بودند چنانچه صبحی که قزلباش
سوار شدند از یکطرف ایشان بیرون رفته از طرف دیگر گیلانیان بشهر درآمدند و تعاقب نموده دست
درازی چند کردند و امرای عظام دو سه فرسخ راه جنگ کنان رفته آخر روز بقصبه کوهدم رسیدند در همان روز
میرزا کامران و ماینده خان و امیر سیاوش و فرا بهادر در بهانه ملاحظه پیش و پس امرا جدا شده
آخر روز بی آنکه وداع یکدیگر نمایند هر یک از دیگری خوفناک از راهی که میدانستند بجا و مقام خود رفتند
و امرای قزلباش پریشان و بی سامان بدار السلطنه قزوین آمدند و چون مسود اوراق درین سفر
رفیق سلمان خان بود و مقدمات مذکور را برای العین مشاهده نموده بود از اطناب احتراز نکرده بتفصیل
در رقم آورد **گفتار در قضایای آذربایجان و شروان و گرفتار شدن غازی گرای خان تاتار بدست غازیان
ظفرنشان بتقدیر ملک منان** چون در یورت قشلاق زمستان لوبیل بپایان رسید و شاهد نوروز
عالم افروز بیلان سیل ترکی بفرخی و فرخندگی جلوه ظهور نمود و نسیم عنبر شمیم بهار طراوت بخش گلشن روزگار
گردیده لشکر غازی لشکر دهی از هجوم جنود فرخنده ورود دریاچین و از بار راه انهزام و فرار نمودند ابراهیم خان
ترکمان چنانچه بتحریر پیوست جهت تمهید بساط مصالحه روانه استنبول شد چون الکسندر خان والی گرجستان
کاخت که همیشه از منسوبان این دودمان ولایت نشان بود بار و میه مدارا و مواساة نموده اظهار ایلی
و انقیاد نموده بود و میانه او و سیمون خان والی گرجستان کاتیل که خود را در سلک هواخواهان این دودمان
ابد بنیان میشمرد شیوه کلفت و عناد مسلوک بود الکسندر خان والی گرجستان سیمون خان را باطنا
بدوستی و موافقت رومیان متهم میداشت هر چند سیمون خان ازین تهمت مبرا بود چه در اوان حال که بالکه
بشروان آمد با رومیه خصومت و عناد ورزیده مکرر امیانه او و عساکر عثمانی درین آمد و رفت محاربات عظیم
روی داد و درین سال که رومیه ذخیره بقلاع تفلیس و لوری و غیره میفرستادند باتفاق امام قلیخان بیگلربیگی
قراباغ سر راه بر رومیه گرفته محاربات نموده اموال و اسباب بی نهایت بدست آورده بود اما بمصداق آنکه
لیطمئن قلبی اراده خاطر نواب سکندرشان دارکان دولت ابد بنیان بدان تعلق گرفت که جبه سیمون خان را

جهت نواب

جهت نواب جهانبانی خواستگاری نموده خاطر از دوستی او بالکلیه جمع نمایند و مهم الکسندر خان را برای
و صلاح او فیصل دهند سبب خان شرف الدین اغلی تکلو را بدین خدمت نزد سیمون خان بگرجستان
فرستادند و مشار الیه ظاهرا بدین مواصلت افتخار نموده اظهار بشاشت و خورمی بی اندازه کرد اما باطنا
گرجستان بجهت مغایرت دین دیگر مصلحت راضی نمیشدند و به بهانه سامان و سرانجام یراق و اسباب ضروری
دختر دفع الوقت نموده بلیت و لعل میگذرانیدند درین اثنا خبر آمدن غازی گرای خان و صفی گرای خان تاتار
بشروان متواتر شد و امام قلیخان بیگلربیگی قراباغ قبل از ورود لشکر تاتار کومک بسیار بجهت
بکر خان بشروان فرستاده بود و عثمان پاشا نیز ولاوغی رومی را با جمعی از لشکر روم از دربند همره
تاتاران نموده بر سر قزلباش فرستاد و چون ایشان بحوالی شماخی رسیدند از یکطرف بکر خان
و امرای قاجار و چاکرلو و قراملو و غیرهم که در شروان بودند بمدافعه لشکر تاتار و رومیه شتافته مابین
شماخی و شابران بین الجانبین محاربه اتفاق افتاد و غازی گرای خان که در محاربه قزلباش دلیری بسیار از
ایشان مشاهده نموده در میدان کارزار بجولان درآورده آثار مبارزت و دلاوری بظهور
می آورد در اثنای آن گروه جمعی از غازیان قاجار دو چار شده راه خلاص و نجات مسدود یافته از تقدیرات
ایزدی اسیر و دستگیر سرپنجه تقدیر شد و از گرفتاری او نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایات بکر خان و امرای
قزلباش وزیده بظفر و اقبال نصرت اختصاص یافتند و مخالفان شکسته و پریشان حال بی سر جنود ادبار گشتند
در وادی فرار آورده صفی گرای خان بصد تشویش جان از آن مهلکه بیرون برده تا یورت اصلی خود عنان
باز نکشید و بکر خان بدین خدمت نمایان در میانه اقران سربلندی یافته مورد نوازش و الطاف پادشاهی
اما چشم زخم روزگار باو رسیده در همان سال پهلو بر بستر ناتوانی نهاده باجل طبیعی فوت شده و چند گاه
خلیفه انصار قرا داغلو بایالت شروان منسوب گردید اما چون اراده ازلی بدان متعلق گشته بود که ولایت شروان
بتصرف رومیه قرار گرفته بساط حکومت آن طبقه مدتی در آن دیار گسترده شود اثری بسعی و اهتمام لشکر قزلباش
مترتب شد و خلیفه انصار در شروان کاری ناساخته عنقریب طبل ارتحال کوفته متوجه عالم بقا گردید
ع رفت تا ملک انجهان گیرد و بجهت فوت خلیفه انصار و بازگشتن موکب همایون بعراق و سفر خراسان
که در سال دیگر اتفاق افتاد دیگر کسی از امرای قزلباش در شروان اقامت نتوانست نمود و عثمان پاشا از دربند

شماخی درآمده قلعه را استحکام داده در حکومت آن ولایت استقلال یافت چنانچه تفصیل این حالات
هر یک در محل خود رقم پذیر کلک بیان خواهد گشت بالجمله چون غازی کرایخان را بارد و آوردند او مصحوب
جمعی از معتمدان بقلعه الموت که در مابین قزوین و گیلان واقع است و از قلاع مشهوره روزگار
و سالها مقر سلطنت ملوک اسمعیلیه بود فرستاده بحاکم قلعه سپردند چون مدافعه سمیون در فرستادن
صبیه خود از حد اعتدال تجاوز نمود میرزا سلمان با بعضی از امراء عظام با موازی سی هزار کس متوجه
گرجستان شدند که مهمات الکسندر خان و سمیون خان را بر وجهی که صلاح دولت قاهره باشد
فیصل دهند حکام گرجستان از ورود لشکر قزلباش خایف و هراسان گشته در مقام اعتذار در آمدند
و الکسندر خان ترکمان اطاعتی که برومیه نموده بود و خراج بقزلباش نداده بود تقبلات نموده میرزا
سلمان و امرا توسل جست و ایشان نیز صلاح دولت در ان دیدند که صبیه او را نیز بحباله نکاح شاهزاده
نامدار کامکار در آورده بدوستی این دودمان خلاف ملکان و مخالف رومیان قسم دهند فیما بین عهد
و قوعیافته الکسندر خان بعد از انکه خاطر از کید و غدر میرزا سلمان و امراء قزلباش جمع کرد نزد ایشان
آمده فیما بین ملاقات روی نمود و سمیون خان نیز باتفاق سبب خان بدانجا آمد و امراء عظام بعد
از شرایط عهد و پیمان که فیما بین وقوعیافت سمیون خان را آورده ایشان را با یکدیگر صلح داده موافق
ملت مسیحی بحاج و الجبل قسم خوردند که بعد الیوم در دوستی این دودمان و ولایت نشان را سخ بوده
باتفاق در دفع لشکر رومی رفیق لشکر قزلباش باشند و میرزا سلمان و امرا با وردن دختران تنها
راضی نشده اراده نمودند که هر یک یکی از پسران خود را در مرافقت امرا باردوی معلی فرستند که در خدمت
نواب جهانبانی بوده ملازم رکاب عالی بوده باشند و خوانین گرج چاره بجز اطاعت و انقیاد نیافته
الکسندر خان کستندیل میرزا پسر خود را که در انوقت دوازده ساله بود و سمیون خان نیز لوارصاب میرزا
نام پسر خود را که در همان سن بود بملازمت عالی فرستادند و میرزا سلمان و امرا از جانب نواب سکندر شان
و نواب جهانبانی خلعتهاء فاخر پادشاهانه بایشان دادند و الکسندر خان التزام اداء باج و خراج چند
ساله که نداده بود نموده مبلغ سه هزار تومان رایج شاهی عراقی بجهت سرکار خاصه شریفه و یکهزار تومان
جهت اقامت میرزا سلمان و امرا و ارکان دولت قبول نموده خواجه یعقوب نام وزیر خود را که مرد بهبودی متمول

صاحب مکنت و اعتبار بود همراه کرد که در بلده گنجه وجه مزبور را مودی سازد و التماس نمود که عیسی خان
برادر او را در گرجستان نزد او گذارند که خود وجه معاش داده نگاهدارد و همچنین سمیون خان نیز
داود خان برادر خود را که نزد الکسندر خان بود طلب داشت و متعهد شدند که با برادران سلوک
پسندیده نموده عذر نمایند و هر کدام محلی از الکاء خود را مخصوص برادر خود نمایند که بفراغت معاش
گذرانیده تنگی و عسرت معاش نکشند اما هر دو در باب برادران بعهد و میثاق وفا نموده در
اندک زمانی بدفع ایشان پرداخته شهرت فوت دادند و چون وقت مقتضی آن نبود کسی ایشان را
بدین حرکت مواخذه ننمود القصه میرزا سلمان و امراء عظام مهمات گرجستان از قاعده که مسطور گشت
ساخته بود و پرداخته خاطر از مهام حکام گرجی جمع نموده عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف
دادند و با پسران و دختران مذکور در زکم جاهی باردوی معلی رسیده حقیقت مهمانی که ساخته و پرداخته
بودند بعرض نواب سکندر شان و شهزاده عالمیان رسانیده موجب ابتهاج خاطر شریف ایشان
گردید و از انجا به ییلاق سید الحوض رفته چندگاه در ییلاقات کامیاب عیش و فراغت بودند و چون
خبر مراجعت سنان پاشا سردار بجانب استنبول تحقیق پیوسته در ان سال از جانب روم میان
و غدغه نبود و ابراهیم خان جهة امر مصالحه رفته مهم گرجستان بروجه مسطور فیصل یافته بود و از خراسان
اخبار عصیان و طغیان امراء شاملو و استاجلو میرسید و دغدغه ان بود که مبادا امراء استاجلو که
از گیلان آمده بیرون آمده اند بجانب خراسان رفته فتنه انگیزند معاودت موکب همایون بمقر
سلطنت مناسب حال نموده در هنگام پاییز که هوای ییلاقات ببردی کشید رایات منصوره متوجه
عراق گشته در ضمان سلامت بمقر سلطنت رسیدند و دران زمستان قشلاق در دار السلطنه قزوین
واقع شد ذکر خروج قلندر در کوه گیلویه و مآل حال آن بداختر باقتضاء فلک داد گستر سوانح
این سال خروج قلندریست که در کوه گیلویه بوقوع پیوست مجملی ازین واقعه غریبه آنکه در اوایل این سال
شخص قلندری که با اسمعیل میرزا فی الجمله شباهتی داشت و بطریق اسمعیل میرزا دو دندان پیش نداشت
بالجمله اشتباه خود کرده بود و العلم عند الله بمیان الوار کوه گیلویه رفت و ابواب حیله و تزویر گشوده
اظهار کرد که من اسمعیل میرزایم که بعضی حرام نمکان با یکدیگر متفق شده قصد قتل من داشتند بنابر مصلحت

چاره جز غیبت و فرار نداشتم و در شبی از شبهای ماه رمضان که در وثاق حلواچی اغلی خوابیده بودم
دیدم که جمعی که عداوت من در دل داشتند در خوابگاه من درآمده اراده دخول داشتند و در پنجره انبار را
شکسته خود را بیرون انداختم و از خوف سلطنت و پادشاهی عریان گشته ملبس بلباس
درویشان و قلندران گشته در گوشه مخفی گشتم آن جماعه غلامی را که بمن شباهتی داشت انجا او را
خفه کردند و شهرت دادند که اسمعیل میرزا فوت شده و من دو سال در کسوت قلندری از ملک
ایران بیرون رفته در اطراف و جوانب عالم خصوصا ولایت روم سیر مینمودم و نیک و بد انملک را
بنظر احتیاط در آوردم و تا غایت این راز سربسته بکسی اظهار نکرده صبر میکردم که اکثر اعادی یک یک
بجزای عمل رسیدند چون وقت ظهور رسید و خاطر از کید اعادی اضداد فی الجمله جمع شده خود را
ظاهر ساختم و ان شاء الله تعالی از بقیه اعدا انتقام کشیده با هواخواهان صادق و یکجهتان موافق
که در اطراف و جوانب ممالک دارم عزیمت تسخیر ملک روم خواهم کرد و چنین و چنان خواهم نمود و در
طلوع نشاء و نیک لوطهای بنگیانه بکار برده خیالات فاسد بکاخ دماغ راه داده لافهای گزاف
میزد و همه کس را وعدهای جمیل داده بایالت و دارایی یکی از بلاد ایران و توران و روم نامزد میکرد
آن نادانان صحرای نابلدی [illegible] واهی آن مرد ابله‌طراز از جاده عقل منحرف گشته فریب خوردند و چون قصه
فوت اسمعیل میرزا بیگمان دست بدست مردم دور دست که از کنه کار خبردار نبودند آن هذیانات و حکایات
دروغ بیفروغ را محتمل الوقوع پنداشتند و رفته رفته خبر او در میان الوار اشتهار یافت و از حیز
خفا بدرجه ظهور رسیده انبوه از اطراف و جوانب هجوم کردند و نذر و پیشکش می‌آوردند قلندر
مذکور رواج کار خود را در میان گروه بی‌عقل دیده اساس پادشاهانه و بساط خسروانه گسترده و
هرکس بملازمت میرسید سجده و پابوس بطریق معهود وقوع می‌یافت و دختران صاحب جمال
که در هر قبیله بود بر سبیل نذر می‌آوردند که شرف فراش او دریابد مجملا آن دیوانه مادرزاد و ابله
طرازی دکان سلطنت و پادشاهی آراسته خواص هر طبقه بمناصب عالی نامزد نموده بترتیب لشکر
فرمان میداد چنانچه عدد لشکریانش که از قبایل دجوانکی و بندانی و سایر قبایل و عشایر الوار جمع
آمده بودند به بیست هزار رسیده و با لشکر عظیم که بر سر داشت بر حاکم نشین کوه کیلویه آمد

طوایف

افشار حقیقت خروج قلندر را بخلیل حاکم آنولایت که در اردوی معلی بود اعلام نموده جهت دفع قلندر
بر سر اولاد خلیل خان که بر سر گروه ایشان رستم بیک بود جمع شدند و بین الفریقین مکرر محاربات
عظیم روی داد اصحاب قلندری گاهی غالب و گاهی مغلوب میشدند و جمعی کثیر از افشار و الوار
درین معارک بقتل آمده از قضای الهی رستم بیک پسر خلیل خان مقتول شدند و قتل او سبب
تسلط و استیلا قلندر گشته طبقه افشار از مقاومت او عاجز آمدند و بسیاری از آن طبقه درین
محاربات راه عدم پیمودند و اصحاب قلندر زنان و دختران افشار را بطریق اساری آوردند
و بنظر او میرسانیدند و او یکدو روز نگاه داشته بالوار میبخشید و احکام و مناشیر باطراف
و جوانب فارس و خوزستان فرستاده باحضار هواخواهان امر می‌نمود چون موکب همایون
اعلی پادشاهی دور و در سرحد آذربایجان بمشاغل عظیمه مشغول بود حکام او بهر جا رفت مردم
اکثر محال قریبه چاره غیر اطاعت ندیده مصلحت وقت پیشکش فرستادند اما چون قلندر مردی بی‌عقل
ابله‌طراز بود و آن جوهر نداشت که این معنی را سرمایه سلطنت و پادشاهی شناخته بقدر امکان در رواج
کار خود سعی نماید و آن همت در نهادش نبود که سر در سر این سودای بلند نهد بتنعم و عیش و
سرور چند روزه راضی گشته از تدابیر امور سلطنت و فرمانروایی غافل و ذاهل گشت و زود از نزد
و مشقت این امر بزرگ که پیش گرفته بود بستوه آمده از محاربه و دار و گیر دلگیر شد و بعضی امور
که شیوه مردم فرومایه پست فطرت ست اقدام می‌نمود بمدلول این مصرع که چراغ کذب را نبود فروغی
روز بروز سخنان کذب آمیز او بر الوار ظاهر شدن گرفت و عقلای آن قوم درباره او متردد خاطر گشتند
و آوازه آمدن خلیلخان نیز اشتهار یافت قلندر به بعضی از الوار بی‌اعتماد گشته دست از محاربه
کشیده بجانب حویزه و دزفول رفت که از سید سجاد که در آن وقت والی حویزه و توابع از اعمال عربستان
بود استمداد نماید و او را رخصت خانها خود داده امر کرد که در وقت استحضار حاضر شوند اما
خلیل خان افشار حاکم کوه کیلویه که در درگاه معلی بود از آوازه خروج قلندر رخصت یافته متوجه
آنصوب شد و چون بآن حوالی رسید [illegible] جماعت الوار سیمای ابدالی بهواخواهی قلندر بر سر
راه او آمده بمحاربه مشغول شدند و در دره کوهی که یک راه بیش نداشت کمین کرده در وقت عبور

خلیل خان از بالای کوه سنگهای عظیم سر دادند و تیر و تفنگ می انداختند از قضای الهی تیری بر خلیلخان
خورده کشته شد و از کشته شدن او غازیان افشار پریشان حال گشته جماعت الوار دست
بقتل و غارت برآوردند و این معنی باعث زیادتی طغیان و دلیری الوار گردید و چون خبر قتل خلیلخان
بقلندر رسید از درفول باز متوجه کوه کیلویه شد و دیگر باره جمعیتی عظیم بر سر او شده بر سر
دهدشت آمد و محمود خان ولد خلیلخان که بعد از قتل والد حاکم کوه کیلویه شده بود طوایف
افشار را جمع کرده بمدافعه مشغول شد و دیگر باره بین الجانبین محاربات بوقوع پیوست در این اثنا
محمود خان بیمار شده باجل طبیعی درگذشت علی سلطان برادرش که حاکم شوشتر بود قضیه فوت
برادر و شورش و غوغای قلندر شنیده از شوشتر متوجه کوه کیلویه شد و در راه هرمز بدست
سید مبارک ولد سید مطلب که حاکم دورق و ملازمش بود مقتول شد غازیان افشار از فوت
محمود سلطان و کشته شدن علی سلطان مضطرب و بی سر و سامان گشته از دهدشت بیرون آمده
راه انهزام پیمودند قلندر حصار دهدشت را تسخیر نموده از آنجا مردم را مرخص ساخته بعیش و حضور
پرداخت و خواست که چند روزی که پرده از روی کار نیفتاده از لذات نفسانی کام ستانی کرده کامی
از روزگار گیرد اما چون آوازه قتل خلیل خان و استیصال دودمان افشار منصور به نزدیک و دور رسید
قرع سمع همایون گشت اسکندر خان برادرزاده خلیل خان را بایالت کوه کیلویه منصوب ساخته
روانه آنصوب نمودند و امت خان بیگلربیگی فارس و امرای ذوالقدر حکام فارس بدفع فتنه قلندر
و امداد اسکندر خان نامزد گشتند و در سال دیگر که رایات جلال متوجه خراسان شده بود امت خان
جمعی از لشکر فارس را بسرکردگی دوراق خلیفه بجانب کوه کیلویه فرستاده اسکندر خان و طایفه افشار
بدیشان پیوسته باتفاق روی به دهدشت آوردند و آن جمعیت و ازدحام که در اول حال بر سر قلندر
واقع شده بود روی بتفرقه و پراکندگی آورده بود در این هنگام که لشکر فارس بمدافعه شتافتند
چون فی الجمله پرده از روی کار او افتاده عقاید خواص الوار درباره او نقصان پذیرفته بود کسی التفات
و جواب بامداد او ننمود لاعلاج در دیوار بست آن قصبه تحصن اختیار نموده اندک مردم که با او بودند
دو سه روز حرکت المذبوحی کردند از این طرف غازیان ذوالقدر هجوم آورده داخل دیوار بست شده

جمعی که بجنگ مشغول بودند بقتل آوردند و قلندر را در همان خانه که می بود گرفته کشان کشان بیرون آورده
طایفه ذوالقدر میخواستند که او را زنده بدرگاه معلی فرستند غازیان افشار هجوم نموده او را بخلاف
رضای ذوالقدران بقتل آوردند سر او را بدرگاه والا فرستاده در هنگامی که موکب همایون در تربت
حیدریه خراسان نزول نموده بمحاصره قلعه تربت مشغول بودند بنظر اشرف رسانیدند و آتش فتنه
آن بنگی ابله طراز در کوه کیلویه منطفی گشت و اسکندر خان در ایالت کوه کیلویه مستقل گشت اما بعد از
اندک زمانی جمعی از مفسدان افشار بر سر شاه قلی بیک ولد خلیل خان جمع شدند و او بهوس حکومت
کوه کیلویه علی الغفله بر سر اسکندر خان آمده او را بقتل رسانیده خود را شاهقلی خان نام نهاده
لوای حکومت برافراشت اما حسن بیک ولد عبد اللطیف بیک افشار ایالت او را نپذیرفته با شاهقلی
خان خصومت آغاز نهاد و بین الجانبین کلفت و عناد قایم بود و از یکدیگر هراسان در ولایت مذبور اقامت
نموده املاک در میانه هر دو منقص و منقسم گردید تا آنکه در زمان دولت حضرت اعلی که هر دو در شیراز
بملازمت رسیدند شاهقلی خان بدست حسن خان مقتول گشته حکومت کوه کیلویه باو انتقال یافت
القصه بعد از قضیه قلندر مذکور دیگر قلندران بنگی را هوس اسمعیل میرزائی در سر افتاده در چند روز
اسمعیل میرزائی در هر ولایت پیدا میشد و مردم بر سر او جمع شده باز پراکنده میشدند یکی در لرستان
پیدا شده بیدولتان اکراد و الوار قلمرو علیشکر بر سر او جمع شدند و لشکریانش به ده هزار رسید و او
ارباب مناصب تعین نموده در آن سرحد آغاز فتنه کرد و کس نزد سولاغ حسین تکلو فرستاده او را
باطاعت و انقیاد خود دلالت کرد و حکم وکالت بجهت او فرستاد که بجای چوهه سلطان تکلو وکیل و
رکن السلطنه باشد سولاغ حسین بمقتضای عقل دفع او را ببهانه اطاعت و انقیاد اولی و انسب دانسته
سخنان او را بقدم قبول تلقی نموده تصدیق اسماعیل میرزایی او نموده اظهار اخلاص و خواهش تمام کرده
بارخانها و پیلی فرستاده التماس تشریف حضور او کرد و خیمه و یراق و اسباب پادشاهانه فرستاده
خود نیز استقبال کرده قلندر بیچاره باور کرده در کمال شوکت و اقتدار متوجه مجمال گردید سولاغ حسین
و اعیان تکلو به اتفاق سیف سلطان بیات بملازمت او رسیده سجده و پابوس وقوع یافت
و از روی عقل و دانش آن کثرت و ازدحام را از هم پاشیده در هنگام فرصت او را گرفته محبوس ساخت

که در وقتی که رایات نصرت آیات از سفر خراسان عود نموده در دار السلطنه قزوین نزول اجلال واقع شد
او را بدرگاه معلی فرستاد و نواب جهانبانی در خیابان میدان اسب قبار باروت در پوشیده آتش
زدند با وجود آن موجب تنبیه قلندران بی سر و پا شده دیگری در طوالش این از رو کرد و جمعی
نادان بی عاقبت بر سر او جمع آمده بدار الارشاد اردبیل آمده در انجا بجزای عمل رسیده و دیگری
در غور و فراه خراسان ظهور کرد و خلقی کثیر از خرد مغلان فتنه طلب آن سرحد بر سر او جمع آمده آغاز
فتنه کردند حسین سلطان افشار حاکم فراه متوجه دفع او گشته بین الجانبین محاربه بوقوع پیوسته غوریان
غالب آمده از قضا ربانی حسین سلطان در معرکه کشته گردید طایفه افشار منهزم بفراه آمدند و حقیقت
بپایه سریر اعلی عرض شده علی خان سلطان برادرش که در درگاه معلی یوزباشی زمره از قورچیان
افشار بود بجای برادر منصوب گشته بفراه آمد و بانتقام خون برادر بر سر قلندر بغور رفت اتباع
قلندر آهنگ محاربه ساز داده بعد از سعی بسیار که از جانبین بوقوع پیوست او نیز بقتل رسیده طایفه
افشار در نیم مرتبه تیز کاری ناساختند بکان سلطان قوم ایشان حاکم فراه شده چون بانجا رسید در اندیشه
دفع او بود که کذب قلندر بر اتباعش ظاهر شد عاقبت بقتلش پرداختند مجملا تا چهار پنج سال در اغاز
دولت نواب سکندر شان زمزمه و گفتگوی حیات اسمعیل میرزا بر زبان مردم بود و جمعی مفسدان
بیعاقبت در اطراف و جوانب و اکناف ممالک خروج نموده آتش فتنه و فساد می افروختند و بعد از اندک
فرصتی باتش خود میسوختند

ذکر قضایا خراسان و جلوس حضرت اعلی بر تخت سلطنت انولایت بتقدیر فرمان ده کشور کون و مکان که در سنه سلان ئیل تسع و ثمانین و تسعمایه وقوع یافت

در قضایا سال گذشته مرقوم کلک بیان گردید که چون مرتضی قلیخان پرناک حاکم مشهد مقدس عصیان
و طغیان علی قلیخان شاملو بیکلربیکی هرات و مرشد قلیخان یکان استاجلو و اتباع و آمدن ایشانرا
بر سر مشهد مقدس و نیشابور متعاقب و متواتر بدرگاه معلی عرض نمود و امیرخان و امرای ترکمان بجهت تعصب
اویماقات دران باب بگفتگوی در آمده امداد و معاونت مرتضی قلیخان پیش نهاد همت ساخته بودند
ارکان دولت قاهره انتظام مهمات خراسانرا در عهده اهتمام محمد خان ترکمان نموده او را باتفاق اسمعیل
قلیخان شاملو که طالب خون پدر بود و قورخمس خان شاملو و بعضی امرا و لشکریان بخراسان فرستادند

از روی عقل و دانش آتش آن فتنه را منطفی گردانیده امرا خراسانرا از مخالفت نواب سکندر شان و شاهزاده
عالمیان سلطان حمزه میرزا منع نموده کلفتی که میانه ایشان و مرتضی قلیخان روی داده اگر قابل اصلاح
باشد باصلاح آورند والا بنوعی که مقتضی وقت و مصلحت دولت باشد عمل نموده نوعی نمایند که شیوه
دو هوایی که در میان قزلباش پدید آمده مفقود گشته همگی سر از یک گریبان بر آورند ایشان
برحسب فرمان روی براه آورده روزی چند در عراق ترتیب قشون و لشکر خود داده عنان عزیمت
بصوب خراسان معطوف داشتند و چون آوازه آمدن ایشان در خراسان شیوع یافته علیقلیخان
و مرشد قلیخان نیز عزیمت مشهد مقدس در خاطر تصمیم داده اتباع خود را اخبار نموده در موکب همیون
شاهزاده نامدار کامکار اعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از دار السلطنه هرات بیرون آمدند و امرایی که
بانطبقه بودند همعهد بودند همگی با لشکرها آراسته با اردوی عالی جمع آمده در کمال شوکت و اقتدار
تا حدود مشهد مقدس آمدند و مرتضی قلیخان خواست که با آوازه داد و دهش قشون و لشکر بوفور
فراهم آورده با انگروه انبوه مقاومت نماید زیاده از حاصل و مداخل مشهد اخراجات ملوکانه بر خود
لازم آورده انعامات غیر مقدور میداد و بطوایف اویماقات و سپاهیان صلای بذل داده از
متمولین مشهد مقدس و تجار و سوداگران که در تمادی ایام جمع آمده دران بلده متبرکه مسکن گرفته بودند
توقعات عنیف کرد و چون شیوه مصادره و مواخذه او از حد اعتدال تجاوز نموده در هیچ باب بسیار
نگذاشت دست جسارت بخزانه معموره سرکار آستانه مقدسه و حلی و زیوران روضه متبرکه دراز کرده
جمیع قنادیل و شمعدانها مرصع و طلا و نقره را مساعده گویان تصرف نموده صرف علوفه و مرسومات
لشکریان کرد و از جهت مطالب او بحصول نه پیوست و آنچه با خود می اندیشید بر عکس مطلوب نتیجه
داده تایید نمی یافت القصه محمد خان و اسمعیل قلیخان با امرا و لشکریان که بر فاقت ایشان مامور بودند
بمشهد مقدس رسیده بعد از وصول بدان بلده متبرکه میانه محمد خان و علیقلیخان مراسلات مواعظ
آمیز واقع شد اما ایشان بمظنه آنکه محمد خان اویماقیت ترکمان و اسمعیل قلیخان بجهت قصاص خون خلیفه
سر شورش و فساد دارند و میانه ایشان و مرتضی قلیخان کار از صلاح گذشته بود هیچ تاثیری نکرد و مدعا
علیقلیخان آن بود که میانه ما و مرتضی قلیخان آتش فتنه و نزاع بنوعی اشتعال یافته که باب موعظه و نصیحت

منطفی نمیگردد وبهیچوجه من الوجوه موافقت با او ممکن نیست اگر او را تغیر نموده حکومت مشهد مقدس را بدیگری
از امراء عظام دهند که با پادشاهزاده کامکار که بحکم پدر عالیمقدار درین سرحدست موافق بوده در وقایع
و حوادث از سخن و صلاح لله بیگلربیگی بیرون نرود بصلاح و صواب اقربست و ما همان بنده و
دولتخواهیم که بودیم و محمد خان و مرتضی قلیخان که مست باده نخوت و جاه و غرور بودند بکثرت طایفه
ترکمان و مراتب علیا که در درگاه معلی داشتند مغرور گشته راه اینگونه حکایات نداده و قطع رسل
و رسایل کرده اتباع خود را از اطراف و جوانب جمع آورده در مشهد مقدس معلی نیز جمعیت عظیم
واقع شد اما علی قلیخان و مرشد قلیخان صرفه در رفتن مشهد مقدس ندیده چون از اطوار درویش محمد
خان که در سال گذشته بظهور آورده بود آزرده خاطر بودند صلاح وقت در آن داشتند که نخست
متوجه تنبیه و تادیب درویش محمد خان شوند اگر امرای مشهد بکومک او بیرون آیند و صحرا فیما بین
صورت ملاقات اتفاق افتاده آنچه در مکمن غیب مستور باشد بحیز ظهور آید والا خاطر از مهم نیشابور
جمع نموده بر سر مشهد مقدس آیند بدین عزیمت عنان از طریق مشهد پیچیده متوجه جانب نیشابور
شدند و بظاهر آن بلده رسیدند درویش محمد خان باستحکام قلعه و ترتیب اسباب قلعه داری
پرداخته دروب شهر را مسدود ساخته سپر ممانعت در روی کشید و ایشان قلعه را اندکفر دار
درمیان گرفته بسر انجام یراق قلعه‌گیری مشغول شدند محمد خان و مرتضی قلیخان که از رفتن ایشان
بنیشابور مطلع شدند برای خیراندیش و تدابیر ناصواب خالی گذاشتن مشهد مقدس را صلاح ندیده
دفع این حادثه را آسان شمردند و در شهر توقف نموده جمعی از لشکریان را بسرکردگی اسمعیل قلیخان جکنی
بامداد و کومک درویش محمد خان مامور ساخته روانه آنصوب کردند از آنطرف نیز جمعی بمدافعه ایشان
مامور گشته در حدود نیشابور بین الفریقین محاربه بوقوع پیوست و نسیم اقبال بر لوای دولت امرای
عباسی وزیده منسوبان حضرت اعلی فتح و ظفر اختصاص یافتند و اسمعیل قلیخان و بداغ خان و اتباع
ایشان راه انهزام پیموده شکسته و بدحال بمشهد مقدس رسیدند اینمعنی موجب ازدیاد قدرت و
شوکت امرای عباسی گشته محمد خان و مرتضی قلیخان و امرای مشهد فی الجمله خفیف گشته آنطبقه دلیر شدند و لشکر
مشهد بعد از واقعه مذکور قدرت مقابله ایشان نیافته در شهر خزیدند و رفته رفته آن کثرت و ازدحام

درکمی

درکمی نهاد و امرای عباسی خصوصا طایفه استاجلو بعد از شکست لشکر مشهد و ظهور عجز و زبونی ایشان
اراده نمودند که چون برحسب اقتضای قضا اینگونه مقدمات بظهور پیوست و ارکان دولت قاهره
نواب سکندرشان رقم خلاف و عصیان بر ناصیه حال این طبقه کشید یکبارگی دست توسل
بدامن اقبال حضرت اعلی شاهی ظل اللهی استوار داشته آنحضرت را بسمت والای پادشاهی
موسوم گردانیده بر تخت سلطنت خراسان متمکن سازند و بر همگنان ظاهر شود که سعی و خدمتی که
مینمایند در راه آنحضرت و دوست از دشمن متمیز گردد و درین باب با علی قلیخان گفتگو کرده چون
رقم خلافت و پادشاهی آنحضرت بقلم تقدیر بر لوح قضا ثبت بود همگی نیکخواهان این رای را مستحسن
شمرده بحصول اینمطلب اعلی [illegible] و جازم شدند و بتاریخ سیلان ئیل موافق تسع و ثمانین و تسعمایه
که قمر در بیت الشرف مسعود ناظر و کواکب منحوسه در حضیض وبال بودند مجلس پادشاهانه ترتیب داده
مسند رفیع سلطنت و پادشاهی آراستند و بآن ساعت سعد و طالع وقت که بقواعد نجومی دلالت
بر ثبات دولت و امتداد زمان سلطنت مینمودند و مولانا آقا میر منجم تربتی تعیین نموده بود آن شهنشاه
کشور اقبال را بتوره و قاعده سلاطین بر آن مسند جلوس فرموده اسم سامیش را که تا غایت بین
الجمهور بعباس میرزا مشهور بود شاه عباس کردند هر چند آنحضرت را بجهت خوردسالی و حداثت سن
مدخلی درین امور نبود و رضا بامری که خلاف رضای پدر نامدار و برادر بزرگوار باشد نمیدادند اما
بدستیاری کارکنان قضا و قدر این امر عظیم بی اختیار بوقوع پیوست فرامین و احکام بطغرای پادشاهی
مزین گشته خطبه و سکه در خراسان باسم و لقب همایونش آرایش یافت جمیع امرا و اعیان دولت
که در اردوی عالی حاضر بودند بتقدیم تلقی و انقیاد پیش آمده بشرف سجده و پابوس مشرف شده و وضیع
و شریف زبان بتهنیه و مبارکبادی گشاده اکثر اشراف و اعیان و اهالی خراسان بدرگاه اعلی رو آورده
آثار اطاعت و متابعت و جانسپاری بظهور میرسانیدند و زیاده از دیگران میر محمد یوسف نیشابوری
ولد میر شاه حسین که از عظمای آنولایت و پدرش در اردوی معلی مفتی الممالک بود در مراسم دولتخواهی
کوشیده بمرتبه امارت ترقی نموده میر محمد یوسف خان لقب یافت و فی الجمله تاریخ سلطنت و پادشاهی
آنحضرت در این سال فرخنده فال است و چون این خبر بمشهد مقدس معلی رسید موجب دلتنگی مرشد قلی

حال محمدخان و لشکر مشهد شده حقیقت این حال را بدرگاه معلی عرضه داشت نموده مصحوب قاصدان چاپار
باذربایجان فرستادند چون الله سبحانه و تعالی جوهر وجود آنحضرت را در مبداء خلقت درخشان
و اختر بختش را مسعود و تابان آفریده از بدو حال و اوان کودکی آنحضرت در دلهای کافه انام قرار گرفته
خلایق خواهان دولتش بودند آوازه جلوسش بهرجا رسید موجب مسرت و شادکامی میگشت
و آثار و علامات غیبی عالمیان را از جلوس همایونش مژده میداد بالجمله چون این خبر سعادت اثر
در اردو شایع گشت همگنان را موجب استعجاب میگردید چه تا غایت در دودمان صفویه چنین
امری وقوع نیافته بود راقم حروف از قاضی خان صدر الحسینی استماع نمودم که در سالی که نواب سکندر
شان در قراباغ قشلاق داشت خواجه ضیاء الدین کاشی وزیر اسکندرخان باردو آمده بود
از من سوال نمود که خبر پادشاهی شاهزاده کامران در خراسان صورت وقوع دارد یا نه من در جواب
گفتم که بلی بافواه چنین معلوم میشود و اما هنوز تحقیق نه پیوسته دیوان کمال اسمعیل در میان بود
و خواجه مشارالیه احوال شاهزاده را از آن کتاب تفال نموده در اول همین قطعه برآمد **قطعه** خسرو تاج بخش
شاهجهان : که ز تیغش زمانه پر خطر است : تخت چرخ سوی او بهر دم : مژده فتح و دولت دگر است : رای او
پیر و دولتش برناست : دست او بحر و خنجرش گهر است : آسمان دوش با خرد میگفت : که به نزدیک ما چنین خبر است :
کو بگیرد به تیغ چون خورشید : هر چه خورشید را بران گذر است : خردش گفت حد تو نبداری : عرصه او همین
قدر نیست : نه که در حسب پادشاهی او : هفت گردون هنوز مختصر است : باش تا صبح دولتش بدمد : کین اثر
خود نتیجه سحر است : بالجمله بعد از وقوع این حال امراء عباسی بجد و جهد تمام متوجه قلعه گیری گشته سعی و
اهتمام بسیار بظهور می آوردند اما درویش محمدخان بوفور عقل و مردانگی و حسن تدبیر در لوازم محافظت
و قلعه داری کما ینبغی کوشیده بیرونیان هرچند سعی مینمودند گشادی نمییافت تا آنکه مدت محاصره
بامتداد کشید و وقت قشلاق نزدیک آمده آوازه وصول لشکر عراق نیز مرسید بالضروره صلاح در کوچ
کردن دیده بی نیل مقصود از پای قلعه نیشابور برخواسته روی توجه بجانب دار السلطنه هرات آوردند
و امراء عظام رخصت یافته هریک باقطاع خود رفتند اما چون اخبار خراسان چنانچه گذشت در میدان چون
قراباغ باردوی نواب سکندرشان رسید با سلطان شاه سردار گفتگوی صلح بمیان آورده ابراهیم خان کارا

چنانچه

چنانچه سبق ذکر یافت رسم رسالت روانه استنبول نموده بودند عزیمت جانب عراق تصمیم داده کوچ بر کوچ
بمقر سلطنت آمدند و زمستان را در دار السلطنه قزوین گذرانیده در اول سال یونت ئیل بجهت دفع
فتنه خراسان و سرانجام اسباب آن سفر پرداخته فوجیان جهت احضار امرا و لشکریان باطراف و
جوانب فرستادند چنانچه در ذیل این اوراق در ضمن وقایع ایشان مرقوم کلک شیرین مقال میگردد

ذکر توجه موکب ظفرنشان نواب سکندرشان بجانب خراسان بجهت انطفاء نایره فتنه و فساد خراسانیان

چون زمستان بیلان ئیل بپایان رسیده نوروز جهان افروز سال یونت ئیل ترکی
بمبارکی و فیروزی جلوه ظهور نموده مشاطه ربیع فروردین نقاب احتجاب از رخسار نوعروسان باغ و چمن
برداشت و بهار دلگشای صلای عیش و صفا به پیر و برنا داده لوای نزهت و خرمی در صحن زمانه
افراشت شاه و شاهزاده کامکار حضور را اشتغال داشتند و نواب جهانبانی بخواستگاری صبیه
میرزا سلمان جشن پادشاهانه آراسته مجلس عقد پرداخته بروجه لایق انعقاد یافت و تکلفات
رسمی که شایسته این امر است از جانبین بظهور آمده مقرر شد که در این سال بترتیب یراق و اسباب
تجملات ضروری آن پرده نشین سرادق عزت پردازند که بمقتضای ربانی عروسی و زفاف در سال
دیگر اتفاق افتد و میرزا سلمان بدین مفاخرت سر افتخار بایوان کیوان افراشته بنشر در امر وزارت
و رتق و فتق مهمات اقتدار و استقلال یافت هرچند امرا و ارکان دولت بدین مصاهرت و
مواصلت راضی نبودند اما بنابر میلان خاطر شاهزاده رضاجو گشته اظهار اکراه خاطر خود ننمودند و چون
اخبار خراسان بنوعی که مرقوم گشت متواتر گشته پرده از روی کار امرای خراسان برخواست و آوازه
سلطنت و پادشاهی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از خراسان بعراق رسیده از درجه گمان بسر حد یقین
انجامید محمدخان و اسمعیل قلیخان و امرا که بخراسان رفته بودند از مشهد مقدس مراجعت نموده بعز
عتبه بوسی مشرف شدند و حقایق حالات خراسان را حسب الواقع معروض داشتند میرزا سلمان
و سایر دولتخواهان نواب سکندرشان و منسوبان شاهزاده عالمیان شور و شر و گفتگوی در آمده جهت
انطفای نایره فتنه و فساد خراسانیان عزیمت بساط خراسان جزم نمودند هرچند اینمعنی موافق مزاج
قورچی باشی و شاهرخ خان و بعضی از امرا نبود و در مجالس جانبی میگفتند که اعتمادی بسخن [illegible]

مبادا چون نهضت همایون بجانب خراسان مسموع رومیان گردد سنان پاشا فرصت غنیمت شمرده
در غیبت ما بجانب اذربایجان حرکت نموده فتنه و اشوب دران دیار وقوع یابد نهضت همایون بجانب
اذربایجان و دفع شر دشمن بیگانه بهتر و بصلاح دولت قاهره لایقتر مینماید و اگر پادشاهزادهٔ نامدار
کامکار را که در خراسان تشریف دارد نقد اعتبار و اقتدار زیاده شده باشد که مخالفان اوزبکیه
حسابی گیرند و امراء خراسان مطیع فرمان او باشند نقصی بدولت ابد قرین نمیرسد مرزا سلمان و
جمعی که خود را در دولتخواهی نواب جهانبانی راسخ دم میدانستند امراء مذکور را از اهل نفاق شمرده
بمضمون این مقال که تهمت این دو نبی زهوس * قبلهٔ عشق یکی باشد و بس * اسناد نفاق و خلاف
بجمعی که در رفتن خراسان تامل داشتند منسوب نموده در خلا و ملا بعرض نواب سکندرشان و شاهزادهٔ
عالمیان میرسانیدند که مطلب امراء در فسخ عزیمت سفر خراسان انست که هنگامه دو هوایی درمیانه
قزلباش گرم بود و اساس سلطنت که در خراسان طرح انداخته انهدام پذیرد که در درگاه معلی موجب
اعتبار ایشان گردد و این گفتگو باعث ان شد که امراء اکثر از حرف ممانعت لب بسته در توجه خراسان
متفق گشتند و امیرخان نیز بر سلسله و پیغام تجویز امضاء ان عزیمت نمود مجملا توجه جانب خراسان
در خاطر کل اعیان قزلباش تصمیم یافته و بجهت اطمینان قلوب طایفه استاجلو سلمان خان ولد
شاهعلی میرزا ابن برادرزاده عبدالله خان استاجلو را بمنصب دیوان بیگی باشیگری سربلند گردانیده
مقرر شد که بطریق جد و قوم خود در ضمن فرامین مطاعه مهر زند ~~فرامین مطاعه مهر زند~~ و از بنات
مکرمه شاه جنت مکان شهربانو بیگم را که بحبالهٔ او درامده بود بر وجه لایق عروسی کرده بمنزل او فرستادند
و چند نفر از امراء استاجلو را که در اردوی معلی بی الکا بودند خصوصا شاهعلی سلطان قارنجه و احمد سلطان
اسالبش اغلی و غیر ذلک را بشفقت پادشاهانه مستمال ساختند و مدد خرج سابق داده بمرافقت سفر خراسان
امر فرمودند که اگر مرشد قلیخان و امراء استاجلو که در خراسانند بر جاده خلاف مستقیم باشند بعد از دفع
ایشان امراء مذکور را در عوض تعیین نمایند و سلمان خان و امراء ریش سفیدان استاجلو متعهد شدند
که کسان معتمد بخراسان فرستاده مرشد قلیخان و امراء استاجلو را که در خراسانند و ایل و عشیرت یکدیگر
نصیحت نموده از مسلک خلاف و عصیان بطریق موافقت دلالت نمایند فرعا اختیار بنام شاهوردی بیگان

عم مرشد قلیخان که از عظماء ان طایفه در خدمت شاه جنت مکان مشیر و مشارالیه بود فشار و نیز از وجه
رایات جلال او را بدین خدمت مامور فرموده بخراسان فرستادند و چون از علی خان ذوالقدر بیگلربیگی
فارس تقصیر سابق واقع شده در بین سه سال که سفر اذربایجان اتفاق افتاد لشکر فارس
به بهانه ظهور و خروج قلندر که در کوه گیلویه واقع شده بود از یساق تقاعد نموده نیامدند رقم عزل
بر صحیفه احوال او و چند نفر از امراء ذوالقدر فارس کشیده امت بیک یوزباشی را که از عظماء ریش
سفیدان طایفه ذوالقدر بود برتبه خانی و ایالت و دارائی و امیر الامرائی ان ولایت که تخت سلیمان
و دار الملک کیان بود منصوب گردانیده امراء مجدد تعیین نمودند و حکم شد که امت خان از لشکر فارس
جمعی را بمدافعه قلندر و معاونت اسکندر خان افشار بکوه گیلویه فرستاده خود با بقیه لشکر
متوجه خراسان گشته بموکب ظفر قرین بپیوندد و فرمان واجب الاذعان عز اصدار یافت که
ولی خان تکلو حاکم همدان بیگلربیگی قلمرو علیشکر و امراء انسرحد و ولی خان افشار حاکم دار الامان
کرمان با جنود ان ولایت عزیمت یساق خراسان نموده درین سفر در موکب همایون باشند مجملا
سه ماه بهار را در دار السلطنه قزوین بعشرت و کامرانی گذرانیده ارکان دولت ابد پیوند بسرانجام اسباب
یساق خراسان پرداختند و در هنگام ارتفاع محصولات عنان عزیمت بدانصوب در حرکت امده
قورخمس خان شاملو را بحراست دار السلطنه قزوین و خدمت دولتخانه مبارکه تعیین نمودند و نشانها و
نامهها بامراء خراسان مصحوب قورچیان قم مسیر ارسال یافت که از روی اخلاص و شاهیسونی بسر
مرتضی قلیخان جمعیت کرده باتفاق او بموکب اعلی بپیوندند و فوج فوج عساکر گردون ماثر از اطراف و
جوانب در ظل رایت فیروزی ایت جمع میشدند در اندک روزی انچنان جمعیتی دست داد که در هیچ زمان
جمعیت لشکر قزلباش را بدان مثابه نشان نمیدادند در اثناء راه شاهوردی بیک یکان از خراسان
عود نموده بعضی معذرتها از جانب مرشد قلیخان و رفقا عرض نموده و در اثناء محاوره و گفتگو درشت
خوی کرده عاقبت مورد عتاب و خطاب گردیده مواخذ گشت و محمد قلی بیک ولد حسین بیک چاوشلو
قورچی تیر و کمان که از عظماء طایفه استاجلو بود درین مراتب گفتگوهای متعصب او بجانب و حمایت ایل
و عشیرت در مجمع امراء دلیرانه سخن میگفت او نیز چون صاحب داعیه و محل اعتماد نبود مواخذ گشت سلمان خان

و ریش سفیدان استاجلو باغوای معاندان و دوستی شاهزاده عالمیان هردو را بقتل آوردند اما علی قلیخان
و مرشد قلیخان آوازه ورود لشکر عراق شنیده در رکاب مقدس شاهزاده گیتی ستان اعنی حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی از دار السلطنه هرات بیرون آمده امراء عظام که با ایشان عهد و پیمان بسته موافقت
حضرت اعلی و مخالفت نواب سکندرشان اختیار نموده بودند بر سر ایشان جمعیت نموده متوجه
تا مشهد مقدس معلی آمده بجهت بی انتظامی احوال مرتضی قلیخان و قلت اعوان و انصار او در چمن
رادکان طایفه جانی قربانی را که از اتباع مشار الیه بودند نهب و غارت نمودند و غرض آوردن لشکر بانی
بسر آن طایفه تغیر و تبدیل مشار الیه بود و همت بران گماشته بودند که وجه اموال او را از برگ و بار
خالی گردانند در خلال این حال مخبران خبر ورود لشکر عراق رسانیدند و مجال آن اندیشه تنگ
گردیده از راه جبال ارغیان تا بلدة المومنین سبزوار آمدند در حینی که موکب همایون نواب سکندر
شان بدامغان رسید ایشان در سبزوار بودند با وجود قوت و قدرت لشکر عراق که اضعاف
مضاعف آن گروه بود از دلیری لشکر خراسان و آمدن ایشان تا سبزوار خاطرها مکدر و پریشان گردید
گمان مردم آن بود که فیما بین آن دو گروه در همان چند روز مقابله و مقاتله واقع میشود و اکثر عظما
و ریش سفیدان این جنگ را مکروه میشمردند زیراکه طوایف قزلباش را اقربا و خویشان بیکدیگر
آمیخته جمعی در آن طرف و جمعی درین طرف بودند و امراء صلاح اندیش خصوصا قلی بیک قورچی باشی
و شاهرخ خان سخجانی که مشعر بر ترک مخاصمت بود صدور می یافت اما میرزا سلمان امراء مذکور را با نواب
جهانبانی از اهل نفاق شمرده اسناد دورنگی بایشان مینموده و ایشان بمصلحت وقت باظهار
ما فی الضمیر زبان نمیتوانستند گشاد روزی که اردوی همایون در مزینان نزول اجلال نموده بود
خبر موافقت خراسانیان در اردو شیوع یافت تبیین این مقال آنکه چون علی قلیخان و امراء عباسی
بسبزوار رسیدند از ورود موکب همایون پادشاهی و کثرت ازدحام لشکر عراق خبر یافتند دانستند
که مقابله با آن لشکر بیشمار بیرون از حیز قوت و قدرت ایشانست صلاح حال خود در آن دیدند که
عنان از محاربه پیچیده هریک بالکاء خود رفته قلاع خود را مستحکم سازند و بلوازم قلعه داری پردازند چه
ظاهر بود که لشکر عراق را بجهت استیلای مخالفان یومیه در خراسان زیاده از شش ماه قدرت توقف

بست و تعلق بر آن موقوف فکر درست و تدبیر صایب خردان نمود مرشد قلیخان بتحصن قلعه تربت اقتباس نموده
متوجه آن صوب شد و علی قلیخان و امراء هرات و غوریان و اردو در رکاب سعادت انتساب شاهزاده
جهان ستان بدار السلطنه هرات رفتند و رایات نصرت آیات متعاقب ایشان در حرکت آمده
مرتضی قلیخان و اکثر امراء خراسان بموکب ظفر قرین پیوستند و چون مراجعت علی قلیخان و تفرقه امرا
و اتباع ایشان و خبر تحصن مرشد قلیخان در قلعه تربت بسمع همایون رسید ارکان دولت قاهره صلاح
در آن دیدند که اول حال خاطر از مهم او فارغ سازند تا او در آن قلعه باشد بمهم دیگر نپردازند لهذا بجانب
تربت در حرکت آمده چون بپای قلعه رسیدند اطراف و جوانب قلعه را فرو گرفته احاطه نمودند و سیبها
بر امرا و عساکر و اویماق تقسیم یافته شروع در لوازم قلعه گیری کرده محصوران هم باهم قلعه داری پرداختند
و در اندک قولهای عظیم ترتیب یافته جوالا بلند ساختند و میرزا سلمان و امراء تکلو و ترکمان زیاده از دیگران
سعی و اهتمام میکردند و مرشد قلیخان و اهل قلعه در محافظت و قلعه داری کما ینبغی بوده در مدافعه میکوشیدند
و بسیار یکجا آثار جلادت و مردانگی بظهور می آوردند بمرتبه دلیرانه بسیبه ریخته اردوغدی خلیفه تکلو را
که از امراء معتبر آن طایفه بود بقتل آوردند و طهماسب قلی بیک ولد قورخمس خان شاملو نیز که ایشیک آقاسی باشی
نواب جهانبانی بود در سیبه بقتل آمد مجملا تا شش ماه از جانبین بازار محاربه و مصادمه گرم بود و محصوران
باستظهار بعضی از بیرونیان کوششهای مردانه کرده اثری بر سعی موفوره بیرونیان مترتب نگشت
و الحق بعضی از دولتمندان خصوصا قلی بیک قورچی باشی و شاهرخ خان از بیم خونریزش راضی نبودند که
قلعه بقهر و غلبه مفتوح گردد در خفیه با آقایان و ریش سفیدان گفت و شنید مینمودند که شاید مهم بصلح و
صلاح فیصل یابد فسادی که بسعی ساعیان رو داده بصلاح انجامد و قدرت اظهار آن نداشتند تا آنکه
زمستان در پای قلعه بپایان رسانیدند و نوروز عالم افروز سال فرخ فال قوی ئیل ترکی ورود سعادت
نموده سلطان چهار بالش ایام لوای عظمت و کامرانی در بیت الشرف افراخت و مدت محاصره بطول انجامیده
مردم از جانبین بستوه آمده بودند ریش سفیدان دولت قاهره که از هر اویماق بودند خصوصا شاملو
و استاجلو و غیرهم ازین مقوله حکایات در حضور میرزا سلمان و صنادید امراء و اعیان دولت بمیان آورده
طبایع اندکی بمصالحه راغب گشت و اول حال که این گفتگو بمیان آمد ارکان دولت قاهره از زمره امراء شید بیک

کمونه وازسادات وعلما میرابدال ولی اخوقاضی معسکر را باتفاق چند نفر از ریش سفیدان صلاح
اندیش بقلعه فرستادند که مرشد قلیخان را نصیحت نموده بموافقت نواب سکندرشان ونواب
جهانبانی دعوت نموده از مخالفت تحذیر نمایند مشارالیه چند روز فرستادگان را از در قلعه نگاهداشته
از قضیه بقتل اوردن شاهویردی بیگان عم او اظهار ازردگی بسیار کرده سخنان حضرات وبعفو
واغماض ارکان دولت اعتمادی نمینمود تا انکه شاهرخ خان مهردار ذوالقدر ومت خان حاکم فارس
با کل طایفه ذوالقدر متکفل مهمات او گشته از حضرت اشرف ونواب جهانبانی التماس عفو
زلات وتقصیرات مرشد قلیخان نمودند بعد از استجازه شاهرخ خان بقلعه رفته با مرشد قلیخان
ملاقات نمود وچون محصوران از قلعه داری بتنگ امده بودند مصلحت وقت درها را گشوده ابواب
ستیز را مسدود ساختند بعد از تکرار امدشد مرزا سلمان وعظمای امرا نیز در جوار قلعه بمرشد
قلیخان ملاقات کردند واو در اخلاص غلامی نواب سکندرشان وشاهزاده عالمیان تجدید عهد وپیمان
کرده با یمان موکد ساخته قرار یافت که اردوی معلی از پای قلعه کوچ کرده چند روز او را امهال دهند
که تهیه سامان کرده بدرگاه معلی اید وچند نفر از اقوام وریش سفیدان خود را در موافقت مرزا سلمان
وامرا بپایه سریر اعلی فرستاد که استدعای عفو تقصیرات او نمایند فرستادگان بوسیله امرای مصلحت
بشرف سجده اشرف نواب جهانبانی مشرف گشته مقضی المرام عود نمودند واز انجانب مناشیر عاطفت
باسم مرشد قلیخان مشعر بر عفو زلات وتذکار حقوق خدمت چندین ساله شاهقلی بیگ بکاول والد
مشارالیه که در هرات لله نواب سکندرشان وفرزند ارجمند سعادت نشان بود عز ورود یافته باخلع
فاخره ارسال داشتند واز پای قلعه کوچ کرده در محل مناسب که مابین طریق دارالسلطنه هرات ومشهد
مقدس معلی بود نزول اجلال نموده منتظر ورود مرشد قلیخان بودند که عزیمت جانب هرات بی اختیار
دست داد **ذکر توجه موکب همایون بجانب دارالسلطنه هرات وبیان محاربه لشکر عراق وخراسان
در غوریان وانهزام لشکر خراسان بتقدیر خالق کون ومکان** در هنگامی که اردوی معلی از پای قلعه
کوچ کرده متوجه هرات بود در اثنای راه خواجه عبدالمومن هروی که از اقوام خواجه افتخار منشی بود از دارالسلطنه
هرات رسیده خبر رسانید که علیقلیخان وامرا واتباع که در بلده فاخره هرات بودند بمعاودت مرشد قلیخان

دررکاب مقدس شاهزاده جهان ستان اعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از شهر بیرون امده در غوریان
رحل اقامت انداخته اند واز کیفیت وکمیت لشکر استفسار شده زیاده از هفت هشت هزار نشان
نداد مرزا سلمان محل استعجاب گشت که با این مایه مردم چگونه بمقابل عساکر نصرت نشان کرده برابر
ایشان نتوانند امد وچه معاونت بمرشد قلیخان توانند کرد خواجه مذکور تقریر نمود که مطلب ایشان
از بیرون امدن انست که موکب همایون بعزم رزم ایشان از پای قلعه تربت کوچ کرده مرشد قلیخان
از تنگنای محاصره خلاص یابد وچون موکب اقبال پادشاهی بغوریان قریب گردد کوچ کرده خود را
بقلعه هرات رسانند چه ظاهر است که هرگاه قلعه تربت در شش ماه مفتوح نگردد تسخیر قلعه سپهر اساس
هرات که از قلاع مشهوره افاق است در عرض یکسال صورت پذیر نخواهد بود ولشکر عراق را جهت
استیلاء رومیه ومشاغل عظیمه سرحد اذربایجان مجال توقف خراسان نیست بالضروره مهم بر وجه
دلخواه ایشان خواهد یافت واین تدبیر در نظر عقلا پسندیده نمود اما چون مقدر الهی خلاف ان بود
صورت دیگر روی نمود مفصل این مجمل انکه مرزا سلمان وهواخواهان نواب جهانبانی خصوصا اسمعیل
قلیخان با علیقلیخان بجهت قتل ولی خلیفه بدر او خصومت میورزیدند وولی خان تکلو واعیان ان طبقه که
با طایفه شاملو واستاجلو عداوت قدیم داشتند بعد از اطلاع بر احوال امرای عباسی اندیشه نمودند
که چون علیقلیخان هنوز از کوچ کردن اردوی ظفر قرین از پای قلعه تربت مطلع نیست عنان عزیمت بجانب
غوریان معطوف داشته بر سبیل ایلغار خود را بایشان رسانند که شاید ذات مقدس حضرت اعلی
وعلیقلیخان از ایشان اورند چه محتمل بود که هرگاه خبر برخواستن از پای قلعه تربت بعلیقلیخان رسد باحتمال
امدن بجانب هرات در غوریان توقف ننموده خود را بشهر انداخته بتهیه اسباب قلعه داری پردازد فی الفور
اینمقدمه را با نواب جهانبانی در میان نهاده تاکید نمودند که همان روز با والده نامدار قرار ایلغار دهد ویک لحظه
تاخیر جایز ندارد نواب جهانبانی در مجمع اظهار این اراده در خدمت نواب سکندرشان کرده بایلغار عازم
وجازم گشتند وامرا وارکان دولت از بیم طعن متقربان لب از گفتگوی ممانعت بسته سر رضا جنبانیدند
در همان مجلس ولی خان تکلو با جمعی دیگر از امرای تکلو وترکمان وغیرهم بچرچیگری معین شدند واین خبر در اردو
شایع گشته لشکریان بتقبیل اسبان وانجام ضروریات ایلغار پرداختند ودریای لشکر چون بحر اخضر در تموج امد

و امرای عظام طوعاً و کرهاً در رکاب اشرف نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان روی براه آورده
تا کنار سر پل لحظه از سکر و الوار نیاسوده آن مسافت بعیده را دو سه شبانه روز طی نموده صبح
روز چهارم که هنوز تلبیس بلباس عباسیان بود قراولان لشکر ظفر قرین بر کنار سر پل رسیدند و قراولان
اردوی علیقلیخان واقف گشته خبر ورود لشکر رسانیده علیقلیخان دران حال حمل بر کذب آن خبر
نموده زیرا که لشکر عراق را در پای قلعه تربت گمان داشت و از انجا تا کنار پل مسافت بعید بود اما چون
صبح کاذب طلیعه صبح صادق گشت و غلغله عبور لشکر از کنار سر پل برخاست علیقلیخان و امرا
رفیق او سوار شده چرچی قرار داده قول دست راست و دست چپ آراسته مستعد رزم و
پیکار گشتند و اردوی خود را کوچانیده بر سر پل بازداشتند ازین طرف لشکر ظفراثر بعضی
از سر پل عبور نموده بعضی دیگر از آب معبر یافته عبور نمودند و مبارزان طرفین بیکدیگر ملاقی
گشتند و معرکه رزم گرم گشت و طایفه شاملو و اتباع ایشان لحظه بمدافعه مشغول گشته آثار جلادت
بظهور رسانیدند و چون لشکر عراق ده برابر خراسانیان بودند اندک زمانی پای ثبات استوار
داشته کوشش مردانه نمودند اما چون کوکبه اقبال نواب سکندرشان و چتر همایون فال شاهزاده
جهانبان با قشونهای آراسته نمایان شدند و چشم علیقلیخان و لشکریان او بان لشکر بیشمار افتاد
دستشان از کار و کار از دست رفته از هجوم مبارزان و ازدحام لشکریان صفوف سپاه ویران شد
و شکست خورده روی بوادی هزیمت نهادند غازیان قزلباش که بیکدیگر میرسیدند بجهت تعصب
قزلباش و هم کیشی در کشتن و بستن زیاده اهتمامی نمیکردند اما طایفه تکلو بر خلاف دیگران بمکافات
شمشیر در طایفه شاملو و استاجلو نهاده بسیاری از آن طایفه را بتیغ انتقام گذرانیدند و اردوی ایشان
بغارت و تاراج رفته ترکمان و تکلو چون باموال و اسباب رسیدند اندکی دست از تعاقب باز کشیدند
و بغارت و یغما مشغول شدند و نواب سکندرشان و نواب جهانبانی بمعرکه رسیده چون از حرارت هوا
و مشقت ایلغار پیاده و سوار را طاقت طاق شده مراکب مانده از رفتار بود در همانجا فرود آمده در
همان شب مرتضی قلیخان و جمعی از امرا بدار السلطنه هرات فرستادند که خود را بشهر رسانیده شهر را ضبط
نموده منتظر ورود رایات جلال باشند اما علیقلیخان بعد از انهزام از شاهزاده فلک مقام اعنی حضرت اعلی

جدا

جدا افتاده از راه دیگر بیرون رفت و حضرت اعلی بنفس از راه دیگر عزیمت هرات نمودند و اکثر امرای معتبر
که در رکاب اقدس آنحضرت بود شربت مرگ چشیده جان ازان ورطه خونخوار بیرون بردند از عظمای
مغیران که دران جنگ بقتل رسیدند ابوالفتح خان شاملو و الداغ بوغان و قباد خان قاجار و حاجی
سلطان جغتای مشهور بکوتوال و از اهل قلم میرزا محمد کرمانی وزیر سلطان حسین خان که دران حین
وزیر حضرت اعلی شده بود و از گرفتاران ابراهیم خان برادر رشید قلیخان و خوشنجه خان و خواجه افضل
وزیر علیقلیخان و خواجه علی خان کلانتر و غیره لک بودند و جمعی کثیر از میرزاها که گرفتار شده بودند
میرزا سلمان بخلاف رضای امرا در قتل ایشان مبالغه نمودند بر متنفسی ابقا نمیکرد و هر کس را که امرا بمبالغه
درخواست اقوام و خویشان ایشان که با لشکر امتحنه بود التماس مینمودند او برغم امرا حکم قتل
میکرد و بدین جهت مجدداً میانه میرزا سلمان و امرا غبار نقار ارتفاع یافت بالجمله نواب شاهزاده نامدار
دها جبران گردون اقتدار اعنی حضرت اعلی با چند نفر از فدایان جان نثار راه هرات پیش گرفته
با وجود حداثت سن و خوردسالی بدلالت خرد خدا آفرین از جمعی که مظنه بی اخلاصی داشتند جدا شده
ارباب نفاق را از خود دور کردند و چون منشور دولت و اقبال آنحضرت بطغرای غراء تؤتی الملک من
تشاء توشیح و تزیین یافته بود در ضمان صحت و سلامت نصف شب شده بود که داخل قلعه هرات
شدند و جمعی از فدایان شاملو که در شهر مانده بمحافظت شهر و کوتوالی قلعه مامور بودند از مقدم همایون اظهار
بشاشت و خرمی بی اندازه کرده بشکرگذاری سلامتی ذات اشرف قیام نمودند خاطر لطیف آنحضرت
از جدائی علیقلیخان آرام نمیگرفت و مشخص نبود که بر سر او چه آمد با کمال دل نگرانی چشم براه انتظار داشتند
که در همان شب پاسبانان دروب قلعه مژده ورود جناب خانی رسانیده موجب مسرت و خوشحالی تمام
گردید و چون جناب خانی بدولت و کامرانی بشهر رسید بشرف ملازمت اشرف رسیده سلامتی
ذات اشرف سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده اظهار فرح و انبساط کرد جمعی کثیر از گریختگان معرکه بهرات
جمع شده در استحکام برج و باره و فصیل و دروازه کوشیدند و دل بقلعه داری نهاده بترتیب اسباب آن مهم
مشغول گشتند و دران شب بعد از ورود حضرت اعلی و جناب خانی مرتضی قلیخان پرناک و اسماعیل قلیخان شاملو
با جمعی دیگر از امرا و لشکریان که روانه دار السلطنه هرات شده بودند ایلغار نموده دیرگاه بدار السلطنه هرات

رسیده در مدرسه پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا فرود آمدند و چون از کثرت تردد ایلغار بهبها از کار
افتاده قوت و قدرت تردد و حرکت در راکب و مرکوب نمانده بود آنشب در مدرسه میرزا استراحت
نمودند که صباح داخل قلعه شوند صبحی که اراده دخول هرات نمودند دروب را مسدود و برج و باره را
مستحکم و مضبوط یافتند چون حقیقت معروض نواب سکندرشان و امرا گردید زبان اعتراض بر مرتضی
قلیخان در قفا دراز کردند که چرا در همان شب پیش از رسیدن نواب شاهزادگی و علی قلیخان شما
خواب را بر خود حرام کرده داخل قلعه نشدید و الحق این تکلیف مافوق الطاقت بود چه اکثر اسبان
بجهت ایلغار چندروزه و ترددات جنگ دکربا و حرارت هوا از کار مانده قدرت ایلغار چه که
قوت رفتار نداشتند چگونه ممکن بود که در یکشب از غوریان بیشتر از حضرت اعلی و علی قلیخان
که اسبان آسوده داشتند بهرات رسند بالجمله اردوی معلی متعاقب کوچ کرده بدار السلطنه مذکور
رسید و مدرسه میرزا بجهت دولتخانه شاهی و نواب جهانبانی و بیوتات خاص تعیین یافت
میرزا سلمان در جوار دولتخانه منزل گزید و امراء عظام هر طایفه با جمعی از اتباع بطرف یک دروازه رفته
فرود آمدند و شهر هرات را کاحاطة الهاله بالبدر در میان گرفتند و میرزا سلمان جد و جهد تمام در تسخیر قلعه
هرات نموده زبان تشنیع و سرزنش بامرا دراز کرده ایشانرا نسبت بنواب جهانبانی بنفاق و
شقاق متهم میداشت تا آنکه امرا از دست و زبان او بجان آمده در قصبه قتل او اتفاق نمودند و عاقبت
سر در سر دولت و بزرگی که چندروزه نهاده در همان ایام در دست امرا بقتل رسید **ذکر کشته شدن**
میرزا سلمان و مصالحه علی قلیخان و معاودت اردوی ظفرنشان بمقر سلطنت ابدبنیان
چون میرزا سلمان صبیه خود را بحباله نواب جهانبانی در آورده خاطر از قتل حسین بیک وزیر و همشیره او
و دیگر امور که مکدر خاطر انور شاهزاده عالمیان شده بود فی الجمله جمع نموده بود و میرزا عبدالله پسر بزرگ او
وزیر نواب جهانبانی و میرزا نظام پسر کوچکتر مقرب الحضرة انیس و جلیس بود خود را از فدویان نواب
جهانبانی شمرده زیاده از دیگران اظهار یکجهتی و هواخواهی میکرد و همیشه اعاظم امرا و ارکان دولت قاهره
بتخصیص قلی بیک قورچی باشی و شاهرخ خان مهردار و محمد خان ترکمان را بتقصیرات و نفاق و
شقاق متهم داشته خاطرنشان نواب جهانبانی کرده بود که تا این سه مدبر در میانند کلشن دولت نواب

جهانبانی را طراوت و آب و رنگی نخواهد بود و گاهی بکنایه از این مقوله حکایات در مجلس میگفت و خود ستائی
میکرد و مفسدان اردو خصوصا تاجیکان صاحب داعیه با امرا در خفیه ملاقات نموده این مقدمات را خاطرنشان
میکردند و بعد از فتح غوریان سررشته عقل را از دست داده تحکمات با امرا میکرد و ایشانرا بنفاق متهم
میداشت و امرا از اطوار نواب جهانبانی تفرس نمودند که سخنان میرزا سلمان عنقریب موثر خواهد بود
و در دفع او که محرک این ماده بود مصمم گشتند و منتظر فرصت بودند درین اثنا میرزا سلمان اراده سیر کار
زرگاه کرده براق و اسباب جشن عالی بانجا فرستاده و جمعی از ندما و مطربان و مصاحبان و مردم
اهل طبع اردوی معلی را دعوت نمود که در روز معهود جشن ملوکانه آراسته با ایشان صحبت دارد
و امراء عظام و پسران و برادران و برادرزادگان خود که از جهلا و دیوانه خردان اردو بودند قرار دادند
که چون میرزا سلمان بکارزار رود بانجا رفته مهم او را باتمام رسانند و در روز معهود میرزا سلمان
با جشن و لشکر خود سوار شده متوجه کارزارگاه شد و تعیین کردها را امرا که مقدم ایشان یوسف خان
ولد قورچی باشی و دولتخان ولد محمد خان و خلیل سلطان برادرزاده شاهرخ خان و امثال ذلک
بودند با گروه انبوه از راه دیگر بقصد قتل و بمقصد شتافتند شخصی از آن مردم در حوالی کارگاه آمده
میرزا سلمانرا ازین حال آگاه گردانید و او فی الفور عطف عنان کرده در کمال اضطراب رو بجانب شهر نهاد
و جمعی کثیر از ملازمان او که همراه بودند باتفاق او رو براه آوردند میرزاها و عظام بکارزارگاه رسیدند و
از مراجعت میرزا سلمان آگاه گشته از عقب او روان شدند و میرزا سلمان از گرد راه بدولتخانه رفته بحجره
نواب سکندرشان و نواب جهانبانی رسیده ایشانرا از قصد امرا آگاه کرد نواب شاهی باحضار امرا
امر فرموده بعد از آنکه جمیع امرا و ارکان جمع آمدند از امرا سوال کرد که سبب چیست که با میرزا سلمان که
وزیر و معتمد علیه ماست در مقام در آمده اید امرا در اول حال انکار کرده گفتند که ما را از و شکایتی نیست
و اگر جهلا و اوباش قزلباش بی ادبانه سلوک کرده باشند ما بدان رسیده هر کس را که باعث فساد شده باشد
بجزا رسانیم درین اثنا ان مجموعه در مدرسه میرزا جمع آمده شورش و غوغاء عظیم نموده کس باندرون
فرستادند که میرزا سلمان مخرب دولت و دشمن قزلباش است و ماده نزاع و خلاف قزلباش عصیان
و طغیان امراء خراسان همه اوست چون کار بانجا رسید امراء عظام نیز بقدر از این مقوله حکایات گفتند و

و عرض کردند انکه میرزا سلمان مرد جنگ نیست و غیر رتق و فتق مهمات و امور حساب و معاملات دیوانی
چیزی ازو متوقع نبود با او نسبت نداشت که صاحب جیش و لشکر گشته برای خود دخل در امور
سلطنت نموده باعث فتنه و فساد گردد حالا که قزلباش پرده از روی کار برداشته با او در مقام
درامدند اولی انست که او دامن از منصب وزارت درچیده ترک مهمات نماید مشار الیه اگرچه مرد عاقل
بود و میدانست که این امور ساخته و پرداخته امراست و بدون قتل او بچیز دیگر راضی نخواهند شد و ملاحظه
نمود که مهم او منجر بدان شد که این حکایات در خدمت شاه و شاهزاده مذکور گردید اما از تعلقی که
ادمی را بحیات می باشد و قطع تعلق از حیات نمیتواند کرد راضی بدان شد که ما یعرف او را گرفته گذارند
که در محلی ساکن گردد درین اثنا امرای عظام دعای دولت پادشاهی گفته برخواستند و یکی از امرا
با جمعی تعین کردند که امشب کشیک میرزا سلمان نگاهدارند که فردا در باب او هرچه امر و اشاره نواب
کامیاب اشرف باشد چنان نماید چون میرزا سلمان در ازدیاد دولت و اقتدار نواب جهانبانی
سعی مینمودند و بحسب ظاهر خود را از فدویان او میشمرده میخواست که انحضرت را در مملکت موروث شریک
و سهیم نباشد از وقوع این حال دغدغه عظیم بخاطر شریفش راه یافته معتمدی نزد اعاظم امرا فرستاده
از مکنون خاطر ایشان استفسار نمود ایشان قسم بذات الله تعالی یاد نمودند که اصلا فتوری
در اخلاص و بندگی ما نشده و عهد و پیمانی که با نواب شاهی و شاهزادگی بسته ایم پایدار و استوار
غایتش چون میرزا سلمان همیشه محرک ماده فساد نموده خاطر مبارک ایشانرا از ما و دولتخواهان
منحرف میسازد ریش سفیدان قزلباش بوزارت و اقتدار او راضی نیستند و در باب او نیز
هرانچه امر و اشاره عالی باشد مطیع و منقادیم چون نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان
خاطر شریف از کید و نفاق امرا جمع نمودند و باطنا از میرزا سلمان زیاده رضایی نداشتند راضی شدند
که در باب او بروفق رضای امرا عمل نمایند روز دیگر جمیع امرا در خانه قلی بیگ قورچی باشی جمع آمده
کس بخدمت اشرف فرستاده میرزا سلمانرا برده در منزل قورچی باشی محبوس ساختند و اموال
و اسباب او بحیطه ضبط درامده میرزا عبدالله و میرزا نظام پسران او مقید و ماخوذ گشتند و چند روز
تفحص اسباب و ما یعرف او کرده چون خاطر از آن جمع گردید وجود او را با وجود معزولی موجب انعدام خود

دبغار او را مستلزم فنای خود دانسته او را بدست قورچیان دادند طهماسب قلی بیگ موصلوی یوزباشی
قوم علیا جناب سلطانم مادر رحم نشده دیگران با تمام کارش پرداختند ع عجب سر امد این
کاخ دل اویز : که چون جا گرم کردی گویدت خیز : سبحان الله ادمی انچه خیر خود میداند عاقبت شر نتیجه
میدهد و منجر اید و سعی هرچه میرزا سلمان مصروف انکه بنیان دولت خود را استحکام میدهد وسایل
انگیخته نواب جهانبانی را داماد خود ساخت و باین مواصلت عروس عمر و دولت را سه طلاق بر گو
چادر بسته باعث قطع رشته حیاتش گردید جد مشار الیه بصد خواری و مذلت بر خاک هوان
افتاده بود اخر الامر بموجب صدور و علما نعش او را بمشهد مقدس معلی نقل نموده در روضه مقدسه
مدفون گشت مشار الیه از طبقه جابریه از اشراف و اعیان اصفهان است که سلسله نسب خود را بجابر
بن عبدالله انصاری میرساند شمه از احوال او در طی حالات وزرا و ارباب قلم زمان شاه جنت مکان
سمت تسطیر یافته والحق بوفور قابلیت و فضایل و کمالات از امثال و اقران ممتاز بود در زمان نواب
سکندرشان بمساعدت بخت فرخفال پای بر معارج دولت و اقبال نهاده زیاده از مرتبه وزرا
اقتدار و استقلال یافت و باعتقاد انکه در حدوث وقایع و ورود سوانح کثرت عبید و خدم و خیل
و حشم دافع شمشیر قضا و سپر تقدیر میبوده بدین خیال محال متابعت نفس اماره اختیار نموده
صاحب جیش و لشکر و حشم و طبل و علم گردیده با امرای ذی شان غالبانه سلوک نموده مفوق در حساب
میبحث تا انکه از نتایج اعمال ناصواب بهوا پرستی باور رسید رتبه شاعری و سخن سرایی را بفنون کمالات
اراسته فهم و فطرت عالی و طبع سلیم و ذهن مستقیم داشت و اشعار ابدار بدیهه ازو بسیار سر میزد و اکثر
اوقات در اثنای مشاغل امر وزارت و کثرت و ازدحام ارباب حاجات عرایض مردم اهل را بنظم جواب
نوشته قطعه و قصیده بدیهه بقلم طبیعت بی فکر و تامل بر صحیفه بیان می نگاشت و در ان چند روز که بقتل رسید
غزلی گفته بود که مقطعش اینست ع خوبرویان چو سر کشتن سلمان دارید : بهتر انست که اندیشه او زود
کنید : این دو سه بیت نیز از اشعار او ثبت افتاد که در حین محاصره قلعه تربت گفته بود ع بازم زیار وعده
دیدار میرسد : دل در طپیدنست مگر یار میرسد : سلمان اگر رسید بلای از آن مثال : گر عاشقی بلا بتو بسیار
میرسد : این غزل را جواب غزل مولانا محتشم کاشی بسیار خوب گفته بمطلع و حسن مطلع اختصار نمود

عنان حسن بخیمان فتنه باز مده بدست مردم پرفتنه اختیار مده ز زلف پرده برخسار لاله‌گون
مفکن کلید گنج سعادت بدست مار مده القصه بعد از وقوع این قضیه امرای عظام عاقبت
اندیش کرده از نواب جهانبانی استدعای نمودند که بنابر اطمینان قلوب ایشان صبیه
او را مطلقه سازد نواب جهانبانی اجابت ملتمس امرا کرده رضا بطلاق داد از اموال و املاک او
بعضی بدیوان اعلی منسوب گشته بعضی دیگر بقورچیان عظام اختصاص یافت و یکدو ماه
درامر محاصره هرات فی الجمله تردد و اهتمام میکردند درین اثنا خبر موحش از جانب آذربایجان
رسید که فرهاد پاشا نامی از جانب سلطان روم و فرمانفرمای آن مرز و بوم سردار شده لشکر
بجانب آذربایجان کشیده و در آن سرحد نیران فتنه و آشوب اشتعال دارد ارکان دولت قاهره ازین خبر
بی آرام گشته صلاح در آن دیدند که با علی قلیخان طرح صلح افکنده عنان عزیمت بصوب عراق و
آذربایجان انعطاف دهند شاهرخ خان مهردار درمقام رفع غایله کلفت و نزاع درآمده خود یکه و تنها
بپای قلعه رفته با علی قلیخان ملاقات نموده گفتگوی مصالحه درمیان آورد خان مذکور خود طالب این امر
بود بعد از قیل و قال قواعد مصالحه فیمابین بدین قاعده تمهید یافت که علی قلیخان پسر بزرگ خود
ولیخان میرزا را که درانوقت دوازده ساله بود بیرون فرستاده عریضه ضراعت آمیز بخدمت اشرف
مصحوب پسر ارسال داشته عرض نماید که خمیرمایه این فساد مرزا سلمان بود و چون او دفع شد
ما همان غلام و غلام‌زاده این درگاهیم و عذر تقصیرات گذشته خواسته بجهت رعایت ادب
و ملاحظه طریق انیق صوفیه صفویه و حرمت پدر نامدار و برادر و برادر بزرگوار در خراسان بدستور
خطبه سلطنت و پادشاهی باسم نواب سکندرشان خواهد شد نواب جهانبانی را که فرزند
اکبر و ولیعهد دانند و مملکت خراسان بدستور بشاهزاده گیتی ستان یعنی حضرت اعلی شاهی
مسلم بوده باشد و پیشکش لایق بیرون فرستاده ملتمساتی که داشته باشد عرض نماید که بوساطت
نیکخواهان بعز انجاح اقتران یابد اگرچه امرای تکلو خصوصا ولیخان راضی باین معنی نبودند اما چون انواع
صلاح اندیشی درضمن این مصالحه منطوی بود مسیب خان شرف الدین اغلی تکلو که ریش سفید
و بزرگزاده آن طایفه و مرد سلیم النفس صلاح اندیش بود بمصالحه راغب ساختند و ولیخان را

ازعناد

ازعناد و لجاج گذرانیده چون ماده نزاع و خصومت میانه علی قلیخان و اسمعیل قلیخان قتل ولی خلیفه
پدر او بود و سلطان حسین خان پدر علی قلیخان درعوض او کشته شده بود و قتل با فراطی که درجنگ
غوریان واقع شد جمعی کثیر از طایفه اوجی شاملو که عشیرت و اقربای جانبین بودند و از عناد و لجاج این
حرف دو فساد نتیجه نداشت اسماعیل قلیخان را نیز بمصالحه راغب ساختند علی قلیخان نیز صلاح حال
در اذعان این مقدمات دانسته شرایط مذکوره را قبول کرد اما التماس که چون میانه ایشان و مرتضی قلیخان
عناد و لجاج از حد گذشته اصلاح پذیر نیست او را بعراق برده حکومت مشهد مقدس معلی را بدیگری از
امرای عظام که مردود و لنمند خیراندیش باشد عنایت فرمایند مجملا شاهرخ خان پای درمیدان مصالحه نهاده
اول بدلایل معقول نواب سکندرشان و نواب جهانبانی را بمصالحه راغب ساخته مراجعت بمقر
سلطنت و انتظام مهمات آذربایجان را اصوب و بصلاح دولت اقرب وانمودند و بعد از استجازه
از موقف سلطنت و اقبال شاهرخ خان اسماعیل قلیخان را همراه خود بدرون قلعه برده با علی قلیخان
صلح داد و روز دیگر علی قلیخان عرایض اخلاص مشتمل بر عجز و نیاز و تذکره حقوق خدمت ماضی بخدمت نواب
سکندرشان و نواب جهانبانی فرستاده درباب قضایایی که وقوع یافته بود بمعاذیر دلپذیر تمسک
جسته کلامندیها از عدم اشفاق ارکان دولت قاهره و تسلط میرزا سلمان و بدسلوکی مرتضی قلیخان
بظهور آورده شرایط صلح را موکد بیمین گردانید اما چون منشور خلافت و فرمانروایی حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی در دیوان نحن قسمنا بتوقیع وقیع انا جعلناک خلیفة فی الارض زیب و زینت یافته بود اثری
بر شرایط مذکور مترتب نگشت و جز حرف و صوتی بر زبان نگذشت بالجمله حسب الدعای امرا و ارکان دولت
مطالب و ملتمسات علی قلیخان حسب المرام بعز انجاح مقرون گردیده تشریفات فاخره بمشار الیه و امرا
تابین او عنایت شده از جانب نواب سکندرشان بلقب ارجمند فرزندی ملقب گشت و بجهت حضرت اعلی
از پدر والاگهر و برادر نیک‌اختر هدایا و تنسوقات ارسال شد و ولیخان میرزا پسر علی قلیخان در سلک ملازمان
رکاب اعلی نواب جهانبانی انتظام یافت و قریب بچهار ماه از نوروز سلطانی گذشته بود که طبل رحیل
کوفته از دارالسلطنه هرات کوچ کردند و چون در مشهد مقدس معلی نزول اجلال واقع شده بشرف زیارت
آستان ملایک آشیان سلطان روضه رضا علیه و آبائه التحیة والثنا فایز گردیدند حسب الرضا علی قلیخان

وبجهت تالیف قلوب مرشد قلیخان وطایفه استاجلو مرتضی قلیخان را از حکومت مشهد عزل کرده بایالت
سلمان خان که نواده عبدالله خان وبزرگزاده طایفه مذکور بود دادند وایالت استراباد بمرتضی قلیخان
نامزد شده ولایت دامغان وبسطام داسباب عزت عامری وهزار جریب علاوه آن شد وشاه
قلی سلطان قارنجه را که از عظام طایفه استاجلو ومرد مدبر کاردان بود نایب سلمان خان کرده
ولایت جام باو اختصاص یافت مجملا ارکان دولت قاهره مهمات خراسان وخراسانیان را بمقتضای
وقت کرده روی توجه بعراق آوردند ودرین بازگشتن دوربینان بساط دولت واگاهی نفرش نمودند
که مجددا سلطنت ملک خراسان که شاهزاده جهانستان یعنی حضرت اعلی تعلق گرفت وعنقریب
لوای دولتش ارتفاع یافته آفتاب اقبالش برکل عرصه ممالک خواهد تافت هرکس از امرا ومردم
خراسان در وقت توجه رایات جلال اظهار دولتخواهی نواب سکندرشان نموده بود از امداد ایشان
مایوس گشته باندیشه عواقب امور بفکر تدارک وتلافی افتادند اول کسی که از امراء خراسان ابواب اطاعت
وانقیاد مسدود ساخته در مخالفت گشود حسین بیک افشار ولد سوندوک بیک قورچی باشی حاکم
دار المومنین سبزوار بود که در وقتی که اردوی معلی از عراق متوجه خراسان شد چون بحدود سبزوار رسید
مشار الیه شاهی شبونی کرده باستقبال موکب شاه وشاهزاده عالمیان شتافته بسعی قلی بیک قورچی باشی
بدستور بایالت سبزوار منصوب گشته بود درین هنگام در مقام خلاف وعصیان در آمده در دروب شهر
وقلعه را مضبوط کرده توپ وتفنگ انداخته در مقام قلعه داری شد نواب جهانبانی امرای عظام را مخاطب
ساخته فرمودند که در مهمات خراسان هرگونه مدارائی که بایست کرد بجهت صلاح اندیشی عمل کردیم
حالا که حسین بیک مردی بروی پادشاه شاخیره شده قلعه بند ودست جرات وبی ادبی دراز کرده توپ
وتفنگ باردوی همایون انداخت جای محابا نیست واگر درباره او تغافل ورزیده بگذریم همانا لایق
ومناسب ناموس سلطنت نخواهد بود وقلی بیک قورچی باشی که ریش سفید آن طبقه افشار معظم
ارکان دولت ومعتمد معاملات آن برگشته بخت بی سعادت بود سرخجالت در پیش افکنده اذعان
کلمات دلاویز آنحضرت نموده وهمیشه تادیب آن بی عقل وهوش را صلاح وقت دانسته رضا بآن داد
ونواب جهانبانی امرای نامدار بل عموم عساکر ظفرشعار خصوصا ولی خان وامرای تکلو را بتسخیر شهر وقلعه

مامور

مامور فرمود وفرمان بران بفرموده عمل نموده در همان روز با ایین شایسته بجانب شهر وقلعه یورش انداخته
از اطراف وجوانب هجوم نمودند مردم حصار تا غروب آفتاب بمدافعه مشغول گشته هنگام غروب
که شام ادباران تیره بختان سیه روزگار بود از ستیز وآویز عاجز آمدند وبهادران موکب عالی رخنه
در میان زده بپای حصار رسیده بر باره وبروج عروج نمودند ودر ظلمت لیل چون سیل که از فراز
روی به نشیب آورد بشهر فرو ریخته برادرک تیز استیلا یافته وچون ادبار بان طایفه روی آورده بود
جمعی کثیر عرصه تیغ فنا گردیدند وحسین بیک در درب ملک گرفتار گشته یکی از بیلداران سکنه سبزوار
ملازم رکاب عالی بودند چنان پشت بیل برو نواخته بود که قدرت حرکت نداشت وسرخجالت و
شرمندگی بضرب بیل بی اختیار پیش انداخته بود حکم بسیاست او صادر گشته عبرة للناظرین
او را از دروازه شهر از حلق آویختند اما چگویم که شامت کافر نعمتی وسوی تدبیر آن بی عقل وشوربخت
دران شب هولناک از متخیذه واحاد الناس چه بر سر شیعیان واهالی واعیان سبزوار آمد مجملا
دقیقه از دقایق نهب وغارت وسفک دما وامثال ذلک فرو گذاشت نشد هرچند نایره غضب نواب
جهانبانی که التهاب یافته بود انطفا پذیرفته امر فرمودند که احدی متعرض رعایا ومردم سبزوار نگردد
اما چون شب بود خانه سپاهی از رعیت متمیز نمیشد از آن رو خرابی بسیار بعجزه وزیردستان رسید
روز دیگر متوجه احوال رعایا شده مطالب ومآرب ایشان را بانجاح مقرون گردانیدند ایالت آن ولایت
نیز بمرتضی قلیخان قرار یافت واز آنجا کوچ بکوچ روانه عراق گشته مرتضی قلیخان را در دامغان گذاشتند
که استعداد سفر استراباد بهم رسانیده روانه آن صوب گردد وموکب همایون بعز واقبال بدار السلطنه
قزوین رسیده در مقر سلطنت ابدپیوند نزول اجلال فرمودند امت خان حاکم شیراز وسایر حکام
فارس وولی خان تکلو حاکم همدان که در سفر خراسان جمع آمده بودند رخصت انصراف ارزانی داشتند
وهریک بالکاء خود رفتند از سوانح این سال محاربه جماعت بیات تکلوست که در زمانی که اردوی معلی
در خراسان بود وقوع یافت مجمل این واقعه آنکه ولی خان تکلو که حاکم لرستان وهمدان بود بمحافظت سرحد
بغداد قیام داشت واز امراء بیات سیف سلطان نیز بمعاونت او مامور بود میانه ایشان بعد از
خروج قلندر وگرفتاری او که سبق ذکر یافت بابت دعوای آن وحشت ونزاع پدید آمد وچون توقف

اردوی همایون در خراسان بامتداد کشید و اخبار اراجیف متواتر میرسید سیف سلطان بیات از طارم
بحرکت درآمده اراده نمود که تاخت قوم سولاغ حسین و جماعت تکلو که دران سرحد مانده بخراسان
نرفته اند نموده الکاء اورا متصرف شود گروه انبوه از جزبیات جمع آورده بر سر سولاغ حسین رفت
و امرا طایفه تکلو را جمع آورده بمقاتله او شتافت جماعت بیات با آنکه اضعاف مضاعف تکلو بودند
تاب صدمه ایشان نیاورده در حمله اول شکست خورده فرار نمودند و سیف سلطان گرفتار شده
سولاغ حسین اورا با شاه قلندر در یک زنجیر کشیده بود قلندر رفاقت اورا موجب خفت
خود دانسته بتحریر اورا با گوشه زنجیر در هم کوفته بعالم آخرت فرستاد **گفتار در ذکر قضایایی که
در ایام غیبت موکب همایون نواب سکندرشان در آذربایجان سانح شده و درآمدن ایروان
بطلب رومیان** بر ضمایر سندآرایان انجمن هوشمندی پوشیده نماند که سابقا رقم زده کلک ظهور
شده بود که سنان پاشا سردار مقدمات صلح را بر وجهی که مسطور است قرار داده ابراهیم ترکمان را
که ازینجانب برسم رسالت بخدمت سلطان مرادخان فرمانفرمای مملکت روم فرستاده شده بود
مصحوب خود گردانیده روانه استنبول شد عثمان پاشا از دربند عرض نموده بود که سنان پاشا
از جبن و بددلی هراس آمدن آذربایجان و شروان نکرد و من اکثر ولایات شروان را متصرف شده ام
و اکنون ولایت شروان در تصرف عساکر عثمانی است و آنچه سنان پاشا عرض کرده که سوای قلعه
دربند محلی در تصرف رومیه نیست خلاف واقع است و اگر درین سال که پادشاه قزلباش در خراسان است
سرداری دیگر بآنطرف نامزد گردد هم مملکت این حدود بتصرف درمی آید و هم ولایت شروان از تخلل
تعرض قزلباش مصفی میگردد سلطان روم سنان پاشا را مورد عتاب و خطاب گردانیده
فرهاد پاشا را که وزیر دوم بود سردار کرده با لشکر عظیم روانه آنطرف نمود و ابراهیم خان را در استنبول
نگاهداشته قبول مصالحه بدین شرط نمود که هر محلی که عساکر عثمانی وارد گشته خطبه پادشاه روم خوانده
شده باشد بتصرف منسوبان آل عثمان گذاشته مناقشه ننمایند و مادام که پادشاه قزلباش باین معنی
راضی نشده دست از تسخیر مملکت باز نمیداریم و کس ابراهیم خان در خراسان بپایه سریر اعلی آمده عریضه
اورا مشتمل بر حالات مذکور بنظر رسانیده صریحا از روی دولتخواهی عرض نمود که عناد و لجاج درین امر بحکم

مفضی

مفضی عقل موجب نقصان دولت و بالاخره منتج انواع ندامت است و هر سال مملکتی از دست بیرون میرود
و باز شرط مصالحه همان است درینصورت بی تورما منظم ولایت در دست است مملکت شروان را با آنچه
تا غایت بحیطه ضبط عساکر آل عثمان درآمده باز گذاشتن و صلح نمودن بصرفه صلاح دولت نزدیکتر است
امرا و خوانین قزلباش با وجود بیهواهی و نفاق و بی اتفاقی که در میان طوایف ایشان واقع بود
از سوی تدبیر راضی باینمعنی نشده جواب عریضه ابراهیم خان بدین طریق قلمی شد که اگر مصالحه بعنوانی
که قبل ازین تمهید یافته وقوع می یابد فبها و الا آنچه مقدر ازلی بوده باشد بحیز ظهور خواهد آمد مجملا
فرهاد پاشا با غلبه و ازدحام تمام بارزن الروم آمده لشکر سرحد و میران عشایر اکراد را جمع نموده
اراده قارص عزیمت چخور سعد نمود و محمدی خان تخماق که بیگلربیگی چخور سعد بود امیرخان و امام قلی
خان را ازین حال اخبار نمود و امرا و تابین و مردم آن سرحد را جمع کرده بفکر و تدبیر دفع آن حادثه افتادند
القصه خوانین عظام و امرا و بیگلربیگیان قزلباش که در آذربایجان و قراباغ بودند چون بمقابله
آن لشکر بیحساب ما فوق قوت و قدرت ایشان بود و از کومک و مدد عراق نیز مایوس بودند بهیچ وجه
در مقام دفع آن حادثه نتوانستند شد و هیچ تدبیر ایشان موافق تقدیر نیامد محمدی خان از ایروان
بیرون آمده با مردمی که داشت در اطراف و جوانب رومیه آثار جلادت بظهور آورده دستبردهای نمایان
میکرد اما هیچ اثری بر آنها مترتب نمیگشت و فرهاد پاشا بایروان رسیده چند روز در انجا رحل اقامت
انداخته قلعه در کمال حصانت و متانت و استحکام ترتیب داد و حارس و تفنگچی بقدر احتیاج گماشته
ذخیره سالیانه و یراق توپخانه و ما یحتاج قلعه داری سرانجام نموده بازگردید محمدی خان بکام و ناکام
دل از حکومت آن ملک برداشته بصحرا آمده عیال و اطفال خود و غازیان را در قلعه النجق حفظ نموده از
امیرخان و امرا ترکمان درین مراتب استمدادی بمحمدی خان نرسید و حفظ و حراست دار السلطنه تبریز را
اولی دانسته بملاحظه قرب اکراد پا از انجا بیرون ننهادند و ولایت معموره چخور سعد که معظم ارمنیه صغری است
بتصرف معاندان درآمد در ولایت شروان نیز احدی از امرای قزلباش را مجال توقف نمانده تمامی آن ولایت
بتصرف رومیه قرار گرفت از سوانح این سال آنست که فاطمه سلطان بیگم صبیه شاه جنت مکان که حرم محترم
امیرخان ترکمان بود در تبریز مریض و علیل گشته بمداوا و معالجات اطبا حاذق صورت صحت روی نمود

عاقبت و دولت حیات بمقتضای اجل سپرده در تبریز فرمان یافت و نعش او را بدار الارشاد اردبیل برده
در روضه مطهره آبا و اجداد عالیمقام مدفون گشته باعث پریشانی ضمیر منیر نواب سکندرشان گردید

ذکر قضایایی که بعد از معاودت موکب همایون نواب سکندرشان در خراسان بظهور پیوست

سابقا تعلیم وقایع نگار مرقوم صحایف اخبار گردید که حسب الالتماس علیقلیخان و جذب مرشدقلیخان
و امرای خراسان مرتضی قلیخان را از حکومت مشهد مقدس معلی معزول نموده ایالت آن ولایت بسلمان خان
پسر شاه علی میرزا خواهرزاده شاه جنت مکان و نواده عبدالله خان که بزرگ طایفه استاجلو و بشرف مصاحبت
این دودمان سرفراز بود تفویض یافت و شاه قلی سلطان قارنجه را که از عظمای آن طایفه بود لله و اتالیق او
کرده ولایت جام با و اختصاص یافت مقرر شد که همیشه در مشهد مقدس با سلمان خان بوده باشد و مشارالیه
در حدوث وقایع و صدور سوانح برای او عمل نماید بعد از آنکه موکب همایون نواب سکندرشان از خراسان
بعراق نهضت نمود مرشدقلیخان از رفتن مرتضی قلیخان و ماندن سلمان خان اظهار بشاشت و خورمی کرده
بخوف و هراس اراده رفتن مشهد مقدس معلی و دریافت شرف زیارت روضه بهشت آسا حضرت
امام الجن والانس نموده و بزبان اخلاص و یکدلی بسلمان خان پیغام داد که مدتی بسبب کلفت و عناد مرتضی قلیخان
و طایفه ترکمان از سعادت زیارت آستان ملایک آشیان امام همام محروم بودیم حالا بحمدالله که معاملات خراسان
برونق دلخواه دوستان سرانجام یافت و مخلص خیرخواه تا غایت بجهت صیانت احوال و عزت و اعتبار ایل و
عشیرت استاجلو که در زمان اسمعیل میرزا پایمال حوادث و مغلوب اضداد شده بودند اطاعت و متابعت
علیقلیخان که از ایل شاملوست اختیار نموده رکاب او میکشیدیم آنجناب خود مخدوم زاده قدیم کل طایفه استاجلو
و خدمت او را سرمایه افتخار و اعتبار خود دانسته طریقه چاکری و خدمتکاری مرعی داشته عندالملاقات
در هر باب آنچه رضا و صلاح آنجناب و موجب آسودگی ایل و اویماق باشد عمل مینمایم سلمان خان چون هنوز
استقامتی در ملک نیافته بود و قشون و لشکر آراسته نداشت و جمعی قلیل که نزد او جمع آمده بودند مردم پراکنده
بی استعداد بودند و وثوق و اعتمادی نیز بجانب مرشدقلیخان و سخنان کذب آمیز او نداشت و راضی بآمدن
او نبود در کار او متفکر گردید نه رای مخاصمت داشت و نه قدرت ممانعت و شاه قلی سلطان قارنجه که مرد عاقل
کهنه سپاهی بود بجانب جام رفته در آنوقت در مشهد نبود که درین باب فکری بصواب اندازند مرشدقلیخان

بی تامل

بی تامل و استخاره با معدودی چند متوجه مقصد گشته چون قریب بشهر رسید سادات عظام و اعیان مشهد
صلاح اندیشی کرده از بیم مخاطرات و تعب و مشقت قلعه داری جناب سلمان خان را بالفت و اتحاد ترغیب نموده
آماده استقبال گشتند سلمان خان چون شنید که او باندکی می آید بالضروره اظهار خلت و وداد نموده
مهمان پذیر گردید و در روزی که بشهر می آمد با سادات عظام و خدم آستانه و اعیان مشهد مقدس تا طرق
استقبال کرده او را بشهر آوردند و مرشدقلیخان با او بادب سلوک نموده چاکرانه اختلاط کرد و از راه آستانه
مقدسه متبرکه رفته بشرایط زیارت قیام نموده مهمان سرکار فیض آثار گشت و بجهت رعایت حزم و احتیاط
چند روز در آستانه توقف نموده از آستانه بیرون نرفت و سلمان خان هر روز در آستانه مقدسه
با او ملاقات نموده بمراسم میزبانی پرداخته تکلفات رسمی بظهور می آورد و مرشدقلیخان [illegible] تردد
خاطر او را دریافته ابواب مکر و حیله گشود و بچرب زبانی و چاپلوسیها اظهار اخلاص و حسن عقیدت خود
کرده رفع تردد خاطر او میکرد تا آنکه مردم مرشدقلیخان بتفاریق در شهر جمع آمدند و هوس حکومت مشهد
مقدس که همیشه در ضمیر جایگیر بود از خاطرش سر بر زد و از آستانه ظاهرا بقصد ملاقات سلمان خان و باطنا
باراده استبداد و استقلال با غلبه و شوکت تمام بچهارباغ شهر که محل اقامت حکام بود درآمده رحل اقامت انداخت
و سلمان خان بدستور بمراسم ضیافت و مهمانی پرداخته از هر باب سخنان بمیان آوردند سلمان خان در
دولتخواهی نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان حمزه میرزا رسوخ تمام داشت مرشدقلیخان نیز در اول حال
اظهار انقیاد نموده بالاخره مافی الضمیر خود را تصریح کرد و خاطرنشان سلمان خان نمود که مردم خراسان از سپاهی
و رعیت دل بر اطاعت و متابعت حضرت اعلی نهاده با علیقلیخان شاملو که لله آنحضرت و بیگلربیگی خراسان است
همعهد و پیمان شده اند و مجددا نواب سکندرشان ممالک خراسان را بفرزند ارجمند سعادت نشان که در
خراسانند داده و از اطاعت و انقیاد حضرت اعلی و موافقت علیقلیخان چاره نیست و درینوقت جماعتی را
قشون و لشکری آراسته که از عهده این ولایت و ضبط سرکشان الوکات و متمردان حدود مشهد بیرون
تواند آمد نیست صلاح دولت آنست که ضبط این ولایت در عهده من باشد و جناب خانی بجانب خواف و باخرز
که بانجناب تعلق دارد رفته در آن ولایت بفراغت و عافیت گذرانند و از روی قدرت و اقتدار ولایت
مشهد مقدس را بخود مخصوص گردانیده سلمان خان را تکلیف خواف و باخرز نموده و سلمان خان چون بحر

اطاعت و انقیاد چاره ندیده رضاجویی گشته برفتن از ولایت راضی شد و مرشد قلیخان معتمدان خود
گردانید که مشار الیه را بخواف و باخرز رسانند و اکثر مردم که بجهت حکومت مشهد بر سر او مجتمع شده بودند
از او جدا شده در شهر ماندند و او با معدودی چند روانه شده چون اوضاع خراسان و سلوک
مرشد قلیخان را بر وفق دلخواه مشاهده نمینمود و حق گذاری نواب سکندرشان و نواب جهانبانی
او را از بودن خراسان مانع آمده در اثنای راه به بهانه شکار سوار شده احمال و اثقال انداخته بر سبیل
فرار و ایلغار عزیمت عراق نموده و مرشد قلیخان از رفتن او آگاه گشته این معنی را عین مطلب خود دانست
و کس بجام فرستاده شاه قلی سلطان را بدست آورده بقصاص خون شاهوردی یکان عم خود
مقتول ساخت و در کمال شوکت و اقتدار تکیه بر مسند حکومت مشهد مقدس معلی زده و عرض آن
بجانب هرات فرستاده حقایق این حال را که بمحض اقبال حضرت اعلی از پرده تقدیر بجلوه گاه ظهور آمده
بود بعلی قلیخان اعلام نمود و با بوداق خان چکنی و اولاد و احفاد او که جمعی کثیر بودند و اولاد بابا الیاس و طایفه
بیات و سایر امرا و میرخیلان و ایماقات چغتای که در حدود مشهد مقدس می‌باشند التیام و
امتزاج نموده حبیبه بوداق خان را خواستگاری نمود و تالیف قلوب عامه مردم آندیار کرده حکمش
در آنجا و ولایات نافذ گردید و اکثر مردم پای در دایره اطاعتش نهادند و جمعی از طایفه استاجلو
و غیرهم را که در حدوث قضایا خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بودند بمرتبه امارت رسانیده
ولایات که محیط دایره تسخیر او در آمده بود بمصلحت وقت با جماعت قسمت نمود و شوکت اقتدارش
روز بروز متضاعف میگردید تا آنکه محسود طایفه شاملو گشت اما آنجناب با علی قلیخان همچنان
طریقه الفت و دوستی و صداقت و یکدلی مسلوک میداشت و در آن زمستان بفراغ دل در مشهد
مقدس معلی گذرانیده بنظم و نسق مهمات آن ولایت می‌پرداخت و سلمان خان با جمعی از ملازمان
قدیمی که همراه داشت از راه تون و طبس بعراق آمده در دار السلطنه قزوین بملازمت نواب سکندرشان
و نواب جهانبانی فایز گردید و حقایق حالات را بنوعی که رقم زده کلک بیان گشت عرض نمود چند روز قبل
از ورود مشار الیه علیا جناب شهربانو بیگم بنت شاه جنت مکان که حلیله جلیله او بود مرغ نفس نفیسش معالی
مقید نتابید دعوت حق را لبیک اجابت نموده بدار البقا شتافت سلمان خان در حدود قزوین این خبر محنت اثر

شنیده موجب زیادتی اندوه و ملال او گشت و نواب سکندرشان شفقتهای شاهانه و مهربانیهای خسروانه
بظهور آورده تسلی بخش خاطر او بوده تفقد و دلجویی و دفع ملالی که از گردش روزگار داشت میفرمودند

ذکر توجه موکب همایون بصوب آذربایجان نوبت دویم ذکر تتاری امیرخان ترکمان و قربت علیقلیخان فتح اغلی استاجلو و مقدمه عصیان و طغیان تکلو و ترکمان

چون موکب ظفر قرین شاهی
بدار السلطنه قزوین رسید و زمستان بپایان رسیده سلطان سیارگان اسباب شرف و کامرانی
بدولتخانه حمل کشید یعنی نوروز گیتی افروز سال چچن ئیل ترکی موافق سنه اثنین و تسعین و تسعمایه اهتزاز
بخش ریاض خوشدلی و کامرانی گشته عشرت آباد جهان از قدوم موسم ربیع خضرت و طراوت تازه
یافت نواب جهانبانی را که آغاز جوانی و ایام استدراک لذت کامرانی و کامستانی بود اوقات شریف
بسیر و صحبت صرف شده همه روزه با مخصوصان و مصاحبان در خلوات بزم عشرت آراسته اقداح راح
ریحانی و جرعهای نشاط افزای دوستکانی کشیدند و از گلزار وصال مهرویان لاله عذار گلهای شادمانی
می چیدند امیرخان بیگلربیگی آذربایجان قاسم بیگ وزیر خود را از تبریز بپایه سریر اعلی فرستاده حقایق
حالات آذربایجان و تسلط رومیان و جهت آوردن ایروان را عرض نموده استدعای نهضت رایات
جلال بدانصوب نمود که در رکاب نصرت انتساب بتسخیر قلعه ایروان قیام نماید امرای عظام و ارکان
دولت جانبی کرده توجه بجانب آذربایجان در دلها تصمیم یافت و در اوایل فصل تابستان از دار السلطنه
قزوین در حرکت آمده بجانب آذربایجان نهضت نمودند محمد خان ترکمان رخصت رفتن کاشان حاصل
نمود که ترتیب قشون و لشکر خود کرده متعاقب بموکب نصرت قرین پیوندد محبت خان تکلو نیز با مختار
سلطان برادرزاده اش بجانب ری که الکاء ایشان بود در رفتند و چون موضع میانج مضرب سرادقات
اقبال گردید نواب جهانبانی بقصد زیارت آستان ملایک آشیان سلطان الاولیا و برهان الاصفیا
و مشایخ کرام صفویه قدس اسرارهم از اردوی همایون و خدمت والد نامدار جدا شده متوجه
دار الارشاد اردبیل شدند هنوز نواب جهانبانی عود نفرموده بودند که امیرخان برسم استقبال موکب
اعلی با امرا و اتباع خود که اکثر برادران و اولاد و قوم و عشیرت او بودند و قریب ده دوازده هزار کس
از ایل و ایماقات ترکمان و غیر ذلک که در سلک ملازمان ایشان انتظام داشتند بزیب و زینت

داراهستگی تمام از دار السلطنه تبریز رسیده قریب باردوی همایون فرود آمد چون نواب جهانبانی در اردو
تشریف حضور نداشت توقف نموده بعد از ورود نواب جهانبانی اول بشرف ملازمت انحضرت
سرفراز گشته بوساطت او بشرف پابوسی نواب سکندرشان دریافته مورد توجهات و تلطفات
از حد بیرون گردید از شوکت و عظمت و آهستگی قشون و لشکر و تجملات ملوکانه و اطوار بزرگانه
ذنایره حقد و حسد که در هوا پرستان جاه طلب هر چند فراخ حوصله و خردمند باشند خالی از آن نیستند
در کانون درون اکثر امرا و ملازمان رکاب اشرف اشتعال یافت چون نواب جهانبانی بطبع
متوجه جانب تبریز راغب بود از موضع مبانج کوچ فرموده بعد از قطع منازل و مراحل در ساعتی سعد
داخل دار السلطنه تبریز شدند اهالی و ارباب تبریز بل عموم تبارزه از خورد و بزرگ باستقبال بیرون
آمده آثار بشاشت و خورمی بظهور آوردند و نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان بخجسته و
اقبال در دولتخانه تبریز نزول اجلال در مقر دولت و مستقر سلطنت آبا و اجداد تکیه زدند و جناب خانی
بلوازم میزبانی پرداخته آثار خدمتکاری بظهور می آورد و همواره انوار توجه و التفات بر ناصیه احوالش
تافته روز بروز در ترقی و تزاید بود تا آنکه از قضای روزگار رابطه دولتش در هم نوردیده صورتی که
هرگز در آئینه خیالش در نمی آمد بچشم عبرت بین مشاهده نموده و عاقبت باو رسید آنچه رسید تبیین
اجمال و تفصیل این اجمال آنست که در مرتبه اولا که نهضت همایون بجانب تبریز اتفاق افتاده در آن
سال قشلاق همایون در آن بلده واقع شده نواب جهانبانی خورد سال بود و اکثر از امیرخان امر
ناپسند بظهور می آمد در نقاب خفا و جلباب احتجاب مستور میبود در نیم نبه که اعوام سعادت انتظام عمر
شریفش بهفده و بسر حد رشد و تمیز رسیده بود و اقتضای غرور جوانی علاوه کیفیت باده سلطنت و فرمانروائی
گردیده نشاء شرب شراب ارغوانی ضمیمه آن دو کیفیت الهی شده بود باندک حرکت ناملایم آئینه خاطر مبارکش
غبارآلود میگشت در اول حال که نزول اجلال در تبریز واقع شد چون خاطر اشرف انحضرت از بعضی معتمدان
قزلباش که اراده خاطر شریفش آن بود که آن طبقه را از میان بردارد چون امیرخان در هنگام سنوح آن وقایع
در اردوی معلی نبوده و ظاهرا دامن اخلاصش بلوث الگونه بی ادبیها الوده نشده بود نواب جهانبانی
میخواست که او را در جمیع امور با خود متفق ساخته مکنون خاطر خود را بوساطت او بظهور آورد لهذا انعقاد

بخشش

بخشش از پیش درباب او و منسوبان او بمنصه ظهور آورده در تعظیمات و تکریمات او مبالغه میفرمودند سابقه
که فی الواقع مرد خیراندیش مصلحت کیش بود در هنگامی که سلطان روم در کمین غدر نشسته کمر همت در تسخیر
املاک بسته بود تضیع انجماعت را که هر یک از پیش سفیه او بیاقات بزرگی بودند مناسب وقت ندانسته
راه این گفتگو نداد و منع بهرا شرب شراب که مخصوصان و مقربان در آن سعی مینمودند و نواب جهانبانی
باقتضای ایام عشرت انجام جوانی ارتکاب نموده بود مکروه شمرده گاهی از روی دولتخواهی نصایح آغاز
مینمود و امرا و ارکان دولت را که درین امر مداهنه نموده بودند سرزنش میکرد و نواب جهانبانی
پرده حجاب بر صورت اطوار او میکشیدند اما اینگونه حرکات ناملایم که از و صدور می یافت موجب
غبار خاطر انور میگردید و مجلسیان عالی که همه جوانان جاهل و از عاقبت اندیشی و غمخوارگی غافل
و ذاهل بودند خصوصا علیقلی بیک فتح اوغلی و محمدی سارو سولاغ اوغلی قوم او که از اویماق استاجلو
بودند و در سلک مقربان و مخصوصان بساط عزت انتظام یافته با طایفه ترکمان استاجلو بودند
عداوت قدیم داشتند در اثنای شرب شراب و غلیان مستی تحریک ماده فساد نموده سخنان [illegible]
بعرض میرسانیدند و خاطر شریف انحضرت را آزرده میساختند از جمله اعمال ناشایسته که او را بدان
مواخذه و معاتب میداشتند یکی این بود که بی رخصت پادشاه برای صلاح خود قلعه بر در خانه خود
بنا نموده بروج مشیده استحکام داده بود دیگر نواختن کرنای که درین دودمان مخصوص پادشاه
و بی رخصت پادشاه بامرا و خوانین نسبت ندارد و او باوجود رتبه والای مصاهرت بدین عطیه
سرفرازی نیافته بود بخود سرکرنا ترتیب داده در نقارخانه اش می نواختند و بمنع عمله نقاره خانه
همایون ممنوع نشدند مجملا اضداد این امور را حمل بر عصیان و اراده طغیان او نموده سخنان [illegible]
بعرض اشرف رسانیدند و در تهیج فتنه سعی نمودند تا آنکه رفته رفته بسعی ساعیان کلفت و کدورت
بمیان آمده پرتو شعور او بر تمیعی تافت و از غروری که داشت سوی مزاج انحضرت را عدیم الاثر
شمرده دست و پای در دامن وقار کشیده از ملازمت عتبه علیه پادشاهی تقاعد اختیار نموده
ترک آمد شد نمود نواب جهانبانی چون بنحو استند که بیکبار پرده از روی کار بردارند بجهت رفع حجاب او
در میدان صاحب آباد که در حریم خانه و قلعه او بود مجلس چوگان بازی و قبق اندازی طرح نموده

بزم عشرت آراستند و جمیع امرا و اعیان و امیرزادگان قزلباش حاضر شده بلوازم سرور و بهجت
سرور پرداختند امیرخان با وجود قرب تقاعد ورزیده بمجلس نیامد و همین معنی مزید اسباب وحشت
گردید درین اثنا ماه محرم الحرام و ایام عاشوره پادشاه و جمیع امرا و اعیان سپاه بتعزیه سید الشهدا
و قتیلان معرکه کربلا پرداخته هنگامه عزا و مراسم سوز و بکا در خدمت اشرف اعلی گرم میداشتند در ان
عاشورا این هنگامه در مسجد پادشاه که بر جانب شمالی میدان صاحب آباد واقعست گرم گشته جمیع امرا
حاضر آمدند امیرخان تغافل ورزیده سایر امرای عظام این تغافل را که قبح تمام داشت لایق ندانسته
کس بطلب و احضار او فرستادند و او در خانه خود محفل تعزیه منعقد ساخته مجمع عظیم از طایفه ترکمان
شده بود این معنی بموقف عرض رسید موجب ازدیاد نقار خاطر مبارک گردیده در مجمع امرا شکایت او
بطریق گله مندی بر زبان راندند قلی بیک قورچی باشی باطنا با امیرخان اتفاق داشت و التزام
معاونت یکدیگر مینمودند قورچی باشی خواست که میانه نواب جهانبانی و امیرخان مهم بصلاح آورد
از جانب خان اظهار عقیدت و اخلاص کرده استدعا نمود که رفع حجاب امیرخان بتشریف قدوم
سعادت نشان کرده خانه او را بنور حضور بیارایند و الحاح درین باب بسر حد افراط رسانیده نواب
جهانبانی اجابت ملتمس قورچی باشی و امرا کرده بمنزل او تشریف بردند او جشن عالی نموده
بزم پادشاهانه آراست و اسباب ضیافت مهیا داشته کماینبغی باداب مهمانی پرداخت و بمقربان
و مخصوصان نواب جهانبانی خصوصا علی قلی بیک فتح اوغلی تواضعات ادمیانه و تکلفات پدر
فرزندانه بظهور آورد اما برادران و پسران و اقوام امیرخان که اکثر در سلک امرا منتظم و صاحب حشم و لشکر
و از باده جهل و غرور بدمست شده بودند حرکات ناملایم بظهور آورده بمقربان حضرت خصوصا اعیان
استاجلو و شاملو سخنان تهدید آمیز بکنایه و صریح بر زبان آوردند و از ایشان نیز در پرده بی ادبیها
بظهور پیوست و هیچ فایده برین آمد و رفت مترتب نگشت بلکه اسباب وحشت آماده تر گردید چون بازار
باده پیمائی رواج داشت و شاهرخ خان در مجلس عالی مربی بزم پیاله گردید از باده التفات سرمست شده
بود و نقار خاطر شریف آنحضرت را با امیرخان دریافته رضاجوئی گردیده در تقبیح امیرخان با دیگران همداستان
گشت و مکنون خاطر نواب جهانبانی را با قورچی باشی درمیان نهاد مشار الیه هرچند خواست که نواب عالی

ازین

ازین اراده منصرف شده بوقت دیگر اندازند فایده نکرد امیرخان و دیوانه چیان ترکمان که بدمستان باده
نخوت و غرور بودند از تمهید مقدمه که هنوز در پرده خفا بود خبر یافته ارادهای لاطایل پیش گرفتند و
در خانه امیرخان جمعیت عظیم نموده چون تعصب اویماق را بهانه کرده بودند مجموع آن طایفه حتی قورچیان
دیوان باشیان و ملازمان خاصه شریفه نیز داخل جمع ایشان گشته تا موازی ده هزار کس اسلحه و یراق
بسته ابواب شورش و فساد گشودند ما حصل مدعای ترکمانان آنکه جمعی جهلا که در خدمت نواب
جهانبانی تصرف نموده خاطر مبارک آنحضرت را از ما دولتخواهان منحرف ساخته و میسازند خصوصا
علیقلیخان فتح اغلی و محمد ساروسولاغ و اسمعیل قلیخان شاملو و امثال ذلک لایق خدمت آنحضرت
نیستند ایشانرا اخراج میباید کرد تا موجب اطمینان خاطر ما گردد و چون اینگونه جسارت از ارباب عقیده
و اخلاص در نظر اصحاب فطرت محض بی ادبیست و اعمال ناهنجار ترکمانان موجب زیادتی غبار خاطر
مبارک شاهزاده گردیده شعله آتش غضب که در کانون خاطر شریف بود افروخته گشت و پرده از روی کار
برداشته مکنون خاطر خود را بظهور آورده در تنبیه و تادیب ایشان راسخ گردیدند اول بجهت کسر شوکت
امیرخان رقم عزل بر صحیفه حالش کشیده الکاء تبریز را از و تغییر فرمودند و این رقم عالی را بر صواحب تبریز
خواندند تبریزیان که از تسلط و استیلای ترکمانان و طلب و خواست امیرخان بجان آمده بالطبع خواهان این امر
بودند برای این حکم گشته وجود او را نابود انگاشتند و چون آمد شد مردم مملکت از خانه امیرخان منقطع
گشت صورتی که هرگز در پرده خیالش متصور نبود برای العین دیده از خواب غفلت بیدار شده در قلعه خود را
بسته بمحافظت حال خود پرداخت و توپ و تفنگ به بروج و باره برده اسباب قلعه داری مهیا کرد و چند
توپ از برجی که بطرف میدان صاحب آباد و مقابل دولتخانه همایون بود انداخته شد و تا سه روز بر روز
بدین منوال صدای توپ و تفنگ متواتر بود نواب جهانبانی را ازین جسارت عرق حمیت در حرکت آمده
شاهی سیونی کرده حکم فرمودند که از طایفه ترکمان هر کس بجهت این دودمان بدولتخانه حاضر گشته و هر کس
دوستدار امیرخان و طالب رضای اوست دست ازین دولت کوتاه کرده در دامن امیرخان آویزد طایفه
ترکمان که صلای شاهی سیونی شنیدند تزلزل در ارکان جمعیت ایشان افتاده قرار مخالفت بخود نتوانستند
داد و فوج فوج بدر دولتخانه همایون حاضر گشته در سلک شاهی سیونان درآمدند و امیرخان نیز به یراق خود

پیغام فرستاد که از زمرهٔ شاهی‌سیونان خارج نباشند اما خود از آمدن متقاعد گشت بنابران جمیع واردهام(?)
ترکمان روی بتفرقه و پراکندگی آورد خواص و ندما امیرخان حیران گشته با او اظهار کردند که چون حکم شد
که هر کس شاهی‌سیون است بدولتخانه حاضر آید مناسب است که بی وسیله و وساطت احدی عزم
ملازمت نموده خود را از پردهٔ حجاب بدین وسیله بیرون اندازند امیرخان سخن نیکخواهان رد نموده جرأت
آمدن نکرد و امراء عظام که بدولتخانهٔ همایون جمع آمده بودند کس فرستاده او را از قلعه بستن و توب
و تفنگ انداختن منع نموده پیغام دادند که اگر او درین مقام باشد بر ما که بندگان شه ذره پروریم لازم میگردد
که در تسخیر قلعه او سعی نمائیم و بعد از آنکه مهم باینجا رسد پیداست که چه نتیجه خواهد داشت و او در اول حال سخنان
درشت ناملایم در جواب القا نموده نواب اعلی کل طایفهٔ قزلباش و تبارزه را امر فرمودند که یراق
بسته اسباب یورش مهیا دارند که شب تعلله(?) و یورش نمایند خلایق فرمان‌پذیر گشته در دولتخانهٔ
همایون کثرت عظیم واقع گشت و نواب جهانبانی آمادهٔ یورش بود امراء عظام دست در فتراک مرحمت
نواب سکندرشان آویخته کس بخدمت آنحضرت فرستادند که نواب جهانبانی را در آن شب که جمع
بود و احتمال خونریزی و فساد عظیم داشت ازین اراده منحرف سازند اگر فردا امیرخان بملازمت آمده رضا
جوی خاطر اشرف گردد فبها والا امر یورش فردا وقوع یابد نواب سکندرشان فرزند ارجمند را طلب
فرموده از آن اراده منصرف ساختند و دیگر همان جمعیت و ازدحام در دولتخانهٔ همایون بانعقاد پیوست
درین اثنا حکیم ابوالفتح تبریزی مشهور بحکیم کوچک که از جملهٔ مخصوصان امیرخان بوده آمده خبر بیرون آمدن
او آورد قورچی باشی و شاهرخ خان و امرا اجوالی(?) قلعه رفتند و او بیرون آمده در مسجد شاهی که در صاحب آباد
واقع است با یکدیگر ملاقات نمودند و امرا او را مصحوب خود گردانیده بدولتخانهٔ همایون آوردند چون داخل
دولتخانه شد شمشیر از میان خود گشوده بر گردن انداخت و از یکطرف قلی بیک قورچی باشی و از یکطرف
شاهرخ خان دست او را گرفته بطریق گناهکاران بنظر فرخنده نواب اعلی در آوردند چون بشرف پابوس
مشرف شد نواب اعلی از خلق کریم و از رزم(?) که از اجداد عالیمقدار یادگار داشت فی الفور شمشیر از گردن او
برداشتند در آنوقت امیرخان را رقت دست داده گریه کرد نواب جهانبانی قلی بیک قورچی باشی را
فرمودند که مهماندار امیرخان بوده باشد و او هم خان را از امرای ترکمان تعلوه(?) فرستادند که محافظت خانهٔ امیرخان

نموده

نموده در حفظ ناموس متعلقان او کوشد امیرخان شب در دیوانخانه بسر برده روز دیگر در بالای عمارت بهشت
جای او تعیین یافت و اموال و اسباب او بحیطهٔ ضبط در آمده بعد از چند روز او را بقلعهٔ قهقهه فرستادند
امیرخان محبوبه داشت بی‌نظیر نام که کمال تعلق و تعشق با او میورزید التماس نمود که بی‌نظیر را مصحوب او
گردانیده از و جدا نسازند نواب جهانبانی ملتمس او را مبذول داشته بی‌نظیر را با او مسلم داشتند و چون
وچون این مقدمات بسعی علیقلی بیک فتح اوغلی بوقوع پیوست نواب جهانبانی او را مورد تربیت گردانیده
برتبهٔ ایالت و خانی دارالسلطنهٔ تبریز سرفراز ساختند و محسود جمیع امرا و ارکان دولت گشت هرچند
تربیت او نکرده خاطر امراء عظام بود اما مجال آن نداشتند که باظهار ما فی الضمیر زبان توانند گشود و همگی
بمشار الیه توسل جسته ابواب ملایمت و دوستی مفتوح داشتند و چون اسمعیل میرزا قلیخان لقب
یولداشی داشت نواب جهانبانی علیقلیخان را برادر خود خوانده لقب ارجمند قرداشی یافت و محمدی سارو
سولاغ که مدبر امور و صاحب اسرار خفیه شده بود بسمت سرداشی موسوم گردید طایفهٔ استاجلو که
در زوایای خمول خزیده بودند سر از جیب وجود بر آورده مورد عنایت و التفات شدند و جمعی کثیر از آن
طایفه در دارالسلطنهٔ تبریز جمع آمده ملازمت علیقلیخان را سرمایهٔ عزت و اعتبار خود دانسته بزرگزادگان
معتبر استاجلو غاشیهٔ بندگی او را بر دوش گرفتند پسران و برادران و اتباع امیرخان در توجه و التفات
نواب جهانبانی مأیوس گشته طایفهٔ استاجلو را که مخالف ایشان بودند در کمال اعتبار یافته خرمذلت(?)
و خواری دیگر ملاحظه مینمودند و هر یک از گوشه بیرون رفته روی توجه بعراق آوردند چون این اخبار
در کاشان بمحمدخان ترکمان رسید در بحر تحیر غوطه خورده بفکر کار خود افتاد چون صبیهٔ امیرخان در حبالهٔ
نکاح ولی‌خان تکلو بود برادران و اولاد و اقوام امیرخان بتدریج بهمدان رفته نزد او جمع آمدند و محمدخان
در مقام فتنه‌انگیزی در آمده از کاشان بهمدان رفته با ولی‌خان ملاقات نموده او را بسخنان دلفریب
از جادهٔ اخلاص منحرف ساخته اراده نمودند که کل طایفهٔ ترکمان و تکلو جمعیت نموده به تبریز آیند و از معاندان
امیرخان انتقام کشند و علیقلیخان فتح اوغلی و محمدی سارو سولاغ را از خدمت نواب جهانبانی اخراج
نموده طایفهٔ استاجلو را مغضوب گردانند این اخبار که به تبریز رسید باعث آن شد که وجود امیرخان از لوح
هستی سترده شود کس بقلعهٔ قهقهه فرستاده امیرخان را از میان برداشتند و خبر قتل او در عراق شیوع یافته

ولی خان باغوای محمدی خان طالب خون امیرخان گشت و سبب تخار انبرا با خود متفق ساخته ابواب خلاف
و نزاع گشودند و چون نواب جهانبانی که درین هنگام فی الجمله نشو و نما یافته مستقل امور دولت پادشاهی
شده نیک و بد از خود منسوب ساخته بود تاب حرکات نا ملایم ایشان نیاورده با قابلی از دولتخواهان
که در رکاب نصرت شعار فتح آثار جمع بودند آثار اقتدار بظهور می آوردند در وقتی که محمدخان آغاز فتنه
کرده بهمدان رفت با طایفه تکلو عهد و پیمان مجدد میان آورده باد خیالات فاسد بکاخ دماغ راه داده
بود امرای استاجلو و شاملو صلاح در آن دیدند که ولایت کاشان را از دست او بیرون آرند که موجب
برهم زدگی احوال او گردد و مقرر شد که شاهوردی خلیفه شاملو که در نظر می بود بکاشان رفته بلده را
متصرف شود و او بکاشان رفته شهر را متصرف شد یوسف بیک ولد محمدخان که منصب دواتداری
دیوان اعلی داشت و در کاشان جانشین پدر بود تکلو رفت و همه روزه بین الجانبین جنگ و جدال
بود یوسف بیک درین میانه بقتل رسید و محمدخان ازین خبر بی آرام گشته یکبارگی پرده ازروی کار او
برخاسته ولیخان پسر خود را بدفع آن جماعت بکاشان فرستاد شاهوردی خلیفه چون ارک را
نتوانست بدست آورد آخر الامر کوچ کرده بنطنز رفت و از بیم ولیخان از آنجا باصفهان رفته تا دفع فتنه
اصفهان تکلو ترکمان که در اصفهان می بود و از ولیخان در آن اوقات بی ادبی بسیار وقوع یافت و
محمدخان چون صید زخم خورده در طپیدن آمده در فتنه و فساد ساعی گشت و مدتی فتنه تکلو و ترکمان
در میان بود و با نواب جهانبانی مخالفانه سلوک مینمودند تا بالاخره مهم بمحاربه انجامیده آن قوم
باتفاق بجزای اعمال ناصواب رسیدند تفصیل حالات ایشان عنقریب بعد از ذکر قضایا با خراسان که
و آذربایجان سمت تحریر خواهد یافت ذکر احوال خراسان و قضایایی که از حوادث دوران بتقدیر
ملک منان در میانه امرای عالیشان آنجا بظهور پیوست سابقا نگاشته کلک بیان گردید که مرشد
قلیخان بر مشهد مقدس معلی مستولی گشته سرکشان اکثر محال خراسان را بمقتضای عقل و دانش
برفق و ملایمت مطیع و منقاد خود ساخت و از طوایف قزلباش که نزد او مجتمع بودند امرا تعیین نموده [illegible]
بحکام نصب کرده ای خود قسمت نموده در آن سال بانتظام این امور پرداخت و حقایق این حال را بعلی قلیخان
اعلام نموده جشن خدمات خود که در راه حضرت اعلی بظهور آورده بود بر طبق عرض نهاد و در اول سال پیچین ئیل

بخت برادر خود ابراهیم خان را که سابقا حاکم اسفراین بود در جنگ غوریان گرفتار گشته بعراق آورده بودند
حضرت فرار نموده از راه دارالمرز بخراسان رفته بود بدار السلطنه هرات فرستاده که در رکاب اقدس
حضرت اعلی بوده علی قلیخان را دلالت نماید که در موکب جهانگشای حضرت اعلی از هرات بیرون آمده
بجانب مشهد مقدس توجه و نهضت نماید که دامغان و بسطام و دار المومنین استراباد رفته
کل محال خراسان را تا سرحد عراق بحیطه ضبط درآوردند و مشار الیه بسعادت ملازمت حضرت اعلی و
ملاقات جناب خانی فایز گشته مطالب خود را عرض کرد بعضی از ریش سفیدان شاملو که اختیار
و اقتدار مرشد قلیخان نکرده خاطر ایشان بود جانب نقیض گرفته با او بگفتگو درآمدند و سبب آنکه مرشد
قلیخان اظهار استقلال نموده بی مشاورت علی قلیخان بتفصیل مهام می پرداخت با او در مقام تشنیع
و اعتراض شدند و او در مقابل عذرهای معقول میگفت و ما حصل سخنان او آن بود که چون هنوز قواعد
قصر سلطنت استحکامی نیافته بنا بر مصلحت وقت و دولتخواهی تکیه بر اتحاد و یگانگی نموده به نیابت جناب
خانی بدین امور جسارت نموده بعضی مهمات برای خود فیصل میدهد بعد از آنکه خاطر از استقامت مملکت
جمع شود جز اطاعت و متابعت از او امری بظهور نمیرسد مجملا میانه شاملو و استاجلو درین مواد گفتگو
بتطویل انجامیده مفسدان در میانه فساد مینمودند مرشد قلیخان از استماع این مقدمات جهت جذب
خاطر علی قلیخان و طایفه شاملو متوجه جانب هرات راغب گشته بملاحظه و تحاشی بهرات رسیده
بشرف پابوس اشرف مشرف شد و جناب خانی مقدم او را گرامی داشته تواضعات دوستانه بظهور آورد
و هرچند طبقه شاملو در افساد و اعدام او سعی نموده علیقلیخان را اغوا نمودند که او را دفع نماید جناب خانی
راضی نشد و تضییع او را در هرات که خلاف مهمان نوازیست از طریق صواب دور دانسته خود را آلوده
بدنامی نساخت اما مرشد قلیخان از تقریر بعضی سخن چینان که هیچ گروهی خالی از آن طایفه نیستند خوفناک
گردید روزی بحمام رفته بود و شخصی با شمشیر برهنه بحمام درآمده یکی از آن دلاکان که بمرشد قلیخان آشنایی
داشت بقتل رسانیده بیرون رفت و مردم مرشد قلیخان را مظنه آن شد که آن شخص بقصد قتل خان آمده بود
و آن دلاک باشتباه کشته شده وی تابانه بحمام درآمده او را بد مظنه کردند و او خوف و هراسی که داشت زیاده
بی اختیار در کمال اضطراب بیرون آمده بمنزل خود رفت و این خبر بعلی قلیخان رسیده بجهت اطمینان خاطر

مرشدقلیخان بخانه او رفته بمصلحت وقت بعضی سخنان دوستانه بمیان آورد و گفته شد دلاک را جهت
مذکور ساختند که همانا ان دلاک معاندی داشته که فرصت یافته بقتل او پرداخته اما ما فی الضمیر طایفه شاملو
بر مرشدقلیخان ظاهر شده اعتمادی که بجانب ایشان داشت زایل شد و دیگر توقف در هرات مصلحت
ندیده کوچ کرده راه مشهد مقدس پیش گرفت و بطریق غریقان بحر حوادث که بسعی هرچه تمامتر خود را بساحل
نجات رسانند در حرکت مسارعت نموده خود را بمشهد مقدس معلی انداخت و ابراهیم خان برادرش
همچنان در هرات بود علی قلیخان ازین رفتن ناهنجار کوفته خاطر شده اظهار ازردگی کرد و با ابراهیم خان
بی التفاتی اغاز نهاد و ساعیان فرصت یافته ابواب افساد گشودند و میانه علی قلیخان و مرشدقلیخان
اسباب وحشت سرانجام یافته از جانبین بیکدیگر بی اعتمادی شدند ابراهیم خان سر از غدر شاملویان
توهم نموده بطریق فرار از هرات بمشهد مقدس رفت و اینمعنی موجب زیادتی وحشت گردیده اگرچه
فیمابین مراسلات واقع شد اما روز بروز اسباب کلفت و کدورت از جانبین سرانجام یافت
تا انکه رئیس سفیدان شاملو علی قلیخانرا بتنبیه و تادیب او دلالت نمودند و باغوای جمعی مفسدان
بجهت انتظام مهمات خراسان در موکب جهانگشای حضرت اعلی از دار السلطنه هرات بیرون امده قرار داد
خاطرش ان بود که بکفل مهمات خراسان رسیده هرکس از منصوبان مرشدقلیخانرا مصلحت نداند
برطرف نموده منصب کردهای خود تعیین نماید و خواجه افضل وزیر علی قلیخان باعتقاد مرشدقلیخان محرک
اینمقدمات بود چون خاطرنشان علی قلیخان شده بود که سلطان علی خلیفه ولد فولاد خلیفه که حاکم قاین
بود باطنا با مرشدقلیخان موافق و متفق است علی قلیخان بطرف قاین نهضت نموده او را گیرانیده اموال
و اسباب او را بحیطه ضبط در اورده از انجا متوجه ولایت ترشیز گشته قورچیان با احکام مطاعه باحضار
جمیع امراء خراسان خواه منصوبان مرشدقلیخان و خواه غیر ان فرستاد که هرکس یکرنگ و یکجهت حضرت اعلی
و تابع للاو بیکلربیکی است بمعسکر ظفر قرین پیوسته در ظل لوای شاهی حاضر گردد مرشدقلیخان از کماهی حال خبر یافته
اوهم کسان بطلب اتباع خود فرستاده از مشهد مقدس معلی بیرون امد و انچه از مردم ثقه که اعتماد بر اقوال
ایشان بود معلوم شد ان بود که مرشدقلیخان بهیچوجه رای جنگ و فکر نزاع نداشت و متوجه که فیمابین
بسعی دولتمندان مهم باصلاح اید و رفع مظنه از طرفین نموده بیکدیگر ملاقی شوند و بدستور در موکب همیون

شاهی بهر طرف صلاح دولت باشد حرکت واقع شود احدی از رئیس سفیدان طرفین قدم در وادی این گفتگو
ننهاد و مرشدقلیخان هرچند کس فرستاده خواجه افضل و یکدو رئیس سفیدان شاملو را طلب داشت
که انچه گفتنی باشد باو گفت و شنید نماید اجابت نکردند و خواجه افضل جرات رفتن نکرد و متوجه صلاح
این فساد نشد بلکه در تضییع مرشدقلیخان با ساعیان متفق بود بالجمله این دو لشکر بیکدیگر قریب شده
در قریه بوسعد ترشیز در برابر هم فرود امده خیمه و خرگاه نصب نمودند و امد شد سفیران و نامه و پیغام در میانه
بود روزی ابراهیم شرفلو که از اقوام مرشدقلیخان بود و حکم باحضار او رفته بود قریب باردو رسیده
چون ملاحظه نمود که اردوی مرشدقلیخان و امراء استاجلو علیحده فرود امده اند بجهت تعصب و یگانگی
بالطبل و علم و جیش اراسته باردوی مرشدقلیخان رفت و او جمعی را باستقبال او فرستاده بود از مشاهده
سواران سلاح پوش و اواز طبل خبر باردوی شاملو رسید که مرشدقلیخان رسیده او نیز بالفور
تیپ اراسته بترتیب مقدمات جنگ مشغول شد در شوقت سلطان علی خلیفه که علیقلیخان او را
گرفته محبوس نموده بود در ان چند روز از تقصیر او گذشته مطلق العنان ساخته بود چون از اطوار علیقلیخان
ازرده خاطر بود در اغاز محاربه صف سپاه را ویران ساخته با مردم خود بمرشدقلیخان پیوست و اینمعنی
موجب تزلزل سپاه شاملو شده طایفه استاجلو دلیر شدند مجملا مبارزان طرفین دست بسیف و سنان
برده از کثرت گرد و غبار روی هوا پوشیده گشت علیقلیخانرا چشم بر گروهی که مرشدقلیخان در ان میان
تصور نموده بود افتاده از طریق حزم و احتیاط غافل شده خود مباشر حرب گشت و با فوجی از شجعان
شاملو که باتفاق او در معرکه تکدو میکردند بجانب انگروه تاخته ان جمع را پراکنده و منهزم ساخت و در وقتی
که او بتعاقب انگروه مشغول بود مرشدقلیخان و فوجی از اتباع او را که با معدودی چند در طرف دیگر بودند
چشم بر لوای پادشاهی افتاده همت بران مقصور ساخت که ان دولت یکتای بی‌خلاف شهریاری را
بدست اورد و جمعی را بدین عزیمت بانطرف فرستاد ایشان موکب همایون را از جنود شاملو خالی یافته
فرصت غنیمت شمرده بان فوج قلیلی که در ظل لوای ظفر انتما بودند حمله اوردند و انجماعت تاب حمله نیاورده
متلاشی و پراکنده شدند و از اتباع مرشدقلیخان ابومسلم خان چاوشلو که از امراء معتبر بود بحضرت اعلی
رسیده ان سرآرای دولت و اقبال را بفرمان والی تقدیر که هزاران حکمت بالغه در ان مندرج و منطوی است بجنگ اورد

مبشران قضا این مژده سعادت افزا با نطایفه دادند وذات حمیده صفات اشرف را در ضمان امان ملک
منان باردوی مرشد قلیخان آوردند وطایفه شاملو شکست فاحش خورده خواجه افضل وزیر با چهار
صد یا نهصد نفر از اعاظم انطایفه اسیر سرپنجه تقدیر شدند واموال واسباب ایشان بغارت
وتاراج حادثات رفت علیقلیخان چون از تعاقب انکروه باز آمد از لشکر قبول وملازمت چتر فلک
فرسای حضرت اعلی اصلا نشان ندیده از کماهی حال خبر یافته انکشت تحیر بدندان کزیده از غفلتی که
ورزیده بود اشک ندامت از دیده باریدن کرفت ودر کمال یاس وناکامی عنان از محاربه تافته قرین
وناد با کمال خذلان وخسران خجلت زده وحیران که سرمایه سعادت دارین را از دست داده بود
راه هرات پیش کرفت ومرشد قلیخان با سعادت ابدی توامان کردیده ازین عطیه عظمی که از درکاه
الهی باو کرامت شده بود کلاه کوشه شادمانیش برتارک کردون سائیدن کرفت وحضرت
اعلی را چون درکران بها در صدف جان جای داده بطرز معهود بمشهد مقدس معلی عبور نمود وحضرت اعلی
که از آوان طفولیت درمیانه طایفه شاملو پرورش یافته با علی قلیخان ومردم او انس والفت کرفته بود
وقوع این حال مکروه خاطر شریفش بود اما بدلالت ملهم اقبال آثار ملال را از ناصیه اقبال زایل ساخته
خاطر اشرف را بدریافت شرف زیارت حضرت امام الجن والانس سلطان سریر ولایت وامامت ابوالحسن
علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه وادراک سعادت خدمت شبانروزی آن روضه متبرکه اطمینان داده
بدین عطیه عظمی مبتهج ومسرور بود ومرشد قلیخان الحق با طایفه شاملو ادمیانه سلوک کرده بعد از
نکوهش مفسدان رقم اطلاق بر ناصیه کرفتاران کشیده همه را قرین اعزاز واحترام کردانیده حکم کرد که
درمیانه لشکر هر کس که مال خود را از اسب واشتر ویراق شناسد در ساعت تسلیم نمایند وایشانرا
در رفتن هرات وتوقف نمودن در رکاب همایون اعلی مختار ساخت خواجه افضل را که تا غایت وزیر
علی قلیخان بود برتبه وزارت حضرت اعلی سرفراز ساخته هر کس از جماعت شاملو توقف اختیار نمود
بسمت ملازمت حضرت اعلی موسوم کشته در سلک قورچیان ویوزباشیان وملازمان رکاب اشرف
درآورد وبعلی قلیخان نامه محبت آمیز بطریق معهود چاکرانه نوشته کله مندیهای دوستانه نموده سوانح مذکوررا
باقتضاء قضا حواله نمود اما خواجه افضل وزیر وآقایان شاملو دل از هرات برکنده در میانه طایفه

استاجلو آرام نتوانستند کرفت ودر اندک روزی فوج فوج فرار نموده بهرات رفتند واز طایفه شاملو
بغیر از حسین بیک عبداللو که خدمت جلوداری خاصه شریفه باو متعلق بود ودر روز جنک از موکب عالی
جدا نشده بود علی قلی بیک ولد شاه علی بیک کرامیلو که در وقت انهزام از مرافقت علیقلیخان
باز مانده بقصد ادراک ملازمت اشرف بمشهد مقدس عود نموده بود کسی در مشهد مقدس معلی
وموکب همایون اعلی نماند ومرشد قلیخان اسباب سلطنت وبادشاهی حضرت اعلی را سرانجام
داده ارباب مناصب جهت آنحضرت تعین نمود ومن حیث الاستقلال برسند وکالت وللکی تکیه زده
جمیع اهل خراسان باو بازکشت نموده لوازم تهنیت ومبارکبادی بجا آوردند ودر ممالک خراسان بیشتر
از بیشتر اقتدار واستقلال یافت **ذکر قضایای آذربایجان ولشکر کشیدن عثمان باشا سردار روم
بجانب تبریز وتسخیر نمودن آن بلده فاخره جنت نشان وخرابی که باقتضای دوران بتقدیر
پروردکار عالمیان در آن خطه فاخره وقوع یافت** قبل ازین در طی سوانح آذربایجان بر صفحه بیان
بقلم بلاغت نشان نکارش یافت که عثمان باشا که در دربند شروان بود بخدمت خواندکار عرض
نموده بود که کل مملکت شروان وکرجستان را بحیطه تسخیر وتصرف درآورده ام ودربند سنان باشا
عرض نموده که سوی قلعه داری دربند محلی در تصرف نیست غلط است واین معنی باعث آن شد که فرهاد باشا
سردار شده بجانب آذربایجان آمده در هنکامی که رایات جلال در خراسان بود چنانچه سبق ذکر یافت
ایروان را متصرف شده قلعه ساخت وعثمان باشا نیز تمامت ولایت شروان وشکی را ضبط نموده
بمعتمدان سپرده روانه استنبول شد واز خدمت خواندکار متعهد تسخیر کل آذربایجان بلکه عراق شده
رتبه وزارت وسرداری یافت وبعزم تسخیر آذربایجان با لشکر بیحد وعد روانه ارزن الروم شد چون
زمستان بچمن بیل بپایان رسید وشاهدان بزم افروز نوروزی قوتل ترکی چون ترکان خطا بقصد
یغمای دلهای ارباب وفا با دلبستکی ویراستکی تمام جلوه ظهور نموده ونوخطان ریاحین شکلا افزای
مجلس آرایان بزم بهار کردید نواب جهانبانی باقتضای ایام بهار جوانی بتجرع راح ریحانی ولوازم عیش و
کامرانی پرداخته از کلرخان لاله عذار دم ستان بود وایام نشاط انکیز بهار در عشرت آباد تبریز بعیش وحضور
کذرانیدند وباشیطان نام اهنکر سبری که علی قلیخان اغلی از اصفهان آورده بود فی الواقع چهره آتش افروز درس

مانند کوره اهنگری می افروخت تعلق وتعشق اغاز نهاده از باغ وصالش گلهای ارزو میچیدند وشاه قلی بیک غز
اغلی روملو در باب او این رباعی ترکی گفته بود ✿ کونکلم نوشتین اول نرگس فتان اپاره ✿ نکدر کلاونک
غمزه سیدن جان اپاره ✿ شیطان شیطان دیدو کلری کربواسه ✿ من راضیم ایمانی شیطان اپاره ✿
ودیگری از ظرفا گفته بود ✿ عاشق خور نخ تو چند از جان گذرد ✿ تیر مژه ات ز سینه پران گذرد ✿
از دولت بیم نامیت ای صنع خدا ✿ شک نیست که حق ز جرم شیطان گذرد ✿ از سوانح ان ایام الکه غازی بیک ابن خان
بادشاهزاده تاتار که در شروان گرفتار عساکر نصرت شعار شده در قلعه الموت محبوس بود جوان
شاعر پیشه خوش سیما وبزیور اهلیت واستعداد موصوف بود وعربی وترکی برسم حمد وثنا گفته
بخدمت نواب جهانبانی فرستاده بود نواب جهانبانی بصحبت او رغبت نموده اورا از قلعه بیرون اورده
در ملازمت علیا معزز ومحترم واکثر اوقات در مجالس خاص حریف بزم الفت واختصاص بود واین معنی
موجب حسد واکراه خاطر علی قلیخان فتح اوغلی ومقربان بساط عزت گردیده مشار الیه از طرز سلوک ان
اینمعنی را دریافته توهم بخاطر خود راه داده از دار السلطنه تبریز فرار بر قرار داده خود را بارزن الروم انداخته
بمعسکر عثمان پاشا ملحق گشت القصه چون ایام بهار وهنگام شکوفه وازهار رسیده هوا روی بگرمی اورده
کوه وصحرا از سبزه وشقایق اراسته گردیده موکب ییلاق الشکر کلر توجه نموده از انجا ببازارچای نزول
بودند وشش ماه تابستان درین ییلاقات بسر برده ابواب عشرت وشادمانی بر چهره امال وامانی
شاه وسپاه مفتوح بود در ساغری بلاغی محمدی خان تخماق که قطع تعلق از ولایت چخور سعد نموده
دران حدود بی سر وسامان بسر می برد باردوی گردون شکوه ملحق شده قشون اراسته بنظر رسانید
درین اثنا خبر امدن عثمان پاشا متواتر گشته موجب تفرقه خواطر گردید احکام مطاع باحضار امرا وعساکر
ممالک محروسه صادر گشته قورچیان بهرام صولت تعیین فرمودند که از عراق وفارس وکرمان جمیع عساکر
نصرت نشان قزلباش از روی غیرت ومردانگی متوجه پایه سریر اعلی گشته باردوی گردون شکوه
بپیوندند ومرکوز خاطر شریف نواب جهانبانی ان بود که چون اوان نشو ونما واغاز دولت وجهان ارایی
طوایف اخلاص گزین وعساکر ظفر قرین قزلباش بتعصب دین وغیرت مذهب جمعیت نموده بتدارک سالهای
پیش در رکاب اقدس انحضرت مردانه وار با سپاه مخالف کارزار نمایند ومشاهر عاطفت واستمالت نامها

باسم

باسم محمد خان ودلی خان ومسیب خان وکل امرا طایفه ترکمان وتکلو بمضمون غرا صادر یافت که طوایف قزلباش
صوفی دیگجت این دودمان ولایت نشان اند وجان را جنس در راه ولینعمت ادنی مراتب اخلاص میدانند امیرخان
از جاده اخلاص منحرف گشته از وامری چند سانح شده که موجب نفار خاطر اشرف گشته بجزای خود رسید
ودیگر برادران مدخل نبود وغباری از سایر امرا وغازیان ترکمان در صفحه نسبت ادهم خان که ازان طایفه است
در ملازمت اشرف معزز ومحترم منظور انظار شفقت است خیالات فاسده از دماغ بیرون کرده خود را دغدغه
الوده نسازند که این اطوار با دعوی ارادت واخلاص موروثی مناسبت ندارد ومع ذلک مخالفان
که بتسخیر ملک ایران واستیصال طوایف قزلباش بسته حالا عزیمت شهر تبریز که کورخانه صد ساله
قزلباش وتختگاه سلاطین ایران است دارند وباقتضاء عقل دوراندیش عمل نموده نظر بر مال حال
اندازند از روی ارادت واخلاص ودولتخواهی ویگانگی جمعیت نموده با لشکرهای اراسته متوجه پایه
سریر سلطنت مصیر گردند ودامن ارادت واخلاص صدساله خود را بلوث عصیان الوده نسازند و
همت بران مقصور دارند که در رکاب فلک فرسا مردانه وار بمعرکه کارزار شتافته بدفع مخالفان بر دارند
وبعد از فتح ودفع دشمن بیگانه هر ملتمسی که داشته باشند عرض نموده در انجاح مطلب خود کوشند چه
ظاهر است که هرگاه شهر تبریز وولایت از دست قزلباش بیرون رود وممالک اذربایجان که خلاصه ممالک
ولشکرخیز ایران است بتصرف مخالفان قرار گیرد ونقص تمام باین دولت راه یافته این فتنه بسیار ممالک سرایت
مینماید وبدیهی است که مال حال قزلباش بکجا انجامد وبعد از روانه نمودن قورچیان واحکام عطوفت ایین
مذکور تا یکماه دران حوالی توقف نمودند که مبادا عثمان پاشا عزیمت قراباغ داشته باشد وبعد از یکماه
توجه او بجانب تبریز بوضوح انجامید امراء عظام در مجلس بهشت ایین جمع شده در باب محافظت تبریز ودفع
ان دشمن قوی دست کنگاش بمیان اوردند جمعی از عقلا وارباب تدبیر که از اوضاع روزگار خبری داشتند
مصلحت چنان دیدند که بطریق زمان شاه جنت مکان شهر تبریز وسمت راه مخالفان را خالی نموده رعایا واهل
شهر را بقراجه داغ که محال حصین رصین دارد فرستند واذوقه در شهر نگذاشته تا جمعیت لشکر وامدن امرا
ترکمان وتکلو جنگ را در حیز تاخیر انداخته راهها را ضبط نمایند که از هیچ طرف اذوقه باردوی ایشان نرود و
کسی بطلب اذوقه بیرون نتواند امد وبعد از جمعیت لشکر در هر جا صلاح باشد قرار مقابله ومقاتله دهند وبعضی

از جهلا و بدمستان باده غرور این رای صواب را خطا شمرده گفتند مناسب چنان مینماید که صد هزار نفس
در شهر تبریز هست که لااقل نصف آن جوانان جلد کارآمدنی اند بر سر اهل و عیال و اموال خود ایستاده
جنگ میکنند شهر را کوچه بند کرده مقرر می باید داشت که تبریزیان در سر کوچه بند اقوه مشغول بوده راه
دخول مخالفان را بشهر مسدود سازند و از اندرون اهل تبریز و از بیرون قزلباش جنگ انداخته
بدفع ایشان بپردازند اکثر این رای را اختیار کرده بعضی از دیوانه خیران تبریزی که در خدمت نواب
جهانبانی راه خوش آمدگویی داشتند لافهای گزاف زده نگذاشتند که شهر تبریز را خالی نمایند و چون
همگنان این رای خطا را صواب دانسته متوقف اهل تبریز رضا دادند حکم اشرف مشعر بر استمالت
باشراف و اعیان تبریز عز اصدار یافت که در دفع دشمن مردانه بوده فرزندان و متعلقان و جان و مال
خود را از شر ایشان صیانت نمایند احدی خانه کوچ بیرون نبرد که اینک ما نیز از این طرف لشکرها
آراسته بمدد ایشان کمر بسته ایم و نخواهیم گذاشت که از مخالفان آسیبی بدیشان رسد و یکه و نفر
از امرا عظام با قشون و لشکر خود بشهر فرستادند که باتفاق حسین قلی سلطان برادر علیقلیخان که
بنیابت او حاکم شهر و حارس مملکت بود و سد راه و کوچه بندها نموده مستحکم گردانند و مردم شهر را
بمحافظت کوچه بند او دفع صایل ترغیب نموده نگذارند که احدی خانه کوچ بیرون برد و اگر احدی خانه کوچ
بیرون کند صاحب خانه را سیاست نموده اموال و اسباب او را بغارت و تاراج دهند چون حکم عالی
بمضمون مسطور به تبریز رسید تفرقه و پریشانی که از ورود آن گروه انبوه در دلها راه یافته بود اندکی
روی باطمینان آورده تبریزیان از روی عقیدت و اخلاص رضاجوی گشته دل بآن حادثه عظمی نهادند
و شروع در کوچه بند کرده محلات را قسمت نموده هر رخنه را در عهده اهتمام یکی از پهلوانان آن محله
کردند بر سر هر کوچه بند شخصی معتبری از قزلباش با جمعی از مردم کارآمدنی گماشتند اما رهگذر سیل بلا
درخته آتش عنان را بخس و خاشاک انباشتند و چون اراده ازلی تخریب آن بقعه شریفه و اختلال
و پریشانی و تفرقه و پراکندگی اهل تبریز تعلق گرفته بود هیچ اثری سعی و اهتمام ایشان مترتب نشد
آنچه کلک قضا رقم سازد * کس تغییر آن نپردازد * چون تقدیر کرد کار جهان * شد تبه کار آن نکو
مردان * سعی تدبیرشان مفید نبود * اندر آن به صورتی ننمود * درین مقام مناسب چنان نمود که برخی از احوال

تبریز

تبریز و تبریزیان نگاشته کلک پرداز گرد شده بر سر سخن رود بر ضمایر سخنوران احوال عالم پوشیده نخواهد بود
که بلده فاخره تبریز مدتهای مدید دار الملک ایران و مقر سلطنت پادشاهان نافذ فرمان بود و عمارات
عالیه از مساجد و مدارس و بقاع الخیر که سلاطین روزگار و وزرا و حکام در آن شهر ترتیب داده
قری و مزارع و مستغلات مرغوب که بر آنها وقف نموده باغات و بساتین دلگشای که احداث
نموده اند زیاده از آنست که قلم مکسور اللسان بتحریر شمه از آن تواند پرداخت و مردم تبریز در عمارت
بیوت و مساکن و تزیین اثاث و اسباب و تجملات ما فی الباب بنوعی مبالغه مینمایند که خانه کمترین
بازاری شایستگی نزول امیر عالی مقداری دارد و در زمان خجسته نشان شاه جنت مکان علیین
آشیان که یکدو مرتبه سلطان سلیمان پادشاه روم باراده تسخیر آن ملک آمده از مردم مذکور که به تشیع
فطری و ولای خاندان قدس نشان صفوی موصوفند نیکو خدمتیها در راه این دولت بظهور آمد
و بدین جهت شاه جنت مکان را توجه و التفات تمام بمردم آن شهر بود و چون سکنه آن بلده فاخره اکثر تاجر
و اهل حرفت و صناعت اند مال محترفه ایشان بخشیده شهر را از تکالیف دیوانی معاف داشته بود در
مراعات خاطر آن طایفه بنوعی توجه و شفقت مبذول میداشت که قاضی احداث تعیین فرموده مقرر داشته
بودند که و لد و عکان قضایا را در حضور قاضی احداث بوجه شرع پرسش نموده بر مجرمان اجرای حکم شرعی نماید
و جریمه از احدی نگیرند و چندین سال مردم آن شهر بفراغبال زندگانی کرده در تزیین عمارات و اسباب
تجملات خانه و حلی و زیور نسوان چندانکه باید و شاید تکلف مینمودند بالجمله معموری و آبادانی آن شهر و کثرت
خلایق و جمعیت اهالی آن بلده بجایی رسیده بود که در کل بلاد اسلام شهری بدان عظمت و جمعیت و آبادانی
نشان نمیدادند چشم زخم روزگار بایشان رسید و خرابی بآن معموره راه یافته اکثر مردم آنجا به نهب و قتل
و غارت گرفتار آمده بقیة السیف بصد حسرت و هوان از وطن جدا شده اشراف و اهالی بر حسب کلام
معجز نظام اذا دخلوا قریة افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة از اوج عزت بحضیض مذلت
و خواری افتادند بالجمله چون آمدن عثمان پاشا بجانب تبریز متحقق گردید هرچند شاه و شاهزاده نامدار
احکام مضبوط به امرا بطوایف قزلباش خصوصا طایفه تکلو و ترکمان فرستاده در دفع این حادثه از ایشان
استعانت جستند و از مآل حال خبر داده انتظار آمدن ایشان کشیدند مفید نیفتاد و طایفه تکلو و ترکمان

درعناد ولجاج اصرار نموده امدی ازان دو طایفه ولشکرهای فارس وکرمان وعراق بعسکر همایون ملحق
شد نواب سکندرشان باردوی عراق بجانب اردوم ودل وزمار توجه نموده نواب جهانبانی
با قلیلی از امرا وارکان دولت وقورچیان وملازمان خاصه شریفه که در رکاب اشرف بودند
سپاهی بعزم محاربه لشکر روم از اردوی همایون وخدمت والد نامدار جدا شده قورچی باشی
با جمعی از قورچیان در خدمت نواب سکندرشان ماندند وموکب عالی نواب شاهزادگی باکر
اقبال که بعدد ایشان بده دوازده هزار کس نمیرسید از مرند دامنکوه تبریز را گرفته منزل بمنزل متتابعه
نزول وارتحال لشکر بقیاس روم که از راه طسوج می امدند کرده انتهاز فرصت مینمودند دو مرتبه
فوجی از شجعان لشکر ومبارزان جنگجوی ازو را ورا امر فرمودند که نزدیکتر رفته طرح جنگ انداختند
وحرفه کار را از دست نداده هرگاه غلبه در طرف مخالفان مشده باشد خود را بقلل جبال کشانیده
بموکب عالی میپیوندند وچون سپاهی سپاه قزلباش مشاهده رومیان کردید چند الای از الویه
رومیه برخلاف معتاد از عرابه جدا شده باگروه انبوه بمحاربه لشکر منصور شتافتند وفیمابین محاربات
دلیرانه بوقوع پیوسته جمعی کثیر از طرف رومیه طعمه شمشیر غازیان ظفرقرین شدند وبعد از هجوم
سپاه روم غازیان حسب الامر شهزاده نامدار خود را از یمین ویسار جنگلگاه بکنار کشیدند وچند
نفر از مشهوران بی باک قزلباش نیز درین دو مرتبه در معرکه کارزار شربت ناگوار هلاک چشیدند
وچون لشکر روم از حیز شمار بیرون بود ومقابله ومقاتله با ایشان با این مایه مردم که در رکاب عالی بودند
محال مینمود دستبردی نمایان نتوانستند نمود وعثمان پاشا کوچ کرده تا حوالی شوراب تبریز امده نزول کرد
چون چشم اهل تبریز بران لشکر عظیم افتاد خوف وهراس بقیاس بر ضمایر ایشان مستولی گشت
دو سه مرتبه که رومیه هجوم نموده بحوالی کوچه بند شهر نزدیک دولتخانه امدند واز هر طرف بمدافعه مشغول
گشتند فیمابین اندک محاربه بوقوع انجامید رومیه غالب امده کوچه بندها را با توپ وضربزن از هم
ریخته تا میدان صاحب اباد امدند وچون بر سپاهی ورعیت ظاهر شد که دفع این حادثه مافوق قدرت
ایشان است متلاشی گردیده قدرت ان نیافتند که یکجا جمعیت نموده بمدافعه مشغول توانند شد حسین قلی
سلطان ورعیت خان وهر کس از قزلباش که در شهر بود در همان شب بیرون رفته بموکب عالی پیوستند

وچون تبریزیان از مدد قزلباش مایوس گشتند در تشویش واضطراب افتادند جهت حفظ حال اهل وعیال
کامران بیک قاضی ومولانا محمد علی ولد مولانا عنایت الله را که مفتی وشیخ الاسلام بود با پیشکشانه نزد
عثمان پاشا فرستاده اظهار اطاعت وانقیاد کردند وعثمان پاشا در اول حال اگرچه عتاب وخطاب چند
بایشان کرده بود اما چون جلادت وبیباکیهای اهل تبریز را بسیار شنیده بود وملاحظه احتیاط
تمام داشت بمقتضای عقل وتدبیر ملک گیری پیش امده تبریز را استمالت ساخته مقرر کرد که بحال خود بوده
تفرقه بخاطر نرسانند که من بعد رعیت حضرت خواندکار باشند وایشان بشهر معاودت نموده انچه دیده
وشنیده بودند با اهل تبریز تقریر کردند اما عقلا ومردم صاحب خرد میدانستند که رومیه کینه اهل تبریز
در دل دارند وبجهت مغایرت مذهب با ایشان نمی امیزند بفکر کار خود افتاده اموال واسباب خود را
در زیر زمینها ونجانها وجاها گذاشتند مخفی ساخته خود یک یک ودو دو دست اهل وعیال گرفته شبها
پیاده وسوار روی بوادی فرار می اوردند واگر نقدی همراه داشتند اجامره واجلاف وبیدولتان طبقه
که خواهان روز چنین بودند در سر راهها ایشان را گرفته برهنه وعریان سر میدادند وعثمان پاشا بفر اقبال
داخل شهر شدند دولتخانه تبریز را جهت قلعه مناسب یافت واز شوراب کوچ کرده بجانب چرنداب که طرف
قبلی تبریز است رفته نزول کرد وطرح قلعه انداخته بر لشکریان قسمت نموده شروع در کار کردند ودر عرض
چهل روز که رومیه بتعمیر قلعه مشغول بودند اگرچه غازیان قزلباش که کوه سرخاب را پناه خود ساخته بودند
اکثر اوقات شبها وروزها خود را بحوالی اردوی رومیه رسانیده دستبردهای نمایان میکردند اما از کثرت
عساکر وازدحام لشکر روم معلوم نمیشد وایشان بکار قلعه پرداخته حسب المدعا باتمام رسانیدند وذخیره
فراوان که در شهر بدست ایشان در امده بود وتوپ وضربزن ویراق قلعه داری بقلعه کشیده جعفر پاشا
اخته را بحراست وقلعه داری وحکومت تبریز نصب نموده در اثنای تعمیر قلعه عثمان پاشا در تبریز تجویز قتل عام
نمود بسبب ظاهری اینکه اهل تبریز با رومیه نمی امیختند وشبها اجامره واجلاف تبریز بخیمهای رومیه رفته
اموال واسباب می بردند وهر کرا فرصت می یافتند بقتل می اوردند وبر سر قلعه رفته انچه روز کار کرده بودند
شب فرو می اوردند وبر عثمان پاشا ظاهر شد که تبریزیان مرتکب این امور میکردند ویکمرتبه در حمام کوشک
حمامیان فرصت یافته رومی را بقتل اورده در چاه حمام انداخته بودند واثار عصیان وطغیان از بشره ایشان

هویدا بود این حکم با مضا رحکم قضا از عثمان پاشا صدور یافت مجملا رومیان با تیغهای کشیده در شهر تبریز
آغاز سرافشانی نمودند و تبریزیان چاره جز آن ندیدند که روز خود را در نهانخانها محافظت نموده
شب سر خود گیرند و رومیه در بیرون هر کس را دیدند بقتل رسانیدند و شروع در غارت خانها
کرده هر خانه که راه یافتند مردان را طعمه شمشیر بلا ساخته اموال و اسباب را نهب و غارت نمودند
و بسیاری از زنان و صبیان را اسیر کردند و فریاد و فغان اطفال و عورات بفلک اثیر رسیده
جمعی از مردم خیراندیش خداآگاه از آن طایفه که نزد عثمان پاشا راه سخن داشتند استغاثه نموده
او را از اقدام این امر شنیع باز آوردند مشارالیه آخر روز لشکریان را از قتل و نهب جمع نموده بقیة السیف
از بیم جان ترک اموال و اسباب نموده دست اهل و عیال گرفته شب از شهر بیرون رفته در مواضع
و محال قریبه پراکنده شدند و شهری بآن معموری و آبادانی بدست مخالفان درآمده که اموال و
اسباب بینهایت و ذخایر و دفاین لاتعد و لاتحصی که در بیوت و نهانخانها مخزون بود بدست رومیه
درآمده و این اعمال بر عثمان پاشا مبارک نیامده بمقتضاء لایرحم من لایرحم الناس از اثر آه مظلومان
و شیعیان اهل بیت مورد غضب الهی گشته بی آنکه بیماری عارض ذات نامبارک او شده باشد
بمرض خناق گرفتار آمده رخت هستی بباد فنا داد و در عرض چهل پنجاه روز که رومیه در شهر تبریز
توقف داشتند سوای محاربات قبلی که دو مرتبه در وقت آمدن و یکدو مرتبه دیگر از گوشه و کنار
وقوع می یافت سه مرتبه میانه قزلباش و رومیه محاربه عظیم بوقوع انجامید و در هر سه کرت فتح
و ظفر قرین حال غازیان ظفر قرین بود **ذکر محارباتی که فیما بین لشکر قزلباش و رومیان بوقوع انجامید**
جنگ اول سردار قلی بیک قورچی باشی تبیین اشتعال آنکه بعد از آنکه رومیه بر تبریز مستولی گشته
قزلباشیه بیرون آمده بموکب عالی نواب شاهزادگی پیوستند و آثار اقتدار ایشان بظهور رسیده
متفحص شد که با این پایه مردم که همراه اند مقابله با آن لشکر بیحد و مر مقدور ایشان نیست نواب جهانبانی
بازگشته در اردو دول باردوی همایون ملحق گردید و با قلی بیک قورچی باشی افشار که مرد عاقل با رای
و تدبیر بود و در اردو مانده بود مشورت نموده دانستند که خالی نکردن شهر در اول حال خطا بوده و رای عقلا
برین قرار گرفت که چون شهر بدست رومیه درآمده تبریزیان پراکنده شدند و حالا بجهت فکر لشکر دفع عثمان

و اعوان و انصار و کثرت مخالفان در مقابله و محاربه صرفه نیست خبر میدهیم که ایشان قلعه را تمام نموده کوچ
نمایند و در وقت کوچ بطریق قزاقی بعقب ایشان افتاده منزل بمنزل انتهاز فرصت نموده حسب المقدور
آنچه توانیم بفعل آوریم بعد از آنکه ایشان بسرحد الکاء خود رسیده بازگشته بر سر قلعه آئیم و سپاهی و رعیت
آذربایجان را جمع آورده بتوفیق الله تعالی قلعه را مسخر سازیم و تدبیری دیگر در توقف مناسب نیست نواب
جهانبانی از کمال غیرت و حمیت که مرکوز خاطر انورش بود راضی بآن نمیشدند که بتغافل گذرانند و رومیان
بفراغبال بکار قلعه مشغول باشند قرارداد ندکه بنفس نفیس متوجه محاربه ایشان گشته بمصداق کریمه **کم**
من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله تکیه بر عنایت الهی نموده بقدر مقدور سعی و
کوشش نمایند قورچی باشی و ریش سفیدان راضی بآن نمیشدند که آنحضرت بنفس شریف مباشر حرب
و سرداری باشند قورچی باشی التماس نمود که یکمرتبه او را رخصت دهند که بجنگ رفته لشکر را بیازماید
اگر صرفه در جنگ بوده باشد مرتبه دیگر نواب جهانبانی خود متوجه شوند و اگر چشم زخمی رسد بملازمان درگاه
رسیده باشد عقلا این رای پسندیده تجویز نمودند و اردوی همایون کوچ کرده بدره نهند که چهار فرسخی
شهر است آمده نزول کردند و نواب جهانبانی قورچی باشی را سردار لشکر ظفر قرین نموده روانه ساختند
و محمدی خان تخماق در موکب عالی توقف نموده اما قورچی باشی بعضی امراء و مردم کارآمدنی را جرگه کرده
بیشتر فرستاده ایشان از رودخانه قهوسنج که در جانب شرقی تبریز و سر راه عراق است بالا آمده سپاهی
نمودند رومیه از ورود لشکر قزلباش خبردار شده عثمان پاشا جغال اغلی را که در آنوقت اشجع رومیان
رومیان بود سردار کرده با جمعی از امرا و پاشایان سرحد بمدافعه ایشان فرستاد و ایشان زیاده
حسابی از لشکر قزلباش نگرفتند چون قول لشکر قزلباش در میان رودخانه بود بنظر جغال درنیامد جهان
قول جرخچی را بنظر آورده از توپخانه و عرابه جدا شده دلیرانه پیش رانده بجنگ مشغول گردید و قول لشکر
قزلباش که از رودخانه بالا آمده نظر بر قول رومیه انداختند جلوریزان بر آن کرده تاختند و بیک حمله تا
دو هزار کس از آن قوم نابکار را بخاک بوار انداخته بقتل آوردند جغال اغلی از صدمات دلیرانه قزلباش پای ثبات
و قرارش تزلزل یافته روی بانهزام آورد غازیان قزلباش بفتح و ظفر اختصاص یافته جمعی از مردم معتبر
زنده گرفتار شدند و جغال اغلی در هنگام انهزام خود را بمادیان دونده که برای روز جنین آماده داشت رسانیده

سوار شده بیرون رفت کور سعدی خنوسلو دعوی مینمود که من نیزه بجغال اغلی رسانیدم اما بثبوت نرسید
و چون عثمان پاشا ساعت بساعت خبر میگرفت و خبرگیران خبر رسانیدند که قزلباش خبرکی مینماید
او قشون قشون و فوج فوج لشکر بمدد میفرستاد قورچی باشی بعد از شکست مخالفان و انهزام
جغال اغلی سرداران ایشان از درود کوملک هراسیده بملاحظه انکه مبادا چشم زخمی واقع شود قزلباش را
بمراجعت امر نموده چون روز باخر رسیده بود بازگشته درهمان رودخانه نزول نموده روز دیگر باردو
امده سرها و خنجرها و گرفتارانرا بنظر خجسته شاهزاده عالمیان رسانیده بتلطفات خسروانه اختصاص
یافت از مردم تبریز از اردوی عثمان پاشا بعد از قتل عام فرار نموده باردوی معلی امده بودند استماع شد
که درین جنگ رومیان از قزلباش حسابها گرفتند و عثمان پاشا جغال اغلی را سرزنشها نموده بجبن
و بددلی و سوی تدبیر منسوب میساخت **جنگ دوم و سوم که بسرداری شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا**
وقوع یافت بعد از چهار پنج روز که لشکر اسایشی یافتند نواب جهانبانی خود بنفس نفیس متوجه محاربه شده
باده دوازده هزار کس که در اردوی معلی بودند روانه شد چون طلیعه لشکر قزلباش مشاهده رومیان گشت
درین مرتبه عثمان پاشا بیگلربیگی قرامان و محمد پاشا بیگلربیگی دیاربکر را سردار نموده با لشکر اناطولی بمحاربه
لشکر قزلباش فرستاد و در کنار رودخانه فهوسنفج جرخچیان طرفین با یکدیگر ملاقی شده معرکه حرب و قتال
گرم گردید و حملات متواتر از جانبین بوقوع انجامیده رومیه اثار اقتدار ظاهر ساختند نواب جهانبانی
تاب غلبه و اقتدار ایشان نیاورده اسب جلادت در میدان مبارزت بجولان دراورده هرچند قورچی باشی
درین سفیدان دولتخواه بملاحظه و احتیاط دست مخالف در عنان عزم اداورده از پیش رفتن مانع امدند
مفید نیفتاد نواب جهانبانی قول همایون را پیش رانده یکجوانان موکب عالی در نظر خجسته ان سرورای
دولت و اقبال بطعن سنان جان ستان بسیاری از رومیه را از صدر زین ربوده بخاک هلاک انداختند
و تا غروب افتاب بحرب و قتال پرداخته شاهزاده عالمیان همت برافنا و اعدام رومیان بسته با وجود انکه
زمانه کسوه عباسیان در برکرد قزلباش دست از محاربه برنمیداشتند و با شاهان پای ثبات و قرار استوار
داشته مشاعل افروختند درین اثنا نواب جهانبانی شاهرخ خان را از طرف دست چپ از قول جدا کرده مقرر داشتند
که بر دست راست مخالفان حمله اورد مشار الیه با امرا و لشکر ذو القدر و مردم قراجه داغ و نخجوان و جماعتی که

درجانب دست چپ می باشند از موکب عالی جدا شده چون میان رودخانه درامدند و قلب رومیان در نظر شد
اندکی پیشتر راندند و چون از رودخانه بالا امدند بعقب قلب رومیان رسیده بودند چون اواز نفیر
از عقب قلب بگوش رومیان رسید و ملازمان موکب عالی شاهزاده نیز حسب الاشاره جلو انداختند
رومیان با وجود کثرت سپاه و قلب غازیان رزمخواه بمجرد انکه اواز نفیر از عقب قلب برامد و دلاوران
پیش جنگ دلیرانه پیش ترامدند پای ثبات و قرار ایشان متزلزل گشته قول بهم برامد باشایان که در
قول بودند لحظه صبر نموده هرچند در مقام مدافعه شدند مفید نیفتاد و پشت بر معارک کرده راه فرار پیش گرفتند
اما چون لشکر قزلباش در پس سر ایشان بسیار بود در وقت انهزام بدیشان رسیده محمد پاشا
بیگلربیگی دیاربکر و مراد پاشا بیگلربیگی قرامان هردو گرفتار شدند محمد پاشا را چون زخم قوی یافته بود و احتمال
زیستن نداشت سر از تن جدا کرده مراد پاشا را که علیخان بیک سمند بیلو گرفته بود زنده با دیگر گرفتاران
بنظر انور رسانیدند و درین معرکه نیز بسیاری از رومیان شربت ناگوار فنا چشیدند و غازیان قزلباش
تا جر نداب که اردوی رومیه فرود امده بود تعاقب گریختگان نموده چند کس را از میان خیمها گرفته اوردند و
چون شب تار در میان غازیان و رومیان حایل شد امرا عظام و عساکر بهرام انتقام در موکب عالی شاهزاده
گردون احتشام از معرکه یکبار اامده روز دیگر بدیدن سرها و خنجرها و باز رسیدن بمرد انگی که از هر کس
صادر شده بود مشغولی فرمودند و مراد پاشا را با دو سه نفری که قابل نگاهداشتن بودند باردو فرستاده
از انجا بقلعه قهقهه بردند و دو سه روز در حوالی رودخانه فهوسنفج توقف نمودند که اسبان از تک و دو اسایش
یافته دیگر باره مستعد معرکه قتال گردند و از جانب رومیان نیز عثمان پاشا تا چهل پنجاه هزار کس را مقرر داشت
که بر حوالی اردوی خود کشیک داشته پیشتر نروند و از جلالت و مردانگیهای نواب جهانبانی که با اندک مردمی
با ایشان تلاش مینمود تعجبها نموده بودند اما از غایت کثرت و ازدحام از یکطرف بحرب و قتال می پرداختند
و از طرف دیگر قلعه میساختند بالجمله بعد از سه چهار روز که لشکر و ستوران فی الجمله اسوده شدند دیگر باره بتمهید
مقدمات جنگ کرده قرار دادند که چون عثمان خود متوجه محاربه نمیشود و جنگ سلطانی وقوع نمی یابد اگر
بتوفیق الله تعالی در نیم شبی برگروهی که بمحاربه ما کمر بندند ظفر یابیم تا میان اردوی رومیه عنان باز نکشیده
بطریق شبخون باردو ریخته تا صرفه در جنگ باشد بقدر مقدور سعی و کوشش نموده اثار رستخیز ظهور اوریم

و هرگاه غلبه از جانب مخالفان میشده باشد جنگ کنان خود را بکنار کشیده چه روزه آتش شور
و شین مشتعل گردانیده مخالفان را آسوده نگذاریم با مضا این عزیمت متوکلا علی الله سمند گردون
خرام بر آمده اعلام ظفر افراختند و چتر همایون فال بر فرق فرقد سای شاهزاده عالمیان افراشته
بهادران موکب نصرت قرین در سایه علم اژدها پیکران فارس مضمار دلاوری جمع آمده بآیین شایسته
متوجه معرکه قتال گردیدند و چرخچیان لشکر ظفر قرین قریب باردوی رومیه رسیده رومیان که
بحراست و نگهبانی اردو مامور بودند در کنار اردو سیل بسته پیش نیامدند از ینجانب نیز ملاحظه
حزم و احتیاط کرده پس و پیش خود را ملاحظه نمودند که مبادا مکر و خدعه از ایشان بظهور رسد مجملا
آن روز را بشب رسانیدند و از طرفین جنگ و جدال وقوع نیافت آخر روز در همان حوالی فرود آمده
قراولان باطراف و جوانب فرستاده حکم قضا امضا نفاذ یافت که امشب لشکریان پاس داشته
قریب بصبح فدای وار باردو ریخته تا جمع شدن لشکر رومیه از دقایق قتل و کشتن دقیقه فرو گذاشت
ننمایند اندکی از شب گذشته بود که غازیان قراول قدم جلادت پیش نهاده بکنار اردو رسیده خود را
بخیمه از خیام رومیان انداخته یکدو کس را گرفته بیرون آورده بنظر خجسته شاهزاده عالمیان رسانیدند
نواب جهانبانی از ایشان سوال کرد که بروز رومیه چرا بجنگ پیش نیامدند ایشان مردم مجهول بودند
و از ته کار خبری نداشتند اما چنین تقریر کردند که ظاهرا سردار عزم قلعگی کرده مشورت چند در باب
کوچ کردن داشتند و پاشایان و لشکریان بحراست اردو و بخدمتی مامور بودند درین اثنا آتش
بسیار در اردوی رومیه افروخته شد بطریقی که خرمنها را آتش زنند و شعلات آتش از همه جا بلند شد
و مردم صاحب وقوف گفتند که اینصورت علامت کوچ کردن است که هیمهای که هر کس در خیمه خود جمع کرده
آتش زده اند این معنی موکد قول گرفتاران مذکورست نصف شب بود که شخصی تبریزی که در اردوی رومیه
بظل حمایت یکی از خواص رومیه در آمده بود و آن رومی با او بمقتضای مردمی عمل نموده از ضرر و آسیب لشکریان
صیانت نموده بود آمده تقریر کرد که عثمان پاشا دو روز بود که کوفت خناق بهم رسانیده بیرون نمی آمد و شب
بقضای مبرم باجل گرفتار آمده از هم گذشت و بروز را از خلایق پنهان داشتند جغال اغلی متکفل امر سرداری شده
آخر روز پاشایان و ریش سفیدان لشکر جمع نموده صورت قضیه را باز نموده رای همه بکوچ کردن قرار گرفت

وصبحی کوچ خواهند کرد اما جعفر پاشا را چند روز پیشتر بقلعه فرستاده ذخیره سالیانه سرانجام نموده بود جمعی
از پاشایان گفتند که هنوز مهمات قلعه انتظامی نیافته و بعد از قزلباش آنرا آسانی میگیرند چرا
دو سه هزار نفر را بکشتن میدهیم جغال اغلی جعفر پاشا را در رفتن و بودن مخیر ساخت مشار الیه جواب داد
که من داخل قلعه نشده ام چنین میکردیم حالا که داخل شده ام بیرون رفتن بمجرد فوت عثمان پاشا نقض دولت
پادشاه ماست من رضا بقضاء الهی داده توقف مینمایم شما کوچ کنید که آنچه سانح شود الحکم لله العلی
الکبیر آنشخص از مجلس کنکاش بمنزل خود آمده صورت واقعه را باین شخص تبریزی تقریر کرده گفته بود که
ما صباح کوچ میکنیم چون لشکر قزلباش قریب اند محتمل است که فردا جنگ عظیم فیمابین واقع شود و تو
در میان ضایع شوی اگر میتوانی تا هنوز شب است خود را باردوی قزلباش رسان و چند کس همراه من
کرده چون سیاهی قراولان قزلباش نمایان شد آن چند نفر مراجعت نمودند و من خود را باینجا رسانیدم
مجملا لشکر رومیه بسبب فوت عثمان پاشا و دلیریهای لشکر قزلباش بغایت متزلزل احوال اند و متکفل
مینمایند که طایفه ینکچری و جبی که بحراست قلعه مامورند قرار توقف قلعه دهند و هرگاه ایشان توقف نکنند
جعفر پاشا نیز بالضروره خواهد رفت چون در ازکار نبود همگنان اینصورت را بر توفیق او ترجیح دادند
بالجمله ازین اخبار غلغله نشاط در میان لشکر افتاده آثار بشاشت و خورمی بظهور می آوردند و صبحی ترتیب
اسباب مقدمات جنگ کرده قول همایون آراسته با وجود قلت غازیان و کثرت و ازدحام مخالفان
متوجه معرکه قتال گشتند و جغال اغلی که متکفل امر سرداری شده بود بعزم مراجعت کوچ کرده جمعی کثیر را
در پیش فوجی غفیر در عقب تعیین نموده بملاحظه و احتیاط تمام میرفتند و غازیان قزلباش در حوالی کیب
غازیان برومیه رسیده دست بآلت قتال بردند و از آنطرف نیز فوج فوج بمدافعه پیش آمده جنگ کنان
طی مسافت مینمودند نواب جهانبانی قول همایون را از جر نظر پیشتر رانده غازیان را بمحاربه ترغیب میفرمودند
و چرخچیان لشکر منصور و بهادران موکب اقبال جلو ریز بمخالفان رسیده آثار مردانگی بظهور آوردند
و مخالفان را بمیان عرابه و شتر و اغرق راندند و الحق درین روز که عثمان پاشا از میان رفته و لشکر روم
بی سردار شده بودند اگر لشکر قزلباش اندکی زیاده از آن می بودند و اهتمامی در جنگ میکردند ممکن بود
که شکست عظیم بایشان رسیده یکباره مستاصل گردند و سه صورت واقع بود که اینمعنی بوقوع نه پیوست اول آنکه

لشکر قزلباش بسیار کم بود و رومیه بر کیفیت و کمیت لشکر اطلاع یافته میدانستند که نواب شاهزاده عالمیان
زیاده از ده هزار کس همراه ندارد و معهذا میانه امراء عظام بازار نفاق گرم بود و اکثر امرا با علیقلیخان فتح
اوغلی که مورد تربیت و محسود دیگران شده بود و نیک و بد امور را بنفس خود گرفته چرچیکری را بطایفه
استاجلو منسوب ساخته بود صفایی نداشتند و نمیخواستند که مردم او در میانه قزلباش بمردانگی
شهرت یافته فتح و ظفر مخصوص گردند و دیگری انکه چون قزلباش بیجا با میانه شتر و جمال و اثقال رانده
دست ایشان بغنایم رسید خام طمعان مال دوست بی حمیت که طبیعت اکثر لشکریان بان مجبول است شروع
در نهب اموال کرده انچه از شتر و یراق بدست هر کس افتاد جهت بیرون بردن ان گماشته دست از محاربه
باز داشتند رفته رفته لشکر کمتر شد و اقتداری که یافته بودند نقصان پذیرفت دیگر انکه جنجال اعلی نیم
فرسخ راه قطع نموده از جرنداب بشنب غازان رسیده چون مشاهده نمود که قزلباش بیجا باز پس رانده اند
جنود رومیه بهم بر امده عنقریب منهزم میکردند بعقل کامل و تدبیر صائب عمل نموده فی الفور در همانجا فرود امده
خیام بقاعده که در میانه رومیه معمول است سک بکدیگر نصب نموده راه دخول مسدود ساختند و عرابه را
برکنار اردوی خود کشیده زنجیر بازا در پشت عرابه باز داشته بلوازم محاربت پرداختند و چون از طرف
قزلباش زیاده حرکتی نشد و متوجه جنگ عرابه شدند رومیان بر انهزام بودند دل قوی ساخته از خوف
و هراس بیرون امدند و نواب جهانبانی چون برین حال وقوف یافت و از متفرق شدن لشکر قزلباش
اگاه شد با وجود ان حال اراده نمود که با لشکری که در قلب حاضر بودند بیکبارگی فدای وار جلو انداخته
صورتی که در پس پرده تقدیر باشد بظهور اید امراء عظام و دولتخواهان جنگ عرابه را صلاح ندیده
عنان بارگی صبار فتار شاهزاده نامدار را گرفته در فسخ ان عزیمت مبالغه والحاح نمودند نواب جهانبانی
بجهة ابدید دولتخواهان که مطلب ایشان ظاهر اظهر حراست بدن بی بدیل انحضرت بود عمل نموده دست از محاربه
باز داشته در حوالی جرنداب فرود امدند درین جنگ اگرچه سر و اختر مه کمتر اوردند اما غنیمت بسیار بدست
لشکریان افتاد و چون رومیه از شنب غازان کوچ کردند نواب شاهزادگی با ملازمان موکب عالی از یورت
خود سوار شده بعقب لشکر رومیه افتادند که هر جا فرصه در جنگ باشد جنگ کرده در هیچ جا ایشان را اسوده
نگذارند و تا قصبه طسوج بدین قاعده تعاقب مینمودند و غازیان انتهاز فرصت نموده خود را برومیه رسانیدند

وطرح

طرح جنگ می انداختند و جمعی کثیر را طعمه شمشیر هلاک میساختند و سرها را دختر مها بنظر خجسته اثر میرسانیدند
تا در موضع مایان جنگ عظیم بوقوع انجامید اسمعیل قلیخان و طایفه شاملو رسب جلادت پیش راندند
در رومیه زور اورده جمعی کثیر بمدافعه ایشان شتافته غازیان را باز گردانیدند از قضاء الهی در ان صحرا
اب انداخته بودند و گذار طایفه شاملو بدانجا افتاده اسبان تا سینه بگل فرو میرفتند در رومیه زور اورده
جوانان کار امدنی از طایفه شاملو بقتل میرسیدند سرغیب خان استاجلو که چرخچی بود بمدد پیش رفته
رومیان از پس نشاندند و غازیان شاملو بصد تشویش و تعب از وحل بیرون امدند یکی از برادران
اسمعیل قلیخان با جمعی از طایفه شاملو در ان قضیه بقتل رسید و از ملازمان موکب نواب جهانبانی
شاه حسین بیک ولد زینل بیک شربتدار و نورحسن بیک خادار ولد دیو سلطان ذو القدر که در سلک
مقربان بود مقتول شدند بالجمله درین روز زیاده کاری از پیش نرفت علی قلیخان فتح اوغلی بنابر
سوء مزاجی که از رشک و حسد ارباب مناصب و مقربان بساط دولت را با یکدیگر می باشد با اسمعیل قلیخان
داشت با سرغیب خان اظهار کدورت نمود که امداد شاملو نموده نگذاشتی که او بین الاقران مجلب زده
مغلوبیت گردد هر گاه میانه لشکر نفاق بدینسان رواج داشته باشد پیداست که چه مهم از پیش رود
بالجمله نواب جهانبانی تا طسوج دست از تعاقب باز نداشته بقدر مقدور لوازم سعی و کوشش
بجا اوردند و الحق درین معارک و محاربات از نواب جهانبانی تقصیری واقع نشد و از روزی که متوجه
حرب و قتال گشتند تا چهارده روز درع و خفتان از تن بیرون نکرده همه روزه از صبح تا نماز اوقات
صرف کار نموده همت بر افنا و اعدام ان طایفه گماشتند اما مخالفان زیاده از حد شمار بودند و مقاومت
با ان لشکر بیقیاس مافوق قدرت ملازمان موکب عالی بود و نفاق سرکشان قزلباش را خود چه گویم
که دیده بصیرتشان از مال این حال پوشیده شده بود و ان همت در نهاد شان نبود که وساوس
شیطانی را از دل بیرون کرده قدم بر جاده اخلاص نهند و بمحض لجاجت و عناد سر رشته تدبیر از دست داده
درین قضیه با جمعهم رفاقت و همراهی نکردند و چون رومیه با لکا خود قریب شده بودند باز گشتن و
به تسخیر قلعه پرداختن را اولی و انسب دانسته عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده در ظاهر شهر
حوالی شنب غازان نزول کردند و کس بخدمت والده نامدار فرستاده گماهی حالات معروض داشتند نواب

سکندرشان تیر باردوی اغرق دهرمها از علی در هسی کوچ فرموده شهر آمده منازل میر اسد الله صدر جهت
دولتخانه همایون قرار یافته در انجا نزول فرمودند و هر یک از امرا و ارکان دولت در یکی از منازل خراب و
ابادان شهر مسکن گرفتند راقم حروف در اردوی معلی بود روزی که بشهر آمد طرفه شهری بنظر درامد جمیع
خانها بطلا و لاجورد تزیین یافته بود خراب شده درها و پنجرها نقاشی کنده شده بجای هیمه سوخته شده
و درختان باغها و باغچها قطع شده هیمه سالیانه تعلیه کشیده بودند و از چندین هزار خانه دلنشین
یکی نه که استعداد نشیمن یکی از اوساط الناس داشته باشد سالم نمانده بود جمیع دکاکین و خانات
کاشی کار دو طبقه و حمامات ویران شده اجساد قتیلان تبریزی همچنان در کوچها و بیوت و بازارها
افتاده بود مجملا شهر نشاط انگیز تبریز با آن همه نزاهت و خرمی که داشت ویرانه بنظر درامد که از مشاهده آن
خاطرها مشوش و دماغ سنگین و دلها پریشان میشد مولانا وقوعی تبریزی این بیت را مناسب حال
گفته بیت وقوعی کربلا تسکین دردم میدهد ورنی ** دلم از قصه تبریز ویران تر ز تبریز است ** نواب سکندرشان
و شاهزاده عالمیان میرجعفر ولد میرزا عیسی محتسب الممالک را امر فرمودند که چند روز اوقات صرف تکفین و
تجهیز قتیلان نموده بدفن کشتگان پرداخت و کوچها و محلات را از لوث روث و لاشه ستوران
که از فقدان علیق سقط شده بر روی یکدیگر ریخته بودند پاک کردند و مردم تبریز که بقری و مزارع پراکنده
شده بودند بتدریج بشهر جمع شده خانها خود را ویران یافته از ذخایر و دفاین نشان ندیدند امرا
و ارکان دولت و ارباب مناصب و غیرهم هر یک در منزلی که فرود آمده بودند فی الجمله تعمیری که محل سکنی
تواند بود نموده شهر تبریز بسعی اعزه اردو و اهالی تبریز فی الجمله تعمیری یافته در آن زمستان قشلاق همایون
در آن بلده جنت نمون واقع شد **ذکر محاصره قلعه تبریز و قضایایی که تا آخر سال در پای قلعه و حین محاصره
دست داد بحکم تقدیر خالق عباد** چون اراده ازلی و مشیت لم یزلی بان تعلق گرفته بود که خطه فرح انگیز
تبریز بتصرف رومیان درآمده خرابی بان بلده طیبه راه یابد و اهالی انجا که چندین سال بفراغت و عافیت گذرانیده
سرمست باده نخوت و غرور بودند از وطن جدا شده بانواع شداید و محن گرفتار آیند و از ناسپاسی اختلال
احوال انگروه عبرت افزای عالمیان گردد و در زمان دولت جهانگشای اختر برج کامرانی و اقبال اعنی
شهریار بی همال ستوده خصال حضرت اعلی شاهی ظل الهی که امروز تخت فیروزبخت سلطنت ایران از وجود

فایض

فایض الجودش رفعت اسمانی و زینت جهانی دارد و ان اختلال بدی بانحطاط اورده مترتبات از روم
وکشای که از خس و خار حوادث از نزاهت و خرمی افتاده چمن اقبال ان نا یافته حضرت ذوالجلال
بتصرف اولیای دولت بی زوال درامده ظلمت اباد فتن و فتور بمشعله تیغ آتش بار رخس روشنی یافته
پرتو انگیز عالم امن و امان و سلامت گردد لهذا هر چند در آن زمان سعی و اهتمام در دفع این حادثه کردند
کمتر نتیجه داد و بعضی امور که در پرده خفا مستور بود بحیز ظهور امد که ان امر لایق را عایق میگشت بالجمله چون
اردوی همایون در تبریز نزول نمود امرا و اعاظم اطراف و جوانب قلعه را بنظر احتیاط در آورده چند جا
سیبه نواب جهانبانی و ملازمان خاصه انحضرت و علی قلیخان فتح اغلی و اتباع و جماعت تبریزی قرار
یافت و یک سیبه بشاهرخ خان و طایفه ذوالقدر متعلق گشت محمدی خان تخماق و تاجیکان و امام قلیخان
قاجار و مردم قراباغ نیز هر یک متعهد یک سیبه شدند اما دو طرف قلعه که جانب غربی و شمالی بود خالی ماند
که جهت قلت لشکر محاصره نشد و چون گاهی آوازه آمدن لشکر ترکمان و تکلو و ذوالقدران فارس
میرسید مقرر شد که اگر ایشان آمده در مقام خدمتکاری باشند در آن طرفها سیبه پیش برند مزدور
و بیلدار و کلنددار جهت کار قلعه بر ممالک آذربایجان رقم شد ویراق توپ ترتیب یافته مراد بیگ توپچی
باشی شروع در توپ ریختن کرد و تا اتمام توپ از میان مدرسه حسن پاشا نقب اختیار کردند که بمیان
قلعه زده شود نقبچیان آهنین چنگ شروع در حفر نقب نمودند اما سوانح عجیبه در حین محاصره دست میداد که موجب
وهن و دل شکستگی عموم سپاه میگشت اول امری که سانح شد که موجب اکراه خاطر شاه و سپاه و باعث
شکست قزلباش و دلیری محصوران گردید قضیه گرفتاری شاهرخ مهردار است که از عظمای دولت و بزرگ
طایفه رفیعه ذوالقدر بود و از تقدیر ایزدی بوقوع پیوست شرح این سانحه عبرت افزا انکه مشارالیه مرد شجاع
و دلیر مردانه بود و در عالم غیرت و حمیت برو دشوار میشود که در میان شهر تبریز که خانه صد ساله قزلباش است
و پادشاه قزلباش و جمیع امرا و ارکان دولت عظمی تشریف حضور داشته باشند جعفر پاشا در دولتخانه
همایون و عمارت هشت بهشت نشسته خطبه بنام خواندگار روم خواند و در تسخیر آن اضطراب نموده هر روزه
اظهار میکرد که تا این قلعه مفتوح شود خواب و زندگی و آسایش بر ما حرامست از غایت جبن از طریق
حزم و احتیاط غافل افتاده در هفته اول سیبه خود را پیش برده بجایی که در حوالی دیوار قلعه بود درامد و نواب

جهانبانی این جلادت و مردانگی و تیز غانی را مستحسن ندانسته دو مرتبه کس فرستاده منع کرد که از انجا بیرون آمده
سیبه را آهسته آهسته پیش برد و هر چند پیش رود بنه خود را بکومک و تفنگچی استحکام داده خاطر جمع نموده
شیر روخانه مذکور جواب فرستاد که رای جهان آرا صایب است و چنین می باید اما چون آمده ام باز گشتن را
لایق نمیدانم همت یار باشند که درین دو سه روز بی قضای ربانی و یمن همت و اقبال همایون
یا بر مراد بر سر کردن نهیم یا بی نامردوار در سر همت کنیم سر چون منشور گرفتاری او برلوح قضا ثبت
شده بود در توقف انجا اصرار نمود نواب جهانبانی روز دیگر سری بیک ایشیک آقاسی شاملو را نزد او فرستاد
که او را نصیحت نموده از انجا بیرون آورد و مشارالیه نزد او آمده این گفتگو درمیان بود که رومیه در وقتی
که اکثر لشکر و اهل کشیک شب متفرق شده کشیک خان روز هنوز نیامده بود علی الغفله بیرون آمده
بران سیبه ریختند و جمعی بنگری دهنه کوچه را که محل آمد و شد بود گرفته بضرب تفنگ راه آمدن کومک
مسدود ساختند و جمعی دیگر بران خانه محیط گشته از در و پنجره تیر و تفنگ بسیار انداختند آخر الامر بران خانه
مستولی گشته داخل شدند و شاهرخ خان و ابوالقاسم سلطان مشهور بزبر سلطان ما را که از امرای معتبر
و شجعان روزگار بود و پیری بیک ایشیک آقاسی باشی و چند نفر دیگر که در انجا بودند جنگهای مردانه کردند
و شاهرخ خان زخمی شده گرفتار شد و دیگران شربت شهادت چشیدند چون رومیه اطلاع یافتند که آن شخص
شاهرخ خان است فی الفور گشته او را بقلعه رسانیدند و در شهر خبر بیرون آمدن رومیه جنگ سیبه شاهرخ خان
انتشار یافت و از همه طرف قزلباش هجوم نمودند تا رسیدن ایشان رومیه باز گشته او را بقلعه رسانیده
بودند از وقوع این حال غلغله نشاط از قلعه بلند گشته کمال ملال بدلها بیرونیان راه یافت محصوران در
قلعه داری دلیر گشته قزلباش شکسته خاطر شدند نواب جهانبانی با وجود آن حال ملال و کلال بخاطر بیهمال
راه نداده فرمودند که هر کس زیاده سری کرده سخن ولیعمت نشنود نتیجه آن جز ندامت و پشیمانی نخواهد بود
اما چون در راه دین و دولت کوشیده بود بازماندگان او را نوازش نموده منصب مهرداری با سلیمان خان
ولد او عنایت فرمودند و همچنین منصب ابوالقاسم سلطان به طهماسب قلی سلطان ولد او مرحمت شد رضا قلی
بیک پیری بیک را که جوان خرد سال بود بجای پدر ایشیک آقاسی فرمودند و طایفه ذوالقدر بدستور در همان
سیبه معین گشتند اما بجز کشیک و محافظت سیبه کاری نتوانستند کرد و دیگری از سوانح مکروه آن بود که توپی را

بکلاکوش

بکلاکوش مشهور بود و پانزده من سنگ می انداخت و از توپخانه شاه جنت مکان در یکی از قلاع مانده بود بپای قلعه
آورده بر برجی از بروج جانب قبلی نصب نموده می انداختند و تا نصف برج از صدمه گلوله آن ریخته شده بود
رومیه میان روز سیبه ریخته مردم را بضرب تفنگ پراکنده کرده ریسمانها بر حلقهای توپ انداخته تا
جمع شدن مردم هجوم نموده توپ را بپای دیوار کشیده بقلعه رسانیدند و دیگری از سوانح آن بود
که بعد از دو ماه که اسباب توپ ریختن مهیا شده بود اعیان قزلباش جمع شده متوجه امر بود
بودند چون قالب توپ جهت شده شتا و عدم رویت آفتاب خوب خشک نشده بود و رطوبت
داشت مس که در کوره گداخته شده بود و بقالب سر دادند جوش خورده از قالب بهوا رفت و باطراف
و جوانب ریخت و نزدیک بان رسید که از اصابت عین الکمال چشم زخمی بذات مقدس عالی رسیده از
اسباب مس گداخته متضرر گردد باری سبحانه و تعالی حفظ نموده اما چند کس از مقربان و حاضران بساط اقدس
از اسباب مس گداخته متضرر و تالف شدند و بعد از دو ماه که انتظار توپ ریختن کشیده بودند عمل نیامد بعد از ان
برخوردار بیک توپچی باشی ولد حیدر بیک انیس که از جمله مقربان بود بتوپ ریختن مامور گردیده در عرض
چهل پنجاه روز اسباب آن مهیا ساخته در ساعت سعد که اهل تنجیم اختیار نموده بودند مجلس عالی انعقاد
یافته در نیم مرتبه به نیروی اقبال توپ بزرگ که بیست من سنگ می انداخت حسب المدعا ریخته شد و توپ را
بسیبه نواب جهانبانی برده نصب نمودند و توپچیان بکار خود مشغول گشتند و نقب نیز پیش رفته مردم صاحب
وقوف از روی تخمین و قیاس تشخیص دادند که بقلعه رسیده شبی موازی سیصد کس از جوانان کار آمدنی
تعیین نموده بنقب فرستادند که سر نقب را سوراخ کرده بقلعه در آیند و کرنا نواخته چون آواز کرنا برآید از سیبها
همه جا یورش نمایند چون تسخیر قلعه در آن هنگام رقم پذیر کلک تقدیر نشده موقوف بزمان دولت و جهان
آرای نواب کامیاب همایون شاهی ظل اللهی بود حوادث عظمی پیش می آمد و اموری که باعث تعویق
میشد روی میداد مجملا چون دلاوران نقب گشودند در تخمین و قیاس غلط شده از میان جاهی بر آورده بر
و چند روز دیگر کاری بایست کرد که بدرون قلعه رسد حسب الامر سوراخ گرفته بوقت خود موقوف داشتند
و درین اثنا قضیه فرار نمودن قلی بیک قورچی باشی افشار که از اعاظم ارکان دولت بود و حیدر قلی بیک برادرزاده او
قورچی باشی نواب جهانبانی بقلعه سانح شد که موجب تعویق تسخیر قلعه گردید تبیین آن بر سبیل اجمال آنکه

قلی بیک قورچی باشی وسایر امرا در جمیع امور متفق بودند وقضیه قتل نواب مهد علیا والده معظمه نواب جهانبانی
وکشتن میرزا سلمان ودیگر اعمال که بالطبع مکروه خاطر نواب عالی بود باراده وصوابدید ایشان بوقوع
پیوست وهمیشه مرکوز خاطر عالی بود که در محل فرصت ازان طبقه انتقام کشند وقضا با آمدن رومیه
موجب مدارا وتعویق میگشت وقورچی باشی که مرد آگاه دل کاردان بود این معنی را تفرس نموده
همیشه خایف وهراسان ونواب جهانبانی با او بدمظنه بود درینوقت که محمد خان در مقام فتنه
اندوزی درآمده باراده بازخواست خون امیرخان بایکدیگر اتفاق نموده متوجه اردوی معلی گشته
قریب به تبریز رسیده بودند وآثار عصیان وطغیان ازیشان بظهور میرسید بخاطر انور خطور نمود
که هرگاه قورچی باشی که عمده ارکان دولت است باطفاء فتنه اندوزان ترکمان وتکلو متفق باشد
عند الوصول انواع فساد محتمل است که ازو بظهور آید وعلی قلیخان فتح اغلی ومحمدی ساروسولاغ که باعث
خون امیرخان بودند تحریک ماده فساد نموده خاطرنشان نواب جهانبانی کردند که قبل از وصول این طبقه
دفع قورچی باشی لازمست وتاخیر دران جایز نیست زیرا که بعد از ورود الجماعت باستظهار یکدیگر
آنچه اراده نمایند بفعل می آورند واین معنی در ضمیر انور تصمیم پذیرفته بود چون آوازه ورود اکراد متواتر شد
دراثنا مشاغل قلعه گیری متوجه دفع او شدند وطهماسب قلی سلطان ولد امیر اصلان ارشلوی افشار را
که دران چند روز باسیصد کس از طایفه ارشلو بدرگاه معلی آمده بود بمنصب قورچی باشیگری نامزد
فرموده مقرر داشتند که بدفع او قیام نماید واو متقبل این خدمت شده قورچی باشی نیز بمدلول الخاین
خایف دران چند روز که اخبار ورود ترکمان وتکلو متواتر میرسید بغایت متزلزل بود آخر از بیم بهانه
آمده تمارض کرده چند روز خانه نشین شده منتظر ورود آن طبقه بود روزی که طهماسب قلی سلطان بان خدمت
مامور فرمودند جبار قلی بیک برادرزاده قورچی باشی که در ملازمت عالی ومجلس بهشت آیین بود این معنی را
بفراست دریافته فی الفور بمنزل آمده اورا ازین حال آگاه کرده ایشان درینوقت مضیق جز تعلل ومیان
رفتن چاره دیگر نیافته وهر دو باتفاق یکدیگر دروقتی که طهماسب قلی سلطان با قشون ولشکر بدر خانه او
رسیده بود از راه باغچه خودرا بیرون انداخته از راهی که بسیبه ایشان میرفت راه قلعه پیش گرفتند وچون
بپای قلعه رسیدند تاجهای خودرا از سر برداشته بخندق انداخته رو بمیان چون از بالای قلعه مشاهده اینحال

نمودند در گشودند ایشانرا بقلعه درآوردند واین معنی را از ادبار طایفه قزلباش واقبال خود دانسته غلغله نشاط
بایوان کیوان رسانیدند وهمان روز جبار قلی بیک در قلعه بر سر نقب رفته رومیه را از نقب زدن
آگاه کرده سوراخ نقب را که بمیان سرچاهی رسیده بود بایشان نشان داد ورومیه سر نقب را
گشوده بضرب تفنگ نقب را از کارکنان خالی کردند واز راه نقب علی الغفله بمدرسه حسن پاشا
درآمدند وشورش عظیم دران سیبه واقع شد چون خبر بنواب جهانبانی رسید حسب الحکم عالی
طایفه شاملو از اطراف وجوانب هجوم کردند وفیمابین جنگ عظیم بوقوع پیوسته از جانبین جمعی ضایع
شدند ورومیان نقب را مایه استظهار خود ساخته از همان نقب تفنگ انداخته اهل سیبه را متضرر
میساختند لاعلاج نقب را چند جا سوراخ کرده گاه ریخته گاه دور کردند واب بمیان نقب بسته انباشته
گردانیدند وان راه مسدود گشت وزحمتی که دو سه ماه در حفر نقب کشیده بودند ومحتمل بود که ازان ممر
فتح قلعه میسر گردد ضایع وعبث مطلق شد وچون امرا ترکمان وتکلو نزدیک رسیدند وروز بروز
اخبار فتنه وفساد ایشان میرسید دست از کار قلعه کشیده بفکر ایشان افتادند وجمعی از تبریزیان
ومردم اکراد باینجا تعیین کردند که در سیبها بوده محافظت دروازهای قلعه نمایند که رومیه بیرون نتوانند آمد
ونواب جهانبانی وسایر امرا بسرانجام دفع فتنه ایشان پرداختند واز سوانح این سال قضیه فوت صدر
مغفور میر شمس الدین محمد فیضی کرمانی است که دراثناء محاصره قلعه تبریز بمرض سوء القنیه درگذشت مشار الیه
سید بزرگ عالیشان نیکو اخلاق بود وبوفور قابلیت واستعداد اتصاف داشت در علم ریاضی ورمل
ونجوم ماهر وخوش طبیعت وبسیار خوش صحبت بود شعر را خوب میگفت وفیضی تخلص داشت چون بر مسند
صدارت قرار گرفت نواب سکندرشان در تعظیم وتکریم واقتدار واستقلال او مبالغه فرموده کلی وجزوی
امور شرعیه برای ورویت او مفوض گردید ومشار الیه دست دریا نوال ببذل واحسان گشوده قریب
یکصد هزار تومان زر نقد وخاک فیروزه که از وجوهات وتفی ممالک ونذورات شاه جنت مکان معادن فیروزه
وغیره در خزانه عامره موجود بود درعرض دو سال بسادات وعلما وصلحا وفقرا وطالب علما ومستحقان هر طبقه
داده مشار الیه این طبقه را رعایتهای کلی نموده وجمعی کثیر بوسیله او از موائد احسان پادشاهی بهره مند
گردیدند اشعار رنگین دارد وچند بیت از غزل ورباعی او درین نسخه ثبت افتاد رباعی زشیرین کوهکن

ذوقی زخنده و لذتی دارد ۞ شرابی عشق در هر شربی کیفیتی دارد ۞ سبوی باده در سر سرود فهمی میخانه ۞
بحر انبس نیامد سرفرو خوش همتی دارد ۞ واین دو رباعی از و مشهورست رباعی در میکده عشق شراب
دگرست ۞ در شرع محبت احتساب دگرست ۞ مستان تو فارغند از روز حساب ۞ زین طایفه در حشر حساب
دگرست رباعی ترسا بچه بیت آتش افروز گشت ۞ کاتش زده در خرمن صد حور سرشت ۞ چون همه کیشان
برای آتشکده آتش ۞ رضوان همه شاخ طوبی آرد ز بهشت ۞ در وقت رحلت این رباعی گفته بود
بیت خواهیم ازین جهان فانی رفتن ۞ در زیر لحد بنا توانی خفتن ۞ در گوش زمین زبیوفایی فلک ۞
حرفی نزبان بی زبانی گفتن

ذکر آمدن طایفه تکلو و ترکمان به تبریز و بازگشتن انقوم فتنه انگیز و انچه در آن حین روی داده از ستیز و آویز

سابقا بر صحیفه بیان بقلم مکسور اللسان رقم تحریر یافت که بعد
از گرفتاری امیرخان محمدخان ترکمان از وقوع این حال و ترقی و ترتیب علی قلیخان استاجلو و اسمعیل قلیخان
اندیشناک گشته از کاشان بهمدان رفت و برادران و اولاد امیرخان نیز آنجا جمع شده ولیخان تکلو را
با خود متفق ساخته تهیج فتنه کرده در مقام تضیع و کسر اعتبار اعیان ان دو طایفه شدند و با وجود آمدن
لشکر روم و تسخیر بلده فاخره تبریز و احکام موکده که از موقف سلطنت بطلب ایشان صدور می یافت از
یساق تقاعد ورزیده نیامدند و از اطوار ایشان بین الجمهور چنین مشهور گشت که امرا و اعیان ترکمان
و تکلو با یکدیگر عهد و پیمان بسته قرار داده اند که بهیئت اجتماعی باردوی معلی رفته نواب جهانبانی را
محبوس سازند اگر بر وفق رضای ایشان عمل نموده علیقلیخان فتح اغلی و محمدی سارو سولاغ و
جماعتی قتل امیرخان اند بدست اولاد او دهند که بقصاص رسانند و طایفه شاملو و استاجلو از نظر
اعتبار انداخته صاحب وجودی ازین دو طایفه را در خدمت خود راه ندهند و بدستور امور دولت
برای و صوابدید ایشان منوط و مربوط باشد فبها و الا شاهزاده دیگر را ولیعهد پدر بزرگوار ساخته
زمام اختیار مهام سلطنت را بی منازعی بقبضه اختیار خود درآورده و بدین اندیشه باطل صفحه خواطر
عاطل از یکدیگر جدا شده هر یک بالکاء و اقطاع خود رفتند که سامان و سرانجام قشون و لشکر
نموده در میعاد مقرر یکجا جمع آیند سولاغ حسین تکلو که از امرای آن طایفه در قلمرو علیشکر صاحب الکا بود
برین مقدمات انکار بلیغ نموده ولیخان را منع مینمود که باغوای ترکمان در مقام فساد نبوده سررشته

اخلاص را از دست ندهد و چون بمحافظت سرحد بغداد مامورست تا حکم اشرف بطلب او صادر نگردد بسعی
محمدخان از مکان خود حرکت نکند و میگفت پادشاهان اختیار سر و مال لشکریان دارند از طریق اخلاص
و فرمان برداری دورست که زبان اعتراض بپادشاهان و پادشاهزاده خود گشوده در باب قتل
امیرخان سخن گویم ولیخان از و متوهم شده دغدغه نمود که مبادا عقیده آقا با تکلو را با او فاسد گرداند
و باغوای محمدخان با او در مقام عناد درآمده فیمابین انواع وحشت روی داد و بالاخر منجر بان شد که ولیخان
اکثر طایفه تکلو را با خود متفق ساخته باتفاق محمدخان بر سر او رفت فیمابین جنگ واقع شده مردم
سولاغ حسین دنیاداری کرده زیاده در مقام مدافعه شدند در اثنای حرب و ضرب زخم قوی بسولاغ
حسین رسیده از مدافعه عاجز شده گرفتار گردید و ولیخان بر و تسلط یافته در حین توجه تبریز او را
از میان برداشت مجملا چون خبر مراجعت عثمان پاشا و قلعه ساختن در تبریز و نزول رایات جلال
بپای قلعه و محاصره نمودن بعراق رسید امرای ترکمان و تکلو ظاهرا خود را بلباس خدمتکاری آراسته
باطنا جهت مطالب خود روی توجه بجانب تبریز آوردند محمدخان از کاشان و سلطان معصوم خان
ولد یادگار محمد سلطان ترخانی از ساوه و سیب خان شرف الدین اغلی تکلو از طهران و مختار سلطان
برادرزاده او از ورامین ولیخان تکلو اعلی سلطان باکمال ولد او و برادران و اولاد و اتباع امیرخان از همدان
متوجه شده با قشونهای آراسته بکجا جمع شدند و کس باطراف و جوانب عراق فرستاده از طایفه
ترکمان و تکلو هر کس در محل اقامت داشت احضار نموده جمعیت عظیم در اردوی او دست بهم داد امت خان
ذوالقدر امیرالامرای فارس که با امرا تابین خود بعد از معاودت یساق خراسان رخصت یافته بالکای
خود رفته بودند که سامان و سرانجام یساق آذربایجان نموده روانه گردند درین هنگام بعراق رسیدند
محمدخان با او ملاقات نموده ابواب ملایمت و دوستی با او و طایفه ذوالقدر مفتوح تکلف مرافقت
نمود امت خان بتصور آنکه فسادی که روی داده باصلاح اندیشی و وساطت او باصلاح آید و مرضی خاطر
اشرف و همگنان باشد قبول مراجعت نموده بیکدیگر ملاقی شدند و باتفاق نزول و ارتحال می نمودند رفته رفته
محمدخان و رفقا بلطایف الحیل امت خان را در اموری که مکنون خاطر شان بود با خود متفق ساختند و امت خان
با آنکه مرد عاقل کاردان با رای و تدبیر بود بوسوسه و فسون راه صواب گم کرده طریق خطا پیموده رفیق ایشان

شد چون این خبر بدار السلطنه تبریز رسید هر چند ظاهر بود که جمعیت و اتفاق ایشان دلالت بر فتنه و فساد مینماید
اما نواب جهانبانی نخواستند که اراده خاطر و حقیقت موافقت و مخالفت ایشان بین الجمهور سمت ظهور یابد
از جانبین مراسلات بمیان آورده اول از جانب نواب سکندرشان کسی نزد ایشان فرستاده
و مثال مشتمل بر استمالت مبنی بر وفور عاطفت عز اصدار یافت که ایشان یکجهت و دولتخواه این خانواده
رفیعه اند و حقوق خدمات چندین ساله دارند در وقتی که عثمان پاشا با لشکر روم باین مرز و بوم آمده
که به تسخیر ولایت تبریز که مقر سلطنت قدیم این دودمانست بستند طریق یکجهتی و سزاوار غیرت و حمیت
آن بود که بعد از استماع این اخبار بی آنکه حکم همایون بطلب ایشان صادر شود از روی فدویت و اخلاص
مقید بجمعیت و اتفاق یکدیگر شده هر یک معهود بسرعت و استعجال متوجه پایه سریر سلطنت و اقبال
گردیده آثار جان سپاری بظهور رسانیده بعد از دفع شر اعادی دولت قاهره اگر مطلب و ملتمس
داشته باشند عرض نموده استدعای حصول مطالب خود نمایند در آن باب تعلل نمودند با آنکه احکام
موکده بتاکیدات عظیمه بطلب ایشان صدور یافت مساهله از حد اعتدال گذرانیدند و حالا که متوجه اردوی
همایون اند مسموع میگردد که جمعیت عظیم نموده بهیئت اجتماعی می آیند ازین اتفاق فتنه انگیزی و نفاق
ظاهر میشود اگر فی الواقع بر جاده اخلاص و یکرنگی ثابت قدم و در ربقه اطاعت بر رقبه فرمان برداری دارند
طریق اینست که بجهت رفع مظنه مقید بجمعیت و اتفاق یکدیگر نشده هر یک با قشون و لشکر خود علیحده روی
ارادت و بندگی بپایه سریر اعلی آورده بشرف بساط بوسی دریابند و هر کدام بخدمتی که مامور گردند
قیام نمایند که بغیر لطف و شفقت نسبت بایشان بظهور نمی آید و مسیب خان شرف الدین اغلی تکلو را تسلی
دادند که او را با نواب همایون ما قرابت قریبست اگر امرای ترکمان بجهت قتل امیرخان از فرزند ارجمند توهم
دارند او را درین امور چه مدخل است سزاوار اخلاص موروثی و ملاحظه حقوق تربیت و اصطناعات پادشاهی
آنست که خود را داخل مجمع آن طبقه ناساخته بسعی هر چه تمامتر متوجه پایه سریر خلافت مصیر گردد امرای مذکور عریضه داشت
بدرگاه معلی فرستاده بعد از اظهار غلامی و فدویت عرض نمودند که بر ضمیر اشرف ظاهر است که میانه
تکلو و ترکمان و شاملو و استاجلو از سوابق زمان طریق عناد مسلوک بوده و بتجدید در خراسان بنابر دولتخواهی
نواب جهانبانی جمعی کثیر از آن دو طایفه بدست تکلو و ترکمان بقتل رسیده اند حالا که در خدمت عالی مورد

وشفقت

و شفقت شده اند و نواب جهانبانی را بما دولتخواهان بد مظنه و بی شفقت کرده اند و قضیه امیرخان نیز
نتیجه اوضاع و انتسابات از طایفه استاجلو که قراول بودند آهنگ محاربه را ساز داده پیشتر رفتند
از آن طرف نیز سید و لشان آنگروه که بدمستان باده جهل و غرور بودند دلیری نموده اسب جلادت
پیش راندند و فیما بین دست بازی شده دو سه کس زخمدار شده بودند که امام قلیخان قاجار
بیگلربیگی قراباغ و محمدی خان تخاق و سید بیگ کموزه و شاه قلی خلفا و روملو علی قلیخان را با خود
متفق ساخته در پیش رکاب مقدس شاهزاده نامدار پیاده شده سر ارادت و اخلاص بزمین
بندگی سودند و عنان بارگی صبا رفتار شاهزاده کامکار را بدست دولتخواهی گرفته عرض کردند که پادشاهزاده
عالیمقدار را بمقابله ملازمان عاصی خود رفتن لایق دولت نیست و معهذا روز بیگاه شده اگر موکب
عالی اندکی پیشتر در حرکت آید محتمل است که درین شب دیجور چندین خون ریخته شود و آن طبقه را چه قدر
و منزلت است که تادیب ایشان از نفس همایون متحمل گردند ملتمس ما دولتخواهان آنکه امروز عنان بصوب
مراجعت انعطاف داده در تادیب اهل عصیان یکدو روز دیگر صبر فرمایند که شاید بوسیله ما نیکخواهان از
مرکب تکبر و تجبر فرود آمده سر بر ربقه فرمان برداری در آورند اگر در نیم مرتبه از مصلحت بندگان در گذرند احتیاج
تصدیق ملازمان موکب عالی نیست و مهم ایشان بسعی ما غلامان کفایت میگردد نواب جهانبانی بمصلحت
دولتخواهان عمل نموده کس فرستاده قراولان را منع کردند و التماس امرا را بخدمت والد نامدار عرض نموده
حسب الاستدعای ایشان بشهر معاودت فرمودند روز دیگر امرای تکلو و ترکمان کس فرستاده استدعا
نمودند که دو سه کس از ریش سفیدان معتمد را بفرستند که بعضی حکایات با ایشان گفتگو شود نواب جهانبانی
تجویز کس فرستادن نکردند و زیاده ازین مداهنه بانقوم مناسب رتبه سلطنت و پادشاهی نمیدانستند
و نواب سکندرشان صلاح در ایجاب ملتمس ایشان دیده سیادت پناه امیر ابوالولی انجوی صدر را
که در آنوقت قاضی عسکر ظفر اثر بود و از امرا سید بیگ کموزه و شاه قلی خلفا روملو را که مردم خیرخواه صلاح اندیش
بودند فرستادند اما بملاحظه آنکه مبادا ایشان نیز بطریق ادهم خان و امرا از لشکر خود جدا شده پیش آیند
و در سراب هر گونه سخنی داشته باشند گفتگو نموده بازگردند جماعت مذکوره حسب الفرموده عمل کردند
ما حصل سخن آن جماعت آنکه سبب حیث که نواب جهانبانی بجهت رضا خاطر دو شخص مفسد که از اراذل و ادانی

وعشیرت ایشان درخراسان انواع فتنه بظهور رسیده دیر رسید براویماق معتبر قزلباش را که تکلو و ترکمان
و ذو القدر باشند از خود مایوس و روگردان میکنند در نیوقت که در تبریز قلو ساخته انده ده هزار کس را
که درین شدت شتا و سورت سرما متحمل مشاق سابق شده باینجا رسیده با نیم پراکنده میسازند
و حضرات لغزه جوابها سکت مناسب وقت دادند بعد از قیل و قال بسیار بدین راضی شدند که من بعد
از قضیه قتل امیرخان و باز خواست آن حرفی بود بر زبان نیاورند اما چون علی قلیخان و محمدی سارو
سولاغ خمیرمایه این فساد بوده اند و خاطر مبارک عالی را آزرده کرده اند اگر بجهت انتظام امور سلطنت
و اقتدار پادشاهی ایشانرا از درجه اعتبار نمی اندازند باری درینوقت بجهت تالیف قلوب طایفه
ترکمان و اولاد و اتباع امیرخان بایالت ولایتی از ولایات قلمرو همایون نامزد نموده روانه نمایند
که در درگاه معلی نبوده باشند تا اندکی موجب اطمینان قلب و ابروی این طایفه گشته با خاطر جمع آمده
ملازمت نمایم و بعد از ایامی که مهمات فی الجمله باصلاح آمده باشد و خواطر ما نیز کان از توجهات عالی
اطمینانی یافته ورای جهان آرا اقتضا نماید بدرگاه طلبند مصلحان مذکور معاودت نموده مقدمات مذکوره را
عرض نمودند و یکدو روز درین فکر و اندیشه بسر رفت چون بعضی امور خفیه در پرده تقدیر مستور بود که
باقتضاء قضا از ظهور آن چاره نیست هیچ اثری برین گفتگو مترتب نشده و سعی و تدبیر عقلا و خیر
اندیشان طرفین مفید نیامد چون رسوخ نواب جهانبانی در حمایت علی قلیخان و محمدی و حفظ تربیتی
که ایشانرا نموده بود بدین مثابه سمت ظهور یافت ایشان در مجلس عالی زبان بعرض حال گشوده بعد
از ادای شکر الطاف شهریاری معروض گردانیدند که رضای ما غلامان منوط برضاء خاطر مبارک است و بامری که
موجب نقصان دولت است راضی نیستیم و ده هزار کس را بدو کس برابر کردن مناسب وقت و لایق
دولت نمیدانیم و ما را بهیچ امری مضایقه نیست هرچه صلاح دولت مقتضی رای عالی است بی تامل بعمل آورند
ع ما دل نهاده ایم بهر چیز رای تست ؛ نواب جهانبانی فرمودند که اینهمه رسوخ و مبالغه ما درین امور بجهت خاطر شما
نیست چون باراده خاطر خود شما را تربیت نموده مورد شفقت گردانیده ایم گفتگوی خصمای شما در باب شما
نیست بما سوی ادب است لهذا بر سر آن ایستاده بهیچوجه بامری که خلاف اراده و رضای خاطر عالی باشد
رضا نمیدهیم و عنقریب باری تعالی که احکم الحاکمین است میانه ما و حرام نمکان بی ادب حکم خواهد کرد شما بحال خود

باشید

باشید روز دیگر در ساحت بارگاه معلی طرفه سانحه حیرت افزا از پرده خفا بدرجه ظهور رسید حسین علی بیک
النکس اغلی ذو القدر که از معتمدان قزلباش بود و همیشه از فتنه و فساد بظهور میرسید با جمعی از فتنه
انگیزان مثل طهماسب قلی بیک قاپوچی افشار برادر شهسوار بیک قاپوچی باشی و غیرهم از قورچیان
عظام که در کشیک بودند خود را بلباس دولتخواهی آراسته بزبان چاپلوسی بگفتگو در آمدند
ما حصل کلام ایشان آنکه عمده ترین ملازمان درگاه پادشاهی قورچیان عظام اند و هر امری از امور
دولت که اتفاق نمایند دیگر از اجزا اطاعت چاره نیست حالا ما را مشکلی افتاده نمیدانیم سبب چیست
که بجهت رضا خاطر علی قلی فتح اوغلی و محمدی سارو سولاغ طوایف قزلباش دو گروه شده مهم بحرب و قتال
می انجامد و جمیع امرای ترکمان و تکلو ذو القدر که بجمعیت و ازدحام تمام آمده اند راه نمی یابند که بملازمت رسیده
در تسخیر قلمرو رومی ساعی و مددکار باشند جمعی ساده لوحان بیخبر که در میانه صوفیان قزلباش بهره
و خلیفه می نامند اینمقدمات را صوفیگری و اخلاص و خیراندیشی نام نهاده اراده آن طبقه را مستحسن شمردند
و همگی با یکدیگر یکدل و یکزبان شده قرار دادند که بخدمت نواب جهانبانی رفته چنانچه شیوه مریدی است
عرض مشکل خود کرده التماس حل آن نمایند جهلا و بیدولتان و اشرار طایفه قورچی با خود همراه ساختند که اگر
از جانب شاهزاده کامکار تشفی حاصل نشود بهیئت اجتماعی بر سر علی قلیخان و محمدی رفته ایشانرا با هر کس
که مانع این امر باشد بقتل آورند و باین اندیشه فاسد فریاد بر آوردند که هر کس شاهی سیون و خیرخواه
این دولت است بر سر ما جمع شود جمعی کثیر هجوم نموده غوغای شاهی سیونی بمیانه عوام افتاد و عظمای القوم
بدر دولتسرای نواب جهانبانی رفتند و جهلا و اشرار قبل از آنکه اراده القوم از قوه بفعل آید بیوتات
علی قلیخان و محمدی و اعیان استاجلو که در محلات بود ریخته اکثر اموال و اسباب آن طبقه بغارت رفت و
مژدگانی بامرای تکلو و ترکمان رسیده در میانه ایشان آثار شماتت و خرمی بی اندازه بظهور پیوست القصه
از غلغله و شورش و غوغای شاهی سیونان مجلسیان عالی را احوال دگرگون گشت و آنجماعت به پس پنجره
آمده عرض مدعای خود کردند نواب جهانبانی در جواب فرمودند که پادشاه و مرشد ما و شما نواب سکندر
نشان است بخدمت آنحضرت رفته التماس حل مشکل خود کنید و غرض نواب جهانبانی آن بود که ایشان مجاب
گشته دیگر سخن نگویند آنجماعت ساکت نشده فریاد بر آوردند که ما نواب جهانبانی را قایم مقام و ولیعهد

پادشاه و مرشد میدانیم و مطلب اصلی ما بجز دولتخواهی نواب جهانبانی و با اسمعیل قلیخان شاملو امر فرمودند
رنجش رفته با انجماعت گفتگو نماید که سخن با کیست و مقصد اصلی چیست اسمعیل قلیخان از میان همان
پنجره با ایشان بحرف و صوت در آمد ایشانرا تسلی داد و گفت انشاء الله تعالی آنچه صلاح دولت
بظهور آورد نخواهیم گذاشت که فیما بین عساکر قزلباش فتنه و نزاع وقوع یابد و نواب جهانبانی نیز راضی
نیستند که در میانه این دو گروه که ملازم یک درگاه اند فسادی روی دهد و تا ممکن و مقدور است در
رفع مواد خصومت میکوشیم آن طایفه بی باک آواز بلندتر کردند و نواب جهانبانی دیگر باره از مطلب ایشان
استفسار کرده فرمودند که سخن با که دارند علیقلیخان بتکلم در آمده عرض کرد که ایشان در پرده سخن
میگویند اما سخن با من دارند و مطلب ایشان اینست که مرا با محمدی مغضوب گردانند تا از اطاعتی تسلی
یافته بی خوف و دهشت بملازمت آیند و ما مکرر عرض کرده ایم که حیات خود را بجهت رضای خاطر
مبارک میخواهیم و رضای ما منوط برضای خاطر اشرف است نواب جهانبانی فرمودند که اگر چنین است
اینقدر سخن با شما نیست بلکه سخن با منست چرا که قتل امیرخان بفرمان من شده و باعث تربیت شما بودم
اسمعیل قلیخان هرچند خواست که برفق و مدارا ایشانرا تسلی داده باز گرداند تسلی نشده در بیحیایی
افزودند و از پرده بیرون آمده باواز بلند تصریح بنام علی قلیخان و محمدی کرده فریاد بر آوردند که چرا بجهت
وجود دو سه مفسد بنیان قصر دولت ابد پیوند انهدام پذیرد و اسمعیل قلیخان او را دشنام فحش داده بزبان
آوردند که یکی از فتنه انگیزان کشتنی توئی اول ترا می باید کشت چون بیحیایی و شور انگیزی آنگروه بدین مثابه
ظهور یافت و خاطر شریف نواب جهانبانی از حسین علی الکن اعلی که از ساعیان قتل والده معظمه اش
بود انحراف تمام داشت از بی ادبی انجماعت شعله غضب زبانه کشیده بقصد تادیب فتنه انگیزان بیرون
آمدند و دست بقبضه شمشیر یازیده بمیان آنگروه در آمدند و اول حسین علی خون گرفته بمقابل در آمده بیک ضرب
حیدری کارش باتمام رسید بعد از آن طهماسب علی بیک قابوچی و هر که خیره گی نموده ایستاد از همان ضربت
ناگوار چشیده بقیة السیف پراکنده شده در زوایای پشیمانی خزیدند بعد ازین واقعه برغم اضداد مجدداً علی قلی
خانرا بنوازشات خسروانه سرفراز فرموده چون جیقه و تاج و دستار در کارخانه بتاراج رفته بود نواب جهانبانی
تاج طلادوز و مندیل زرتاری و جیقه خاصه باو شفقت نموده حکم فرمودند که طایفه استاجلو با علیقلیخان سوار

شده

شده برگرد محلات شهر بر آمده تا سر خیابان سیر نمایند که کذب خبر اول بامرا طاغی برسد علیقلیخان مسرور و کامران
با جمعی کثیر از هواخواهان و هواداران سوار شده بمیامن الطاف شهریاری خود نمایی چند کرده بازگشت
در شب دیگر واقعه عجیبه و قضیه غریبه تر روی داد شرح آن واقعه غریبه بر سبیل اجمال آنکه چون محمد خان بعد
که مهره مرادش در ششدر نا امیدی مانده گشادی نیافت و طرح بد نقشی بخاطر آورد که یکی از
شاهزادگان کامکار را بحیل و تدبیر بدست آورده بجانب عراق بازگردد و آئین سلطنت طرح انداخته
لوای مخالفت نواب جهانبانی مرتفع سازد و شاهزادگان کامکار ابوطالب میرزا و طهماسب میرزا در قلعه
امیرخان در خدمت والده نامدار و برادر بزرگوار خود بودند و روز بملازمت قیام نموده شب هر یک با لله
وده گرداشتند در وثاق خود که قریب بخلوتخانه نواب سکندرشان بود آرام می یافتند اگرچه لله
وده ابوطالب میرزا طایفه تکلو بودند و خلیل بیک تکلو لله میرزا که در عراق مانده بود درین هنگام در
میانه انجماعت بود اما چون جناب میرزا فی الجمله صاحب عقل و تمیز شده بود فریفتن او دشوار مینمود و
بیک کرجی لله طهماسب میرزا مرد ساده لوح تنک عقل و میرزا خود کودک بود یکدو نفر قورچی ترکمان را که یکی از آنها
پاکیزه امام قلی بیک بود فریفتند که در دولتخانه همایون گنجشک مذکور را بنوید ایالت و بزرگی و انعامات وافر
فریفته قرار دهد که در هنگام فرصت طهماسب میرزا را برداشته بمیان ایشان برد و قورچیان مذکور در
دولتخانه مبارک آن لئیم عاقبت ابدرا بدمدمه و افسون از راه برده بعد از مواضعه و استرضا در شب موعود
دور اسباب حصار قیاسی دیوار برجی از بروج که قریب بخوابگاه شاهزاده بود آوردند گنجشک
بدگهر شاهزاده را که در آنوقت ده ساله بود در عین مستی خواب که بطبیعت کودکان مستولیست یا در بیداری
بهر تقدیر از خوابگاه ببالای برج آورده با جوال و ریسمان بپایین آورده خود نیز بپایین رفت و فی الحقیقت
از اوج عزت و دولت بحضیض مذلت هبوط نمودند و باتفاق قورچیان بر اسبان مذکور سوار شده
میرزا را پیش گرفته از راه غیر معهود باردوی امراء تکلو و ترکمان بردند جمعی تقریر کردند که محمد خان اطلاعی
ازین حال نداشت و ساخته و پرداخته قورچیان بود که نقش چنین بدیع برآب زنند اما مقتضی عقل نیست
که بی اراده و تدبیر امرا مذکور چنین امری بزرگ بحیز ظهور آید بلکه از بدایت خلاف و عناد این معنی در خاطر ایشان
رسوخ یافته درین فکر و اندیشه بروز آورده بودند علی ای التقدیرین محمد خان در همان شب امرا رفیق خود را

از وقوع این حال اخبار نموده این معنی را از نتایج دولت مؤیدات اقبال شمردند و بعد وم شاهزاده استبشار
نموده آثار بهجت و شادکامی بظهور آوردند و بجهت همنامی شاه جنت مکان علیین آشیان و اینکه
آنحضرت نیز در سن یازده بمرتبه بلند سلطنت رسیده بود قرار سلطنت و پادشاهی او بخود دادند
و از این معنی غافل افتادند که شاه جنت مکان فرزند بزرگتر حضرت خاقان سلیمان شان فردوس آشیان
و بحسب ارث و توره و آیین ولیعهد آن سلطان سلاطین نشان بود و بعد از ارتحال والد ماجد
بر مسند سلطنت موروثی متمکن گردید و این شاهزاده را پدر نامدار در قید حیات است و بر سریر دولت
و پادشاهی استقرار دارد و برادران از او بزرگتر که رتبه ولیعهدی دارند موجودند چگونه اینمعنی
صورت وقوع یابد و مرشد عقل و پیر خرد بچه طریق و کدام آیین رضا باین امر میدهد بالجمله چون شاهزاده
بمیان آن گروه درآمد بلاتوقف طبل ارتحال کوفته از راه میانج و سلطانیه روی توجه بجانب عراق آوردند
علی الصباح که نواب سکندرشان و شاهزاده عالیشان و مقیمان درگاه سعادت نشان ازین قضیه
آگاه شدند خاطرها مکدر و پریشان گردید بعضی کوته اندیشان را تصور آن شد که اینمقدمه برای صلاح
نواب سکندرشان تمهید یافته بوده و امرای شاملو و استاجلو تصدیق این تصور باطل کرده نواب
جهانبانی را نسبت بوالد بزرگوار بدگمان کردند ع زهی تصور باطل زهی خیال محال سبب این تصور
و باعث این تفطن آنکه نواب سکندرشان بجهت مراعات جانب والده معظمه اش که از نبایر مکرمه
طایفه ترکمان بود جمعی کثیر از اقوام و اقربای او در میانه آنگروه بودند و نسبت خویشی با نواب سکندر
شان داشتند همواره اظهار توجه و التفات با آن طبقه مینمود و سبب خان تکلو تیز خالزاده آنحضرت
و محمد خان شرف الدین اغلی پدر او در هرات لله ایام میرزایی او بود و آنحضرت در میانه آن طایفه نشو و نما یافته
و هرگاه در اثنای محاوره بتقریبی اسم محمد خان تکلو و اولاد او مذکور میشد نواب سکندرشان از حسن سلوک
اظهار رضا و خشنودی و از بدسلوکی شاهقلی سلطان استاجلو که بعد از ایشان لله شده بود شکوه
میکردند و طایفه تکلو این جانب شریف خود منسوب میساختند در هنگامیکه از آن طایفه اعمال ناصواب صدور
می‌یافت نواب سکندرشان بنابر روابط مذکوره و اینکه منسوبان ایشان را آنگروه که در اویماق معتبر قزلباش اند
از نواب جهانبانی مأیوس باشند گاهی سخنان مصلحت آمیز بر جانب داری بود میفرمودند نواب جهانبانی

درین یکدو سال که بحلیه رشد و کمال آراسته شده بود امور دولت و جهانداری را پیش گرفته مهام کلیه را
برای خود سرانجام میداد و مرتکب اموری که لازمه نشاء جوانیست و مرضی خاطر والد بزرگوار نبود میشد
تصور همگنان آن بود که نواب سکندرشان بدین جهات از فرزند ارجمند خاطر ماندگی دارند لهذا این
گمان برده اند اما حقیقت حال آنست که بر تقدیر وقوع اینمقدمات نواب سکندرشان را انعقاد محبت
و علاقه پدر فرزندی با نواب جهانبانی بود که رضای خاطر شریفش را هیچ امری عظیم برابر نمیکرد و اراده
ضمیر منیرش را بر کل مهام دولت راجح و مقدم میدانست و عجب مینمود که اینهمه علاقه پدر فرزندی و
تفویض رتبه ولیعهدی و رضاجویی نسبت بفرزند ارجمند در مقام غدر و نفاق درآمده باشد علی ای
حال نواب جهانبانی و امرای عظام بفکر و اندیشه این واقعه افتاده دفع شر و فساد آنگروه را که متضمن مفاسد
عظیمه بود از تسخیر قلعه تبریز اهم و اولی دانسته رای صواب آنحضرت بدان قرار گرفت که بلاتوقف و اهمال
بر سبیل استعجال از عقب آنجماعت بمعاقبت توجه نموده تا هنوز استقامت نیافته اند دفع شر ایشان
نموده شود و اگر در ملازمت والد بزرگوار و تمامی عساکر ظفر شعار تعاقب ایشان مینمودند مهم بدرود دراز
می انجامید و ممکن نبود که مهم آنگروه در اثنای راه فیصل یابد قطع تعلق از ملک تبریز بلکه تمامت آذربایجان
میبایست کرد زیرا که بعد از توجه رایات جلال باینجانب احدی از امرای آذربایجان در آن دیار اقامت نمی
توانست کرد و اگر جمعی را در مرافقت امرای آذربایجان بمحاصره قلعه باز داشته خود تشریف می بردند انعقاد آن لشکر
در معسکر همایون نبود که مهم آنجماعت بآن کفایت شود بالضروره رای صواب نما بدان قرار گرفت که برادر ارجمند خود
ابوطالب میرزا را در ملازمت والد نامدار در تبریز گذاشته محمدی خان تخماق و امام قلیخان بیگلربیگی قراباغ و
سایر امرای آذربایجان را با جمعی از قورچیان عظام بملازمت ایشان و محاصره قلعه باز دارند و خود با ملازمان
خاصه و علیقلیخان و امرایی که در عراق الکا دارند از راه اردبیل و خلخال توجه نموده بالکای عراق درآیند
و هواخواهان اینجا بی را جمع نموده بدفع فتنه ایشان پردازند و بدین عزم لایق جازم گشته بعد از استخاره
نواب سکندرشان در همان روز اسمعیل قلیخان شاملو را که حاکم دارالسلطنه قزوین بود بمنصب و لالایی
شهزاده عالی تبار اسمعیل میرزا که دری برج سلطنت و جهانبانی بود سرفراز ساخته روانه نمودند که پیشتر از آن گروه
خود را بقزوین رسانند و چون خانه کوچ اکثر طوایف قزلباش در آن شهر است و درین هنگام جهت صیانت اهل

وعیال روی توجه بانصوب می آوردند همگی را بر سر خود جمع کرده محلات را کوچه بند نموده تا رسیدن موکب علا
بمحافظت شهر و دولتخانه مبارک قیام نموده منتظر وصول موکب مسعود بوده باشد چه محتمل بود که بر کاه وصول
اسمعیل قلیخان بقزوین مسموع طاغیان گردد از رفتن آنجا باز آمده هر یک بالکا و مملکت خود روند و
اسمعیل قلیخان حسب الاشاره عالی در آخر همان روز با طایفه شاملو روانه شد اما شاهزاده او را همراه
نبرده موکب عالی تبریز متوکلا علی الله متعاقب در حرکت آمد ذکر توجه شاهزاده عالمیان جهت دفع فتنه
ارباب عصیان و طغیان بجانب عراق و محاربه نمودن با طایفه سعادت نشان و فیروزی یافتن
بعون عنایت ملک منان چون توجه جانب عراق و تنبیه و تادیب ارباب شقاق و نفاق تصمیم یافت
محمدی خان تخاقی را بحکومت تبریز نصب نموده باتفاق امام قلیخان بیگلربیگی قراباغ و سایر امرا جمیع
واذربایجان بمحاصره قلعه تبریز مامور گردانیدند و جمعی از قورچیان و ملازمان درگاه بخدمت نواب سکندر
شان و کشیک دولتخانه تعیین نموده ابوطالب میرزا را در خدمت والد بزرگوار گذاشتند و چون این
عزیمت موجب تعویق تسخیر قلعه بود صوحب تبریز قلق و اضطراب عظیم آغاز نهادند نواب جهانبانی
بمواعید دلپذیر ایشان را اطمینان داده سه ماه وعده کردند که بتوفیق الله تعالی مهم طاغیان را صورت داده
به تبریز باز گردند و توکل بدرگاه قادر ذو الجلال کرده با ملازمان خاصه و جمعی از امرا و قورچیان که مجموع زیاده
از سه هزار نفر بودند روی بمقصد آوردند و بهفت منزل بدار الارشاد اردبیل آمده بشرف زیارت
حضرت سلطان الاولیاء و المحققین و مراقد منوره مشایخ عظام و اجداد عالیمقام مشرف شده چون سال
باخر رسیده و نوروز ائت ییل مطابق سنه ۹۹۰ هجری قریب شده بود یکهفته دران خطه شریف توقف
فرموده ایام نوروز را بعشرت و شادمانی گذرانیدند و دران آستان سدره نشان که محل استجابت دعای
باریافتگان درگاه الهی است جزای اعمال سیئه ارباب عصیان و طغیان را مسئلت نموده در اول از ارواح
مقدسه آن بزرگوار استمداد همت کرده از راه خلخال روی توجه بعراق آوردند و چون معسکر عالی در
نهایت قلت و معاندان در کمال شوکت و کثرت بودند سرعت در رفتن را مناسب وقت و صلاح دولت
ندیده قورچیان قمر سیر جهت احضار دولتخواهان و ارباب ارادت فرستاده بتانی مسافت می‌پیمودند اما
کمتر کسی توفیق موافقت یافت از جمله جماعت شیخاوندان که با اتباع و ملازمان جمعی کثیر میشدند با وجود نسبت قرابت

توفیق این خدمت نیافته از همراهی تقاعد ورزیدند بلکه جهلا و انطایفه کرام پای از دایره ادب بیرون نهاده
بعضی اسباب طوایل خاصه را که از عقب می‌آوردند طمع کرده متصرف شدند بالجمله چون در الکای طارم نزول اجلال
واقع شد چند روزی بجهت طغیان آب رودخانه قزل تردد مردم دهاقین باردوی عالی کمتر واقع میشد و
ماکولات نقصان پذیرفته لشکریان چند روز تنقیص کشیدند نواب جهانبانی جمیع طلا آلات و نقره آلات
سرکار عالی را شکسته بغازیان قزلباش قسمت فرمودند درین اثنا خبر وصول طهماسب میرزا و امرا بدار السلطنه
قزوین و رفتن اسمعیل قلیخان بجانب رودبار و فرار نمودن او شکسته و بدحال بدیلمان بعرض عالی
رسید شرح این واقعه آنکه اسمعیل قلیخان بنوعی که تنبیه یافته بود از راه طارم و خلخال ایلغار نموده خود را
بدار السلطنه قزوین رسانیده مردم شهر را از سپاهی و شهری جمع آورده محلات را کوچه بند کرده
بر سر هر کوچه چند مردم جلد کار آمدنی از قزلباش و تفنگچی و کلانتر شهری تعیین نمود چون طهماسب میرزا
و امرای تکلو و ترکمان بحوالی ابهر رسیدند مسموع ایشان گردید که اسمعیل قلیخان داخل قزوین شده
در مقام مدافعت علیخان سلطان ترکمان داروغه دفترخانه را برسم رسالت بشهر فرستاده اسمعیل قلیخان را
بایلی و انقیاد دعوت نمودند ما حصل سفارشش آنکه بحمد الله و المنه پادشاه و مرشد ما و شما که نواب سکندر
شانست بدولت و اقبال بر سریر سلطنت تمکن دارد و ما را سوای اخلاص و دولتخواهی آن درگاه امری
در خاطر نیست و آن عزیز را مردی دولتمند خیرخواه صلاح اندیش میدانیم توقع از وی داشتیم که در حوالی تبریز
باعث اصلاح معامله ما شده نوعی مینمود که نواب جهانبانی دست رد بر سینه ملتمس ما نمی‌نهاد چون از حضرت
مایوس گشته دران درگاه بار نیافتیم بالضروره صورتی روی نمود که مراجعت لازم شد حالا نیز متوقعیم که آن
عزیز بساط منازعه را در نوردیده ابواب موافقت فیما بین مفتوح دارد که با یکدیگر بدوستی ملاقات نموده
آنچه از هر باب مصلحت دین و دولت و صلاح آن عزیز بوده باشد بفعل آید و غرض ما خود وفاق و اتفاق است
و از صوابدید او تجاوز نداریم چون رسول مذکور ادای رسالت نمود امرای مذبور مقید بمراجعت او شده
متعاقب او بی تامل رانده بیکفرسخی شهر رسیده فرود آمدند اسمعیل قلیخان چون اعمال و افعال ایشان را
مخالف اقوال یافت و اعتماد بر قول و فعل ایشان نداشت و مقاومت در حیز قدرت خود ندید علیقلیخان
سلطان را باز فرستاده بمصلحت وقت سخنان مصلحانه دوستی آمیز پیغام داد اما در همان شب با فرزندان

واهل وعیال خود وهرکس از طایفهٔ شاملو که قدرت داشت جریده وسپاهی روی بجبال رودبار آورده در محل
حصین اقامت نمود ومیر جعفر قزوینی منصدی وپهلوان سلطان محمود عسس باشی وبعضی اعزهٔ قزوین بنابر
دولتخواهی نواب جهانبانی موافقت اسماعیل قلیخان نموده با او رفتند وجماعت ترکمان وتکلو بی مانع و
منازعی بدار السلطنهٔ قزوین داخل شده دولتخانهٔ همایون را محل اقامت طهماسب میرزا قرار داده هریک از
امرا در منازل مرغوب فرود آمدند واختیار ساعت نموده طهماسب میرزا را بر مسند فرمانروایی برآورده بسمت
ولیعهدی پدر عالیمقدار موسوم گردانیدند واز فراشخانه ویراق بیوتات پادشاهی وسرکار نواب جهانبانی
آنچه در شهر ودولتخانه مانده بود متصرف شدند واموال واسباب جمعی از امرا ووزرا واعیان را که در ملازمت
نواب جهانبانی بودند بروی نموده آنچه در منزل هرکس وهرجا یافتند بحیطهٔ ضبط در آوردند شاه قوام الدین حسین
ولد شاه تقی الدین محمد صدر اصفهانی را که دخترزادهٔ قاضی وزیر شاه جنت مکان بود واز اصفهان بقصد
ملازمت نواب جهانبانی باردوی معلی می آمد در آن حین بقزوین رسیده بود تعظیم وتکریم بسیار نموده
بوزارت طهماسب میرزا منصوب گردانیدند واعتماد الدوله لقب دادند ومیرزا محمد حسین ولد میرزا شکر الله
مستوفی شاه جنت مکان را مستوفی کردند وسایر ارباب مناصب تعیین نمودند ودر باب وکالت میانه ترکمان
وتکلو نزاع واقع شد آخر الامر محمد خان خود را الانام نهاده منصب وکالت بمسیب خان شرف الدین اغلی تکلو
قرار گرفت اما صاحب اختیار مطلق محمد خان بود وبدار السلطنهٔ اصفهان واطراف وجوانب عراق وغیره کس
فرستاده از جلوس شهزاده طهماسب خبر دادند   خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی گر فلکشان بگذارد
که قراری گیرند اما در احکام رعایت جانب نواب سکندرشان نموده مهر بدستور نواب جهانبانی بر این
منشور زده در بالا مهر کردند وچون خبر نزول موکب عالی نواب جهانبانی بطارم واینکه جهت قلع وقمع لشکر
توقف دارد مسموع امرای طاغی گردیده اول متوجه دفع اسمعیل قلیخان وطایفهٔ شاملو که در رودبار مانده بودند شده
ولیخان تکلو سردار شده با جمعی از [illegible] ترکمان در غیر ذلک ایلغار نموده بر سر او بردند ما ر رفتند اسمعیل
قلیخان در محل مضبوط که یک راه بیش نداشت توقف نموده تفنگچی وکماندار در سر راه گذاشته بود اما ولیخان
مردم صاحب وقوف از اهل رودبار بدست آورده از راه غیر معهود علی الغفله بر سر او رفت وچون اسمعیل قلیخان
بر آن حال وقوف یافته دید که پس وپیش او را لشکر مخالف احاطه نموده متحیر وسراسیمه گشت بسران مولانا نعمه الله

رودباری دولتخواهی کرده متعهد شدند که اگر از کرک اغرق واحمال واثقال نماید او را از میان جنگل از راهی که عبور قفال
ممکن نیست بیرون برند اسمعیل قلیخان لاعلاج شده اغرق خود واموال واسباب خانه کوچ شاملو را آنچه
جریده وسپاهی با معدودی از راه جنگل بدیلمان رفت واکثر غازیان شاملو از اسب پیاده شده از لباس
سپاهگری عریان گشته خود را بجنگل انداخته از مضایق بیشه بصد تشویش جان سلامت بیرون برده بدیلمان
رسیدند وخان احمد والی گیلان از واقعهٔ مذکور خبر یافته نزل وساوری فرستاده چند روز نگهداری
ایشان نموده وتمامی جهات ومتملکات شاملو بدست تکلو افتاده جمعی ضایع شده جمعی را گرفته بشهر آوردند
اما محمد خان نگذاشت که دستی بخانه کوچ شاملویان رسد وبعد از مراجعت ولیخان اراده نمودند که بر سر طوایف
قزلباش که در اطراف وجوانب قزوین اقامت دارند بجریمه آنکه تا غایت بقزوین نیامده اطاعت نکرده اند
لشکر فرستند این داعی خطا را بدستور سایر تدابیر صواب شمرده شروع درین امر نمودند اول جمعی را بر سر ایل
استاجلو دابر بود افشار فرستاده غارت وتاراج کردند سایر ایل واویماقات از ایشان رمیده گردیدند
ومتوجه استند که لشکر بر سر ایل واویماقات بیات فرستند که خبر گذشتن نواب جهانبانی از آب قزل
اوزن وبچمن طارم آمدن بدیشان رسیده فرصت امری دیگر نیافته بعزم محاربه از شهر بیرون آمدند اما نواب
جهانبانی بعد از شنیدن واقعهٔ رودبار کس فرستاده اسمعیل قلیخان را از دیلمان طلب داشتند که از راه پارا
وبابا منصوری بطارم آمده بموکب عالی پیوندد واو حسب الاشاره بموکب عالی پیوست ونواب جهانبانی خیمه ویراق
وبیوتات وما یحتاج اسمعیل قلیخان وبرادران او وآقایان شاملو را از سرکار عالی عنایت فرموده جهت غازیان
شاملو که پیاده بودند اسب برکل امرا واعیان وهرکس زیاده از سواری وکوتل خود اسب داشت قسمت کرده
پیادگان را سوار نموده اسلحه ویراق سرانجام فرمودند واز علی قلیخان فتح اغلی تیر بام التکلیفات بظهور آمد بالجمله بعد
از آمدن او موکب عالی را از آب عبور نموده در چمن طارم نزول فرمودند ودر آنجا طوایف استاجلو که در خلخال
وطارم بودند جمع شده از آنجا کوچ کرده در چمن سلطانیه نزول فرمودند ومحمد حسین سلطان وجماعت ایلبور
که در آنجا اقامت داشتند درین منزل با قشون از آستانه بموکب عالی ملحق شدند وچون آوازه تاخت وغارت
ترکمان وتکلو بایل واویماقات رسیده بود واهمه کرده هرکس دست رس داشت با ایل والوس بچمن سلطانیه
آمده باردو پیوست ودولتیار سیاه منصور که قورچی باشی نواب عالی بوده بسمت امارت سپاه منصور موسوم

فرموده بجهت لشکر آوردن فرستاده بودند در سلطانیه رسیده جمعی از اکراد سیاه منصور همراه آورد
اگرچه مردم احشامی بودند و یراق وار در میان ایشان کمتر بود اما موجب سیاهی لشکر شد و بقدر جمعیتی
در سلطانیه رو بداده قریب هفت هزار سوار جرار در موکب نصرت قرین بهم رسید که از انجمله پنجهزار
کارآمدنی بودند و ترکمان و تکلو با اتباع خود در موکب طهماسب میرزا انجمن با قلو رسیده عدد لشکر با
ایشان از ده هزار متجاوز بود و همه مردم کاری و صاحب اسلحه و یراق بودند و اکثر اسبان بدو
سواری و کوتل داشتند بالجمله چون خبر آمدن ایشان بمسامع علیه رسیده تقارب فئتین دست داد
نواب جهانبانی از سلطانیه کوچ کرده در دو فرسنگی مابین قلو نزول فرمودند و همان روز خبر وصول
ایشان رسانیده نواب جهانبانی پیرغیب خان استاجلو را جرچی لشکر فرموده جمعی از امرا و مردم
کارآمدنی استاجلو و غیرهم تا دو هزار کس همراه او کردند و علی قلیخان را با اسلمش خان مهردار و
علی سلطان بابی اغلی نواده شاه قلی خلیفه مهردار علی قلی سلطان ذوالقدر که مجموع دو هزار کس بودند
در دست چپ جرچی قرار دادند و اسماعیل قلیخان و قورخمس خان و شاهویردی خلیفه ابانلو با فوج
شاملو که ایشان نیز یکهزار و دویست نفر میشدند در دست راست آرام گرفتند و ما بهجه لوای ظفر پیکر
نواب جهانبانی و ملازمان خاصه شریفه از افق قلب طالع گشته شاه قلی سلطان خلفا و سید بیک
کمونه و دولتیار خان میر سیاه منصور در ملازمت آنحضرت قرار گرفتند و اکثر مردم احشامی که اسب
زبون داشتند جهت سیاهی لشکر در قلب توقف نمودند چنانچه سیاهی قول همایون شاهزاده
عالمیان بدو سه هزار کماهیش میرسید و بآیین شایسته و ترتیب اسباب مقدمات جنگ از اردو بیرون
رفته تا یک فرسنگ تشریف بردند و تا وقت عصر بر سر اسب توقف فرموده منتظر وصول اهل عصیان
بودند وقت عصر خبر رسید که اردوی طاغیان در رودخانه میان کوه فرود آمده جنگ بروز دیگر
انداختند و از عالم سروش ندا بگوش میرسید چنین یافت در خیل دشمن قرار که مردانه جویند ره
کارزار بمیدان دین ترک بازی کنند بگوی سر خویش بازی کنند بعد از تحقیق این خبر نواب جهانبانی
دو سه هزار کس از همه طبقه در صحرا گذاشتند که از کید و مکر و شبخون ایشان واقف باشند و خود
بار دو عود فرموده امشب تا صباح جمعی از فدویان در بیداری گذرانیده مکرر دعا فرمودند که بار خدایا

دلهای متمردانرا نرم گردانیده این فتنه را بخیر و خوبی مقرون ساز و کتاب روضة الصفا در میان بود نواب جهانبانی
تفاول فرمودند که هر صحیفی که گشوده شود فردا حال خود را با انجماعت از آن قیاس فرمایند اتفاقا قضیه
عصیان امیر چوپان با سلطان ابوسعید خان و محاربه ایشان و ظفر یافتن سلطان و ادبار امیر چوپان
گشوده شد نواب عالی سر بسجود نهاده نذر فرمودند که اگر بران طبقه ظفر یابند برخلاف آنچه از آن طبقه
مسموع میشد عمل نموده بعد از فتح و ظفر تجویز قتل احدی نکنند و با گرفتاران شیوهٔ عفو و مروت که شیمه
کریمهٔ اجداد کرام است مسلوک دارند مجملا پیشتر از طلوع صبح صادق نواب بلقیس مکانی زینب بیگم را
که عمه محترمه آنحضرت و بانوی دولتخانهٔ عالی بود با دیگر حرمها و فرزندان وداع فرموده آغا جان بیک افشار را
با قورچیان حرم بر سر دولتخانه تعیین فرمودند و با وثایق الطاف الهی روی توجه بمقاتله اعدا آوردند
و بدستور روز گذشته جرچیان و لشکر دست راست و دست چپ و قول بقاعده مقرر هر یک در مقام
خود قرار گرفتند و قریب بظهر طلیعهٔ لشکر معاندان هویدا گشته از کثرت گرد و غبار روی هوا پوشیده گشت
ز گرد ستوران دران پهن دشت زمین شش شد و آسمان گشت هشت بعد از آنکه جمع لشکر پس کوه
بیرون آمده در بلندی پیل بستند سیاهی عظیم که علامت هشت هزار سوار بود بنظر در آمد ملازمان موکب
اقبال تصور آنکه مبادا لشکر و سیاهی بوده باشند اندکی هراسان و آزرده خاطر گشتند و واهمهٔ عظیم در
دلها افتاد و ایشان لحظه دران بلندی کوه ایستاده از آنجا قدم در دشت نهاده پیشتر آمدند و مشخص شد
که آن سیاهی شتران و اردوی ایشان بوده که بار کرده همراه آورده بودند و در پس سر ایشان بود دلها اندکی
اطمینانی یافت و الحق اگر دران روز جنگ را در تاخیر انداخته در همانجا فرود می آمدند محتمل بود که از خوف کثرت لشکر
و تسلط و استیلای معاندان تزلزل تمام باحوال ملازمان موکب عالی شاهزاده عالمیان راه یابد راقم
حروف که دران هنگام هشت و شش مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود و در سلک ارباب قلم منسوبان
دیوان نواب جهانبانی انتظام داشت از غایت جهالت نفس و کوسالگی که لازم مردم هشت و شش
سالهاست زره پوشیده اسلحه و یراق بر خود مرتب داشته با نیزه خطی خود را در زمره ارباب جلادت قرار داده
از رکاب مقدس نواب جهانبانی دوری اختیار نموده تا هنگام فتح همراه و از دقایق احوال خبردار است
و این قضیه را بنوعی که مشاهده نموده مرقوم قلم وقایع نگار میگرداند مجملا چون آن طبقه پیشتر آمدند مشخص شد که

رو قول قرار داده بودند یک قول مسیب خان و ولیخان و لشکر تکلو که علی سلطان باکمال جرقچی ایشان بود
و یک قول محمد خان و سپاه ذوالقدر و ادهم خان و اسمعیل خان برادر امیر خان و سلطان معصوم خان
ترخان و سایر ترکمانان که جرقچی ایشان کلابی خان ولد امیر خان و شاه قلی سلطان پیاده اغلی ترکمان
بود و چتر زرنگار بر سر شاهزاده طهماسب میرزا افروخته در قول ترکمان قرار و آرام داشت چون تقارب
فئتین بتلاقی انجامید جرقچیان طرفین دست بآلت کارزار بردند لشکر تکلو که در مقابل شاملو بودند
و جماعت ترکمان که در مقابل استاجلو بودند درهم آویختند گرد و غبار ارتفاع یافته جوانان طرفین داد
دلاوری میدادند در اول حال عساکر اقبال بقدم جلادت پیش رفته طایفه شاملو بر جرقچیان تکلو ظفر یافتند
و علی سلطان باکمال بقتل رسیده و حمزه بیک وزیر اسمعیل قلیخان بخدمت نواب جهانبانی آمده خبر کشته شدن
علی سلطان باکمال رسانیده و همچنین طایفه استاجلو بر جرقچیان ترکمان غلبه نمودند علی قلیخان فتح اغلی
که خود را در زمره مبارزان نامی میشمرد از غایت جهالت در قول خود توقف ننموده بنفسه مباشر حرب شد
در میان جرقچیان بکارزار قیام مینمود تا آنکه جرقچیان ترکمان از صولت سپاه استاجلو منهزم گشته
شاهعلی سلطان برادر امیر خان بقتل رسیده سر او را با نقاره خانه و یراق او آوردند از آنطرف لشکر [illegible]
از قول تکلو بیرون آمده خود را مانند برق لامع بر طایفه شاملو زده ایشان را بطریق بنات النعش متفرق
و پراکنده ساخت و شاه کرم بیک لنک که داروغه قزوین بود با چند نفر از جوانان کارآمدنی شاملو
بقتل رسیده حمزه بیک وزیر گرفتار گشت و همچنین از سپاه ترکمان کل برادران و اولاد و اتباع امیر خان
و شاه قلی سلطان پیاده و غیر ذلک با لشکر بر خان سیجوی بدم از ما بقصد قلع و قمع علیقلیخان و انتقام
خون امیر خان از قول بیرون آمده سر غیب خان و جماعت جرقچیان استاجلو را بیکصدمه دلیرانه از هم پاشیده
خود را بقول علی قلیخان رسانیدند و چون علی قلیخان در قول خود نبود مردم قول بهم برآمده بجست و جوی
خان افتادند و سپاه ترکمان مجال مصادمه و محاربه با ایشان نداده کل سپاه استاجلو و اتباع علیقلیخان را
از هم پاشیدند و علم و نقاره او و امرای استاجلو را بردند و علی قلیخان بعد از تک و دو بسیار در کارزار آنچه شمار
که بنفس خود نموده بود خود را با سه چهار نفر بدامن کوه کشیده خبر هزیمت استاجلو و شکست شاملو بنواب جهانبانی
رسیده ایلمش خان مهردار ذوالقدر و جمعی از امرا که در دست چپ قول همایون بکومک علیقلی مامور بودند بمدد

ومحاربه شتافته کاری نساختند و علی سلطان تاتی اغلی ذوالقدر بقتل رسیده همگی آنگروه از صولت سپاه
ترکمان منهزم گشتند منهزمان در قول همایون تاب توقف نیاورده راه فرار پیش گرفتند درین حال مزاج
اقدس عالی متغیر گشته قول همایون نیز بهم برآمد چون باد از جانب مخالف میوزید و گرد و غبار سطوع
یافته درمیان گرد و غبار چتر فلک سای نواب جهانبانی از نظر معاندان پوشیده گشته با وجود آنکه
لشکر مخالف از قول گذشته بود متوجه قلب نشده بازگردیدند نواب جهانبانی با وجود پراکندگی لشکر
باندک مایه مردی که مانده بودند در معرکه پای ثبات و قرار استوار داشته میرزا هدایت نجم ثانی اصفهانی را
فرستادند که علی قلیخان را بخدمت اشرف آورد که در رکاب مقدس بوده باشد مشارالیه آمده جواب آورد
که علیقلیخان میگوید که روی آمدن بخدمت نواب جهانبانی ندارم و کار از صلاح گذشته بعد ازین زندگانی
که در دشمن کامی و مذلت و خواری گذرد بچه کار می آید در معرکه ایستاده ام که در دریای حرب غوطه خورده مستغرق
بحر فنا گردم نواب جهانبانی دیگر باره او را با علی قلی سلطان ذوالقدر قورغلو فرستاده از روی اعراض
پیغام دادند که مگر ترا بخاطر میرسد که من پشت بمعرکه کرده حیات مستعار را غنیمت شمرده راه فرار میپیمایم مصرع
زهی تصور باطل زهی خیال محال ٭ بهرحال بیا که هرچه بر سر ما آید بر سر تو هم خواهد آمد ایشان رفته بمبالغه تمام
علی قلیخان را آوردند درین هنگام قول لشکر مخالفه پیش آمدن گرفتند اگرچه قول ترکمان که محل نزول طهماسب میرزا
بود نیانی می آمد اما ولیخان و لشکر تکلو که از قتل علی خان باکمال داغدار بودند بر ایشان پیش گرفته قریب
چهارصد یا پانصد نفر تفنگچی نخبه را که در جلو ولیخان به تفنگ انداختن مشغول بودند بر سر قول همایون راندند
چنانچه لشکر شاملو که شکست خورده بودند در عقب سر ایشان ماندند محمد خان ادهم خان ترکمان را با قشون
خود که سیصد چهارصد نفر بودند چنداول لشکر تکلو نموده بود که مبادا طایفه شاملو که در عقب ایشان مانده اند
حرکة المذبوحی نمایند و باعث تزلزل سپاه تکلو گردد و مجملا در حینی که علی قلیخان و علی قلی سلطان ذوالقدر
بموکب عالی رسیدند لشکر تکلو چنان پیش آمدند که گلوله تفنگ تفنگچی ولی خان علا زمان موکب اقبال رسیده
شاهعلی بیک غلام خزانه دار سرکار نواب عالی که درین معرکه چتردار و با نواب جهانبانی همعنان بود زخم تفنگ
بر پای خورده نواب جهانبانی چتر همایون را بفرخ بیک غلام خاصه شریفه که بعد ازین محاربه بفرخ خان بکج باز
مشهور شد سپرده مقرر کرد که چتر را خورشیدآسا بر فرق فرقدسای آنحضرت نگاهداشته از موکب عالی

تخلف نورزد اما لشکر قول بهم برآمده از صولت سپاه تکلو و بیم از سبب گلوله تفنگ اندک مردی مانده
تیر از هجوم مخالفان سراسیمه گشته اکثر راه فرار پیش گرفتند نواب جهانبانی که متدرع بدرع حمایت الهی
بودند از بیم گلوله تفنگ سپر آفتاب مثال که بر دوش همایون افکنده بود بدست مبارک گرفته گاهی در
پیش رو و گاهی پیش و پس خود نگاه میداشت و ملازمان موکب عالی نیز پهلو بر معرکه داده چند دمی
که علامت فرار مینمود رفتند و همگی حضار موکب عالی شکست و انهزام متیقن گشته امید فتح و ظفر منقطع شد
میان معرکه از بیم گلوله تفنگ از مبارزان خالی گشته در معرکه کسی نماند از پس پشت نواب عالی تا قریب
یکفرسخ منهزمان عساکر اقبال دران صحرا پراکنده شده راه ادبار پیمودند درین حال قلق و اضطراب
در ملازمان موکب عالی افتاده علی خان بیک چارچی باشی روملو از غایت سراسیمگی از اسب پیاده شده
دست در عنان نگار در نواب جهانبانی زد و گفت که همیشه احوال جنگ بر یک منوال نمی باشد مردان مرد
و دلیران معرکه نبرد گاهی غالب اند و گاهی مغلوب اگر درینمعرکه بحسب اقتضای قضا ظفر از جانب معاندان
باشد ذات اقدس را بمحض جهالت و تقلید بیهوده بباد نتوان داد کار از این و آن گذشت و معاون و ناصری
نماند و امید بهبودی نیست و تا شب ده فرسخ میتوان رفت کارها بند گان سلطنت نواب جهانبانی خود را
بسلامت باذربایجان بخدمت عالیشان رسانند و دولتخواهان آنطرف را جمع نموده دیگر باره علم ملکستانی
ارتفاع دهند نواب جهانبانی با او اعراض فرموده از روی شدت و غلظت فرمودند که زندگانی با عار و فرار
چه کار آید که در میانه اهل عالم شهرت کند که فلانی از برادر کوچک خود منهزم گشت درینمعرکه شربت شهادت
می چشم و این عار نمی کشم محمدی ساروسولاغ که منجر مانده راه نجات و خلاص مسدود دید و دمی یافت قطع تعلق
از حیات مستعار کرده بود ثبات قدم نواب جهانبانی را درانمعرکه هولناک و قطع طمع آنحضرت را از حیات
مستعار مشاهده نموده فریاد برآورد که کار از مددکاری اعوان و انصار گذشت و ترکی گفت فرمان اولد
و غم انیس سنکا قالدی یعنی کار تو ماند بالجمله نواب جهانبانی را که دود حیرت در دماغ پیچیده بود آتش غیرت
زبانه کشیده عنان توسن سبک سیر از دست چارچی مذکور ربوده نیزه خطی بدست مبارک گرفت و زبان
الهام بیان فرمودند که هر کس میل شهادت دارد رفیق منست و هر کس تن آسانی کند خدا ایش همراه
این بگفت و مهمیز سبز بگردگاه نگار درزده اسب جلادت و صاحبقرانی بجولان درآورده خود را نهنگ وار بدریای

آتش کارزار زد و در طرفة العین نسیم فتح و ظفر از مهب ولا تیأسوا من روح الله وزیدن آغاز کرد باد
از طرف ایشان میوزید و گرد و غبار معرکه را بر عساکر اقبال بیخته دیده دوربین از مشاهده جمال فتح و فیروزی
پوشیده داشت درین اثنا آن از طرف عساکر اقبال وزیدن گرفت و از اتفاقات حسنه که غرایب آن روزی
عبارت از آنست در وقتی که ولیخان و لشکر تکلو بر سر قول همیون شاهزاده و عالمیان راندند اسمعیل
قلیخان و طایفه شاملو که منهزم شده پراکنده در پس لشکر مخالف مانده بودند از مشاهده این حال سراسیمه
گشته یکجا جمع شده فدایی وار از پس سر ایشان حمله کردند و همچنان ترکمان که بحذای لشکر تکلو در مقابل
کرده پراکنده شاملو ایستاده بود تاب مقاومت ایشان نیاورده منهزم شد و طایفه شاملو
بر ایشان ظفر یافته خود را بلشکر تکلو رسانیدند و در حینی که از پیش روی ایشان نواب جهانبانی
بنفس شریف حمله کرده بودند راقم حروف در ملازمت عالی بود زیاده از پنجاه نفر تخمینا بنظر درنیامد که با
نواب جهانبانی اسب جهانیده باشند اما چون نیک مشاهده نمودم جمیع منهزمان را دیدم که بالهام
ملهم غیبی روی بمعرکه گردانیده می آمدند درین حال از تفنگچیان لشکر تکلو که تفنگ می انداختند از قضای الهی
در میان مغلوبه گلوله تفنگی بر ولیخان خورد یکی از پسران سولاغ حسین پر اخیان نام از آنحال اطلاع یافته
جلوریز پیش دویده چون چشمش بر طلعت همایون نواب جهانبانی افتاد از اسب پیاده شد و نواب
جهانبانی آمدن او را مقدمه فتح و ظفر دانسته چون فرصت ایستادن و حرف زدن نبود فرمودند که سوار شود
همچنان تاخته خود را بر قلب تکلو زدند لشکر تکلو که خصم را مغلوب ساخته بخار نخوت و غرور بکاخ دماغ شان
راه یافته از روی قدرت و اقتدار می آمدند و گمان نمی بردند که کسی در برابر ایشان تواند درآمد از پیش
پیش نهنگان دریای وغا خود را غریق بحر بلا و سردار خود را زخم خورده دیده رنج و عناد بد بد از یکدیگر پاشیده
شکست عظیم خورده روی بوادی فرار آوردند امت بیک قورچی استاجلو نیزه بر ولیخان زده از اسبش
انداخت و او خود از زخم تفنگ بی تاب و توان شده بود مجملا امت بیک سر او را از بدن جدا کرده آورد و
دیگری با او درین امر مدعی شد اما امت بیک مذکور بولیخان کش شهرت یافت محمد خان و طایفه ترکمان
که مشاهده آن حال نمودند بسبب اجتماعی روی بانطرف آوردند چون مسافت قریب گشته عرصه جولان
بر مبارزان تنگ شده جای نیزه وری نمانده بود گرد اقبال را که فوجی قلیل در میان جمع کثیر افتاده بود تیرباران

کردند بغره الله تعالی که راقم حروف تا ان غایت واهمه بخود راه نداده بود اما در نوبت عظیم متوهم و سهمناک شد
زیرا که معدودی در میان جمعی کثیر مانده بودیم نواب جهانبانی و ملازمان رکاب اقدس اندک زمانی که
کمتر از نیم لحظه باشد عنان کش شده متوهم و متحیر ماندند که نصرت یزدانی امداد و همراهی کرده بتایید
ربانی مرتبه دیگر حمله دلیرانه کرده بنفس نفیس عنان بکاور بطرف قول ترکمانان تحریک داده خود را بر قلب
ایشان زد و بعضی از تیراندازان ترکمان تیرهای نیم کش رها کرده فرصت تیر دیگر شان نشد اکثر
ترکش انداخته متفرق و پراکنده گشته راه فرار پیمودند سواران زهر سو گریزان شدند ؛ سلاح از
تن خویش ریزان شدند ؛ تو گویی دران وادی سهمناک ؛ زتیر یلان بر بر آورد خاک ؛ بزرگان لشکر
سران سپاه ؛ بخواری فتادند از عز و جاه ؛ و از یکطرف ملازمان موکب عالی و اکثر جماعت استاجلو
طبقه ترکمان و طایفه شاملو لشکر تکلو را تعاقب کردند محمد خان در پهلوی چتر طهماسب میرزا در پای علم
ایستاده بود روح الله بیک پیاول صحبت ذوالقدر او را از اسب انداخت اما علی قلی سلطان ذوالقدر
خود را بر بالای او انداخته او را گرفته تاج و دستارش را با جیغه های مرصع روح الله بیک و کمر خنجر و سایر
یراق او را علی قلی سلطان گرفته و طهماسب میرزا را که در معرکه از اسب افتاده بود مهدی قلی سلطان چاوشلو
بدست آورده نگاه داشت و طایفه استاجلو و شاملو تیغ در مخالفان نهاده بر هر کس میرسیدند
بقتل می آوردند اما چون نسیم فتح و ظفر از مهب و ما النصر الا من عند الله بر پرچم لوای فلک سای
نواب جهانبانی وزید بر حسب کلام صدق انجام اوفوا بعهدی اوف بعهدکم بمقتضای نذری
که فرموده بودند مروت پادشاهانه بحرکت در آورده جارچیان حسب الامر عالی فریاد بر آوردند که من بعد
کسی را بقتل نیاورند و هر کس گرفتار شده باشد زنده بنظر انور رسانیده از پی هزیمتیان نروند
و از ارباب هزیمت جمعی ترکمانان خود را بکوتل کشیده بیرون رفتند و همچنان نفر رفته سلطان معصوم
خان پیاده رفت و سایر عظما و اعیان ذوالقدر باراده رفتن شیراز با معدودی تا یزد رفته بود و
در انجا یوسف خان ولد قلی بیک قورچی باشی که بجهت فرار نمودن پدرش از نواب جهانبانی خایف و
روگردان بود و جماعت افشار اتفاق نموده اراده رفتن خراسان نمودند عاقبت رای و صلاح محمد خلیفه
و بعضی عقلا بدست افشاران بقتل رسیده سر پر شور و پر شرش را بدرگاه والا آوردند اسماعیل قلی سلطان

برادر امیر خان و سلطان مراد خان و کلابی خان پسران امیر خان و شاه بوداق سلطان قوم امیر خان
بجانب روم رفتند و سلطان مراد خان و شاه بوداق سلطان از راه برگشته اسمعیل سلطان و کلابی
خان رفتند و اسمعیل سلطان نیز در زمان دولت خجسته نشان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از روم بجانب
قزلباش بازگشته کلابی خان نزد شرف خان کرد داماد امیر خان رفت مآل حال هر یک از ایشان در زمان
فرخنده نشان حضرت اعلی رقم زده کلک بیان خواهد شد طایفه تکلو در صحرای ابهر پراکنده شده خلیل بیک
لله ابو طالب میرزا و اکثر معارف تکلو بقتل رسیده بقیه لشکر روی بجانب همدان آوردند و جمع کثیر
از آن طبقه بطرف بغداد رفتند مسیب خان شرف الدین اغلی را مرشد قلی بیک برادر اسمعیل قلیخان
گرفته آورد و بجایزه و جلدوی آن رتبه امارت یافت و اکثر هزیمتیان را رعایا و موضع محال گرفته پیاده
و برهنه و عریان کردند که کس مبیناد و ایشان حیات را غنیمت شمرده عریان و برهنه پای راه بجانب
خلاص پیش گرفتند و جمیع اموال و اسباب و یراق ترکمان و تکلو که بر شتران کوه پیکر بار شده در
نیم فرسخی معرکه ایستاده بود عرصه نهب و تاراج غازیان شد و شاه قوام الدین حسین اصفهانی که وزیر
و اعتماد الدوله شده بود در معرکه بقتل رسید و قاتل او معلوم نشد محمد خان استخیده بمیان گرفته زبان
لعن و طعن بر و گشودند و قریب چند نفر از اوساط الناس تیغ و سنان بقصد قتل او تیز کرده بودند
نواب جهانبانی بسر وقت او رسیده طاغیان از طعن سنان از دور کرده بنظر عفو و اغماض در و نگریسته
او را بمعتمدان سپردند که بسلامت باردو رسانند مجملا بعد از ظهور فتح و فیروزی نواب جهانبانی خواجه آقا
شاه ابهری را که مشرف خزانه نواب عالی بود باردو فرستادند که مشتلق فتح بنواب بلقیس مکانی عمه
محترمه نواب جهانبانی و سایر مخدرات استار سلطنت رسانند مشار الیه در حالتی که اخبار موحش باردو
رسیده بود و جمعی که بمحافظت اغرق و حرمها در اردو مانده بودند این المفر گویان در شبکه اضطراب و تحیر
افتاده مخدرات سرادق سلطنت مشوش خاطر و مضطرب الاحوال بودند رسیده مژده فتح و بشارت
فیروزی داد و در اردوی عالی نقاره های شادمانی بنوازش در آمد و نواب جهانبانی بمراسم شکرگذاری
الطاف الهی قیام نموده در کمال شوکت و کامرانی و نصرت یزدانی روی باردوی عالی آوردند و از آسمان
و زمین غلغله مبارکبادی فتح و آواز تحسین و آفرین بگوش ساکنان کره خاک و متعبان سرادق افلاک میرسید

و دربن قضیه عظمی نواب جهانبانی بجز لطف ایزدی و عنایت پروردگار منت پذیر هیچیک از امرا و عساکر ظفر
شعار و یار و مددکار نبودند و چون بدولتخانه عالی نزول فرمودند و بحرم تشریف برده مخدرات دودمان
مقدس از سلامتی ذات اقدس و فتح و فیروزی بلوازم شکرگذاری قیام نموده مسرور و خوشحال
گشتند و چون دو شبانروز بود که خواب نکرده بودند لحظه استراحت فرمودند و اخر روز مجلس عیش و
عشرت اراسته سرهای مخالفان را در برابر بارگاه چیده نظارگی نظاره کیان عالم عبرت بودند و رهمان
شاهوردی بیک یساول صحبت ما سر دلور را جهت تبلیغ این بشارت بدار السلطنه تبریز و خدمت
نواب سکندرشان فرستادند و روز دیگر مجلسی در کمال مهابت و عظمت اراسته بر صندلی مرصع
ارام گرفته خوانین عالیشان خصوصا علیقلیخان و اسمعیل قلیخان بر یمین و یسار قرار گرفته دلاوران
نصرت شعار و هواخواهان جلادت اثار سرها و اخترهای گرفتار از یلیک بنظر منور اول برادر طفل مکینه
طهماسب میرزا را در اغوش مهربانی کشیده در پهلوی خود جای دادند محمد خان و مسیب خان را حسب الامر
عالی دستها گشوده در مجلس جای دادند که بنشینند و رقم عفو و اغماض بر زلات اکثر کشیده در پهلوی
خود جای دادند جمعی که تمول داشتند بمحصلان سپرده مورد مصادره و مواخذه ساختند و بعضی را اطلاق
فرموده در مقام انتقام در نیامدند محمد خان را بعلی قلیخان و مسیب خان را باسمعیل قلیخان سپردند که بطریق
مهمان معزز و محترم نگاهدارند ایشان غریق بحر خجالت گشته از کرده ها نادم و پشیمان در منازل امرای
عظام عالیشان معزز و گرامی بسر می بردند و علی قلیخان پدر فرزندانه با محمد خان سلوک مینمود و ایلمش
بیک اینانلو را بجهت انکه از اوجاقات شاملو در داخل لشکر مخالف شده بود و کچل مصطفی افشار را
بجهت انکه ترک منصب قورچی باشیگری نواب جهانبانی نموده بمیانه جماعت گریخته مورد قهر و سیاست
گردانیده در جرم گاو کشیدند و چند روز در جرم گاو بودند چون بسر حد هلاکت نزدیک شدند ایلمش بیک
بشفاعت اسمعیل قلیخان شاملو و کچل مصطفی بدرخواست علی قلیخان خلاص شدند و بعد از این فتح نامدار
که طراز فتوحات سلاطین کامکار تواند بود عنان عزیمت بصوب مقر دولت و مستقر خلافت منعطف
ساخته در ساعت میمون دولتخانه همایون از فر مقدم شاهزاده عالمیان رشک باغ جنان گردید و جمعی را
که در هنگام مردانگی کرده از ایشان اثار حقیقت و وفاداری بظهور رسیده بود نوازشات ارجمند فرموده

بانعامات

بانعامات وافره سرافراز گردانیدند بعد از چند روز ادهم خان از قم و سلطان معصوم خان از ساوه بپایه
سریر سلطنت مصیر رسیده شمشیر در گردن حمایل کرده بطریق گناهکاران بنظر انور در آمدند چون همیشه
شفقت خاص با ادهم خان داشتند و گاهی اظهار میفرمودند که ادهم باکراه رفیق انطایفه شده بنابر ظهور
اخلاص و حقوق نیکو خدمتیهای سابق رقم عفو بر زلات او کشیده بمضمون این بیت با او عمل فرمودند
بیت دوستان را کجا کنی محروم ٭ تو که با دشمنان نظر داری ٭ اما سلطان معصوم خان بجهت سوء اعمال
و بی ادبیها و تقصیر خدمت که بیشتر از این قضایا از امدن یساق تقاعد ورزیده بود و رعایا و عجزه ساوه
از سلوک ناپسند او شکوه ناک بودند مواخذ گردیده اسباب و متملکات او بصوب دیوان منسوب
شده علی قلیخان را از اخاند خانی و خان قرداش لقب داده مهر وکالت شفقت کردند الکا ری که بهترین
محال عراق و مصداق این سیاقست که معدن مردمی و کان سخا شاه بلاد اکثر اکابر شعرا اشعار غرا در مدح ری
دارند مولف تاریخ این بیت کاتبی را که از شعرش بی مزه تر بیت در مدح ری ایراد نموده و با کمال
بی عنایتی که بدار المرز و مردمش دارد و ری در جوار دار المرز واقع شده عجب که باین شاهد ری را ستوده
مصرع ری بود ری که جوری در همه عالم نشود ٭ در عوض تبریز بعلیقلیخان اختصاص یافته الکای همدان بشرف خان
استاجلو متعلق گشت و بسایر امرای استاجلو سیما حسین قلی سلطان برادر علی قلی و امت قلی سلطان
کنگرلو و ولد جعفر سلطان و احمد سلطان اسانلو اعلی و محمد قلی سلطان چاوشلو و ولد ایغوت سلطان
و غیر ذلک الکا و ولایات مرغوب شفقت شد و اسمعیل قلیخان نیز که سمت یولداشی و منصب عالی قورچی باشی
گری داشت مقرر شد که در ضمن احکام و مناشیر و دیوان مهر زند و الکاء فراهان بمرشد قلی سلطان برادرش
مرحمت شده مدینه المومنین قم که بدار الموحدین مشهور است اما چون سواد اوراق تعاقب ایاغ تازه که ایلچی
نقش فرموده لقب تازه نیم غبات فرموده اند بعلی قلی سلطان قورغلو نواده شاهقلی خلیفه مهردار تعلق گرفت
و امیر الامرایی فارس بدستور بعلی قلیخان ساوی تکلوی ذو القدر شفقت شده امرای نامبرده بمعین یافت
و مقرر شد که امرای عظام بزودی تجهیز لشکر کرده بموکب ظفر قرین پیوندند طهماسب میرزا را بقلعه الموت که
کوتوالی ان بجماعت فنجلو اقوام علی قلیخان تعلق داشت فرستادند که چند گاه در انجا مسکن داشته باشد
چون دو سه ماه از نوروز ات ئیل گذشته یکدو ماه دیگر هنگام حرکت لشکر روم بود و نواب جهانبانی درباب

سنجر قلعه تبریز بی آرام بودند مقید بجمعیت لشکرهای ممالک شده عنان عزیمت بصوب دار السلطنه تبریز معطوف
ساختند **ذکر توجه نواب جهانبانی بجانب تبریز و آمدن لشکر روم و توجه رایات جلال بفر اباغ
داران مکان آهنگ عراق نمودن و شرح بعضی قضایا که روی داد** چون نواب جهانبانی قریب
بدو ماه در دار السلطنه قزوین بانتظام مهام ضروری و اصلاح حال لشکر ظفر قرین پرداخته روی توجه
بجانب تبریز آوردند همگی همت عالی نهمت مصروف آن بود که پیشتر از آنکه لشکر روم بدان مرز و بوم
آیند قلعه تبریز را بدست آورده ویران سازند و در ثمره اگر طوایف قزلباش غیرت و حمیت بظهور
آورده دفع دشمنان دین و دولت پیش نهاد همت سازند و با یکدیگر متفق بوده صورت اجتماعی
دست دهد باستعداد تمام و آیین شایسته کمر همت بدفع آن خصم قوی بسته از روی قدرت و اقتدار
بمدافعه کرده اشرار پردازند لهذا چند روزی در چمن سلطانیه توقف واقع شد که شاید جمعیت لشکر
بنوعی که در خاطر رسوخ یافته بود دست دهد چون هنوز کوکب بخت قزلباش در حضیض وبال مانده سعادت
و اقبال از ایشان کناره گرفته بود جمعیتی که خاطرخواه نواب میرزا بود نشد چه اکثر صنادید طایفه ترکمان و تکلو
و جمعی که با آن طبقه رفاقت کرده بودند مقتول و گرفتار و [illegible] باوجود ظهور مروت و عفو خسروانه
پراکنده شده باطراف و جوانب رفته بودند امرا و طایفه افشار که در حدود صفاهان و یزد و ابرقوه و کرمان
و کوه گیلویه و آن حدود بودند بجهت قضیه قلی بیک قورچی باشی و فرار نمودن او و تعلق بمظنه و خجالت
بوده بدین بهانه متمسک گشته پای در دامن فراغت و عافیت کشیده بودند و جمعی دیگر که احتمال آمدن
داشت چون وقت مضیق گشته فرصت توقف نمانده بود مقید بآمدن ایشان و جمعیت لشکر نشده
با ده هزار کس کما بیش که در اردوی عالی جمع آمده بودند از چمن سلطانیه در حرکت آمده کوچ بر کوچ
بحوالی دار السلطنه تبریز رسیدند در ساعت سعد بفیروزی و اقبال داخل آن بلده جنت مثال گردیدند
نواب سکندرشان باستقبال فرزند ارجمند سعادت نشان از شهر بیرون آمده بیک فرسخ تشریف آوردند
نخست شاهزاده والاگهر ابوطالب میرزا بشرف آمده پیاده شد سعادت ملاقات برادر بزرگتر حمیده سیر یافت
و چون نواب جهانبانی را چشم بر چتر همایون پادشاه سکندر جاه افتاد از روی ادب پیاده شده ران
رکاب پدر بزرگوار عالیمقدار را بوسه دادند و در موکب همایون بشهر آمده در منازل میره محمد خان چاوشلو

منزل گزیدند و نواب سکندرشان روز دیگر بمنزل شریف آنحضرت تشریف آورده لوازم تفقد و دلجویی
بظهور آوردند و نواب جهانبانی جشن پادشاهانه آراسته لوازم ضیافت و مهمانی از پای انداز و نثار
و اصناف اطعمه و الوان اشربه بر وجه لایق وقوع یافت و ما یعرف سرکار خود را بر سبیل پیشکش بر طبق
عرض نهاده بمضمون العبد و ما فی یده کان لمولاه با پدر عالیمقدار سکندر جاه عمل نمودند اما آنحضرت
از علو همت التفات بدان هدایا نفرموده جهت تسلیه خاطر فرزند سعادت پیوند بقلیلی اکتفا فرموده
ما بقی را بدستور بسرکار عالی ارزانی و مسلم داشتند و بعد از فراغ از لوازم جشن و سور و عیش و سرور
متوجه مهام قلعه گیری شده توپ بزرگ را از جانب تربت حسن پادشاه نصب فرموده توپچیان
شروع در توپ زدن نمودند و از طرف صاحباباد خاک پیش برده شب و روز بسعی هر چه تمامتر در سرانجام
اسباب قلعه گیری میکوشیدند اما چون خبر ظفر یافتن شاهزاده عالمیان بر طایفه تکلو و عود نمودن
بجانب آذربایجان و اهتمام نمودن در تسخیر قلعه تبریز بفرهاد پاشا که سردار عسکر روم شده بود رسید
از تسخیر قلعه اندیشه مند گشته بکومک و امداد جعفر پاشا مبادرت و استعجال تمام روی توجه بجانب تبریز
آورد و در حینی که لشکر ظفر قرین در امر قلعه گیری میکوشیدند خبر حرکت لشکر روم و قرب وصول ایشان
بحدود تبریز رسید عساکر فیروزی مآثر متفکر و متلاشی گردیدند هر چند یورش نمودن قلعه را که موجب
تضییع لشکر مصلحت نمیدانستند و اسباب یورش هنوز سرانجام نیافته بود لابدا رای و تدبیر
بجهت ضیق وقت بیورش راضی شده قرار دادند که از اطراف و جوانب هجوم عام آورده یورش بقلعه
اندازند اگر صورت فتح و ظفر در آیینه مراد جلوه گر آید فهو المطلوب و الا نزد ارباب خرد و دلیران معارک
نبرد بتقصیر و تهاون متهم و منسوب نگردند بدین اراده خام که مخالف رضای خاص و عام بود جازم گشته طوعا
و کرها صبح روز موعود نواب جهانبانی بمسجد شریف حسن پادشاه تشریف آورده لشکر را نیز بنوعی که تمهید یافته
بود بیورش مرخص و مامور گردانیدند دلیران اخلاص شعار و اخلاص گزینان شجاعت آثار نقد حیات را
که در دار الضرب جانسپاری سکه قبول یافته بود بر کف و نرد بلبهای مردانگی بر دوش گرفته از چهار طرف بجانب
قلعه روی آوردند اما چون رومیان زیاده از زمان سابق حزم و احتیاط مرعی داشته یک لحظه از محافظت
قلعه غافل و ذاهل نبوده در بروج و باره مستعد مدافعه و مصادمه ایستاده بودند غلوله تفنگ بطریق تگرگ

آتشین که از کره اثیر باریدن گرفت و ریزان گشت و از دود تفنگ روی هوا تیره و تاریک شده از گیرودار معرکه کارزار
غلغله در قلعه افلاک افتاده از کثرت کشتگان و مجروحان زخم تفنگ و سنان خندق با زمین مساوی
پذیرفته دل بهرام خون آشام از آتش حسرت بر خاص و عام انمود که سوخت و جمعی از شجعان لشکر بهرام قهر
که از آسیب غلوله تفنگ سالم مانده نردبان بپای قلعه رسانیده صعود کردند و از ضرب تیغ و مطراق
وطعن سنان محافظان از بالای نردبان غلطان غلطان بخندق افتادند مجملا بسیاری از عساکر
منصوره درین یورش تا خیر گشته راه عدم پیمودند و کاری از پیش نرفت و اولیای دولت شکسته حال
و پریشان خاطر گردیده اهل تبریز قلق و اضطراب آغاز نهادند چون تسخیر این قلعه گردون اساس
در مشیت خالق الجن والانس موقوف بزمان فرخنده نشان شهریار ظفر قرین اعنی حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی بود هیچ اثری بر سعی و اهتمام شاهزاده عالمیان و غازیان نصرت نشان که درین مدت
بظهور می پیوست مترتب نشد مجملا چون از تسخیر قلعه یاس و نومیدی دست داد لشکر روم قریب
بشهر شده بودند امر عالی بنفاذ پیوست که اهالی و موالی و اصحاب شهر کوچ نموده بجانب دار السلطنه قزوین
روند و امرا و اعیان اردوی معلی نیز و الاغ مدد نمایند جمعی که از ارباب نقش بودند با اکثر خواص و صواب
و اعیان حسب الفرمان قضا جریان روانه قزوین شده بسیاری از اواسط الناس بمواضع و محال قریبه
و بعیده شهر پراکنده گشته شهری بدان عظمت در یکشبانروز چنان خالی شد که مضمون لیس فی الدار
غیره دیار مناسب حال آن روضه جنت مثال گردید بعد از رفتن تبریزیان رایات جلال نیز کوچ کرده
ازدم و دل در فار نهضت نمودند که بعد از آنکه بکیفیت و کمیت لشکر روم اطلاع حاصل آید در امر محاربه بدانچه
مقتضای وقت و صلاح دولت باشد بعمل آید روز دیگر فرهاد پاشا بحوالی شهر رسیده در چرنداب
نزول کرد و ذخیره و یراق سالیانه که همراه آورده بود بقلعه ریخته از لشکریان جمعی که از قلعه داری بستوه
آمده بودند بیرون آورده جمعی دیگر را در قلعه گذاشت و خاطر از مهمات قلعه جمع کرده بلاتوقف کوچ نموده
معاودت کرد چند روزی که در تبریز بود ایلچی باردوی معلی فرستاده بعلی قلیخان و امرای قزلباش
مکتوبی درباب صلح نوشته بود مضمون آنکه از روزی که فیمابین پادشاهان بافساد مفسدان شور و فساد
بهم رسیده از جانبین چندین هزار نفس قابل کلمتین ضایع و نابود گشته و هرچند از ینجانب کلمه صلح درمیان آمده

خاطرنشان کردیم که هر محل که بتصرف عساکر آل عثمان درآید قانون سلسله عثمانی نیست که دست از آن بازدارند
سعی نمایید که محلی از تصرف شما بیرون نرود و امرای قزلباش لجاج و عناد آغاز نهاده راضی بآن نشدند و
در هر سال ولایتی از دست میدادند تا آنکه شهر تبریز که پای تخت پادشاهان ایران بود از دست دادند اگر بهمان
دستور عناد و کلفت درمیان باشد و همین بظهور آید سال دیگر اردبیل و عراق سراب مینمایند و چون
نمک پرورد آن دودمانند نصیحت خیرخواهانه ما را قبول کرده راضی بصلح شوند و شاهزاده نامدار را بصلح
راغب ساخته قرار دهند که چون بی اتفاقی لشکر قزلباش و اختلال حال ایشان بر اهل روم ظاهر شده
تسخیر ملک ایران را سهل و آسان انگاشته اند مقتضای عقل و صلاح دولت آن خانواده رفیعه آنست
که از لجاج و عناد گذشته با حضرت خواندکار طرح دوستی اندازند و بهر طریق که توانند در استرضای خاطر او
کوشیده آثار دوستی بظهور آورند که از ینجانب و سایر خیراندیشان انطرف باعث شده محض بجهت
حصول نیکنامی در ترفیه حال خلایق و عباد الله معامله صلح را استحکام دهیم که من بعد ترک نزاع و جدال
نموده شود چون نامه فرهاد پاشا رسید بعضی از امرا که راکب مرکب جهل و غرور بودند میگفتند مطلب
فرهاد پاشا ازین گفتگو آنست که چون مراجعت لشکر روم واقع شود از جانب قزلباش تعرض بقلعه
تبریز و دو قلعه باین تدبیر سالم ماند فرصت را از دست نمی باید داد و بعد از مراجعت ایشان بپای قلعه
رفته در تسخیر آن می باید کوشید و بعد از تسخیر قلعه در زمستان که رومیان در قلاع خزیده اند قدم
بولایت ایشان نهاده آتش نهب و غارت در آن دیار می باید افروخت نواب جهانبانی از غایت
آزردگی که از بی اتفاقی طوایف قزلباش و عدم موافقت ایشان و نظر تدبیر و تامل ملاحظه نمود که از
بدایت حال که رومیان ابواب نزاع و جدال گشوده اند تا غایت هر سال مملکتی از دست رفته و طوایف
قزلباش از غایت نفاق و شقاق در مقام اتفاق نشدند و یکموضع از مواضع مفتوحه رومیان استرداد
ننمودند و اگر یکدو سال دیگر برین نهج گذرد قصور تمام بدین دولت راه می یابد رجوع بعقل دوربین کرده
این امر را از عناد و مخالفت اهم دانسته برخلاف صوابدید امرا استحکام دوستی اثر با ایلچی گفته رد مدعا
جواب نوشته قبول مصالحه نمودند مشروط بر آنکه ولایت تبریز چون گورخانه قدیم قزلباش است و بردن آن
ناممکن و متعذر است تلاش خواهند کرد رومیان دست از آن باز دارند فرهاد پاشا دیگر باره کس روانه نموده

اظهار کرد اگر یکی از شاهزادگان کامکار را جهت استحکام مبانی دوستی بخدمت خواندکار فرستند که در سلک سایر
فرزندان پادشاه منسلک بوده باشد مملکت که ولایت تبریز را بشاهزاده مسلم دارند و بعد ازان صورت پذیر
نیست چون در نظر عقل بعید نمینمود نواب جهانبانی قابل نفرستادن شاهزاده شد علی قلیخان فتح اغلی
درین امر با نواب جهانبانی اتفاق نموده قرار دادند که سلطان حیدر میرزا که پسر کوچک نواب جهانبانی بود شاهزاده
از دودمان قدسی نشان صفوی بخدمت پادشاه روم رفته موجب ازدیاد رفعت و عظم شان و بلندی او
مغرور بود بخدمت خواندکار فرستد هر چند اینمعنی مخالف طبع شاه و سپاه بود اما در انوقت بجهت حفظ حال
شیعیان و ترفیه احوال رعایای شکسته بال پریشان بمرتبه وجوب رسیده بود و چون ایلچی باز گشته فرهاد پاشا
از مکنون ضمیر نواب جهانبانی خبر یافت که بر خلاف رای مخالفه قزلباش با خواندکار در مقام دوستی و اتحاد در آمده
استحسان انحضرت نموده گفته بود که کاش قبل از تسخیر تبریز درین مقام در می آمدند و چون فرهاد پاشا اینمعنی را
سرمایه افتخار میدانست که بوسیله او پادشاهزاده از دودمان قدسی نشان صفوی بخدمت پادشاه روم
رفته موجب ازدیاد رفعت و عظم شان ال عثمان گردد درین باب اصرار نموده ولی اقای چاشنیگیرباشی را
که از اقایان معتبر روم بود بجهت اوردن شاهزاده عالیمقدار و قرار صلح و صلاح بخدمت نواب جهانبانی فرستاد
و ولی اقا در بلده گنجه بپایه سریر اعلی رسیده ابلاغ رسالت کرد و او را در منزل علی قلیخان سپرده کمال اعزاز
و احترام بتقدیم رسید و فرهاد پاشا بارزن الروم رفته در انجا قشلاق کرده منتظر ورود ایلچی و اوردن شاهزاده بود
دیگر را مکاتیب نوشته اعلام کرد که نوعی نمایند که قبل از انکه در سال آینده حرکت لشکر روم واقع شود ایلچی خود را
با نامه دوستی و تحف و هدایای لایق و شاهزاده نامدار روانه نمایند که اینجانب دامن در میان زده بدرگاه اعلی
پادشاهی رفته مقدمات صلح را استحکام دهم و نوعی نمایم که حضرت خواندکار ولایت تبریز را باشنه شاهزاده
مسلم دارد نواب جهانبانی بروجه مذکور بامر خیر انجام مصالحه راغب گشته قرار یافت که عنان عزیمت بصوب عراق
معطوف داشته در انجا یراق و سامان شاهزاده را سر انجام داده با ایلچی کاردان و نامه صداقت بنیان روانه مقصد
نمایند و چون میل سیر اصفهان که از منتزهات جهان و از بلاد مشهوره ایرانست و سرکار عالی انحضرت اختصاص داشت
بسیار داشتند و در خاطر خطیر تصویر یافته بود که متوجه اصفهان گردیده چند روزی در ان بلده دلگشای بعشرت و
شادکامی پرداخته خاطر شریف را از مشاغل روزگار اسودگی بخشند و مهمات فارس و کرمان و یزد و کوه کیلویه و خوزستان

واحده و در انیز که در پیدا شدن طایفه افشار و ذوالقدر بود و بجهت هر گونه حوادث مختل گشته حکام خود رای ان محال سر
از گریبان خودسری و طغیان بر آورده بودند انتظامی دهند امام قلیخان را بخلاع فاخره و نوازشات وافره
سر بلندی داده مجددا ایک و بد مهمات سرحد قراباغ را بعهده و اهتمام او کرده سایر معاملات اذربایجان را موقوف
بایام مصالحه کردند که بعد از انکه ان امر خیر انجام سر انجام یابد در هر باب بدانچه صلاح دین و دولت باشد بعمل اید
بدین عزیمت از بلده گنجه کوچ واقع شده در ابو شحمه نام محلی نزول اجلال فرمودند درین اثنا از نیرنگ سازی
چرخ شعبده باز قضیه شهادت ان شاهزاده کامکار بوقوع پیوست **ذکر شهادت یافتن نونهال چمن دولت**
و کامرانی اعنی نواب جهانبانی بزخم تیغ غدر سر کرده بدبران ناپاک خداوردی دلاک از تاثیر انجم و افلاک
چون عادت سپهر جفا کار و اقتضای افلاک کجرفتار همیشه ان بوده و هست که هر نخل مرادی که در جویبار عز و علا
سر کشیده بثمره بار در گردد عنقریب از افت صرصر بیداد حوادث دوران از پای در آید و هر ذی شوکت که
با عروس دولت دست اعتناق در کمر زده هم اغوشی گزیند عاقبت از کید و مکر شروان و قایع روزگار بلا
مهر افروز امل را سه طلاق در گوشه چادر بسته بحرمان ابدی گرفتار اید مصداق اینمقال قضیه هایله شهادت شاهزاده
غفران مال اعنی نواب جهانبانیست که در گنجه از اقتضای فلکی بوقوع پیوست شرح این واقعه غریبه عبرت افزا انکه
چون عزیمت عراق تصمیم یافته از گنجه طبل رحیل کوفته در خیمه برکرد نزول اجلال واقع شد در همانشب نواب جهانبانی
بمنزل علیقلیخان رفته تا نصف شب در انجا بتجرع شراب ارغوانی عشرت پیرا و صحبت ارا بودند و نصف شب
مست طافح از منزل او بیرون امده با چند نفر از ملازمان و غلامان خاص که در خدمت بودند بدولتخانه عالی تشریف
اوردند و چون قصد رفتن حرم نمودند و واقعه شهادت ان سرور باجمیع سلطنت و کامرانی در لوح قضا رقم پذیر گشته
تقدیر شده بود دست حادثه گریبان انحضرت را گرفته بالاخانه که قوشخانه بود و جوارح خاصه را بسته بودند برد
و در انجا رخت خواب طلبیده بر بستر استراحت خفت خداوردی دلاک ناپاک که پسر تیم مجهول الاب بود و در دار السلطنه
قزوین دلاکی مینمود و در ایام طفولیت شرف ملازمت شاهزاده نامدار دریافته بود و از انجا که طبایع صبیان با یکدیگر
الفت دارند توجه خسروانه شامل حال او گشته خدمت دلاکی او مستحسن طبع عالی افتاده بود و چندین سال بود
که در خدمت شاهزاده نشو و نما یافته کمال محرمیت داشت و بمین شفقت عالی مرجع اقاصی و اعالی و صاحب ثروت
و سامان شده بود نزد امرا و ارکان دولت معزز و گرامی بود خبث باطن و بدنهادی او را برین داشت که مرتکب

این فعل شنیع گشته آن نهال چمن آرای دولت و کامرانی را که در ریاض سلطنت و جهانبانی بالا کشیده
شجره اقبالش بارور شده بود از پای در آورد در وقتی که شاهزاده نامدار باله جوق در آمده پهلو
بر بستر استراحت نهاد خداوردی دلاک بیرون آمده جمعی از ملازمان عالی که همیشه در کشیک بودند
منجواستند که در حوالی خوابگاه بکشیک قیام نمایند به بهانه آنکه نواب عالی با شاهدی اراده خلوتی
دارد و از شما حجاب میکند از حوالی خوابگاه دور نموده نگذاشت که در آنجا باشند اتفاقاً که چند نفری
جنس نبودند چون حرف خلوت و حجاب شنیدند پرده غفلت بر رخسار عقل و ادراک ایشان کشیده
گشت چون احتمال امری چنان نمیدادند گفته او را اذعان نموده از حوالی خوابگاه دور شدند و آن دلاک
ناپاک نمکحرام حوالی خوابگاه آنحضرت را از حارس و کشیکچی خالی یافته خنجر از میان آن سرو ریاض پادشاهی
کشیده در عین خواب سیاه مستی چند خنجر بر شکم و پهلوی او زده خاطر از کار او جمع نموده بیرون آمد
فتاح نام ببری از خدمتکاران که حسب الحکم بخدمت آمده بود داخل الجوق شده ملاحظه نمود که نواب
جهانبانی در دریای خون غوطه خورده نفس سرد از دل پر درد میکشید فی الفور بیرون آمده فریاد بر آورد
غلامان و ملازمان خاصه که در کشیک بودند واقف شده هیچکدام جرات داخل شدن نمی نمودند
زنبیل بیک شربت دار باله جوق در آمده ملاحظه نمود که آن سرور ریاض کامرانی از تندباد حوادث روزگار
از پای در آمده جراحان و حکما را حاضر ساختند چون کار از معالجه و مداوا گذشته بود باندک لحظه طایر روح
پر فتوحش باوج اعلی علیین پرواز نموده مقیمان ملا اعلی استقبال او مینمودند عرصه تشیع تو نشر ناپدید
کاشی و مقیم خطه خاک شوی کسان نزد علی قلیخان و اسمعیل قلیخان که در آنوقت رکن رکین دولت بودند
فرستاده از این حال خبر دادند چون قرار یافته بود که قریب بصبح کوچ شود و اکثر اهل اردو از آن حال
اطلاعی نداشتند ندای رحیل در داده بیشتر اهل اردو کوچ کرده بودند که این خبر شایع شد نواب سکندر
شان و مخدرات سرادق سلطنت بفریاد و فغان در آمده نفیر و ناله بر تادبر بکره اثیر رسید امرای عظام
بمنزل علی قلیخان جمع شده همگی باتفاق نموده قرار دادند که او را ریش سفید خود دانسته در تنظیم امور
سلطنت بدانچه او مصلحت داند عمل نمایند و از رضا و صلاح او در نگذرند صبح زود علی قلیخان و امرا بدر دولتسرای
نواب سکندر شان آمده بعد از تقدیم لوازم پرسش و تعزیه الواقعه بابلا النفس سوار گردند و ادهم خان

ترکان را

ترکمان را بر سر نعش غفران مآل گذاشته که متعاقب بمنزل رسانند ادهم خان باتفاق ملازمان خاصه مرزا [illegible]
بار خوت خون آلود بمحفه گذاشته قورچیان بر دوش گرفته دو سه هزار کس در دنبال سینههای چاک
و بر سر خاک ریخته نوحه کنان باردو رسانیدند امرای عظام از اردو باستقبال آمده چون چشم شان
بر نعش محفوف برحمت لایزال آن تازه نهال چمن دولت و اقبال افتاد تاج و افسر از سر برداشته
بر زمین زدند و فریاد و افغان باوج آسمان رسانیدند مجملا روز فزع اکبر در میان خلایق پدید آمده
آسمانیان بموافقت زمینیان مویه گری میکردند و چون نعش را بخیمه که در حوالی حرم نصب شده بود
در آوردند نواب سکندر شان یعقوب وار باز بیت الاحزان در آمده محجله نشینان سراپرده عزت
رویها بناخن حسرت خراشیده و بدست بی تابی مویها کنده بر سر نعش آمدند نوحه و زاری و گریه
و بیقراری آغاز نهادند و بعد از آن نعش شاهزاده را بغسل برده صدور و علما بموافقت شریعت غرا
بغسل و تکفین پرداختند و جمعی را قرار دادند که نعش را بدار الارشاد اردبیل برده در روضه مقدسه
سلطان الاولیا در جوار اجداد عظام مدفون سازند از غرایب حالات نصف شب خون آن شاهزاده
مظلوم خداوردی ناپاک را گرفته کشان کشان بر سر نعش آوردند شرح این حال و تفصیل این اجمال
آنکه بعد از وقوع این حال آن حرام نمک بدکردار بدنهاد قدر تربیتهای آنحضرت را نداشته بچنین امر شنیع
اقدام نمود بمنزل خود رفته یک کیسه اشرفی که تخمینا پنجاه شصت تومان باشد به بهانه آنکه نواب مرزا
زر میطلبند که به ببری دهند برداشته چون از امرا و عظام خصوصیت و آشنایی با اسمعیل قلیخان بیشتر داشت
باده شبها بمنزل او میرفت و اسمعیل قلیخان با جمعی از مصحبتان بصحبت مشغول بودند که مضطرب الاحوال
بمجلس می آید ایشان بعد از تواضعات رسمی از آن آمدن بی هنگام سوال مینمایند میگوید که گناهی عظیم کرده ام
و خطایی بزرگ از من بوجود آمده صلاح حال من چیست بعد از تحقیق اظهار این فعل بدیع و قضیه شنیع مینماید
و طلب استعانت از مشار الیه میکند آن جوانمرد را چگویم که چرا در آنوقت خون او را بی اختیار بر نخت و خاکهای
عالم بر سر نریخت بعد از اظهار این حکایت غریب او را برضا قلی ولد ببری بیک اینانلو که بجای پدر ایشیک
آقاسی باشی نواب جهانبانی شده بود سپرد که محافظت نموده بمنزل رساند مشار الیه او را در میان صندوقی
گذاشته با صنادیق رخوت بار کرده بمنزل آورده بود و حسب الصلاح اسمعیل قلیخان بدو نفر ملازم خود داده

کوبیده و پنهان بمیان جنگل برده بقتل آوردند ملازمان حسب الامر او را بمیان جنگل برده یکدو زخم بر زده قسمت
رزی که همراه داشته اینها را از اتمام کار او غافل ساخته او خود را بمیان نی زار و سیاه آبی که در زیر آن بود
انداخته اتفاقاً آن زخمها کارگر نیفتاده بود و اسیبی چنان بآن نرسیده بعد از رفتن ایشان از میان
نی زار و سیاه آب بیرون آمده سرمای مفرط در واثر کرده آتشی از دور دیده خود را بی تابانه بر سر
آتش رسانید اتفاقاً آن آتش مشعلی بود که در خیمه نعش شاهزاده میسوخت جماعتی ملازمان شاهزاده
که در سر نعش بودند در روشنایی مشعل او را دیده و شناخته گرفتند چون چشم او بر آن نعش مغفرت
حال افتاد اشک ندامت از دیدها باریدن گرفت از و سوال کردند که تو خود بدولت این شاهزاده مطلع
اعاظم و اهالی بودی چرا این امر شنیع کردی گفته بود که جمعی مرا تعلیم داده وعدها دادند و خلاف کردند و من
از بیعقلی گول خورده این عمل کردم اما نگفته بود که چه کسان مرا تعلیم دادند صبح زود خبر گرفتن او بنواب
سکندرشان رسید اول او را بمجلس امرا آوردند و او شروع در مهمل گویی کرد که حسب الامر جوابل دوری
بر زبانش زدند چون نواب سکندرشان فرمود که من او را بدست خود قصاص میکنم او را بخدمت آنحضرت
بردند قدرت تکلم و قوت نطق نداشت نواب سکندرشان بدست خود چند خنجر بر شکم او زدند و جسد
ناپاکش را اردو بازاریان باردو بازار برده سوخته خاکسترش بباد فنا دادند سبحان الله آدمیزاد
بوساوس شیطانی از جاده عقل دوراندیش منحرف گشته بامور ناصواب که موجب خذلان دنیا
و آخرت است اقدام مینماید سیاحان دریای تفکر شبها در بحر این اندیشه غوطه خورده در سبب این فعل
شنیع غور نمودند اصلا سفینه فکرشان بساحل مقصد نرسیده و در بیدای عالم تدبیر بیک خیال
بهر طرف دوانیدند خبری از ته کار نیافتند مجملا صورت مدعا در پرده خیال جهره ننمود و ساعت بساعت
حیرت بر حیرت می افزود و اصلا سببی که موجب تشفی خاطرها شود ظاهر نشد از افواه و السنه
ارباب فراست و اصحاب کیاست وجوه متخالفه درین باب مسموع شده چون ایراد آن ناگزیر است واقعه
نویس بتسوید آن می پردازد از قول جمعی که در حواشی بزم عزت راه داشتند چنین معلوم شد که
خداوردی دلاک بر صاقلی اینا ملو که از ساده رخان صاحب جمال بود تعلق و تعشقی مفرط داشته و گاهی
بمطایبه در عالم مستی در مجلس عالی باظهار ما فی الضمیر جرات نمیکرده و نواب جهانبانی شبی با و خلوت نموده

وخداوردی هرچند خواسته که میرزا اسمعیلخان بغل اینرا از سر این اراده بگذراند مفید نیفتاده و او میگفته که اگر این مقام
از تو میکشم و میرزا حمل بر ظرافت و خوشطبعی میکرد آخر الامر غیرت عشق بر طبیعت او مستولی گشته بر نوعی
عظمی جسارت نموده و جمعی دیگر تفرس نمودند که اسمعیل قلیخان را از منصبهای نمایان که از نواب میرزا نسبت
بعلی قلیخان بظهور میرسید و رتبه تقدم و بزرگی نسبت باو یافته خانم خان شده بود رشک و حسد
دامنگیر گشته جهت تضیع علیقلیخان راضی بافنا و اعدام آن شاهزاده نوجوان شده خداوردی را تحریک
این امر نموده رفتن او را بعد ازین قضیه بمنزل اسمعیل قلیخان و پنهان داشتن او مشارالیه را دلیل
این معنی ساختند و بعضی دیگر را گمان شد که علی قلیخان و اسمعیل قلیخان و محمدی سارو سولاغ جهت آنکه
نواب میرزا رفیع باسم مرتضی قلیخان ترکمان نوشته او را از دامغان بارد و طلب نموده بودند و امرای
مذکوره و جمعی که مصاحب شبانروزی میرزا بودند مخفی داشته بوده و ایشان را ملال شده که میرزا نسبت
بایشان بی التفات شده در مقام دفع ایشان است از آنجهت بهم دوستی نموده و با یکدیگر اتفاق
نموده خداوردی را باین قضیه اغوا نمودند و این معنی را دلیل قول خود میساختند که بعد از قضیه مذکوره
با وجود ضدیت و نفاقی که باهم داشتند در تحمل مشاغل امور دولت با یکدیگر اتفاق نموده در مقام سازش
شدند و اسمعیل قلیخان بوکالت و بزرگی علی قلیخان راضی شده طرح دوستی باهم انداختند و چنین
واقعه عظمی را سهل و آسان انگاشته خداوردی را بحرف و حکایت نگذاشتند و نواب ابوطالب میرزا
کودک خوردسال بود بجای آنحضرت اختیار نموده سلطنت او را با خود مقرر ساختند راقم حروف از میرزا
لطف الله شیرازی که وزیر نواب اعلی بود شنیدم که بعد از قضیه میرزا نقل مینمود که نواب میرزا با خوانین بی التفات
شده بد ظن شده بود چنانچه درین دو روز که از حجره بیرون می آمد مرا در حمام طلب نموده گفت که ما در خدمت
این دو جوانمرد چه تقصیر کرده ایم که حالا چون ملاقات شده در مجلس شراب بسر ما داد میطلبند یعنی قصد
قتل ما دارند و در آنوقت خداوردی سر او را ببر اشنید و این حکایت میشنید بتخیل که از جهل و نادانی بآن
نفر بر نموده باشد و ایشان در آن مقام در آمده خداوردی را فریفته باشند و آن نادان بعاقبت از مسلک
عقل دور افتاده بتعلیم امرا ازتکاب این عمل نموده باشد هرچند در نظر عقل بعید مینماید که امرای مذکوره
که مربای تربیت آنحضرت بودند و از پایه ملازمت و مرتبه نوکری بمرتبه بلند امارت و خانی رسیده هرگز چنین

دولت شده بودند و قدر تربیتهای آنحضرت را ندانسته چنان گوهر گران بها را که سرمایهٔ عالمی بود چنین رایگان
از دست دهند اما چرا در امثال اینگونه حرام نمکی خوض نمودند و چگونه از رشد عقل و بهر خرد رخصت یافتند
که خود را بدنام دنیا و آخرت ساخته مرتکب اینچنین فعل قبیحی شوند بالجمله آنچه در خاطرها قرار گرفته بود
در اتم حروف از مردم دور و نزدیک شنیده بتحریر آن پرداخت علی ای التقادیر امرای مذکور بعد از این سال
بسر نبردند ایزد تعالی که منتقم حقیقی است حضرت شاهی ظل اللهی را توفیق داد که در همان زودی از مشهد
مقدس معلی تشریف آورده جزای بدکاران را در کنار ایشان نهاد چنانچه در محل خود سمت گذارش خواهد
یافت ذکر ولیعهد گردانیدن شاهزاده سعادت نشان ابوطالب میرزا و اختلال احوال او باقتضای
خالق ارض و سما بعد از وقوع واقعهٔ عظیمهٔ شاهزادهٔ غفران پناه نواب سکندرشان امرای عظام را
حاضر ساخته نصایح دلپذیر گوش هوش ایشان را گرانبار گردانیده در رفع خصومت او یمانات و موافقت
و اتفاق و یکدلی ایشان خصوصا رفع کلفت و عنادی که شاملو و استاجلو را با تکلو و ترکمان بود مبالغه
بسیار نمودند و اراده خاطر اشرف آن بود که بنفس شریف متکفل مهم سلطنت گشته بنابر بعضی از مصلحتهای
باطنی که در آنوقت اظهار آن مناسب وقت نمیدانستند هیچیک از فرزندان کامکار و شهزادهای نامدار را
بسمت نیابت مهام دیوان اعلی و رتبهٔ ولیعهدی موسوم نگردانند چه بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
که بعد از نواب غفران پناه فرزند اکبر ارشد بودند در خراسان تشریف داشتند و مرشد قلیخان و
امرای خراسان که در ملازمت آنحضرت بودند با امرای عراق مخالفت میورزیدند و ابوطالب میرزا
و طهماسب میرزا بجهت حداثت سن و طفولیت در آنوقت شایستگی رتبهٔ عظیم القدر ولیعهدی نداشتند
مع ذلک طهماسب میرزا بجهت آنکه تربیت کردهٔ طایفهٔ ترکمان و تکلو بود و در آن هنگام در قلعهٔ الموت بدست
طایفهٔ استاجلو محبوس بود چون ارادهٔ ازلی و تقدیرات لم یزلی بدان تعلق گرفته بود که عنقریب آفتاب
دولت و جهانگشایی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از افق خراسان طالع گشته ساحت ملک ایران را بانوار
معدلت بیاراید و تدارک اختلال احوال ایرانیان و ترفیه حال زیردستان برای ملک آرای منوط و مربوط
بود زمانه اسباب آنرا بدستیاری کارکنان عالم غیب سرانجام میداد ع فکر داغ او دیگر و سودای عاشق دیگر است
لهذا عقلای زمان آنچه موافق مطلب خود می اندیشیدند برعکس مطلوب نتیجه میداد مجملا امرائی که در خاطر اختیار

دولت بودند مخالف رای جهان آرای اشرف اختیار نموده با یکدیگر مواضعه کرده مصلحت خود در آن دانستند
که ابوطالب میرزا را که در خدمت والد ماجد بود تربیت نموده بجای شاهزادهٔ مغفور ولیعهد گردانند و زمام
مهام سلطنت و فرمانروایی را بکف اختیار و ید اقتدار خود دارند و نواب سکندرشان بجهت اموری
که سبق ذکر یافت تشخیص این امر را مصلحت ندانسته تاخیر در آن صواب میدیدند و بر زبان الهام
بیان میگذرانیدند که بر سر فرزندان رشید بجهت همصحبتی جهلای قزلباش این قضیه آمد من بعد
باعث خودسری هیچیک از فرزندان رضا نمیدهیم و راه آمد و شد قزلباش نزد ایشان
مفتوح نمیسازیم امرای درگاه متفق اللفظ گشته میرزا محمد را که در آنوقت مستوفی الممالک بود وسیله
ساخته عرض کردند که نواب جهانبانی چند سال بود که حسب الاشاره همایون اعلی رتق و فتق
امور سلطنت و متکفل مهام خلافت و پادشاهی شده آوازهٔ اقتدار و اعتبار او باطراف و اکناف
رسیده بود و چون او را این واقعهٔ هایله پیش آمد خبر بدوست و دشمن دور و نزدیک رسید اگر متعاقب
خبر جلوس یکی از شاهزادگان کامکار عاجلا بسرحدها نرسد محتملست که اختلال تمام در اطراف و جوانب
وقوع یابد که نقصان دین و دولت باشد و صلاح دولت قاهره در آنست که یکی از شاهزادگان نامدار
که شایستگی سلطنت و پادشاهی داشته باشد عاجلا برتبهٔ ولیعهدی معزز و گرامی گشته زیاده از نواب
غفران پناه در اختیار و اقتدار او کوشیده شود که سریعا آوازهٔ جلوس او بسرحدها رسد و چون شاهزاده
فلک اقتدار عالیمقدار اعنی حضرت اعلی که فرزند بزرگترست در خراسان تشریف دارند و مع ذلک امرای
آن ملک آنحضرت بسلطنت خراسان موسوم گردانیده در موکب عالی بضبط آن ممالک مشغولند و ابوطالب میرزا
در موکب همایون حاضرست او را بدین رتبهٔ نامی گرامی گردانند و میرزا محمد بلطایف الحیل این مدعا را بزیور
دلایل معقول آراسته در باطن حقیقت یاب نواب سکندرشان جلوه داد و نواب سکندرشان چون
تمامی امرا داعیه آنرا بالطبع طالب اینمطلب یافت باکراه تمام سر رضا جنبانید و اول خطایی که امرای مذکور را در
انتظام امور دولت اتفاق افتاد این بود که در عاقبت این امر خوض نکردند و دیدهٔ بصیرت ایشان از مشاهدهٔ انوار
دولت و کامرانی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی خیره گشته بافسبر ایشان پوشیده گشت که ساحت خلافت و
جهانداری را با شعشعهٔ نیر عالم افروز سلطنت همایون از چراغ بیفروغ دیگری چه رونقی افزاید و کرم شب تاب

در برابر افتاب ظلمت سوز افق سعادت چه پرتو اندازد چه اظهر من الشمس بود که هرگاه ماهچه خورشید مثال کوکب
از مشرق خراسان طلوع نموده بساحت ملک عراق و اذربایجان پرتو ورود اندازد طوایف قزلباش را
جز اطاعت و انقیاد امری بظهور نرسد و قرار داد خاطر ایشان شده بود که امرای خراسان خصوصا
مرتضی قلیخان که در مشهد مقدس لله و رکن السلطنه حضرت اعلی بود و در انولایت حاکم علی الاطلاق
بمظنه انکه مبادا ان اختیار و اقتدار که در خراسان دارد در پایه سریر اعلی نداشته باشد اراده امدن
عراق نخواهد کرد و بندگان حضرت اعلی را سرمایه خود ساخته عروس سلطنت خراسان در نظر او جلوه داده
نخواهد گذاشت که از انولایت بممالک دیگر توجه نماید غافل بودند که شهباز بلند پروازی که عقاب اوج
کمال را قابل صید خود نمیداند چگونه بشکار صعوه التفات نماید شعر زاب خورد ماهی خورد خیزد نهنگ
ان به که با دریا ستیزد مجملا امرای خود رای بعد از استجازه از نواب سکندر شان بساعتی که اختیار کرده
بودند در یورت نزول جای شاهزاده را بخدمت والد نامدار بردند که بدست اشرف تاج کثیر الابتهاج که تا غایت
بر سر نهاده بود بر سر او نهاده کمر خنجر مرصع دیگر شمشیر بر میانش بست و خلعتهای فاخره در و پوشیده
برتبه ولیعهدی معزز و گرامی گردانیده و مقرر شد که ملازمان شاهزاده مغفور و ارباب مناصب دیوان
اعلی بهمان قانون و قاعده در خدمت او بوده باشند و اموال و اسباب بیوتات سرکار او بسرکار
نواب میرزا تعلق گرفت و همگی امرا و اعاظم و اعیان قزلباش که در انوقت در پایه سریر اعلی بودند برسم
و قاعده معهود این دودمان پابوس کرده تحف و مبارکبادی بجای اوردند و احکام باطراف و
جوانب فرستاده خلایق را از جلوس شاهزاده خبر دادند و از ان منزل امام قلیخان و امرای قراباغ رخصت
یافته باقطاعات خود شتافتند و از انجا کوچ واقع شده متوجه دار الارشاد اردبیل شدند چون میرزا محمد
در حصول مطلب امرا سعی موفور بظهور اورده بود رای علیقلیخان و امرا بران قرار گرفت که او را بوزارت دیوان
اعلی منصوب گردانیده زمام مهام دیوانی را بکف کفایت و قبضه درایت او نهند و او متقبل شده بود
که در رواج مهام سلطنت و توفیر مال دیوانی سعی نموده متکفل امور دولت باشد لهذا بدین پایه ارجمند اعتلا
یافته من حیث الاستقلال متصدی مهام دیوانی گشت و اعتماد الدوله لقب یافت چون امرای مذکور از مسلک حق
عدول نموده بهوای نفس خود عمل کردند و وضع شی در غیر موضع خود نموده مصلحت کار خود را بر صلاح دین و دولت

مقدم داشتند لاجرم بتحریک کارپردازان قضا و قدر اسباب ادبار خود سرانجام داده در تخریب دولت خود
کوشیدند و کعبتین مراد ایشان مخالف دار دستبرد زمانه رسید بانچه رسید و در همان زودی
حق بمرکز خود قرار گرفته بدکاران جزای عمل یافتند چنانچه از سیاق کلام اینده بوضوح می پیوندد القصه
اردوی همایون منازل و مراحل پیموده بدار الارشاد اردبیل رسیدند و جسد مطهر شاهزاده سعید
شهید را در جنب مراقد ابا عظام مدفون ساختند ان درگرانمایه را بخازنان خاک و روح مقدسش را
بمقیمان عالم افلاک سپردند و نواب سکندر شان جهت ترویج روح فرزند ارجمند در روضه مقدسه
حضرت سلطان الاولیا بکلمات کلام ملک علام و اطعام فقرای انام پرداخته تصدقات بفقرا و ارباب
احتیاج رسانیدند و از انجا کوچ کرده از راه طارم و خلخال بدار السلطنه قزوین امده دران زمستان قشلاق
همایون در مقر سلطنت ابد مقرون واقع شد **ذکر احوال امرای عراق و اذربایجان و فارس و کرمان**
از زمان واقعه شاهزاده مغفرت نشان و طلوع افتاب دولت و کامرانی حضرت اعلی از افق
خراسان سابقا تحریر پیوست که بعد از انهزام ترکمان و تکلو اکثر اعیان ترکمان که از معرکه جنگ بیرون رفتند
بدامغان نزد مرتضی قلیخان پرناک جمع شدند نواب جهانبانی جهت تالیف قلوب انجماعت بی اطلاع امرا
رقم استمالت بمرتضی قلیخان نوشته او را بپایه سریر اعلی طلب نموده بمواعید پادشاهانه مستظهر گردانیده بود
و او بکمال استظهار و استبشار روی توجه بعراق اورد چون بری رسید خبر جانسوز محنت اندوز شاهزاده
مغفرت انتما و تربیت یافتن ابوطالب میرزا و اختیار و اقتدار علیقلیخان و اسمعیل قلیخان باو رسیده
جرات رفتن نکرد و از مضرت ایشان نسبت بایل ترکمان نیز اندیشه مند بود بعزم کوچانیدن بایل ترکمان
و اهل و عیال ایشان که بیشتر در قم و ساوه اقامت داشتند از ری الکای قم و ساوه رفته بهر کس از ان طبقه
که دست رسید طوعا و کرها کوچانیده روانه دامغان شد و چندگاه که در الکای قم و ساوه بود اهالی انولایت
بکمال یاغیگری و طغیان مرتضی قلیخان و دفع مضرت طایفه ترکمان ترک و ساوری منفرستادند و لنجان
ولد محمد خان ترکمان که او و پدرش چند سال حکومت کاشان کرده بودند مرتضی قلیخان را تحریک نمود که از
مردم بلده کاشان که اکثر تجار و متمولین هر دیار بودند پیشکش کلی توقع نماید و خود باعث ان شده با اهالی
کاشان غایبانه گفتگوی کرده مردم کاشان اول حال مقدم مخالفت پیش امده ستیزه اغاز نهادند بالاخره

از خوف مال و جان باستصواب بهزاد غلام که داروغه بود و میرزا احمد کججی وزیر با او ملایمت آغاز نهادند
و بجهت دفع مضرت مرتضی قلیخان با او توسل جسته استدعای حضور او کردند و او بصوابدید مرتضی
قلیخان بکاشان رفته خود را بلطایف الحیل بکاشان انداخت و داروغه و وزیر زیاده جابی ازو
نگرفته در آمدن شهر مضایقه با او نکردند و او در منزل داروغه مهمان شد جمعی از ترکمانان که بعضا بابی خاری
کاشان که از زمان محمد خان و پسران او در شهر مانده بودند و اکثر ملازمت داروغه اختیار نموده جمع شدند
و از بیرون نیز در آن دو روز جماعتی از ملازمان او آمدند در شهر قوت خود را از وزیر و داروغه زیاده
یافته همت بر آن گماشت که شهر را از تصرف ایشان انتزاع نموده بجهت خود ضبط نماید جمعی از غلاه و فعله
ایشان را ترکمانان گیرانید و داروغه ایشان را نیز گرفته محبوس ساخت و متعلقات ایشان را بحیطه تصرف
در آورد و مردم کاشان طوعا و کرها متابعت او نموده پیشکشهای لایق کشیدند و در اول حال سلوک
پسندیده پیش گرفت و مرتضی قلیخان را از پیشکش گرفتن مایوس ساخت و مرتضی قلیخان اگر چه باین امر
راضی نبود بالضروره دست از مهم او باز داشته با جمعی که موافقت او اختیار نموده بودند روانه دامغان
شد و از آنجا چند نفر از معتبران ترکمان از مشهد مقدس بخدمت بندگان حضرت اعلی و مرشد قلیخان فرستاده
عرض کرد که تا غایت که نواب شاهزاده مغفور در حیات بود و چون فرزند بزرگتر نواب سکندرشان بود
و رتبه ولیعهدی داشت و ما طریق صوفیگری و شیوه ارادت و اخلاص مرعی داشته بآنحضرت متفق
بودیم و با ملازمان عالی مخالفت میورزیدیم اما حالا که در این قضیه پیش آمد حضرت اعلی را ولیعهد و قایم مقام
پدر نامدار میدانیم و اگر رایات نصرت آیات بجانب عراق در حرکت آید نهایت اخلاص و غلامی از طایفه ترکمان
بظهور میرسد و ولیخان بعد از رفتن او در حکومت کاشان استقلال یافته توقعات کلی از متمولین
آنجا نمود و رفته رفته جمعی کثیر از طوایف ترکمان در خدمت او جمع شده بخار نخوت و غرور که در دماغ او جای داشت
متضاعف گشته خود را فرمانده مستقل آن ملک یافت و عرضه داشتی مبنی بر اظهار اطاعت و انقیاد و حسن
خدمات که کاشان را از مرتضی قلیخان صیانت نموده بود بپایه سریر اعلی فرستاده چشم آن میداشت که
امرا و ارکان دولت مضایقه بملک کاشان با او ننموده حکم ایالت آن ولایت باسم او عز اصدار یابد ارکان
دولت قاهره این خودسری و خودرائی ازو ناپسندیده از غایت عجب و غرور که داشتند ایجاب ملتمس او را

مسامحه و فروتنی پیشه داشته رقم ایالت کاشان از دیوان اعلی باسم علیقلیخان شرف صدور یافت و چون ولیخان
از جانب ایشان مایوس گشته کس بخراسان نزد مرشد قلیخان فرستاده خود را عباسی نام نهاده
سر از اطاعت و متابعت ابوطالب میرزا پیچیده جمع کرکبرا آقان امرا و ارکان دولت را که در کاشان بودند
گرفته بارخانهای ایشان را متصرف شده و مال حال او در ذیل این دفتر مرقوم قلم بدایع رقم میگردد اما چون
امرای افشار الکه یوسفخان ولد قلی بیک قورچی باشی که بعد از فرار نمودن پدرش از ابرقوه بیزد آمده
باتفاق محمد خلیفه افشار داروغه آنجا قلعه یزد را متصرف شده دست درازی باموال و اسباب بادشاهی
و امرای درگاه نموده بود بعد از فتح ترکمان و تکلو حسب الامر نواب جهانبانی باستصواب میرمیران
مقید و محبوس بود و ولیخان حاکم کرمان باتفاق بکتاشخان برادرش باراده یساقی از دار الامان کرمان
بدار العباده یزد آمده بودند چون بکتاشخان مذکور هوای رشد و طغیان در سر داشت نام خانی بر خود
نهاده در یزد بارادهای باطل و خیالات فاسده سر از جیب عصیان و بی ادبی بر آورده یوسفخان را از حبس
و قید خلاص کرده داروغه دیگر که از دیوان عالی نصب شده بود گیرانیده شعار خلاف بظهور
رسانیده بود در همان ایام خبر واقعه هایله نواب جهانبانی بایشان رسید و ولیخان بازگشته بکرمان
رفت و بکتاشخان نسبت مصاهرت با میرمیران کرده بیشتر از پیشتر در مقام استقلال و استبداد در آمد
دست تصرف بولایت مذکور دراز کرده خود را حاکم نافذ فرمان آن ولایت پنداشت و یوسفخان باستصواب او
بدستور با برقوه رفته در آنجا لوای حکومت برافراشت و بکتاشخان بنابر ظهور این اعمال از امرا و ارکان دولت
قاهره خایف گشته او نیز باستصواب امیرمیران کس بخراسان بخدمت بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرده خود را از زمره عباسیان شمرد و امرای ارشلو و افشاران کوه کیلویه نیز
چند گروه شده هر گروهی امیری گزیده بودند و طایفه ذو القدران فارس که علیخان شاوی تکلو حاکم ایشان بود
هنوز شاهزاده مغفور در حیات بود که با حاکم خود ستیزه آغاز نهاده آقایان معتبر که در میان آنجماعت بودند از حکومت
علیخان دلگیر شده اطاعت شایسته بتقدیم نرسانیدند و میان ایشان کدورت و نزاع واقع شد علیخان
بقصد ملازمت شاهزاده مغفور از شیراز بیرون آمد که مهمات خود را استحکام دهد و بعد از آن طایفه ذو القدر را
بجزا و سزا رساند چون بدار السلطنه قزوین رسید خبر واقعه هایله شاهزاده مغفور شنیده توقف نمود تا الکو

همایون پادشاهی بقزوین رسید شرف پابوس نواب سکندرشان و ابوطالب میرزا مشرف شد امرا و ارکان
دولت او را بمواعید دلبستند مستظهر گردانیده مجدداً ایالت دارالملک شیراز باو تفویض یافت و احکام مطاع
مشتمل بر وعد و وعید باقاایان ذوالقدر عز اصدار یافت اما اقاایان جنبش با فساد میرزا عبدالله ولد میرزا
سلمان جابری که ازو دی وزارت دیوان اعلی داشت و بجهت تدبیر حصول انضباط شیراز بهار و زاورده
یک لحظه ازین فکر و اندیشه خالی نبود جمعیت نموده امرای فارس را با خود متفق ساختند و خاطر بمخالفت
علیخان قرار دادند و مهدیقلی بیک شادی تکلو را از میانه خود بایالت و خانی برگزیده برای اخراج
علیخان انچه در شیراز بود بحیطه ضبط او در آمد دهگی با یکدیگر عهد و میثاق بمیان اورده در موافقت مهدیقلیخان
و مخالفت علیخان یکجهت گشتند و علیخان که در راه این خبر شنید با دویست سیصد نفر از ملازمان
که با او متفق بودند بیخوف و دهشت مراحل و منازل پیموده دلیرانه قدم بولایت فارس نهاد و واقعه
خود انجماعت را اخبار نموده منتظر آن بود که اختلاف در میانه انجماعت بهم رسیده گروه گروه باستقبال او
ایند و گمان آن نداشت که طایفه ذوالقدر مخالفت حکم پادشاه نمایند و تا بکوتل پایین که دوازده فرسخی
شیراز است رسید کسی از مردم شیراز از سپاهی و رعیت باستقبال او نیامد و حقیقت اتفاق انجماعت
در یکرنگی و یکجهتی مهدیقلیخان و مخالفت علیخان بدرجه ظهور رسید و خوف و دهشت برو مستولی گشت
نه جرات رفتن و نه روی بازگشتن داشت اما چون بمهدیقلیخان و اقاایان ذوالقدر خبر رسید که علیخان
بانجا رسیده و تجدید عهد و میثاق پرداخته بعزم دفع علیخان با غلبه و ازدحام تمام از شهر بیرون آمدند
و علیخان چون علاجی دیگر نداشت پای ثبات و قرار استوار داشته با اندک مردمی که داشت دل بمحاربه
انجماعت نهاد و چون تقارب فئتین دست داد شیرازیان که اضعاف مضاعف مردم علیخان بودند جلو ریز
برسر او تاخته سلک جمعیت او را از هم پاشیده علیخان منهزم گردید و لشکریان چون قوم و ایل و غیرت
و خویش یکدیگر بودند زیاده قتلی واقع نشد اما اسباب و اموال اردو بغارت و تاراج رفت و علیخان از
معرکه بیرون رفت و جمعی از ذوالقدران تعاقب او کرده در کوشک زرد او را دستگیر کرده مقید و محبوس بشهر
اورده در میدان شیراز بقتل رسانیدند و از جماعتی که سالها نمک پرورده سلسله او بودند خصوص مهدیقلیخان
که قوم مشارالیه و تربیت یافته او بود و او همیشه معزز و گرامی و رتبه فرزندی داشت نسبت باو دودمان او

امور

امور شنیعه بفعل امد والحق امر ناپسند بود که از انجماعت بحقیقت بعمل آمد و عاجلا مکافات آن بلباده منتقم جبار زمن
غدار یافتند چنانچه در دفتر دویم در محل خود سمت تحریر خواهد یافت و چون مردم شیراز بدین امر جرات و
دلیری کردند ارکان دولت پادشاهی و ابوطالب میرزا ایشان خایف و هراسان گشته کس بخراسان
بخدمت بندگان حضرت اعلی و مرشد قلیخان فرستاده خود را در سلک عباسیان در آوردند و از انجا
رقم وزارت دیوان اعلی باسم میرزا عبدالله ولد میرزا سلمان و ایالت شیراز باسم مهدیقلیخان امد اما
ایشان ملاحظه جانب نواب سکندرشان کرده در فارس تغیر خطبه و سکه نکردند و رعایت هر دو جانب
میکردند و در دارالسلطنه اصفهان نیز فرهاد اقای غلام که چند سال از جانب شاهزاده مغفور حاکم و صاحب
اختیار انملک بود قلعه در کمال متانت و استحکام در حوالی نقش جهان ترتیب داده ذخیره و یراق قلعه داری
بقدر احتیاج سرانجام داده بود درین هنگام که قضیه پادشاهزاده مغفور وقوع یافت و علیقلیخان فتح اغلی
وکیل مطلق العنان و میرزا محمد از جانب علیقلیخان داروغه اصفهان شده بود میانه او و فرهاد اقا وحشت
و نزاع پدید امد فرهاد اقا وکلای او را زیاده مدخلی نداده بود و بجانب او اعتمادی نداشت و از میرزا محمد نیز
سوء مزاجی نسبت بخود گمان داشت بهانه دفع مضرت طایفه استاجلو در استحکام قلعه و حفظ حال خود کوشیده
بنحوی است که تابع امر و نهی ارکان دولت ابوطالب میرزا باشد و در اذربایجان نیز بعد از قضیه نواب میرزا
هر سری را سودای خودسری در سر افتاده مقید بحکم و فرمان پادشاهی نشده هر کدام ولایتی را که توانستند
بضبط خود اورده اطاعت یکدیگر نمیکردند و جعفر پاشا که در قلعه تبریز بود فرصت را غنیمت شمرده اطراف و جوانب
انملکت را ضبط نموده اکثر محال اذربایجان از تصرف قزلباش بیرون رفت مجملا احوال مردم اذربایجان و عراق
و فارس و کرمان و کوه کیلویه و خوزستان از انتظام افتاده رعیت انولایات بجهت استیلای سپاهیان چون
کلاب شبان بی سامان بودند انتظار لطیفه غیبی میکشیدند که نسیم عنایت الهی در وزیدن امده در اواخر
سال طنطنه رایات جهانگشای حضرت شاهی ظل اللهی در ممالک عراق بلند آوازه گشته سایه عاطفت بر مفارق
ساکنان ملک ایران گسترد و آن اختلال روی در کمی نهاده بیمن اقبال بی زوال شاهی در اندک زمانی ساحت ملک
ایران که از خشکسال حوادث نوائب دوران از نزاهت و خرمی افتاده بود طراوت گلزار ارم یافت

ذکر احوال امرا و ارکان دولت نواب سکندرشان و ابوطالب میرزا

اما احوال ابوطالب میرزا و ارکان دولت او انکه

در اول حال که بدار السلطنه قزوین آمده اقامت نمودند چنان از باده نخوت غرور سرمست بودند که هیچکس را
بنظر در نمی آوردند و اصلا احتمال نمیدادند که مخالفت ایشان در صفحه خیال هیچ متنفسی نقش پذیر گردد
وگمان نمی بردند که مرشد قلیخان با اندک مایه مردمی که دارد جرات آمدن عراق نموده نواب کامیاب اشرف را
بعراق آورد چون زمستان بانتها رسیده نوروز عالم افروز سال تنکوزئیل سنه خمس وتسعین وتسعمایه
روی نموده دماغ روزگار از عطر گلهای باغ وبهار عنبرآگین گشت روز بروز از جانب اصفهان وکاشان
ویزد وشیراز وکرمان اخبار مشوشی که سمت گذارش یافت رسیدن گرفت وایلچی از باده غفلت
هشیار شده در مقام انتظام حال وتدارک اختلال احوال بر دیار گشتند اما چون عهد دولت ایشان
سپری گشته اسباب دولت وکامرانی حضرت شاهی ظل اللهی سرانجام می یافت هر نقش مرادی که
از کعبتین طالع بر تخته نردی ایشان می افتاد بر عکس مطلوب نتیجه میداد میر جعفر قزوینی را که سابقا
وزیر فرهاد آقا بود ودر اواخر متصدی قزوین شده بود جهت آوردن فرهاد آقا باصفهان فرستاده
احکام استمالت باسم مشارالیه عز صدور یافت ومیر قلی ولد شاه قلی سقارا که با سلسله قلی بیک قورچی
باشی وجماعت قشار ربط تمام داشت بدار العباده یزد نزد یکتاش خان فرستادند که او را از وادی
خلاف گذرانیده مطیع ومنقاد ابوطالب میرزا گردانند واردوی همایون به ییلاق خرقان رفته چندگاه
در ییلاق بسر بردند ومیر جعفر مذکور آمده فرهاد آقا را آورد واو محقر پیشکشی بخدمت شاه وشاهزاده
گذرانید اما به علی قلیخان واسمعیل قلیخان ومیرزا محمد وزیر برسم تحفه وارمغانی مبلغهای کلی داد ووعده
نوید حکومت اصفهان یافته درخصت انصراف استعجال تمام میورزید تا آنکه هر روز از طرفی خبر شورش
می آمد که مکروه مواد برای وتدبیر میرزا محمد وزیر عمل مینمود چون زمانه کفیل سرانجام اسباب سلطنت وپادشاهی
ومتضمن انتظام مهام خلافت وشاهنشاهی نواب کامیاب شاهی ظل اللهی شده بود در انتظام
امور دولت وانعقاد قواعد ملک وملت می اندیشیدند بر عکس مطلوب نتیجه داده هیچ تدبیر ایشان
موافق تقدیر نمی افتاد ودرین اثنا میانه شاملو واستاجلو اندک غبار نقاری ارتفاع یافته بسعی
محمدی بیک ساروسولاغ رفع آن شد وماده نزاع آن بود که نواب غفران مآب جهانبانی ایالت ولایت
همدان را به پیرغیب خان استاجلو تفویض نموده بود در نوبت اسمعیل قلیخان شاملو اراده نمود که ایالت آن ولایت

شاهوردی خلیفه که برادر بزرگتر او بود تفویض یابد علی قلیخان چون از صوابدید او تجاوز نمیتوانست کرد
وبا پیرغیب خان نیز سوء مزاجی داشت راضی بدین معنی شده رقم ایالت همدان باسم شاهوردی خلیفه
عز اصدار یافته مشارالیه روانه آنصوب شد پیرغیب خان ازین معنی آزرده خاطر گشته اگرچه ظاهرا اظهار
انقیاد نموده اما دست ازان ممالک کوتاه نمیکرد ودر منازلی که حاکم نشین بود اقامت داشته بیرون
نمیرفت شاهوردی خلیفه خود مرد دولتمند کدخدا روش بود اما جهلای شاملو که اقوام وملازم او بودند
بگفتگو درآمده اراده نمودند که او را جبرا وقهرا از همدان بیرون کنند پیرغیب خان که طینت او از عجب و
غرور سرشته شده بود واز شاهوردی خلیفه حالت قوت وقدرت در آنوقت بیشتر داشت تاب
تسلط ایشان نیاورده از آزردگی که داشت تمکین ایشان نکرد وکار به نزاع وجدال انجامیده زیادتی از
طرف استاجلو شده فی الجمله هتک حرمت شاهوردی خلیفه شد وچون این خبر باردو رسید اسمعیل
قلیخان با طایفه شاملو سوار شده اراده رفتن همدان وتنبیه وتادیب پیرغیب خان نمود علیقلیخان
بملاحظه خاطر اسمعیل قلیخان واینکه میان شاملو واستاجلو نزاع واقع نشود انواع ملایمت وفروتنی
کرده او را ازین اراده منصرف ساخت ومتقبل شد که خود رفته شاهوردی خلیفه را در حکومت آنجا متمکن
سازد وپیرغیب خان را گرفته بدست او بدهد اسمعیل قلیخان ملتمس او را مبذول داشته ترک رفتن کرد
وعلیقلیخان با جمعی امرا روانه آنصوب شد اما قبل از ورود او مصلحان طرفین بمیان درآمده فیمابین ایشان
گرگ آشتی واقع شده بود پیرغیب خان ترک حکومت همدان نموده ازان ولایت بیرون آمده بود ودر راه
بعلی قلیخان رسیده باردو آمد چون علی قلیخان را با او زیاده صفائی نبود او نیز از اسمعیل قلیخان اندیشه تمام
داشت از ییلاق خرقان باتفاق برادران وچند نفر از جوانان استاجلو که از ملازمان قدیمی او بودند
احمال واثقال خود را انداخته آزرده وفرار نموده راه خراسان پیش گرفت وچند روز از حرکت ننموده
در مشهد مقدس بشرف پابوس حضرت اعلی شاهی ظل اللهی وعز ملاقات مرشد قلیخان فایز گشته
او را بآمدن عراق راغب ساخته بی انتظامی دولت ابوطالب میرزا واختلال احوال عراق را [illegible]
خاطرنشان کرد ودر ایامی که اردوی همایون در ییلاق خرقان بود عاشور آقا نامی از جانب حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی ومرشد قلیخان بعراق آمده کتابات آورد بیان این حال بر سبیل اجمال چون خبر

واقعه‌ها یله نواب غفران پناه جهانبانی بمشهد مقدس رسید واز اطراف وجوانب عراق وکرمان وفارس عرایض
اخلاص ایین ورود یافت مرشد قلیخان که مرد عاقل کاردان بود خواست که یکی از مردم روزکار دیده صاحب
هوش را بعراق فرستد که اوضاع درخانه وارکان دولت وحقایق حالات انجا وامرای عراق را از فراوانی
فهمیده بعرض رساند که بعد از معاودت او انچه صلاح دولت دانند عمل نمایند عاشور اقای مذکور را
بدین خدمت مامور ساخته روانه نمود وعرضه داشتی از جانب حضرت اعلی بخدمت والده نامدار مشتمل
بر پرسش واقعه‌ها یله برادر بزرکوار واشتیاق نوشته ومرشد قلیخان نیز عریضه اخلاص فرستاده با
بحضرت ارکان دولت مشتمل بر مواعظ ونصایح نوشته بود وخلاصه مضمون انکه چون چند سال شد که
باقتضای اوضاع فلکی وفساد مفسدان طرفین میان امرای عظام عراق وخراسان وحشت بدید امده
انواع خصومت بظهور امده باعث فساد کلی شده از بی اتفاقی قزلباش ونفاق امراء وریش سفیدان طمع
اعادی ودست تطاول جابجای ملک دراز کرده اختلال تمام بامور سلطنت وپادشاهی راه یافت الحال چون
باقتضای قضا قضیه‌ها یله شاهزاده مغفور بوقوع انجامیده والیوم حضرت اعلی شاهی که در مشهد مقدس
تشریف دارند وپسر بزرکتر نواب سکندر شان اند وبمرتبه رشد وتمیز رسیده اثار جهانداری از ناصیه همایونش
هویداست مطموع از حضرات ارکان دولت انست که بعد الیوم بساط مخالفت درنوردیده همکی سر از یک
کریبان بیرون اوریم وبا یکدیکر اتفاق نموده در امور سلطنت وپادشاهی ودفع اعادی وانتظام مهام
ممالک بهر طریق رای وصلاح دولت قاهره باشد مصلحت بیکدیکر بعمل اوریم ودودی را از میانه قزلباش
براندازیم وچون عاشور اقا بقزوین رسید قورخمسخان شاملو که جهت حراست پای تخت همایون درشهر
مانده بود اورا نکاهداشته خفیه داعرضداشت نموده بعد از استجازه بارد وامده حضرات خوانین عظام را
بر مضامین مسطوره اطلاع یافتند اما دیده بصیرتشان از مشاهده طریق مستقیم پوشیده کشت وچون
اعتمادی بجانب مرشد قلیخان که در خدمت حضرت اعلی وکیل وصاحب اختیار مطلق بودند نداشتند وعلی قلیخان
فتح اغلی را در دیوان اعلی پایه قدر ومنزلت بایوان کیوان رسیده زمام مهام سلطنت وپادشاهی را
بقبضه اقتدار خود دراورده بود وخود را پاشاه نشان دیده دیکری را بنظر در نمی اورد ومیدانست که بودن او
ومرشد قلیخان در یک مکان امکان ندارد صلاح خود را منظور داشته سخنان اورا بحیله وتدبیر حمل نموده

انکار

١٧٤

انکار بلیغ نمودند واز جانب نواب سکندر شان حکمی باو نوشتند که فرزند ارجمند خود سلطان حمزه میرزا ولیعهد
وقایم مقام کردانیده بودیم واو در وقتی که متوجه محاربه ترکمان وتکلو شد وصیت کرده بود که اکر درین سفر
اورا قضیه واقع شود ابوطالب میرزا جانشین او باشد وحالا بنا بر قراری که طوایف قزلباش سلطان
حمزه میرزا نموده بودند وصیت او را منظور داشته بکمر خدمت فرزند ارجمند بسته بامیری دیکر راضی
نمیشوند ومرشد قلیخان را که میانه امرای عراق وخراسان ماده فتنه وفساد شده بود سرزنشها کرده
از جانب امراء وریش سفیدان واویماقات وثیقه درین باب نوشته جمیع امراء وریش سفیدان مهر طیقه
مهر بران نهاده عاشور اقا را در کمال خفت وبی اعتباری روانه کردند اما سوای علیقلیخان واسمعیل قلیخان
ومحمدی ساروسولاغ ومیرزا محمد وزیر سایر امراء واعیان راضی باینمعنی نبودند وباکراه مهر بران وثیقه نهادند
وجمعی بروفق مدعا پیغامهای زبانی دادند بعد از رفتن او رای وتدبیر ایشان بران قرار کرفت که
روانه کاشان شده ان بلده را از تصرف ولیجان انتزاع نمایند واز انجا باصفهان ویزد رفته مهمات
فارس ویزد را فیصل داده متمردان را تادیب وتنبیه نموده جمعی را که محل اعتماد ایشان باشد بحکومت
ان ولایات نصب نمایند وعلیقلیخان سلطان ذوالقدر حاکم قم ومرشد قلی سلطان شاملو برادر اسمعیل قلیخان
بیشتر بر سر ولیجان بکاشان فرستادند چون کمان نقود وافره بفرهاد اقا داشتند بعضی از اهالی اصفهان که
در اردو بودند واز فرهاد اقا شکایت داشتند محرک مصادره ومواخذه او کشته متقبل شدند که از اموال
ومتملکات فرهاد اقا واتباع وعمال او مبلغی کرامند بحصول موصول کردانند ودر همان سیلاق خرقان فرهاد اقا را
کیرانیده اموال واسباب او را بحیطه ضبط دراوردند ومیرزا احمد کفرانی ناظر وزیر وصاحب مقاطعه اصفهان شد
میرزا هدایت نجم ثانی را ناظر معاملات انجا کردند وضابطان بجهت ضبط اموال فرهاد اقا تعیین کرده تا پنجاه
شصت نفر از اتباع وعمله وفعله او وهریک را مبلغی کیرانیده محصلان شدید فرستادند وداروغکی اصفهان را
بسید بیک کمونه تفویض نموده روانه اصفهان کردند واردوی همایون کوچ کرده درعرض پنج روز
بکاشان رسیدند ولیجان چون از ایشان مایوس بود دروب شهر را مسدود ساخته براق قلعه داری
سرانجام داده دست باموال تجار ومتمولین دراز کرده بملازمان انعامات وافره داده رفته رفته بجایی رسید که
بمقتضای العبد وما فی یده کان لمولاه انچه نزد هر کس کمان کرد ملک مطلق خود پنداشته جبرا وقهرا بازیافت میکرده

بیرونیان شهر را محاصره کرده سیبها ترتیب داده در قلعه گیری سعی می‌نمودند تا آنکه سیبها را بخندق رسانیدند
درین اثنا خبر موحش از جانب اصفهان رسید ماحصل کلام آنکه چون ملازمان مردم فرهاد آقا که در قلعه
اصفهان بودند و سرکرده ایشان خسرو بیک نام غلامی بود که نسبت قومی با او داشت خبر گرفتاری او را
شنیدند در روب قلعه را مسدود ساخته بر تحصن و قلعه داری قرار دادند و تمکین ضابطان اموال
و تحصیلداران نکرده باعلان کلمه عصیان مبادرت نمودند و سعید بیک داروغه و میرزا احمد که وزیر
و صاحب مقطعی بود در دیوار بست منازل سادات عالیدرجات حسینی نقباء آن ملک که بین الجمهور
حسنه مشهور است و تا غایت مردم آن ولایت از غایت تعظیم آنمکان را بست و ملجا امید ساخته‌اند
در آمده از بلوکات تفنگچی و کماندار آورده محافظت شهر و حسبه میکردند و از اهل قلعه که اکثر غلامان
بی سر و پا بودند دست درازیها واقع شده احوال اهالی شهر مختل گشته امنیت و استطاعت از آن
بلده فاخره کناره جست و غلامان عاصی یوما فیوما در عصیان و طغیان می‌افزودند تا آنکه انتهاز نهایت
فرصت نموده علی الغفله به حسبه رفته چندجا دیوارها سوراخ کرده باندرون ریخته اسباب و اموال بی
بتاراج بردند و سعید بیک کمونه داروغه و میرزا محمد امین را که هر یک مرتضی ممالک اسلام بودند گرفته
در گرد فرهاد آقا بقلعه رسانیدند میرزا احمد وزیر با جمعی فرار نموده پریشان حال بکاشان رسیده حقایق
حالات عرض نمودند حضرت ارکان دولت اسد قلی سلطان کنگرلو را با بعضی از امرا جهت حراست شهر
اصفهان فرستادند و چون ایشان قدم بولایت صفاهان نهادند امرای ارشلو که یاغی بوده‌اند
خبر آمدن ایشان شنیده در مورچه خوار اصفهان بر سر ایشان ریخته اسد قلی سلطان و میرزا
هدایت نجم ثانی و چند نفر دیگر از اعیان ترک و تاجیک را گرفته بمیانه خود بردند حضرت ارکان دولت را
از وقوع این حالات بی آرام گشته در تسخیر قلعه کاشان بیشتر از بیشتر سعی نمودن گرفتند چون در رفتن
اصفهان تعجیل داشتند با آنکه اسباب یورش سامان شایسته نیافته بود شبی یورش نمودند و تا
نصف شب از جانبین قتال و جدال واقع شده جمعی از جوانان کارآمدنی ضایع شدند و کاری از پیش نرفت
و بعد از یورش مذکور اسمعیل قلیخان صلاح در آن دانست که چون مهم اصفهان عمده‌ترست اهم داند ولی
که با ولیجان خان صلح گونه کرده مهم او را بوقت دیگر حواله کنند و خود متوجه اصفهان گردند و خود باعث گفتگوی شده

کس باندرون قلعه فرستاده متعهد شد که بد مهمات او نشده ولیجان خان که از مضیق محاصره تنگ بود این معنی را
غنیمت دانسته باسمعیل قلیخان متوسل شده و نیک و بد مهمات خود را در عهده اشفاق او گذاشت و چند
کس خود را با تحف و پیشکشی فرستاده در مقام اعتذار در آمدند فرستادگان بوسیله اسمعیل قلیخان
بملازمت علیقلیخان دریافته بشرف سجده و پابوس نواب سکندر شان و ابوطالب میرزا مشرف
شدند و عذر بی ادبیها خواسته متقبل شدند که یک دو ماه او را مهلت دهند که در کاشان برای خود
بهر الکا که از دیوان اعلی نامزد او شود روانه گردد و بعد از قیل و قال بسیار قرار یافت که چون اردو
کوچ نماید او دروازه بگشاید و سیصد نفر از جماعت شاملو و بیات و غیره در کاشان بگذارد
که در شهر بوده باشند و بعد از رفتن او شهر را محافظت نمایند از جانبین راضی شده صلحی چنین
کس بگشاده روی نمود و اردو کوچ کرده روانه اصفهان شد و در ساعتی که میرزا عرب منجم مردی
معین نموده بود داخل شهر شده حسبه دولتخانه همایون قرار یافته مقرر شد که علی قلیخان در حوالی
دولتخانه فرود آید و اسمعیل قلیخان بمحله کلبار رفته هر یک از امرا و ارکان دولت در منازل مناسب نزول
کردند و غلامان در محافظت و قلعه داری اصرار نموده از ینجانب نیز شروع در توپ ریزی و یراق
قلعه گیری شده و بعد از چند روز علی قلیخان صلاح در آن دانست که با فرهاد آقا و غلامان برفق
و ملایمت پیش آمده شاید بلطایف الحیل قلعه را از دست ایشان بیرون آورد فرهاد آقا را
بمنزل خود آورده زنجیر از گردن او برداشت و بطریق مهمان با او سلوک نموده خاطر او را بمواعید جمیله
اطمینان بخشید و متعهد مهمات او شده و او کس بقلعه نزد خسرو بیک فرستاده یکدو کس از معتمدان
خود را طلب داشته ایشان را باطاعت و متابعت و قلعه گشودن امر نمود و در اول خسرو بیک و غلامان
اعتماد نکرده با فرهاد آقا سخنان درشت خشونت آمیز گفتند اما رفته رفته بصلح راغب گشته بعد از قیل و
قال بسیار خاطر از قتل و سیاست جمع نموده خسرو بیک بیرون آمده با علیقلیخان ملاقات نموده
ابواب قلعه مفتوح ساخت و باندک ملایمت و حسن تدبیر مهم قلعه باسانی صورت یافت بعد از انجام مهم
قلعه از جانب مهدیقلی خان ذوالقدر از شیراز ریش سفیدان آمده عرایض و پیشکش آوردند و در باب
قتل علی خان عذری چند گفته التماس نمودند که ارکان دولت قاهره ازین مقدمات اغماض نموده مهدیقلیخان نزد

بایالت شیراز منصوب سازید ایشان نیز غاشیه اطاعت و انقیاد بر دوش گرفته طایفه ذو القدر که
بصوفیگری و اخلاص متصف اند از رضای خاطر نواب سکندرشان در نگذرند و ترجیحان کلی
بر دیوان اعلی وصل سازند و الحق در آن وقت مقتضی عقل اجابت ایشان بود و محتمل بود که ازین مسامحه
اغماض فواید کلی بدولت ایشان رسد میرزا محمد وزیر این فروتنی را نه پسندیده ایالت شیراز را
بشاهقلی خلیفه ذو القدر حاکم دارالجرد که باردو آمده بود نامزد نموده الکای اورا بطهماسب قلی سلطان
ولد علی خان داده اگرچه رفتن ایشان بفارس میسر نگشت اما همین باعث آن شد که مهدیقلیخان
ذو القدر آن در مخالفت اصرار نموده شعار عباسیگری ظاهر ساختند و دیگران نیز که بارکان دولت
ابوطالب میرزا اخلاف ورزیده بر وفق مدعای ایشان نکرده بودند بالکلیه قطع امید از آن طبقه کرده
از ایشان رمیده تر شدند در خلال این حال میانه علی قلیخان و اسمعیل قلیخان نقار خاطری بمیان آمده
چند روزی بین الجانبین کدورت و نزاع بود ماده نزاع آنکه علیقلیخان ذو القدر نواده شاهقلی خلیفه
مهردار شاه جنت مکان مصاحب علی قلیخان و تربیت کرده او بود و آنکاه که در زمان شاه جنت
مکان بجد او تعلق داشت باو اختصاص یافته بود و درین هنگام که علیقلیخان صاحب اختیار و مختار السلطنه
شده بود خواست که منصب مهرداری که در زمان شاه جنت مکان بآبا و اجداد او تعلق داشت باز باو
بمشار الیه تفویض یابد و در خواهش این منصب غلو کرده از علیقلیخان نیز بجهت تسلیه او و عدم رضا
از اسلمش خان ولد شاهرخ خان که بجای والد برتبه مهرداری سرفرازی داشت محرک این مدعا شد و جمعی
از طایفه ذو القدر که تربیت یافته شاهرخ خان بودند جانب اسلمش خان ولد اورا ترجیح داده از همین
سر باز زدند و باسمعیل قلیخان توسل جسته او در مقام حمایت مشار الیه درآمد و علی قلیخان را [illegible]
تا آنکه آمده در حصول مدعای خود اصرار نمود و همین ماده که در آن شده بین الجانبین باقسام مفسده ان
کمال وحشت پدید آمد و طوایف قزلباش دو گروه شدند جمعی بر سر اسمعیل قلیخان و جمعی بر سر علیقلیخان
جمعیت نموده هر روز در شهر اصفهان سپاه آرائی کرده از یکدیگر خایف و هراسان بودند و همین باعث
بر هم خوردگی شهر و مملکت شده احدی متوجه حراست ملک و صیانت اموال عجزه و مساکین نمیشد از بی اعتدالی
جلاوی دوستان قزلباش تردد در کوچه و بازار دشوار گشت و در دکاکین مسدود گشته داد و ستد

در اسواق بر طرف شد اما ابواب مواخذه و مصادره مفتوح گردید و مبلغهای کلی بعلت معطلی اصفهان
و دوشلکات ارکان دولت در ممالک برقم در آمده تنخواه ارباب حوالات شده رعایای بیچاره
بدست محصلان شدید گرفتار بودند چون پرسشی نبود هر که بدست هر کس براتی می افتاد بالمضاعف
از رعیت زر میگرفت مجملا احوال مردم اصفهان بغایت مختل شد درین اثنا خبر رسید که عبد الله خان
اوزبک بعزم تسخیر خراسان بر سر هرات آمده شهر را محاصره کرد و علی قلیخان شاملو حاکم هرات قلعه را
مسدود گردانیده بقلعه داری مشغولست مرشد قلیخان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را از مشهد بیرون
آورده از راه طبس اراده آمدن عراق دارد و چون آمدن از خراسان بعراق کم واقع میشد خبر صحیحی
نمیرسید و مشخص نبود که اراده مرشد قلیخان از بیرون آمدن مشهد مقدس از خوف عبد الله خان است
یا عزیمت عراق دارد و فی الجمله این خبر باعث آن شد که مصلحان بمیان آمده میانه خوانین عظام اصلاحی کردند
و علی قلیخان نیز از معامله مهرداری علی قلیخان گذرانیده حصول این مدعا را بوقت دیگر حواله کردند اما خواهین
از ملاقات یکدیگر ملاحظه و احتیاط بجا آورده طایفه شاملو اسمعیل قلیخان را نمیگذاشتند که بمنزل علیقلیخان
رود و آمدن علی قلیخان خود بمنزل او بنابر عجب و تکبر و بزرگی که داشت میسر نبود و بعد از آمد و شد بسیار
میرزا محمد وزیر با اسماعیل قلیخان قرار دادند که در آمدن سبقت نموده بمنزل علیقلیخان رفته برفع غبار
خاطر او پردازد و در روزی که میانه ایشان ملاقات واقع شد از هر دو طرف لشکر عظیم آراسته
اسماعیل قلیخان در کمال شکوه و اقتدار بر جنیبه آمد و ازینجانب نیز چند فوج از سپاه آراسته
نواب و حجاب که اکثر تفنگچی بسیار در اطراف و جوانب ایستاده مجلس در کمال عظمت و مهابت
ترتیب دادند چون اسماعیل قلیخان بدر خانه او رسیده این اوضاع مشاهده نموده طوعا و کرها
برفق و مردمی پیش آمده با چند نفر از برادران و امرا و ریش سفیدان شاملو و سایر اویماقات که همراه
بودند داخل خانه علی قلیخان شده سایر لشکر را نیز از دخول مانع آمدند و اسماعیل قلیخان مضایقه در آن
نموده با چند نفری از اعیان بمجلس علی قلیخان در آمده بین الجانبین ملاقات واقع شده با یکدیگر
گرگ آشتی کردند و هنوز میانه ایشان التیام تمام نشده بود که خبر فوت مرتضی قلیخان برناک و آمدن مرشد
قلیخان از راه دامغان بعراق متواتر شد و رای علی قلیخان بدین قرار یافت که با جمعی از امرا و اتباع خود که

قریب پنجهزار کس بودند ایلغار نموده بالکاری که تیول او مقرر بود رفته از انجا بجوار دشمنان رود تا دامغان
را بهمه حال مضبوط سازد که اگر اهل عراق هوس استقبال موکب شاهی داشته باشند استقبال
نتوانند نمود و چون مردم خراسان بسیار کم اند قدرت امدن عراق نتوانند کرد و اسمعیل قلیخان
در موکب همایون نواب سکندر شان و ابوطالب میرزا بدار السلطنه قزوین رفته در پای تخت همایون
استقرار داشته باشند هواخواهان میرزا الیه او را ازین اراده مانع امده گفتند که چون اعتمادی
بجانب اسمعیل قلیخان نسبت بادشاه و بادشاهزاده را باو سپردن و خود از خانه دوری گزیدن
از عقل دور است و گاهی ملاحظه ان داشتند که مبادا مرشد قلیخان با ستظهار لشکر فارس و ذو القدر
که از یزد و کرمان و غیره از کسان نزد او فرستاده اند و خود را عباسی نام نهاده از راه یزد باصفهان
اید و در همانجا توقف نمودن را اولی و انسب میشمردند چند روز درین فکر و اندیشه بسر بردند چون
اراده ازلی بسلطنت و بادشاهی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی تعلق گرفته بود هیچ تدبیر ایشان بصواب
مقرون نگشت بعد از چند روز که اوازه توجه موکب جهانگشایی از راه دامغان متواتر گشت ایشان را
برفتن دار السلطنه قزوین قرار گرفت و از بخت برگشتگی دست جور و تعدی گشوده اکابر و اهالی اصفهان را
گرانید ابواب مواخذه و مصادره مفتوح گردانیدند و شهر و مملکت از نظام و نسق افتاده خلایق را
پناه و ارامی پدید نبود مجملا بعد از خراب البصره ابراهیم خان ترکمان ولد حیدر سلطان چابوق را بدارو غگی
اصفهان نصب نموده عنان توجه بصوب مقر سلطنت معطوف گردانیدند علی قلی سلطان ذو القدر
حاکم قم را پیشتر فرستادند که بقم رفته لشکر خود را اراسته بهر جا مقرر شود حاضر گردد و از تقدیرات الهی
و علامات ظهور دولت شاهی محمدی سار و سولاغ را که رکن رکین دولت و مدبر امور سلطنت
ابوطالب میرزا ایشان بود عارضه طاری شده تا ده روز بجهة بیماری او در مورچه خوار اصفهان توقف
واقع شد در ان اثنا خبر امدن حضرت اعلی و مرشد قلیخان از راه خوار و سمنان تحقق انجامید و اردو
کوچ کرده بجهت باغبکری دلیجان عنان از طریق متعارف کاشان پیچیده از راه جرباذقان روانه شدند

ذکر احوال خراسان و توجه موکب همایون شاهی ظل اللهی بعراق و تمکن یافتن بر سریر سلطنت ایران
و مال حال ابوطالب میرزا سابقا مرقوم کلک بیان گشت که در سالی که میانه علی قلیخان شاملو حاکم هرات

و مرشد قلیخان حاکم مشهد مقدس مقاتله واقع شده لشکر هرات منهزم گشتند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
که در حداثت سن بودند و علی قلیخان بسعادت للگی و خدمتکاری انسرور با فخر سلطنت و اقبال
سرافراز بود مدستیاری کارکنان عالم غیب و اسرار خفیه که عنقریب نتایج ان بحیز ظهور اید بدست مرشد
قلیخان افتاده علی قلیخان شکسته و پریشان حال بهرات امد چون سرمایه حیثیت را از دست داده بود
و مع ذلک از مرشد قلیخان خوف تمام داشت و از عراق خود مددی متصور نبود بمقتضای ان الغریق
یتشبث بکل حشیش از غایت اضطرار بامید انکه معین و ناصری بدست اورد یک کس بخدمت
میرزایان قندهار و کس دیگر به بخارا بخدمت عبد الله خان اوزبک فرستاده طرح اشنایی انداخته
با ایشان متوسل و ملتجی گشت و تواضعات دنیادارانه بظهور اورده خود را از منسوبان هر یک شمرده
از جانب ایشان نیز ملاطفات ظاهری بظهور پیوست میرزایان خود بتواضعات او از مسلک فراغت
و عافیت عدول ننمودند اما عبد الله خان از اشنایی او فوت طامعه بحرکت در امده بهوس تسخیر
ملک عدیم المثال هرات که در ارزوی ان سالها بروز اورده بود در خاطرش از دیاد پذیرفته توجه بجانب
خراسان مصمم گشت و بسرانجام اسباب یورش خراسان پرداخت تا انکه در اوایل این سال تنگوزییل
که سنه ست و تسعین و تسعمایه هجری بود با جنود نامعدود از بخارا بخراسان امده نخست کسی نزد علی قلی
خان فرستاده پیغام داد که او قبل ازین عرضداشتی فرستاده بادی الفت و اشنایی شده تواضعات
دوستانه و تکلفات چاکرانه بظهور اورده بود الکنون بهمت تسخیر ملک خراسان مصروف گشته موکب عالی
متوجه انصوبست اگر در قول خود صادق بود بلا تامل بموکب عالی پیوسته سعادت کورنش دریابد و در ممالک
سکه و خطبه باسم و لقب خانی مزین سازد که از جانب ما نیز مورد عواطف و الطاف گشته ایالت انولایت بدستور
با و مسلم [illegible] ولایت را بدیوان اعلی گذارد بهر محل دیگر از ولایات و ممالک ماوراء النهر و ترکستان
و بدخشان که اراده داشته باشد باو اختصاص می یابد و اگر در قول خود صادق نبوده ملازمت ما موافق مزاج او
نیست چون عزیمت انصوب تصمیم یافته و بی نیل مقصود مراجعت مناسب ناموس سلطنت نیست بلده هرات را
خالی کرده بجانب قزلباش رود علی قلیخان از وقوع این حال بی ارام شده از ان طرح اشنایی که از روی ضرورت
و اضطرار با عبد الله خان انداخته بود پشیمان گشت چه طایفه قزلباش را با او دیگر تعیش داشتن ممکن نیست

ودل از حکومت ملک هرات که اعظم بلاد خراسان ورشک روضه رضوانست برنمیداشت و هنادی بجانب ملک
عراق نیز نداشت بالضروره رضا بقضای الهی داده دل بر تحصن و قلعه داری نهاده بسر انجام اسباب آن
پرداخت و مردم بلوکات را بشهر آورده اذوقه و مایحتاج مرتب ساخت و عبدالله خان از اطاعت
و انقیاد او مایوس گشته در کمال شدت و غلظت بظاهر هرات رسیده بمحاصره قیام نمود و همه روزه
بین الجانبین محاربه و مصادمه در کار بود و شرح آن حال و بیان آن مقال در صحیفه دوم از مساعدت بخت
میمنت مآل مامول است مرشد قلیخان که در مشهد مقدس معلی از این حال آگاه گشت چون لشکر خراسان
قوت مقاومت با عبدالله خان نبود و قضیه پادشاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا در عراق رویداده بود
مرشد قلیخان چنانچه گذشت کس بعراق فرستاده بود که از امرا و ارکان دولت نواب سکندر شان
استمزاج نماید که اگر سلطنت و ولیعهدی حضرت اعلی را راضی باشند و مخالفت و سرکشی طرفین بوفاق
و اتفاق مبدل گردد روی توجه بعراق آورده با لشکر عراق کمر همت بدفع عبدالله خان بندد فرستاده
او مراجعت نموده جواب بخلاف مدعا آورد و امام قلی مرتضی قلیخان برناک بعد از آنکه از عراق بازگشته بدامغان
رسید برادر خود را با بسطام آقا و بیکتاش ولد محمد خان ترکمان بمشهد مقدس معلی نزد مرشد قلیخان
فرستاده اظهار اتحاد و یکدلی نموده او را متوجه جانب عراق ترغیب نمود و از جانب فارس و کرمان
و یزد نیز بنوعی که تحریر یافت متواتر و متوالی کسان آمده اظهار اطاعت و انقیاد مینمودند و مرشد قلیخان
که مرد عاقل کاردان بود بجهت عنادی که طایفه ترکمان را با استاجلو بود اعتماد چندانی بجانب مرتضی
قلیخان نداشت و نمیخواست که حضرت اعلی را که سرمایه دولت او بود بمیانه دو سه هزار خانه ترکمان برد
و در رفتن راه دامغان متامل بود با استعدادی که داشت جرأت آمدن عراق نمیکرد و نگاهداشتن
آن چمن آرای ریاض دولت و اقبال را در مشهد مقدس از بیم سطوت و صولت عبدالله خان مصلحت
نمیدانست شبها درین فکر و اندیشه بسر برده رای او بدین قرار یافت که چون امرای افشار و ذو القدر
که در یزد و کرمان و شیراز متواتر ایلچیان فرستاده اظهار انقیاد نموده اند او در موکب همایون شاهی
ظل اللهی از راه طبس و یزد رود و انجماعت را بخود ملحق ساخته با استعداد تمام قدم بولایت عراق نهد
و مرتضی قلیخان نیز با طایفه ترکمان از دامغان روانه کاشان گشته و لیجان خان را بخود ملحق ساخته در عراق

موکب همایون پیوندند و ابراهیم خان برادر خود را بحکومت مشهد مقدس نصب نموده ابو مسلم خان چاوشلو
حاکم اسفراین و محمد خان چاوشلو حاکم جام و بوداق خان چکنی حاکم خبوشان را در مشهد مقدس نزد او
گذاشته بعزیمت جانب عراق در موکب عالی آن خسرو آفاق از مشهد مقدس بیرون آمد چون بحوالی
ترشیز بعضی اخبار ورود یافت که مرشد قلیخان رفتن جانب یزد را فسخ نموده توجه از جانب دامغان
و سمنان را اهم و اولی دانست اول آنکه خبر رسید که مرتضی قلیخان در دامغان رخت اقامت بر راحله فنا
بربسته از دار دنیا بدار عقبی انتقال نمود و از قضیه فوت او خوفی که مرشد قلیخان از مشار الیه داشت
و ملاحظه که از رفتن راه دامغان مینمود زایل گشت دیگر آنکه بتحقیق پیوست که امرای عراق در موکب
نواب سکندر شان و ابو طالب میرزا باصفهان آمده اند و از آنجا بجهت انتظام مهمات فارس و کرمان
به یزد خواهند آمد در هیچ صورت محتملست که امرای افشار و ذو القدر از ایشان اندیشمند گشته بموکب
همایون شاهی ملحق نگردند و مهمات بر وجهی که مرکوز خاطرست صورت نه بندد چون دار السلطنه قزوین
که مقر خلافت عظمی است خالیست بسیاری از اهل عراق خصوصا شاملوبان بجهت پادشاهی نجف همایون
مشغول بودند بعاشورا آقا اظهار دولتخواهی تمام نموده پیغام کرده بودند که در آمدن عراق استعجال نمایند
که بتوفیق الله تعالی مهمات حسب المدعا صورت پذیر گشت و شاهوردی سلطان ثانی اغلی ذو القدر
حاکم سمنان که او نیز از جمله ابو طالب میرزاییان و تربیت کرده علیقلیخان فتح اغلی و محل اعتماد و دولتخواه او
بود فوت شد از وقوع مقدمات مذکور عزیمت راه دامغان در خاطر رسوخ یافته آرای کافه دولتخواهان
دولت شاهی بدین عزم لایق تصمیم یافت آنجا که نزول اجلال واقع بود کوچ کرده بمشهد مقدس معلی
عود نمودند و چند روز اوقات صرف تعمیر قلعه و استحکام برج و باره نموده خاطر از جانب قلعه مشهد جمع
کرده با پانصد و شصت نفر از ملازمان و دولتخواهان جان سپار در روضه مقدس مطهر حضرت امام الجن
و الانس استمداد همت نموده با جنود الطاف الهی بطالع سعد و بخت فیروز از مشهد مقدس بیرون آمدند
و از قمر سرعت سیر استعاره کرده در هیچ منزل و مکان توقف جایز نداشتند و چون بدامغان رسیدند
برادران و پسران مرتضی قلیخان و اعیان ترکمان که در آنجا بودند کمر خدمتکاری بر میان جان بسته موافق موکب
همایون شاهی اختیار نمودند و از آنجا کس بمیان ذو القدران سمنان فرستاده احمد سلطان را که وکیل شاهوردی

سلطان اغلی بود وبعد از فوت او بصوابدید ریش سفیدان حاکم ایشان شده بود باطاعت وانقیاد
دلالت نمود مشار الیه صلاح در موافقت دانسته کس باستقبال موکب همایون فرستاد و ابواب
قلعه سمانرا مانند بخت و دولت بر روی اولیای دولت قاهره گشوده خود بسعادت ملازمت مشرف
گشته منظور نظر شفقت والتفات شاهانه گردید واز انجا کس بدار السلطنه قزوین فرستاده قورخمس خان
واهالی قزوین را باستقبال موکب همایون دلالت نمودند وقورخمس خان برادران اسمعیل قلیخان و
ریش سفیدان شاملو که در قزوین بودند سیما عباسیان علی سلطان ولد جرنداب سلطان واهالی
واعیان قزوین را جمع نموده درباب اطاعت ومخالفت مشورت نمود برادران اسمعیل قلیخان راضی
باطاعت ومتابعت نبودند اما عوام الناس هجوم نموده از مژده قدوم میمنت لزوم شاهی اظهار
بشاشت وخورمی بی اندازه کرده شعار عباسیان پیش گرفتند مجملا همگی در مقام اطاعت وانقیاد
درآمده ابواب مخالفت مسدود گردانیدند وبراهنمای هادی اقبال جوق جوق باستقبال موکب همایون
شتافتند حسین قلی سلطان برادر علی قلیخان فتح اغلی که از جانب برادر حاکم ری بود از آوازه توجه موکب
مقدس وهجوم خلایق بهراسیده مجال توقف نیافت واکثر احمال واثقال خود را ریخته جریده بجانب
قلعه الموت که جماعت فتحلو طهماسب میرزا را در انجا نگاه میداشتند رفت ومرشد قلیخان در رکاب
مقدس حضرت اعلی بی مانع ومنازعی راه دار السلطنه قزوین پیش گرفتند ودر ساعت سعد
داخل شهر شده در دولتخانه همایون نزول نمود وان مسند آرای بزم شاهنشاهی در مقر سلطنت و
پادشاهی آبا واجداد قرار گرفته قدم بر سریر جهانبانی نهاده زبان حال خلایق با نیمقال گویا گشت بیت
ای شاه کامکار که دوران بکام تست * سلطان چار بالش گردون غلام تست * خورشید تکیه زن مسند
شاهان نامدار * کاندر زمانه سکه دولت بنام تست * ومرشد قلیخان دولتخانه همایون را بفر قدوم
شاه جمجاه ملایک سپاه آراسته وکالت دیوان اعلی را من حیث الاستقلال پیش گرفت واز اطراف
وجوانب ریش سفیدان طوایف قزلباش بدرگاه جهان پناه آمدن آغاز نهاده تهنیت قدوم میمنت لزوم
بجا می آوردند واز کاشان ولیجان خان ایلغار نموده از راه ری بقزوین آمده بشرف پابوس مشرف گشت
مرشد قلیخان چون از امرا وخوانین ابوطالب میرزائی خوفناک بود لحظه از فکر وتدبیر کار ایشان فارغ نبوده

درکل مواد حزم واحتیاط مرعی میداشت وامرای ترکمان را عموما با بیرغیب خان استاجلو وبرادران فرستادند که در بیرون
از شهر درده صوفیان که بر سر راه اصفهانست نزول نموده از ان خبردار باشند اما چون علی قلیخان و
اسمعیل قلیخان وامرای عظام ابوطالب میرزائی در موکب نواب سکندرشان وابوطالب میرزا از
جرباد قان گذشته بحوالی قم رسیدند وخبر ورود موکب همایون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بدیشان
رسیده تزلزل تمام باحوال انجماعت راه یافت کس بطلب علی قلی سلطان ذوالقدر حاکم قم فرستادند
واو از آمدن تقاعد ورزیده دروب قلعه قم را مسدود ساخته آثار خلاف بظهور رسانیده علی قلیخان
از بیمعنی بغایت استبعاد نموده باتفاق اسمعیل قلیخان وامرا به بهانه زیارت مرقد منور معصومه
علیها وعلی آبائها الصلوات والتحیه از اردو جدا شده بقم آمدند وکس نزد او فرستادند که بمهمانی تو آمده ایم
مشار الیه جواب فرستاد که طایفه قورغلو مرا از آمدن مانع شده هوای عباسیگری در سر دارند وامرا
اختیاری نسبت ایشان از موافقت او مایوس گشته باردو آمدند تا انوقت چندان باد نخوت و
غرور در دماغ ایشان پیچیده بود که خلاف مطلب اصلا در آینه خاطر ایشان صورت نمینمود ومرشد قلیخان
ومردم خراسان از باده وقعی در نظر ایشان نبود درانروز اندکی از خواب غفلت بیدار واز باده نخوت
هوشیار گشته بفکر کار خود افتادند وچون از حوالی قم بساوه رسیدند منخیده واوساط الناس اهل
اردو که همه خانه کوچ در قزوین داشتند بی رخصت شروع دررفتن کردند خوانین عظام مرشد قلی سلطان
برادر اسماعیل قلیخان را تعیین کردند که با قشون در سر راه بوده هر کس بی رخصت بجانب شهر رود قتل و
غارت نماید این مخالفت باعث ازدیاد رغبت مردم گشته شبها احمال واثقال خود را انداخته از راههای
غیر معهود میرفتند وکار بجایی رسید که مرشد قلی سلطان از ضبط آن عاجز گشته اعیان قزلباش پرده
از روی کار برداشته خاطرنشان امرا کردند که خانه کوچ اکثر مردم از قورچیان عظام وملازمان خاصه شریفه
وغیر ذلک در دار السلطنه قزوین اند وهرگاه میانه این دو گروه مخالفت روی دهد مهم منجر بقتال وجدال
خواهد شد ومحتملست که مرشد قلیخان واتباع او دست تعرض بخانه کوچ مردم این اردو دراز نمایند بجهت رفع
این دغدغه در رفتن قزوین شتاب میکنند امرا چون دانستند که محاربه ومجادله میانه این دو گروه مکروه
طبیعت قزلباش است هر لحظه فکری وهر دم اندیشه دیگری می نمودند مع ذلک علی قلیخان خاطر جمع از اسمعیل قلیخان

نداشت و با یکدیگر از روی وفاق و دوستی حرف نمیگفتند و بهتر بری که علی قلیخان میکرد اسمعیل قلیخان از آن
حساب نمی شمرد و مدعای علی قلیخان این بود که چون در این وقت اختلاف در میانهٔ لشکر قزلباش عراق
بهم رسیده و اکثر مردم روی بقزوین دارند و ایشان با اینحال با خراسانیان و منسوبان حضرت اعلی شاهی
مقاومت نمیتوانند نمود بادشاه و شاهزاده خود را برداشته با هر کس موافقت ایشان اختیار کنند
از ساده بجانب همدان رفته در آنجا اقامت نمایند و مردم عراق از بودن ایشان در همدان اکثر
عاقبت اندیشی کرده عنان از رفتن قزوین پیچیده خواهند داشت و چون مرشد قلیخان و اتباع او
که از خراسان آمده اند تهی دست و پریشان حال اند و ما خزاین و اسباب همراه داریم رفته رفته
مردم از ایشان مایوس گشته بر سر ما جمعیت خواهند کرد حالا چندروزی حفظ حال خود نموده بمقتضای
اللیل حبلی ع به بین تا چه زاید شب آبستن است خود را بگوشه کشیده منتظر باشیم که از پس پردهٔ غیب
چه صورت خواهد نمود اسمعیل قلیخان رد این قول نموده میگفت که جماعتی که الیوم در این اردو اند همه
خانه کوچ در قزوین دارند و بالطبع برفتن قزوین بر سر اهل و عیال خود راغب اند و هرگاه کوچ ما بجانب
همدان واقع شود یک کس بر سر ما نمی ماند و بالکلیه ضایع و نابود میشویم اولی آنست که بجانب قزوین رویم
مرشد قلیخان خود یک کس بیش نیست اگر موافق رضای ما سلوک نماید فبها و الا قوت و قدرت ما و لشکر
عراق از خراسانیان بیشتر است او را دفع نموده هر کدام از بادشاهزادها را که اراده داشته باشیم بسلطنت
و ولیعهدی اختیار نمایم علی قلیخان میگفت که هرگاه بقزوین رفته عنان اختیار خود را یکروز بدست مرشد
قلیخان دهیم او در چاره زور بدفع ما پرداخته بروز دیگر موقوف نمیدارد اولی آنست که از یکدیگر دور بوده
باشیم تا به بینیم که فلک شعبده باز چه شعبده انگیزد مجملا سر رشتهٔ تدبیر را از دست داده بودند و معهذا
با یکدیگر یکدل و یکجهت نبودند و تزلزل احوال ایشان بر همه کس ظاهر شده و فرار نمودن سنجیده و اوساط
الناس و ارباب تعین سرایت کرده هر شب جمعی از مردم روشناس و اعیان قزلباش فرار مینمودند
و سعی میکردند که در ادراک ملازمت اشرف ملاقات مرشد قلیخان بر یکدیگر سبقت داشته باشند
مجملا چون امرا سوای رفتن قزوین اندیشهٔ دیگر نتوانستند نمود قرار دادند که کل امرا و یوزباشیان و اعیان
قزلباش که در اردو بودند و معظم ایشان جماعت مذکوره بدین ذیل اند اول علی قلیخان و امرای استاجلو

اسمعیل قلیخان و اتباع او اسلمش خان مهردار و امرای ذوالقدر اوهمخان برناک علی قلیخان شاملو
امت قلی سلطان کنگرلو اسمعیل قلیخان مرشد قلی سلطان برادر او شاه علی سلطان که حاکم
شیراز بود احمد سلطان اسانلش اغلی مهدیقلی سلطان طالش شاهوردی خلیفه اینالو
اسمعیل سلطان آل بلو طهماسب قلی سلطان ولد علیخان حمزه سلطان فنخلو حسن بیک قورچی شمشیر
سیده بیک کمونه شاه قلی خلفای روملو اویماق بیات یوزباشیان و ریش سفیدان اویماقات
جمع شده عهد و سوگند بمیان آوردند که با یکدیگر دوست بوده از صلاح و صوابدید یکدیگر تجاوز ننمایند
و در مقام قصد یکدیگر نبوده باشند و هر کس در مقام دفع ایشان شود همگی اتفاق نموده بدفع آنکس
پردازند تمامی امرا و اعیان قزلباش در خانهٔ میرزا محمد وزیر جمع شده کلام الله بمیان آورده بنوعی که
سمت تحریر یافت با یکدیگر قسم خوردند و هنوز رابطهٔ بر قبض رسوخ تمام نیافته بود که از اتباع علیقلیخان
اول مهدیقلی سلطان طالش و الله قلی سلطان کنگرلو فرار نموده بیرخصت او رفتند و طایفهٔ استاجلو
اکثر راه فرار پیمودند چنانکه با علی قلیخان اندک مردمی ماندند اما طایفهٔ شاملو ثبات ورزیده از سر
اسمعیل قلیخان پراکنده نشدند و چون او اعوان و انصار بیشتر داشت و علیقلیخان از صلاح او بیرون
نمیتوانست رفت و مرشد قلیخان باو پیغام کرده بود که برای عزیز معلوم است که میان شاملو و استاجلو
اتحاد قدیم است و هرگز فیمابین جدائی نبوده و ناچار است که در این دولت یکی از اعاظم امرای شاملو
ریش سفید اینطایفه و یکی از ارکان دولت باشد و امروز در میانهٔ شاملو کسی که رتبهٔ این امر دارد علیقلیخان
حاکم هرات و آن عزیز است و عداوت علیقلیخان با آن عزیز بر همگنان ظاهر و دشمن دشمن و دوست می باشد
پس یا بفرورده مرا با آن عزیز جز محبت و دوستی چاره نیست و او وکالت و ریش سفیدی علی قلیخان
فتح اغلی و تعظیم و بزرگی او را نپذیرفته بود من از او کمتر نیستم و مع ذلک بمراتب بهتر از او با آن عزیز سلوک
خواهم کرد و اگر علی قلیخان فتح اغلی که با هم از یک اویماقیم بجهت منصب وکالت و ریش سفیدی اویماق خود
در آمدن متردد خاطر بوده از ما وغدغه ناک باشد آن عزیز چرا در آمدن تحاشی مینماید مجملا انواع چرب زبانیها
بمصلحت وقت بظهور آورده بود هرچند این حکایت فروغی از صدق نداشت اما چون ظاهرا صورت وقوع
می پذیرفت اسمعیل قلیخان گول خورده بجهت رفتن قزوین حرفی دیگر نمیگفت و علیقلیخان این معنی را فهمیده

هرچند اسمعیل قلیخان میکفت که مرشد قلیخان از او بیاقی بارست وما او را بهتر از تو میشناسیم مجالست او اعتماد نیست
وهرگاه دست یابد یک روز بما و تو ابقا نمینماید و در میانه شاملو صاحب داعیه بسیارست دیگری را از بیت
خواهد نمود که دست پرورد او باشد ووقع تو بهتر از من خواهد کرد فکر دیگر بحال خود کنم اسمعیل قلیخان بخبر
رفتن قزوین بامرد بکر راضی نشد بالاخره مقرر شد که هرکدام یکی از معتمدان صاحب خرد کاردیده خود را
بقزوین فرستند که با مرشد قلیخان ملاقات نموده اظهار نمایند که امر انجو بز محاربه میانه این دو گروه
نکرده از رضا و صلاح شما بیرون نیستند و اوضاع انجماعت و مکنون خاطر ایشانرا از قرار واقع فهمیده
باز گردند که بمقتضای ان عمل رود احمد بیک سبی از جانب علیقلیخان و احمد بیک بیکدلی از جانب
اسمعیل قلیخان رفتن قزوین مامور شدند و ایشان رفته با مرشد قلیخان ملاقات کرده مرشد قلیخان
از روی عقل و کاردانی با ایشان گفتگو کرده انواع ملایمت و فروتنی نموده بچرب زبانیها بهردو را مطمئن
خاطر گردانیده باز گردانید و ایشان امده انچه از او دیده و شنیده بودند تقریر کردند مجملا رفتن قزوین
طوعا وکرها در خاطرها رسوخ یافته از ساوه کوچ کرده چون بخشکرود رسیدند از جانب قزوین عباس
قلی سلطان شاملو و میر سید حسین مجتهد و احمد بیک ایشیک اقاسی که از ریش سفیدان استاجلو
بود برسالت امده از جانب مرشد قلیخان پیغام اوردند خلاصه پیغام انکه تا غایت که بمقتضای فلکی
میانه طوایف قزلباش دوبی واقع شده بود انواع شر و فساد فیما بین رو یداد و بهمین باعث دلیری اعدا
دولت گشته بسیاری از ممالک متعلقه بقزلباش بتصرف اعادی رومیه درامد و حالا از طرف خراسان نیز
اوزبکیه انتهاز فرصت نموده لشکر به تسخیر انملک کشیده اند و بر همگنان معلوم است که تا این دو گروه در میان
نبوده باشند لشکر خراسان را قوت و قدرت دفع اوزبکیه نیست و نه لشکر عراق را تاب مقاومت رومیه و
اگر دو سه سال دیگر برین نهج گذرد نقصان تمام بدین و دولت میرسد و من در بنوقت که عبدالله خان
بخراسان امده بود لایق دولت ندانستم که بادشاهزاده را که الیوم فرزند ارشد اکبر نواب سکندرشان
سرمایه دولت قزلباش است و اثار جهانداری خورشید اسا از ناصیه همایونش پیداست در خراسان
نگاهداشته محصور اوزبک گردانم و حقوق نعمت این دولت را منظور داشته انحضرت را برداشته روی توجه
باینصوب اورده ایم و غرض بجز اتفاق و یکدلی و دفع اعادی نیست مطموع از حضرات خوانین عظام و ریش سفیدان

دولت

دولت قاهره انست که ترک لجاج و عناد کرده با یکدیگر متفق گردیم و انچه لایق دولت باشد بصلاح یکدیگر
بنشینیم و با ایشان قرار داده بود که اگر امرا و خوانین در مقام وفاق و اتفاق بوده باشند ایشانرا
تکلیف قسم نمایند که با مرشد قلیخان دوست بوده با او غدر ننمایند نشنید و حضرات که تشریف اورده
اول بمنزل علیقلیخان رفتند و اسمعیل قلیخان و سایر امرا و ریش سفیدان بمنزل او جمع امده با حضرات
ملاقات کردند اسمعیل قلیخان بیشتر از دیگران سر رضا جنبانیده مرشد قلیخانرا در بن امدن تحسین کرد
علی قلیخان که جوان عاقل بود میدانست که بودن او و مرشد قلیخان که هردو از طایفه استاجلو و
هردو بادشاه نشان وکیل السلطنه بوده اند در یکدر خانه ممکن نیست و هرکدام که قدرت یابند
بیکنفس بدیگری ابقا نمینمایند چون علاج دیگر نداشت و از نفاق اسمعیل قلیخان خاطرش جمع نبود
باکراه تمام رضا بقضا داده بهرچه تکلیف کردند قسم یاد نموده و تمامی امرا و اعیان بدوستی یکدیگر در قبول
وکالت و ریش سفیدی مرشد قلیخان قسم یاد نمودند و قرار یافت که هریک از خوانین عظام معتمدی
همراه ایشان نمایند که بشهر رفته مرشد قلیخانرا نیز قسم دهند که خواطر از یکدیگر جمع نموده داخل شهر شده
باهم ملاقات نمایند بعد از وقوع این حال امرا و خوانین باتفاق فرستادها بخدمت نواب سکندر
شان رفته عباس علی سلطان و میر سید حسین مجتهد از جانب بندگان حضرت علی عرض دعا و اظهار
شوق وارزومندی بسیار بوالد بزرگوار کرده از جانب مرشد قلیخان سخنان دولتخواهانه که مناسب
حال بود عرض کردند و نواب سکندرشان که اینگونه ترددات مکروه خاطر نفیس بود و بالکلیه از شغل
عظیم سلطنت و بادشاهی دلگیر شده بود از تشریف قدوم فرزند ارجمند اظهار بشاشت وخورمی کرد
مرشد قلیخانرا استحسان فرمودند و حضرات مهمات را بر وفق رضای مرشد قلیخان پرداخته مقضی المرام
روانه شدند و محمدی سارو سولاغ همراه ایشان بشهر رفت که با مرشد قلیخان ملاقات کرده او را
قسم دهد که با علی قلیخان برادرانه سلوک نموده در مقام غدر و نفاق نبوده باشند و همگی اعیان اردو
کسان فرستاده تهنیت قدوم مبارک بجای اوردند چون اخبار برهم زدگی لشکر عراق و تزلزل احوال و
دو بی اتفاقی ایشان با یکدیگر مسموع مرشد قلیخان گردید خوفی که از وقوع محاربه فیمابین داشت زایل گشت و
مهمی چنین بزرگ که باین اسانی تصور نکرده بود ساخته و پرداخته شد اما دغدغه داشت که مبادا ایشان بهیئت اجتماعی

آمده در وقت ملاقات غدری اندیشید و شب و روز درین اندیشه بود که سلک جمعیت آنگروه را از یکدیگر
ریخته هر یک از امرا را فردا فردا بشهر آورده تا ممکن باشد هیئت اجتماعی با علیقلیخان و اسمعیل قلیخان
و محمدی سارو سولاغ ملاقات نکنند و بنوعی که توانند زودتر بدفع ایشان پرداخته خود را از دغدغه
ایشان فارغ گرداند و چون میر سید حسین مجتهد و عباس علی سلطان و احمد بیک ایشیک آقاسی
عود نموده آمدن محمدی سارو سولاغ و احوال اینجانبی را خاطرنشان نمودند مرشدقلیخان بدی ساعت را
بهانه کرده محمدی بیک مقرر نمود که در خانه محمد شریف بیک چاوشلو قورچی تیر و کمان فرود آورند که چون
ساعت خوب شود با او ملاقات نماید و ارقام مهر همایون باسم هر یک از امرا و وزرا مصحوب ملازمان
او که فرستاده بودند صادر نموده فرستاد که مقید برفاقت دیگری نشده بشرف ملازمت اشرف و ملاقات
دریابند و محمدی بیک از مشاهده این اوضاع تفرس نمود که میانه مرشدقلیخان و ایشان التیام ممکن
نیست اما در اردوی نواب سکندرشان بعد از رفتن محمدی بیک تفرقه تمام دست داده طبقات قزلباش
از بزرگ و کوچک مقید بامر و نهی احدی نشده بی محابا شروع در رفتن کردند حتی عمله بیوتات پادشاهی
کارخانها را انداخته رفتند و عمله نقاره خانه کرناهای پادشاهی برداشته بشهر بردند در انجا نام نامی حضرت
اعلی بنوازش در آوردند روزی که از منزل کوچ کرده بیشتر آمدند امیر آخوران و جلوداران و عمله طویله زیاده
از دو کس نمانده بودند که جهت نواب سکندرشان و ابوطالب میرزا جلو کشند و اهل خدمت سوای
زنبیل بیک شربتدار و چند نفر از شاگردپیشگان و غلامان کسی در خدمت ابوطالب میرزا نمانده بود
امرای عظام که همیشه بدر دولتخانه همایون جمع شده در وقت سواری شاه و شاهزاده کرنا مینواختند درین
کوچ بدر دولتخانه نیامدند و امرا نیز از یکدیگر خایف گشته دران کوچ باهم ملاقات نکردند و انقدر صبر نکردند که از محمدی
بیک بایشان خبری رسد و در آمدن بی اختیار شده شب در موضع منیره که چهار فرسخی شهرست فرود آمده بود
هر یک از امرا اراده نمودند که بی اطلاع دیگری بشهر رفته در دیدن مرشدقلیخان بر یکدیگر سبقت داشته باشند
و چون اسمعیل قلیخان لشکر و اعوان و انصار بیشتر داشت و علی قلیخان ازو خایف بود اول علی قلیخان باسی
از شب گذشته بی اطلاع اسمعیل قلیخان باتفاق احمد سلطان آسایش اغلی و قنبر بیک کوزی تکلو و جمعی
که با او بودند روانه شهر شد و همچنین اسماعیل قلیخان همین رای اندیشیده باتفاق شاهوردی خلیفه استاجلو و حسن بیک

قورچی شمشیر برادرزاده خود و رضا قلی بیک ایشیک آقاسی ولد بیری استاجلو و جمعی از مردم شاملو که تا پانصد کس بودند
از منیره سوار شده متوجه شهر شدند میرزا محمد وزیر حال و میرزا لطفی که وزیر معزول بود و پسرش میرزا محمد زمان که
مستوفی الممالک بودند بدغدغه آنکه مبادا علی قلیخان و اسمعیل قلیخان فکری دیگر داشته باشند از چپک
و عضور بوق اندجوق کمان زرداری بهشت دست درازی بمال ایشان کرده بطرفی دیگر روند در همان شب
از راه غیر متعارف روانه شهر شده بمنزل قورخمسخان رفته در همان شب او را برداشته بدولتخانه
رفتند که بوسیله او با مرشدقلیخان ملاقات نمایند بحسب اتفاق همگی یاران که مذکور شدند در دولتخانه
قزوین یکجا جمع شده بموجب ع بر سر کشتگی همین داغ مبتلاست ∴ و در انجا از آمدن بی هنگام یکدیگر
مطلع شدند مرشدقلیخان که در روب دولتخانه را استحکام داده بود بمردم اعتمادی خراسان سپرده
چون از آمدن ایشان خبر یافت مقرر کرد که ایشانرا با یک ملازم بدولتخانه در آورده سایر مردم را رخصت
دهند که بمنازل خود رفته صباح بدولتخانه آیند قاپوچیان و مستحفظان درگاه دولتخانه را گشوده حضرت
خواتین و رفقا را باندرون که داشتند و لشکر یا از دخول مانع آمدند مرشدقلیخان کس فرستاد که چون
حضرات اخلاص و صوفیگری ورزیده بی آنکه بمنازل خود روند بدولتخانه آمدند طریق صوفیگری آنست که
اول بسجده پابوس اشرف مشرف شوند و الحال نواب اشرف بخواب رفته اند امشب در دولتخانه آسایش
نمایند که صباح بسجده اشرف مشرف شوند و ایشانرا ببالاخانها که در مابین دولتخانه و میدان اسب بردند
و همانشب جمعی بمجاورت ایشان مامور شدند امرا دانستند که گرفتار شده اند و ملاقات ایشان با مرشد
قلیخان دست نخواهد داد چون صباح شد حارسان آمده شمشیر و آلات جارحه آنچه همراه داشتند از ایشان
گرفتند و علامت حبس و قید ظاهر شد اما در اردوی نواب سکندرشان چون سایر امرا از رفتن خوانین
عالیشان اطلاع یافتند هر کدام با مردم خود بشهر آمده بمنازل خود رفته فرود آمدند و مرشدقلیخان قورخمسخان را
با میرزا شاه ولی وزیر خود و جمعی از ریش سفیدان استاجلو باستقبال نواب سکندرشان فرستاد که
آنحضرت را با ابوطالب میرزا بشهر آوردند و ایشان بمنیره آمده نواب سکندرشان و میرزا را که در خیمه نشسته حیران
کارخانه الهی بودند سوار کرده بشهر آوردند و چون بدولتخانه تشریف آوردند نواب کامیاب اشرف استقبال
پدر بزرگوار کرده بعتبه ملاقات و دستبوس مشرف شده برادر اعز را در آغوش مهربانی کشیدند و دب بدر

نامدار گرفته بحرم سرای مقدس در آمدند نواب سکندر شان که از اوضاع روزگار و امور جهانداری دلگیر
گشته گوشه فراغت و عافیت مطلبید از ملاقات فرزند ارجمند اظهار مسرت و شادمانی کرده خود را
از سلطنت و پادشاهی خلع نموده فرق فرقدسای همایون اعلی را بتاج وهاج پادشاهی آراست
و بر زبان خواص و عوام لشکر عراق که تا غایتش اسم مبارکش عباس میرزا بود شاه عباس جاری گشت
و در همان شب مخدرات سراپرده سلطنت که عمده ایشان نواب مستطاب علیه عالیه زینب بیگم
صبیه قدسیه شاه جنت مکان و نواب سلطانم والده نواب سکندر شان بودند با سایر
شاهزادها بشهر آمده بحرم سرای مقدس رفته شرف ملاقات نواب کامیاب دریافتند و مرشد
قلیخان که بنیروی دولت روز افزون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی دشمنان قوی دست را بدین
آسانی مدت در آورده بود بفکر دفع ایشان افتاده در قتل اسماعیل قلیخان که دغدغه از طایفه
شاملو داشت فورخمس خان ایرنش سعیدی شاملو وعده داده او را با خود متفق ساخته قتل ایشان را
عاجلا صاحب شمرد روز دیگر ایوان چهل ستون را آراسته جمیع امرا و ارکان دولت را حاضر ساخته
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی باجازه والد نامدار مسند شاهی را بفر طلعت همایون رفعت آسمانی
بخشید و در مجمع امرا و اعیان قزلباش که در پایه اعلی صف زده کمر دولتخواهی بر میان بسته بودند خون
ابوطالب میرزا و خون برادر سعید شهید سلطان حمزه میرزا مواخذه نموده بخلفا و صوفیان و
ریش سفیدان خطاب کرده طلب قصاص فرمودند و جمیع طوایف قزلباش رضاجوی گشته تصدیق
قول همایون کردند و مقرر شد که آنجماعت را بپای ایوان چهل ستون حاضر ساخته صوفیان و هوا
خواهان این دولت ایشان را در همانجا بقصاص رسانند و چون ایشان حسب الامر از بالاخانه
پایین آمدند دانستند که حال چیست یکیک را که برابر ایوان میرسیدند از اطراف در جواب شمشیرها در ایشان
می نهادند بنوعی که علیقلیخان گفته بود اول اسمعیل قلیخان را پاره پاره کردند بعد از آن علی قلیخان را آورده
از همان شربت چشانیدند محمدی سارو سولاغ را نیز از خانه محمد شریف بیک آورده بیاران ملحق ساختند
احمد سلطان استاجلو اغلی که احتمال کشتن او بود خنجری که در میان موزه پنهان کرده بود کشیده یکدو کس را
زخمی کرده بدبخت کشته شد رضاقلی بیک شاملو که خلیفه دی دلاک باشی او مرتکب قتل شاهزاده مغفور

شده بود کشته شد و اموال و اسباب ایشان بحیطه ضبط در آمده تقصیر سایر امرا و وزرا و ارباب مناصب عفو
مقرون گشته بجریمه و ترجمان قرار یافت و باسم هر یک فراخور حال مبلغی ترجمان رقم شده بمحصلان سپردند
که بوصول رسانند و آن مبلغ بمدد خرج و انعام جماعتی که از خراسان همراه آمده کمال پریشانی داشتند
تقسیم رفت **خاتمه** بحمد الله والمنه که صحیفه اول از رموز تاریخ عالم آرای عباسی رقم اختتام پذیرفته سوانح عجیبه
غریبه ایام ولادت باسعادت آنحضرت تا زمان جلوس بر مسند دولت و کامرانی بنوعی که دست داد و بوقوع پیوست
بر صحیفه بیان نگاشت و اکنون وقت است که جواد نیکو خرام قلم را در مضمار سخن سرای بجلوه در آورده
شروع در تسوید صحیفه دویم نماید و بیان جلوس همایون شهریار عالی همم و شرح احوال فرخنده مآل آنحضرت
و قضایای زمان دولت ابد مقرونش در رشته تحریر کشد و ملتزم است که صادرات احوال آنحضرت را
در صحیفه دویم که قضایای زمان پادشاهی ایرانست سال بسال نگاشته کلک شیرین مقال گرداند تا بر منتظران
کارخانه عالم و عالمیان ظاهر گردد که در هر سال آنحضرت را بتایید ملک متعال و نیروی بخت و مساعدت اختر
فرخ فال چه فتوحات روی داده و چگونه زمانه ابواب ترقی بر روی اولیای دولتش گشاده و بچه طریق
مهام انام را بحسن تدبیر و رای صایب نظام و انتظام بخشیده اند تا سلاطین کشورگیر و ارباب رای و
تدبیر چون نظر بر آن دیباچه دیوان تقدیر اندازند قوانین پسندیده اش را دستور العمل خود سازند ملتمس
از ارباب ذکا و فطنت است که در حین مطالعه در هر جا نظر بسهو و خطای اندازند بعین عنایت و الطاف
و دیده مروت و انصاف در نگرند و در مقام اصلاح در آمده بمقتضای این کلام که ۞ بزرگان خورده بر خردان
نگیرند ۞ عمل نمایند و بهمت یار و مددکار باشند که بتوفیق الله تعالی صورت آرزوئی که در جریده خیال رقم
ارتسام پذیرفته بخوبترین وجهی در صفحه بیان چهره گشا گشته صحیفه دویم ردیف بدعا رقم انجام پذیرد و این تازه
عروس شبستان بلاغت را بنام خسرو ممالک فتوحات عقد مواصلت دست داده ابد الدهر بنیکی از آن
کام گیرد ۞ که باقی بود از نشاکستران ۞ همی در جهان نام نام آوران ۞ والسلام علی من اتبع الهدی

تمت الکتاب بعون الله الملک الوهاب بتاریخ ۲۹ روز یکشنبه
ماه رجب المرجب سنه [illegible] من هجرة النبی الامی صلی الله
علیه وآله وسلم برحمتک یا ارحم الراحمین
وسلم تسلیما کثیرا کثیرا

[illegible]

